تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی ، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :

عبدالروف مخلص

جلد چهارم

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی

(جلد چهارم)

ترتیب و ترجمه:

عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی
و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲ .
۶ج.
ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhaylī, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه. عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده. ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
۷ ت ۳۶ م/۹۸ BP ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۲۵۰۵۸ - ۸۰ م



انتشارات شیخ الاسلام احمد جام

تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد چهارم)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص
ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۶ - ۳۰ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ انبیاء

مکّی است و دارای صدودوازده آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «انبیاء» نامیدند که متضمّن بیان جهاد و مبارزهٔ انبیای عظام علیهم‌السلام علیه اقوام بت‌پرست و مشرکشان است. این بیان از داستان ابوالانبیاء ابراهیم علیه‌السلام که با کمی تفصیل مطرح شده، شروع می‌شود، سپس با داستانهای اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایّوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، ذوالنّون، یونس، زکریّا، عیسی و سرانجام خاتم‌النّبیّین محمّد مصطفی صلوات‌الله و سلامه علیهم اجمعین دنبال گردیده و سرگذشت دعوت آنها با بیانی موجز مطرح می‌شود.

روایت شده است که هم‌زمان با نزول این سوره، مردی از اعراب (بادیه‌نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامربن‌ربیعه رضی‌الله‌عنه رحل اقامت افگند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و دربارهٔ وی با رسول خدا ﷺ سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول خدا ﷺ مشرّف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول خدا ﷺ به من وادیی‌ای بخشیدند که وادیی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می‌خواهم که قطعه‌ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشد. عامر گفت: «مرا به قطعهٔ زمینت نیازی نیست زیرا اَمروز

سوره‌ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِی غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿۱﴾

﴿برای مردم﴾ یعنی: برای کفّار ــ به دلیل سیاق آیات؛ ﴿حسابشان نزدیک شده‌است﴾ یعنی: وقت حسابشان که روز قیامت است، زیرا آنچه از عمر دنیا باقی مانده، کمتر از آن چیزی است که گذشته است. از این جهت در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ✿ من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبّابه و میانی خود اشاره کردند. ﴿و آنان﴾ یعنی کفّار ﴿در غفلت﴾ از حساب خویش ﴿رویگردانند﴾ با آن‌که قیامت و حضور در عرصهٔ حساب هم نزدیک است زیرا سرگرم برخورداریهای زندگی و گرفتاریهای دنیا می‌باشند، به همین سبب است که از امر آخرت غافل بوده و برای آن آمادگی ندارند، درحالی‌که دلهای زنده ــ چون دل عامربن‌ربیعه رضی الله عنه ــ پیامها را در می‌یابند و از آنها تأثیر می‌پذیرند.

مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِم مُّحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿۲﴾

﴿هیچ ذکر تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی‌آید﴾ مراد از ذکر در اینجا: آیات قرآن است. یعنی آیاتی از قرآن که جدیداً نازل شده، بر آنان نمی‌آید ﴿مگر این‌که بازی‌کنان آن را می‌شنوند﴾ پس دلهایشان گرفتار دنیای مادّی و غوغای نفوس أمّاره باالسّوءشان است لذا در آیات قرآن آن گونه که باید تأمّل نمی‌کنند

چنان‌که می‌فرماید :

لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ ۗ وَأَسَرُّوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ ۖ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾

﴿در حالی که دلهایشان غافل شده﴾ یعنی دلهایشان وابستهٔ بازی و سرگرمی دنیا و خواهش‌های دنیّ مادّیشان است پس به امر مهمّی چون گوش هوش فرادادن به قرآن چنان‌که بایدوشاید التفات نمی‌کنند. ﴿و آنان که ستم کردند پنهان راز گفتند﴾ یعنی در پنهان‌ساختن این رازشان سعی بلیغ کرده و گفتند: ﴿که آیا این شخص جز بشری مانند شماست﴾ که هیچ‌گونه فرقی با شما ندارد؟ یعنی: او هم مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری زاده شده و بالآخره می‌میرد پس او چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ ﴿آیا دیده و دانسته به‌سوی سحر می‌روید؟﴾ یعنی: هرگاه او بشری مانند شماست و آنچه که به همراه آورده سحر و جادو بیش نیست پس چگونه دعوت وی را اجابت کرده و از وی پیروی می‌کنید؟

باری! آنان بر این باور بودند که پیامبر جز فرشته نتواند بود و هر کس از بشر که دعوی رسالت کند، ساحر و جادوگر است.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

﴿گفت﴾ پیامبر ﷺ ﴿پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند﴾ در هر مکانی از اطراف و اکناف آسمانها و زمین که گوینده‌ای سخن بگوید لذا او به

آنچه که شما در میان خود به طور سرپوشیده و با رمز و راز سخن گفته‌اید، داناست ﴿و او شنوای﴾ هر چیزی است که شنیدنی است ﴿داناست﴾ به هر امر دانستنیی؛ از جمله به احوال و اوضاع شما.

بَلْ قَالُوٓا۟ أَضْغَٰثُ أَحْلَٰمٍۭ بَلِ ٱفْتَرَىٰهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِـَٔايَةٍ كَمَآ أُرْسِلَ ٱلْأَوَّلُونَ ﴿٥﴾

﴿بلکه گفتند: خوابهای آشفته است﴾ یعنی: ای پیامبر! آنچه که تو به‌نام قرآن می‌آوری، از خوابهای دروغین و آشفته است. أَضْغَاثُ: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد ﴿بلکه می‌گویند: آن را افتراکرده است﴾ و بربسته است ﴿بلکه می‌گویند: او شاعر است﴾ و آنچه که به نام قرآن با خود آورده، از جنس شعر است.

بی‌تردید این سخنانشان حاکی از سردرگمی و آشفته‌حالی است، از آنجا که نشان‌دهندهٔ آن است که آنها سخت متردّدند و در قضاوتشان راجع به قرآن، رأی و بینش ثابتی ندارند پس این تردّد خود دلیل بر آن است که آنان به حقیقت آنچه که پیامبر ﷺ آورده است آشنایی ندارند لذا نمی‌دانند که قرآن چیست و کُنه و حقیقت آن چگونه است. یا آنان به‌خوبی می‌دانند که قرآن حقّ است و از جانب خدای عزّوجلّ می‌باشد ولی خواستند تا با این آشفته‌گویی‌ها، قضیه را بر پیروان خویش در لفّافهٔ دروغ و نیرنگ‌بازی بپیچانند و آنها را اغفال کنند، هم از این روی گفتند: ﴿پس باید که برای ما نشانه‌ای﴾ یعنی معجزه‌ای ﴿بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان به آن فرستاده شدند﴾ یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی علیه السلام و شتر برای صالح علیه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام ﷺ نیز باید معجزه‌ای از همین سنخ برای ما بیاورد.

خدای عزّوجلّ در پاسخشان می‌فرماید:

مَآ ءَامَنَتْ قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَآ ۖ أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

﴿پیش از آنان نیز هیچ شهری که آن را هلاک کرده‌ایم به آیات ما ایمان نیاورده‌بود﴾ یعنی قبل از آنان نیز مردم شهرهای پیشین که از پیامبرانشان درخواست معجزه کرده‌بودند و معجزات حسّی بزرگی برایشان آمد، به آن معجزات ایمان نیاوردند و در نتیجه آنان را هلاک کردیم، آیا اگر پیشنهاد اینان را نیز برآورده کنیم، به این معجزات ایمان می‌آورند؟!.

این آیه بیانگر این سنّت الهی در حقّ امّتهای پیشین است که هرگاه به آنان معجزهٔ درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه‌کن کننده و خانمان برانداز برآنان نازل می‌شد. در اینجا نیز خداوند ﷻ می‌فرماید: هرگاه سنّت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمّد ﷺ و قرآن را در ارائهٔ معجزات حسّی دیگر ــ افزون بر معجزاتی که وجود دارد ــ برآورده می‌کنیم؟ ﴿پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟﴾ یعنی: هرگاه امّتهای هلاک شدهٔ پیشین ــ با وصف آن‌که معجزات درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد ــ ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهندآورد؛ حتّی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گو این‌که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امّت اشاره کرده و تلویحاً می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امّت را به سرنوشت امّتهای پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسّی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که مردم مکّه به رسول خدا ﷺ گفتند: «اگر آنچه می‌گویی حقّ است و ایمان‌آوردن ما تو را

خوشحال می‌کند پس کوه صفا را برای ما طلا بگردان». در این هنگام جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: «اگر بخواهی این درخواست قومت برآورده می‌شود ولی در صورتی که برآورده شد و آن‌گاه ایمان نیاوردند، دیگر به آنان هیچ مهلتی داده نمی‌شود. و اگر می‌خواهی که بر قومت مهربانی کنی، نیز مختاری». رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلکه بر قومم مهربانی می‌کنم و در فرودآمدن عذاب بر آنان، شتاب و عجله به‌خرج نمی‌دهم و برایشان خواستار مهلت هستم». همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧

سپس خداوند عزّوجلّ در ردّ شبههٔ اوّلشان که پیامبر نباید از جنس بشر باشد، می‌فرماید: ﴿**و پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم**﴾ یعنی پیش از تو نیز، به‌سوی امّتهای پیشین جز مردانی از بشر را به رسالت نفرستاده‌ایم و هرگز فرستادگان ما به‌سوی آنان از فرشتگان نبوده‌اند ﴿**پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید**﴾ اهل ذکر: اهل علم به کتابهای آسمانی، یعنی یهود و نصاری اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که فرستادگان خداوند عزّوجلّ فقط از نوع بشر بوده‌اند نه از جنس دیگری، در این صورت از پژوهندگان کتابهای آسمانی بپرسید. همین‌طور در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش بپرسد. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند.

دلیل این‌که خدای عزّوجلّ در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حوالت کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم ﷺ با اهل کتاب مشورتها و تبادل‌نظرهایی

داشتند ، از طرفی همهٔ آنها در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ باهم همداستان بودند بنابراین ، مشرکان مکّه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند . در عین حال ، این حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند ، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند .

وَمَا جَعَلْنَٰهُمْ جَسَدًا لَّا يَأْكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَمَا كَانُوا۟ خَٰلِدِينَ ﴿٨﴾

سپس حق تعالی ردّ سخنان مشرکان را این‌گونه دنبال می‌کند : ﴿**و پیامبران را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم**﴾ یعنی : پیامبران در قانون و سنّت فطرت و طبیعت ، اسوه و الگوی سایر افراد بنی‌آدم‌اند؛ پس می‌خورند؛ چنان‌که دیگر افراد بشر می‌خورند و می‌نوشند؛ چنان‌که آنان می‌نوشند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین ، انبیا ﷺ نیز از آن بی‌نیاز نیستند . جسد : همان جسم است ، با این تفاوت که جسد جز بر انسان اطلاق نمی‌شود درحالی‌که جسم هم بر انسان اطلاق می‌شود و هم بر حیوانات دیگر ﴿**و**﴾ پیامبران ﷺ ﴿**جاویدان هم نبودند**﴾ در دنیا بلکه آنان نیز می‌میرند چنان‌که غیرآنان از بشر می‌میرند .

ثُمَّ صَدَقْنَٰهُمُ ٱلْوَعْدَ فَأَنجَيْنَٰهُمْ وَمَن نَّشَآءُ وَأَهْلَكْنَا ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

﴿**سپس وعدهٔ خود به آنان را راست گردانیدیم**﴾ یعنی : وعده‌ای را که به پیامبران ﷺ در مورد نجات‌دادنشان و نابودساختن تکذیب‌کنندگانشان داده‌بودیم ،

محقّق گردانیدیم ﴿و آنها و هرکه را خواستیم﴾ از بندگان مؤمن خود ﴿نجات دادیم﴾ از عذاب ﴿و اسرافکاران را﴾ یعنی: از حدّ گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند ﴿هلاک ساختیم﴾ با فرستادن عذاب دنیوی برآنان.

لَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ كِتَٰبًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ ۖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

سپس هشدار دیگری نازل شد: ﴿درحقیقت ما به سوی شما﴾ ای گروه قریش، یا ای گروه عرب! ﴿کتابی را نازل کردیم﴾ یعنی قرآن را ﴿که ذکر شما در آن است﴾ یعنی: کتابی که شرف و مقام و منزلت بلند شما در آن است. به‌قولی معنی این است: در قرآن ذکر مکارم اخلاق و اعمال نیکویی است که شما باید آنها را انجام دهید. به‌قولی دیگر معنی این است: قرآن برای شما در برگیرندهٔ پند و موعظه است. به هر توجیه؛ قرآن سبب برتری و رفعت و شرف شماست و حکایت خواب‌های پریشانی که ادّعا می‌کنید، نیست ﴿آیا تعقّل نمی‌کنید﴾ و نمی‌اندیشید که حقیقت چنین است تا برای به‌دست‌آوردن این فضل ــ یعنی آراسته‌شدن به این شرف و عروج به این مقام و منزلت و تخلّق به مکارم اخلاق و اندرزگرفتن از قرآن ــ به آن ایمان آورید؟

شهید سیّد قطب‌ﷺ در تفسیر «فی‌ظلال القرآن» می‌گوید: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریّت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

وَكَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا ءَاخَرِينَ ﴿١١﴾

بازهشدار تکان‌دهنده‌تری از قبل می‌آید: ﴿**و چه بسیار شهرها را که**﴾ مردمش ﴿**ستمکار بودند، درهم شکستیم**﴾ با وجود نیرو و سطوت و شوکتی که داشتند؛ از آن روی که به خدای عزّوجلّ کفر ورزیده و آیات وی را تکذیب کردند ﴿**و پس از آنها قوم دیگری پدید آوردیم**﴾ یعنی: بعد از نابودساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو درآمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّآ أَحَسُّواْ بَأۡسَنَآ إِذَا هُم مِّنۡهَا يَرۡكُضُونَ ﴿١٢﴾

﴿**پس چون عذاب ما را احساس کردند**﴾ یعنی: چون آن نابودشدگان عذاب ما را دریافتند یا دیدند و به حسّ و مشاهده باورشان شد که خواه‌ناخواه عذاب بر آنان فرود آمدنی است ﴿**بناگاه از آن می‌گریختند**﴾ رَکْض: فرار و گریز و انهزام است.

در این اثنا به آنان گفته شد و گوینده برخی از فرشتگان بودند:

لَا تَرۡكُضُواْ وَٱرۡجِعُوٓاْ إِلَىٰ مَآ أُتۡرِفۡتُمۡ فِيهِ وَمَسَٰكِنِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡـَٔلُونَ ﴿١٣﴾

﴿**نگریزید و به‌سوی آنچه در آن متنعّم بودید**﴾ یعنی: به‌سوی نازونعمت‌هایتان که سبب سرکشی و کفرتان بود ﴿**و به‌سوی خانه‌هایتان باز گردید**﴾ که مهد ناز و نعمتتان بود؛ در آنها می‌نشستید و بدانها افتخار می‌کردید ﴿**باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید**﴾ یعنی: برای سؤال و مشاوره و پرداختن به امور مهمّ دیگر، مورد مراجعه قرار گیرید!! فرشتگان این سخن را به شیوهٔ استهزا و توبیخ به آنها گفتند.

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۱۴﴾

﴿گفتند﴾ کفّار گرفتار در سرپنجهٔ عذاب ﴿ای وای بر ما، که ما واقعاً ستمگر بودیم﴾ به این ترتیب، در آن موقف عظیم به ستمگر بودن خود که موجب عذابشان است اعتراف کردند ولی چه سود از این اعتراف در این هنگامهٔ بی‌هنگام؟!

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ ﴿۱۵﴾

﴿دعوایشان همیشه همین بود﴾ یعنی پیوسته سخنشان همین بود که می‌گفتند: ای وای بر ما! ما واقعاً ستمگر بودیم. آری! این سخن را پیوسته تکرار می‌کردند؛ ﴿تا وقتی که آنان را مانند کِشتی دروشده گردانیدیم﴾ همچنان که کشت با منگال درو می‌شود ﴿فرو مرده﴾ که هیچ جنبش و حرکتی نداشتند، چون آتشی که فرو می‌میرد و تماماً می‌فسرد و خاکستر می‌شود.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿۱۶﴾

﴿و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم﴾ یعنی: آنها را عبث و بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت آنها از فلسفهٔ دقیق و هدف والایی پیروی می‌کند که فواید و منافعی منضبط و برنامه ریزی شده را برآورده می‌گرداند.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿۱۷﴾

﴿اگر می‌خواستیم که لهوی بگیریم﴾ لهو: چیزی است که بدان سرگرم می‌شوند.

به‌قولی : لهو ، زن و فرزند است . فرق در میان « لهو » و « لعب » این است که از « لعب » هدف صحیحی موردنظر نیست ، درحالی‌که هدف از « لهو » ، سرگرمی و خوشگذرانی می‌باشد . پس معنی این است : اگر می‌خواستیم بازیچه و سرگرمی‌ای بگیریم ﴿قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم﴾ یعنی : آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر می‌گرفتیم ، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما ﴿اگر کننده می‌بودیم﴾ یعنی : اگر از کسانی می‌بودیم که به گرفتن اسباب لهوولعب رغبت دارند ولی ما بزرگتر از آن هستیم که سرگرمی و خوشگذرانی اختیار کنیم بلکه همهٔ افعال ما حقّ است و هیچ عبث و بیهودگی‌ای در آن نیست . مجاهد در تفسیر (إِنْ كُنَّا فَاعِلِيْنَ) می‌گوید : هر « إِنْ » در قرآن برای نفی است ، یعنی : ما انجام دهندهٔ چنین کاری نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم . به قولی : مراد حق تعالی در این آیه ، ردّ سخن کسانی است که گفتند : بتان ، یا فرشتگان دختران خدایند .

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿۱۸﴾

﴿بلکه حق را بر باطل فرو می‌افگنیم﴾ یعنی : قطعاً آنچه گفتند ، دروغ و بی‌اساس است ، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی بلکه شأن و وصف و سنّت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌کوبیم ﴿پس آن را درهم می‌شکند﴾ و سرکوب می‌کند . اصل دمغ : شکستن و شگافتن سر است تا آنجاکه شگاف به دماغ برسد ، که این ضربهٔ کشنده‌ای است . به‌قولی : مراد از حق : حجّت ، و مراد از باطل ، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند ﴿پس ناگهان باطل نابود می‌شود﴾ زَاهِق : از بین رونده و ناپدید شونده است ﴿وای

بر شما از آنچه وصف می‌کنید ﴾ یعنی : شما به‌سبب وصف‌کردن خداوند متعال به آنچه که از آن مقدّس و منزّه است ، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید .

وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَمَنْ عِندَهُۥ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

﴿ **و هرکه در آسمانها و زمین است از آنِ اوست** ﴾ در ملک و بندگی و آفرینش و حق تعالی آفریننده ، روزی‌دهنده و مالک آنهاست پس چگونه برخی از مخلوقات وی شریک او توانند بود تا همچون او مورد پرستش قرار گیرند ؟! ﴿ **و کسانی که نزد او هستند** ﴾ یعنی : فرشتگان . « عندیّت ✿ نزد او بودن » در اینجا ، عندیّت تشریف و منزلت معنوی است ، نه عندیّت مکانی . آری ! کسانی که نزد او هستند؛ ﴿ **از عبادت او تکبّر نمی‌ورزند** ﴾ یعنی فرشتگان ، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تذلّل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند ﴿ **و خسته نمی‌شوند** ﴾ از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه ﴿ **شب و روز ، بی‌آن‌که سستی ورزند تسبیح می‌گویند** ﴾ یعنی : فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند ، نه از آن احساس ضعف می‌کنند و نه ملول و دلگیر می‌شوند زیرا چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است؛ تسبیح‌گفتن برای فرشتگان به‌منزلهٔ نَفَس‌کشیدن برای ما است .

أَمِ ٱتَّخَذُوٓا۟ ءَالِهَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٢١﴾

﴿یا مگر برای خود خدایانی از زمین گرفته‌اند که آنها مردگان را بر می‌انگیزند؟﴾ یعنی: یا مگر مشرکان خدایانی از زمین برای خود اختیار کرده‌اند که با وجود حقارت و بیچارگی‌ای که دارند، مردگان را از قبرهایشان بر می‌انگیزند و زنده می‌کنند؟ نه! قضیه چنین نیست زیرا آنچه که آنان به خدایی‌شان گرفته‌اند، از داشتن چنین توانایی و اوصافی بر کنار اند، نه می‌توانند کسی را زنده کنند و نه کسی را بمیرانند پس از چه روی به خدایی گرفته می‌شوند؟.

لَوْ كَانَ فِيهِمَآ ءَالِهَةٌ إِلَّا ٱللَّهُ لَفَسَدَتَا ۚ فَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٢٢﴾

﴿اگر در آن دو﴾ یعنی: اگر در زمین و آسمان ﴿جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود داشت، قطعاً زمین و آسمان هردو تباه می‌شد﴾ وجه تباهی آنها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می‌کرد که هریک از آنها باالاستقلال در تصرّف توانا باشند و قطعاً در این هنگام میان آنها تنازع و اختلاف پدید می‌آمد و به‌سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود ﴿پس منزّه است خدا پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند﴾ از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست.

متکلّمان از این آیه بر توحید حق تعالی برهانی اقامه کرده و آن را «برهان تمانع» نامیده‌اند و در شرح آن گفته اند:

اگر وجود خدایانی چند درکار می‌بود، قطعاً میان اراده‌های آنان تعارض و تمانع پیدا می‌شد؛ به این معنی که اگر یکی از آن خدایان چیزی می‌خواست و دیگری ضدّ یا خلاف آن را، قضیه از دو حال بیرون نبود؛ یا مراد هردوی آنها برمی‌آمد، یا مراد یکی از آنها؛ اگر مراد هردو برمی‌آمد، به اجتماع ضدّین

می‌انجامید و میان دو اراده، تضادّ و تداخل پدید می‌آمد و نهایتاً تعارض و تداخل قدرتها کاروبار جهان را مختلّ می‌کرد زیرا ــ مثلاً ــ یکی از آنها می‌خواست که انسان را بیافریند و دیگری نمی‌خواست، یکی می‌خواست باران ببارد و دیگری نمی‌خواست و همین طور تا به آخر... اگر مراد هیچ یک برنمی‌آمد، این خود نشان می‌داد که هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیست و اگر فقط مراد یکی برمی‌آمد، این نشان می‌داد که یکی از آنها قادر است و دیگری بی‌قدرت و آن یکی که بی‌قدرت بود، به همین علّت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی‌نهایت نباشد، شایستهٔ خدایی نیست. پس اکنون که جهان آفرینش از نظم و قانون دقیقی برخوردار است، از حاکمیّت و فراگیری این نظم می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نظم و قانون، محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارضی ندارد[1].

لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ ﴿۲۳﴾

﴿**الله از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود**﴾ یعنی: حق تعالی به‌سبب قوّت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی‌اش در الوهیّت و مالکیّت؛ از سوی احدی از خلقش در بارهٔ چیزی از قضا و قدرش موردپرسش قرار نمی‌گیرد ﴿**ولی آنان**﴾ یعنی بندگان ﴿**پرسیده می‌شوند**﴾ از آنچه می‌کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان موردپرسش قرار می‌دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همهٔ مخلوقاتی که مشرکان مدّعی الوهیّت آنان هستند ــ مانند مسیح و فرشتگان ــ مورد بازپرسی قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیّت خدایی را ندارد و بنده و آفریدهٔ مطیع

---

۱ ــ امام فخر الدّین رازی بر وحدانیّت خداوند ﷻ ادلّهٔ عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده که مجموع آنها بیست‌ودو دلیل است، چهارده دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی پس برای آگاهی از آنها به تفسیر «کبیر» مراجعه کنید.

خدای سبحان است.

أَمِ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً ۖ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَـٰنَكُمْ ۖ هَـٰذَا ذِكْرُ مَن مَّعِىَ وَذِكْرُ مَن قَبْلِى ۗ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْحَقَّ ۖ فَهُم مُّعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

﴿آیا به‌جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند﴾ از مخلوقات زمین یا از مخلوقات آسمان و بدین سبب از محاسبهٔ حق تعالی غافل و از یاد وی روگردانند؟ ﴿بگو برهانتان را بیاورید﴾ بر این ادّعا که آنان خدایانند ولی شما هیچ راهی ــ نه از عقل و نه از نقل ــ به‌سوی این برهان ندارید چنان که نفی دلیل عقلی بر شرک در (آیهٔ ۲۲) بیان شد و نفی دلیل نقلی نیز از این فرمودهٔ وی بر می‌آید: ﴿این است ذکر کسانی که با منند﴾ یعنی: این است وحی نازل شده بر من برای ابلاغ آن به امّتم ﴿و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند﴾ یعنی: اینک این هم کتابهایی که قبل از من نازل شده است پس بنگرید که آیا در یکی از آنها هم راجع به این امر سخن رفته است که خدای سبحان به گرفتن خدایی غیراز خود فرمان داده باشد؟ ﴿بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند﴾ یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حقّ و باطل هیچ فرق و تمییزی نمی‌گذارند ﴿پس آنان﴾ به سبب این جهل ﴿رویگردانند﴾ از پذیرش حق و ادامه‌دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجّتی تأمّل، نه در برهانی تدبّر و نه در دلیلی تفکّر می‌کنند.

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالتهای آسمانی در امر توحید و یکتاپرستی، می‌فرماید:

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِىٓ إِلَيْهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّآ

أَنَا فَٱعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

﴿و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این‌که به او وحی می‌فرستادیم که: خدایی جز من نیست پس مرا بپرستید﴾ بنابراین، رسالتهای همهٔ انبیای عظام علیهم‌السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و لذا مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجّت و برهانی ندارند.

وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحْمَٰنُ وَلَدًا سُبْحَٰنَهُۥ ۚ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

﴿و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده﴾ گویندگان این سخن، قبیلهٔ «خزاعه» بودند که می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند! ﴿او منزّه است﴾ از این افترا ﴿بلکه آنان بندگانی ارجمندند﴾ یعنی: فرشتگان چنان‌که آنان می‌پندارند نیستند بلکه ایشان بندگانی برای خدای سبحان هستند که به سبب تکریم و گرامی‌داشت وی ارجمند و والاقدر شده و به موهبت قرب وی نایل آمده‌اند و از آنجا که عبودیّت با ولدیّت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

لَا يَسْبِقُونَهُۥ بِٱلْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

﴿که در هیچ سخنی بر او پیشدستی نمی‌کنند﴾ یعنی: فرشتگان هیچ سخنی نمی‌گویند تا حق تعالی آن را نگوید، یا ایشان را بدان امر نکند ﴿و آنان به فرمان او کار می‌کنند﴾ یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می‌کنند که خداوند ﷻ ایشان را به آن دستور دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان‌که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُم مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿۲۸﴾

﴿آنچه در پیش رویشان و آنچه پشت سرشان است، می‌داند﴾ یعنی: خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده‌اند و آنچه را که در آینده عمل خواهندکرد، می‌داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته‌اند و نمی‌گویند مگر به علم حق تعالی ﴿و جز برای کسی که خدا رضایت داده شفاعت نمی‌کنند﴾ وکسانی که حق تعالی‌به شفاعت فرشتگان در حقّشان رضایت داده، اهل «لااله‌الاالله» اند که حق تعالی از ایشان خشنود شده است ﴿و خود از خشیت حق تعالی هراسانند﴾ خشیت: ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است امّا إشفاق: ترسی است که با توقّع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند ﷻ دارند چنان‌که حقّ خشیت وی است، از وی می‌ترسند.

۞ وَمَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِّن دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿۲۹﴾

﴿و هرکس از آنان﴾ یعنی: از فرشتگان ﴿بگوید که: من نیز بجز الله خدا هستم﴾ و سزاوار پرستش می‌باشم، ﴿پس او را به دوزخ کیفر می‌دهیم﴾ یعنی: آن گویندهٔ فرضی را به‌سبب سخنی که گفته است، به عذاب جهنّم مجازات می‌کنیم چنان‌که غیر وی از مجرمان را جزا می‌دهیم ﴿آری! سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم﴾ یعنی: مشرکانی را که با شرک‌آوری به خدای سبحان و ادّعای ربوبیّت

غیر وی ، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند ، این گونه به دوزخ کیفر می‌دهیم زیرا آنان الوهیّت را در غیر جای حقیقی آن قرارداده‌اند .

أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ ۖ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

﴿آیا کافران ندیدند﴾ یعنی : آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند ﴿که آسمانها و زمین فروبسته بودند﴾ به قولی : مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند . به قولی دیگر : آسمانها و زمین همه به یک‌دیگر چسبیده و متّصل بودند . به‌قولی دیگر : آسمان در حالی قرارداشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرارداشت که نمی‌رویانید ﴿پس آن دو را از هم جدا کردیم﴾ یعنی : بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم . بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه ، معنی چنین است : آسمان را چنان گردانیدیم که ببارانند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند . گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریّات علمی دانشمندان علوم هستی شناسی سازگار است .

قضیهٔ بسته و پیوسته بودن و سپس ازهم گشاده‌شدن آسمانها و زمین نزد دانشمندان نجوم به‌نام پدیدهٔ « سدیم » معروف است ، این دانشمندان برآنند که خورشید ، ستارگان و زمین همه یک قطعه و یک پیکرهٔ واحدی بوده‌اند و در اثنای سیر سریع خورشید ، زمین و سیّارات دیگر از آن جدا شده‌اند ، سپس خداوند متعال برای هریک از آنها برحسب تأثیر نیروی جاذبه ، مداری مخصوص قرار داد که در همان مدار معیّن خود سیر می‌کنند . البتّه اینها غیر از آسمانهای به‌هم‌پیوسته‌ای هستند که فرشتگان و ملاء اعلیٰ در آنها زندگی می‌کنند ، همان

آسمانهایی که از نظر شیخ سعید حوّی ﷺ در شمار عالم غیب به حساب می‌روند.
همچنین در علم نجوم نظریّه‌ای وجود دارد که می‌گوید: مادّهٔ اصلی کائنات یک چیز است و کائنات در اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده‌است.

هرچند ما نمی‌خواهیم که نصوص یقینی و قاطع قرآن را بر نظریّه‌های غیریقینی‌ای حمل کنیم که امروز پذیرفته شده‌اند و چه بسا فردا ردّ شوند؛ همان طوری که نمی‌خواهیم برای قرآن کریم که حقیقتی یقینی است، از نظریّات غیریقینی بشر تصدیق کننده‌ای بجوییم ولی می‌توانیم بگوییم که نظریّات نجومی جدید با حقایق علمی‌ای که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل اعلام نموده، تصادمی ندارند و در نهایت اگر فرضیّه و نظریّهٔ علمی‌ای درست باشد، آن فرضیّه در راستای تفسیر آیات علمی قرآن کریم قراردارد.

همچنین این تعبیر قرآن کریم: (أَوَلَمْ يَرَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ۞ آیا کافران ندانسته‌اند)، به این حقیقت اشاره دارد که کافران خواهند بود که این حقایق علمی را کشف خواهند کرد. و خود این تعبیر نیز مظهری از مظاهر اعجاز قرآن کریم است.
به هر حال، پیشگامی قرآن کریم در عرصهٔ علم و اعلام وی از یک حقیقت کَونی بزرگ، دلیل روشن و قاطعی بر این امر است که قرآن کلام خداوند ﷻ و وحی مُنزَل وی است[1].

﴿و﴾ آیا کافران ندانسته‌اند که ما ﴿هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟﴾ یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را ــ اعم از حیوان و نبات ــ با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را سبب حیات هر موجود زنده‌ای در عرصهٔ زمین گردانیدیم.
این مقطع از آیه نیز نظریّهٔ علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اوّلیّه، دریا بوده است، تأیید می‌کند.

---

۱ ــ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» تألیف مترجم.

﴿آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟﴾ با وجود مشاهدهٔ آن‌همه نشانه‌های عظیمی که مقتضی ایمان قطعی به وجود خدای ذوالجلال است ؟ .

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

﴿و در زمین کوههایی استوار افگندیم﴾ رَوَاسِيَ: کوههای محکم و استوار ﴿تا مبادا زمین آنان را بجنباند﴾ یعنی : تا زمین آنان را نجنباند و مضطرب و ناآرام نسازد ﴿و در آن﴾ یعنی : در کوههای استوار یا در زمین ﴿فجاجی پدید آوردیم﴾ فجاج: عبارت از گشادگی‌هاست . علّامه زجاج در بارهٔ «فجاج» می‌گوید : « هر پارگی و شکافی در میان دو کوه ، فجّ است » . و این گشادگی‌ها ﴿راهها﴾ یی فراخ و آمادهٔ عبورومرور عابران است ﴿تا باشد که آنان راه یابند﴾ به‌سوی مصالح و منافع زندگی و شهرها و اماکن موردنظر خود .

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ۖ وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾

﴿و آسمان را سقفی محفوظ قراردادیم﴾ که از سقوط و افتادن بر زمین محفوظ و نگاه‌داشته شده است . فراء در تفسیر آن می‌گوید : « آسمان به وسیلهٔ ستارگان از دستبرد شیاطین محفوظ است » ﴿و آنان از آیات آسمان﴾ یعنی : از نگرش در احوال و نشانه‌های آن ــ همچون خورشید ، ماه و غیره که دالّ بر وجود خدای سبحان ، وحدانیّت ، کمال قدرت و بزرگی حکمت اوست ﴿اعراض می‌کنند﴾ و در آنها به درستی تدبّر و تفکّر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیّت خالق متعال پی ببرند .

وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و اوست آن‌که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید که هریک در سپهری شناورند﴾ یعنی: هریک از خورشید و ماه و ستارگان، در سپهر (فلک) خاص و معیّن خود در فضا شناورند پس فلک آنها عبارت است از: مدار و خطّ سیر آنها لذا هریک در فلک و مدار خود همچون شناگری که در آب شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره می‌کنیم که تعمّق در هریک از ادلّهٔ شش‌گانهٔ ذکر شده در این آیات، بویژه در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان‌آوردن جهانی کافی است.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ ٱلْخُلْدَ ۖ أَفَإِين مِّتَّ فَهُمُ ٱلْخَٰلِدُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم﴾ در دنیا. اکثر فقها با استناد به این آیهٔ کریمه برآنند که: خضر علیه السلام نیز در گذشته است. ﴿آیا اگر تو بمیری﴾ به اجل مقرّر و محتوم خود ﴿آنان جاویدانند؟﴾ یعنی: اگر تو می‌میری، آنها نیز می‌میرند بنابراین، در مرگ دشمن هیچ گونه شادی و دشمن‌کامی‌ای نیست.

این آیه چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، هنگامی نازل شد که کفّار گفتند: محمّد ﷺ به‌زودی می‌میرد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ابن‌منذر از

ابن‌جریج روایت دیگری را در بیان سبب نزول ذکر کرده و می‌گوید: از ملأ أعلی به رسول خدا ﷺ خبر مرگ ایشان را دادند، آن حضرت ﷺ عرض کردند: پروردگارا! چه کسی برای امّتم باقی می‌ماند تا آنان را رهبری کند؟ همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۗ وَنَبْلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلْخَيْرِ فِتْنَةً ۖ وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

﴿هر نفسی چشندهٔ مرگ است﴾ یعنی: هر روحی چشندهٔ مفارقت و جدایی از جسم خویش است پس احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا می‌شود؛ هرکسی که باشد و این مقتضای صفت قهّاریّت حق تعالی است ﴿و شما را از راه امتحان به بد و نیک مبتلا می‌کنیم﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی شما را به آسانی و سختی، سلامتی و بیماری، توانگری و فقر، حلال و حرام، طاعت و معصیت و هدایت و ضلالت می‌آزماییم تا در عینیّت بنگریم که شکر و صبر شما چگونه است». البتّه آزمودن به نعمت، سخت‌تر از آزمودن به نکبت و مصیبت است چراکه بسیاری در آزمون دشواری‌ها موفّق می‌شوند امّا کم‌اند کسانی که در آزمون نعمت‌ها پایداری کنند ﴿و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید﴾ نه به‌سوی دیگران پس شما را دربرابر اعمالتان جزا می‌دهیم.

وَإِذَا رَءَاكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِى يَذْكُرُ ءَالِهَتَكُمْ وَهُم بِذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٣٦﴾

﴿و کسانی که کافر شدند﴾ یعنی: مشرکان ﴿چون تو را ببینند، فقط به مسخره‌ات می‌گیرند﴾ هُزو: تمسخر است. و می‌گویند: ﴿آیا این همان کسی است که خدایانتان را یاد می‌کند؟﴾ یعنی: به خدایانتان بد می‌گوید و بر آنها عیب می‌گیرد؟ ﴿درحالی‌که آنان خود، یاد رحمان را منکرند﴾ یعنی: مشرکان رسول خدا ﷺ را به‌مسخره می‌گیرند که چرا خدایان بی‌جانی را که از سود و زیان رساندن ناتوانند به بدی یاد می‌کند، حال آن‌که خود از یاد کردن خدای رحمان به آنچه که شایستهٔ شأن وی از یگانگی است، کافر و منکرند پس درواقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبیّ رحمت.

سُدی در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ از کنار ابوجهل و ابوسفیان می‌گذشتند درحالی‌که آن‌دو باهم مشغول گفت‌وگو بودند و چون ابوجهل رسول خدا ﷺ را دید، استهزاکنان خندید و خطاب به ابوسفیان گفت: این همان پیامبر طایفهٔ بنی عبد مناف است!! ابوسفیان خشمگین گشت و گفت: آیا منکر آن هستید که از بنی عبدمناف پیامبری مبعوث گردد؟ رسول خدا ﷺ سخن آن‌دو را شنیدند پس روی به ابوجهل نموده او را تهدید کردند و گفتند: من تو را از عناد و مخالفت دست‌بردار نمی‌بینم تا آن‌گاه که به تو نیز همان برسد که به عمویت ولیدبن مغیره رسید. سپس روی به ابوسفیان کرده فرمودند: امّا تو! تو هم نگفتی آنچه را که گفتی [در دفاع از بنی عبد مناف]، مگر به انگیزهٔ حمیّت و ننگ [قبیله‌وی]. همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

خُلِقَ ٱلْإِنسَٰنُ مِنْ عَجَلٍ ۚ سَأُو۟رِيكُمْ ءَايَٰتِى فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ قبیلهٔ قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به‌شتاب طلبیدند.

﴿انسان از شتاب آفریده شده‌است﴾ یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت

انسان است ﴿به‌زودی آیات خود را به شما می‌نمایانیم﴾ یعنی: به‌زودی مجازاتهای خود را ـ با عذاب دوزخ ـ بر شما فرود می‌آوریم ﴿پس از من به‌شتاب نخواهید﴾ فرودآوردن عذاب را قبل از وقت آن چراکه این عذاب خواه‌ناخواه بر شما آمدنی است. به‌قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول خدا ﷺ دلالت می‌کند و سرانجام نیکی است که خدای عزّوجلّ برای آن حضرت ﷺ و دعوتشان قرار داده‌است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣٨﴾

﴿و می‌گویند﴾ مشرکان ﴿اگر راست می‌گویید پس این وعده کی فرامی‌رسد؟﴾ یعنی: ای مسلمانان! اگر شما به وعدهٔ خود دربارهٔ فرودآمدن عذاب و فرارسیدن قیامت صادق هستید ـ همان وعده‌ای که آن را در قرآن تلاوت می‌کنید و می‌گویید که از نزد خداست ـ پس آن وعده کَی فراخواهد رسید؟ البتّه آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

لَوْ يَعْلَمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ ٱلنَّارَ وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

پاسخ این است: ﴿اگر کافران صورت حالِ آن وقت را که آتش را نه از چهره‌هایشان و نه از پشتهایشان بازنمی‌توانند داشت و نه خود نصرت داده می‌شوند، می‌دانستند﴾ چنین سخنانی نمی‌گفتند و قطعاً به اوصاف کفر و استهزا و شتاب‌زدگی وصف نمی‌شدند. آری! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می‌بردند، یقیناً می‌دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهل‌شان است که کفر و

استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این‌چنین سهل و ساده گردانیده است.

بَلْ تَأْتِيهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

﴿بلکه﴾ آتش دوزخ، یا قیامت ﴿به‌طور ناگهانی به آنان می‌رسد﴾ به گونه‌ای که غافلگیر می‌شوند ﴿و آنان را بهت‌زده می‌کند﴾ یعنی: حیران، سراسیمه و غافلگیرشان می‌گرداند به طوری‌که دست و پای خود را گم می‌کنند و نمی‌دانند که چه باید بکنند ﴿نمی‌توانند آن را برگردانند﴾ یعنی: نمی‌توانند آتش دوزخ را از چهره‌ها و پشتهای خود دفع کنند ﴿و نه به آنان مهلت داده می‌شود﴾ یعنی: هیچ گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برایشان منظور نمی‌شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی برای دلجویی از پیامبر خویش ﷺ می‌فرماید: ﴿و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرارگرفتند﴾ یعنی: اگر این گروه مشرک تو را مورد استهزا قرار داده‌اند، بدان که امّتهای پیشین نیز با پیامبران خود همین روش را در پیش گرفته و به شأن و جایگاه والایشان بی‌حرمتی کردند ﴿پس کسانی که آنان را مسخره می‌کردند، آنچه که آن را به استهزا می‌گرفتند﴾ یعنی: جزای استهزایشان

﴿گریبانگیرشان شد﴾ و آن جزا بر کسانی که پیامبران را مورد تمسخر قرار داده و به ایشان استهزا می‌کردند احاطه کرد و از عذاب الهی هیچ گریزگاهی نیافتند. البتّه این وعده‌ای است به رسول خدا ﷺ که فرجام کفّار زمانشان نیز همین خواهد شد چنان‌که فرجام کار تمسخرکنندگان انبیای پیشین چنین بود.

قُلْ مَن يَكْلَؤُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ مِنَ ٱلرَّحْمَٰنِ ۗ بَلْ هُمْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِم مُّعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾

﴿بگو چه کسی شما را شب و روز از عذاب رحمان نگهبانی می‌کند؟﴾ یعنی: چه کسی شما را از آنچه که خدای رحمان می‌خواهد بر شما از مجازاتهای دنیا و آخرت فرودآورد، حفظ و حراست می‌کند؟ پاسخ این است که هیچ کس! ﴿بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند﴾ خدای عزّوجلّ را به‌یاد نمی‌آورند و یاد او هم به فکرشان خطور نمی‌کند بلکه از این فکر و اندیشه اعراض کرده و هرگز زحمت فکر کردن در این امور را به خود نمی‌دهند.

أَمْ لَهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِّن دُونِنَا ۚ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَلَا هُم مِّنَّا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾

﴿آیا برای آنان خدایانی غیراز ما است که از آنان حمایت کنند؟﴾ یعنی: مگر برایشان جز ما خدایان دیگری است که آنان را از عذاب ما باز دارند؟ نه! آن‌گونه که می‌پندارند نیست؛ ﴿نه می‌توانند خود را نصرت دهند﴾ یعنی: آن خدایان ادّعایی‌شان از یاری دادن خود عاجزند پس چگونه می توانند دیگران را یاری دهند؟ ﴿و نه از

جانب ما هم محفوظ می‌مانند ﴾ یعنی : آن خدایان پنداری از جانب الله ﷻ نیز تأیید و توفیقی نمی‌یابند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری و توفیق دهند ؟ .

بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ ۗ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِى ٱلْأَرْضَ نَنقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَآ ۚ أَفَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**بلکه اینان و پدرانشان را بهره‌مند کردیم** ﴾ یعنی : مردم مکّه و پدرانشان را با نعمت‌هایی که برآنان دادیم ، بهره‌مند کردیم ﴿**تا آن‌که عمرشان به درازا کشید** ﴾ پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین نازونعمت برقرار خواهند ماند ﴿**آیا نمی‌بینند** ﴾ یعنی : آیا نمی‌نگرند تا این حقیقت را که دلیل آشکار نافذبودن امر الهی و عجز دیگران است ببینند؛ ﴿**که ما می‌آییم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم؟** ﴾ یعنی : سرزمین کفر را از اطراف و جوانب آن ــ با غالب ساختن مسلمانان بر آن ــ می‌کاهیم و آن را برای پیامبر خود ﷺ و مسلمانان ــ کشوری پس از کشور دیگر و قلمروی پس از قلمرو دیگر ــ می‌گشاییم ؟ به قولی معنی این است : ما با کشتن و اسیرساختن کفّار ، از زمین می‌کاهیم .

بعضی از دانشمندان عصر حاضر برآنند که آیهٔ کریمه بر کاستن از اطراف کرهٔ زمین ــ در شمال و جنوب آن ــ دلالت روشنی دارد و به‌خاطر همین کاستن مداوم از اطراف زمین است که زمین کاملاً مدوّر نیست . البتّه این پدیده‌ای است که دانشمندان از وجود آن در قطب شمال و جنوب ، به خطّ « اهلیلجی » تعبیر می‌کنند و این اعجاز دیگری از معجزات علمی قرآن کریم است[1] . ﴿**آیا باز هم آنان پیروزند؟** ﴾ و آنچه بر سر همه می‌آید ، بر سرشان نخواهد آمد ؟ یعنی : چگونه

---

۱ ــ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»، تألیف مترجم.

آنان بر ما پیروز خواهند بود، درحالی‌که ما از اطراف سرزمینشان می‌کاهیم تا بدانجا که آنان را در سرزمینشان محاصره می‌کنیم و سپس آن را بر پیامبر خود و مسلمین می‌گشاییم و کار کفّار را واژگون و بی‌سرانجام می‌گردانیم ؟! که این معنی بنا بر تفسیر اوّل است.

قُلْ إِنَّمَآ أُنذِرُكُم بِٱلْوَحْىِ ۚ وَلَا يَسْمَعُ ٱلصُّمُّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾

سپس خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد تا به مشرکان چنین بگوید: ﴿بگو: جز این نیست که من فقط شما را به وسیلهٔ وحی هشدار می‌دهم﴾ نه از پیش خودم و این مأموریّتی است که خداوند ﷻ مرا برای انجام آن مبعوث کرده است ﴿ولی چون ناشنوایان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند﴾ یعنی: قطعاً کسی که خداوند ﷻ شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کرند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

وَلَئِن مَّسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَٰوَيْلَنَآ إِنَّا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٤٦﴾

﴿و اگر شمه‌ای﴾ یعنی: کمترین چیزی ﴿از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعاً می‌گویند﴾ اعتراف‌کنان ﴿ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم﴾ یعنی: در آن هنگام است که آنان به ولوله و واویلا پرداخته و به ظلم و ستم خویش اعتراف

می‌کنند.

وَنَضَعُ ٱلْمَوَٰزِينَ ٱلْقِسْطَ لِيَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْـًٔا ۖ وَإِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا ۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ﴿٤٧﴾

﴿و ترازوهای عدل را﴾ که راست و درست و دقیق سنج‌اند ﴿در روز قیامت درمیان می‌نهیم﴾ برای وزن‌کردن اعمال بندگان. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیشتر علما برآنند که ترازوی عدل الهی در روز قیامت یک ترازو است پس (ترازوها) از آن روی به صیغهٔ جمع آمده که اعمالی که در آن روز وزن می‌شوند، متعدّدند». ﴿پس بر هیچ‌کس در چیزی ستم کرده نشود﴾ یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود ﴿و اگر هم‌وزن دانهٔ خردلی باشد﴾ یعنی: اگر عمل بسیار سبک و ناچیز باشد؛ چون دانهٔ سپندی در کوچکی خویش ﴿آن را می‌آوریم﴾ یعنی: آن را از همانجایی که در ملک ما قرار داشته، با همان وزن حقیقی‌اش حاضر می‌کنیم تا بر آن پاداش دهیم ﴿و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم﴾ و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمٰنِ، سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ ــ سُبْحَانَ اللّٰهِ الْعَظِيمِ ✿ دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در ترازوی اعمال سنگین و نزد خدای رحمان بسیار دوست‌داشتنی می‌باشند: سبحان الله وبحمده ــ سبحان الله العظیم».

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ٱلْفُرْقَانَ وَضِيَآءً وَذِكْرًا

لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

﴿و هرآینه به موسی و هارون فرقان دادیم﴾ مراد از فُرْقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حقّ و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است ﴿و﴾ تورات ﴿روشنی است﴾ یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسّک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیلهٔ انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند ﴿و برای پرهیزگاران پندی است﴾ که به آنچه در آن است، پندوانـدرز مـی‌گیرند پس فقط پرهیزگارانند که از آن نفع می‌برند و فقط آنانند که تورات در حقّشان نور و هدایت و فرقانی است.

ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَهُم مِّنَ ٱلسَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿همان کسانی که از پروردگارشان غائبانه می‌ترسند﴾ یعنی: درحـالی از عـذاب حق تعالی می‌ترسند که او نسبت بـه آنـان غـایب است. یـا در خـلوت خـویش ازبندگان، از عذاب حق تعالی می‌ترسند؛ پس این ترس برآمده از تـقوا است ﴿و آنان از قیامت بیمناکند﴾ مُشْفِقُوْن: قبلاً گفتیم که إشفاق ترسی است کـه بـا تـوقّع و احتیاط همراه باشد. یعنی: فقط پرهیزگارانند که از قیامت چنین هراس و نگرانی‌ای دارند. پس این گروه‌اند که تورات در حقّشان فرقان، نور و ذکری است.

و هرگاه تورات نور و ذکری باشد، قرآن از باب اولی چنین است:

وَهَـٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَـٰهُ ۚ أَفَأَنتُمْ لَهُۥ مُنكِرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿و این ذکری است مبارک﴾ یعنی: قرآن برای کسـی کـه از آن پـند مـی‌گیرد،

اندرزی خجسته و موعظهٔ بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت است ﴿که آن را فرو فرستادیم﴾ بر محمّد ﷺ ﴿آیا شما به آن منکرید؟﴾ یعنی: چگونه منکر آنید که قرآن از جانب خدای عزّوجلّ نازل شده است، با آن‌که به این امر که تورات فرو فرستادهٔ حق تعالی است معترفید؟ استفهام برای توبیخ است. قبلاً نیز در این تفسیر شریف بیان کردیم که در بسیاری از مواضع قرآن، پیامبر ما ﷺ با موسی علیه السلام و تورات با قرآن مقرون با هم ذکر می‌شوند.

۞ وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَآ إِبْرَٰهِيمَ رُشْدَهُۥ مِن قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِۦ عَٰلِمِينَ ﴿٥١﴾

﴿و درحقیقت، پیش از آن به ابراهیم رشد او را دادیم﴾ یعنی: پیش از دادن تورات به موسی و هارون، رشدی را که سزاوار ابراهیم و امثال وی از پیامبران علیهم السلام است به او دادیم و او را به راههای خیر و صلاح در دین و دنیا راهنمون کردیم. یا مراد این است: رشد و رهیافت ابراهیم علیه السلام را پیش از نبوّتش به وی دادیم؛ یعنی آن‌گاه که شب بر وی پرده افگند و او ماه و ستارگان را دید، به او توفیق تفکّر و استدلال دادیم [۱] ﴿و ما به او دانا بودیم﴾ که شایسته و پذیرای رشد است و برای این کار صلاحیّت و آمادگی دارد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِۦ مَا هَٰذِهِ ٱلتَّمَاثِيلُ ٱلَّتِىٓ أَنتُمْ لَهَا عَٰكِفُونَ ﴿٥٢﴾

﴿آن‌گاه که﴾ ابراهیم علیه السلام ﴿به پدر خود﴾ آذر ﴿و به قومش﴾ نمرود و پیروان وی

---

۱ ــ تفصیل این موضوع در سورهٔ [انعام/ ۷۶] آمده است.

﴿**گفت: این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟**﴾ یعنی: این بتانی که شما به پرستش آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البتّه این حقیقت که ابراهیم علیه السلام از همان کوچکی پرستش مجسّمه‌ها را توسّط قومش به انکار برخواست و بتان را تحقیر کرد، خود بزرگترین نشانهٔ رشد وی بود. اصل تمثال: چیزی است که با چیز دیگری از مخلوقات خدای سبحان شبیه‌سازی شده باشد و بتانی که ابراهیم علیه السلام پرستش آنها را به زیر سؤال برد، نیز به تصاویر مختلف صورت نگاری شده بودند. بدین‌سان بود که ابراهیم علیه السلام پرستش بتان از سوی قومش را به زیر سؤال برد. روایت شده‌است که علی رضی الله عنه از نزد گروهی که مشغول بازی شطرنج بودند می‌گذشت پس خطاب به آنان به این آیه استشهاد نمود: (مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِيْ أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُوْن ۞ این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟) و افزود: اگر یکی از شما اخگری را به‌دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

قَالُوا وَجَدْنَآ ءَابَآءَنَا لَهَا عَٰبِدِينَ ﴿٥٣﴾

پدر ابراهیم علیه السلام و بت پرستان دیگر در پاسخ وی ﴿**گفتند: پدران خود را پرستشگران آنها یافتیم**﴾ یعنی: پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسّمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم.

قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَءَابَآؤُكُمْ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

﴿**گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید**﴾ از راه حق و این انحراف و کجروی شما بر هیچ صاحب عقل و بصیرتی پنهان نیست.

باید دانست که مقلّدان اهل اسلام نیز ــ چنانچه بر دریافت مستدلّ احکام از کتاب و سنّت قادر باشند ولی درعین‌حال به پیروی بی‌دلیل از پیشینیانشان اکتفا ورزند ــ نوعی شباهت به این گروه دارند و به‌سبب این شباهت است که اگر کسی حکمی را ــ حتّی با پشتوانهٔ برهان و دلیل روشن و آشکار ــ به آنها ابلاغ کند، آن را ردّ کرده و از تقلید خویش دفاع می‌کنند.

قَالُوٓاْ أَجِئۡتَنَا بِٱلۡحَقِّ أَمۡ أَنتَ مِنَ ٱللَّٰعِبِينَ ﴿٥٥﴾

﴿گفتند﴾ بت پرستان به ابراهیم علیه السلام ﴿آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از بازی‌کنندگانی؟﴾ یعنی: آیا تو در آنچه می‌گویی جدّی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟.

قَالَ بَل رَّبُّكُمۡ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ ٱلَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا۠ عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٥٦﴾

ابراهیم علیه السلام ﴿گفت﴾ نه با شما شوخی دارم و نه هم بازیگرم ﴿بلکه﴾ حق این است که ﴿پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همو که آنها را آفریده است﴾ فَطَرَهُنَّ: آنها را خلق و ابداع کرده است ﴿و من بر این﴾ امر که فقط پروردگارتان آفرینندهٔ آسمانها و زمین است، نه غیر وی ﴿از گواهانم﴾ یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان‌اقامه‌کنندگان برآنم زیرا گواه کسی است که امر موردگواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدلّ باشد.

فَجَعَلَهُمۡ جُذَٰذًا إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمۡ لَعَلَّهُمۡ إِلَيۡهِ يَرۡجِعُونَ ﴿٥٨﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام گفت : ﴿**و سوگند به خدا که بعد از آن‌که پشت کردید و رفتید**﴾ از شهر به‌سوی اجتماع جشن خود ﴿**البتّه در کار بتانتان کیدی خواهم کرد**﴾ یعنی : نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست . بدین‌گونه بود که ابراهیم علیه السلام به آنان سوگند یاد کرد که با توکّل به خدای سبحان و به انگیزهٔ دفاع از حق به‌زودی از مرحلهٔ محاجّه با زبان ، به‌سوی مرحلهٔ تغییر منکر با فعل و عمل ، گذر خواهدکرد . نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید . یادآور می‌شویم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه‌ساله به‌طور گروهی از شهر بیرون رفته و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند یکراست به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند پس ابراهیم علیه السلام در آن روز با پیش افکندن این بهانه که بیمار است ، با آنان بیرون نرفت زیرا بر اجرای نقشه‌اش در مورد بتان مصمّم بود .

وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ ﴿۵۷﴾

﴿**پس آنها را ریزریز کرد**﴾ ابراهیم علیه السلام بتان را درهم شکست و خُرد و قطعه قطعه‌شان کرد ﴿**مگر بت بزرگترشان را**﴾ یعنی : بت بزرگتر از میان بتان را . نقل است که ابراهیم علیه السلام تبر را بر گردن او آویخت ، یا آن را در دستش قرار داد ﴿**باشد که به‌سوی او**﴾ یعنی : به‌سوی آن بت بزرگتر یا به سوی ابراهیم علیه السلام ﴿**بازگردند**﴾ و ابراهیم علیه السلام با آنان با دلایلی که بعداً می‌آید محاجّه کند . یا : باشد که آنان به‌سوی بت بزرگتر روی آورند و از او جویا شوند که چه کسی بتان دیگر را درهم شکسته است ؟ به او بگویند : چرا اینها همه ریزریزند و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است ؟ ! پس چون از وی بپرسند ، هیچ صدایی از وی بر نمی‌خیزد ، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است ، نه می‌تواند زیانی را دفع کند و

نه حتّی از هیچ کاری آگاه است.

قَالُوا مَن فَعَلَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَآ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٩﴾

﴿گفتند: چه‌کسی با خدایان ما چنین کرده‌است؟ او واقعاً از ستمکاران است﴾ یعنی: چون از جشن خویش بازگشتند و دیدند که بر سر خدایانشان چه آمده‌است، این سخن را گفتند.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُۥٓ إِبْرَٰهِيمُ ﴿٦٠﴾

﴿گفتند﴾ بعضی از آنان در پاسخ سؤال‌کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به‌کاربردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: ﴿شنیدیم جوانی از آنان سخن می‌گفت﴾ یعنی: از بتان به بدی یاد می‌کرد و عیبشان را برملا می‌نمود؛ ﴿که به او ابراهیم گفته می‌شود﴾ یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «خداوند عزّوجلّ هیچ پیامبری را به نبوّت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به‌هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَأْتُوا بِهِۦ عَلَىٰٓ أَعْيُنِ ٱلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

﴿گفتند﴾ زمامداران کفر ﴿پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا باشد که آنان حاضر باشند﴾ در صحنهٔ مجازات وی و از این رویداد درس عبرت بگیرند تا دیگر کسی به‌سوی بتان چپ ننگرد. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجّتی باشد علیه وی و با اتمام این حجّت،

آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده‌باشد. البتّه ابراهیم علیه السلام نیز دقیقاً به‌دنبال چنین هدفی بود تا در یک گردهمایی‌ای بزرگ، جهل و کودنی‌شان در پرستش بتان بی‌جان را که حتّی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

قَالُوٓاْ ءَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِـَٔالِهَتِنَا يَٰٓإِبْرَٰهِيمُ ﴿٦٢﴾

قَالَ بَلْ فَعَلَهُۥ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا فَسْـَٔلُوهُمْ إِن كَانُواْ يَنطِقُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**گفتند**﴾ زمامداران کفر خطاب به ابراهیم علیه السلام، بعد از آن‌که او را احضار کردند: ﴿**آیا تو با معبودان ما این کار را کردی ای ابراهیم؟ گفت**﴾ ابراهیم علیه السلام درحالی‌که به‌سوی بت بزرگتری اشاره می‌کرد که آن را نشکسته بود: ﴿**نه! بلکه آن را همین بزرگترشان کرده است**﴾ ابراهیم علیه السلام کار شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد زیرا تعظیم بسیار زیاد آنان برای وی را می‌دید پس خواست تا بدین وسیله درماندگی او را به آنان نشان دهد آن‌گاه گفت: ﴿**پس، از آنها بپرسید اگر سخن می‌گویند**﴾ یعنی: اگر بتانتان از کسانی هستند که صاحب نطق و بیان می‌باشند و بر سخن‌گفتن توانایند و اگر آنچه را که به آنان گفته می‌شود می‌توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین‌گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائهٔ بزرگترین حجّت بر بطلان آیینشان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی‌توانند سخن بگویند، او بی‌درنگ در پاسخشان می‌گوید: پس چگونه به پرستش آنهایی می‌پردازید که حتّی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجّه از وی صادر شد و این شیوه از

باب مجاز است که در بیان حجّت معمول می‌باشد؛ چنان‌که اگر شما زیبانویس باشید و رفیقتان که خطّ بدی دارد از شما بپرسد که آیا این خط را شما نوشته‌اید ؟ و شما بگویید : نه ! بلکه تو نوشته‌ای !! مراد شما از این سخن دروغ گفتن نیست بلکه نوعی طنز و استهزاء است و در عین‌حال تأییدی است بر این‌که خود شما آن را نوشته‌اید .

فَرَجَعُوٓاْ إِلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ فَقَالُوٓاْ إِنَّكُمۡ أَنتُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٦٤﴾

﴿پس به خود رجوع کردند﴾ یعنی : کفّار به خود آمدند و به‌سوی یک‌دیگر بسان نگرش کسی که از حجّت درمانده و کاملاً مسکوت و مبهوت می‌شود ، نگریستند زیرا به این حقیقت پی‌بردند که هر کس بر دفع متجاوز و دفع زیان از خود ناتوان باشد ، محال است که سزاوار پرستش باشد ، آخر ابراهیم این بتان را شکسته و باز در کمال قدرت و جرأت رودرروی ما ایستاده است و هیچ گزندی هم به وی نرسیده است ! ﴿پس با یک‌دیگر گفتند : درحقیقت شما ستمکارید﴾ بر خویشتن خویش با پرستش این جمادات بی‌جان و ناتوان ، نه این کسی که شکنندهٔ بتانیَ است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تبر را از خود دفع کند ، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند ؟ !

ثُمَّ نُكِسُواْ عَلَىٰ رُءُوسِهِمۡ لَقَدۡ عَلِمۡتَ مَا هَٰٓؤُلَآءِ يَنطِقُونَ ﴿٦٥﴾

﴿سپس بر سرهای خویش نگونسار شدند﴾ یعنی : باز به همان جهل و عناد دیرین خویش بازگشتند و به ابراهیم علیه السلام گفتند : ﴿تو خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند﴾ پس چگونه از ما می‌خواهی که از آنان بپرسیم ؟ .

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْـًٔا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم علیه السلام، بعد ازآن‌که به عجز بتان خویش اعتراف کردند: ﴿پس آیا به‌جای خداوند چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟﴾.

أُفٍّ لَّكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

﴿أف بر شما﴾ أُفّ: فریادی است که بر دلتنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری أف بر شما ﴿و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید﴾ حقارت و گندیدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! ﴿مگر نمی‌اندیشید﴾ تا به قبح و زشتی این کارتان پی برید؟

پس چون در میدان حجّت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارعاب روی آوردند و این شیوهٔ ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا۟ حَرِّقُوهُ وَٱنصُرُوٓا۟ ءَالِهَتَكُمْ إِن كُنتُمْ فَٰعِلِينَ ﴿٦٨﴾

﴿گفتند: او را﴾ یعنی: ابراهیم علیه السلام را ﴿بسوزانید﴾ این سخن را برای آن گفتند تا تمایلشان به غلبه بر ابراهیم علیه السلام را از هر طریقی که باشد، نشان دهند ﴿و خدایان خود را نصرت دهید﴾ با انتقام‌گرفتن از ابراهیم که با آنان چنین‌کاری کرده‌است ﴿اگر کننده‌اید﴾ کاری را در یاری‌دادن به بتانتان.

نقل است که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان‌که به مدّت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن‌گاه ابراهیم علیه السلام را به اشارهٔ مردی از بادیه‌نشینان فارس در کفّهٔ منجنیق گذاشته و او را به آتش افکندند پس چون او را به آتش می‌افکندند، فرمود: (حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيْل).

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی‌الله‌عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه‌السلام در آتش افگنده شد، گفت: اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ فِي السَّمَاءِ وَاحِدٌ وَ اَنَا فِي الْاَرْضِ وَاحِدٌ اَعْبُدُكَ ✿ بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم». روایت شده‌است که چون او را می‌بستند، گفت: «لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْمُلْكُ لَا شَرِيْكَ لَكَ». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود. همچنین روایت شده‌است که چون ابراهیم علیه‌السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افگنند، جبرئیل علیه‌السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه‌السلام گفت: امّا به تو؛ خیر! جبرئیل علیه‌السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه‌السلام گفت: علم او به حالم، مرا از درخواست نمودنم بی‌نیاز می‌کند».

قُلْنَا يٰنَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلٰمًا عَلٰٓى اِبْرٰهِيمَ ﴿٦٩﴾

﴿**گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایهٔ سلامتی باش**﴾ یعنی: نمرودیان آتش را برافروختند و ابراهیم علیه‌السلام را در آن افگندند امّا آتش به فرمان ما بر وی سرد و مایهٔ سلامتی شد و هیچ آسیبی به وی نرسانید. روایت شده‌است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این‌که خاموش شد. در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افگنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این‌که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه رضی‌الله‌عنها می‌افزاید: از این روی رسول خدا ﷺ ما را به کشتن مارمولک دستور دادند. همچنان در**حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی‌الله‌عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه‌السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هرسهٔ آن در راه خدا ﷻ بود. یکی این گفتهٔ

وی [خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود]: من بیمارم [و نمی‌توانم با شما در جشن‌تان شرکت کنم] درحالی‌که او بیمار نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: [به آن پادشاه ستمگر] بگو که خواهر من هستی[1]. و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته‌است».

مفسّران می‌گویند: سخن ابراهیم علیه السلام در هرسه‌جا از باب «معاریض» بود که به‌نوعی محملی داشت و چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده‌اند، معاریض گریزگاهی از دروغگویی است.

وَأَرَادُوا بِهِۦ كَيْدًا فَجَعَلْنَٰهُمُ ٱلْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

﴿و خواستند به او نیرنگی بزنند﴾ با سوزاندنش در آتش ﴿ولی آنان را زیان‌کارترین مردم﴾ یعنی: مغلوب‌ترین و پست‌ترین آنها ﴿گردانیدیم﴾.

وَنَجَّيْنَٰهُ وَلُوطًا إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَا لِلْعَٰلَمِينَ ﴿٧١﴾

﴿و او و لوط را رهانیدیم﴾ از سرزمین عراق، بعد از آن‌که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم ﴿به‌سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم﴾ که سرزمین بیت‌المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادّی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار

---

۱ ــ روایت است که چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکّام ستمگر فرودآمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به‌دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ستمگر ساره را از وی گرفت امّا هربار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.

حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین ازآن‌روی مبارک است که مهد انبیاءﷺ می‌باشد و خداوند متعال اکثر انبیاءﷺ را از آنجا برانگیخته و شریعت‌هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده‌است.

لوط برادرزادهٔ ابراهیمﷺ است و خداوند ﷻ هردو را باهم ذکر کرد، به جهت قرابت نسبی و قرابت معنوی آنان که عبارت از اشتراک هردو در مبعوث شدن به نبوّت است.

وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَٰلِحِينَ ﴿٧٢﴾

﴿و به او اسحاق را بخشیدیم﴾ زیرا ابراهیمﷺ از خدا فرزندی درخواست کرده بود ﴿و یعقوب را نافله﴾ نَافِلَه: یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیمﷺ درخواست کرده بود، به او بخشیدیم ﴿و هریک را از صالحان قرار دادیم﴾ یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوبﷺ را صالح، عمل‌کننده به طاعت خدا ﷻ و فروگذارندهٔ معصیت وی گردانیدیم.

وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِمْ فِعْلَ ٱلْخَيْرَٰتِ وَإِقَامَ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءَ ٱلزَّكَوٰةِ ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا عَٰبِدِينَ ﴿٧٣﴾

﴿و آنان را پیشوایانی قراردادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند﴾ یعنی: آنان را رؤسایی گردانیدیم که در کارهای نیک و طاعات و عبادات ــ به‌وسیلهٔ وحیی که بر آنان نازل می‌کردیم ــ مورد اقتدا و پیروی قرار می‌گرفتند ﴿و به‌سویشان انجام‌دادن کارهای نیک﴾ یعنی: تمام اعمال صالح ﴿و برپاداشتن نماز و دادن زکات را

وحی کردیم و آنان عبادت‌کنندهٔ ما بودند ﴾ یعنی : ایشان انجام دهندهٔ هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می‌دادیم و ترک‌کنندهٔ هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می‌کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند وارسته و بااخلاص . آری ! این‌ها همه جزو بخششهای الهی برای ابراهیم﵇ بعد از نجات‌دادن وی از آتش بود .

وَلُوطًا ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَٰهُ مِنَ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَت تَّعْمَلُ ٱلْخَبَٰٓئِثَ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمَ سَوْءٍ فَٰسِقِينَ ﴿٧٤﴾

﴿ **و به لوط حکم و علم عطا کردیم** ﴾ حکم : نبوّت و علم : شناخت امر دین است . به‌قولی : حکم ، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حقّ و عدل ﴿ **و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد** ﴾ یعنی : مردم آن چنان کارهایی می‌کردند ﴿ **نجات دادیم** ﴾ مراد شهر « سَدُوْم » است چنان‌که قبلاً بیان آن گذشت . گفتنی است که پلیدکاری مردم شهر سَدُوْم ، عبارت از عمل لواط و خالی‌کردن باد شکم در مجالس بود ﴿ **به‌راستی که آنان قوم فاسقی بودند** ﴾ فاسقین : یعنی از طاعت و فرمانبرداری الله ﷻ بیرون رفته بودند .

وَأَدْخَلْنَٰهُ فِى رَحْمَتِنَآ ۖ إِنَّهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٧٥﴾

﴿ **و او را در رحمت خویش** ﴾ یعنی : در اهل رحمت خویش ، یا در بهشت ﴿ **داخل کردیم زیرا او از صالحان بود** ﴾ یعنی : او از شایستگانی بود که برایشان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است .

پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط﵇ عنایت شد .

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِن قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَنَجَّيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

﴿و نوح را یاد کن آن‌گاه که پیش از این﴾ گروه انبیایی که ذکرشان گذشت ﴿ندا کرد﴾ به بارگاه الهی تا ستمگران قومش را نابود کند ﴿پس ما او را اجابت کردیم﴾ در دعا و ندایش ﴿و او را با اهلش از اندوه بزرگ رهانیدیم﴾ یعنی: از غرق‌شدن با طوفان و از تکذیب اهل طغیان. مراد از اهلش: مؤمنان از اعضای خانواده و کسان وی‌اند که خدای متعال نوح علیه السلام و ایشان را در کشتی نجات داد و داستانشان در سورهٔ هود (آیهٔ ۳۶ و مابعد آن) نیز آمده است.

وَنَصَرْنَٰهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِـَٔايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

﴿و او را بر قومی که آیات ما را دروغ شمردند، نصرت دادیم﴾ یعنی: نوح علیه السلام را حمایت کردیم و او را از این‌که قوم دروغ انگارش به او آزار و آسیبی برسانند، باز داشتیم ﴿چراکه آنان قوم بدی بودند پس همهٔ آنان را غرق کردیم﴾ و احدی از آنان را باقی نگذاشتیم بلکه بزرگ و کوچک و مرد و زنشان را به‌سبب اصرار و پافشاریشان بر گناه غرق نمودیم.

وَدَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِى الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَٰهِدِينَ ﴿٧٨﴾

﴿ و داوود و سلیمان را یادکن ﴾ یعنی : داستانشان را ﴿ هنگامی که دربارهٔ آن کشتزار داوری می‌کردند ﴾ که زمین کشتزار ، یا تاکستانی بود ﴿ چون شب‌هنگام گوسفندان قومی در آن چریده بودند ﴾ یعنی : شب هنگام گوسفندان از آغل خود برآمده و در آن زمین پراکنده شده ، کشت و میوهٔ آن را خوردند و تلف کردند . نَفْش : پراکنده‌شدن گوسفندان در شب بدون چوپان است ﴿ و ما شاهد داوری آنان بودیم ﴾ یعنی : ما شاهد حکم و داوری داوود و سلیمان علیهما السلام بودیم . معنی شاهِدِیْن : « حاضرین » است ، یعنی : ما حاضر و ناظر حکم آن‌دو بودیم .

فَفَهَّمْنَٰهَا سُلَيْمَٰنَ ۚ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُۥدَ ٱلْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَٱلطَّيْرَ ۚ وَكُنَّا فَٰعِلِينَ ﴿٧٩﴾

﴿ پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم ﴾ مفسّران نقل می‌کنند که : مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود آمدند ، مالک کشتزار در شکایت خود گفت : گوسفندان این آقا شبانگاه از آغل بیرون زده به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند . داوود علیه السلام در داوری میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف‌شده‌اش حکم کرد و گفت : گوسفندان از آن توست . سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت ــ و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت ــ آیا غیراز این نمی‌شود حکم کرد ؟ بدین‌سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره‌مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به‌مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده‌اند به سامان رساند آن‌گاه او گوسفندانش را بدو بدهد و وی نیز تاکستانشان را به او بازگرداند ؟ داوود علیه السلام گفت : حکم همان است که تو کردی ! لذا این داوری سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت . البتّه حکم هردو برمبنای

اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته‌است: «اگر این آیه نمی‌بود، قطعاً من تمام قضّات را در هلاکت می‌دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به‌خاطر اجتهادش معذور شمرد.

شایان ذکر است که هردو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما ــ چنان‌که در **حدیث‌شریف** براء رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده ــ حکم این است که: باید مالکان دام و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگهبانی و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید در ظرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهبانی و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهدهٔ مالکان آنهاست و این ضمان به‌مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعت‌شان تلف شده‌است ــ یا به ردّ عین جنس و یا قیمت آن ــ امّا آسیب‌رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این رأی جمهور علماء است. ولی رأی ابوحنیفه رحمه الله این است که تلف‌کردن زرع و کشت از سوی چهارپایان در صورتی ضمان ندارد که نگهبان یا چوپان همراه آنها نباشد، به‌دلیل این فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم: «جَرْحُ الْعَجْمَاءِ جَبَارٌ ✿ آنچه چهارپایان تلف کنند، هدر و بی‌تاوان است».

﴿**و به هریک از آن‌دو حکمت و دانش عطا کردیم**﴾ یعنی: به هریک از داوود و سلیمان علیهما السلام حکمت و دانشی بسیار عطا کردیم، نه فقط به سلیمان علیه السلام که داوریش صواب و درست بود. این قید بیانی برای آن است تا نسبت به علم داوود علیه السلام گمان قصور و کوتاهی نرود. ﴿**و مسخّر گردانیدیم با داوود کوه‌ها را که با او تسبیح می‌گفتند**﴾ یعنی: چون داوود علیه السلام تسبیح می‌گفت، کوهها نیز با وی تسبیح می‌گفتند ﴿**و پرندگان را نیز**﴾ یعنی: پرندگان را نیز مسخّر گردانیدیم تا همراه با او تسبیح گویند زیرا داوود علیه السلام صدای بسیار زیبا و دلکشی داشت. نقل است که ابوموسی علیه السلام اشعری نیز صوت بسیار دلکشی داشت، روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم از کنار خانهٔ وی

می‌گذشتند درحالی‌که او مشغول تلاوت قرآن بود. پس ایستادند و به قرائت وی گوش فرادادند آن‌گاه فرمودند: «همانا به او مزماری از مزامیر داوود داده شده‌است». بعد از آن ابوموسی رضی الله عنه آگاه شد که رسول خدا ﷺ به قرائت وی گوش فراداده‌اند لذا نزد ایشان آمد و گفت: «اگر می‌دانستم که شما به قرائت من گوش فرامی‌دهید، صدای خود را برای شما می‌آراستم و صدایم نیکوتر از آنچه شنیدید نیز می‌شد».

﴿و ما کنندهٔ این کار بودیم﴾ یعنی: ما انجام‌دهندهٔ کاری بودیم که بیان شد؛ از تفهیم حکم صواب به سلیمان، دادن حکمت و دانش به داوود و سلیمان هردو و به‌تسبیح‌واداشتن کوهها و پرندگان همراه با داوود، هرچند که این امور نزد شما تعجّب برانگیز است. و به‌مناسبت این آیه که مربوط به حکم قضاوت است، **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ را نقل می‌کنیم که فرمودند: «اَلْقُضَاةُ ثَلاثَةٌ، قَاضٍ فِي الْجَنَّةِ وَ قَاضِيَانِ فِي النَّارِ: رَجُلٌ عَلِمَ الْحَقَّ وَ قَضٰى بِهِ فَهُوَ فِي الْجَنَّةِ وَ رَجُلٌ حَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ عَلٰى جَهْلٍ فَهُوَ فِي النَّارِ وَ رَجُلٌ عَلِمَ الْحَقَّ وَ قَضٰى بِخِلافِهِ فَهُوَ فِي النَّارِ ۞ قضّات بر سه گروهند: یک گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردی که خدای عزّوجلّ به او علم حق را داده و او به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته امّا برخلاف آن حکم کرده‌است، او نیز در دوزخ است».

وَعَلَّمْنَٰهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِتُحْصِنَكُم مِّنۢ بَأْسِكُمْ ۖ فَهَلْ أَنتُمْ شَٰكِرُونَ ﴿٨٠﴾

﴿و به داوود فنّ زره‌سازی را آموختیم﴾ داوود علیه السلام اوّلین کسی است که زره را ساخته است. لَبُوس: زره است. ﴿تا﴾ لباس زره ﴿شما را از زیان کارزارتان﴾ یعنی:

از آسیب جنگتان ، یا از فرودآمدن سلاح بر بدنتان؛ ﴿حفظ کند. پس آیا شما شکرگزار هستید﴾ این نعمتی را که ما به شما ارزانی نموده‌ایم ؟

بدین‌گونه ، قرآن به ما خبر داده است که داوودﷺ صنعتگر نیز بود همچنین رسول خداﷺ به ما خبر داده‌اند که داوود از حاصل دست رنج خویش نان می‌خورد که این ، بهترین کسب هاست . آری ! اگر به سرگذشت انبیاءﷺ توجّه کنیم ، ملاحظه می‌نماییم که ایشان اهل کسب و کار بوده‌اند . مثلاً آدم کشاورز بود ، نوح نجّار ، ادریس و لقمان خیّاط ، طالوت دبّاغ یا سقّا ... و این دلیل بر آن است که کار کردن ، روش و سنّت انبیا و صالحانﷺ بوده‌است . گفتنی است؛ در فضیلت کار و کارگر احادیث بسیاری آمده است .

وَلِسُلَيْمَٰنَ ٱلرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِى بِأَمْرِهِۦٓ إِلَى ٱلْأَرْضِ ٱلَّتِى بَٰرَكْنَا فِيهَا ۚ وَكُنَّا بِكُلِّ شَىْءٍ عَٰلِمِينَ ﴿٨١﴾

﴿و﴾ مسخّر ساختیم ﴿برای سلیمان باد را تندرو﴾ یعنی : تندباد توفانی را ﴿که به فرمان او به‌سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده‌بودیم، جریان می‌یافت﴾ مراد سرزمین شام است ﴿و ما به هرچیز دانا بودیم﴾ پس پادشاهی و نبوّت را با آن‌همه قدرت از آن روی به سلیمانﷺ دادیم که این بخشایش مبتنی بر حکمت و مصلحت بود و می‌دانستیم که او شایستهٔ آن است و او ر قومش شکرگزار نعمتهای ما هستند .

یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمانﷺ در جایی دیگر به « باد نرم » وصف شده است ، دلیل تنوّع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمانﷺ و زیر فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواستهٔ وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی . مفسّران نقل کرده‌اند که : سلیمانﷺ تخت چوبی بسیار بزرگ و عریضی داشت که همهٔ مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان ، شتران ،

خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هرجایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت. پرندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افگندند تا سرنشینان آن فضاپیمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینهٔ هوایی‌ای بدان حجم و کیفیّت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند.

سعیدبن جبیر رحمه‌الله می‌گوید: «برای سلیمان علیه‌السلام در آن تخت روان ششصدهزار صندلی گذاشته می‌شد که در صفّ اوّل نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنّی آن‌گاه سلیمان علیه‌السلام به پرندگان فرمان می‌داد که بر آنان سایه افگنند سپس به‌باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که او می‌خواست ببرد و باد چنین می‌کرد».

وَمِنَ ٱلشَّيَٰطِينِ مَن يَغُوصُونَ لَهُۥ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ ۖ وَكُنَّا لَهُمْ حَٰفِظِينَ ﴿٨٢﴾

﴿و﴾ مسخّر ساختیم برای سلیمان علیه‌السلام ﴿از شیاطین﴾ یعنی: از دیوان، گروهی را ﴿که برای او غوّاصی می‌کردند﴾ در دریاها و آنچه را که او می‌خواست، از دریا بیرون می‌آوردند. غوّاص: کسی است که برای بیرون آوردن مروارید، در دریا فرو می‌رود ﴿و﴾ آن دیوان ﴿کارهایی غیر از آن هم انجام می‌دادند﴾ چون ساختن محرابها، مجسّمه‌ها، شهرها، قصرها و انجام دادن غیر آن از اموری که سلیمان علیه‌السلام آنها را بدان می‌گماشت. نیز محتمل است که مراد این باشد: دیوان در دریا غوّاصی کرده و برای سلیمان علیه‌السلام کارهای مورد نظرش را در زیر آب انجام می‌دادند ﴿و ما نگهبان آنان بودیم﴾ یعنی: مراقب و نگه دارندهٔ کارهای آن دیوان

بودیم ، یا نگهبانشان بودیم تا نگریزند ، یا از انجام دادن فرمانهای سلیمان علیه السلام سرباز نزنند .

۞ وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥٓ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿٨٣﴾

﴿ **و یاد کن ایوب را** ﴾ ایّوب علیه السلام فرزند انوص از پیامبران الهی است که مادرش از نسل لوط علیه السلام بود ، او در سرزمین « عوص » از کوه « سعیر » یا بلاد « ادوم » می‌زیست و بیماری طولانی‌ای که چندین سال به درازا کشید ، بر او عارض شد . نام وی در قرآن کریم چهار بار ذکر شده است ﴿ **هنگامی که به جناب پروردگار خویش ندا کرد که مرا آسیب رسیده‌است** ﴾ و به بیماری سختی در بدنم ، به نابودی خانواده‌ام و ازبین‌رفتن مال و ثروتم مبتلا گشته‌ام . آری ! خدای عزّوجلّ او را به ازبین‌بردن فرزندانش مورد آزمایش قرارداد ، بدین‌سان که خانه بر سرشان ویران شد و همه مردند . همچنان ایّوب علیه السلام مال و ثروتی بسیار داشت که خداوند عزّوجلّ در آن ابتلا ، مال و ثروتش را نیز از وی گرفت و او با صبوری این ابتلاهای الهی را تحمّل کرد و ضمن آن ندا افزود : ﴿ **و تویی مهربان‌ترینِ مهربانان** ﴾ و من به رحمت و مهر تو سخت نیازمندم .

سپس خدای عزّوجلّ از اجابت دعای وی خبر داد :

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ فَكَشَفْنَا مَا بِهِۦ مِن ضُرٍّ ۖ وَءَاتَيْنَٰهُ أَهْلَهُۥ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَٰبِدِينَ ﴿٨٤﴾

﴿پس دعـای او را اجـابت نـمودیم و رنـجی را کـه بـه او رسـیده‌بود، بـرطرف کردیم﴾ یعنی: بیماریش را شفا عنایت کردیم. مفسّران می‌گویند: بیماری ایّوب از بیماریهای نفرت‌انگیز نبود زیرا انبیاء علیهم السلام از ابتلا به چنین بیماری‌هایی معصومند ﴿و خانواده‌اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم﴾ به قولی: خدای عزّوجلّ کسان از دست رفته‌اش را برایش زنده ساخت زیرا تمام اعضای خانواده‌اش بجز زنش مرده‌بودند و خدای عزّوجلّ همه را در کمتر از یک چشم‌به‌هم‌زدنی زنـده کرد و مانند آنان را نیز در دنیا به وی داد. به‌قولی‌دیگر مراد این است: دوبـرابـر کسانی که خدای عزّوجلّ آنان را میرانده بود، از نو برای وی مـتولّد شـدند پس بنابراین تفسیر، خداوند عزّوجلّ آن مردگان را زنده نساخت ﴿تا﴾ اینها همه ﴿رحمتی از جانب ما﴾ باشد. یعنی این همه را به وی دادیم، به خاطر آن کـه بـر وی مـهربان بودیم ﴿و تا پندی برای عبادت‌پیشگان باشد﴾ که ایشان نیز باید صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان‌که ایّوب علیه السلام صبور بود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَشَدُّ النّاسِ بَـلاءً اَلْاَنْبِیاءُ ثُمَّ الصّالِحُوْنَ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ، یُبْتَلَی الرَّجُلُ عَلٰی حَسَبِ دِیْنِهِ، فَاِنْ کانَ فِیْ دِیْنِهِ صُلْباً اِشْتَدَّ بَلائُهُ ✿ سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیاء علیهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص برحسب دین خویش مرتبه‌به‌مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است».

وَإِسْمَـٰعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا ٱلْكِفْلِ ۖ كُلٌّ مِّنَ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿٨٥﴾

﴿و اسماعیل و ادریس و ذوالکفل را یاد کن﴾ به قولی: ذوالکفل پیامبر نبود بلکه مردی از بنی‌اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای عزّوجلّ بر او آمرزید. امّا گروهی از علما بر آنند که او پـیامبر بـود و ایـن قـول راجح‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستانهای انـبیاء علیهم السلام است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بـوده است. والله اعـلم». مـجاهد

می‌گوید: «ذوالکفل متکفّل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میانشان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند». ﴿هریک﴾ از این گروه ﴿از صابران بودند﴾ در انجام آنچه که خدای عزّوجلّ ایشان را بدان مکلّف ساخته بود.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا ۖ إِنَّهُم مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾

﴿و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم﴾ یعنی: در بهشت یا در نبوّت خود ﴿همانا ایشان از صالحان بودند﴾ که رسوب ناخالصی‌های فساد، صفای صلاحشان را نمی‌آلود چراکه از آن ناخالصی‌ها معصوم بودند.

وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾

﴿و ذوالنون را یاد کن﴾ یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس‌بن متی علیه السلام است که به‌سوی مردم نینوی از سرزمین موصل فرستاده شده بود ﴿آن‌گاه که خشمگینانه رفت﴾ یعنی: او به‌خاطر پروردگار خویش در اعتراض به این‌که چرا قومش به او ایمان نمی‌آورند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، درحالی‌که او باید شکیبایی می‌کرد و منتظر اذن پروردگار باقی می‌ماند ﴿و پنداشت که ما هرگز بر وی تنگ نگیریم﴾ با بازداشتن وی از راهش و مانع‌شدن وی از اجرای خواسته‌اش. یا پنداشت که هرگز بروی تنگ نمی‌گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن‌کثیر می‌گوید: «هنگامی که ذوالنون می‌خواست از میان قومش بیرون رود،

به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می‌شود. قومش تهدید وی را جدّی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی‌گوید آن‌گاه سر به صحرا برداشته با کودکان و چهارپایان و همهٔ کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افگنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرّع نمودند پس خدای عزّوجلّ بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. امّا از آن سوی دیگر، یونس علیه السلام رفت و با گروهی در کشتی‌ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار آمد و کشتی‌نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک‌کردن بار کشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به دریا افگنند، قرعه انداختند، قرعه به‌نام یونس علیه السلام برآمد امّا او را نیفگندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد امّا این‌بار نیز از انداختن او به دریا ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس علیه السلام برآمد، در این هنگام یونس علیه السلام خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به دریا افگند آن‌گاه خدای عزّوجلّ ماهی عظیم‌الجثّه‌ای را فرستاد تا او را فرو بلعد ...».

اینک ادامهٔ ماجرا: **﴿پس در دل تاریکی‌ها﴾** تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی **﴿ندا در داد﴾** با این سخنش: **﴿که﴾** بارالها! **﴿معبودی جز تو نیست، منزّهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم﴾** در بیرون‌رفتن از میان امّتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس علیه السلام بر قصورش و توبه‌ای است از لغزشش. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا: (لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِیْنَ) دعا کند مگر این‌که برای او اجابت می‌شود».

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾

﴿پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم﴾ با بیرون آوردنش از شکم ماهی زیرا ماهی به فرمان پروردگار او را به ساحل افگند. آمده‌است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند ﴿و مؤمنان را این‌چنین نجات می‌دهیم﴾ آن‌گاه که به‌سوی ما استغاثه کنند. یعنی آنان را از اندوه و پریشانی می‌رهانیم، به‌سبب اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند و به سبب آنچه که برایشان از رحمت خویش آماده کرده‌ایم. مفسّران می‌گویند: افگندن یونس علیه السلام در شکم ماهی برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیا علیهم السلام عذاب نازل نمی‌شود.

وَزَكَرِيَّآ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُۥ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْدًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿٨٩﴾

﴿و زکریّا را یاد کن، هنگامی که به جناب پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار﴾ بدون فرزند ﴿و تو بهترین وارثانی﴾ پس اگر به من فرزندی هم عنایت نکنی، باکی نیست زیرا تو همه را بسنده‌ای و من می‌دانم که تو دینت را ضایع نمی‌کنی و حتماً کسانی صالح از بندگانت را برمی‌گزینی که به تبلیغ دینت قیام کنند.

فَٱسْتَجَبْنَا لَهُۥ وَوَهَبْنَا لَهُۥ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُۥ زَوْجَهُۥٓ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا ۖ وَكَانُوا۟ لَنَا خَٰشِعِينَ ﴿٩٠﴾

﴿پس﴾ دعای ﴿او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم﴾ تفصیل داستان یحییٰ علیه‌السلام در سورهٔ «مریم» گذشت ﴿و همسرش را برای او شایسته کردیم﴾ یعنی: زن وی نازا بود پس او را زایا و آمادهٔ حمل کردیم. به‌قولی معنی این است: زنش بداخلاق بود پس او را خوش اخلاق گردانیدیم ﴿زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می‌کردند و ما را از روی رغبت و بیم می‌خواندند﴾ یعنی: زکریّا و همسرش علیهما‌السلام ما را برای طلب خیر و دفع شرّ، درحال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدّت می‌خواندند و به‌سوی ما زاری می‌کردند پس سزاوار این اجابت بودند ﴿و در برابر ما خاشع بودند﴾ یعنی: متواضع و متضرّع و فروتن بودند.

وَٱلَّتِيٓ أَحۡصَنَتۡ فَرۡجَهَا فَنَفَخۡنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلۡنَٰهَا وَٱبۡنَهَآ ءَايَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ ﴿٩١﴾

﴿و یاد کن﴾ داستان ﴿آن زن را که خود را پاکدامن نگاه‌داشت﴾ او مریم علیهاالسّلام است که دامن خویش را به عفّت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید ﴿پس در او از روح خویش دمیدیم﴾ مراد روح عیسیٰ علیه‌السلام است. نسبت‌دادن روح عیسیٰ علیه‌السلام به خداوند ﷻ، از باب گرامیداشت عیسیٰ علیه‌السلام است ﴿و او و پسرش را آیتی برای جهانیان گردانیدیم﴾ آیت و نشانهٔ شگرف الهی در مریم و عیسی هردو، یک آیت و نشانه است زیرا مریم عیسیٰ علیه‌السلام را بدون شوهر به دنیا آورد.

بعد از آن‌که خداوند متعال به گوشه‌هایی از زندگی این پیامبران گرامیش اشاره نمود، در اینجا بر وحدت دین الهی در گذر زمان تأکید نموده، می‌فرماید:

إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ ﴿٩٢﴾

﴿**این است امّت شما که امّتی یگانه است**﴾ یعنی : بی‌گمان امّتی که این گروه انبیاﷺ از آنها نمایندگی می‌کنند ، امّت یگانهٔ توحید است که شما امّت اسلام نیز به آن منسوب هستید پس دین شما دین واحدی است زیرا میان امّت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیدهٔ توحید نیست ، تفاوتی که هست ، در شریعتها و فروعات دین است . آری ! آیین یگانهٔ الهی در گذر زمان ، همانا آیین اسلام است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَوْلَادُ عَلَّاتٍ ۞ ما گروه‌های انبیا برادران علاّتی هستیم » عَلَّاتٌ : فرزندان یک مرد از زنهای مختلف‌اند ﴿**و من پروردگار شما هستم پس مرا بپرستید**﴾ مخصوصاً ، نه غیر من را ــ هر کس که باشد .

وَتَقَطَّعُوٓاْ أَمۡرَهُم بَيۡنَهُمۡۖ كُلٌّ إِلَيۡنَا رَٰجِعُونَ ﴿٩٣﴾

﴿**ولی امّتها در کارشان**﴾ یعنی : در کار انبیاﷺ ﴿**متفرّق شدند در میان خویش**﴾ یعنی : امّتها میان خود در کار انبیاﷺ پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند مگر این امّت اسلام که آیین تمام انبیاﷺ را باور دارند . یا معنی این است : امّت‌ها در کار دین به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند تا بدانجا که دین به مانند قطعه‌های پراکنده‌ای در اینجا و آنجا تبدیل شد لذا می‌بینیم که این‌یکی موحّد است ، آن‌یکی یهودی و آن دیگر نصرانی ، درحالی‌که واجب همگان این بود که بر آیین اسلام و بر کیش توحید پایدار باشند ﴿**هریک به‌سوی ما بازمی‌گردند**﴾ یعنی : هریک از این گروه‌ها ــ اعم از تفرقه‌گرایان و موحّدان ــ به‌سوی ما باز می‌آیند؛ با برانگیخته شدن پس از مرگ پس آنان را در قبال اعمالشان جزا می‌دهیم .

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « بنی‌اسرائیل به هفتادویک فرقه متفرّق شدند ، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه

نجات یافت و قطعاً امّت من به هفتاد و دو فرقه متفرّق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک می‌شود و فقط یک فرقه نجات می‌یابد. اصحاب گفتند: یارسول‌الله! این فرقهٔ ناجیه چه فرقه‌ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِۦ وَإِنَّا لَهُۥ كَٰتِبُونَ ﴿٩٤﴾

﴿پس هر کس از کارهای شایسته انجام دهد﴾ یعنی: چیزی از اعمال صالح را انجام دهد ﴿و مؤمن هم باشد﴾ به خدا ﷻ، پیامبرانش ﷺ، روز آخرت و دیگر اعتقادات حقّ ﴿پس برای کوشش او کفرانی نیست﴾ یعنی: عملش مورد انکار و ناسپاسی قرار نمی‌گیرد و پاداشش ضایع نمی‌شود ﴿و هرآینه ما برای او می‌نویسیم﴾ یعنی: سعی و تلاشش را ثبت کرده و کرام‌الکاتبین را دستور می‌دهیم تا آن را در نامهٔ اعمالش بنویسند.

وَحَرَٰمٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَٰهَآ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾

﴿و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده‌ایم بازگشتشان حرام است﴾ یعنی: بر مردم هر شهر و قریه‌ای که نابودی آنان را مقدّر کرده‌ایم، غیر ممکن است که بعد از هلاکت به‌سوی دنیا بازگردند. به‌قولی معنی این است: بر آنها حرام است که توبه کرده و از کفر به اسلام برگردند، یعنی آنان امکان توبه نمی‌یابند پس مردم باید از چنین فرجام نامیمونی گریزان باشند.

حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٍ يَنسِلُونَ ﴿٩٦﴾

﴿تا آن‌گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند﴾ و به سوی مردم سرازیر گردند. مراد گشودن سدّی است که ذوالقرنین آن را بنا کرد و یأجوج و مأجوج در پشت آن به‌سر می‌برند. یا مراد: هجوم و سرازیری آن قوم بر مناطق زمین و بویژه بر سرزمین شام است، جایی که نابودیشان در آنجا مقدّر شده است، که احادیث وارده در این باب، این معنی را ترجیح می‌دهند زیرا از این احادیث ــ که ابن‌کثیر آنها را نقل نموده ــ این معنی بر نمی‌آید که خروج یأجوج و مأجوج به انهدام سدِّ حسّی ارتباطی دارد ﴿و آنها از هر بلندیی بشتابند﴾ یعنی: یأجوج و مأجوج از هر تپّه و مکان بلندی از زمین بیرون می‌آیند و به‌سرعت به‌سوی آنجایی که برایشان مقدّر شده‌است، پیش می‌تازند و خروجشان از نشانه‌های قیامت است.

وَٱقْتَرَبَ ٱلْوَعْدُ ٱلْحَقُّ فَإِذَا هِىَ شَٰخِصَةٌ أَبْصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يَٰوَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِى غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا بَلْ كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٩٧﴾

﴿و وعدهٔ حق نزدیک گردد﴾ یعنی: چون یأجوج و مأجوج از بند گشوده‌شوند، وعدهٔ حق که همانا قیامت است، نزدیک می‌گردد زیرا خروج آنان از علائم قیامت است ﴿پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده‌اند، خیره می‌شود﴾ یعنی: به‌سبب شدّت هول و هراسی که بر کفّار روی می‌آورد، چشمانشان به‌سوی حادثهٔ دهشتناکی دوخته می‌شود که فروشان گرفته‌است لذا چشمانشان همچنان بازمی‌ماند و می‌گویند: ﴿ای وای بر ما، هرآینه ما از این روز در غفلت بودیم﴾ و در

دنیا برای رستاخیز و حساب آمادگی نداشتیم ﴿بلکه ما ستمگر بودیم﴾ نه ! ما غافل نبودیم بلکه ما در حقیقت با تکذیب پیامبران علیهم السلام و عدم انقیاد برای ایشان ، ظالم بودیم . بدین‌سان است که آنان از وصف‌کردن خود به « غفلت » برگشته و خود را « ستمگر » می‌نامند .

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَٰرِدُونَ ﴿٩٨﴾

﴿درحقیقت شما﴾ ای کفّار ! ﴿و آنچه غیر از خدا می‌پرستید﴾ که عبارتند از بتان ، ابلیس و یارانش ﴿هیزم جهنّمید﴾ و آتش‌انگیز آن ﴿و شما وارد آن می‌شوید﴾ هرچند عیسی و عزیر و فرشتگان بجز خدا علیهم السلام موردپرستش قرار گرفتند امّا در مضمون این آیه داخل نیستند ، به دو دلیل : یکی اینکه : « مَا » در (مَا تَعْبُدُوْن) برای غیرعقلاء است . دوم این‌که : مخاطب این آیه ، مشرکان مکّه‌اند نه غیر آنان و مشرکان مکّه بجز بتان دیگر معبودی را شریک خدای سبحان قرار نمی‌دادند .

لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا ۖ وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٩٩﴾

﴿اگر اینها خدایانی واقعی بودند، وارد آن نمی‌شدند﴾ یعنی : اگر این بتان ــ چنان‌که شما می‌پندارید ــ خدایانی واقعی می‌بودند ، قطعاً از ورود به دوزخ بازداشته می‌شدند ولی آنان به دوزخ وارد می‌شوند بنابراین ، خدایانی واقعی نیستند ﴿و جملگی در آن جاودانند﴾ یعنی : همهٔ پرستشگران و پرستش‌شوندگان در دانند و از آن بیرون آورده نمی‌شوند .

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿۱۰۰﴾

﴿برای آنان در آنجا ناله‌ای زار است﴾ زَفِیْر: صدای آه و نَفَس شخص غم‌گرفته است ﴿و آنان در آنجا نمی‌شنوند﴾ یعنی: به سبب شدّت هول و هراسی که در آن قرار دارند، برخی صدای ناله و زاری برخی دیگر را نمی‌شنوند. به‌قولی معنی این است: آنان در دوزخ هیچ چیزی را نمی‌شنوند زیرا شنیدن، خود نوعی انس گرفتن برایشان است پس همین انس ناچیز و اندک هم از آنان دریغ می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿۱۰۱﴾

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟: ﴿بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعدهٔ نیکو داده شده است﴾ یعنی: برایشان خصلت نیکو که همانا سعادت است، مقرّر شده‌است و بنابراین، به عمل اهل بهشت عمل کرده‌اند؛ ﴿آن گروه از آن﴾ یعنی: از دوزخ ﴿دور داشته خواهند شد﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: چون آیهٔ (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ... ۞ درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنّمید و شما وارد آن می‌شوید) [آیهٔ/ ۹۸] نازل شد، یکی از مشرکان قریش به‌نام ابن‌الزّبعری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمّد! مگر تو نمی‌پنداری که عزیر و عیسی مردانی نیکوکار بودند و مریم نیز زنی نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی! من چنین عقیده دارم. گفت: امّا عیسی، عزیر، مریم و فرشتگان بجز خدا ﷻ موردپرستش قرار می‌گیرند پس این گروه براساس سخن خود تو، در دوزخ‌اند! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۞ بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعدهٔ نیکو داده شده است، آن گروه از آن دور داشته خواهند شد).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا ۖ وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿صدای آن را نمی‌شنوند﴾ حِسّ و حَسِیس: صدایی است که آن را از چیزی می‌شنوی که از نزدیکت عبور کند ﴿و آنان در آنچه نفسهایشان خواهش داشته باشد، جاودانند﴾ آری! دلها به‌سوی نعمتهای بهشت کشش یافته و چشمها از دیدن آنها لذّت می‌برند.

لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿ترس بزرگ﴾ یعنی: هول و هراسهای روز قیامت بعد از نفخهٔ آخر ﴿آنان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند﴾ بر دروازه‌های بهشت و به ایشان تهنیت و تبریک عرض کرده و می‌گویند: ﴿این همان روزی است که به شما﴾ در دنیا از دریافت نعمت‌های خوشگوار ﴿وعده﴾ و بشارت ﴿داده می‌شد﴾.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ۚ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ ۚ وَعْدًا عَلَيْنَا ۚ إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

﴿روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحهٔ کتابها درمی‌پیچیم﴾ یعنی: چنان که ورق کاغذ بر آنچه که در آن نوشته می‌شود، درپیچیده می‌شود. یادآور

می‌شویم‌که در عصر نزول قرآن، کتاب به‌شکل فعلی خود شناخته‌شده نبود زیرا صنعت کاغذ و تجلید این‌گونه متطوّر نشده بود بلکه کتابها به‌شکل طومارهایی بودند که درپیچیده می‌شدند ﴿**همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم**﴾ یعنی: چنان‌که آفرینش نخستینشان را در شکمهای مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکمهای مادرانشان بیرون آوردیم، همین‌گونه مجدّداً آنان را در روز قیامت بازمی‌گردانیم ﴿**بر عهدهٔ ما وعده‌ای است که ما قطعاً انجام دهندهٔ آنیم**﴾ یعنی: وفای ما به وعده‌ای که آن را بر خود لازم گردانیده‌ایم، حتمی است، آن وعده عبارت است از: اعادهٔ خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه بخواهیم تواناییم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات‌یافتن از چنین هول و هراس‌هایی، اعمال شایسته پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿۱۰۵﴾

امّا وعده‌ای که در دنیا به آنان داده شده بود چنین بود: ﴿**و در حقیقت در زبور بعد از ذکر نوشتیم**﴾ زبور: کتاب داوود علیه‌السلام، یعنی همان کتاب مزامیر است و ذکر: تورات است. آری! در زبور و تورات نوشتیم: ﴿**که زمین را بندگان شایستهٔ من به ارث می‌برند**﴾ به قولی: مراد زمین بهشت است، به‌دلیل این فرمودهٔ خدای سبحان: (وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ ۞ و بهشتیان گویند: سپاس خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما میراث داد) [زمر/ ۷۴]. به‌قولی دیگر: مراد سرزمین مقدّس شام بزرگ است که شامل سوریه، فلسطین، لبنان و اردن فعلی می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون اهل شام فاسد شوند، دیگر در شما خیری نیست». به‌قولی‌دیگر: این مژده‌ای است برای

امّت محمّد ﷺ به وراثت سرزمین‌های کفّار.

إِنَّ فِي هَٰذَا لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِينَ ﴿١٠٦﴾

﴿به راستی در این﴾ اموری که ذکر شد در سورهٔ انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها ﴿بلاغی است﴾ یعنی: کفایتی است ﴿برای گروه عبادت پیشه﴾ یعنی: برای کسانی که مشغول عبادت خداوند ﷻ هستند و به این امر چنان‌که باید اهتمام و توجّه دارند. شایان ذکر است که رأس همهٔ عبادتها، نماز است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

﴿و تو را نفرستادیم﴾ ای محمّد ﷺ! با قوانین و احکام شرع ﴿جز رحمتی برای عالمیان﴾ البتّه تعبیر (عَالَمِیْن) شامل همهٔ جهانیان از جمله کفّار نیز می‌شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت ﷺ برای کفّار این است که: کفّار به‌سبب بعثت آن حضرت ﷺ، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه‌کن‌شدن کلّی از عرصهٔ هستی) ایمن شده‌اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّمَا أَنَا رَحْمَةٌ مُهْدَاةٌ ✿ جز این نیست که من رحمتی اهدا شده هستم».

قُلْ إِنَّمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ ۖ فَهَلْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

﴿بگو جز این نیست که به من وحی می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا

شما مسلمان می‌شوید؟ ﴾ یعنی: آیا به عبادت و توحید خدای سبحان گردن می‌نهید؟ یعنی این‌چنین باشید.

فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَقُلْ ءَاذَنتُكُمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ ۖ وَإِنْ أَدْرِىٓ أَقَرِيبٌ أَم بَعِيدٌ مَّا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

﴿پس اگر روی برتافتند ﴾ از اسلام **﴿پس بگو ﴾** به آنان **﴿به همهٔ شما به‌طور یکسان اعلام کردم ﴾** که میان من و شما دیگر جنگ است و صلحی درکار نیست. یا اعلام کردم به شما آنچه را که بدان مأمور شده‌ام و همهٔ شما را به‌طور برابر و یکسان از حقایق آگاه نمودم و بعضی از شما را به آن مخصوص نگردانیدم پس تبعیضی درکار نیست، برای کسی چیزی را اعلام نمی‌کنم که آن را بر غیر وی پنهان کرده باشم، همه یکسان از حقایق باخبر باشند **﴿و نمی‌دانم که آنچه وعده داده شده‌اید آیا نزدیک است یا دور؟ ﴾** این وعده، عبارت است از: غلبهٔ اسلام و اهل آن بر کفر و اهل آن. به قولی: مراد از وعده، روز قیامت است زیرا رسول خدا ﷺ از زمان بر پایی قیامت آگاهی نداشتند و علم آن فقط نزد خدای سبحان است.

إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

﴿هرآینه خدا هم سخن آشکار را می‌داند و هم آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند ﴾ پس حق تعالی آنچه را که از کفر و طعنه‌زدن بر اسلام و اهل آن نمایان می‌دارید و آنچه را که از این امور پنهان داشته و مخفی می‌کنید، همه را می‌داند زیرا او پنهانها را همچون آشکارها می‌داند و علم هردوی آن نزد او یکسان است پس شما را در قبال آن مجازات می‌کند.

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١١١﴾

﴿و نمی‌دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی باشد﴾ یعنی: نمی‌دانم؛ شاید به‌تأخیرانداختن این وعده، برای شما ابتلا و آزمایشی باشد تا در عینیّت آشکار شود که چگونه عمل می‌کنید، آیا همچنان رهرو راه عناد و گمراهی باقی می‌مانید، یا که از این کژراهه برمی‌گردید ﴿و﴾ نمی دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده ﴿بهره‌مندیی باشد﴾ برای شما ﴿تا مدّتی﴾ یعنی: تا وقت مقرّری که حکمت حق تعالی اقتضا کرده است.

قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ ۗ وَرَبُّنَا الرَّحْمَٰنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

﴿گفت﴾ محمّد ﷺ ﴿پروردگارا! خودت به حق داوری کن﴾ میان من و این گروه تکذیب‌کننده. بدین‌گونه بود که آن حضرت ﷺ کار را به خدای سبحان تفویض کردند ﴿و پروردگار ما خدای رحمان مستعان است﴾ پس، از او استعانت می‌جوییم ﴿بر آنچه وصف می‌کنید﴾ از کفر و تکذیب و هم اوست که به‌زودی با قدرت و حکمت خویش، حق را بر باطل پیروز خواهد کرد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ حج

مدنی است و دارای هفتادوهشت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب اعلان فریضهٔ حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه‌السلام بعد از بنای بیت عتیق الهی، به‌نام «حج» نامیده شد.

این سورهٔ مبارکه دربرگیرندهٔ احکامی چون فرضیّت حج و مشروعیّت جهاد مسلّحانه است و هرچند بیان احکام از ویژگی‌های سوره‌های مدنی است امّا در عین‌حال این سوره از موضوعات سُوَر مکّی، چون ایمان به خدای عزّوجلّ، توحید و معاد نیز سخن می‌گوید، از این‌روی جمهور علما بر آنند که این سوره، از آیات مکّی و مدنی هردو متشکّل شده است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا۟ رَبَّكُمْ ۚ إِنَّ زَلْزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَىْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

﴿**هان ای مردم! از پروردگارتان تقوی کنید**﴾ یعنی: از عذاب وی پروا کنید و خود را به‌وسیلهٔ طاعتش ــ یعنی با انجام‌دادن واجبات و ترک محرّمات ــ از عذابش در پناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد آدمی است که اثر اعمال نیک است پس امر به تقوا در واقع امر به همهٔ آن اعمال نیک می‌باشد ﴿**چراکه زلزلهٔ قیامت چیز بزرگی است**﴾ و بسیار هولناک و سهمگین است. این همان زلزله‌ای است که یکی

از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهور علما، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا روی می‌دهد. امّا به‌قولی: این زلزله با نفخهٔ قیامت همراه است، که ابن‌جریر این قول را ترجیح داده و به احادیثی نیز استدلال کرده است.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّآ أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

﴿روزی که آن را﴾ یعنی: آن زلزله یا قیامت را ﴿ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود﴾ یعنی: هر شیردهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل می‌شود و او را فراموش می‌کند، آن گونه که پنداری اصلاً نوزاد شیر خواری نداشته‌است. و این از شدّت هول و سهمگینی آن زلزله یا از شدّت هول و سهمگینی قیامت است ﴿و هر آبستنی بار خود را فرومی‌نهد﴾ یعنی: جنین خود را از شدّت هول و هراس بی‌اختیار فرومی‌افگند، بی آن‌که موعد وضع حملش فرارسیده باشد ﴿و مردم را مست می‌بینی﴾ یعنی: بیننده مردم را چنان می‌بیند که گویی مست اند ﴿و حال آن‌که مست نیستند﴾ در واقع و حقیقت امر ﴿ولی عذاب خدا شدید است﴾ پس به‌سبب این شدّت و هول بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوّش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب‌هنگام در غزوهٔ بنی‌مصطلق نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر مردم خواندند و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری‌که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکّر.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِى ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَٰنٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾

﴿و برخی از مردم بدون هیچ علمی در بارهٔ الله مجادله می‌کنند﴾ یعنی: با وجود پیش‌روی داشتن چنان روزی، باز هم کسانی از مردم هستند که در امر قدرت خدای بزرگ، بگومگو و جدال می‌کنند و می‌پندارند که باری تعالی قادر به برانگیختنشان نیست، این مجادله و ستیز نه مبتنی بر دانشی است و نه مبتنی بر حجّتی که جدل‌پیشه گان آن را به میدان افگنند بلکه فقط و فقط بر اوهام و خیالاتی صرف متّکی می‌باشد که آنها با استناد به آن، اخبار و پیام‌های خدای‌سبحان را که بر زبان پیامبرانش به‌سوی بشر می‌فرستد، ردّ می‌کنند ﴿و پیروی می‌کنند﴾ در آنچه که می‌گویند، می‌پراکنند، بدان احتجاج می‌ورزند و از آن دفاع می‌کنند؛ ﴿هر شیطان متمرّدی را﴾ که در برابر خدای عزّوجلّ سرکشی اختیار کرده است. مراد: ابلیس، لشکریانش و سردمداران کفّارند که پیروانشان را با سخنان آراستهٔ ظاهرفریب، به‌سوی کفر فرامی‌خوانند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ ولیدبن مغیره و عتبه‌بن ربیعه، یا در بارهٔ نضربن حارث نازل شد.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُۥ مَن تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُۥ يُضِلُّهُۥ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٤﴾

﴿بر او نوشته شده است﴾ یعنی: بر شیطان؛ اعم از شیطان جنّ و شیطان انس، نوشته و مقرّر شده‌است ﴿که هر کس او را به دوستی گیرد﴾ یعنی: هر کس از شیطان پیروی کرده او را به دوستی گیرد و سخنش را تصدیق نموده و باور به انبیاﷺ و

کتب آسمانی را فرو گذارد؛ ﴿قطعاً او گمراهش می‌کند﴾ یعنی: شأن شیطان این است که پیرو و دوست خویش را از راه حق به بیراهه می‌برد ﴿و به عذاب آتشش می‌کشاند﴾ یعنی: شیطان دوستانش را به راهی وا می‌دارد که انجام آن، عذاب آتش جهنّم است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِن كُنتُمْ فِى رَيْبٍ مِّنَ ٱلْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ ۚ وَنُقِرُّ فِى ٱلْأَرْحَامِ مَا نَشَآءُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوٓا۟ أَشُدَّكُمْ ۖ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنۢ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْـًٔا ۚ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنۢبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍۭ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

در آیات قبل دانستیم که مانع اساسی فراراه تقوا، جهل به الوهیّت و وحدانیّت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می‌انجامد، در اینجا حق تعالی روشن می‌سازد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز آخرت است.

﴿ای مردم! اگر از رستاخیز در شکّید﴾ یعنی: اگر دربارهٔ امکان برانگیخته‌شدن مجدّد و داخل بودن این موضوع در حوزهٔ قدرت ما، شکّ‌وشبهه‌ای دارید، در

این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ ﴿پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده‌ایم﴾ درضمن آفرینش پدرتان آدم علیه السلام. همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا ﴿سپس﴾ شما را آفریدیم ﴿از نطفه﴾ یعنی: از آب منی ﴿سپس از علقه﴾ عَلَقَه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند عزوجل به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحوّل می‌شود ﴿سپس از مضغه﴾ مُضْغَهْ: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحوّل شده است ﴿شکل داده شده﴾ مُخَلَّقَهْ: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره ﴿و شکل داده نشده﴾ غَیْر مُخَلَّقَهْ: مرحله‌ای است از تطوّر همان پارهٔ گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است ﴿تا بر شما روشن گردانیم﴾ کمال قدرت خویش را؛ با متحوّل ساختن اطوار و مراحل آفرینشتان تا در نتیجه، از آن بر امکان رستاخیز راه برید زیرا کسی که بر آفرینش اوّلیّهٔ بشر از خاک و سپس خلقت ثانویّهٔ وی از نطفه قادر باشد ــ درحالی‌که میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد ــ و باز بر متطوّرساختن آن نطفه به علقه ــ با آن‌همه تباینی که میان آنها وجود دارد ــ قادر باشد و همین‌طور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً بازگرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است ﴿و آنچه را که بخواهیم در رَحِم‌ها قرار می‌دهیم﴾ و در نتیجه، جنین سقط نمی‌شود ﴿تا میعادی معیّن﴾ و مشخّص که آن را مقدّر نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دورهٔ تطوّر آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رَحِم برای بشر غالباً نُه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دورهٔ معیّنی از بارداری را دارد ﴿آن‌گاه شما را به صورت کودکی بیرون می‌آوریم﴾ از شکمهای مادرانتان ﴿باز﴾ قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد ﴿تا به حدّ نهایی رشد خود برسید﴾ اَشُدّ: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سنّ رشد، از سی تا چهل‌سالگی

است ﴿و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود﴾ یعنی : قبل از رسیدن به سنّ رشد به طور زودرس جانش گرفته می‌شود و از دنیا در می‌گذرد ﴿و بعضی از شما به حدّ غایت فرتوتی عمر بازبُرده می‌شود﴾ یعنی : به بدترین و پست‌ترین مرحلهٔ عمر که همانا مرحلهٔ خرفتی است می‌رسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بربسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیّز هم بدتر می‌شود ﴿چندان که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند﴾ یعنی : به حالتی از پیری و خرفتی می‌رسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها . دیگر نه آنها را می‌داند و نه می‌شناسد . عکرمه می‌گوید : « هر کس قرآن بخواند ، به این حالت نمی‌پیوندد » . نقل است که رسول خدا ﷺ در جملهٔ دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند : « اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْبُخْلِ وَ اَعُوْذُبِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَ اَعُوْذُبِكَ مِنْ اَنْ اُرَدَّ اِلٰی اَرْذَلِ الْعُمُرِ وَ اَعُوْذُبِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْیَا وَ عَذَابِ الْقَبْرِ ۞ بارخدایا ! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنهٔ دنیا و عذاب قبر » .

بعد از آن دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح می‌شود : ﴿و زمین را خشکیده می‌بینی﴾ یعنی : آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند ، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود ﴿پس چون بر آن آب را﴾ یعنی : آب باران را ﴿فروفرستیم، به جنبش در می‌آید﴾ یعنی : آن رستنی‌ها به‌سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید ﴿و نمو می‌کند﴾ یعنی : بلند می‌شود ، یا باد می‌کند ﴿و می‌رویاند﴾ یعنی : بیرون می‌آورد ﴿از هر نوع رستنی‌های خرّم﴾ یعنی : از هرگونه رستنی‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها ، میوه‌ها ، گلها و ریاحین . بهجَت : زیبایی ، نیکویی و خرّمی است . پس ذاتی که بر زنده‌ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد ، بر آفرینش دوبارهٔ انسان نیز تواناست .

در بخشی از **حدیث‌شریف** لقیط بن عامر رضی الله عنه آمده‌است : « ... گفتم یارسول‌الله ! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانهٔ این رستاخیز در خلقش چیست ؟

فرمودند: آیا به وادیی مرده و بی‌آب‌وعلف گذر کرده‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: آیا مجدّداً درحالی‌که از سبزی و خرّمی جنب‌وجوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: خداوند متعال این‌چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانهٔ وی در [رستاخیز] خلقش».

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّهُۥ يُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

﴿این‌همه﴾ آفرینشگری و قدرت‌نمایی ﴿بدان سبب است که خدا خود حقّ است﴾ حقّ: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد ﴿و این‌که او ست که مردگان را زنده می‌کند﴾ چنان‌که زمین مرده را زنده کرد ﴿و هم اوست که بر هر چیزی تواناست﴾ چنان‌که بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ ءَاتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْعَثُ مَن فِى ٱلْقُبُورِ ﴿٧﴾

﴿و این‌که قیامت آمدنی است﴾ در آینده ﴿هیچ شکّی در آن نیست﴾ و هیچ شبهه و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد ﴿و این‌که فقط الله است که کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد﴾ و آنان را دربرابر اعمالشان پاداش می‌دهد؛ اگر عملشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شرّ بود، پاداش شرّ در انتظارشان است. یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، خداوند ﷻ این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی

که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً خدای عزّوجلّ را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ ﴿٨﴾

﴿**و از مردمان کسی هست که در بارهٔ الله**﴾ یعنی: در وجود الله ﷻ یا در اسماء یا صفات وی ﴿**مجادله می‌کند**﴾ این آیه ناظر بر همهٔ کسانی است که با شبهه پراکنی و شکّ انگیزی، عهده‌دار گمراه‌سازی مردم از راه و روش روشن پروردگار متعال می‌شوند. آری! مجادله می‌کند؛ ﴿**بدون هیچ دانش و بی‌هیچ هدایتی**﴾ یعنی: بی آن‌که بینش، نگرش و اندیشهٔ درستی در کار وی باشد که به‌سوی معرفت رهنمونش سازد ﴿**و بی کتاب منیری**﴾ یعنی: از مردم کسانی هستند که بدون داشتن خردی صحیح، الهام و هدایتی روشن و نقلی صریح بلکه به صرف هوای نفس دربارهٔ خداوند ﷻ به جدال می‌پردازند. کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجّتهای واضح و برهانهای روشن از جانب خداوند متعال باشد.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوجهل و نَضْربن‌حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکّه قرارداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای عزّوجلّ در آیهٔ بعد او را به ذلّت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقّق پیوست و او به ذلّت کشته شد. همچنین نَضْربن‌حارث پیوسته در کوچه‌های مکّه می‌گشت و دربارهٔ دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد.

ثَانِيَ عِطْفِهِۦ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ لَهُۥ فِى ٱلدُّنْيَا خِزْىٌ ۖ وَنُذِيقُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٩﴾

﴿صفحهٔ گردن خود را پیچیده﴾ عِطف شخص: گردن وی است. مراد این است که آن مجادله کننده در بارهٔ خدا ﷻ، گردن خود را از سر نخوت و تکبّر، اعراض‌کنان از قرآن و از یاد الله ﷻ می‌پیچاند ﴿تا مردم را از راه خدا گمراه کند﴾ یعنی: هدف وی، گمراه‌ساختن مردم از راه الله ﷻ است، هرچند که به این امر اعتراف نکند ﴿در دنیا برای او خزی است﴾ خِزْی: رسوایی و ذلّتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازهٔ بد بر سر زبانهای مردم ﴿و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم﴾ به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

﴿این﴾ کیفر و عذاب هر دو سرا ﴿به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده‌است﴾ از کفر و کبر و معاصی ﴿و﴾ گرنه ﴿خداوند هرگز به بندگان خود ستمگر نیست﴾ یعنی: واقع امر این است که خدای سبحان بندگانش را بدون گناه عذاب نمی‌کند. آوردن «ظَلّام» به صیغهٔ مبالغه، به جهت پیوسته بودن آن با لفظ جمع ــ یعنی «عَبِید» است پس از این صیغه این معنی برنمی‌آید که: «خداوند بسیار ستمگر نیست» تا از آن این مفهوم مخالف تداعی شود که: اندکی ستم در کار وی هست ــ العیاذ بالله.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعْبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ ۖ فَإِنْ أَصَابَهُۥ خَيْرٌ ٱطْمَأَنَّ

بِهِۦ ۖ وَ إِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنْيَا وَ ٱلْآخِرَةَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿۱۱﴾

﴿و از میان مردم کسی هست که خدا را فقط بر کناره‌ای می‌پرستد﴾ یعنی: چنین کسی در دین خویش شکّاک و دودل است، نه در آن ثباتی دارد و نه استقرار و طمأنینه‌ای، همانند کسی که بر کنارهٔ کوه است و بر لبهٔ سقوط قرار دارد، چنین کسی می‌لرزد و نمی‌تواند راست و محکم بایستد، برخلاف مؤمن که خداوند ﷻ را با یقین و بصیرت و پایداری می‌پرستد ﴿پس﴾ حال آن شخص متردّد و دودل چنان است که: ﴿اگر خیری به او برسد﴾ یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی و ثروت ﴿بدان آرام می‌گیرد﴾ و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد ﴿و اگر به او بلایی برسد﴾ یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جانش ﴿بر روی خود برمی‌گردد﴾ یعنی: مرتدّ می‌شود و به کفر باز می‌گردد ﴿در دنیا و آخرت زیان‌کار شده﴾ یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است ﴿این﴾ زیان دنیا و آخرت ﴿همانا زیان آشکار است﴾ که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زایید و اسبش کرّه می‌داد، می‌گفت: به‌راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنش پسر نمی‌زایید و اسبش کرّه نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

يَدْعُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُۥ وَمَا لَا يَنفَعُهُۥ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلضَّلَٰلُ ٱلْبَعِيدُ ﴿١٢﴾

﴿به‌جای خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانی بـه او مـی‌رساند و نـه بـه او سـودی می‌بخشد﴾ یعنی: این کسی که بر روی خود به کفر باز می‌گردد، همان کسی است که بتان را پرستش و نیایش می‌کند، درحالی‌که اگر پرستش آنها را ترک کند، آنها هیچ زیانی به او نمی‌رسانند و اگر هم آنها را بپرستد، هیچ نفعی به او نمی‌رسانند زیرا آن معبودان بیچاره جماداتی هستند که بر رساندن نفع و ضرر توانا نمی‌باشند ﴿این همان گمراهی دور﴾ از حقّ و هـدایت و رشـد ﴿است﴾ فـراء در مـعنای آن می‌گوید: «این همان گمراهی دور از راه صواب است».

يَدْعُوا۟ لَمَن ضَرُّهُۥٓ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِۦ ۚ لَبِئْسَ ٱلْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ ٱلْعَشِيرُ ﴿١٣﴾

﴿کسی را می‌خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است﴾ زیرا پرستش بتان به هیچ حالی از احوال سودبخش نیست بلکه بتان برای پرستشگران خود زیانی محض و خالصند چراکه پرستشگر بتان به‌سبب پرستش آنها به دوزخ وارد می‌شود ﴿وه! چه بدمولایی و چه بد دمسازی است﴾ یعنی: قطعاً معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى

مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

و چون بیان حال بدبختان گذشت، اکنون خداوند متعال فرجام نیک سعادتمندان را ذکر می‌کند: ﴿بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به باغهایی در می‌آورد که از زیر آن جویباران روان است، در حقیقت، خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد﴾ پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می‌دهد و هرکه را بخواهد، عذاب می‌کند.

مَن كَانَ يَظُنُّ أَن لَّن يَنصُرَهُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى ٱلسَّمَآءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُۥ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

﴿هرکه می‌پندارد که خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد داد﴾ ضمیر در (لَنْ يَنْصُرَهُ)، یا به (مَنْ كانَ يَظُنُّ) بر می‌گردد، یا به محمّد ﷺ؛ اگر به (مَنْ كانَ يَظُنُّ ✿ هر که گمان می‌کند) بر گردد، معنی این است: چنین گمان‌کننده‌ای به مرتبهٔ نا امیدی مطلق سقوط کرده و از یاری خداوند ﷻ در دنیا و آخرت کاملاً مأیوس گشته است. و اگر ضمیر (لَنْ يَنْصُرَهُ) به محمّد ﷺ بر گردد، معنی این است: از نظر آن گمان کننده، محمّد ﷺ در معرض آن قرار دارد که خداوند ﷻ یاری و کمکی را که به وی داده، قطع کند و او را به حال خودش رها نماید. آری! هر کس چنین می‌پندارد؛ ﴿پس باید که بالا رود به سببی به‌سوی آسمان﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! به آن پندارگر امید باخته بگو: باید وسیله و چاره‌ای جست‌وجو کند تا او را به آسمان برساند ﴿پس آن را ببُرد﴾ یعنی: سپس پیروزی و یاری حق بر تو را قطع کند و ببُرد، اگر این کار برایش میسّر و مقدور است زیرا پیروزی برای تو از آسمان می‌آید ﴿آن‌گاه بنگرد که آیا این تدبیر او چیزی را که مایهٔ خشمش شده‌است از میان

می‌برد﴾ یعنی : سپس بنگرد که آیا آنچه که او را در مورد یاری‌دادن خدای عزّوجلّ به پیامبرش خشمگین کرده است ، از بین می‌رود ؟

حاصل معنی این است : همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است ، یاری دادن محمّد ﷺ نیز از سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل‌برگشت است . به‌قولی : معنای ﴿فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ﴾ این است : باید این پندارگر ، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد ، لغتاً « سماء » نامیده می‌شود و در این صورت ، ﴿ثُمَّ لْيَقْطَعْ﴾ این گونه معنی می‌شود : سپس خود را حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببُرد تا در اثر خفگی بمیرد آن‌گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش ، آنچه را که مایهٔ خشمش شده‌است ازبین می‌برد و یاری‌دادن پیامبرﷺ از سوی خداوند ﷻ قطع می‌شود ؟ هرگز ! .

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید : « معنی چنین است : هر کس می‌پندارد که خدای عزّوجلّ یاری دهندهٔ محمّد ﷺ و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت خدا به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد ، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خدای عزّوجلّ خواه‌ناخواه نصرت‌دهندهٔ پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع‌شدنی نیست » . البتّه این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند : هر کس این امر را نمی‌پسندد ، بگو آب دریا را بیاشامد ، سر بر دیوار زند ، به آسمان برود ... و مانند آن از تعبیرات دیگر . چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که : از کار و تدبیرش فایده‌ای متصوّر نیست و عکس العملش به‌جایی نمی‌رسد . ابن‌کثیر نیز آیهٔ کریمه را همین گونه معنی کرده است .

این آیه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شکّ کند و باید در هر شرایطی شکیبا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است .

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَٰهُ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍ وَأَنَّ ٱللَّهَ يَهْدِى مَن يُرِيدُ ﴿١٦﴾

﴿و بدین گونه قرآن را آیاتی بیّنات فرو فرستادیم﴾ بیّنات: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرندهٔ حجّت‌های قاطع از جانب خداوند ﷻ بر مردم ﴿و بدانید که خدا هرکه را بخواهد راه می‌نماید﴾ یعنی: هرکه را که حق تعالی ابتداءً ارادهٔ هدایتش را داشته‌باشد، هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت‌شده و ره‌یافته باشد، می‌افزاید ــ و قطعاً او را در این کار، حکمت تامّ و حجّت قاطع است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلصَّٰبِـُٔونَ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَ
ٱلْمَجُوسَ وَٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ
إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

﴿همانا کسانی که ایمان آوردند﴾ به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، که ایشان مسلمانانند ﴿و کسانی که یهودی شدند﴾ آنان منتسبان به آیین موسی علیه السلام اند ﴿و صائبی‌ها﴾ فرقهٔ معروفی‌اند که به هیچ یک از آیین‌های منتسب به انبیا علیهم السلام وابستگی ندارند ﴿و مسیحیان﴾ یعنی: منتسبان به آیین عیسی علیه السلام ﴿و مجوس﴾ یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد ﴿و کسانی که شرک ورزیدند﴾ یعنی: بت پرستان و سایر مشرکان به خدای سبحان ﴿البته خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند﴾ پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ وارد می‌کند. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: خداوند ﷻ کسانی را که برحقّند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند ﴿بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است﴾ اعم از

افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذرّه‌ای از او پنهان نمی‌ماند ، ازاین‌رو ، حکم و فیصلهٔ حق تعالی در میان بندگانش از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوهٔ عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد ؟ .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسْجُدُ لَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ ٱلنَّاسِ ۖ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ ۗ وَمَن يُهِنِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن مُّكْرِمٍ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴿١٨﴾

﴿آیا ندانستی که آنان که در آسمانهایند برای خدا سجده می‌کنند﴾ از فرشتگان ﴿و آنان که در زمینند﴾ از مؤمنان انس و جنّ نیز برای خدا سجده می‌کنند . مراد از سجده در اینجا : سجدهٔ طاعت است که مخصوص عقلا می‌باشد ﴿و﴾ سجده می‌کنند برای او ﴿خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و چهارپایان﴾ سجدهٔ اینها : سجدهٔ انقیاد کامل و تسلیم‌بودن تامّ و تمام به فرمان حق تعالی است ﴿و﴾ سجده می‌کنند برای باری تعالی ﴿بسیاری از مردم﴾ به سجدهٔ طاعت ﴿و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده‌است﴾ زیرا از سجدهٔ اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین ، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود ﴿و هرکه را خدا خوار کند﴾ بدین‌سان که او را کافری بدبخت گرداند ﴿او را هیچ گرامی‌دارنده‌ای نیست﴾ که خوشبخت و عزیزش گرداند . یعنی : کسانی سجده کردن برای خدای عزّوجلّ را فقط به این خاطر ترک می‌کنند که آن را ذلّت و خواری‌ای می‌دانند ، درحالی‌که سجده کردن برای حق تعالی درحقیقت کرامت و عزّتی برای

راهیافتگان است و ترک آن از روی تکبّر، ذلّت بزرگی است که خداوند ﷻ هرکه را بخواهد با آن خوار و ذلیل می‌گرداند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون فرزند آدم آیهٔ سجده رابخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آنِ وی است امّا من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است». ﴿**هرآینه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد**﴾ از آن جمله، گرامی‌داشتنَ و خوارساختن هر کس که بخواهد.

این آیه ــ چنان‌که از حدیث مذکور بر می‌آید ــ از آیات سجدهٔ تلاوت است.

۞ هَـٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا۟ فِى رَبِّهِمْ ۖ فَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ ٱلْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

﴿**این دو فریق**﴾ که یک گروه از آنها یهود و نصاری و صائبی‌ها و مجوس و مشرکان و گروه دیگر مسلمانانند، ﴿**دشمنان یک‌دیگرند**﴾ به‌قولی دیگر: مراد از دو فریق دشمن؛ دو گروه مؤمنان و مشرکانی هستند که در روز بدر به میدان مبارزه آمدند پس مراد از مؤمنان: حمزه و علی و عبیده ﷺ و مراد از کافران: عتبه و شیبه فرزندان ربیعه و ولید فرزند عتبه اند. مجاهد و عطاء می‌گویند: «مراد از دو فریق، مؤمنان و کافرانند به طور عام، که این معنی شامل بدریان نیز می‌شود». ﴿**که در بارهٔ پروردگارشان**﴾ یعنی: در بارهٔ دینش، یا در بارهٔ ذاتش، یا در بارهٔ صفاتش، یا در بارهٔ شریعت مقرّر وی برای بندگانش؛ ﴿**باهم ستیزه کردند پس کسانی که کفر ورزیدند، برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده‌است**﴾ یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حالشان برایشان آماده شده است ﴿**از بالای سرِشان حمیم ریخته می‌شود**﴾ حَمِیم: آب جوشانی است که به وسیلهٔ آتش جهنّم داغ شده است.

يُصْهَرُ بِهِۦ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَٱلْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

﴿آنچه در شکم آنهاست به آن گداخته می‌شود﴾ صَهْر: ذوب کردن و گداختن با شدّت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکمهای آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود ﴿و پوست‌هایشان نیز﴾ بدان گداخته می‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «آب جوشان بر سرهایشان ریخته می‌شود و از جمجمه‌هایشان نفوذ کرده به شکم و درونشان می‌رسد و آنچه را که در شکمشان است، می‌سترد و از میان برمی‌دارد تا به پاهایشان می‌رسد و صَهْر همین است آن‌گاه به حال اوّل خود بازگردانیده می‌شوند».

وَلَهُم مَّقَـٰمِعُ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

﴿و برای کوفتن آنان، گرزهای آهنین مهیاست﴾ مَقَامِعْ: قطعه‌هایی از آهن است که برای وارد کردن ضربه بر آنان مهیّا و آماده است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر گرزی آهنین از گرزهای دوزخ در زمین نهاده شود آن‌گاه جنّ و انس هردو گرد آیند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند».

كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُواْ فِيهَا وَذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

﴿هربار که بخواهند از آن﴾ یعنی: از آتش دوزخ ﴿بیرون روند از شدّت غم﴾ یعنی: به سبب شدّت غمی که بر آنان مسلّط است ﴿در آن﴾ آتش

﴿بازگردانیده می‌شوند﴾ با کوبیدن گرزها بر سرشان ﴿و عذاب سوزان را بچشید﴾ یعنی: در حالی که به آن بازگردانیده می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: عذاب آتش سوزان را بچشید.

این جزای آن خصم کافر است امّا پاداش خصم مؤمن:

إِنَّ ٱللَّهَ يُدْخِلُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا ۖ وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾

﴿بی‌گمان خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورد، در آنجا آراسته می‌شوند﴾ یعنی: خدا ﷻ یا فرشتگان به‌دستور وی آنان را می‌آرایند؛ ﴿به دست‌بندهایی از طلا و آراسته می‌شوند به مروارید﴾ قشیری می‌گوید: مراد مرصّع کردن دست‌بندها به مروارید است. هرچند بعید نیست که در بهشت دست‌بندهایی از مروارید خالص و میان پر نیز وجود داشته‌باشد چنان‌که در آن دست‌بندهایی از طلای خالص وجود دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد». ﴿و لباسشان در آنجا از ابریشم است﴾ در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برایشان حلال است.

باید یادآور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد امّا بهره گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن ــ هم بر مردان و هم بر زنان ــ حرام مطلق می‌باشد.

وَهُدُوٓاْ إِلَى ٱلطَّيِّبِ مِنَ ٱلْقَوْلِ وَهُدُوٓاْ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

﴿و﴾ مؤمنان ﴿به سخن پاکیزه رهنمون شدند﴾ در دنیا. به‌قولی: مراد از (اَلطَّیِّبِ مِنَ القَوْل ✿ سخن پاکیزه)، کلمهٔ طیّبهٔ «لا اله الا الله» است. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این‌که: مراد از آن الحمدلِلّه، یا قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «به بهشتیان تسبیح گفتن الهام می‌شود چنان‌که نَفَس کشیدن». ﴿و به‌سوی راه ستوده رهنمون شدند﴾ که همانا دین مقدّس و پایدار اسلام است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ٱلَّذِي جَعَلْنَٰهُ لِلنَّاسِ سَوَآءً ٱلْعَٰكِفُ فِيهِ وَٱلْبَادِ ۚ وَمَن يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍۭ بِظُلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

﴿بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند و از راه خدا بازمی‌دارند﴾ یعنی: کسانی را که قصد داخل شدن به دین خدای عزّوجلّ را دارند، از ورود به آن باز می‌دارند ﴿و﴾ بازمی‌دارند از ﴿مسجدالحرام﴾ به قولی: مراد از آن خود مسجدالحرام است. به‌قولی‌دیگر: مراد کلّ سرزمین حرم است زیرا مشرکان رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در روز حدیبیّه از ورود به سرزمین حرم بازداشتند. به‌قولی‌دیگر: مراد از آن همهٔ مکّه است ﴿که آن را برای مردم ــ اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین ــ یکسان قرارداده‌ایم﴾ یعنی: مسجدالحرام را برای عموم مردم؛ اعمّ از مجاوران و زائران آن یکسان قرار داده‌ایم که در آن به طور برابر نماز می‌گزارند و طواف می‌کنند. مراد از: (وَ الْبَادْ) کسانی هستند که به‌قصد ادای مناسک و زیارت و

عبادت به‌سوی مسجدالحرام می‌آیند، اعم از بادیه‌نشینان یا غیرآنان.

فقها دربارهٔ حکم این آیه اختلاف‌نظر دارند. مالک﵀ می‌گوید: مقیمان و مسافرانی که به مکّه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکّه حقّی برابر دارند. جمعی برآنند که واردشونده به مکّه می‌تواند در هرجایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید ــ چه خوش باشد چه ناخوش ــ مکلّف است که او را جای دهد. امّا جمهور فقها برآنند که سراها و منازل مکّه مانند مسجدالحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرودآمدن در آن بازدارند. احناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیهٔ کریمه بر ممنوع‌بودن جواز فروش و اجاره‌دادن منازل مکّه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجدالحرام در این آیه، تمام مکّه است و با توجّه به این‌که از رفتار عملی رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما نیز ــ که استفاده از خانه‌های مکّه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند ــ چنین استنباط می‌شود که مراد از آن‌همهٔ مکّه است بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکّه جواز ندارد.

﴿و هر کس بخواهد در آن از سر ستمگری الحاد کند او را از عذابی دردناک می‌چشانیم﴾ إلْحَادْ در اینجا به معنای عدول و گرایش از راه میانه و جادّهٔ حقّ و استقامت است. به قولی: مراد از این شخص ستمگر، کسی است که جرمی را در خارج از حرم مرتکب شده آن‌گاه به حرم پناه می‌برد تا از کیفر آن جرم بگریزد. به‌قولی: مراد از إلْحَادْ، شرک و قتل است. به‌قولی دیگر: مراد ارتکاب معاصی است در آن به‌طور عام.

ملاحظه می‌کنیم که در این آیه حتّی صرف ارادهٔ کجروی در مکّه ــ بی‌آن‌که آن اراده به عمل گناه بینجامد ــ مستوجب مؤاخذه معرّفی شده است و این نشان می‌دهد که صِرف نیّت و ارادهٔ انجام گناه در مکّه، هرچند به عمل گناه نیز نینجامد، مستوجب محاسبه است. البتّه این حکم مخصوص مکّه است نه اماکن دیگر؛ به سبب حرمت بزرگی که مکّه دارد و به‌جهت این‌که مکّه جای پاکسازی

نفس و محلّ توبه و پاکی از کلّیّهٔ گناهان است.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: رسول خدا ﷺ عبدالله‌بن‌انیس را با دو مرد که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود، به مأموریّتی فرستادند، در میان راه بحث افتخار به نسب در میان آنها بالا گرفت و عبدالله‌بن‌انیس به خشم آمده مرد انصاری را کشت آن‌گاه از اسلام مرتدّ شده به مکّه گریخت. پس این آیه دربارهٔ وی نازل شد.

به روایت دیگری از ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوسفیان‌بن حرب و یاران وی نازل شد آن‌گاه که رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در سال حدیبیّه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَٰهِيمَ مَكَانَ ٱلْبَيْتِ أَن لَّا تُشْرِكْ بِى شَيْـًٔا وَطَهِّرْ بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْقَآئِمِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ﴿٢٦﴾

﴿و﴾ یاد کن ای محمّد ﷺ ﴿چون برای ابراهیم جای خانهٔ کعبه را معیّن کردیم﴾ تا آن را برای عبادت حق تعالی بنا کند. بَوَّأْنَا: معیّن و واضح ساختیم و در همانجا بر او ﴿این﴾ پیام را نازل کردیم ﴿که با من چیزی را شریک مقرّر مکن﴾ گویی به او گفته شد: مرا در این خانه به یگانگی پرستش کن ﴿و خانهٔ مرا پاک کن﴾ از شرک و پرستش بتان ﴿برای طواف‌کنندگان﴾ به آن خانه ﴿و قیام‌کنندگان﴾ در آن برای نماز ﴿و رکوع‌کنندگان و سجده‌کنندگان﴾ یعنی: برای نمازگزاران.

آیهٔ کریمه متضمّن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدّعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه‌پرستی و پاک‌نگاه‌داشتن حریم بیت از شرک و بت‌پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می‌آیند بود امّا شما به این

شرط و به ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانهٔ کعبه بتان را نصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَأَذِّن فِي ٱلنَّاسِ بِٱلْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَىٰ كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِن كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾

﴿و در میان مردم برای حج ندا درده﴾ جمعی از مفسّران گفته‌اند: چون ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج بانگ برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی‌که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو بانگ برآور و رساندنش بر عهدهٔ ما. آن‌گاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به‌قولی بر فراز حجرالاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابوقبیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حجّ این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گویید، لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْك. نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلام را به همهٔ اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند ــ اعمّ از سنگ و درخت و غیره ــ و همهٔ کسانی که خدای عزّوجلّ تا روز قیامت بر آنان مقدّر کرده که به حجّ خانهٔ کعبه مشرّف شوند، پاسخ دادند: «لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْك ۞ به فرمان حاضریم بارخدایا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن‌کثیر آن را از ابن‌عبّاس و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی‌دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله‌اعلم.

آری! ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده ﴿تا﴾ زایران ﴿به‌سوی تو

پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند ﴾ ضامِرْ: شتر لاغری است که سفر آن را خسته و رنجور کرده است. یعنی: تا شتران سرنشینان خود را به حج آورند ﴿**از هر فجّ عمیقی**﴾ یعنی: از هر راه دوری. مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمی‌شدند پس خداوند ﷻ سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، هم در این آیه و هم در آیهٔ بعدی:

لِّيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ ۖ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿۲۸﴾

﴿ **تا شاهد منافعی برای خویش باشند** ﴾ به‌قولی: مراد از منافع، ادای مناسک حجّ است. به‌قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است» ﴿**و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند**﴾ یعنی: تا نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. «ایّام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمّدبن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایّام‌النّحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است امّا در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایّام معلومات» عبارت است از: ده روز اوّل ذی‌الحجّه که آخرین آن روز عید قربان می‌باشد. و اکثر مفسّران نیز بر این نظر اند.

آری! تا نام خدا ﷻ را یاد کنند ﴿**بر ذبح آنچه که خدا به آنان از چهارپایان مواشی**﴾ یعنی: شتر و گاو و گوسفند ﴿**روزی داده‌است پس، از آنها بخورید**﴾ خوردن حاجی یا قربانی‌کننده از گوشت هَدْی یا قربانی خویش، سنّت است. از نظر احناف، خوردن اهداکنندهٔ هدی از گوشت هدیهٔ نافله و هدیه حجّ

تمتّع و قران جواز دارد امّا خوردن حاجی از گوشت حیوان مذبوحه‌ای که آن را بر اثر ارتکاب جنایت در حج ذبح می‌کند، در نزد هیچ یک از فقها جواز ندارد ﴿و **به درماندهٔ فقیر بخورانید**﴾ بؤس: شدّت فقراست پس اطعام فقرا از گوشت هَدی امر لازمی‌است و این امر در نزد امام ابوحنیفه﵀ مستحبّ می‌باشد.

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

﴿**سپس باید آلودگی خود را بزدایند**﴾ یعنی: باید حجّاج و معتمران آلودگی‌های خود ــ چون درازی موها، ناخن‌ها و غیره ــ را از خود دور کنند و این کار در روز عید قربان انجام می‌شود ﴿**و باید که به نذرهای خود**﴾ که در مناسک حجّ در مورد انجام دادن نیکوکاری‌ها بر گردن می‌گیرند ﴿**وفا کنند**﴾ یا معنی این است: باید واجبات حجّ خویش را به جای آورند ﴿**و باید که بر گِرد آن بیت عتیق طواف کنند**﴾ و این طواف، «طواف إفاضه» است که از فرایض حج می‌باشد، یعنی همان طوافی که وقت آن بعد از رمی جمرهٔ عقبه در روز عید قربان آغاز می‌شود. البتّه در حج طواف واجبی است که عبارت است از: طواف وداع و نیز طواف سنّتی است که عبارت است از: طواف قدوم.

و خانهٔ کعبه را «عتیق» نامیدند زیرا ــ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ــ خداوند متعال آن را از تسلّط جبّاران و ستمگران آزاد ساخته است. به‌قولی دیگر: عتیق به معنای «کریم» است، یعنی خانهٔ بزرگ و گرامی. به‌قولی دیگر: عتیق، یعنی خانهٔ کهن و قدیمی زیرا نخستین خانه‌ای که بر روی زمین ساخته شد، خانهٔ کعبه بود و بعد از آن بیت‌المقدس بنا شد.

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ ۗ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ ٱلْأَنْعَٰمُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ۖ فَٱجْتَنِبُوا۟ ٱلرِّجْسَ مِنَ ٱلْأَوْثَٰنِ وَٱجْتَنِبُوا۟ قَوْلَ ٱلزُّورِ ﴿٣٠﴾

﴿این است حکم و هر کس حرمات خدا را تعظیم کند پس این برایش نزد پروردگارش بهتر است﴾ حُرُمات: عبارت از شعایر و عباداتی است ــ چه در حج و چه در غیرآن ــ که قیام به آنها واجب و کوتاهی در انجام آنها حرام است؛ و تعظیم و بزرگداشت آنها عبارت است از: عمل کردن به‌موجب آنها و اجتناب از هر امری که مخالف مقتضای آنهاست ﴿پس این﴾ تعظیم و بزرگداشت ﴿برای او نزد پروردگارش بهتر است﴾ در آخرت، نه سستی، بی‌توجّهی و بی‌حرمتی به چیزی از این شعایر و مقدّسات ﴿و برای شما مواشی حلال کرده شد﴾ که عبارتند از شتر و گاو و گوسفند ﴿مگر آنچه بر شما خوانده می‌شود﴾ از محرّمات که عبارت است از: گوشت خودمرده (مردار) و دیگر محرّماتی که همراه با آن در سوره‌های بقره، مائده، انعام و نحل ذکر شده است ﴿پس، از پلیدیِ بتان اجتناب کنید﴾ رِجْس: نجاست و پلیدی است. البتّه نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسّی جز با آب برطرف نمی‌گردد ﴿و از سخن دروغ اجتناب کنید﴾ قَوْلَ الزُّوْر: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزّور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به خداوند ﷻ، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه‌بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنَفَآءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِۦ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَتَخْطَفُهُ ٱلطَّيْرُ أَوْ تَهْوِى بِهِ ٱلرِّيحُ فِى مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

﴿در حالی تـه برای خداوند حنفاء باشید﴾ حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش یابنده از دین باطل به‌سوی دین حقّ است. یعنی خالصانه به‌سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بیزاری جویید ﴿نه شریک گیرندگان برای او﴾ چیزی از چیزها را ﴿و هر کس به خدا شرک ورزد پس چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده﴾ به‌سوی زمین. یعنی از بلندای ایمان به‌سوی حضیض کفر انحطاط کرده است ﴿و مرغان او را ربوده‌اند﴾ یعنی: مرغان لاشخوار، گوشت و پوست وی را پاره‌پاره کرده و او را با چنگالهای خود دریده و ربوده‌اند ﴿یا باد او را در مکانی دور افگنده است﴾ و فروکوفته است، به گونه‌ای‌که هیچ امیدی به نجات وی باقی نمانده، استخوانهایش ریزریز و گوشت بدنش در هم‌کوفته، پاره‌پاره و نابود شده است. پس همچنین است کسی که به خدای سبحان شرک آورد زیرا اعمال صالح چنین کسی هدر و حَبَط (هدر) گردیده و به زودی انتقام و مجازات الهی به‌سراغ وی خواهد آمد.

ذَٰلِكَ وَمَن يُعَظِّمْ شَعَـٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى ٱلْقُلُوبِ ﴿٣٢﴾

﴿این است﴾ حکم ﴿و هر کس شعایر خدا را﴾ یعنی: نشانه‌های دین وی را ﴿بزرگ دارد﴾ که حیوان اهدا شده در حج و دیگر مناسک و مشاعر آن شامل این شعایر می‌شود چنان‌که مساجد و عبادات نیز از آن جمله‌اند ﴿پس در حقیقت این﴾ تعظیم و بزرگداشت شعایر خدا ﷻ ﴿از تقوای دلهاست﴾ دل به یادآوری مخصوص شد زیرا دل مرکز تقوی است. بزرگداشت حیوان اهدا شده به حرم

درآن است که از حیوانات فربه و گران قیمت انتخاب شود.

لَكُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَآ إِلَى ٱلْبَيْتِ ٱلْعَتِيقِ ﴿٣٣﴾

﴿برای شما در آنها﴾ یعنی: در شعایر حج مخصوصاً ﴿منافعی است﴾ مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصاً شتر است و از جملهٔ منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است ﴿تا میعادی معیّن﴾ که همانا وقت ذبح آنهاست. احناف برآنند که منفعت‌گرفتن از شتر قربانی و هَدی بعد از روان‌کردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار ﴿آن‌گاه جای فرودآمدن آنها﴾ یعنی: جای قربانی‌کردن آنها ﴿در بیت العتیق است﴾ یعنی: باید شتران هَدی به نزدیک خانهٔ کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا لِّيَذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنۢ بَهِيمَةِ ٱلْأَنْعَٰمِ ۗ فَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَلَهُۥٓ أَسْلِمُوا۟ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُخْبِتِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و برای هر امّتی﴾ از امّت‌های قبل از شما ﴿منسکی معیّن ساخته ایم﴾ یعنی: برای هر امّتی، عیدی یا مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم ﴿تا نام خدا را﴾ به تنهایی ﴿یادکنند﴾ و هَدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند ﴿بر آنچه از چهارپایان مواشی که به آنان داده است﴾ یعنی: نام خدا را در هنگام ذبح مواشی‌ای که روزیشان گردانیده است، یادکنند. در **حدیث‌شریف** به روایت انس ﷺ آمده است: «دو گوسفند قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول خدا ﷺ برای ذبح آوردند، آن حضرت ﷺ نام خدا ﷻ را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را

بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند». خاطر نشان می‌شود که آن دو گوسفند، قربانی آن حضرت ﷺ بود **﴿پس خدای شما خدایی یگانه است﴾** و هم‌اوست که تمام ادیان آسمانی را فرود آورده است **﴿پس به او منقاد شوید﴾** با گردن‌نهادن به طاعت و عبادتش **﴿و فروتنان را بشارت ده﴾** مُخْبِتِین: فروتنان نرم‌دل، خشوع‌کننده و مخلص به بارگاه خداوند ﷻ اند. آری، **ای محمّد ﷺ! بشارتشان ده به آنچه که خداوند متعال برایشان از ثواب بسیار و عطای بزرگش آماده ساخته است.**

سپس حق تعالی در توصیف فروتنان می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ عَلَىٰ مَآ أَصَابَهُمْ وَٱلْمُقِيمِي ٱلصَّلَوٰةِ وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٥﴾

﴿آنان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد﴾ یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک شوند و از مخالفت خداوند ﷻ حذر کنند؛ به‌سبب کمال یقین و قوّت ایمانشان **﴿و آنان که بر هر چه بر سرشان آید﴾** از بلایا و محنتها در راه طاعت خداوند متعال **﴿صبرپیشگانند و برپادارندگان نمازند﴾** در اوقات آن و با رعایت ارکان و آداب آن **﴿و آنان که از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند﴾** یعنی: اموالشان را در امور خیر به مصرف می‌رسانند و صدقه می‌کنند. پس «مُخبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف یاد شده‌اند.

وَٱلْبُدْنَ جَعَلْنَٰهَا لَكُم مِّن شَعَٰٓئِرِ ٱللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَٱذْكُرُوا۟ ٱسْمَ ٱللَّهِ عَلَيْهَا صَوَآفَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا۟ مِنْهَا وَأَطْعِمُوا۟

ٱلْقَانِعَ وَٱلْمُعْتَرَّ ۚ كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَٰهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٣٦﴾

﴿و شتران فربه را برای شما از جملهٔ شعایر خدا قرار داده‌ایم﴾ همان شترانی را که به خانهٔ کعبه اهدا می‌کنید. در این باره که آیا اطلاق نام «بُدنه» بر گاو هم صحیح است یا خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه ﷺ، اسم «بُدنه» که مفرد «بُدن» است بر شتر و گاو هردو اطلاق می‌شود و به‌سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند ﴿برای شما در آنها خیر است﴾ یعنی: برای شما در آنها منافعی دینی و دنیوی است ــ چنان‌که گذشت ﴿پس نام خدا را بر آنها یاد کنید﴾ در هنگام ذبح آنها ﴿درحالی که برپای ایستاده‌اند﴾ صَوافّ: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهاردست‌وپای آنها ردیف شده است زیرا شتر به هیأت ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختلّ نگرداند ﴿پس چون پهلوهای آنها بر زمین افتد﴾ یعنی: چون آن حیوانات بعد از ذبح و خروج روح از بدن آنها به پهلو درغلتند؛ ﴿از آنها بخورید﴾ قُرطبی می‌گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هَدی خویش، مستحبّ است و اجر و پاداش دارد». ﴿و به قانع و معتر بخورانید﴾ قانع: فقیری است که به آنچه دارد راضی است و از کسی سؤال نمی‌کند. امّا مُعتَرّ: فقیری است که خود را بر شما پیش می‌افگند تا به وی چیزی بدهید ﴿این‌گونه آنها را برای شما رام گردانیدیم﴾ که به خواستهٔ شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن‌که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شدهٔ شما بودند ﴿باشد که شکر کنید﴾ این نعمتی را که خدای منّان بر شما ارزانی کرده است.

لَن يَنَالَ ٱللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَآؤُهَا وَلَٰكِن يَنَالُهُ ٱلتَّقْوَىٰ مِنكُمْ ۚ

كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ ۗ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

﴿هرگز گوشتهای آنها به خدا نمی‌رسد﴾ یعنی: گوشتهای این شترانی که آنها را به جهت رضای حق تعالی صدقه و قربانی می‌کنید، به‌سوی باری تعالی بالا نمی‌رود ﴿و نه خونهای آنها﴾ که در هنگام ذبح بر زمین ریخته می‌شود. آری! هیچ یک از اینها از حیث این‌که گوشت و خونند به خدا ﷻ نمی‌رسند ﴿ولی این تقوای شماست که به وی می‌رسد﴾ یعنی: پاکی و تقوای دلهای شما همان چیزی است که خداوند ﷻ آن را می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد ﴿این گونه آنها را برای شما رام گردانید تا خدا را به بزرگی یاد کنید به شکر آن‌که شمارا راه نمود﴾ به‌سوی خود؛ با آموختن دین و شریعت و هموارکردن راه رضا و محبّت خویش. مراد از (لِتُكَبِّرُوا الله) اللّه‌اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیّت جمع‌کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است ﴿ومحسنان را بشارت ده﴾ به دریافت پاداش الهی. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا ﷻ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

ابن‌منذر از ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است که فرمود: مشرکان در هنگام ذبح حیوانات، خون آنها را به سوی کعبه می‌ریختند و آن خونها را به‌سوی کعبه می‌افشاندند پس مسلمانان نیز خواستند تا چنین کنند، این بود که خداوند متعال نازل فرمود: (لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا...).

در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به‌دلیل این **حدیث‌شریف**: «مَنْ وَجَدَ سِعَةً فَلَمْ يُضَحِّ فَلَا يَقْرَبَنَّ مُصَلَّانَا ۞ هر کس در زندگی مادّی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلّای ما نزدیک نشود».

۞ إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ

كَفُورٍ ﴿۳۸﴾

﴿قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند﴾ یعنی: خداوند ﷻ غائله‌ها و توطئه‌های مشرکان را از مؤمنان دفع می‌کند. به‌قولی معنی این است: خداوند ﷻ حجّت مؤمنان را بلند و برتر می‌گرداند ﴿زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد﴾ بلکه ناسپاسان و خائنان در عهدها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیّتی ندارند.

بعد از آن که خداوند ﷻ با طرح موضوع دفاع از مسلمانان، آنان را در بلندترین درجات اطمینان قرار داد، به ایشان اذن قتال می‌دهد:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿۳۹﴾

﴿به کسانی که کفّار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به‌سبب این‌که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البتّه خداوند بر نصرت‌دادنشان تواناست﴾ و این بشارت به پیروزی مؤمنان است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مشرکان مکّه اصحاب رسول خدا ﷺ را با دست و زبان موردآزار و اذیّت قرار می‌دادند، اصحاب از این وضع نزد رسول خدا ﷺ شکایت می‌بردند امّا آن حضرت ﷺ به ایشان می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی ورزید زیرا من هنوز به جنگیدن فرمان نیافته‌ام. تا این‌که آن حضرت ﷺ مأمور به هجرت شدند و خدای سبحان این آیهٔ کریمه را در سال دوم هجری در مدینه نازل نمود. آری! بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ مؤمنان را در هفتادواندی آیه به خودداری از جنگ فراخواند، این اوّلین آیه‌ای است که در

مورد رخصت دادن به جنگ نازل شده است. البتّه اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جملهٔ دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیهٔ (۳۸) از همین سوره است: (اِنَّ اللهَ یُدَافِعُ عَنِ الَّذِیْنَ آمَنُوْا...).

اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

﴿همان کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند﴾ مراد از دیار، شهر مکّه است **﴿جز به‌سبب آن‌که می‌گفتند: پروردگار ما خداست﴾** یعنی: آنها هیچ گناهی نداشتند ولی فقط به خاطر این سخن‌شان که می‌گفتند: پروردگار ما خدا ﷻ است، از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی‌که این سخن، سخن حقّی است پس بیرون‌راندنشان به‌سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است **﴿و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی‌دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان که نام خدا در آنها بسیار یاد کرده می‌شود، ویران ساخته می‌شد﴾** یعنی: اگر این جنگ و پیکار با دشمنان که خداوند ﷻ برای انبیا علیهم السلام و مؤمنان مشروع ساخته است نبود، قطعاً اهل شرک بر اوضاع مسلّط می‌شدند و همهٔ اماکن و مواضع عبادت از روی زمین برچیده می‌شد لذا ای مؤمنان! برای برپاداشتن دین خدا ﷻ و اقامهٔ ذکر وی بجنگید. پس صوامع: عبارت است از صومعه‌های راهبان، بِیَع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا ــ که

واحد آن «بِیْعَةٌ» است، صلوات: عبارت است از کنیسه‌های یهودیان و مساجد: عبارت است از معابد مسلمین. به‌قولی‌دیگر معنی این است: اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی علیه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی علیه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمّد صلی الله علیه و آله مساجد ویران ساخته می‌شد ﴿و قطعاً خدا کسی را که قصد نصرت وی کند، نصرت می‌دهد﴾ مراد از نصرت دادن خدا عزّ و جلّ: نصرت دادن دین و اولیای وی است ﴿زیرا خداوند سخت قوی است﴾ و بر یاری‌دادن دوستانش توانا است و ﴿عزیز﴾ و غالب است پس قطعاً از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شایان ذکر است که خدای عزّوجلّ این وعده‌اش را با مسلّط کردن مهاجران و انصار بر سردمداران عرب و کیسرها و قیصرهای عجم محقّق ساخت و سرزمین و دیار آنان را برای امّت اسلام به ارث نهاد.

این آیه متضمّن نهی از ویران‌کردن معابد اهل ذمّه است ولی اهل ذمّه این اجازه را ندارند که معابد جدیدی احداث نمایند، یا معابد قدیمی خود را چه از نظر عرض و چه از نظر ارتفاع توسعه دهند و اگر معابدشان را توسعه دادند، برداشتن آن توسعه واجب است امّا مسلمانان نباید معابد آنها را به مساجد تبدیل کرده و در آنها نماز بگزارند.

ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُوا۟ بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا۟ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٤١﴾

آری! حق تعالی نصرت می‌دهد ﴿کسانی﴾ را ﴿که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند﴾ که این اوصاف و خصوصیّات امّت ربّانی و نشانهٔ دولت و شوکت آنهاست. با این آیه، حق تعالی امر به معروف و نهی از منکر را بر کسانی که ایشان

را در زمین تمکین داده و بر قیام به این کار توانایی بخشیده ، واجب گردانیده است ﴿و عاقبت همهٔ کارها از آنِ خداست﴾ و سرانجام همهٔ امور به حکم و تدبیر وی برمی‌گردد ، نه به دیگران . این جمله نیز تأکیدی است بر تحقّق وعدهٔ حق تعالی در مورد پیروز ساختن دوستانش .

از حضرت عثمان رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که فرمود : « این آیه دربارهٔ ما اصحاب رسول خدا ﷺ نازل شد » .

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان ــ اعم از یهود و غیر آنان ــ را دارد ، باید به این چهار وصف متّصف گردد ، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اوّل به آن آراسته شده و به وسیلهٔ آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند .

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ﴿٤٢﴾

وَقَوْمُ إِبْرَٰهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

﴿و اگر تو را تکذیب کنند﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿قطعاً پیش از آنان قوم نوح تکذیب کرده بودند﴾ نوح رضی الله عنه را ﴿و قوم عاد﴾ هود رضی الله عنه را ﴿و قوم ثمود﴾ صالح رضی الله عنه را ﴿و قوم ابراهیم﴾ ابراهیم رضی الله عنه را ﴿و قوم لوط﴾ لوط رضی الله عنه را . این آیه تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول خدا ﷺ است که متضمّن وعدهٔ الهی به هلاک‌کردن تکذیب‌کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد ، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت ﷺ برافراشتند و خدای عزّوجلّ پرچم‌هایشان را واژگون کرد ، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امّتهای انبیای ذکرشده را به هلاکت رسانید .

وَأَصْحَٰبُ مَدْيَنَ ۖ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَٰفِرِينَ ثُمَّ

أَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

﴿و﴾ همچنین تکذیب کردند ﴿اهل مَدیَن﴾ شعیبﷺ را ﴿و نیز موسی تکذیب شد﴾ از سوی فرعون و کسانش ﴿پس کافران را مهلت دادم﴾ یعنی: عذاب را از آنان به تأخیر افکندم ﴿سپس آنها را فروگرفتم﴾ به عذاب، بعد از سپری‌شدن آن مهلت ﴿بنگر، عقوبت من چگونه بود؟﴾ یعنی: بنگر که انکار من بر آنان و دگرگون‌ساختن نعمتهایی که در آن قرار داشتند و نهایتاً به‌هلاکت رساندنشان از سوی من چگونه بود؟

فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ ﴿٤٥﴾

﴿و چه بسیار شهرها را ــ که ستمکار بودند ــ هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها بر سقفهای خود فروافتاده است﴾ به‌سبب از بین رفتن ساکنان آنها تا بدانجا که سقفهای آنها فرو ریخته و به کلّی ویران شده‌اند ﴿و چه بسیار چاه‌های معطّل﴾ یعنی: متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده‌اند. به‌قولی معنی این است: آن چاه‌ها از دلوانداختن و رسن‌کشیدن بی‌استفاده مانده‌اند ﴿و چه‌بسیار قصرهای بلند و افراشته﴾ مَشِیْد: بلند و سربه‌فلک کشیده است. به‌قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودشده و آراسته است. یعنی: چه‌بسیار قصرهای سربه‌فلک کشیده و آراسته‌ای که از ساکنان خود، یا از اسباب و آلات خود متروک و خالی مانده‌اند. حاصل معنی این است: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ انگاران ستمگر از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا ۖ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

﴿آیا در زمین گردش نکرده‌اند﴾ این تعبیر، مردم را به سفر در نواحی زمین بر می‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های آن امّتهای ستمگر را ببینند و درس عبرت بگیرند ﴿تا دل‌هایی داشته باشند که با آن فهم کنند﴾ یعنی: تا به‌سبب مشاهدهٔ این پدیده‌های عبرت آموز، دلهایشان چنان شفّاف و آماده شود که بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه را که باید، دریابند ﴿یا گوشهایی که با آن بشنوند﴾ آنچه را که باید بشنوند؛ از کلام الهی که انبیایشان برآنان می‌خوانند؟ ﴿در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دلهایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند﴾ یعنی: در حواسّ ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلها و دلهایشان است پس به سبب این خلل، دلهایشان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهدهٔ اماکن عبرت انگیز به خود نمی‌آید.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون آیهٔ (وَمَنْ كَانَ فِي هَٰذِهِ أَعْمَىٰ... ۞ و هرکه در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهدبود) [اسراء / ۷۲] نازل شد، ابن امّ‌مکتوم گفت: یا رسول الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام نازل شد: (فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ... ۞ در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دلهایی که در سینه‌هایند کور می‌شوند).

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ ۚ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ

رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

﴿و از تو به شتاب تقاضای عذاب می‌کنند﴾ از روی تکذیب، ریشخند، دورانگاری و استبعاد زیرا مشرکان شدیداً منکر آمدن عذاب بودند پس زود طلبیدن عذاب از سوی آنان، به شیوهٔ استهزا و تمسخر است ﴿با آن‌که هرگز خداوند وعده‌اش را﴾ در فرودآوردن عذاب، انتقام گرفتن از دشمنان و گرامی‌داشتن دوستانش ﴿خلاف نمی‌کند﴾ و وعدهٔ او پیشی جسته است پس لابدّ آمدنی است ﴿و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمرید﴾ یعنی: مدّت اندک نزد قدرت حق تعالی همانند مدّت طولانی است پس یک روز و هزار سال نسبت به حکم او یکسان است و از همین‌روست که به آنان مهلت می‌دهد امّا اگر بخواهد، کار هزار سال را در یک روز تمام می‌کند لذا به‌تأخیرافکندن عذاب از آنان به‌سبب عجز و ناتوانی نیست بلکه بنا بر مصالحی است که حق تعالی خود به آن داناتر است. به‌قولی معنی این است: یک روز از بیم و هراس و سختی آخرت، همانند هزار سال از سالهای دنیاست که پر از ترس و هراس و سختی باشند.

شیخ سعید حوّیﷺ در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصوّرات وسیعی دارند چنان‌که امروزه در اثر تطوّر و پیشرفت علوم می‌گویند که ــ مثلاً ــ عمر فلان سیّاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است».

حسن بصریﷺ می‌گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیاد برانداز از امّت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

۱ــ خدای سبحان حدّی از کفر را نزد خود معیّن داشته است که هر کس بدان حدّ برسد، او را عذاب می‌کند و هر کس به آن حدّ نرسد، عذابش نمی‌کند.

۲ــ خدای سبحان قومی را عذاب نمی‌کند مگر این‌که بداند حتّی یک‌تن از آنان هم ایمان نمی‌آورد. و چون این دو شرط محقّق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می‌دهد تا در حقّ امّت‌هایشان نفرین کنند آن‌گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه کن کننده‌ای را به‌سراغشان می‌فرستد.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴿٤٨﴾

﴿و چه‌بسا شهری که مهلتش دادم درحالی‌که اهل آن ستمکار بود، سپس آن را فرو گرفتم و بازگشت به‌سوی من است﴾ یعنی: چه‌بسیار مردم شهرهایی که آنها نیز مانند شما کفّار زمان رسالت خاتم ﷺ، ستمکار بودند امّا من پس از مدّتی مهلت دادن به آنان، عذابشان کردم پس بدانید که از عذاب من گریزی ندارید و در نهایت بازگشت همگی به‌سوی حکم من است.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

﴿بگو ای مردم! جز این نیست که من برای شما فقط هشداردهنده‌ای آشکار هستم﴾ و مأموریّت من فقط ابلاغ پیامها و هشدارهای الهی است و بس ﴿پس آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان است آمرزش﴾ گناهان گذشته‌شان ﴿و﴾ برای آنان است ﴿روزی نیک﴾ که همانا بهشت برین است.

وَٱلَّذِينَ سَعَوْا فِىٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

﴿و آنان که در آیات ما سعی کردند﴾ یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما کوشیدند و مردم را از پیروی پیامبر اکرم ما ﷺ کُند و سست ساختند، ﴿عاجز کنان﴾ یعنی: به این پندار و گمان که ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان نمی‌کنیم ﴿آنان﴾ بی‌شک ﴿اهل دوزخند﴾.

وَمَآ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِىٍّ إِلَّآ إِذَا تَمَنَّىٰٓ أَلْقَى ٱلشَّيْطَٰنُ فِىٓ أُمْنِيَّتِهِۦ فَيَنسَخُ ٱللَّهُ مَا يُلْقِى ٱلشَّيْطَٰنُ ثُمَّ يُحْكِمُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

﴿و پیش از تو هیچ رسول و هیچ نبیی را نفرستادیم﴾ به‌قولی: رسول کسی است که با ارسال جبرئیل ﷺ به‌سوی او به‌طور آشکار و گفت‌وگوی شفاهی و رویاروی جبرئیل ﷺ با او، به‌سوی خلق فرستاده شده‌است امّا نبیّ: کسی است که فرستادن وحی به‌سوی وی یا از طریق الهام است، یا در هنگام خواب و رؤیایش. به‌قولی دیگر: رسول کسی است که خداوند متعال او را با شریعت ویژه‌ای فرستاده و به تبلیغ آن شریعت مأمورش کرده است امّا نبیّ کسی است که مأمور شده است تا مردم را به شریعت پیامبری که قبل از وی بوده، دعوت کند و بر وی کتاب مخصوصی نازل نشده‌است. گفتنی است که **حدیث‌شریف** ذیل بر قول اخیر دلالت می‌کند: «چون از رسول خدا ﷺ شمار انبیا ﷺ را پرسیدند، فرمودند: ایشان صدوبیست‌وچهار هزار تن‌اند امّا چون از شمار رسولان پرسیدند، پاسخ دادند: ایشان صد وسیزده تن‌اند، جمعی اند بسیار».

آری! ما پیش از تو هیچ نبیّ یا رسولی را نفرستادیم؛ ﴿**جز این‌که چون آرزویی به‌خاطر می‌آورد، شیطان چیزی در أمنیهٔ وی می‌افگند**﴾ أُمْنِيَتِهِ: یعنی در سخن و تلاوت وی ﴿**آن‌گاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو می‌کند**﴾ یعنی: القای شیطان را باطل و بی‌اثر گردانیده آن را زایل و ناپایدار ساخته و از بین می‌برد ﴿**سپس خدا آیات خود را محکم و استوار می‌کند**﴾ یعنی: آنها را در دلهای پیروان مخلص دین خود، پابرجا و ثابت می‌گرداند ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ داناست به آنچه که شیطان القا می‌کند و به غیر آن از امور، باحکمت است در همهٔ اقوال و افعال خویش.

گروهی از مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان برماند و متنفّر سازد ــ از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند ــ پس روزی در یکی از باشگاههای قوم خود نشسته بودند و درحالی‌که سورهٔ: (وَ النَّجْمِ إِذا هَوىٰ) بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیهٔ: (أَفَرَأَيْتُمُ اللاّٰتَ وَ الْعُزّٰى، وَ مَنٰاةَ الثّالِثَةَ الْأُخْرىٰ) رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: «تِلْكَ الْغَرانِيقُ الْعُلىٰ، وَ إِنَّ شَفٰاعَتَهٰا لَتُرْتَجىٰ ۞ این غرانیق برتر، بی‌گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود». مراد از غرانیق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها ــ العیاذ بالله ــ دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به‌طوری‌که چون رسول خدا ﷺ در آخر آیات سورهٔ نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرّق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمّد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزّوجلّ

بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ﷺ سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

آری! جمعی از مفسّران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحّت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدّین رازی، قُرطبی و جمع بسیاری از مفسّران بر موضوعی‌بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سورهٔ «نجم» و سجدهٔ مسلمانان و مشرکان و انس و جنّ را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری به‌میان نیاورده است. امام فخرالدّین رازی می‌گوید: «عقلاً نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزّوجلّ برداشته می‌شود زیرا در میان کم‌ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلاً هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت ــ العیاذ بالله ــ این فرمودهٔ خداوند ﷻ باطل می‌شود که: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۞ ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده‌است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او را نرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد) [مائده / ۶۷].

قرآن نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) [الحاقّه/۴۶ــ۴۴]. همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) [یونس/۱۵]. و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) [نجم/۴ــ۳].

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیهٔ وی افگند) این است که: چون رسول خدا ﷺ در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افگند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افگند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتّفاق افتاده است.

می‌توان گفت که امروزه، کوششهای برخی از منتسبان به مسیحیّت و یهودیّت در القای شبهات و پخش دروغها و افتراها دربارهٔ حقایق اسلام و تأویل بعضی از آیات قرآن بر وجه نادرست، نیز شبیه همین کار شیطان است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است. سپس بطلان شبهات بی‌پایهٔ آنان به‌دست علمای مبارز مسلمان نیز، از باب بطلان و بی‌اثر ساختن القاآت شیطان از سوی خدای سبحان می‌باشد.

لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

﴿تا خدا آنچه را که شیطان القا می‌کند، فتنه‌ای بگرداند﴾ یعنی: آزمایشی، یا گمراهی‌ای ﴿برای کسانی که در دلهایشان بیماری است﴾ یعنی: این القای شیطان، گمراهی یا آزمایشی است برای کسانی که در دلهایشان بیماری شکّ و نفاق است ﴿و نیز﴾ القای شیطان را آزمایش یا گمراهی‌ای بگرداند ﴿برای آنان که دلهایشان سخت است﴾ یعنی: برای مشرکان ﴿و هرآینه ستمگران﴾ یعنی: منافقان، مشرکان و فاسقان ﴿در ستیزه‌ای بس دور و درازند﴾ یعنی: آنها با حق و اهل آن در دشمنی

بسیار سختی قرار دارند.

وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا۟ بِهِۦ فَتُخْبِتَ لَهُۥ قُلُوبُهُمْ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهَادِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

﴿و تا آنان که به ایشان علم داده شده است﴾ نسبت به اوصاف جلال و کمال خدای عزّوجلّ و نسبت به دین و آیات وی ﴿بدانند که این وحی از جانب پروردگار تو حقّ است﴾ یعنی: حقّی نازل شده از نزد پروردگار توست ﴿و بدان ایمان آورند﴾ یعنی: بر ایمان به قرآن، ثبات و پایداری ورزند ﴿و دلهایشان برای او خاشع گردد﴾ یعنی: آرامش یابد و نرم و منقاد شود زیرا ممکن نیست که ایمان آوردن به وحی و خشوع و نرم‌شدن دلها برای آن، در اثر نفوذ و القای شیطان باشد بلکه این امر ثمرهٔ نفوذ و تمکین قرآن است ﴿و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند راهبر است﴾ در امور دینشان ﴿به‌سوی راهی راست﴾ یعنی: به‌سوی راهی صحیح و متین که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و در اثر همین رهبری الهی است که آنان متشابهات دین را با تأویلات صحیح تفسیر می‌کنند.

وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فِى مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ ٱلسَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

﴿و کافران همواره از آن در تردیدند﴾ یعنی: آنها همواره دربارهٔ قرآن، یا دربارهٔ دین در شکّ و تردیدند ﴿تا بناگاه قیامت برای آنان فرارسد﴾ و بناگاه غافلگیرشان کند ﴿یا عقوبت روزی عقیم به سراغشان بیاید﴾ و آن عذاب روز قیامت است. آن

روز از این‌روی عقیم است که در آن برای کفّار گشایش و راحتی نبوده و برایشان بسی بی‌خیر و بدفرجام است. به‌قولی: مراد از آن، روز جنگی چون روز بدر است که کفّار در آن کشته می‌شوند و روز جنگ عقیم است چراکه فرزندان زنان در آن به‌قتل می‌رسند و آن زنان به‌منزلهٔ زنانی می‌گردند که نازا و سترونند، گویی اصلاً فرزندی نزاده‌اند. امّا ابن‌کثیر معنی اوّل را ترجیح داده و گفته است: «صحیح همان است». از این جهت، حق تعالی در آیهٔ بعد می‌فرماید:

ٱلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فِى جَنَّٰتِ ٱلنَّعِيمِ ﴿٥٦﴾

﴿در آن روز، پادشاهی فقط از آنِ خداست﴾ یعنی: سلطهٔ قاهرانه و استیلای تامّ و تمام در روز قیامت فقط از آن خدای سبحان است ﴿میان آنان حکم می‌کند و﴾ در نتیجه ﴿کسانی که ایمان آورده وکارهای شایسته کرده‌اند﴾ یعنی: به مقتضای ایمانشان عمل کرده‌اند ﴿در باغهای پرنازونعمت خواهند بود﴾ یعنی: در آن باغها مستقرّ می‌گردند و در انواع نازونعمت غوطه‌ور می‌شوند.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا فَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٥٧﴾

﴿وکسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند﴾ یعنی: کسانی که کفر به خدای عزّوجلّ را با تکذیب آیات وی همراه کرده‌اند ﴿برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود﴾ که به‌نحوی بسیار خفّت‌بار آنان را در احاطهٔ خویش می‌گیرد.

وَٱلَّذِينَ هَاجَرُوا۟ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوٓا۟ أَوْ مَاتُوا۟ لَيَرْزُقَنَّهُمُ ٱللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿٥٨﴾

﴿و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند﴾ ایشان مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکّه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همهٔ کسانی که در راه خدا ﷻ و طلب رضایش از خانه‌وکاشانهٔ خویش هجرت گزیده‌اند ﴿و آن‌گاه کشته شده﴾ اند در جهاد ﴿یا مرده‌اند﴾ در حال هجرت ﴿قطعاً خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد﴾ در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از نازونعمت‌های قطع نشدنی آن بهره می‌گیرند. مراد از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته‌شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَرْوَاحُ الشُّهَدَاءِ فِی اَجْوافِ طَیْرٍ خُضْرٍ تَأْکُلُ مِنْ ثِمَارِ الْجَنَّةِ ۞ ارواح شهدا در جوف‌های پرندگانی سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلْمَقْتُولُ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ وَ الْمُتَوَفّٰی فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ بِغَیْرِ قَتْلٍ هُمَا فِی الْاَجْرِ شَرِیْکَانِ ۞ کشته‌شده در راه خدا و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هردو در پاداش شریکند». ﴿و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است﴾ و بی‌حساب روزی می‌بخشد.

لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُۥ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

﴿البتّه آنان را﴾ یعنی: آن مهاجران درگذشته یا شهید را ﴿به جایگاهی که آن را می‌پسندند﴾ و آن جایگاه به سرشتشان سازگارتر و به خواسته‌هایشان پیوسته تر است ﴿در می‌آورد﴾ به علاوهٔ این‌که در بهشت از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که

نه هیچ چشمی دیده ، نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده است ﴿و هرآینه خدا دانا﴾ است به درجات عمل‌کنندگان و مراتب استحقاقشان ﴿بردبار است﴾ از سر قصور و کوتاهی مقصّرانشان می‌گذرد و آنان را بـه شـتاب عـذاب نمی‌کند .

۞ ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِۦ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنصُرَنَّهُ ٱللَّهُ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ سنّتی از سنّت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد ، اینک به بیان سنّت دیگری از سنّت‌های خویش می‌پردازد : ﴿آری! حکم این است و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند﴾ یعنی : هر کس ظالم را به اندازهٔ ظلمی که بر وی رفته است ، مجازات کند و بر آن نیفزایـد ﴿سپس مورد تعدّی قرار گیرد﴾ یعنی : همان ظالمی که در آغاز بر وی ستم کرده بود ، بعد از آن ستم اوّل ، باز بر وی ستم روا دارد ﴿قطعاً خدا او را نصرت خواهد داد﴾ یعنی : کسی را که مورد تجاوز و ستم مضاعف قرار گرفته ، بر تجاوزگر ستم پیشه یاری خواهد داد ﴿چراکه خدا بخشایشگر آمرزگار است﴾ یعنی : او بر مؤمنان بسیار عـفوکننده و بخشایشگر و بسیار آمرزنده است .

در بـیان **سبب‌نـزول** آمـده است : آیـهٔ کـریمه دربـارهٔ گـروهی (سـریّه‌ای) از صحابه ﷺ نازل شد که در ماه محرّم با جمعی از مشرکان رو در رو شدند ، در این اثنا مسلمانان از مشرکان خواهش کردند که در مـاه حـرام بـا ایشـان نـجنگند امّـا مشرکان نپذیرفته بر جنگ اصرار ورزیدند و بر مسـلمانان تـجاوز کـردند آن‌گـاه مسلمانان با آنان جنگیدند و خدای عزّوجلّ ایشان را بر مشرکان نـصرت عـنایت کرد .

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿٦١﴾

﴿این﴾ یاری دادن مظلوم ﴿بدان سبب است که خدا﴾ تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست که ﴿شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد و به‌سبب آن است که خدا شنوای بیناست﴾ درآوردن شب در روز و روز در شب به معنای افزودن یکی از آنها به حساب دیگری است زیرا افزودن در یکی از آنها مستلزم کم‌کردن از دیگری است پس گاهی شب دراز می‌شود و روز کوتاه ــ چون زمستان ــ و گاهی روز دراز می‌شود و شب کوتاه ــ چون تابستان ــ پس کسی که بر آفرینش همچو پدیده‌های بزرگی توانا باشد، بی‌گمان بر یاری دادن مظلوم، پاداش دادن مطیع و مجازات‌کردن عاصی نیز تواناست و خداوند ﷻ به سخنان بندگانش شنوا و به احوالشان بیناست و هیچ چیز از حرکات و سکناتشان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی‌یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ هُوَ ٱلْبَٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿٦٢﴾

﴿آری! این﴾ یاری دادن مظلوم ﴿بدان سبب است که خدا خود حقّ است﴾ پس دین وی حقّ است، عبادت وی حقّ است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حقّ است، وعدهٔ وی حقّ است و او خود حقّ است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند ارادهٔ او باشد

﴿و آنچه بجز او می‌پرستند﴾ که بتان از جملهٔ آنهایند ﴿باطل است﴾ که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آن روی باطل اند که برخلاف پندار باطل‌پرستان، خدا نمی‌باشند ﴿و این﴾ نصرت ﴿به‌سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه﴾ یعنی: خداوند متعال بر همه‌چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدّس و منزّه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبرّاست ﴿کبیر است﴾ یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علوّ و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾

﴿آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی فرود آورد آن‌گاه زمین بر اثر آن سرسبز و خرّم می‌گردد﴾ با گیاهانی که در آن می‌روید، بعد از آن‌که خشک و پژمرده بود ﴿بی‌گمان خداوند لطیف است﴾ پس علم و فضل وی به هرچیز کوچک و بزرگی احاطه دارد و او دقیق و باریک‌بین است ﴿آگاه است﴾ به تدبیر و سامان‌دهی امور بندگانش و بر آنچه که به صلاح ایشان می‌باشد.

لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست﴾ در آفرینش، در ملک، در فرمانروایی و در تصرّف پس همه محتاج رزق و روزی وی‌اند ﴿و بی‌گمان خداوند

بی‌نیاز است ﴾ و به چیزی احتیاج ندارد ، درحالی‌که همگان به وی محتاجند ﴿حمید است ﴾ یعنی : در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِى ٱلْأَرْضِ وَٱلْفُلْكَ تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ وَيُمْسِكُ ٱلسَّمَآءَ أَن تَقَعَ عَلَى ٱلْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٥﴾

﴿آیا ندیدی که خدا آنچه را در زمین است ﴾ از چهارپایان ، درختان ، رودخانه‌ها ، معادن ، خاک ، آب ، هوا ، عناصر و غیره ﴿برای شما رام گردانید ﴾ و این اشیا را برای منافع شما پدید آورد ﴿وکشتی‌ها را که در دریا به فرمان او روانند ﴾ یعنی : همچنین کشتی‌ها را درحال شناوربودن آنها در دریا برای شما رام گردانید ﴿و آسمان را از آن‌که جز به اذن خودش بر زمین فروافتد، نگاه می‌دارد ﴾ زیرا خداوند متعال آسمان را بر اوصافی آفریده که مستلزم حفظ اجرام و کهکشانهای آن در جایگاه‌ها و مدارات معیّن آن می‌باشد ، بی‌آن‌که بیفتند یا از مدارات خود تغییر جهت دهند مگر آن‌گاه که خودش بخواهد ، آنها به امر و مشیت وی فرومی‌افتند چنان‌که به بعضی از شهاب‌سنگ‌ها اجازه می‌دهد که بر زمین بیفتند ﴿بی‌گمان خداوند نسبت به مردم رئوف و رحیم است ﴾ یعنی : به آنان بسیار بارأفت و بسیار مهربان است ، از آنجا که این پدیده‌ها را برای آنان رام و مسخّر ساخته و از آنجا که آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد .

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَـٰنَ

لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

﴿و اوست آن‌که شما را زندگی بخشید﴾ بعد از آن‌که جماد بودید ﴿سپس شما را می‌میراند﴾ در هنگام به پایان‌رسیدن عمرهایتان ﴿و باز شما را زنده می‌کند﴾ در هنگام برانگیختنتان برای حساب و عقاب ﴿بی‌گمان انسان سخت ناسپاس است﴾ یعنی: انسان سخت منکر نعمت‌های خدای سبحان بر خویشتن است، با آن‌که این نعمتها آشکارند نه پنهان و انکار قدرت خدای عزّوجلّ بر زنده کردن بعد از مرگ نیز از همین باب است، با آن‌که انسان نیک می‌داند که چگونه خدای منّان او را از کتم عدم به هیأت بشری تمام‌آراسته، آفرید و باز با نعمتهایش او را رشد و پرورش داد تا به کمال وجودی‌اش رسانید.

لِّكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ ۖ فَلَا يُنَازِعُنَّكَ فِي الْأَمْرِ ۚ وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۖ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ﴿٦٧﴾

﴿برای هر امّتی منسکی قرار داده‌ایم﴾ یعنی: برای هر اهل دینی از امّت‌های گذشته، شریعت خاصّی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امّتی از شریعت ویژهٔ خود به غیرآن از شرایع تخطّی نکند. منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردّد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردّد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محلّ ادای طاعت. به‌قولی‌دیگر: منسک عبارت از حیوانات ذبح شدهٔ قربانی است. وجه دیگر در تفسیر آن این است: برای هر امّتی

موضعی قرار دادیم که در آن حجّ و قربانی می‌کند[۱] ﴿که آنان بدان عمل می‌کنند﴾ یعنی: هر امّتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملّتی دارای مناسک و شعایر معیّن و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امّتی است که از زمان بعثت موسیﷺ تا بعثت عیسیﷺ به‌سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امّتی است که از بعثت عیسیﷺ تا بعثت محمّدﷺ به‌سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد ﴿پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند﴾ یعنی: خود این اصل که هر امّت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امّتهای گذشته با رسول خداﷺ در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول خداﷺ و شریعت ایشان در امر دین حقّ اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزّمان می‌باشد ﴿و به‌سوی پروردگار خویش بخوان﴾ یعنی: این گروه ستیزه گر، یا تمام مردم را به‌سوی دین خدای عزّوجلّ و یکتاپرستی و ایمان به وی فراخوان ﴿زیرا بی‌گمان تو بر راهی راست قرار داری﴾ راه روشن و مستقیمی که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.

وَإِن جَٰدَلُوكَ فَقُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ ﴿٦٨﴾

﴿و اگر با تو مجادله کردند﴾ یعنی: اگر راه دیگری جز در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن‌که حجّت برآنان آشکار شد؛ ﴿پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است﴾ یعنی: پس کار آنان را به خدای سبحان بسپار

---

۱ ــ علاّمه سیّد ابوالحسن ندوی در کتاب خود: «الأرکان الاربعه» در مورد بقایای مناسک و مواضع مخصوص زیارت و عبادت امّت‌های مختلف گذشته، به تفصیل سخن گفته است، محقّقان می‌توانند به آن رجوع نمایند.

و به آنان این سخن را که دربرگیرندهٔ تهدید و وعید است ، بگو و نیز به آنان بگو :

ٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

﴿خدا میان شما روز قیامت در مورد آنچه﴾ شما مسلمانان و کفّار ﴿با یک‌دیگر در آن اختلاف می‌کردید﴾ از امر دین ﴿داوری می‌کند﴾ پس در آن هنگام است که حق از باطل بازشناخته می‌شود .

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ إِنَّ ذَٰلِكَ فِى كِتَـٰبٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

﴿آیا ندانسته‌ای﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! قطعاً دانسته‌ای و یقین نموده‌ای ﴿که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند﴾ از جمله آنچه را که شما در مورد آن باهم اختلاف می‌ورزید ﴿اینها همه﴾ یعنی : تمام دانستنی های حق تعالی در آسمان و زمین ﴿در کتابی ثبت است﴾ یعنی : نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است ﴿قطعاً این بر خدا آسان است﴾ یعنی : قطعاً احاطهٔ علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است ، بر وی آسان است .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « اوّلین چیزی که خداوند ﷻ آفرید ، قلم بود پس به او فرمود : بنویس . گفت : چه بنویسم ؟ فرمود : بنویس هر چه را که واقع می شود . پس قلم در هرآنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید ، به جریان افتاد و همه را نوشت » .

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِۦ سُلْطَـٰنًا وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِۦ

عِلْمٌ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿۷۱﴾

﴿ و به‌جای خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خدا حجّتی بر آن نازل نکرده‌است ﴾ یعنی : بتانی را می‌پرستند که در پرستش آنها به حجّتی روشن از جانب خدای سبحان متّکی نیستند ﴿ و چیزی را ﴾ می‌پرستند ﴿ که آنان را بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست ﴾ از دانش عقلی‌ای که به وجهی از وجوه بر جایزبودن آن پرستش دلالت کند ، یا دانش نقلی‌ای که آن را از خدا ﷻ یا از رسولش نقل کرده باشند بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را می‌پرستند ﴿ و هیچ یاری‌دهنده‌ای برای ستمکاران نیست ﴾ که عذاب خداوند ﷻ را از آنان دفع کند .

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ تَعْرِفُ فِى وُجُوهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلْمُنكَرَ ۖ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِٱلَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَا ۗ قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكُمُ ٱلنَّارُ وَعَدَهَا ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۖ وَبِئْسَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۷۲﴾

﴿ و چون آیات بیّنات ما بر آنان خوانده شود ﴾ آیات بیّنات : آیاتی است که بر عقاید حقّ و احکام الهی دلالت روشنی دارد . آری ! چون این آیات روشن ما بر آنان خوانده شود؛ ﴿ در چهرهٔ کسانی که کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص می‌دهی ﴾ زیرا در هنگام شنیدن آیات قرآن ، نشانهٔ خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویداست ، می‌بینی که چهره درهم می‌کشند و عبوس و اخمو می‌شوند . به‌قولی : «مُنْکَر» در اینجا عبارت از برتری‌جویی و گردنکشی است ،

یعنی : چون آیات بیّنات ما بر آنان خوانده شود ، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبّرانه از آن روی‌گردانده و به آن هیچ توجّهی نمی‌کنند ﴿**نزدیک است به کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند**﴾ یعنی : چیزی نمانده که به رسول خدا ﷺ و اصحابشان حمله برند؛ با زدن ، یا دشنام‌دادن ، یا بازداشت کردن آنها . اصل سُطُو: به معنای قهر است ﴿**بگو: آیا آگاهتان کنم**﴾ و شما را خبر دهم ﴿**به بدتر از این**﴾ یعنی : به ناخوش‌آیندتر از این چیزی که هم‌اکنون در آن قرار دارید؛ از غیظ و خودخوری و خشمگین‌شدن بر کسی که آیات ما را بر شما می‌خواند ؟ آن چیز بدتر ﴿**دوزخ است**﴾ که خدای قهّار آن را برای شما آماده ساخته و ﴿**خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است**﴾ یعنی : دوزخ چه بدجایگاهی است که شما سرانجام به آن می‌پیوندید .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَن يَخْلُقُوا۟ ذُبَابًا وَلَوِ ٱجْتَمَعُوا۟ لَهُۥ ۖ وَإِن يَسْلُبْهُمُ ٱلذُّبَابُ شَيْـًٔا لَّا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ۚ ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾

سپس خداوند متعال دربارهٔ حقارت بتان و خامی و سبکی عقلهای پرستشگران آنها مَثَلی می‌زند و می‌فرماید : ﴿**ای مردم! مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید**﴾ گویی می‌فرماید : مشرکان در امر پرستش برایم شبیهی قرار دادند پس مَثَل این معبودان باطلشان را بشنوید : ﴿**هرآینه کسانی را که جز خدا می‌خوانید**﴾ از بتان ، ای مشرکان ! ﴿**هرگز مگسی نمی‌آفرینند**﴾ حتّی بر آفریدن مگسی توانا نیستند ، با آن‌که مگس ذاتاً حقیر و بی‌ارزش و جسماً نیز کوچک است ﴿**هرچند برای آفریدن آن اجتماع کنند**﴾ یعنی : هرچند پرستشگران و پرستش‌شدگان همه برای آفریدن آن

جمع شوند امّا از آفریدن حتّی یک مگس هم عاجزند ﴿**و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند**﴾ پس هرگاه از خلق‌کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس‌گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیرآن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده ترند ﴿**طالب و مطلوب هردو ناتوانند**﴾ بتان همچون طالب‌اند، از حیث این‌که آفرینش مگس را طلب می‌کنند، یا بازپس‌گرفتن آنچه را که از آنان ربوده است می‌طلبند و مطلوب هم مگس است. همچنان محتمل است که مراد از «مطلوب»، بتان ناتوانشان باشند که «طالبان» آنها، یعنی پرستشگران مشرک آنها از آنها عاجزتراند.

مَا قَدَرُوا۟ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦٓ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾

﴿**خداوند را چنان‌که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند**﴾ یعنی: او را چنان‌که حقّ تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان‌که حقّ معرفت اوست، نشناختند؛ از آنجا که بتانی را که حتّی از دفع‌کردن مگسی هم ناتوانند، شرکایش قرار دادند ﴿**در حقیقت خداست که توانای غالب است**﴾ برخلاف خدایان دروغین مشرکان که جماداتی اند ناتوان از رساندن سود و از دفع زیان و ناتوان از هر امر دیگری.

ٱللَّهُ يَصْطَفِى مِنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ ٱلنَّاسِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

﴿**خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند**﴾ مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و

عزرائیل علیه السلام ﴿و﴾ نیز رسولانی را برمی‌گزیند ﴿از میان مردم﴾ مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد علیهم السلام پس از میان خیل عظیم فرشتگان، فرشته‌ای را برگزیده او را به‌سوی انبیا می‌فرستد و باز انبیا علیهم السلام را به‌سوی مردم، یا فرشته را برای قبض ارواح مخلوقاتش، یا برای فراهم‌آوردن چیزهایی که اسباب بهره‌مندی آنهاست، می‌فرستد ﴿بی‌گمان خدا شنواست﴾ سخنان بندگانش را ﴿بیناست﴾ به آنان و می‌داند که چه کسی از آنان شایستهٔ این گزینش است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۗ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

﴿آنچه پیش رویشان است و آنچه پشت سرشان است، می‌داند﴾ یعنی: خداوند عزّوجلّ آنچه را که فرستادگانش ــ اعم از فرشتگان و بشر ــ انجام می‌دهند می‌داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان‌که نمی‌توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده‌اند، تبلیغ کنند. یا مراد این است: خداوند عزّوجلّ آنچه را که مردم از اعمال خیر و شرّ پیش فرستاده‌اند و آنچه را که به تأخیر افگنده‌اند، می‌داند ﴿و همهٔ کارها به سوی خدا باز گردانیده می‌شود﴾ لذا او بر همه چیز محیط و مسلّط است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، رکوع و سجده کنید﴾ یعنی: نمازی را که خدای عزّوجلّ آن را برای شما مشروع گردانیده برپا دارید. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سورهٔ حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هر

کس در آنها سجده نمی‌کند، آنها را نخواند». ولی احناف و مالکی‌ها برآنند که این آیه، آیهٔ سجده نیست زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجدهٔ نماز می‌باشد نه سجدهٔ تلاوت. آنها در بارهٔ حدیث وارده در این باب نیز گفته‌اند که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابیّ‌بن‌کعب ﷺ نقل شده است، آن را ردّ می‌کند زیرا ابیّ‌بن‌کعب ﷺ سجده‌های تلاوتی را که از رسول خدا ﷺ شنیده بود، برشمرد و در سورهٔ حج فقط یک سجدهٔ تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را. ﴿و پروردگارتان را بپرستید﴾ یعنی: تمام انواع عباداتی را که خداوند ﷻ شما را بدانها امر کرده است، به‌جای آورید ﴿و کار خیر انجام دهید﴾ یعنی: هرآنچه را که خیر است انجام دهید؛ که اهمّ آن ادای فرایض و سپس انجام دادن نوافل می‌باشد چنان‌که نفع‌رساندن به مردم، در پیش گرفتن رفتار و اخلاق نیک با دیگران و رعایت صلهٔ رحم نیز از بهترین خیرهاست ﴿باشد که رستگار شوید﴾ به رحمت ورضای الهی در روز قیامت؛ به وسیلهٔ انجام‌دادن این اوامر.

وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

﴿**و در راه خدا جهادکنید**﴾ جهاد در راه خدا ﷻ عبارت است از : به کاربردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن ، جنگیدن با کفّار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلّی به‌جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است . جهاد بر سه نوع است : جهاد با دشمن آشکار مانند کفّار ، جهاد با شیطان و جهاد با نفس . آری ! در راه خدا ﷻ جهاد کنید؛ ﴿**چنان‌که حقّ جهاد اوست**﴾ یعنی : خالصانه برای خدا ﷻ جهاد کنید و در راه او با مال ، زبان و جانتان به پیکار برخیزید و در اجرای امر وی از ملامت هیچ ملامتگری نترسید که این است همان حقّ جهاد ﴿**اوست که شما را**﴾ ای مسلمانان ! ﴿**برگزید**﴾ برای دین خود ﴿**و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد**﴾ یعنی : هیچ دشواری و سختی‌ای برشما قرار نداد و شریعت سهل و آسانی را برای شما به عنوان برنامهٔ زندگیتان مشروع گردانید ... مثلاً برای شما در امر نکاح زنان گرفتن دو ، سه ، چهار زن و حتّی زنان بیشتری را به ملک یمین رخصت داد ، برای شما رخصت داد که در سفر نماز را کوتاه و روزه را بخورید و اگر کسی بیمار یا در حال جنگیدن با کفّار است ، می‌تواند نماز را به اشاره برگزار کند اگر بر وجه دیگری قادر به ادای آن نیست . آری ! خداوند ﷻ با مکلّف نکردن شما به تکالیف سنگین و دشوار ، بر شما سخت و تنگ نگرفت و با گشودن در توبه و استغفار و کفّاره‌دادن در آنچه که کفّاره و دیّت و اُرش را در آنها مشروع گردانیده و نیز با غیر اینها از رخصت‌های شرع که در کتب فقه به تفصیل آمده است ، برای شما راه خروجی از گناه قرار داد . چنان‌که رسول اکرم ﷺ در **حدیث‌شریف** فرموده‌اند : « بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةْ ۞ من به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام » .

﴿**آیین پدرتان ابراهیم**﴾ نیز چنین بوده است . یعنی : دینتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم ﷺ ، بر شما وسیع گردانیدیم . امّا زجاج در تفسیر آن گفته است : « از آیین پدرتان ابراهیم ﷺ پیروی کنید » . ابراهیم ﷺ از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جدّ محمّد مصطفی ﷺ است و ایشان از حیث این‌که سبب

حیات ابدی امّت خویش هستند، مانند پدری برای امّتشان می‌باشند. یا ابراهیم علیه السلام از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریّت اعراب از نسل وی‌اند. ﴿او﴾ یعنی: خداوند ﷻ ﴿شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت﴾ در کتابهای پیشین. به‌قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ ۞ و از نسل ما نیز امّتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند) [بقره / ۱۲۸]. ﴿و در این نیز﴾ یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید ﴿تا این پیامبر بر شما گواه باشد﴾ با تبلیغ و رساندن قرآن ﴿و شما بر مردم گواه باشید﴾ بر این‌که پیامبرانشان پیامهای الهی را به آنان رسانده‌اند. یا مراد این است: تا شما در روز قیامت بر امّتهایی که شریعت خداوند ﷻ را به آنها رسانده‌اید، گواه باشید ﴿پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید﴾ تخصیص این دو فریضه به یادآوری، به‌خاطر شرف و فضیلت، بسیار آنهاست ﴿و به خدا چنگ زنید﴾ یعنی: او را پناه خویش قرار دهید از هر چه که از آن بیم و هراس دارید و به او در تمام امور خود التجا کنید ﴿او مولای شماست﴾ یعنی: او مددکار و متولّی امور شماست ﴿چه نیکومولایی و چه نیکو یاری‌دهنده‌ای است﴾ یعنی: او در ولایت و کارسازی امور شما و نصرت‌دادنتان بر دشمنانتان، هیچ همانندی ندارد چنان‌که در تمام صفات جلال و جمال خود، بی‌مانند و بی‌همتاست.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ مؤمنون

مکّی است و دارای صدوهجده آیه است.

وجه تسمیه: این سورهٔ مبارکه «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرمودهٔ حق تعالی: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْن) آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت‌گانهٔ مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت ــ که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است ــ می‌پردازد.

فضیلت این سوره: احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمربن‌الخطاب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول خدا ﷺ نزدیک چهرهٔ ایشان زمزمه‌ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می‌شد. روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی درنگ کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ زِدْنَا وَ لاَ تَنْقُصْنَا، وَ اَكْرِمْنَا وَ لاَ تُهِنَّا، وَ اَعْطِنَا وَ لاَ تَحْرِمْنَا، وَ آثِرْنَا وَ لاَ تُؤْثِرْ عَلَيْنَا، وَارْضَ عَنَّا وَ أَرْضِنَا ۞ بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی‌مان بدار و خوارمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما

ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می‌شود آن‌گاه قرائت کردند: (قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونْ...) تا ده آیه را تمام نمودند».

قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

﴿به‌راستی که مؤمنان رستگار شدند﴾ ولی نه همهٔ آنان بلکه مؤمنانی که گردآورندهٔ صفات زیراند:

ٱلَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَٰشِعُونَ ﴿٢﴾

﴿کسانی که در نمازشان خاشعند﴾ خشوع: فروتنی، ترس قلب، خودشکنی و نرمدلی‌است. به‌قولی: خشوع در نماز، عبارت است از: آرامش، التفات نکردن به اشیای خارج از نماز و بازی نکردن با اعضا و لباس خود. در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که درحال نماز باریش خود بازی می‌کرد، فرمودند: «لَوْ خَشَعَ قَلْبُ هٰذا، لَخَشَعَتْ جَوارِحَهُ ✿ اگر قلب این [آقا] خاشع و فروتن بود، قطعاً اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می‌کرد». پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می‌شود که دلش فارغ از همهمه‌های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت‌بخش و روح‌افزا خواهدبود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

حاکم در بیان **سبب‌نزول** این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در هنگام نماز، نگاهشان را به‌سوی آسمان معطوف می‌کردند پس چون این آیه نازل شد، سرشان را فروانداختند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

﴿و آنان که از لغو روی‌گردانند﴾ روی‌گردانی مؤمنان از لغو، عبارت است از: پرهیز کردنشان از آن و عدم توجّه به آن. لَغْو: هر باطل، لهو، بیهودگی، یاوه، معصیت و هر گفتار و کردار ناپسندی است. به‌قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می‌شود.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ﴿٤﴾

﴿و آنان که زکات را می‌پردازند﴾ به طور مداوم. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی است که سبب نفع‌رسانی به مسلمانان گردد. ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیهٔ کریمه مکّی است امّا اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از روایت ابن‌کثیر چنین بر می‌آید که اصل زکات در مکّه فرض شده بود امّا مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَٰفِظُونَ ﴿٥﴾

﴿و آنان که فروج خود را نگاه می‌دارند﴾ فَرْج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته‌شدن به پاکدامنی و عفّت، شرمگاه‌های خود را از هرآنچه که برایشان حلال نیست، نگاه می‌دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰٓ أَزْوَٰجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

﴿مگر بر همسران خویش﴾ یعنی: انسان در به‌کاربردن شهوت جنسی خود در حرام مورد نکوهش و پیگرد است لذا مؤمنان مأمورند که شهوت جنسی خود را جز در مورد همسرانشان ــ که در شهوت‌رانی‌شان با آنها هیچ سرزنشی نیست ــ نگه دارند ﴿یا بر آنچه که ملک یمینشان است﴾ یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند ﴿پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست﴾ در عدم نگه‌داشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره گیری جنسی از کنیزانشان نیز حلال است، مادامی که در این باره مانعی شرعی فرارویشان وجود نداشته‌باشد؛ از قبیل این‌که آن کنیزک ــ مثلاً ــ خواهر رضاعی‌شان باشد. امّا اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت‌رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند چنان‌که می‌فرماید:

فَمَنِ ٱبْتَغَىٰ وَرَآءَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْعَادُونَ ﴿٧﴾

﴿پس هرکه سوای این طلب کند﴾ یعنی: سوای همسران و کنیزان خویش را ﴿آنان از حد درگذرندگانند﴾ یعنی: تجاوزکارند به‌سوی آنچه که برایشان حلال نیست لذا ستمگر و گنه‌کارند.

جمهور فقها با استناد به این آیه، بر تحریم استمنا با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ ﴿٨﴾

﴿و آنان که امانت‌های خود را﴾ چون بر آن امین قرار داده شوند؛ ﴿و عهد خود را﴾ چون عهد و پیمانی ببندند؛ ﴿رعایت می‌کنند﴾ امانت: چیزی است که انسان بر

آن ایمن ساخته شده و برآن امین گردانیده شود و جز گواه بودن خداوند ﷻ هیچ حجّت و اثبات دیگری بر آن نباشد پس کسی که نزد وی ودیعه‌ای گذاشته می‌شود، مؤتمن (امانت‌دار) است، کسی که به وی وامی می‌دهید که مدرک و حجّتی بر آن ندارید، مؤتمن است، پدر و ولیّ دربارهٔ کودکان تحت تکفّلشان مؤتمن‌اند، اولیای امور جامعهٔ اسلامی در حقّ رعایای خویش مؤتمن‌اند و مؤمن در نماز و روزه و طهارت خویش مؤتمن است. امّا عهد: چیزی است که در مورد آن به خدای سبحان یا به بندگانش تعهّد داده می‌شود. رعایت: یعنی نگه‌داری.

وَٱلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَٰتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

﴿**و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند**﴾ با برپاداشتن آنها به طور مداوم در اوقات مخصوص آنها و به‌جا آوردن رکوع و سجده و قرائت آنها بر وجه تامّ و تمام و خواندن اذکار مشروعهٔ آنها.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ﷺ آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ سؤال کردم: یا رسول‌الله! کدام عمل نزد خداوند ﷻ محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا ﷻ». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در **حدیث** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

أُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْوَٰرِثُونَ ﴿١٠﴾

﴿**این گروه**﴾ یعنی: گردآورندگان اوصاف فوق ﴿**ایشانند وارثان**﴾ یعنی: شایستگان و ذی‌حقّان به این‌که میراث‌بر باشند، میراث‌بر چه چیزی؟:

ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿۱۱﴾

﴿**آنان که فردوس را به‌ارث می‌برند**﴾ یعنی: مستحقّ آن می‌شوند. فردوس بلندترین مکان بهشت است که در میانهٔ آن قرار دارد. به‌قولی معنی این است: ایشان منازل کفّار را در بهشت به میراث می‌برند زیرا ــ چنان‌که از احادیث برمی‌آید ــ خدای سبحان برای هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ آفریده‌است ﴿**آنان در آنجا جاودانه اند**﴾ و همیشه ماندگار، نه از آن اخراج می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «إِذَا سَأَلْتُمُ اللّٰهَ الْجَنَّةَ فَاسْأَلُوْهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ أَوْسَطَ الْجَنَّةِ وَ مِنْهُ تَفْجُرُ أَنْهَارَ الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمٰنِ ۞ چون از خدا بهشت را درخواست می‌کردید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و میانهٔ آن است، همهٔ انهار بهشت از فردوس جاری می‌شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد».

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در ده آیه ذکر شد. از عائشه امّ‌المؤمنین رضی‌الله عنها پرسیدند: اخلاق رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود» آن‌گاه تلاوت کرد: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ) تا رسید به (وَ الَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُوْنَ)، سپس فرمود: اخلاق رسول خدا ﷺ این‌چنین بود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن طِينٍ ﴿۱۲﴾

﴿و هرآینه انسان را از سلاله‌ای از گِل آفریدیم﴾ اصل آن همان گلی است که آدم ابوالبشر از آن آفریده شد. ابن‌کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می‌گوید: «آدم را از گِل بیرون آوردیم». و این معنی به سیاق نزدیکتر است. سلاله: از سلّ است و آن عبارت از بیرون‌آوردن چیزی از چیزی است. پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گِل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

ثُمَّ جَعَلْنَٰهُ نُطْفَةً فِى قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾

﴿باز او را﴾ یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند ﴿نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم﴾ که همانا رَحِم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا ٱلنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا ٱلْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا ٱلْمُضْغَةَ عِظَٰمًا فَكَسَوْنَا ٱلْعِظَٰمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَٰهُ خَلْقًا ءَاخَرَ ۚ فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحْسَنُ ٱلْخَٰلِقِينَ ﴿١٤﴾

﴿آن‌گاه آن نطفه را به صورت علقه درآوردیم﴾ یعنی: نطفهٔ سفید را به خون بستهٔ سرخرنگ مستطیل‌شکلی متحوّل کردیم ﴿پس آن خون بسته را به صورت مُضغه گردانیدیم﴾ یعنی: به صورت گوشت‌پاره‌ای بدون شکل و هیأت و صورت، که بعد از آن در تطوّر بعدی، آن گوشت پارهٔ بی‌شکل و هیأت، به گوشت‌پاره‌ای دارای هیأت و صورت تبدیل می‌شود ﴿پس آن گوشت پاره را استخوانهایی چند ساختیم﴾ که به طرزی محکم و با صلابت و به اشکال مخصوصی به هم وصل

شده‌اند تا ستونی استوار برای بدن باشند ﴿بعد آن استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم﴾ یعنی: بر هر استخوانی ــ به همان مقداری که مناسب و درخور آن است ــ گوشتی رویانیدیم ﴿آن‌گاه آفریدیم او را به آفرینشی دیگر﴾ یعنی: آن‌گاه در جنین ــ بعد از آن‌که جمادی بیش نبود ــ روح دمیدیم پس او آفرینشی دیگر شد، دارای تحرّک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام با کامل ساختن نیروهای آفریده شده در وی، او را از درون رحم به دنیای خارج از آن بیرون آوردیم ﴿پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است﴾ یعنی: خدای سبحان از آن‌روی سزاوار تعظیم و سپاس و ثنا است که بهترین و استوارکارترین صنعتگران و آفرینشگران می‌باشد.

از عمر رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «با پروردگارم در چهار چیز موافقت نمودم... یکی از آن چهار چیز این بود که چون نازل شد: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ...) من گفتم: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). پس همان‌گونه که گفته بودم نازل شد».

ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾

﴿سپس شما بعد از این قطعاً می‌میرید﴾ یعنی: بعد از طیّ این مراحل و به‌سر رسیدن اجل‌هایتان، خواه‌ناخواه به‌سوی مرگ رهنوردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

﴿سپس شما قطعاً روز قیامت برانگیخته می‌شوید﴾ از قبرهایتان به‌سوی محشر؛ برای حساب و جزا.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَآئِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿۱۷﴾

﴿و به راستی ما بر فراز شما هفت راه آسمانی آفریدیم﴾ طرائق: عبارتند از طبقات آسمانها که لایه‌به‌لایه یکی بر بالای دیگری کوبیده شده‌اند ﴿و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده‌ایم﴾ یعنی: ما از کار این هفت طبقه آسمان و نگاه‌داشتن آنها و نیز از تمام عرصهٔ آفرینش خویش غافل نبوده‌ایم که آن را همین‌گونه به حال خود رها کنیم بلکه آفرینش را از زوال و اختلال حفظ می‌کنیم و نیز کسانی را که در زمین به‌سر می‌برند حفظ می‌کنیم از این‌که آسمان بر سرشان سقوط کند و به هلاکتشان رساند، یا زمین آنان را به کرات دیگر و فضای بیرونی خود بیفگند.

وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِۦ لَقَـٰدِرُونَ ﴿۱۸﴾

﴿و از آسمان آبی را فروآوردیم﴾ یعنی: آب باران را، که حیات زمین و موجودات زنده‌ای که در آن به‌سر می‌برند، وابسته به این آب است ﴿به اندازه﴾ یعنی: این آب را به میزانی که از جانب ما مقدّر و معیّن است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشد کنند و نیاز موجودات حیّه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازهٔ خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباه می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیّه را بسنده نمی‌کند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حتّی خدای عزّوجلّ به‌سوی زمین‌هایی که کشت آنها نیاز به آب بسیاری دارد امّا خودِ زمین آنها قدرت تحمّل بارانهای زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای دور آب می‌فرستد، مانند سرزمین مصر که زمینی شن زار

داشته و طبیعت آن تحمّل باران بسیار را ندارد پس می‌بینیم که خداوند متعال از فاصله‌های دور، آب نیل را به‌سوی آن می‌فرستد و در فصل بارانهای موسمی همراه با این آب از سرزمین حبشه گل سرخی را برکَنده و آن را به سرزمین مصر می‌فرستد، که آب زمین را سیراب می‌کند و آن گل سرخ هم بر بستر زمین ته‌نشین شده پوشش خاکی مناسبی را جهت آماده‌ساختن زمین برای کشاورزی، آماده می‌گرداند».

﴿و آن را در زمین جای دادیم﴾ یعنی: آب باران را در زمین مستقرّ گردانیدیم تا در وقت نیازشان از آن بهره گیرند، همچون آب چشمه‌ها، آبهای زیرزمینی، آبگیرها، قنات‌ها و مانند آنها که گنجینه‌های فیّاضی برای آب بارانند ﴿و هرآینه ما بر بردن آن تواناییم﴾ یعنی: چنان‌که بر فرودآوردن این آب توانا بودیم، بر ازبین‌بردن آن نیز تواناییم؛ یا از طریق فروبردن آن در لایه‌هایی از زمین که استخراج آن برای بشر غیر ممکن باشد، یا با دگرگون‌ساختن عنصر آب به عنصر دیگری، یا به وجهی از وجوه دیگر.

قابل ذکر است که برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیهٔ کریمه به اوّلین فرودآوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کرهٔ آتشین به یک کرهٔ سرد طیّ می‌کرد و آبی بر روی آن وجود نداشت. البتّه علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعهٔ آن در می‌یابیم که میان داده‌های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَنشَأْنَا لَكُم بِهِۦ جَنَّٰتٍ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَٰبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَوَٰكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾

﴿پس با آن آب، برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم﴾ جَنّات: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که ازبس قوی و پرشاخ‌وبرگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند ﴿برای شما در آنها﴾ یعنی: در آن باغستانها ﴿میوه‌های بسیار است﴾ که از آنها بهره گرفته و به وسیلهٔ آنها تر و تازه و خرّم و سرخوش می‌شوید. فٰاکِهَةٌ: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذّذ و ترفّه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواصّ مفید آنها بهره‌مند می‌شود ﴿و از آنها می‌خورید﴾ یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قُوت و غذا نیز استفاده می‌کنید.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِن طُورِ سَيْنَآءَ تَنۢبُتُ بِٱلدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِّلْـَٔاكِلِينَ ﴿٢٠﴾

﴿و آفریدیم﴾ برای شما ﴿درختی را که از طور سینا بیرون می‌آید﴾ مراد، درخت زیتون است که بخشنده‌ترین، منفعت‌بارترین و پر برکت‌ترین درختان است ﴿به وجهی می‌روید که از آن روغن برمی‌آید﴾ یعنی: میوهٔ آن درحالی می‌روید که دارای روغن زیتون است ﴿و نان خورشی برای خورندگان است﴾ یعنی: آن روغن زیتون، خود نان خورشی است که غذا با آن رنگین و خوشگوار می‌شود و هر نان خورش دیگری نیز نوعی «صِبْغ» یعنی رنگ است که غذا از آن رنگ می‌گیرد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُوا الزَّيْتَ وَادَّهِنُوْا بِهِ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ ۞ روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِى ٱلْأَنْعَـٰمِ لَعِبْرَةً ۖ نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِى بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا

مَنَٰفِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

﴿و البتّه برای شما در چهارپایان﴾ شتر و گاو و گوسفند ﴿عبرتی است﴾ که می‌باید از آفرینش و وظایفِ آنها به قدرت عظیم الهی پی ببرید و از آنها درس بگیرید ﴿شما را از آنچه در شکم آنهاست﴾ یعنی: از شیری که در شکم آنها پدید آمده و به‌سوی پستانهای آنها سرازیر می‌شود ﴿می‌نوشانیم﴾ زیرا منعقد ساختن این مایع فاخر از موادّی چون کاه و علف که حیوان از آن می‌خورد و تبدیل‌نمودن آن کاه و علف به چنین غذای لذیذ و نوشابهٔ بی‌بدیلی، بزرگترین مایهٔ عبرت برای عبرت‌گیرندگان و بالاترین موعظه برای پندپذیران است ﴿و برای شما در آنها منفعت‌های بسیار است﴾ یعنی: بجز لبنیّات و فرآورده‌های رنگارنگ آن، برای شما در چهارپایان منافع بسیار دیگری است، اعم از پشت آنها که از آن به‌عنوان تخت روان و وسیلهٔ نقل‌وانتقال بهره می‌برید، نتاج آنها، پشمها، روده‌ها و موهای آنها... ﴿و از آنها می‌خورید﴾ بهره‌گیری از گوشت آنها لذّت و منفعت عظیمی برای شماست و چه بسیار خوراکی‌های مختلف دیگری که از موادّ بدن آنها تهیّه می‌کنید!.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى ٱلْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

﴿و بر آنها سوار می‌شوید﴾ یعنی: بر شتر مخصوصاً نه بر بقیّهٔ چهارپایان حلال‌گوشت ــ مانند گاو و گوسفند ــ سوار می‌شوید. قابل ذکر است که شتر تنها حیوانی بوده‌است که در ایّام نزول قرآن کریم، سفرهای زمینی به وسیلهٔ آن انجام می‌گرفته است ﴿و﴾ نیز ﴿برکشتی‌ها﴾ در سفرهای دریایی‌تان سوار می‌شوید؛ برای اتمام نعمت و تکمیل منفعت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

﴿و هرآینه نوح را به‌سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من! خدا را بپرستید﴾ به یگانگی زیرا ﴿شما را جز او خدایی نیست، آیا پروا نمی‌کنید﴾ از پیگرد خداوندی که آفریدگار شماست آن‌گاه که غیر او را می‌پرستید؟

فَقَالَ ٱلْمَلَؤُا۟ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِىٓ ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

﴿پس اشرافی که از قومش کافر بودند، گفتند﴾ یعنی: اشراف قوم وی که به او کافر بودند، گفتند: ﴿این شخص جز بشری مانند شما نیست﴾ یعنی: او در بشریّت از جنس شماست و میان شما و او هیچ فرقی نیست ﴿می‌خواهد بر شما برتری جوید﴾ یعنی: جویای ریاست و سیادت بر شماست تا شما پیرو و منقاد فرمان وی باشید. این سخن را برای آن گفتند که قوم نوح علیه‌السلام را از دعوت وی متنفّر سازند تا بلکه آنان به دعوت وی لبیّک نگویند ﴿و اگر خدا می‌خواست قطعاً فرشتگانی می‌فرستاد﴾ یعنی: آن اشراف برای اثبات مقولهٔ باطل خویش گفتند؛ اگر خدا عزّوجلّ فرستادن پیامبری را برای شما می‌خواست، یقیناً فرشتگانی را به‌سوی شما به رسالت می‌فرستاد نه بشری مانند شما را ﴿ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده‌ایم﴾ یعنی: ما نظیز ادّعای این شخص را که در عین بشر بودن مدّعی

نبوّت است ، از نیاکانمان نشنیده‌ایم و هرگز بشری چنین ادّعایی نکرده است .

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌۢ بِهِۦ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا۟ بِهِۦ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٢٥﴾

﴿او نیست مگر مردی که به وی عارضهٔ دیوانگی است﴾ یعنی : او دیوانه است و نمی‌داند که چه می‌گوید ﴿پس تا چندی در کار او درنگ کنید﴾ یعنی : تا چندی درباره‌اش دست نگاه‌دارید و او را تحمّل نمایید تا سرانجام کارش روشن شود؛ یا از دیوانگی‌اش بر سر هوش و عقل آمده دست از این ادّعا بردارد ، یا که بمیرد و ازدست وی راحت شویم .

چون نوح ﷺ این سخن قومش را شنید و درازدستی و لجاجت آنان را بر کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست ، از خدای عزّوجلّ نابودیشان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت مستمرّ ، دیگر از ایمان‌آوردنشان مأیوس شده‌بود و خدای عزّوجلّ نیز به او وحی فرستاده‌بود که : (هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورد ، مگر کسی که تا اکنون ایمان آورده‌است) [هود/۳۶] .

قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِى بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٢٦﴾

﴿نوح گفت: پروردگارا! مرا نصرت ده﴾ برآنان و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی و هرگونه که اراده می‌کنی ، از آنان انتقام بگیر ﴿از آن روی که مرا تکذیب کردند﴾ و پیامهایت را نپذیرفتند .

فَأَوْحَيْنَآ إِلَيْهِ أَنِ ٱصْنَعِ ٱلْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَإِذَا جَآءَ أَمْرُنَا

وَفَارَ ٱلتَّنُّورُ قُلْنَا ٱحْمِلْ فِيهَا مِن كُلٍّ زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ ٱلْقَوْلُ مِنْهُمْ ۖ وَلَا تُخَٰطِبْنِى فِى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا ۖ إِنَّهُم مُّغْرَقُونَ ﴿٢٧﴾

﴿پس به‌سوی او وحی فرستادیم که فُلك را﴾ یعنی: کشتی را ﴿زیر نظر ما﴾ یعنی: با حفظ و رعایت ما ﴿و وحی ما﴾ یعنی: به آموزش ما تو را به کیفیّت ساختن آن؛ ﴿بساز پس چون فرمان ما در رسید﴾ و عذاب را نازل کردیم ﴿و تنور به فوران آمد﴾ تنور آتش خانه‌ای است که در آن نان پخته می‌شود. خدای عزّوجلّ فوران و جوشش آب را در آن نشانهٔ آغاز طوفان گردانید. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا إنذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری! چون از تنور آب فوران کرد؛ ﴿پس درآن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن﴾ یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن. این دستور بدین منظور به نوح علیه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثّر آغاز کنند ﴿و﴾ وارد کن ﴿خانواده‌ات را، بجز کسی از آنان که حکم ما بر وی پیشی گرفته‌است﴾ در هلاک ساختنشان. آنان عبارت بودند از: زن نوح علیه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح علیه السلام ایشان را با همسرانشان به کشتی وارد کرد ﴿و با من در باب کسانی که ستم کردند، سخن مگو﴾ با درخواست نجاتشان از عذاب ﴿زیرا آنان غرق‌شدنی هستند﴾ و این حکم در مورد آنان صادر شده است، از آن روی که با شرک‌ورزی و ارتکاب معاصی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «جمعاً هشتاد نفر از انسانها در کشتی نوح علیه السلام راه یافته

بودند».

فَإِذَا ٱسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَن مَّعَكَ عَلَى ٱلْفُلْكِ فَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى نَجَّىٰنَا مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۲۸﴾

﴿پس چون راست نشستی﴾ یعنی: قرار گرفتی و وارد شدی ﴿تو با آنان که همراه تواند﴾ از خانواده و پیروانت ﴿بر کشتی﴾ و همه بر آن سوار شدید؛ ﴿بگو: همه ستایشها خدایی‌راست که ما را از چنگ گروه ستمکاران نجات داد﴾ یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزّت خویش هلاکشان کرد. خدای سبحان به نوح علیه السلام فرمان داد تا در هنگام داخل‌شدنش به کشتی و به‌قولی در هنگام خارج‌شدن از آن، چنین بگوید. این ثنا و سپاسی از سوی نوح علیه السلام به بارگاه خدای عزّوجلّ در برابر این نعمت عظمی، به‌دنبال دعایش به بارگاه اوست.

وَقُل رَّبِّ أَنزِلْنِى مُنزَلًا مُّبَـٰرَكًا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلْمُنزِلِينَ ﴿۲۹﴾

﴿و بگو پروردگارا! مرا در جایی پربرکت فرود آر و تو بهترین فرودآورندگانی﴾ و بهترین میهمان نوازان پس سرزمینی پربرکت و پر خیر و نعمت را برای ما برگزین.

إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿۳۰﴾

﴿هرآینه در این﴾ ماجرایی که بر شما حکایت کردیم از امر نجات دادن نوح علیه السلام و همراهانش و نابودکردن کفّار ﴿البتّه آیاتی است﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی

است بر کمال قدرت ما و بر راستگویی پیامبران مان و عبرت‌هایی است برای عبرت گیرندگان ﴿و قطعاً ما امتحان‌کننده بودیم﴾ یعنی: ما آزمایش‌کنندهٔ امّت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به‌سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیّت شناخته شوند.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٣١﴾

﴿سپس بعد از آنان قرنی دیگر را آفریدیم﴾ یعنی: بعد از هلاک‌ساختن قوم نوح علیه السلام، قوم یا امّت یا نسل دیگری را که در زمانی واحد زندگی می‌کردند[1]، پدید آوردیم.

اکثر مفسّران برآنند که مراد از آنان: قبیلهٔ عاد ــ قوم هود علیه السلام اند.

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

﴿پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم﴾ که در میان خودشان به‌دنیا آمده و به رشد و بزرگی رسیده بود تا اطمینانشان به سخن او بیشتر از اطمینانشان به سخن کس دیگری باشد که از جایی‌دیگر به‌سویشان می‌آید و آن پیامبر هود علیه السلام بود. پیام هود علیه السلام نیز مانند دیگر پیامبران این بود: ﴿که خدا را بپرستید، جز او برای شما معبودی نیست﴾ یعنی: هود علیه السلام آنان را به‌سوی مهمترین چیزی فراخواند که پیامبران علیهم السلام امّت‌ها و اقوامشان را به سوی آن دعوت می‌کنند، این امر مهم،

---

۱ ــ قَرْن: در قرآن به سه معنای فوق به کار رفته است.

عبارت از پرستش خدای عزّوجلّ، توحید وی و خالص ساختن دین برای وی بود. ﴿آیا پروا نمی‌کنید؟﴾ یعنی: آیا از خداوند متعال نمی‌ترسید تا شرک‌ورزیدن به او را که سرانجام شما را به وادی عذاب ابدی سرنگون خواهد کرد، فروگذارید؟

وَقَالَ ٱلْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِلِقَآءِ ٱلْءَاخِرَةِ وَأَتْرَفْنَٰهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾

﴿و ملأ از قوم وی﴾ ملأ: اشراف و رؤسای قوم‌اند ﴿که کافر شده و دیدار آخرت﴾ و حساب و عقاب آن ﴿را دروغ پنداشته بودند و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده‌بودیم﴾ و به بسیاری اموال و رفاهیّت زندگی برخوردارشان ساخته بودیم ﴿گفتند: این شخص﴾ یعنی: این پیامبر ﴿جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما از آن می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد﴾ این امر در پندارشان مستلزم آن بود که او را بر آنان هیچ فضل و برتری نباشد.

وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِّثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَٰسِرُونَ ﴿٣٤﴾

﴿و اگر بشری مانند خودتان را فرمانبرداری کردید﴾ در اوامر و نواهی وی ﴿در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود﴾ در این معامله که خدایان خویش را ترک کرده و از کسی پیروی کرده‌اید که مانند خود شماست و هیچ فضیلتی بر شما ندارد.

از این طرز نگاهشان به قضیه چنین فهمیده می‌شود که آنان این امر را که پیامبر فرستاده به‌سویشان بشری مانند خودشان باشد، ممکن تلقّی نمی‌کردند. البتّه این

طرز دید از گمراهی‌شان بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستادهٔ الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال پاسخی نداشتند.

أَيَعِدُكُمْ أَنَّكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنَّكُم مُّخْرَجُونَ ﴿٣٥﴾

سپس اشراف و رؤسای قوم هود افزودند: ﴿**آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوانی چند شدید، باز شما بیرون آورده خواهیدشد**﴾ زنده از قبرهایتان چنان‌که در دنیا بودید، بعد از آن‌که بخشی از اجزای بدنتان خاک و برخی هم به استخوانهای پوسیده‌ای تبدیل شده است که نه گوشتی در آنهاست و نه رگی؟

هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید**﴾ یعنی: بیرون آوردنتان برای عذاب یا رستاخیز ــ که این پیامبر به شما وعده می‌دهد ــ بعید اندر بعید است.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

﴿**زندگانی جز این زندگانی این‌جهانی نیست**﴾ زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می‌دهی ﴿**می‌میریم و زنده می‌شویم**﴾ در همین دنیا و لاغیر ﴿**و دیگر برانگیخته نمی‌شویم**﴾ بعد از مرگ.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

﴿او﴾ یعنی: هود علیه السلام ﴿جز مردی که بر خدا دروغ بسته﴾ در ادعای نبوّت و در وعدهٔ رستاخیز ﴿نیست﴾ و سخنش هیچ اصل و اساسی ندارد ﴿و ما او را تصدیق‌کننده نیستیم﴾ و هرگز ادّعای او را باور نمی‌کنیم.

قَالَ رَبِّ ٱنصُرۡنِي بِمَا كَذَّبُونِ ﴿٣٩﴾

﴿گفت﴾ هود علیه السلام ﴿پروردگارا! از آن روی که مرا تکذیب کردند، نصرتم ده﴾ یعنی: بعد از آن‌که هود علیه السلام دانست که آنان به‌هیچ‌وجه تصدیق‌کنندهٔ او نیستند دعا کنان به بارگاه پروردگار خویش گفت: پروردگارا! به‌سبب این‌که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٖ لَّيُصۡبِحُنَّ نَٰدِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿فرمود﴾ خداوند عزّوجلّ در حالی که دعای هود علیه السلام را اجابت کرد ﴿به اندک زمانی﴾ یعنی: بعد از اندک زمانی ﴿سخت پشیمان خواهند شد﴾ از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر.

فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّيۡحَةُ بِٱلۡحَقِّ فَجَعَلۡنَٰهُمۡ غُثَآءٗۚ فَبُعۡدٗا لِّلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤١﴾

﴿پس ــ به‌حسب وعدهٔ راست ــ آنان را بانگ مرگبار فرو گرفت﴾ جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی هولناک و مرگبار در داد که دلهایشان از آن بانگ ترکید و پاره‌پاره شد، از سویی دیگر خداوند عزّوجلّ بادی کشنده فرستاد و آنان را به‌وسیله آن هلاک کرد و همگی مردند ﴿پس آنهارا چون خاشاک درهم‌شکسته گردانیدیم﴾ غُثاء: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می‌کند،

نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان‌که آن خس و خاشاک درهم می‌شکنند ﴿پس دوری باد بر گروه ستمکاران﴾ یعنی هلاکت باد بر آنان و از رحمت ما پیوسته دور باشند.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قُرُونًا ءَاخَرِينَ ﴿٤٢﴾

﴿آن‌گاه بعد از آنان﴾ یعنی بعد از هلاک کردنشان ﴿قرنهای دیگری را﴾ یعنی: نسلها و امّتهای دیگری را ﴿پدید آوردیم﴾ به قولی: آنان اقوام صالح، لوط و شعیب علیهم السلام بودند. به‌قولی‌دیگر: آنان بنی‌اسرائیل بودند. همچنین احتمال دارد که آنان امّتهای دیگری بجز امّتهایی باشند که خداوند ﷻ اخبار آنان و پیامبرانشان را برای ما در قرآن حکایت کرده است چنان‌که در (آیهٔ ۹) از سورهٔ ابراهیم ــ بعد از بیان داستان قوم نوح، عاد و ثمود ــ می‌فرماید: (وَالَّذِيْنَ مِنْ بَعْدِهِمْ لاَ يَعْلَمُهُمْ اِلاَّ اللّٰهُ ۞ و کسانی که بعد از آنانند، جز خدا هیچ‌کس دیگری به حالشان آگاهی ندارد).

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَـْٔخِرُونَ ﴿٤٣﴾

﴿هیچ امّتی نه از اجل خود پیشی می‌گیرد و نه بازپس می‌ماند﴾ یعنی: هیچ امّت و گروهی که در یک قرن به‌سر می‌برند، نه از اجلهای نوشته‌شده برای خود پیشی می‌گیرند و نه از میعاد مقرّرهٔ خویش عقب می‌مانند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا ۖ كُلَّ مَا جَآءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ ۚ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَجَعَلْنَـٰهُمْ أَحَادِيثَ ۚ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

﴿باز پیامبران خود را پیاپی فرستادیم﴾ به‌سوی امّتها، یکی از پی دیگری ﴿هربار برای هدایت امّتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند﴾ اکثریّت آن أمّت ﴿پس از پی آوردیم بعضی﴾ از امّت‌های سرکش ﴿را پس از دیگری﴾ در نابود ساختن به وسیلهٔ عذاب ﴿و آنها را افسانه گردانیدیم﴾ که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست ﴿پس دوری باد مردمی را که ایمان نمی‌آورند﴾ یعنی هلاکت و نابودی بی‌برگشت برایشان باد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

﴿سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خویش و با سلطانی مبین فرستادیم﴾ آیات: یعنی نشانه‌ها و معجزات خویش که عبارت بودند از نُه معجزه‌ای که بیان آنها تاکنون چندین‌بار در این تفسیر شریف گذشت؛ از جمله در سورهٔ «اعراف». سلطان مبین: یعنی حجّت واضح و آشکار.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِۦ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ وَكَانُوا۟ قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

آری! موسی و هارون را فرستادیم: ﴿به‌سوی فرعون و ملأوی﴾ ملأ: اشراف و سران قوم‌اند ﴿پس استکبار ورزیدند﴾ یعنی: جویای کبر و سرکشی گشته و با تکلّف به آن پایبند شدند، هم ازاین‌روی در برابر حقّ و حقیقت گردن ننهادند ﴿و قومی گردنکش بودند﴾ که بر مردم برتری جسته و با در پیش‌گرفتن شیوهٔ تجاوزگری، به سرکوب و اعمال ستم بر آنان می‌پرداختند.

فَقَالُوٓا۟ أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَٰبِدُونَ ﴿٤٧﴾

﴿پس گفتند﴾ فرعون و اشراف قوم وی ﴿آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند ایمان می‌آوریم﴾ یعنی: آیا به آن دو تن تسلیم شده سخنانشان را می‌پذیریم و پیرو آنان می‌شویم؟ ﴿و حال آن‌که قوم آنان بندگان ما می‌باشند﴾ یعنی: آنها چون بردگانی مطیع و منقاد، پیرو فرمانهای ما هستند؟ به قولی: محتمل است که فرعون مدّعی الوهیّت بوده و بنابراین مردم را به پرستش خویش فراخوانده‌باشد و آنان نیز مانند بندگان از وی اطاعت کرده باشند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

﴿در نتیجه، آن‌دو را دروغ‌گو خواندند﴾ یعنی: در نتیجه فرعون و اشراف قومش بر تکذیب موسی و هارون علیهما السلام اصرار و پافشاری ورزیدند ﴿پس، از زمرهٔ هلاک‌شدگان گشتند﴾ با غرق‌شدن در دریا.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

﴿و هرآینه ما به موسی کتاب﴾ تورات را ﴿دادیم، باشد که آنان راه یابند﴾ یعنی: باشد که قوم موسی علیه السلام به‌وسیلهٔ تورات به‌سوی حق رهنمون شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ تورات را نازل کرد، هیچ امّتی را به‌طور عام با عذاب ریشه‌کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه [در عوض] مؤمنان را به جنگ کفّار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ

وَمَعِينٍ ﴿۵۰﴾

﴿و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم﴾ یعنی: نشانه‌ای گردانیدیم که بر قدرت بزرگ و صُنع بدیع ما دلالت می‌کنند. و نفرمود: آنان را دو آیت گردانیدیم؛ زیرا آیت (نشانه) در هردوی آنها یکی است و آن تولّد عیسی از مریم علیها السلام بدون مقاربت مردی با وی است ﴿و آن‌دو را بر زمینی بلند﴾ و مکانی مرتفع ﴿جای دادیم که دارای استقرار﴾ بود، یعنی قرارگاه و محلّ زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آن‌که جایی سبز و خرّم و پراز میوه و نعمت بود ﴿و دارای آب روان بود﴾ مَعِیْن: آب جاری و زلال چشمه‌هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت‌المقدس قرار داشت. ابن‌کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می‌دهد:

اول این‌که در آیهٔ دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت المقدس بود و باید توجّه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می‌کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤیّد آن است که مریم و عیسی علیهما السلام در بیت المقدس زندگی می‌کردند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلرُّسُلُ كُلُواْ مِنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَٱعۡمَلُواْ صَٰلِحًاۖ إِنِّي بِمَا تَعۡمَلُونَ عَلِيمٞ ﴿۵۱﴾

﴿ای پیامبران﴾ یعنی: گفتیم ای پیامبران! ﴿از چیزهای پاکیزه بخورید﴾ طیّبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذّت‌بخش باشند ﴿و کار شایسته کنید﴾ که با شرع و قانون من موافق باشد ﴿که من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم﴾ چیزی از اعمال شما بر من پنهان نمی‌ماند و یقیناً من شما را برحسب اعمالتان پاداش می‌دهم.

آری! این خطابی است برای تمام پیامبران علیهم السلام ولی نه در یک‌بار زیرا

پیامبران علیهم السلام در زمانهای مختلفی فرستاده شده اند پس معنی این است که هریک از آنها در زمان خویش مخاطب این پیام و این ندا قرار گرفته‌اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور داده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده‌است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) [بقره / ۱۷۲]. سپس آن حضرت صلی الله علیه وسلم از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی‌که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام تغذیه کرده آن‌گاه دستانش را به‌سوی آسمان بلند می‌کند و یارب! یارب! می‌گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می‌شود؟».

وَإِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَأَنَا۠ رَبُّكُمْ فَٱتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

و گفتیم خطاب به پیامبران علیهم السلام **﴿در حقیقت این امت شما، امتی یگانه است﴾** یعنی: ای پیامبران! دین و دعوت همهٔ شما دین و دعوت یگانه‌ای است و آن عبارت از دعوت همگی شما به‌سوی عبادت خدای یگانهٔ لاشریک می‌باشد پس به این دین و دعوت پایبند باشید و بر آن استقامت ورزید **﴿و من پروردگار شما هستم پس، از من پروا دارید﴾** یعنی: آنچه را که موجب مجازات شما از سوی من می‌گردد انجام ندهید، به این‌که غیر من را با من شریک گردانید.

فَتَقَطَّعُوٓا۟ أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا ۖ كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾

﴿پس پراکنده ساختند﴾ پیروان انبیا و امّتانشان ﴿کار دین خود را در میان خویش پاره‌پاره﴾ یعنی: دین خویش را با آن‌که در اصل و اساس یک دین است، به بخش‌های متفرّق و مختلف قطعه قطعه کردند و درنتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند؛ ﴿هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است﴾ یعنی: هر فرقه‌ای از این گروه‌های اختلاف‌کننده، به آنچه که نزد وی از دین است دل خوش کرده و شادمان است در حالی‌که تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحد الله ﷻ چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همهٔ پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

﴿پس تا مدّتی آنان را در غفلتشان واگذار﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! کفّار مکّه و کفّار اهل کتاب را تاچندی در جهل و حیرتشان واگذار تا کشته شوند یا بمیرند و از به‌تأخیرافتادن عذاب آنان دلتنگ مشو. یا آنان را در این حیرت و سردرگمی و غفلت واگذار تا بمیرند و در دوزخ معذّب شوند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِۦ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ ﴿٥٥﴾

نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ ۚ بَل لَّا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

﴿آیا می‌پندارند که آنچه از مال و فرزندان که بدیشان مدد می‌دهیم﴾ در این دنیا، به‌خاطر آن است که: ﴿می‌خواهیم به‌سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟﴾ یعنی: آیا می‌پندارند که با دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌کوشیم و دادن این

اموال و فرزندان برایشان نوعی گرامیداشت ازسوی ما برای آنان است؟ ﴿**نه، بلکه نمی‌فهمند**﴾ یعنی : نه ! هرگز ما برایشان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برایشان « استدراج » است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند .

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « آن‌گاه که دیدی خداوند ﷻ دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی‌که او بر گناهان خویش پایدار است ، بدان که این از سوی باری‌تعالی برایش استدراج است » . در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه آمده‌است : « همانا خداوند ﷻ اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که ارزاقتان را تقسیم کرده است و درحقیقت خداوند متعال دنیا را به هر کس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد امّا دین را جز به آن‌کس که دوستش دارد ، نمی‌دهد پس هر کس که خدای عزّوجلّ دین را به وی داد ، بی‌گمان او را دوست داشته است و سوگند به ذاتی که جان محمّد در ید اوست ، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا دل و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد » ، اصحاب گفتند : یا رسول‌الله ! بوائق وی چیست؟ فرمودند : « ظلم و ستم وی . سپس افزودند : «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به‌دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال ، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود [یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود] و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر این‌که توشهٔ وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خدای عزّوجلّ بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیلهٔ نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی ، پلیدی را محو نمی‌کند » .

آن گاه حق تعالی اوصاف شتابگران به‌سوی خوبی‌ها را در سه آیه این‌چنین بیان می‌کند :

إِنَّ ٱلَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

﴿بی‌گمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند﴾ یعنی: کسانی که از بس از خداوند ﷻ بیمناکند، با وجود آن که نیکوکارند و از ایمان و عمل صالح بهره‌مند، با این همه از وی در خوف و بیمی همیشگی به‌سر می‌برند چنان‌که حسن بصری ﷺ می‌گوید: «مؤمن، پارسایی و بیم را با هم جمع می‌کند و منافق بدکاری و ایمنی را».

وَٱلَّذِينَ هُم بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾

وَٱلَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

﴿و آنان که به آیات پروردگار خویش﴾ که به‌سویشان نازل شده است و نیز به آیات هستی و آفرینش وی ﴿ایمان می‌آورند﴾ و به همهٔ آیات و کتاب‌های او باور دارند ﴿و آنان که برای پروردگار خویش شریک مقرر نمی‌کنند﴾ یعنی: غیر او را با وی در پرستش شریک نمی‌گردانند.

وَٱلَّذِينَ يُؤْتُونَ مَآ ءَاتَوا۟ وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَٰجِعُونَ ﴿٦٠﴾

﴿و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند﴾ در راه خدا ﷻ از زکات و صدقات ﴿درحالی‌که دلهایشان ترسان است که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند﴾ یعنی: گمان می‌کنند که دادن زکات و صدقات آنان را از عذاب خداوند ﷻ نجات نمی‌دهد زیرا از آن بیم دارند که این صدقه آن گونه که مطلوب است از آنان پذیرفته نشده باشد و در هنگام بازگشت به‌سوی پروردگارشان مستوجب خشم وی

گردند.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که گفت: یا رسول‌الله! (کسانی که می‌دهند آنچه را داده‌اند در حالی‌که دلهایشان ترسان است) همان کسانی هستند که دزدی و زنا می‌کنند و شراب می‌نوشند امّا درعین‌حال از خدای عزّوجلّ می‌ترسند؟ فرمودند: «لا یا بِنْتَ اَبِیْ بَکْرٍ، یا بِنْتَ الصِّدِّیْق، وَ لٰکِنَّهُ الَّذِیْ یُصَلِّیْ وَ یَصُوْمُ وَ یَتَصَدَّقُ وَ هُوَ یَخَافُ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ ۞ نه! ای دختر ابی‌بکر، ای دختر صدّیق! بلکه او کسی است که نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و صدقه می‌دهد امّا درعین‌حال از خدای عزّوجلّ می‌ترسد».

أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

﴿آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند﴾ زیرا به انجام دادن طاعات رغبت دارند ﴿و آنانند که در انجام آنها پیش می‌تازند﴾ یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می‌جویند، یا به‌سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می‌جویند.

وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۖ وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنطِقُ بِالْحَقِّ ۚ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و ما هیچ کس را جز به‌اندازهٔ توانش مکلّف نمی‌سازیم﴾ در انجام‌دادن اعمال نیک پس ــ مثلاً ــ هر کس توانایی سجده کردن در نماز را نداشت، باید آن گونه که می‌تواند اشاره کند و هر کس توانایی روزه گرفتن را نداشت، باید روزه را بخورد و همین‌گونه است رخصت‌های دیگر شریعت مقدّس اسلام... و در مواردی که تکلیف از مکلّف سلب می‌شود، هدف ایجاد توازن و تناسب میان

تکلیف و توان با یک‌دیگر است.

طرح این قاعده، برای تشویق و برانگیختن عامّه بر آراسته‌شدن به صفات خواصّ، یعنی سبقت‌جویندگان به‌سوی انجام طاعات است زیرا سرانجام نیک چنین آراستگی‌ای، دستیابی به کرامتهاست. پس پیام این آیه به عموم مخاطبان این است که تکالیف شرع انور سهل است و هرگز از حدّ وسع و توانشان خارج نیست لذا نباید از قافلهٔ نیکان عقب بمانند ﴿**و نزد ما کتابی است**﴾ که در آن کارنامهٔ اعمال هریک از مکلّفان به همان نحوی که هست به ثبت رسیده ﴿**که به‌حق سخن می‌گوید**﴾ یعنی: در آن کارنامه، حق مطابق با واقعیّت بی‌هیچ کم و زیادی بازتاب یافته است ﴿**و بر آنان ستم کرده نمی‌شود**﴾ با کم‌ساختن از ثواب یا افزودن بر عقابی.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِّنْ هَٰذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّن دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَٰمِلُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**نه، بلکه دلهایشان از این، در غفلت است**﴾ یعنی: بلکه دلهای کفّار از این کتابی که به‌حقّ و راستی سخن می‌گوید در غفلت است، یا دلهایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قراردارند، در غفلت است ﴿**و آنان جز این، عملهایی دارند که انجام دهندهٔ آنند**﴾ یعنی: کفّار جز این‌که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به‌سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذّب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به‌ثبت رسیده پس آنان از روبروشدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِٱلْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْـَٔرُونَ ﴿٦٤﴾

﴿ **تا آن‌گاه که نازپروردگانشان را به عذاب گرفتار ساختیم** ﴾ یعنی : در غفلت خویش ماندند تا آن‌گاه که چون آسوده‌حالان و خوشگذرانانشان را به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار کردیم؛ ﴿ **بناگاه به فریاد درمی‌آیند** ﴾ و زاری و التماس و داد و ولوله سرمی‌دهند . در این هنگام است که به آنان گفته می‌شود :

لَا تَجْـَٔرُوا۟ ٱلْيَوْمَ ۖ إِنَّكُم مِّنَّا لَا تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾

﴿ **امروز زاری نکنید** ﴾ یعنی : در آن‌هنگام از سر سرکوفت و ناامیدسازی و قطع طمع‌هایشان به آنان می‌گوییم : امروز زاری و دادوفریاد شما بی‌فایده است ﴿ **چراکه از جانب ما قطعاً یاری نمی‌یابید** ﴾ یعنی : از عذاب ما باز داشته‌نمی‌شوید و کسی هم به یاریتان نمی‌آید بنابراین جزع و فزع و داد و واویلای شما هیچ سودی به حالتان ندارد .

سپس حق تعالی بزرگترین گناهانشان را یادآوری کرده می‌فرماید :

قَدْ كَانَتْ ءَايَـٰتِى تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَـٰبِكُمْ تَنكِصُونَ ﴿٦٦﴾

﴿ **در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد** ﴾ در دنیا . مراد آیات قرآن است ﴿ **و شما بودید که بر پاشنه‌های خود بازمی‌گشتید** ﴾ یعنی : اعراض‌کنان از شنیدن قرآن به قهقرا بازمی‌گشتید و حتّی شنیدن پیام ما را برنمی‌تابیدید .

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِۦ سَـٰمِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**درحالی که به آن تکبر می‌ورزیدید**﴾ یعنی : درحالی‌که به تولیت بیت‌الحرام کبر می‌ورزیدید ، گویی بزرگتر از آن هستید که تحت تکلیف در آیید . شایان ذکر است که مردم مکّه در تکبّرورزیدن به خانهٔ کعبه و افتخارکردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند : هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم ﴿**دربارهٔ آن شب‌هنگام افسانه‌سرایی و پریشان‌گویی می‌کردید**﴾ مشرکان مکّه شبها گرد خانهٔ کعبه جمع شده افسانه‌سرایی می‌کردند و عمدهٔ افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن‌زدن دران بود . هَجْر: به فتح‌هاء ، هذیان‌گویی است . یعنی : دربارهٔ قرآن هذیان‌گویی می‌کردید .

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه ، کسانی را که شبها در غیر طاعت خداوند متعال بزم‌آرایی می‌کنند ، نکوهش می‌کند امّا شب‌نشینی و محفل‌آرایی برای طاعت خدا ﷻ ، مانند مجالس علم و مجالس ذکر ، بسی نیکو و پر ثمر است .

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا۟ ٱلْقَوْلَ أَمْ جَآءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ ءَابَآءَهُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

خداوند متعال در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که سبب اقدامشان بر کفر ، یکی از عوامل پنج‌گانه‌ای است که در این آیه و آیات بعد مطرح می‌شود و هریک از آنها به‌خودی‌خود کافی است که برگردانندهٔ‌شان از ایمان باشد . در این آیه به بیان دو عامل از آنها می‌پردازد ، عامل اوّل : عدم تدبّر و اندیشیدن آنها در قرآن است ﴿**آیا در این سخن نیندیشیده‌اند**﴾ زیرا اگر در معانی قرآن تدبّر و اندیشه می‌کردند ، یقیناً حقّانیّت آن برایشان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است ، ایمان می‌آوردند . عامل دوم این است : ﴿**یا مگر چیزی برایشان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود**﴾ لذا این عامل ، سبب انکار قرآن از سوی آنان شده است؟ ! درحالی‌که اگر آنان نیک می‌اندیشیدند ، قطعاً می‌دانستند که نزول قرآن بر آنان نه بر پدرانشان ، به این جهت بوده است که باری‌تعالی این خیر را

برای آنان اراده داشته است نه برای پدرانشان.

عامل سوم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ ﴿٦٩﴾

﴿یا پیامبر خود را درست نشناخته‌اند پس به او ناآشنایند﴾ یعنی: یا مگر پیامبر خود ﷺ را به راستگویی و امانتداری نشناخته‌اند پس چون از او بیگانه‌اند لذا از سر انکار با او برخورد می‌کنند؟ درحالی‌که روشن است که آنان او را به اوصافَ راستگویی و امانتداری شناخته‌اند و هرگز دروغگویی و خیانتی را از او تجربه نکرده‌اند.

عامل چهارم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِۦ جِنَّةٌ ۚ بَلْ جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَٰرِهُونَ ﴿٧٠﴾

﴿یا می‌گویند او جنونی دارد؟﴾ درحالی‌که آنان نیک می‌دانند که پیامبر ﷺ برترین مردم از نظر عقل و خرد است بنابراین، چنان نیست که می‌گویند ﴿بلکه او حق را﴾ که عبارت از دین استوار و مبین الهی است ﴿برایشان آورده ولی بیشترشان حق را خوش ندارند﴾ به‌سبب تعصّب و سرسختی‌ای که جزء سرشت آنان شده است. یعنی: اکثریّتشان حق را دوست ندارند امّا اقلیّتشان با آن‌که در مورد حق بدبین نیستند ولی از ترس کسانی که دوست‌دار حق نیستند، ایمانشان را آشکار نمی‌سازند.

وَلَوِ ٱتَّبَعَ ٱلْحَقُّ أَهْوَآءَهُمْ لَفَسَدَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ ۚ بَلْ أَتَيْنَٰهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

﴿و اگر حق﴾ تعالی ﴿از هوی و هوسهایشان پیروی می‌کرد﴾ یا اگر اصول و پیام‌های حق به همان شیوه‌ای می‌آمد که آنان دوست دارند؛ ﴿قطعاً آسمانها و زمین و هرکه در آنهاست، تباه می‌شد﴾ پس تفسیر آیهٔ کریمه بر دو وجه است؛ اوّل این‌که: اگر حق‌تعالیٰ ــ چنان‌که آنان دوست دارند ــ با خود شریکی قرار می‌داد، بی‌شک آسمانها و زمین تباه و بی‌انتظام می‌شد. وجه دوم این است: اگر حق همان چیزی می‌بود که آنان می‌گویند ــ از وجود خدایان متعدّد به‌همراه خدای یگانه ــ در آن صورت قطعاً خدایان با همدیگر اختلاف پیدا می‌کردند و درنتیجهٔ اختلاف آنها همهٔ کائنات به نابودی کشیده می‌شد. و همانند این استدلال است فرمودهٔ باری‌تعالی: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا) که تفسیر آن در (آیهٔ ۲۲، سورهٔ انبیا) گذشت.

﴿بلکه حق این است که ذکر خودشان را برآنان آورده‌ایم﴾ یعنی: کتابی را برایشان آورده‌ایم که یادنامهٔ فخر و شرفشان است زیرا پیامبر ﷺ از میان خودشان برانگیخته شده و قرآن نیز به زبان خودشان نازل گردیده است. به قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است ﴿ولی آنها از ذکر خود روگردانند﴾ یعنی: آنها به امری که بزرگترین یادنامهٔ فخر و شرف آنهاست، بی‌اعتنایند و این بی‌اعتنایی به دلیل انتخاب نادرست آنهاست.

عامل پنجم اقدام آنان بر کفر این پندارشان است:

أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ ۖ وَهُوَ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴿٧٢﴾

﴿ **یا از آنان مزدی مطالبه می‌کنی؟** ﴾ یعنی : یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن باز می‌دارد این است که می‌پندارند : تو از آنان دربرابر ادای وظیفهٔ رسالت ، مزد یا مقرّری‌ای می‌طلبی پس از همین‌روی ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته‌اند؟ با آن‌که می‌دانند که تو از آنان چنین مزد و پاداشی نخواسته‌ای . حتّی خداوند ﷻ پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید : او برای به‌دست‌آوردن مال و ثروت مدّعی رسالت شده است ﴿ **پس خراج پروردگارت بهتر است** ﴾ یعنی : رزقی که پروردگارت برایت در دنیا می‌دهد و مزدی که در آخرت به تو عنایت می‌کند ، برایت از آنچه ذکر شد ، بهتر است ﴿ **و او بهترین روزی‌دهندگان است** ﴾ .

خلاصه این‌که : آنان در عدم اجابت‌گفتن به دعوت رسول خدا ﷺ ، هیچ عذر و حجّتی ندارند .

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾

﴿ **و در حقیقت تو آنان را به راهی راست می‌خوانی** ﴾ پس سزاوار است که به ندای دعوتت لبّیک گویند ، نه این‌که ردّ و انکار پیشه کنند .

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ ﴿٧٤﴾

﴿ **و به راستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند ، از راه راست** ﴾ که تو آنان را به سوی آن فرامی‌خوانی ؛ ﴿ **به‌در افتاده‌اند** ﴾ و به‌سوی راههای گمراهی منحرف شده‌اند زیرا خوف آخرت ، از نیرومندترین انگیزه‌ها بر طلب حق و پیمودن راه آن است .

در **حدیث‌شریف** به روایت عمربن خطاب ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که

فرمودند: «من پیاپی دامن شما را می‌کشم که هان! بیایید از [سمت و سوی] آتش، بیایید از [سمت و سوی] آتش، خود را در آن نیفگنید امّا شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افگنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض [کوثر] پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آیید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم: ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امّت من! پس گفته می‌شود: ای محمّد! تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهرا بر پاشنه‌های خود می‌رفتند [یعنی به جاهلیّت برگشته بودند]».

۞ وَلَوْ رَحِمْنَٰهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِم مِّن ضُرٍّ لَّلَجُّوا۟ فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾

﴿و اگر بر آنان رحمت می‌آوردیم و آنچه بر آنان از سختی﴾ یعنی: از قحطی و خشکسالی ﴿وارد آمده است برمی‌داشتیم، در طغیانشان پای می‌فشردند﴾ یعنی: در سرکشی و گمراهی‌شان اصرار می‌ورزیدند و در طغیانشان سر برمی‌داشتند ﴿با سرگشتگی﴾ یعنی: در بیراههٔ گمراهی و بوالهوسی فروافتاده، کوردلانه سربه‌هواها آلوده و سرگشته از غرور و غفلت، در طغیانشان پای می‌فشردند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اَللّٰهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلٰى مُضَرَ، اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا عَلَيْهِمْ سِنِيْنَ كَسِنِيِّ يُوْسُفَ ۞ بارالٰها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را برآنان قحطی‌ای مانند

قحطی دوران یوسف بگردان». خدای عزّوجلّ دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوانهای گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندانشان نابود شد.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: در این اوضاع و احوال بود که ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمّد! تو را به خدا و پیوند رَحِم سوگند می‌دهم و التماس می‌کنم، آخر کار ما به جایی رسیده که خون و پشم (کُرک) را خورده‌ایم! پس خدای عزّوجلّ نازل فرمود:

وَلَقَدْ أَخَذْنَٰهُم بِٱلْعَذَابِ فَمَا ٱسْتَكَانُوا۟ لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ ﴿٧٦﴾

﴿و هرآینه آنان را به عذاب گرفتار کردیم﴾ به قولی: مراد همان گرسنگی‌ای است که در سالهای قحطی دامنگیر مشرکان مکّه شد ﴿ولی نسبت به پروردگارشان خضوع و خاکساری نکردند﴾ یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرّد و سرکشی‌شان در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند ﴿و به زاری در نیامدند﴾ و حتّی در تنگنای سختی‌ها به خشوع و انکسار در نیفتادند.

حَتَّىٰٓ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

﴿تا وقتی که دری از عذاب دردناک برآنان گشودیم﴾ به قولی: مراد عذاب آخرت است. به‌قولی‌دیگر: مراد کشتن آنان در روز بدر است ﴿بناگاه آنان در آن نومید شده‌اند﴾ یعنی: از هر خیری متحیّر و ناامید گشته و نمی‌دانند که چه کار کنند. إبْلاس: نومیدی از هر خیری است.

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَنشَأَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۖ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

﴿و اوست آن‌که برای شما شنوایی و دیدگان و دلها را آفرید﴾ آری! این نعمت‌ها را در شما آفرید تا اندرزها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای عبرت‌آموز را بنگرید و با دل و خرد خویش درک نمایید امّا شما از هیچ چیز از اینها بهره نبردید بلکه: ﴿چه اندک سپاسگزارید﴾ به قولی: معنی این است که شما کافران قطعاً شکرگزار نیستید، نه این‌که شکر می‌گزارید ولی اندکی.

وَهُوَ ٱلَّذِى ذَرَأَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

﴿و اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد﴾ چنان‌که دانه‌ها در زمین پراکنده می‌شوند تا بروید ﴿و به‌سوی او محشور خواهید شد﴾ یعنی: بعد از پراکنده‌شدنتان در دنیا، در روز قیامت گرد آورده می‌شوید.

وَهُوَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ وَلَهُ ٱخْتِلَٰفُ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

﴿و اوست آن کس که زنده می‌کند و می‌میراند﴾ آری! فقط اوست ــ به طور انفراد و باالاستقلال ــ نه دیگری ﴿و اختلاف شب و روز از اوست﴾ زیرا آنها را چنان آفریده که پی‌درپی می‌آیند، نه از حرکت سست می‌شوند و نه با زمان دیگری که از آهنگ شب و روز خارج باشد، از هم‌دیگر جدا می‌شوند چنان‌که در روشنایی‌بخشیدن و تاریک نمودن نیز با هم اختلاف دارند. به‌قولی مراد از اختلاف شب و روز: تکرار آنها، روزی از پی روز دیگر و شبی از پی شبی دیگر است ﴿مگر نمی‌اندیشید﴾ در قدرت باری‌تعالی تا به خود آیید و این حقیقت را که قدرت وی بر همهٔ ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ

نیز از همین مقولهٔ قدرت است؟

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ﴿۸۱﴾

﴿بلکه گفتند﴾ کفّار مکّه ﴿مانند آنچه پیشینیان﴾ یعنی: پدرانشان یا کفّار امّتهای گذشته ﴿گفته‌بودند﴾.

قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۸۲﴾

﴿گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوانی‌چند شویم، آیا باز برانگیخته خواهیم شد؟﴾ آری! چنین گفتند در حالی‌که این نحوهٔ نگاه، صرفاً بعیدانگاری ذهنی‌ای است که هیچ باری از تعقّل و اندیشه ندارد و الاّ، نه علم چنین حقیقتی را نفی می‌کند و نه عقل از آن گریزان است. بلی! بعیدانگاشتن حقیقت احیای مجدّد، بی‌آن‌که دراین قضیه به‌سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده اند، تأمّل نمایند، از هرگونه پشتوانهٔ عقلی و علمی بی‌بهره است.

شبههٔ دیگرشان در توجیه آن استبعاد این است:

لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَٰذَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸۳﴾

﴿درست این سخن را قبلاً به ما و پدرانمان وعده داده بودند﴾ یعنی: قبل از بعثت محمّدﷺ نیز به ما و پدرانمان همین وعدهٔ احیای مجدّد را داده بودند امّا ما ندیدیم

که پدران ما برانگیخته شوند ﴿**این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست**﴾ یعنی : این وعده‌ها دروغ‌پردازیهای پیشینیان است که به‌عنوان اسطوره‌های خیالی آنها را در کتب خویش نگاشته‌اند . اسطوره : چیزی است که ساخته و پرداختهٔ دروغ‌پردازان است .

قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمد ﷺ به مردم مکّه در مقام پرسش از آنان : ﴿**زمین و هرکه در آن است از آنِ کیست؟**﴾ و به چه کسی تعلّق دارد؟ ﴿**اگر می‌دانید**﴾ و چیزی از علم و آگاهی دارید پس به من خبر دهید . مراد از (هرکه در آن است) ، تمام مخلوقات روی زمین می‌باشند .

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

﴿**زودا که گویند : از آنِ خداست**﴾ یعنی : آنها ناگزیر می‌گویند که زمین و هرکه در آن است از آن خداست زیرا به آفریدگاری خداوند ﷻ معترفند ﴿**بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟**﴾ یعنی : چنانچه شما به این حقیقت که زمین و هرکه در آن است از آن خداست و او آفرینندهٔ زمین و متصرّف آن می‌باشد ، مقرّ و معترفید پس چرا بـاَ باری‌تعالی خدایان دیگری را که به خوبی مـی‌دانـید مـالک هـیچ‌چیزی نـیستند ، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف به این حقیقت طفره می‌روید که ذاتی که بر آفرینش ابتدایی و اختراعی انسان قادر باشد ، بر زنده کردن بعد از مرگ او نیز تواناست؟

قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَ فَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾

﴿بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهندگفت، این‌همه از آنِ الله است﴾ یعنی: آسمانها و عرش همه از آن خداست و او پروردگار آنهاست ﴿بگو﴾ ای محمّد ﷺ ﴿پس آیا پروا نمی‌کنید؟﴾ یعنی: هرگاه می‌دانید که خدایان شما مالک هیچ‌چیز در آسمانها نیستند پس چرا کار پرستش را که فقط خدای یگانه سزاوار آن است، به آنها اختصاص می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج از محدودهٔ قدرت مطلق او می‌پندارید؟

در **حدیث‌شریف** آمده است: «آسمانها و آنچه در آنهاست، دربرابر کرسی جز مانند حلقه‌ای که در بیابانی افگنده شده نیست و بی‌گمان کرسی با آنچه در آن است، نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است».

قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾

﴿بگو: کیست آن‌که ملکوت هرچیزی به دست اوست﴾ ملکوت: فرمانروایی است ﴿و او پناه می‌دهد﴾ غیرخود را و به فریادش می‌رسد، هرگاه که بخواهد ﴿و برخلاف او پناه داده نمی‌شود اگر می‌دانید؟﴾ یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند عذاب خدا ﷻ را از کسی بازدارد و هیچ‌کس بر یاری دادن و به‌فریادرسیدن او دربرابر خدا ﷻ قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرّفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

﴿خواهند گفت: این‌همه از آنِ الله است، بگو: پس چگونه دستخوش افسون می‌شوید؟﴾ یعنی: چگونه شیاطین جنّ و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیرخدای عزّوجلّ را می‌پرستید، گویی ساحری جادویتان کرده و عقلهایتان را ربوده است؟!

بَلْ أَتَيْنَٰهُم بِٱلْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿٩٠﴾

﴿بلکه حق را برایشان آوردیم﴾ یعنی: دین و شریعتی را که در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات و ارزشها و در همه چیز حقّ است و پیروان آن نیز برحقّ اند ﴿و قطعاً آنان دروغگویند﴾ در آنچه که به خدای سبحان از فرزند و شریک نسبت می‌دهند و نیز دروغگویند در ادّعای ایمان به خدا ﷻ، درانکار روز آخرت و در هر موضع‌گیریی که با اسلام مخالف است.

مَا ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُۥ مِنْ إِلَٰهٍ ۚ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍۭ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٩١﴾

﴿خدا هیچ فرزندی نگرفته است﴾ زیرا او از جنس و نوع منزّه است و فرزند مرد از جنس خود اوست ﴿و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعاً هر خدایی آنچه را که آفریده‌بود، با خود می‌بُرد﴾ یعنی: اگر با خدای سبحان خدایان دیگری می‌بود، یقیناً هر خدایی مخلوقاتش را باالاستقلال در حوزهٔ تصرّف و حیازت خویش می‌گرفت و فرمانروایی انحصاری خود را منفرداً و به‌تنهایی بر آنان نافذ می‌ساخت، در این هنگام عرصهٔ فرمانروایی وی از فرمانروایی خدای دیگر

جدا می‌شد و نهایتاً بروز توسعه طلبی و کشمکش و قدرت نمایی در میان آنها اجتناب ناپذیر بود ﴿و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می‌آمدند﴾ یعنی: خدای قوی بر خدای ضعیف غلبه پیدا کرده آن را سرکوب می‌کرد و ملک و فرمانروایی وی را از او می‌گرفت، همچنان‌که عادت پادشاهان بنی آدم است و در این هنگام، دیگر آن خدای ضعیف مغلوب، قطعاً صلاحیّت خدایی را نداشت.

پس هرگاه عدم امکان مشارکت در ربوبیّت، ثابت و محقّق شد و این‌که جز یک خدا نمی‌تواند به کار ربوبیّت و پروردگاری بپردازد، این حقیقت نیز روشن می‌شود که آن خدای واحد، همان خداوند ﷻ است. این دلیل چنان‌که بر نفی شرک دلالت دارد، بر نفی فرزند از خدای سبحان نیز دلالت دارد زیرا فرزند نیز با پدرش در ملکش کشمکش می‌کند[1] ﴿منزّه است خدا از آنچه وصف می‌کنند﴾ یعنی: منزّه است از شریک و فرزند.

عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ فَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾

﴿دانای نهان و آشکار است﴾ یعنی: فقط باری‌تعالی دانای نهان و آشکار است امّا غیر وی اگر هم آشکار را دانست، قطعاً نهان و غیب را نمی‌داند ﴿پس برتر است﴾ خداوند متعال ﴿از آنچه شریک می‌آورند﴾ در ملک و فرمانروایی وی.

قُل رَّبِّ إِمَّا تُرِيَنِّى مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِى فِى ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٩٤﴾

---

۱ ــ همین روزهایی که بنده مشغول ترجمهٔ این تفسیر شریف هستم، فرزند پادشاه قطر علیه پدرش کودتا کرد و او را از ملک و مملکت بیرون انداخت و هم اکنون پدر بینوای وی در غربت و آوارگی به‌سر می‌برد.

و چون حجّت بر کافران إقامه شد، اینک باری‌تعالی به پیامبرش چنین خطاب می‌کند: ﴿**بگو: پروردگارا! اگر آنچه را که به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی**﴾ یعنی: پروردگارا! اگر چنان باشد که من را در موقعیّتی قرار دهی که آنچه را از عذاب مرگبار به آنان وعده داده‌ای، مشاهده کنم؛ ﴿**پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده**﴾ یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور ببینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ دعا می‌کردند: «وَ إِذا أَرَدْتَ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِيْ إِلَيْكَ غَيْرَ مَفْتُوْن ✿ خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

وَإِنَّا عَلَىٰٓ أَن نُّرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَٰدِرُونَ ﴿٩٥﴾

﴿**و به راستی که ما تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم**﴾ از عذاب ﴿**برتو بنمایانیم**﴾ ولی عذاب خویش را از آنان به تأخیر می‌اندازیم، بدان جهت که می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.

ٱدْفَعْ بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ ٱلسَّيِّئَةَ ۚ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

سپس حق تعالی پیامبرش را به‌سوی نسخه‌ای راهنمایی می‌کند که در امر معاشرت با مردم و دعوت آنان به سوی حق، اکسیر اکبر است پس می‌فرماید: ﴿**بدی را به شیوه‌ای که**﴾ آن شیوه ﴿**نیکوتر است**﴾ از غیر آن ﴿**دفع کن**﴾ این شیوهٔ نیکوتر عبارت است از: گذشت، چشم‌پوشی و رویگردانی از بدی‌هایی که کفّار علیه تو انجام می‌دهند و دادن پاسخ بدیهایشان با نیکی و احسان ﴿**ما به آنچه وصف**

می‌کنند، داناتریم ﴾ یعنی : داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند ، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی ، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم .

وَقُل رَّبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَٰتِ ٱلشَّيَٰطِينِ ﴿٩٧﴾

﴿ **و بگو: پروردگارا! از همزات شیاطین به تو پناه می‌برم** ﴾ همزات شیاطین : وسوسه‌ها ، دغدغه افگنی‌هایشان و شراره‌های خشمی است که انسان نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری کند .

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَن يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

﴿ **و پروردگارا! از این‌که آنها پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم** ﴾ زیرا وقتی شیاطین نزد انسان حاضر شوند ، آنها را جز وسوسه‌افگنی ، برانگیختن به شرّ و برگرداندن از خیر کار دیگری نیست . در **حدیث‌شریف** به روایت عمروبن شعیب رضی الله عنه از پدرش و او از جدّش آمده است که فرمود : رسول خدا ﷺ کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می‌خواندند : « بِاسْمِ اللّٰهِ اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّةِ مِنْ غَضَبِهِ وَ عِقَابِهِ وَ مِنْ شَرِّ عِبَادِهِ وَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ وَ اَنْ يَحْضُرُوْنِ ۞ به‌نام خدا به کلمات تامّهٔ او پناه می‌برم از خشم وی و عقابش و از شرّ بندگانش و از وسوسه‌های شیاطین و از این‌که حاضر شوند » . نقل است که عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنه این دعا را به کسانی از فرزندانش که به حدّ بلوغ می‌رسیدند ، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند ، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت .

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ٱرْجِعُونِ ﴿٩٩﴾

﴿تا آن‌گاه که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید﴾ یعنی: آنان در غفلت خود به‌سر می‌برند تا که می‌میرند و چون مردند، از خواب غفلت بیدار شده آن‌گاه می‌گویند: مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید، مرا بازگردانید. اِرْجِعُون: صیغهٔ جمع به معنی تکرار است.

لَعَلِّيٓ أَعْمَلُ صَٰلِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّآ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا ۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾

آری! مرا بازگردانید: ﴿باشد که در سرایی که بگذاشتم﴾ یعنی: در دنیا ﴿کار نیکی انجام دهم﴾ چون ایمان و آنچه که در پی آن است از اعمال خیر ﴿نه چنین است﴾ هرگز درخواست او را نمی‌پذیریم ﴿این سخنی است که او گویندهٔ آن است﴾ یعنی: این صرفاً سخنی است که او می‌گوید و اگر خواسته‌اش برآورده شود و به دنیا بازگردانیده شود، هرگز به این سخنش وفا نخواهد کرد ﴿و پیشاپیش آنان برزخی است﴾ یعنی: پیشاپیش آنها و بازگشتشان به سوی دنیا حجاب و پرده‌ای است که نمی‌توانند از آن گذشته و به دنیا برگردند ﴿تا روزی که برانگیخته شوند﴾ که روز قیامت است. پس آنان در مقطع حیات برزخی، به انتظار امر خدا ﷻ واگذاشته شده‌اند، نه می‌توانند اعمال صالحی را که از آنان فوت شده جبران کنند و نه می‌توانند آنچه را که در دنیا فاسد ساخته بودند، اصلاح نمایند. مراد این است که عذاب بر این گروه تا روز قیامت استمرار می‌یابد چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «... پیوسته در آن [یعنی در قبر] معذّب است».

فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ﴿١٠١﴾

﴿پس چون در صور دمیده شود﴾ به دمیدن «نشور» که نفخهٔ دوم است امّا نفخهٔ اوّل، عبارت است از: نفخهٔ «صعق» که زندگان از خلایق را می‌میراند[1]. صُوْر: بوقی است که اسرافیل در آن برای برپایی قیامت می‌دمد. آری! چون صور دوم دمیده شود: ﴿دیگر آن روز میانشان نسبت قرابت وجود ندارد﴾ یعنی: دیگر به نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه هرگز این رابطه‌ها به حالشان سودی می‌بخشد. در **حدیث‌شریف** به روایت بزّار و بیهقی آمده است که چون عمربن‌الخطاب با امّ‌کلثوم دختر علیّ‌بن‌ابی‌طالب ﷺ ازدواج نمود، فرمود: «به‌خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «كُلُّ سَبَبٍ وَ نَسَبٍ فَإِنَّهُ مُنْقَطِعٌ يَوْمَ الْقِيامَةِ إِلاَّ سَبَبِيْ وَ نَسَبِيْ ۞ هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حقّ رسول خدا ﷺ در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است ﴿و از یک‌دیگر نمی‌پرسند﴾ یعنی: در عرصهٔ قیامت یکی از حال دیگری نمی‌پرسد زیرا هر کس در آن هنگام چنان به خود مشغول است که نمی‌تواند به کاری دیگر مشغول شود. البتّه این در هنگام نفخهٔ محشر است امّا بعد از مستقرّشدن در بهشت یا دوزخ، اهل بهشت از همدیگر می‌پرسند چنانکه دراین فرمودهٔ باری‌تعالی می‌خوانیم: (وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَائَلُونَ) [صافات/۳۷]

فَمَن ثَقُلَتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿پس کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد﴾ یعنی: اعمال شایستهٔ وزن‌شدهٔ

---

۱ ــ نگاه کنید به سورهٔ [زمر/ ۶۸].

آنان سنگین باشد ﴿آن گروه ایشانند رستگاران﴾ یعنی: آنانند دستیافتگان به خواسته‌های دوست‌داشتنی خود و نجات‌یافتگان از امور بیم انگیز.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ فِى جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿و کسانی که کفهٔ میزان اعمالشان سبک باشد﴾ یعنی: اعمال شایستهٔ وزن‌شدهٔ آنان در مقابل گناهانی که دارند، سبک باشد ﴿پس آن گروهند که به خود زیان زده‌اند﴾ یعنی: خود را تباه ساخته‌اند و آنچه را که به‌نفع آنهاست، فرو گذاشته‌اند زیرا ﴿همیشه در جهنّم می‌مانند﴾.

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَٰلِحُونَ ﴿١٠٤﴾

﴿آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند﴾ لَفْح: سوزاندن است. چهره را خاص کرد زیرا چهره، شریفترین و گرامی‌ترین اعضای انسان است ﴿و آنان در آنجا ترش‌رویند﴾ کَالِح: کسی است که لبانش از نهایت رنج و درد وا افتاده و دندانهایش نمایان شده است. ابن‌مسعود رضی الله عنه در توضیح معنی آن می‌گوید: آیا سر سوختهٔ گوسفندی را ندیده‌ای که دندانهایش نمایان و لبانش به‌طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین‌گونه‌اند.

أَلَمْ تَكُنْ ءَايَٰتِى تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿١٠٥﴾

﴿آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد﴾ در دنیا ﴿و شما آنها را﴾ با الفاظ و معانی

آنها ﴿دروغ نمی‌پنداشتید﴾ و نمی‌گفتید که این آیات از جانب خداوند ﷻ نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿۱۰۶﴾

﴿می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد﴾ یعنی: لذّتها و شهواتمان بر ما چیره شد. لذّتها و شهوات بدبختی و شقاوت نامیده شد زیرا مآل و سرانجام افراط در آنها به شقاوت و بدبختی می‌انجامد ﴿و ما مردمی گمراه بودیم﴾ که با این شقاوت و بدبختی خود را تباه ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿۱۰۷﴾

﴿پروردگارا! ما را از اینجا﴾ یعنی: از دوزخ ﴿بیرون بر پس اگر بازهم برگشتیم﴾ در دنیا به کفر و شقاوتی که بر آن بودیم ﴿در آن صورت ستم پیشه خواهیم بود﴾ بر خود با این بازگشت به کفر. بدین‌سان است که بعد از درآمدن به دوزخ، خواستار بازگشت به دنیا می‌شوند چنان‌که در هنگام مرگ خواستار آن شده بودند.

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ﴿۱۰۸﴾

﴿می‌فرماید، به رسوایی در آن ساکت شوید﴾ یعنی: در دوزخ گم‌وگور شوید، به گم‌شدن خشم و غضب و ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! ﴿و با من سخن نگویید﴾ در باب برداشتن عذاب از خود زیرا نه عذابم از شما برداشته می‌شود و نه سبک ساخته می‌شود.

إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِى يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغْفِرْ لَنَا وَٱرْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١٠٩﴾

﴿درحقیقت گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانانی﴾ ایشان مؤمنانی هستند که در دنیا از خداوند ﷻ درخواست رحمت و مغفرت کرده و به صفات مقدّس و متعالی وی اقرار و اعتراف می‌کنند.

فَٱتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِى وَكُنتُم مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١١٠﴾

﴿و شما﴾ کفّار ﴿آنان را به مسخره گرفتید﴾ با سخنان تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی چون بلال و صهیب و عمّار و سلمان و امثال ایشان را ﴿تا حدّی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند﴾ یعنی: تا بدانجا که به‌سبب شدّت اشتغال به استهزا و تمسخر ایشان، یاد خدا ﷻ را فراموش کردید ﴿و شما بر آنان می‌خندیدید﴾ در دنیا، از این‌که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّى جَزَيْتُهُمُ ٱلْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوٓا۟ أَنَّهُمْ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿١١١﴾

﴿من هم امروز به پاس آن‌که صبر کردند﴾ بر آزار و تمسخرهای شما ﴿به آنان پاداش دادم. آری، ایشانند به مراد رسندگان﴾ که این سرمنزل مراد، همانا دست‌یابی‌شان به سعادت و سلامت و بهشت و نجاتشان از دوزخ است.

قَٰلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِى ٱلْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٢﴾

﴿ **می‌فرماید** ﴾ خداوند ﷻ، یا فرشته‌ای که مأمور پرسش آنان است : ﴿ **چه مدّت به عدد سالها در زمین ماندید؟** ﴾ چون آنان خواستار بازگشت به‌سوی دنیا می‌شوند، پروردگار متعال از آنان چنین سؤال می‌کند تا این حقیقت را برایشان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده‌اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسْئَلِ الْعَآدِّينَ ﴿١١٣﴾

﴿ **می‌گویند: یک روز یا پاره‌ای از یک روز ماندیم پس بپرس از شمارگران** ﴾ یعنی : از کسانی که به شناخت اعداد آگاهند، یا بپرس از فرشتگان نگهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می‌شمارند. بدین‌سان است که از شدّت هول و هراس، شمار سالها را فراموش می‌کنند.

قَالَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

﴿ **می‌فرماید: جز اندکی درنگ نکرده‌اید** ﴾ یعنی : در زمین جز درنگی اندک، نمانده‌اید ﴿ **کاش شما می‌دانستید** ﴾ چیزی از علم را تا آن مدّت اندک را به طاعت خداوند ﷻ و آماده‌شدن برای روز قیامت سپری می‌کردید.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

﴿ **آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم** ﴾ و بی ثواب یا عقاب رهایتان می‌کنیم؟ ﴿ **و این‌که شما به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟** ﴾ با حشر و نشر تا شما را دربرابر اعمالتان جزا دهیم؟ نه! هرگز چنین نیست.

فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلْمَلِكُ ٱلْحَقُّ ۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْكَرِيمِ ﴿١١٦﴾

﴿پس برتر است الله﴾ یعنی: منزّه است از این‌که چیزی را عبث و بیهوده بیافریند ﴿فرمانروای برحق﴾ که فرمانروایی علی‌الاطلاق سزاوار اوست و فقط او فرمانروای برحقّ است زیرا فرمانروایی دیگران ازبین رفتنی و زوال‌پذیر است ﴿هیچ معبودی جز او نیست، اوست پروردگار عرش گرامی‌قدر﴾ پس وقتی او پروردگار عرش گرانمایه است، چگونه‌پروردگار آنچه که پایین‌تر و فرودست تر از آن است، نمی‌باشد؟

وَمَن يَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرْهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١١٧﴾

﴿و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود﴾ بُرْهانْ: حجّت و دلیل واضح و روشن است. آری! در عرصهٔ هستی پروردگاری جز الله ﷻ وجود ندارد که بر وجود وی برهانی اقامه شود ﴿و حسابش فقط باپروردگارش می‌باشد﴾ پس او خواه‌ناخواه مجازاتش می‌کند ﴿درحقیقت کافران رستگار نمی‌شوند﴾ در روز قیامت.

نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ این سورهٔ کریمه را با: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونْ) آغاز کرد و آن را با: (إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكَافِرُوْن) به پایان آورد. وه! در میان آغاز و انجام آن چه فاصلهٔ بزرگی است».

وَقُل رَّبِّ ٱغْفِرْ وَٱرْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ﴿١١٨﴾

﴿ **و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن زیرا تو بهترین بخشایندگانی** ﴾ و فقط رحمت و بخشایش توست که انسان را از رحمت و مهر دیگران بی‌نیاز می‌گرداند در حالی‌که رحمت دیگران او را هرگز از رحمتت بی‌نیاز نمی‌کند. بدین‌سان، خداوند ﷻ پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امّتش به وی اقتدا کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق ﷺ آمده است که فرمود: « یا رسول‌الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم ». فرمودند: « بگو: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ ظُلْماً کَثِیْراً، وَ اِنَّهُ لاٰ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلاّٰ اَنْتَ، فَاغْفِرْلِیْ مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدَكَ وَ ارْحَمْنِیْ اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیم ۞ بارخدایا! من برخود بسیار ستم کرده‌ام و جز تو کسی گناهان را نمی‌آمرزد پس برمن بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی ».

شایان ذکر است که دو آیهٔ اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله‌بن‌مسعود ﷺ روایت شده است که او از نزد مرد بیماری می‌گذشت پس در گوش وی خواند: (اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمٰا خَلَقْنٰاکُمْ عَبَثاً...) تا آخر سوره؛ و آن شخص بیمار شفا یافت. پس این خبر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ به عبدالله فرمودند: « در گوش وی چه خواندی؟ » او حکایت را بازگفت. آن حضرت ﷺ فرمودند: « سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه ازبین می‌رود ». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیّت بیمار برای درمان با قرآن است.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نور

مدنی است و دارای ۶۴ آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «نور» نامیده شد، به سبب آن‌که دربرگیرندهٔ آیه‌ای بس‌نورانی و درخشان، یعنی این فرمودهٔ خدای متعال است: (اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْض...). در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خویش سورهٔ مائده و به زنان خویش سورهٔ نور را بیاموزید».

موضوع این سوره، نور است با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که این آثار و مظاهر، در آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی تمثیل می‌شود، آداب و اخلاقی که دل و جان و صفحات وجود انسان و زندگی او را نورباران می‌کنند، انواری که از نور ازلی و سرمدی الله ﷻ، آن نور لایزال آسمانها و زمین فروغ بر می‌گیرند. پس محور این سوره، «تربیت» است با ابعاد مختلف آن.

سُورَةٌ أَنزَلْنَـٰهَا وَفَرَضْنَـٰهَا وَأَنزَلْنَا فِيهَآ ءَايَـٰتٍۭ بَيِّنَـٰتٍ لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

﴿**این، سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم**﴾ سوره: عبارت از آیات زنجیره‌وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد ﴿**و آن را فرض گردانیدیم**﴾ یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم ﴿**و در آن آیاتی روشن نازل کردیم**﴾ تکرار (أَنْزَلْنَا)، گویای کمال عنایت حق تعالی به فرودآوردن این سوره است، به‌دلیل احکامی که این سوره دربرگیرندهٔ آن می‌باشد ﴿**باشد که پند گیرید**﴾ لذا حکمت فرود آوردن این سوره به ترتیبی که ذکر شد، این است. پس این آیه، در واقع مقدّمهٔ سوره می‌باشد.

ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجْلِدُوا۟ كُلَّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا مِاْئَةَ جَلْدَةٍ ۖ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِى دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۖ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٌ مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

﴿**زن و مرد زناکار**﴾ که هنوز ازدواج نکرده‌اند؛ ﴿**به هریک از آنان صد تازیانه بزنید**﴾ یعنی: حکم زن و مرد زناکاری که قبل از ازدواج مرتکب این عمل شده باشند، زدن صد تازیانه به هریک از آنان است.

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبههٔ نکاح. زانیه: زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود. جَلْد: زدن با تازیانه یا عصاست، گفته می‌شود: «جَلَدَهُ» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زدن صد تازیانه، حدّ زنای مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهّل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البتّه در سنّت رسول‌اکرم ﷺ افزون بر زدن صد تازیانه،

تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتّفاقی نیست، چنان که خواهد آمد. امّا مرد و زنی که آزاد و متأهّل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد ــ هرچند یک بار ــ و مرتکب زنا گردند، حدّ آنها بنا بر سنّت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتّفاق نظر دارند. همچنین اتّفاق نظر دارند بر این‌که حدّ زنای مرد و زن متأهّل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست. امّا در خصوص حدّ زنای بکر (مردوزن غیرمتأهّل)، احناف با عمل به صریح آیه فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمدحنبل) برآنند که حدّ زنای مرد بکر، صد تازیانه به اضافهٔ تبعید یک سال از محلّ اقامتش می‌باشد و حدّ اقلّ مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (۸۹) کیلومتر است. امّا نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز می‌شود ولی زن بکر زناکار به اتّفاق فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیهٔ حبس و آیهٔ آزاردادن زناکاران است که در دو آیهٔ ۱۶ و ۱۵ سورهٔ «نساء» گذشت زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزاردادن و طعنه‌زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

دلیل این‌که آیهٔ کریمه، زن زناکار را بر مرد زناکار مقدّم گردانید، این است که انگیزهٔ زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گریهای فریبنده برای مرد با روشهای گوناگون، اورا به عمل حرام تحریک می‌نماید. دلیل دیگر تقدّم ذکر وی این است که مفسدهٔ زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «یا مَعْشَرَ النّاسِ اِتَّقُو

الزِّنی، فَاِنَّ فِیْهِ سِتَّ خِصَالٍ: ثَلاثٌ فِی الدُّنْیا وَ ثَلاثٌ فِی الآخِرَةِ، اَمَّا الَّتِیْ فِی الدُّنْیا، فَیُذْهِبُ الْبَهاءَ وَ یُوْرِثُ الْفَقْرَ وَ یُنْقِصُ الْعُمْرَ، وَاَمَّا الَّتِیْ فِی الآخِرَةِ: فَسَخَطُ اللهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی، وَ سُوْءُ الْحِسابِ وَ عَذابُ النّارِ ✿ ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت امّا آن‌که در دنیاست، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال انسان را ازبین می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را کم می‌کند و امّا آن سه که در آخرت است عبارت است از: خشم خدای سبحان، بدی حساب و عذاب دوزخ». ﴿**و نباید در اجرای حکم خدا دربارهٔ آنان دچار رأفت شوید**﴾ رأفت: رحمت و دلسوزی است. به‌قولی: رأفت، رقیق‌ترین عواطف مهر و دلسوزی است ﴿**اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید**﴾ یعنی: اگر به یگانگی خدا ﷻ و روز رستاخیز که در آن پاداش اعمال به تمامی داده می‌شود باور دارید پس نباید حدود خدای متعال را معطّل گردانید. این از باب تهییج و برانگیختن غیرت ایمانی و دینی مؤمنان است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به اسامة بن زید رضی الله عنه ــ آن‌گاه که در بارهٔ فاطمه دختر اسود مخزومی که روسری‌ای را دزدیده بود شفاعت کرد ــ فرمودند: «اَتَشْفَعُ فِیْ حَدٍّ مِنْ حُدُوْدِ اللّٰهِ ✿ آیا در حدّی از حدود خداوند ﷻ شفاعت می‌کنی؟» سپس به‌پاخاسته خطبه‌ای ایراد کرده و فرمودند: «اِنَّما اَهْلَکَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ اَنَّهُمْ کانُوْا اِذَا سَرَقَ فِیْهِمُ الشَّرِیْفُ تَرَکُوْهُ وَ اِذَا سَرَقَ الضَّعِیْفُ اَقامُوْا عَلَیْهِ الْحَدَّ وَ اَیْمُ اللّٰهِ لَوْ اَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ سَرَقَتْ لَقَطَعْتُ یَدَهَا ✿ جز این نیست که سبب هلاکت مردمی که قبل از شما بودند، این بود که چون در میانشان شخص شریفی دزدی می‌کرد، او را آزاد می‌گذاشتند امّا اگر شخص ضعیفی دزدی می‌کرد، حدّ را بر وی اقامه می‌کردند و سوگند به خدای عزّوجلّ که اگر فاطمه دختر محمّد ﷺ دزدی کند، بی‌گمان دستش را قطع می‌کنم». ﴿**و باید گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند**﴾ برای سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است. نسفی می‌گوید: «حدّ اقلّ گروهی که باید در هنگام مجازات

زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است».

احناف و حنبلی‌ها برآنند که باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامهٔ حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

امّا ابزار زدن تازیانه: علما اتّفاق نظر دارند بر این‌که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه‌ای است متوسّط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البتّه چگونگی تازیانه زدن در همهٔ حدود یکسان است. امّا احناف برآنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حدِّ زنا، از تازیانه زدن در حدّ شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حدّ شراب، از تازیانه زدن در حدّ قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر دراین مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می‌شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتّفاق مذاهب، متوجّه زمامداران جامعهٔ اسلامی و جانشینان ایشان می‌باشد. به قولی: خطاب متوجّه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد.

ٱلزَّانِى لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَٱلزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَآ إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ ۚ وَحُرِّمَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

﴿مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرکی ازدواج نمی‌کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی به زنی نمی‌گیرد﴾ یعنی: غالب زناکاران ــ چه مرد و چه زن ــ چنین گرایشی دارند که یکی از آنان جز به ازدواج با زناکاری همانند خود رغبت نمی‌کند. در این آیه ــ به عکس آیهٔ قبل ــ مرد بر زن مقدّم ذکر شد زیرا در اینجا

سیاق به نکاح ارتباط دارد و در نکاح مرد اصل است زیرا اوست که خواستگاری را آغاز می‌کند.

هدف آیهٔ کریمه ــ بعد از هشداردادن مؤمنان از ارتکاب زنا ــ بازداشتنشان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیهٔ کریمه می‌باشد ﴿**و این امر**﴾ یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان ﴿**بر مؤمنان حرام شده است**﴾ زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفهٔ وی نیست لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند درحالی‌که به بی عفّتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی با وی ازدواج نماید.

امّا در رأی اکثر علما، حکم این آیه با (آیهٔ ۲۴) از همین سوره: (وَانْكِحُو الْأَيَامىٰ مِنْكُمْ...) منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده‌است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

وَٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا۟ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ فَٱجْلِدُوهُمْ ثَمَٰنِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا۟ لَهُمْ شَهَٰدَةً أَبَدًا ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٤﴾

﴿**و کسانی که به زنان مُحصنه نسبت زنا می‌دهند**﴾ مراد از زنان مُحصنه: زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن‌اند ﴿**آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند**﴾ که به ارتکاب زنا از سوی

آنان گواهی دهند ﴿به آنان هشتاد تازیانه بزنید﴾ یعنی: هریک از آنان را هشتاد تازیانه بزنید ﴿و ابداً شهادتی را از آنها نپذیرید﴾ یعنی: دو کیفر را برایشان جمع گردانید: یکی زدن تازیانه و دیگری نپذیرفتن گواهی از آنان زیرا آنها با زدن اتّهام زنا از عدالت خارج شده و به فسق گراییده‌اند بلکه فاسق شده‌اند چنان‌که خدای متعال در آخر این آیه آنان را به فسق محکوم کرده است. معنای «اَبَداً» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البتّه جایز است که گواهان جمعاً باهم شهادت دهند، یا به‌طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به‌حساب می‌روند و بر آنان حدّ قذف جاری می‌شود چنان‌که حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره رضی الله عنه به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد. ﴿و آن گروه، همانا فاسقند﴾ فسق: بیرون‌رفتن از طاعت خدای متعال و درگذشتن از حدّ با ارتکاب گناه است. ابن‌کثیر می‌گوید: «این‌که آنان فاسقند و در پیشگاه خدا عزوجل و مردم عادل شمرده نمی‌شوند، خصلت سومی است که به دو خصلت دیگر اضافه شده و مجموعاً سه خصلت می‌شود».

دلیل این‌که در آیهٔ کریمه مخصوصاً از زنان مُحْصنه، یعنی زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن یاد شد این است که تهمت‌زدن به آنان زشت‌تر و ننگ و بدنامی در آنان بزرگتر و تکان‌دهنده‌تر است ولی مردان نیز ــ بی هیچ خلافی میان علمای این امّت ــ در این حکم به زنان ملحق می‌شوند. شایان ذکر است که فقط نسبت‌دادن تهمت زنا به شخص مؤمن را «قذف» می‌نامند، نه نسبت‌دادن اتّهاماتی دیگر، مانند دزدی و امثال آن را به وی. همچنین بر کسی که به مرد یا زن کافری نسبت زنا می‌دهد، حدّ قذفی نیست.

علما در بارهٔ شرطهایی که در تهمت‌زننده و مورد اتّهام قرارگرفته، مورد اعتبار است، بحثهای درازدامنی دارند که در کتب فقه به‌تفصیل بیان شده است.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿٥﴾

﴿**مگر کسانی که توبه کردند پس از این**﴾ یعنی : پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) ﴿**و به‌صلاح آوردند**﴾ اعمالشان را . یعنی با توبه و گردن نهادن به اجرای حدّ ، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند ﴿**به‌راستی که خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ به همین جهت ، اتّهام‌زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول گواهی وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت زننده (قاذف) توبه کرد ، گواهی وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است ، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا ابوحنیفه بر آن است که استثنا فقط به جملهٔ اخیر برمی‌گردد ، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود امّا او برای ابد مردودالشّهاده باقی مانده و به هیچ وجه گواهی وی پذیرفته نمی‌شود . ولی به اتّفاق فقها حدّ قذف با توبه ساقط نشده و ازبین نمی‌رود . البتّه توبهٔ قاذف جز این نیست که خود را در اتّهامی که از وی صادر شده ، تکذیب کند و حدّ هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد .

وَٱلَّذِينَ يَرۡمُونَ أَزۡوَٰجَهُمۡ وَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ شُهَدَآءُ إِلَّآ أَنفُسُهُمۡ فَشَهَٰدَةُ أَحَدِهِمۡ أَرۡبَعُ شَهَٰدَٰتِۭ بِٱللَّهِ إِنَّهُۥ لَمِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٦﴾ وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ﴿٧﴾

بعد از آن‌که حق تعالی حکم تهمت زدن (قذف) به زنان بیگانه را بیان کرد ،

اکنون به بیان حکم تهمت زدن (قذف) به همسران می‌پردازد زیرا تهمت زدن مردان به همسرانشان دارای حکم خاصّی است .

﴿و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی دیگر ندارند﴾ تا به نسبت زنایی که به همسران خویش داده‌اند ، گواهی دهند **﴿پس شهادت یکی از آنان این است که چهاربار به‌نام خدا سوگند یاد کند﴾** یعنی : گواهی‌ای که حدّ قذف را از مرد ساقط می‌کند ، این است که چهاربار به‌نام خدا شهادت دهد **﴿که او از راستگویان است﴾** در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است آن‌گاه در پنجمین بار چنین شهادت دهد : **﴿و پنجمین گواهی این است که لعنت خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد﴾** در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است .

آری ! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامهٔ بیّنه (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است ، این است که باید با زنش ملاعنه کند ، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادّعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد ، میان آنها جدایی به عمل می‌آید و زن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حدّ زنا نیز جاری می‌شود ، مگر در یک صورت و آن این است که :

وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

﴿و از او﴾ یعنی : از زن **﴿عذاب﴾** یعنی : اجرای حدّ **﴿ساقط می‌شود، در صورتی که چهاربار به خدا گواهی دهد﴾** به این مضمون که : **﴿او﴾** یعنی : شوهرش **﴿از دروغگویان است﴾** در تهمت زدن به وی . در این صورت است که حدّ از وی دفع می‌شود . امّا به‌قول احناف ، مراد از (عذاب) در آیه ، زندانی کردن زن است زیرا

ـ از نظر ایشان ـ چون زن از (ملاعنه) سر باز زد ، زندانی می‌شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید .

وَٱلْخَـٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيْهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿٩﴾

﴿ **و پنجمین بار** ﴾ یعنی : پنجمین گواهی آن زن باید این باشد : ﴿ **که خشم خدا بر او باد** ﴾ یعنی : بر زن باد ﴿ **اگر او** ﴾ یعنی : شوهرش ﴿ **از راستگویان باشد** ﴾ در آنچه که به وی از زنا نسبت داده‌است . اختصاص دادن « غضب » و خشم به زن ، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل : اوّل این‌که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد . دوم این‌که : مرد غالباً ننگ دارد از این‌که زنش را به زنا متّهم کند ، مگر این‌که واقعاً راستگو و در این کار معذور باشد . سوم این‌که : زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن ، آن اثر بزرگی را که باید در دلهایشان داشته‌باشد ندارد ، برخلاف این‌که به در خواست خشم خداوند ﷻ برای خود وادار گردند ، که از این کار بسیار واهمه دارند .

امّا حکم لواط در نزد شافعی ، مالک ، احمد ، ابویوسف و محمّد ، حکم زناست ، که نزد شافعی بر آن ، حدّ زنا جاری می‌شود امّا نزد مالک و احمدبن‌حنبل حدّ آن فقط رجم است . ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط ، حکم زنا نیست و از آنجاکه مهر به آن تعلّق نمی‌گیرد ، حدّ هم به آن تعلّق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلّق می‌گیرد .

فقها اتّفاق‌نظر دارند بر این‌که همجنس‌بازی زنان و استمنای مردان با دست ، سزاوار تعزیر ، تأدیب و توبیخ است .

حکم عمل جنسی با حیوانات ، به اتّفاق مذاهب چهارگانه ، تعزیر فاعل آن برحسب صلاحدید حاکم است .

در بیان **سبب نزول** آیات (ملاعنه) روایت شده است : هلال‌بن‌امیّه ﷺ شامگاه از سر زمین خود به خانه آمد و به چشمان خود دید که مردی با زنش همبستر شده است پس بامداد نزد رسول خدا ﷺ آمد و ماجرا را باز گفت امّا رسول خدا ﷺ این خبر را از وی نپسندیدند . انصار گفتند : حالا که چنین شد ، رسول خدا ﷺ بر وی حدّ قذف جاری می‌کنند . امّا هلال که به راستگویی خویش مطمئن بود ، گفت : ولی من امیدوارم که خدای عزّوجلّ برایم از این بن‌بست گشایشی فراهم کند . همان بود که نازل شد : (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...) . در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به هلال مژده دادند و میان او و زنش صیغهٔ (ملاعنه) را جاری کردند .

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿۱۰﴾

﴿ **و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این‌که خداوند توبه پذیر حکیم است** ﴾ بی‌گمان به کسی از آن دو تن که دروغگوست ، عذاب بزرگی می‌رسانید ولی حق تعالی بر کسی که به حال پشیمانی به‌سویش رجوع کند ، توبه پذیر است و بروی به رحمت بازمی‌گردد و با بازگشتنش از گناه ، توبهٔ وی را قبول می‌کند و می‌آمرزد و هم‌او در آنچه که برای بندگان خویش از حکم « لعان » یا اجرای حدّ مشروع و مقرّر کرده است ، حکیم و فرزانه است آری ! اگر این نمی‌بود ، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید .

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُو بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّىٰ

كِبْرَهُۥ مِنْهُمْ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾

﴿در حقیقت، کسانی که إفك در میان آوردند﴾ إفْك: دروغ و بهتان و تهمت است. مراد از آن در اینجا: آن بهتانی است که بر سیّدتنا عایشهٔ صدّیقه امّ‌المؤمنین رضی‌الله‌عنها زدند. بخاری و مسلم و اصحاب کتب حدیث، حدیث طولانی حضرت عائشه رضی‌الله عنها را در بیان **سبب‌نزول** این آیات روایت کرده‌اند که حاصل آن این است: عائشه رضی‌الله عنها به حکم قرعه در غزوهٔ بنی‌مصطلق با رسول خدا ﷺ همراه شد، در برگشت از آن غزوه، کاروان در نزدیک مدینه منزل زد، در این اثنا گردن‌بند حضرت عائشه رضی‌الله عنها به هنگام قضای حاجت از هم گسست و او بعد از آن‌که به کجاوهٔ خویش برگشت، متوجّه این امر شد و برای یافتن گردنبند خویش از کجاوه بیرون آمد، کاروان ــ به گمان این‌که عائشه‌رضی‌الله عنها در کجاوهٔ خویش است ــ حرکت کرد، وقتی عائشه رضی‌الله عنها از جست‌وجوی گردن‌بند خویش برگشت، دید که از کاروان خبری نیست و کاروان حرکت کرده است پس در محلّ اتراق کاروان باقی ماند، از آن‌سوی دیگر، صفوان‌بن معطّل رضی‌الله‌عنه که دنباله نگهدار کاروان بود از دنبال کاروان رسید، او که عائشه رضی‌الله عنها را قبل از نزول آیات حجاب دیده بود، وی را شناخت. وقتی او به آنجا رسید، خواب عائشه رضی‌الله عنها را در ربوده بود پس صفوان استرجاع: (اِنّا لِلّٰهِ وَ اِنّا اِلَيهِ راجِعُون) گفت، عائشه رضی‌الله عنها با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار شد و بی‌درنگ چهرهٔ خویش را پوشانید. صفوان حتّی یک کلمه با عائشه رضی‌الله عنها سخن نگفته شترش را فرو خوابانید و بر دست شتر پای فشرد تا عائشه بر آن سوار شود. عائشه رضی‌الله عنها سوار شتر صفوان شد و صفوان زمام شتر را گرفته حرکت کرد تا به کاروان رسید. پس چون اهل (إفك ✿ بهتان) از این واقعه آگاه شدند، عائشه را به فحشاء متّهم کردند و گفتند آنچه گفتند امّا خدای عزّوجلّ با نازل‌کردن هجده آیه، برائت حضرت

عائشه رضی‌الله عنها را از این بهتان اعلام کرد و در نخستین آیه از این آیات فرمود: کسانی که این بهتان را در میان آوردند ﴿عصبه‌ای از شما هستند﴾ عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفاً بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زننده عبارت بودند از: عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان، زیدبن رفاعه، حسّان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستانشان. معنی (مِنْكُمْ) این است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر نه در باطن؛ مانند عبدالله بن‌ابیّ ﴿آن تهمت زدن را برای خود شرّی نپندارید﴾ ای مسلمانان! ﴿بلکه آن برایتان خیر است﴾ و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلّق می‌گیرد زیرا خدای عزّوجلّ با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیونها انسان مؤمن را حفظ می‌کند. امّا بعضی از مفسّران، خطاب: (لاٰ تَحْسَبُوْهُ شَرّاً لَكُمْ ۞ آن تهمت زدن را برای خود شرّی نپندارید) بر خانوادهٔ ابوبکر صدّیق رضی‌الله عنه حمل کرده‌اند زیرا بیان برائت امّ‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستانشان به عنوان یک قانون عام و کلّی برای همیشه در میان داستانهای عفّت و پاکی، جایگاه خاصّی را احراز کرد. ﴿برعهدهٔ هر فردی از آنان﴾ که در این بهتان دست داشته؛ ﴿سهمی از گناه است که مرتکب آن شده است﴾ به‌سبب آلوده شدن به ترویج این بهتان ﴿و آن کس از آنان که بخش عمدهٔ آن تهمت را عهده دار شده است، برایش عذاب بزرگی است﴾ که او عبدالله‌بن‌ابیّ و به‌قولی حسّان بن ثابت بود.

محمّدبن‌اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در رویداد افك، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حدّ قذف را برآنان اجرا کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسّان‌بن ثابت و آن زن، حمنه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله‌بن‌ابیّ را نیز تازیانه زدند.

سپس خدای عزّوجلّ آن تهمت‌زنندگان را با نُه امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که نخستین توبیخ این است:

لَّوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَ قَالُوا۟ هَٰذَآ إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿١٢﴾

﴿چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حقّ خویش گمان نیک نبردند﴾ یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل إفك را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اَولٰی صدور آن از امّ‌المؤمنین بعیدتر است.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است: زن ابی‌ایّوب انصاری رضی الله عنه در هنگام پخش شایعهٔ إفك به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم دربارهٔ عائشه چه می‌گویند؟ ابی‌ایّوب گفت: چرا، می‌شنوم امّا این سخن دروغ است. ای امّ‌ایّوب! تو خود را به جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می‌شدی؟ امّ‌ایّوب گفت: نه، سوگندبه خدا! ابی‌ایّوب گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاکدامنتر است پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست. ﴿و﴾ چرا همه مؤمنان ﴿نگفتند: این دروغی آشکار است﴾ و بهتانی عریان و واضح؟ و اگر همهٔ مؤمنان مانند ابی‌ایّوب رضی الله عنه سخن می‌گفتند، بی‌شک این ادبی رفیع و شایستهٔ شأنشان بود. ابن کثیر می‌گوید: «بهتان بر امّ‌المؤمنین عائشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خونسردی و با کمال افتخار که امّ‌المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنایی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا ﷺ آمد و اگر در این کار کمترین شایبه‌ای می‌بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی‌کردند».

لَّوْلَا جَآءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَآءَ ۚ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا۟ بِٱلشُّهَدَآءِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ

عِندَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلْكَٰذِبُونَ ﴿١٣﴾

دومین بانگ توبیخ بر آنان این است: ﴿چرا﴾ فرورونده‌گان در این تهمت ﴿بر﴾ اثبات و صحّت سخنانشان در ﴿آن﴾ بهتان ﴿چهار گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده‌اند، آنان﴾ یعنی: فرورونده‌گان در بهتان علیه عائشه رضی‌الله‌عنها ﴿نزد خداوند﴾ یعنی: در حکم وی ﴿خود دروغگویانند﴾ یعنی: دروغگویانی هستند که دروغ را به آخرین پایهٔ آن رسانده‌اند.

وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِى مَآ أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

توبیخ سوم این است: ﴿و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی‌گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید﴾ ای تهمت زنندگان به حریم عفّت امّ‌المؤمنین ﴿به شما عذابی بزرگ می‌رسید﴾ یعنی: اگر حکم الهی بر شما نبود؛ در دنیا با فضل نهادن بر شما به نعمتهایی که از جملهٔ آنها یکی هم مهلت دادن به شماست و در آخرت؛ با عفو و گذشت از شما، بی‌گمان حق تعالی شما را بر بهتانی که در آن فرورفتید، به شتاب مجازات می‌کرد ولی حق تعالی به رحمت خود در دنیا رسوایی بهتانتان را بر شما فرو پوشانید و در آخرت هم بر کسانی که به‌سوی او توبه‌کار آیند، رحم می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «این فضل و رحمت در حقّ کسانی است که دارای ایمان بودند، مانند مسطح و حسّان و حمنه، نه در حقّ عبدالله‌بن‌ابیّ و امثال وی از منافقان بی‌ایمان».

إِذْ تَلَقَّوْنَهُۥ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَٰهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ

وَتَحْسَبُونَهُۥ هَيِّنًا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

چهارمین توبیخ این است: ﴿هنگامی که آن بهتان را از زبان یکدیگر می‌گرفتید﴾ یعنی: بعضی از بعضی دیگر خبر افك را نقل می‌کردید، بدین‌سان که چون یکی از شما با دیگری ملاقات می‌کرد، به او می‌گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین‌گونه بود که بی‌اندیشه و تحقیق و اثبات، این خبر بهتان افروز را از یک‌دیگر دریافت می‌کردید ﴿و با زبانهای خویش سخنی می‌گفتید که به آن علمی نداشتید﴾ یعنی: این سخن شما فقط به زبانهایتان اختصاص داشت، بی آن‌که با واقعیّتی خارجی همراه باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته باشد ﴿و آن را کاری سهل و ساده تلقّی می‌کردید﴾ که بر شما در پخش آن گناهی نخواهد بود ﴿با این‌که آن امر نزد خدا بس بزرگ است﴾ یعنی: گناه و مجازات آن بس بزرگ است.

ابن کثیر می‌گوید: «حتّی اگر آن زن بی‌گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا ﷻ بس بزرگ بود، چه رسد به این‌که این بهتان به همسر خاتم الانبیا ﷺ زده شود». در **حدیث‌شریف** آمده است: «بی‌گمان انسان کلمه‌ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می‌گوید و به آن هیچ اهمّیّتی هم نمی‌دهد، در حالی‌که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافگنده می‌شود».

وَلَوْلَآ إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَآ أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَٰذَا سُبْحَٰنَكَ هَٰذَا بُهْتَٰنٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

پنجمین توبیخ و تأدیب این است: ﴿و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد

که به آن سخن بگوییم ﴾ این عتاب و سرزنشی است برای تمام مؤمنانی که به ورطهٔ پخش شایعهٔ إفك فرو افتادند. یعنی: چرا آن‌گاه که داستان إفك را شنیدید، در تکذیب بهتان‌سازان و افترازنندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی‌رسد که به این‌چنین سخنی زبان بیالاییم و چنین سخنی هرگز به‌هیچ‌وجه از ما سر نمی‌زند ﴿ **تو را به پاکی یاد می‌کنیم** ﴾ خداوندا! ﴿ **این بهتانی است بزرگ** ﴾ و پاک است خدای سبحان از این‌که چنین بهتانی به همسر پاکیزهٔ رسول محبوبش زده شود. یعنی: وقتی این بهتان را شنیده بودید، باید از سر تعجّب و استبعاد (سبحان‌الله) می‌گفتید، آری! می‌گفتید: خداوندا! تو را به پاکی یاد می‌کنیم! برای این‌که تعجّب خویش را از حال این گروهی که داستان إفك را به‌هم بستند، آشکار ساخته باشید.

يَعِظُكُمُ ٱللَّهُ أَن تَعُودُواْ لِمِثْلِهِۦٓ أَبَدًا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

ششمین تأدیب این است: ﴿ **خداوند به شما اندرز می‌دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید** ﴾ یعنی: خداوند ﷻ شما را نصیحت می‌کند، یا بر شما حرام می‌گرداند که دیگر در تمام مدّت حیات خویش به بستن و دامن زدن مانند چنین بهتانی برگردید ﴿ **اگر مؤمن هستید** ﴾ به خداوند ﷻ و شریعتش زیرا ایمان مقتضی خودنگه‌داری از فروافتادن در چنین منجلابی است.

وَيُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ ۚ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

﴿ **و خدا برای شما آیات خود را بیان می‌دارد** ﴾ تا این آیات را دانسته و به آداب خداوند ﷻ متأدّب شوید ﴿ **و خداوند داناست** ﴾ به آنچه که آشکار یا پنهان می‌دارید ﴿ **حکیم است** ﴾ در شریعت و احکام و تدبیرهای خویش برای خلقش و از حکمت

وی است که حادثهٔ إفك آشکار گردد و به دنبال آن، برائت ساحت امّ‌المؤمنین نازل شود تا شما در ورطه‌هایی نظیر آن درنیفتید.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُحِبُّونَ أَن تَشِيعَ ٱلْفَـٰحِشَةُ فِى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾

هفتمین تأدیب این است: ﴿به‌راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود﴾ یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد ﴿در میان کسانی که ایمان آورده‌اند﴾ یعنی: در میان پاکدامنان با عفّت از اهل ایمان ﴿برایشان در دنیا عذابی دردناک است﴾ با اجرای حدّ بر آنان ﴿و﴾ نیز برایشان عذابی است دردناک ﴿در آخرت.﴾ با عذاب دوزخ ﴿و خدا می‌داند﴾ رازهای سینه‌ها را ﴿و شما نمی‌دانید﴾ مگر آنچه را که خدا خود، شما را به آن آگاه گرداند و کار این گروهی را که جز بدی و بداندیشی هدف دیگری ندارند، افشا سازد پس در حکم و حکمت به خدای متعال تسلیم شوید.

وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ وَأَنَّ ٱللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾

هشتمین توبیخ این است: ﴿و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود و این‌که خدا رئوف و مهربان است﴾ یقیناً شما را در برابر این بهتانتان به شتاب مجازات می‌کرد.

۞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَتَّبِعُوا۟ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۚ وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأْمُرُ بِٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ ۚ وَلَوْلَا فَضْلُ

ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يُزَكِّى مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢١﴾

نهمین توبیخ فروروندگان در بهتان علیه حضرت عائشه رضی‌الله عنها این است : ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گامهای شیطان پیروی نکنید﴾ یعنی : از راه و روشهای شیطان پیروی نکنید و به راههایی که او شما را به‌سوی آن فرامی‌خواند ، نروید ﴿و هر کس که از گامهای شیطان پیروی کند، بداند که او﴾ یعنی : شیطان ﴿به فحشا و منکر فرمان می‌دهد﴾ فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حدّ افراط باشد و مُنْکَر: چیزی است که عقل ، طبع و شرع ، آن را ناپسند شمارد . مسلّم است که هر کس از شیطان پیروی کرد ، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت می‌کند ﴿و اگر فضل خدا و رحمت وی بر شما نبود، هرگز هیچ‌کس از شما مزکیٰ نمی‌شد﴾ یعنی : هیچ‌کس از شما نمی‌توانست در طول زندگیش نفس خود را از پلیدی‌ها پاک سازد ﴿ولی خداوند هر کس را بخواهد﴾ از خلقش ﴿تزکیه می‌کند﴾ و پاک می‌گرداند به فضل و رحمت خویش ﴿و خدا شنواست﴾ آنچه را که بندگانش می‌گویند و ﴿داناست﴾ به تمام دانستنی‌ها از آن جمله به کسانی که خود را پاک نگه می‌دارند و به کسانی که خود را در هلاکت می‌افگنند .

وَلَا يَأْتَلِ أُو۟لُوا۟ ٱلْفَضْلِ مِنكُمْ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤْتُوٓا۟ أُو۟لِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينَ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَلْيَعْفُوا۟ وَلْيَصْفَحُوٓا۟ ۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ لَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢﴾

ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عائشه رضی‌الله عنها روایت کرده‌است که فرمود: مسطح‌بن اثاثه از کسانی بود که بخش عمده‌ای از بهتان إفك علیه من را بر عهده گرفته بود و او از نزدیکان پدرم ابوبکر و جزو کسان تحت تأمین وی بود. بعد از ماجرای إفك و سهمی که او در دامن زدن به آن داشت، پدرم سوگند یاد کرد که دیگر هرگز به او خیری نرساند. همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**و صاحبان فضل** ﴾ در دین ﴿**و توانمندان شما** ﴾ در دنیا از نظر ثروت ﴿**نباید سوگند خورند بر این‌که به خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی نـدهند** ﴾ پس مسطح‌بن‌اثاثه هم از نزدیکان ابوبکر صدّیق رضی‌الله عنه و هم مهاجر و مسکین بود و هریک از این اوصاف سه‌گانه مستدعی یاری‌کردن به وی است، با وجود آنچه که از وی در إفك سر زد ﴿**و باید عفو کنند** ﴾ گناهی را که علیه ایشان (خـانوادهٔ ابـوبکر رضی‌الله عنه) مرتکب شده‌اند ﴿**و باید درگذرند** ﴾ از جنایت آنان، با چشم‌پوشی از جانی و جنایت وی ﴿**آیا دوست ندارید که خدا بر شما بیامرزد** ﴾ به‌سبب عفو و درگذشتتان از جنایت کسانی که به شما بد کرده‌اند؟ ﴿**و خدا آمرزگار مهربان است** ﴾ پس چگونه بندگان، در عفو و گذشت از بدکاران و بداندیشان، به پروردگار خویش اقتدا نمی‌کنند.

شایان ذکر است که ابوبکر صدّیق رضی‌الله عنه بعد از نزول این آیه، مجدّداً به تأمین مالی و انفاق بر مسطح پرداخت و از سوگندش کفّاره داد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَرْمُونَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْغَٰفِلَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ لُعِنُوا۟ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی‌خبر** ﴾ از بدکاری که هرگز فـروروی در فحشاء به ذهنشان هم خطور نکرده است و هرگز بدان سروکاری نداشته و ندارند و با این وجود ﴿**باایمان** ﴾ نیز هستند ﴿**نسبت زنا می‌دهند** ﴾ از آن‌جـمله بـه حـضرت

عائشه رضی‌الله عنها که همهٔ این آیات در برائت وی نازل شده است ، چنین کسانی ﴿در دنیا و آخرت لعنت شده اند﴾ مراد از لعنت : دورساختنشان از رحمت خداوند ﷻ ، زدن حدّ بر آنان ، ترک‌نمودنشان از سوی مؤمنان ، ساقط شدن رتبهٔ عدالت از آنان و دوریشان از ثنا و ستایش نیک بر زبانهای مؤمنان است ﴿و عذابی بزرگ در پیش دارند﴾ در آخرت . پس کسی که به یکی از همسران پیامبر ﷺ و دیگر زنان پاکدامن با ایمان ، نسبت زنا می‌دهد ، او یقیناً مصداق این آیه است .

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾

آری ! برایشان عذاب سختی خواهد بود در : ﴿روزی که زبانهایشان﴾ به آنچه که سخن گفته‌اند ﴿و دستها و پاهایشان برای آنچه انجام می‌دادند، بر ضدّ آنان گواهی می‌دهند﴾ به آنچه که در دنیا کرده‌اند و بسته اند؛ از بهتانها و افتراها و گناهان . آری ! خدای سبحان دستها و پاهایشان را به گواهی‌دادن بر ضدّشان ناطق و گویا می‌گرداند .

يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٢٥﴾

﴿آن روز خدا جزای شایستهٔ آنان را به تمام و کمال به آنان می‌دهد﴾ بی هیچ کم و زیادی ، به طور آماده و حاضر و به صورت قطعی ﴿و﴾ آن روز ﴿می‌دانند که خدا همان حقّ‌المبین است﴾ یعنی : حقّ آشکار است در ذات و صفات و افعال خویش

زیرا در آن روز شکوک و شبهات از میان برداشته می‌شود و به همه علم یقینی دست می‌دهد.

زمخشری می‌گوید: «اگر تمام قرآن را زیرورو کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده‌است جست‌وجو نمایید، نمی‌بینید که خداوند ﷻ در هیچ موضوعی چون موضوع بهتان علیه عائشه رضی‌الله عنها، درشتی و شدّت به‌کار برده‌باشد و نه چنان آیات کوبندهٔ آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی‌شد، همین سه آیه کافی بود».

الْخَبِيثَٰتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَٰتِ ۖ وَالطَّيِّبَٰتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَٰتِ ۚ أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ ۖ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٢٦﴾

﴿**زنانِ پلید برای مردانِ پلیدند**﴾ یعنی: زنان پلید و ناپاک سزاوار مردان پلید و ناپاکند و ویژهٔ آنان می‌باشند ﴿**و**﴾ همچنین ﴿**مردان پلید برای زنان پلیدند**﴾ و از آنها درنمی‌گذرند. همچنین است معنی این فرمودهٔ خدای متعال: ﴿**و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه‌اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه**﴾ پس از آنجا که رسول خدا ﷺ خود پاکیزه‌اند لذا همسری پاک و پاکیزه سزاوارشان است، ازاین‌روی عائشه رضی‌الله عنها پاک و پاکیزه است و سزاوار آن است که شوهری پاک و پاکیزه مانند پیامبر ﷺ داشته باشد ﴿**این گروه**﴾ مردان و زنان پاکیزه ﴿**از آنچه**﴾ مردان و زنان پلید و ناپاک ﴿**در بارهٔ ایشان می‌گویند، برکنارند**﴾ با این آیه برائت حضرت عائشه رضی‌الله عنها از بهتان با وضوح تمام اعلام شد چنان‌که ابن عبّاس رضی‌الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آن می‌گوید: «این آیه دربارهٔ عائشه و اهل إفك نازل

شد». ﴿برایشان آمرزش و روزیی نیکوست﴾ که همانا روزی بهشت می‌باشد.

روایت شده‌است که سیّدتنا عائشه رضی‌الله عنها فرمود: «برایم نُه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱ ــ آن‌گاه که جبرئیل علیه السلام رسول خدا ﷺ را به ازدواج با من فرمان داد، به‌شکل و صورت من فرود آمد.

۲ ــ من تنها دختر باکره‌ای بودم که پیامبر ﷺ با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.

۳ ــ آن‌گاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

۴ ــ رسول خدا ﷺ در خانهٔ من دفن شدند.

۵ ــ فرشتگان در خانهٔ من بر آن حضرت ﷺ گرد آمدند.

۶ ــ آن‌گاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می‌شد، آنها از نزد ایشان پراکنده می‌شدند و دور می‌رفتند امّا چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می‌شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.

۷ ــ من دختر جانشین و صدّیق (تصدیق کنندهٔ نخستین) ایشان هستم.

۸ ــ عذر و برائت من از آسمان نازل شد.

۹ ــ من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه‌ای درآمدم و از بارگاه خداوند ﷻ به آمرزش و رزقی نیکو وعده داده شده‌ام».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتًا غَيۡرَ بُيُوتِكُمۡ حَتَّىٰ تَسۡتَأۡنِسُواْ وَتُسَلِّمُواْ عَلَىٰٓ أَهۡلِهَاۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وارد خانه‌هایی غیراز خانه‌های﴾ ملکی و مسکونی

﴿**خود نشوید تا اجازه بگیرید**﴾ یعنی: مگر آن‌که اجازه بگیرید و بدانید که صاحبخانه از حضور شما آگاه شده و به شما اجازهٔ ورود داده است. پس چون از این امر مطمئن شدید، آن‌گاه وارد شوید.

نسفی می‌گوید: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازهٔ ورود، با گفتن سبحان‌الله، یا الله اکبر، یا الحمدلله، یا سینه صاف کردن است».

﴿**و بر اهل آن خانه سلام گویید**﴾ با این صیغه: السّلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه‌بار تکرار کنید. آری! سه‌بار اجازه گرفتن مستحبّ است و اگر بعد از آن برای دیدارکننده اجازهٔ دخول داده شد، خوب و در غیرآن باید بازگردد. امّا امروزه که مردم برای خانه‌هایشان دروازه و زنگ نصب کرده‌اند، اجازه گرفتن با یک تا سه بار کوبیدن در، یا به صدا در آوردن زنگ است ﴿**این**﴾ اجازه گرفتن و سلام گفتن ﴿**برایتان بهتر است**﴾ از داخل‌شدن به‌طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعمّ از اجازه گیرنده و اهل آن خانه ﴿**باشد که متذکّر شوید**﴾ مراد از تذکّر، پندپذیرفتن و عمل‌کردن به این دستور است.

از عدیّ‌بن‌ثابت رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: زنی از انصار به محضر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! من در خانهٔ خود بر حالی قراردارم که دوست ندارم کسی مرا آن‌گونه ببیند امّا مردی از اعضای خانواده‌ام پیوسته بر من در آن حال وارد می‌شود، من چه کار باید بکنم؟ همان بود که این آیه نازل شد.

فَإِن لَّمْ تَجِدُوا۟ فِيهَآ أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ ۖ وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُوا۟ فَٱرْجِعُوا۟ ۖ هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

﴿پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود﴾ به ورود در آن از سوی کسی که مالک این اجازه است ﴿و اگر به شما گفته شد بازگردید پس بازگردید﴾ یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس بازگردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید ﴿که آن برایتان پاکی را سزاوارتر است﴾ أَزْكَىٰ لَكُمْ: برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده‌شدن به پافشاری بر دخول زیرا عدم پافشاریتان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیّت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی‌که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند کوبیدن در به شدّت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد ﴿و خدا به آنچه انجام می‌دهید، داناست﴾ پس باید کاملاً به هوش باشید که چه می‌کنید.

لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٢٩﴾

﴿بر شما گناهی نیست که به خانه‌های مسکونی‌ای درآیید که در آنجا متاعی دارید﴾ متاع: منفعت و کالاهایی است که فروخته می‌شود، یا بهره و نیازی است که باید برآورده شود. این خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکّانها و مانند آنها از ساختمانهای عمومی زیرا صاحبان آنها، کالاها و خدمات خویش را در آنها قرارداده‌اند پس این خود در حکم اجازهٔ دخول برای تمام مردم است. عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک و ویران است». ﴿و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند﴾ این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها متأدّب و آراسته نمی‌شود.

مقاتل در بیان **سبب نزول** می‌گوید: چون آیهٔ استئذان نازل شد، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! پس تکلیف تجّار قریش که در میان مکّه، مدینه و شام رفت‌وآمد دارند و در میان راه خانه‌های مخصوصی دارند که از سکنه خالی است، چه می‌شود؟ همان بود که این آیه نازل شد.

قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾

بعد از آن‌که حکم استئذان ذکر شد، خدای متعال آن را با بیان حکم عامّ نگریستن دنبال کرده می‌فرماید: ﴿**به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فروبندند**﴾ در نگریستن به نامحرم و به نگاه حلال بسنده کنند زیرا مؤمنان از دیگران به پایبندی بر این ادب سزاوارترند. البتّه فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازهٔ ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدّمات زنا است، اسبابی که یکی از آنها نگاه کردن می‌باشد. فروبستن چشم عبارت است از این‌که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (مِنْ) در آیهٔ کریمه، مفید بعضیّت است. علما گفته اند: دلیل این بعضیّت این است که اوّلین نگاهی که از سوی نگاه کننده بدون قصد می‌افتد، بخشوده است ﴿**و**﴾ به مردان با ایمان بگو: ﴿**پاکدامنی ورزند**﴾ از آنچه که برایشان حرام است ﴿**این**﴾ فروبستن چشم و پاکدامنی ﴿**برایشان پاکیزه‌تر است**﴾ از آلوده‌شدن به گمان و تهمت و پاکیزه‌تراست از درافتادن به این پستی و دنائت ﴿**زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است**﴾ این هشداری است برای کسانی که چشمانشان را از حرام فرو نبسته، یا پاکدامنی نمی‌ورزند و ترغیبی است برای کسانی که مواظب نگاه خویش بوده و هر حرکت و سکون خویش را به دقّت و احتیاط می‌پایند.

باید دانست که نگاه شهوت آمیز به روی پسر (اَمرَدْ)، به اتّفاق ائمّه حرام است. صاحب تفسیر «الأساس» می‌گوید: «امّا کسانی که نگاه به سوی امردان را، نگاه به سوی مظاهر جمال الهی می‌دانند و این کار را راهی به‌سوی خداوند ﷻ می‌شناسند ــ چنان‌که بعضی از گروه‌های مدّعی تصوّف و عرفان چنین می‌کنند ــ باید گفت که این سخنشان کفری بزرگتر از کفر پرستشگران بتان و کفر قوم لوط است و این گروه از بدترین زندیقان مرتدّی هستند که قتلشان به اجماع کلّ امّت واجب است...»[1].

وَقُل لِّلْمُؤْمِنَٰتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَٰرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا ۖ وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ ۖ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَآئِهِنَّ أَوْ ءَابَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَآئِهِنَّ أَوْ أَبْنَآءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ إِخْوَٰنِهِنَّ أَوْ بَنِىٓ أَخَوَٰتِهِنَّ أَوْ نِسَآئِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّ أَوِ ٱلتَّٰبِعِينَ غَيْرِ أُو۟لِى ٱلْإِرْبَةِ مِنَ ٱلرِّجَالِ أَوِ ٱلطِّفْلِ ٱلَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا۟ عَلَىٰ عَوْرَٰتِ ٱلنِّسَآءِ ۖ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ ۚ وَتُوبُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

۱ ــ نگاه کنید به: الأساس فی التّفسیر ۳۷۴۸/۷.

علما در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند : اسماء بنت مرثد رضی‌الله عنها در خانهٔ خود بود که زنان با حالتی نا مناسب بر وی وارد شدند ، به طوری که سینه‌هایشان برهنه و خلخال‌ها بر پاهایشان نمایان بود ، اسماء گفت : چه زشت است این صحنه ! همان بود که نازل شد : ﴿**و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را**﴾ از نگریستن به نـامحرم ﴿**فرو بندند**﴾ علما با این آیه ، بر تحریم نگریستن زنان به‌سوی نامحرمان استدلال می‌کنند ﴿**و فرج‌های خویش را حفظ کنند**﴾ یعنی : بـرآنـان لازم است تـا بـه هـمان وجهی که به مردان دستور داده شده ، پاکدامنی ورزند . فروبستن دیـدگان را بـر حفظ فرج‌ها مقدّم گردانید زیرا نگاه ، پست‌چی زنا و پیشاهنگ بدکاری است .

در **حدیث‌شریف** به روایت جریربن‌عبدالله بجلی رضی‌الله عنه آمده است کـه فـرمود : « از رسول خدا ﷺ راجع به نظر ناگهانی پرسیدم ، ایشان به من دستور دادند که نگاهم را برگردانم » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که آن حضرت ﷺ به حضرت علی رضی‌الله عنه فرمودند : « يَا عَلِي، لاَتُتْبِعِ النَّظْرَةَ اَلنَّظْرَةَ، فَاِنَّ لَكَ الْأُوْلىٰ وَ لَيْسَ لَكَ الْآخِرَةَ ۞ ای علی ! نگاه دوم ، نگاه اوّل را دنبال نکند زیرا نگاه اوّل از تو بخشوده است امّا نگاه دوم چنین نیست » . همچنین در **حدیث‌شریف** بـه روایت ابـوسعید خـدری رضی‌الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « از نشستن بر سر راهها بپرهیزید . اصحاب گفتند : یا رسول‌الله ! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راه هاست و در آن باهم سخن می‌گوییم . رسول خدا ﷺ فرمودند : اگر که چاره‌ای ندارید پس حقّ راه را به آن بدهید . اصحاب گفتند : یارسول‌الله ! حقّ راه چیست؟ فـرمودند : فـروبستن چشـم (از نـامحرم) ، نگـاه‌داشـتن آزار خـود از دیگـران ، جواب‌دادن سلام ، امربه معروف و نهی از منکر » .

﴿**و**﴾ زنان ﴿**زینت خود را آشکار نگردانند**﴾ مانند زیورآلات و دیگر آرایشـهای خود را . این ــ به طریق اولیٰ ــ نهی از نمایان کردن مواضع زیـنت و آرایش در بدنهایشان نیز هست . نسفی ــ که حنفی است ــ می‌گوید : «مواضع زینت عـبارت است از : سر ، گوشها ، گردن ، سینه ، بازوها و ساقهای زنان زیرا این مواضع محلّ

آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست بند، خلخال، میخک و غیره است».
آری! زینت خود را آشکار نگردانند ﴿مگر آنچه از آن که پیداست﴾ به طور طبعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آنها حَرَج است. چنان‌که نسفی می‌گوید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصاً در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح». ابن‌عبّاس و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست بند، حنا، انگشتر و مانند اینها لذا نمایان ساختن اینها برای زن جایز است». در روایت دیگری از ابن‌عبّاس و ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده‌است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد». قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دستهای زن ــ چنانچه خوف فتنه نباشد ــ عورت نیست امّا اگر خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق‌وفجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

﴿و باید که روسری‌هایشان را بر گریبانهایشان فرو اندازند﴾ خُمُر: جمع خمار است و آن چیزی است که سر با آن پوشانده می‌شود. جُیُوبْ: جمع جیب است و آن محلّ شکاف پیراهن از جایی است که سر از آن داخل می‌شود ﴿و زینت خود را آشکار نسازند﴾ یعنی: آرایش پنهانی خود، مانند موی و آنچه را که بر سر و گردن و سینه دارند ﴿جز برای شوهران یا پدرانشان یا پدران شوهران یا پسرانشان یا پسران شوهران یا برادرانشان یا پسران برادران یا پسران خواهرانشان﴾ در فرمودهٔ حق تعالی: (اَوْ اَبْنائِهِنَّ ۞ یا پسرانشان)، پسران پسران و پسران دختران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته‌باشند. و در: (آبائِ بُعُوْلَتِهِنَّ ۞ پدران شوهرانشان)، پدر بزرگ (جد)، شوهر و پدر مادرشوهر نیز داخل می‌شوند، هرچند در مراتب پایین قرارداشته باشند. پس در همهٔ این موارد زنان می‌توانند با آن قسمت‌های مجازی از زینت پنهانی خویش که نمایان است، در برابر این محرمان ظاهر شوند. در قید پسرانِ شوهران، پسرانِ پسرانِ شوهران نیز داخل

می‌شوند ، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته باشند . همچنین در پسران برادران و پسران خواهران ، پسران پسرانشان نیز داخل می‌شوند ، هرچند در رده‌های پایین‌تر قرارداشته باشند . عمو و دایی نیز در جواز نگریستن به قسمت‌های مجاز بدن محارمشان ، مانند سایر محارمند ولی آیهٔ مبارکه از آنان یاد نکرد زیرا آنان به‌منزلهٔ پدرند . باید دانست که شیرخوارگی نیز چون نسب است ، یعنی تمام نزدیکان رضاعی ، حکم نزدیکان نسبی و سببی فوق را دارند پس همهٔ اینان محرمانی‌اند که برای زن جایز است تا در برابر آنها با زینت خویش ظاهر شود امّا بدون آرایش .

﴿ **یا زنان همکیشتان** ﴾ یعنی : همچنان زنان مسلمان می‌توانند ، در برابر زنان مسلمان آزاد همانند خود ، با زینت خویش ظاهر شوند ، همچون زنانی که خدمتکار ، یا همدم و هم‌صحبت آنانند و به حکم خدمت یا صحبت با آنان معاشرت و آمیزش دارند . کنیزان نیز در جملهٔ اینان داخل می‌شوند . علما گفته اند : زنان کفّار ــ اعم از اهل ذمّه و غیرآنان ــ از این حکم خارج اند بنابراین ، جمهور فقها برآنند که بر زن مسلمان نمایان‌ساختن چیزی از جسمش ــ بجز روی و هردو کف دستش ــ در نزد زن کافر جایز نیست تا زن کافر محاسن و زیبایی‌هایش را برای شوهرش یا دیگران توصیف نکند بنابراین ، زن کافر نسبت به زن مسلمان همچون مرد بیگانه است . امّا زن مسلمان می‌داند که وصف کردن زنان بیگانه در نزد شوهرش جایز نیست لذا خود را از آن بازمی‌دارد چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند : « زن نباید با زن دیگر هم صحبت شده و سپس او را برای شوهرش توصیف کند چنان‌که گویی شوهرش به‌سوی او می‌نگرد » . ولی در نزد حنبلی‌ها ، زن کافر می‌تواند به‌سوی آن بخش از بدن زن مسلمان نگاه کند که زن مسلمان به وی می‌نگرد . امّا عورت زن نسبت به زن ــ مطلقاً ــ فقط مابین ناف و زانوست . ﴿ **یا ملک یمین‌هایشان** ﴾ یعنی : زن مسلمان می‌تواند ، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر بردگانش ــ یعنی غلامان و کنیزانش ، چه مسلمان باشند و چه کافر ــ آشکار سازد ﴿ **یا مردان**

بی‌رغبت به زنان که پیرو شمایند ﴾ یعنی : زن مسلمان می‌تواند ، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر مردانی که تابع خانواده‌اند ، مانند خادم ، اجیر ، یا خصیّ (مرد بی شهوت جنسی) یا مخنّث ، یا ابله ، آشکار سازد زیرا اینان فقط به دنبال نان و آب خویش‌اند و هیچ‌یک به زنان شهوت و حاجتی ندارند ﴿ **یا کودکانی که بر عورتهای زنان وقوف حاصل نکرده‌اند** ﴾ یعنی : زن مسلمان می‌تواند ، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر چنین کودکانی آشکار سازد . شایان ذکر است که به انسان تا آن‌گاه « طفل » گفته می‌شود که مراهق نشده و به حدّ شهوت جماع نرسیده باشد و به حرکات و مواضع فتنه‌انگیز و دلربای زنان متوجّه نشده و التفاتی نکند؛ مثلاً آهنگ لطیف و هیجان برانگیز صدای زنانه و حرکات عشوه گرانهٔ آنان را با حسّ شهوانی ، احساس نکند ﴿ **و نباید زمین را با پاهایشان بکوبند تا آنچه از زینتشان را که نهان می‌دارند، معلوم گردد** ﴾ یعنی : زن نباید در هنگام راه‌رفتن پاهای خود را بر زمین بکوبد تا صدای پای برنجن (جرس) وی شنیده شود و این شامل هر حرکت دیگری نیز که به فتنه و فساد بینجامد می‌شود ، مانند حرکت‌دادن دست با دستبندها ، حرکت‌دادن زنگوله‌ها در موهای سر ، استعمال عطر و آرایش در هنگام بیرون رفتن از خانه .

احناف با استدلال به این آیه گفته‌اند : صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد ، صدای خود وی به‌طریق اولیٰ عورت است . زجاج می‌گوید : « صدای ابزارآلات زینت زنان ، از آشکار ساختن آنها شهوت انگیزتر است» . ﴿ **و ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید** ﴾ و در این‌که توبه کردن فرضی از فرایض دین است ، هیچ اختلافی نیست . آری ! توبه کنید ﴿ **باشد که رستگار شوید** ﴾ و به سعادت دنیا و آخرت نایل آیید .

نسفی می‌گوید : «بنده هر چند کوشش کند ، باز هم در امتثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست ، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است» .

خلاصه این‌که : عورت بر چهار قسم است :

۱ ــ عورت مرد با مرد : نگریستن مرد به‌سوی تمام بدن مرد دیگری ــ بجز مابین ناف تا زانوی او ــ جایز است . البتّه برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ زنان و مردان را از خوابیدن و هم‌بسترشدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند . هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است ، مگر این‌که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد . گفتنی است که مصافحه با دست مستحبّ است چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است .

۲ ــ عورت زن با زن : همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه ، خوابیدن زنان با یک‌دیگر در پهلوی هم جایز نیست .

۳ ــ عورت زن با مرد : اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود ، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به‌سوی چیزی از بدن وی ــ جز روی و هر دو کف دستش ــ جایز نیست . ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک‌بار جایز شمرده ، در صورتی که بیم فتنه نبود . نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری ، در هنگام دادوستد ، در هنگام تحمّل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است .

۴ ــ عورت مرد با زن : اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود ، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست .

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید : «هدف اسلام ، به وجود آوردن جامعهٔ پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه ، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهار شهوت ، به آنچنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب . . . لذا یک لحظه نگاه خاینانه ، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده ، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکرهٔ برهنه . . . کافی است که این آتشفشان جنون‌وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان برباید ، چه رسد به

شهوت بارگان بی‌هنری که همیشه در گنداب شهوت‌بارگی می‌لولند.. و مسلّم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهار شهوانی، یا بیماریهای عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیاپی آن، نیست».

وَأَنكِحُوا۟ ٱلْأَيَـٰمَىٰ مِنكُمْ وَٱلصَّـٰلِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَآئِكُمْ ۚ إِن يَكُونُوا۟ فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

﴿و همسر دهید ایّم‌هایتان را﴾ أَيِّمٌ: مرد بی‌همسر و زن بی‌شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه. باید دانست که نکاح سنّتی از سنّتهای مؤکّده است، به‌دلیل این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «اَلنِّكَاحُ مِنْ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي ۞ نکاح از سنّت من است پس کسی که از سنّت من اعراض کرد، از من نیست». ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهدهٔ تکالیف آن شرط است. امر در آیهٔ مبارکه ــ نزد جمهور علما ــ برای استحباب است. ﴿و﴾ نیز همسر دهید ﴿**غلامان و کنیزان درستکار خود را**﴾ که در تحت ملکیّت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودنشان است ﴿**اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد**﴾ یعنی: از همسردادن زنان و مردانتان به‌سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، خدای عزّوجلّ او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی ﴿**و خداوند گشایشگر است**﴾ و توانگر ساختن آن بندگان فقیرش، چیزی از فراخنای ملک وی کم نمی‌کند. ﴿**داناست**﴾ به مصالح و منافع خلقش.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه کس اند که یاری‌نمودنشان بر خدای عزّوجلّ حق و ثابت است:

۱ ــ نکاح‌کننده‌ای که قصد عفّت و پاکدامنی دارد.

۲ ـ مکاتبی که قصد دارد تا با پرداخت وجه آزادی خود، از قید بردگی آزاد شود.
۳ ـ جهادگر در راه خدا ﷻ».

وَلْيَسْتَعْفِفِ ٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۗ وَٱلَّذِينَ يَبْتَغُونَ ٱلْكِتَٰبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا ۖ وَءَاتُوهُم مِّن مَّالِ ٱللَّهِ ٱلَّذِىٓ ءَاتَىٰكُمْ ۚ وَلَا تُكْرِهُوا۟ فَتَيَٰتِكُمْ عَلَى ٱلْبِغَآءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا۟ عَرَضَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَمَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ ٱللَّهَ مِنۢ بَعْدِ إِكْرَٰهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٣﴾

﴿وکسانی که اسباب ازدواج را نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند﴾ یعنی: کسانی که هزینه‌های ازدواج ـ از قبیل مهر و نفقه ـ را نمی‌یابند، یا کسانی که همسر مناسبی نمی‌یابند، بایداز فروافتادن در باتلاق زنا و حرام، عفّت و پاکدامنی ورزند؛ با روزه گرفتن، تفکّر، ذکر و دوری جستن از هر منظرهٔ تهییج کننده‌ای ﴿تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند﴾ یعنی: برایشان روزیی عنایت کند که به‌وسیلهٔ آن توانگر شده و قدرت ازدواج را پیدا کنند ﴿وکسانی از ملک یمین‌هایتان که در پی مکاتب‌ساختن خود هستند﴾ کِتَابْ و مُکَاتَبْ: این است که مولی به برده‌اش دربرابر مالی که به اقساط به وی می‌پردازد، امکان بدهد که خود را از او بازخرید کند و چون آن مبلغ را پرداخت، آزاد می‌شود ﴿پس اگر در آنان خیری یافتید، مکاتب‌شان سازید﴾ یعنی: با آنان عقد کتابت ببندید. مراد از یافتن خَیْر در آنان: توانایی‌شان بر پرداخت وجه کتابت است ﴿و از مال خداوند که به شما ارزانی داشته، به آنان بدهید﴾ باکاستن از مبلغ بازخرید آنان. یعنی: درصورتی که وجه بازخرید

خود را تماماً پرداخته باشند، از آن مبلغ به آنان چیزی برگردانید.

نسفی می‌گوید: «این فرمانی است بروجه وجوب برای مسلمانان، که باید به بردگان مکاتب خود کمک مالی کنند، سهم آنان را از زکات بپردازند و با هر وسیلهٔ مشروع دیگری به آزادی آنها کمک کنند و در این کار به رسول خدا ﷺ و پیروان راستینشان اقتدا نمایند. اینک به این آمار توجّه کنید: رسول خدا ﷺ خود (۶۳) برده را آزاد کردند. عائشه امّ‌المؤمنین (۶۷) برده را آزاد کرد. عبّاس عموی پیامبر ﷺ (۷۰) برده را. حکیم بن حزام رضی الله عنه (۱۰۰) برده را. عبدالله بن‌عمر (۱۰۰۰) برده را. عبدالرّحمن بن‌عوف رضی الله عنه سی‌هزار برده را... و از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام بسیار داریم». البتّه یکی از عوامل مهمّ از بین رفتن تدریجی بردگی در جامعهٔ اسلامی نیز، همین روش ستودهٔ مسلمانان بوده است.

﴿**وکنیزان خود را اگر خواهان پرهیزکاری باشند**﴾ یعنی: اگر خواهان پاکدامنی باشند ﴿**به بغاء وادار نکنید**﴾ بِغاء: تن دادن زنان به زنا دربرابر دریافت مزد است ﴿**برای این‌که بهرهٔ زندگانی دنیا را به دست آرید**﴾ از مبالغی که کنیز با فروختن شرمگاه خود برای شما می‌اندوزد. عادت اعراب چنین بود که کنیزان خود را به فحشا وامی‌داشتند و از آنان بر این کار مالیات می‌گرفتند در حالی‌که آنان خواستار عفّت و پاکدامنی بودند پس باید دانست که قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند) شرط نهی نیست بلکه شرط تصوّر و تحقّق إجبار است زیرا إجبار متصوّر نیست مگر همراه با ارادهٔ پاکدامنی لذا کسی که کنیز راضی به عمل زنا را به این عمل دستور می‌دهد، اجبار کنندهٔ وی نامیده نمی‌شود. بنابراین، از قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند)، این معنی برنمی‌آید که اگر خود کنیزان خواهان عفّت نبودند، باکی نیست که به عمل زنا اجازه‌داده شوند و شما بتوانید آنها را به زنا وادار کنید. ﴿**و هرکس آنان را اجبار کند**﴾ بر زنا ﴿**در حقیقت خدا پس از اجبار کردن آنان، آمرزندهٔ مهربان است**﴾ اگر توبه کنند زیرا هرچند به‌زور و اکراه به ارتکاب عمل زنا واداشته شده‌اند امّا چه‌بسا که به حکم سرشت و طبیعت بشری، در خلال عمل زنا از شایبهٔ

میل و رغبت به آن خالی نباشند ولی چون اساس عمل برمبنای إجبار و فشار است ، خدای متعال نسبت به این کنیزان آمرزگار و مهربان می‌باشد .

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** می‌گویند : آیهٔ مبارکه دربارهٔ عبدالله‌بن‌ابیّ رئیس منافقان نازل شد که شش کنیز داشت و همه را بر زنا اجبار می‌کرد و بر آنها مالیاتی وضع کرده بود .

وَلَقَدْ أَنزَلْنَآ إِلَيْكُمْ ءَايَٰتٍ مُّبَيِّنَٰتٍ وَمَثَلًا مِّنَ ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

﴿و به‌راستی به سوی شما آیاتی مبیّنات﴾ یعنی : روشن و روشنگر **﴿و مثلی از کسانی که پیش از شما گذشتند﴾** یعنی : خبری از داستانهای شگفت آور و عبرت‌آموز امّت‌های پیشین **﴿و موعظه‌ای برای پرهیزگاران نازل کرده‌ایم﴾** که بویژه پرهیزگاران از آن بهره می‌گیرند . پس هر کس از آیات روشن و اندرزهای مبرهن قرآن بهره نگیرد ، یقیناً میان او و قرآن حجابی قراردارد .

۞ ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ ۖ ٱلْمِصْبَاحُ فِى زُجَاجَةٍ ۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبَٰرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِىٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٍ ۗ يَهْدِى ٱللَّهُ لِنُورِهِۦ

مَن يَشَآءُ ۚ وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَـٰلَ لِلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

﴿خدا نور آسمانها و زمین است﴾ نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منوّر و نمایان می‌کند و آنها را بر چشمها می‌تاباند. آری! خداوند ﷻ نوری است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و هموست که آسمانها و زمین را ــ با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش ــ برای کسانی که در آنها به‌سر می‌برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البتّه قلب رسول خدا ﷺ این نور الهی را به طور کامل دریافته بود. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون رسول خدا ﷺ از طایف ــ در آن سفر پر مشقّت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند ــ بر می‌گشتند، چنین دعا کردند: «...أَعُوْذُ بِنُوْرِ وَجْهِكَ الَّذِيْ أَشْرِقَتْ بِهِ الظُّلُمَاتُ، وَصَلُحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَة ✿ به نور روی تو که به‌وسیلهٔ آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...».

﴿مَثَل نور او﴾ یعنی: نوری که از حق تعالی‌باز می‌تابد و آن را در دل بندهٔ مؤمن خویش قرار داده است ﴿مانند مِشکاتی است﴾ مِشْكَاتٌ: طاقچه‌ای است که در آن چراغ را می‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می‌کند ﴿که در آن﴾ مِشکات ﴿چراغی است و آن چراغ در قندیلی است﴾ یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است ﴿آن قندیل گویی کوکبی دری است﴾ یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه درّوگوهر است. ضحّاک می‌گوید: «کوکب درّی، ستارهٔ زهره است». ﴿که افروخته می‌شود﴾ آن شیشه ﴿از﴾ روغن ﴿درخت بابرکت زیتونی﴾ گفته اند: از برکت درخت زیتون این است که میوهٔ آن هم نان خورش است، هم روغن، هم پیرایندهٔ پوست، هم آتش‌افروز و هیچ‌چیز از درخت زیتون نیست مگر این‌که در آن منفعتی وجود دارد ﴿که﴾ آن درخت خجستهٔ زیتون ﴿نه

شرقی است و نه غربی ﴾ یعنی : آن درخت ، درختی است که هیچ‌چیز آن را از نور خورشید در حجاب قرار نمی‌دهد زیرا موقعیّت آن در کوهی بلند یا در وسط تپه‌ای زرع شده‌ای است که خورشید بر آن فقط در وقت طلوع یا غروب نمی‌دمد بلکه از اوّل تا آخر روز در معرض تابش نور خورشید قرار دارد ﴿**نزدیک است که روغنش روشنی بخشد ــ هرچند آتشی به آن نرسیده باشد** ﴾ یعنی : گویی روغن آن ــ به‌جهت زلالیّت و درخشش خود ــ حتّی قبل از آنکه آتشی بدان برسد ، می‌درخشد زیرا روغن اگر صاف و زلال باشد ، از دور دارای شعاع و پرتو است .

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در معنی آن می‌گوید : « چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید ، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن ، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید ، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده می‌شود » . از همین باب است **حدیث‌شریف:** « اِتَّقُوْا فَرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُوْرِ اللّٰهْ ✿ از فراست و تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد » .

﴿**نوری بر روی نوری است** ﴾ زیرا چراغ خود نوری است ، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر ﴿**خدا هرکه را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند** ﴾ و او را به حق می‌رساند ــ یا با الهامی از جانب خویش ، یا به وسیلهٔ نگرش خود او در دلایل حق ﴿**و خداوند برای مردم مثلها می‌زند** ﴾ یعنی : حقایق را ــ برای نزدیک‌ساختن آنها به فهم‌ها ــ با اشباه و همانندهای آنها بیان می‌دارد ﴿**و خدا به هر چیزی داناست** ﴾ پس او به کسانی که مستحقّ هدایتند و کسانی که مستحقّ گمراهی می‌باشند ، داناتر است .

این آیهٔ عظیم الشّأن ، مَثَلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است . یعنی : چنان‌که چراغ موصوف ، پرتو و درخششی مضاعف دارد ، همچنان قرآن سرچشمهٔ درخشش هدایتهاست . پس چراغ قرآن است ، شیشه قلب مؤمن ، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی

است . یا ــ به تعبیر علوم معاصر ــ می‌توانیم بگوییم که : لامپ برق نورش را از مولّد برق می‌گیرد و مولّد برق مکانی دارد و به محرّکی نیاز دارد پس لامپ نور ، قلب مؤمن است ، مولّد نور شریعت است ، کارگاه تولید مسجد است و محرّک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش . . . و نزدیک است که حجّتهای قرآن بدرخشد هرچند که خوانده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشد ، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود . نور مؤمن از دو منبع است ، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد ، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود .

باید دانست که باری‌تعالیٰ آفرینندهٔ نور حسّی در آسمانها و زمین است امّا او خود از انوار حسّی نیست .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « قلب‌ها بر چهار نوع اند :

۱ ــ قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد .

۲ ــ قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است .

۳ ــ قلبی است که واژگون شده است .

۴ ــ قلبی است که منقلب شده است .

امّا قلب صاف و بی‌غش ، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است . قلب در غلاف ، قلب کافر است . قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته . امّا قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد ، که صفت ایمان در آن ، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد . . . » .

فِي بُيُوتٍ أَذِنَ ٱللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا ٱسْمُهُۥ يُسَبِّحُ لَهُۥ

فِيهَا بِٱلْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ ﴿٣٦﴾

ابن کثیر می‌گوید: بعد از آن‌که خدای متعال قلب مؤمن را به چراغی در شیشه‌ای صاف بسان قندیل تشبیه کرد، اینک محلّ و جایگاه این قندیل را که مساجدند بیان می‌کند: ﴿**در خانه‌هایی که خدا اجازه داده‌است که رفعت یابند**﴾ یعنی: در مساجدی که خدا ﷻ فرمان داده تا مورد تعظیم و حرمت قرار گیرند و شأن و جایگاه آنها رفیع و قدر و منزلت آنها والا باشد و از پلیدیها و نجاستها پاک گردانیده شوند و نیز رخصت داده که آن خانه‌ها برافراشته و بلندوبالا بنا شوند ﴿**و نامش در آنها یاد شود**﴾ با اذان و نماز و تسبیح و سایر ذکرها پس اینها بهترین خانه‌های روی زمین‌اند ﴿**در آنها برای او در صبح و شام**﴾ یعنی: در اوایل و اواخر روز ﴿**تسبیح گفته می‌شود**﴾ آصَالْ: جمع الجمع است زیرا جمع أُصُلُ است و أُصُلْ خود جمع اَصِیل می‌باشد که به آخر روز اطلاق می‌شود. خدای متعال (غُدُوّ ✿ بامداد) را به صیغهٔ مفرد ذکر کرد زیرا در آن یک نماز بیشتر نیست امّا (آصال) را به صیغهٔ جمع یاد کرد زیرا از نیمهٔ روز تا شامگاه، یعنی چهار نماز دیگر را دربر می‌گیرد.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن‌مالک ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکه خدای عزّوجلّ را دوست دارد، باید مرا دوست داشته باشد و هر که مرا دوست دارد، باید اصحابم را دوست داشته باشد و هرکه اصحابم را دوست دارد، باید قرآن را دوست داشته باشد و هرکه قرآن را دوست دارد، باید مساجد را دوست داشته باشد زیرا مساجد خانه‌های خداوند ﷻ و بناهای وی‌اند که او به رفعت‌دادن آنها امر فرموده و در آنها برکت نهاده است، مساجد مبارک و خجسته‌اند و اهل آنها نیز مبارک و خجسته اند، مساجد محفوظند و اهل آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش هستند و خدای عزّوجلّ در برآوردن حوایج و نیازهایشان است، آنان در مساجد خویشند و خدای عزّوجلّ از پشت سرشان

[حامی و نگهبانشان]». ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «مساجد خانه‌های خداوند ﷻ در زمین اند که بر اهالی آسمان روشنی می‌افگنند چنان‌که ستارگان بر اهل زمین روشنی می‌افگنند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که مسجدی را برای خداوند بنا کند، خدای عزّوجلّ برایش خانه‌ای را در بهشت بنا می‌کند».

حکم زینت‌دادن و آراستن مساجد: امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: «باکی نیست که مساجد نقش‌ونگار شده و به آب طلا اندوده شوند چنان‌که عمربن‌عبدالعزیز رحمه الله مسجدالنّبی ﷺ را نقش‌ونگار کرد و کسی هم بر وی ایرادی نگرفت». امّا جمعی از علما این کار را مکروه دانسته و به این **حدیث‌شریف** استدلال کرده‌اند: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن‌گاه که مردم در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان ذکر است که دعا در هنگام ورود به مساجد مسنون است. در **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ آمده است: «هرگاه یکی از شما به مسجد درآمد، باید بگوید: اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ ✿ بارخدایا! درهای رحمتت را بر رویم بگشای. و چون از مسجد خارج شد، باید بگوید: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ ✿ بارخدایا! من از تو، از فضلت می‌طلبم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون مردی را دیدید که به مسجد رفت‌وآمد دارد وبدان عادت کرده پس به مؤمن بودن وی گواهی دهید».

رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَوٰةِ وَ
إِيتَآءِ الزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿۳۷﴾

﴿**مردانی**﴾ در بامداد و شامگاه برای خدای عزّوجلّ در مساجد نماز می‌گزارند ﴿**که آنان را هیچ تجارت**﴾ و معامله‌ای در سفر ﴿**و خریدوفروشی**﴾ در حضر ﴿**از ذکر**

خدا ﴾ به اسمای حسنای وی با دل و زبان ﴿و﴾ از ﴿برپاداشتن نماز﴾ در اوقات آنها بدون تأخیر ﴿و﴾ از ﴿پرداخت زکات﴾ فرض ﴿بازنمی‌دارد﴾ و به خود مشغول نمی‌کند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت خدا ﷻ خریدوفروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، می‌افگندند و برای ادای نماز به‌سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیهٔ کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر خدا ﷻ حمل می‌کند. ﴿از روزی می‌ترسند﴾ مراد، روز قیامت است ﴿که دلها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شوند﴾ یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو می‌شوند. تقلّب و دگرگونی دیده‌ها، بر اثر نگریستن و پاییدن این امر است که از چه ناحیه‌ای مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و به‌سوی چه مکانی برده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٨﴾

آری! آن مردان با ایمان، مساجد را با ذکر و نیایش و قرائت قرآن آبادان می‌کنند: ﴿تا خدا به پاس بهترینِ آنچه که کرده‌اند، به آنان پاداش دهد﴾ همان‌گونه که وعدهٔ دوچندساختن این پاداش را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به ایشان داده است ﴿و از فضل خویش افزون براین هم به آنان ببخشد﴾ یعنی: برتر از آن پاداشی که به ایشان وعده داده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که مراد از: (يَزِيْدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ) دادن اجازهٔ شفاعت به ایشان است. ﴿و خدا هرکه را بخواهد بی‌حساب روزی می‌دهد﴾ چندان‌که آن روزی در حساب و شمار خلق نگنجد.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَعْمَـٰلُهُمْ كَسَرَابٍۭ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ ٱلظَّمْـَٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمْ يَجِدْهُ شَيْـًٔا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥ ۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٣٩﴾

﴿ **وکسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان مانند سرابی در دشتی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد** ﴾ مراد از این اعمال، اعمال خیری است که کفّار آن را انجام داده‌اند؛ مانند صدقه، صلهٔ‌رحم، آباد ساختن بیت‌الحرام و آب‌دادن به حجّاج. سراب چیزی است که در بیابانهای بی‌آب به‌هنگام سختی گرما به‌صورت آب دیده می‌شود به طوری‌که بیننده آن را آب می‌پندارد. قِيْعَةٌ: جمع قاع، مکانی گود و پایین است که آب در آن جمع می‌شود. ﴿ **تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد** ﴾ و در آن وقت بداند که دیدن آب از دور، گمانی بیش نبوده است پس همچنین‌اند کفّاری که بر اعمال خویش تکیه می‌کنند، اعمالی که آن را خیر پنداشته و به پاداش آن طمع می‌بندند امّا چون به بارگاه خدای سبحان پیش افگنده شوند، از آن اعمال هیچ اثری نمی‌یابند زیرا کفرشان آنها را هدر داده و اثر آنها را محو و نابود ساخته است ﴿ **و خدا را نزد خویش یابد که حسابش را به‌تمام و کمال به او بدهد** ﴾ یعنی: آن کافر جزای خداوند ﷻ را نزد خویش می‌بیند که به تمام و کمال به وی داده شده است. آری! عمل کافر مانند این سراب است که چون مرگ وی در رسد، از عملش سودی نمی‌یابد، مگر چنان‌که سراب به تشنه سود می‌رساند! ﴿ **و خدا سریع الحساب است** ﴾ زیرا او به شمارش و پردازش نیازی ندارد.

أَوْ كَظُلُمَـٰتٍ فِى بَحْرٍ لُّجِّىٍّ يَغْشَىٰهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِۦ

سَحَابٌ ظُلُمَٰتُۢ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَآ أَخْرَجَ يَدَهُۥ لَمْ يَكَدْ يَرَىٰهَا ۗ وَمَن لَّمْ يَجْعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورًا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾

سپس خدای متعال برای اعمال کفّار مَثَلی دیگر زده می‌فرماید: ﴿یا﴾ اعمال کفّار ﴿مانند تاریکی‌هایی است﴾ تودرتو و متراکم ﴿در دریایی ژرف﴾ که از بس ژرف است، عمق آن پیدا نیست ﴿که موجی آن را فرو می‌پوشاند﴾ یعنی: موجی بر آب آن دریا فراز آمده که آن را به‌کلّی فرو می‌پوشاند ﴿و بر فراز آن موجی است﴾ یعنی: بر فراز آن موج، موج دیگری است ﴿و بر فراز آن نیز ابری است﴾ پس بیم دریا، امواج تودرتو، تاریکی‌های لایه‌به‌لایهٔ آن و ابری که بر فراز آن برآمده‌است، جمعاً بر آنان فرود می‌آید زیرا ابر نیز ستارگانی را که کشتی‌نشینان به‌وسیلهٔ آنها راه می‌یابند، فرو می‌پوشاند ﴿تاریکی‌هایی است که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر قرارگرفته‌است﴾ تاریکی‌های به‌هم‌انباشته و انبوه و متراکم؛ که یکی تاریکی موج است و بر فراز آن تاریکی دریا، باز بر فراز آن تاریکی موجی دیگر و باز بر فراز آن تاریکی ابر پس این تاریکی‌ها تودرتو و لایه‌به‌لایه است چنان‌که تاریکی‌های قلب و روان کافر تودرتو است: تاریکی جهل و شکّ و حیرت، بر فراز آن تاریکی‌های زنگار و مهر کوبیده شده بر قلبهایشان، برفراز آن تاریکی عقیده، تاریکی قول و تاریکی عمل؛ ﴿هرگاه﴾ این شخص گرفتار در این تاریکی‌های درون دریا ﴿دست خویش را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند﴾ چه رسد که آن را در واقعیّت امر ببیند. یعنی: به علّت تراکم تاریکی‌ها دیدن آن برایش ناممکن است ﴿و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده‌باشد، نوری ندارد﴾ یعنی: هر کس که خداوند ﷻ برایش هدایتی قرار نداده‌باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضدّ انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آنها در [آیهٔ ـ ۳۵]: (مَثَلُ نُورِهِ

كَمِشْكَاة . . .) گذشت .

پس از آن ، خدای عزّوجلّ چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد . نخستین دلیل ، تسبیح گفتن مخلوقات است :

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلطَّيْرُ صَـٰٓفَّـٰتٍ ۖ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسْبِيحَهُۥ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

﴿آیا ندیده‌ای﴾ یعنی : آیا به علم عینی ندانسته‌ای . آغاز سخن با این تعبیر ، به این حقیقت اشاره دارد که تسبیح گفتن کائنات برای خدای عزّوجلّ ، امر روشنی است که در حدّ علم غیرقابل شکّ ، واضح و نمایان است . آری ! آیا ندانسته‌ای ﴿که همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین هستند ، خداوند را تسبیح می‌گویند﴾ تسبیح : به‌پاکی یادکردن خداوند ﷻ از هرآن‌چیزی است که سزاوار شأن وی نیست . آری ! هرکه و هر چه که در آسمان و زمین است ، اعمّ از عقلا و غیرآنان ، مانند فرشتگان ، انسانها ، جنّیان ، حیوانات ، نباتات و جمادات ، برای خدای سبحان تسبیح می‌گویند . تسبیح‌گفتن غیرعقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود ﴿و پرندگان نیز در حالی که در آسمان بال گشوده‌اند﴾ در هوا برای پروردگارشان تسبیح می‌گویند . حالت گشودن پر و بال ، شگفت انگیزترین حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بالهایشان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتنشان در عین این حالت ، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه‌چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است ﴿هریک از آنان نماز و تسبیح خویش را دانسته است﴾ یعنی : خداوند ﷻ این نماز و نیایش و تسبیح را به آنان آموخته و الهام کرده‌است ، نه این‌که صدور این اعمال از آنان

به‌طور اتّفاقی و بی داشتن بصیرت باشد ﴿و خداوند به آنچه می‌کنند، داناست﴾ و هیچ چیز از ساحت علم وی پنهان نمی‌ماند پس همان‌گونه که تسبیح گفتن انسان را می‌داند، تسبیح گفتن سایر چیزها را نیز می‌داند.

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

﴿و فرمانروایی آسمانها و زمین﴾ فقط ﴿از آنِ خداست﴾ نه غیر وی ﴿و بازگشت به‌سوی خداست﴾ نه به‌سوی غیر وی لذا در پیوستن به راه حق هیچ درنگ نکنید و به اختیار خویش به اسلام گردن نهید. مصیر: بازگشت بعد از مرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزْجِى سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُۥ ثُمَّ يَجْعَلُهُۥ رُكَامًا فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِنۢ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصْرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُ ۖ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِۦ يَذْهَبُ بِٱلْأَبْصَٰرِ ﴿٤٣﴾

نوع دوم از ادلّهٔ اثبات وجود و یگانگی خداوند ﷻ، فرودآوردن باران است: ﴿آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرهایی را می‌راند﴾ یعنی: ابرها را به راندنی نرم و آرام به‌سوی آنجایی که بخواهد می‌راند؟ ﴿آن‌گاه میان آنها پیوند می‌دهد﴾ یعنی: اجزای آن ابرها را ــ بعد از پراکنده‌بودن و ازهم‌گسسته‌بودن آنها ــ به‌هم پیوند می‌دهد و فراهمشان می‌آورد تا نیرومند و متراکم و انبوه گردند ﴿سپس آنها را درهم می‌فشرد﴾ یعنی: ابرها را متراکم گردانیده بعضی را در بعضی مرکّب و درهم فشرده

می‌گرداند ﴿آن‌گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید﴾ یعنی: باران را می‌بینی که از لابلای ابرها بیرون می‌آید ﴿و﴾ خدا ﷻ است که ﴿از آسمان از کوههایی که در آنهاست﴾ یعنی: از قطعات بسیار بزرگ ابری که در آسمان شبیه کوهها است ﴿تگرگی فرود می‌آورد﴾ یعنی: از کوه‌های یخ زدهٔ ابرهای انباشته در آسمان، تگرگی را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای ابرهای آسمان، تعبیری معجزه‌آسا است زیرا شخصی که سوار هواپیماست و از خلال ابرها می‌گذرد، از پشت ابرها آنها را به شکل سلسلهٔ عظیمی از کوهها می‌بیند، در حالی‌که این پدیده برای بشر عصر بعثت، به این شکل قابل مشاهده نبوده است. بعضی از مفسّران برآنند که: کوههای سرما و یخ فعلاً در آسمان موجودند و از آنهاست که خداوند ﷻ تگرگ را فرود می‌آورد، که این معنی را بعضی از نظریّات جدید علمی نیز تأیید کرده‌اند. اخفش گفته‌است: «مِنْ» در هر دو جای این آیه زاید است و برای بعضیّت نیست پس معنی این است که: از آسمان تگرگ را از ابرهایی که همانند کوههاست فرود می‌آورد ﴿سپس آن را﴾ یعنی: تگرگ یا باران یا هر دو را ﴿به هرکس که خواهد﴾ از بندگان خویش ﴿می‌رساند﴾ یعنی: فرود می‌آورد و او را با آن گزند می‌رساند ﴿و آن را از هرکه بخواهد﴾ از بندگان خویش ﴿بازمی‌دارد، نزدیک است درخشش برقش﴾ یعنی: برقی که در ابرهاست، ﴿دیدگان را ازبین ببرد﴾ و کور سازد، از بس که نور آن قوی و پرنفوذ است.

يُقَلِّبُ ٱللَّهُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُو۟لِى ٱلْأَبْصَٰرِ ﴿٤٤﴾

نوع سوم از ادلّهٔ وجود، یگانگی و قدرت خدای بزرگ جابه‌جا کردن شب و روز است: ﴿خداست که شب و روز را می‌گرداند﴾ گردانیدن شب و روز، ایجاد توالی و تعاقُب و بلندی و کوتاهی در میان آنهاست. به قولی: گردانیدن آنها با جابه‌جا کردن گرما و سرما در آنهاست. ﴿بی‌گمان در این﴾ راندن ابرها، فرود

آوردن باران و دگرگون ساختن شب و روز ﴿عبرتی است﴾ یعنی: دلالت روشنی است که به‌وسیلهٔ آن پند و اعتبار حاصل می‌شود ﴿برای صاحبان بینش﴾ که با به‌کارانداختن بینش و نگرش خود، آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و عظمت حق تعالی را درک می‌کنند.

وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِّن مَّآءٍ ۖ فَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰ بَطْنِهِۦ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُم مَّن يَمْشِى عَلَىٰٓ أَرْبَعٍ ۚ يَخْلُقُ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

نوع چهارم از ادلّهٔ اثبات وجود و یگانگی خداوند: ﴿و خداست که هر دابّه‌ای را از آب آفریده‌است﴾ دابّه: هرآنچه که بر زمین از جانداران می‌خزدو می‌جنبد. پس اساس خلقت اوّلیّهٔ هر جانداری از آب است. یا این‌که مراد، آب نطفه یعنی آب منی است. ﴿پس برخی از آنها بر روی شکم راه می‌روند﴾ مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات و مانند اینها ﴿و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند﴾ مانند انسان و پرندگان ﴿و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند﴾ چون سایر حیوانات ﴿خدا هر چه بخواهد، می‌آفریند﴾ اعم از آنچه که در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه که در اینجا از آنها یادی نکرد، چون جنبندگانی که بر بیشتر از چهار پا حرکت می‌کنند، مانند خرچنگ، عنکبوت و بسیاری از حشرات و کرمهای دیگر و نیز چون جمادات؛ اعم از مرکّب و بسیط آنها، نموّ کننده و نموّ نکنندهٔ آنها ﴿بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست﴾ و هیچ چیز براو دشوار نیست.

لَقَدْ أَنزَلْنَآ ءَايَـٰتٍ مُّبَيِّنَـٰتٍ ۚ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ

مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

﴿به‌راستی ما آیاتی روشنگر نازل کرده‌ایم﴾ در قرآن کریم و در آن از بیان هیچ‌چیز، کوتاهی نورزیده‌ایم ﴿و خدا هرکه را بخواهد﴾ به لطف خویش ﴿به‌سوی راه راست هدایت می‌کند﴾ راه راستی که در آن هیچ کژی‌ای نیست؛ با توفیق‌بخشیدن وی به نگرش صحیح و ارشاد وی به تأمّل و تدبّر راستین. و به‌وسیلهٔ پیمودن این راه راست است که او به نعمتهای بهشت نایل می‌شود.

وَيَقُولُونَ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۚ وَمَآ أُو۟لَٰٓئِكَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** می‌گویند: این آیات دربارهٔ «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن‌گاه که در قضیهٔ زمینی باهم مرافعه کردند، یهودی بشر را به‌سوی رسول خدا ﷺ می‌کشانید تا میان آنها داوری کنند و منافق او را به‌سوی کعب‌بن‌اشرف یهودی می‌کشانید در حالی‌که می‌گفت: محمّد بر ما در داوری خویش ستم می‌کند!!

﴿و می‌گویند﴾ منافقان به زبانهای خویش ﴿به خدا و رسول او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم﴾ بدین‌سان، ایمان را اظهار و کفر را پنهان داشته و با دهانهایشان چیزی را می‌گویند که در دلهایشان نیست پس فقط با زبان به فرمان‌بردن از خدا ﷻ و رسول وی متعهّد هستند، نه از روی اعتقاد و باوری درست و راستین ﴿آن‌گاه گروهی از آنان روی می‌گردانند﴾ و رسول خدا ﷺ را در فرمانهای وی در مورد جهاد و غیره اطاعت نمی‌کنند ﴿بعد از این﴾ یعنی: بعد از اعلام و ادّعای ایمان و اطاعت. ﴿و اینان مؤمن نیستند﴾ اشاره به (أُولَٰئِكَ ۞ اینان) به کسانی از

منافقان بر می‌گردد که از رسول خدا ﷺ روی می‌گردانند. به قولی دیگر: این اشاره، به همهٔ منافقان بر می‌گردد زیرا همهٔ منافقان به این روی‌گردانی راضی اند.

وَإِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ إِذَا فَرِيقٞ مِّنۡهُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و چون به‌سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند﴾ یعنی: تا رسول خدا ﷺ میانشان داوری کند ﴿بناگاه گروهی از آنان روی برمی‌تابند﴾ از بردن داوری به‌سوی رسول خدا ﷺ؛ چنانچه حق با آنان نباشد و این از نفاقشان است.

آیهٔ مبارکه دلیل بر آن است که حکم و داوری پیامبر ﷺ، حکم خداوند ﷻ است و بر بنیاد حقّ و عدالت استوار می‌باشد.

وَإِن يَكُن لَّهُمُ ٱلۡحَقُّ يَأۡتُوٓاْ إِلَيۡهِ مُذۡعِنِينَ ﴿٤٩﴾

﴿و اگر حق به جانب آنان باشد، گردن نهاده به نزد او می‌آیند﴾ یعنی: درحالی نزد پیامبر ﷺ می‌آیند که اظهار خضوع و فروتنی و طاعت می‌کنند زیرا آنان می‌دانند که پیامبر ﷺ به‌زودی به‌نفعشان حکم می‌کند پس انگیزه‌شان از این آمدن، رضا به حکم و داوری پیامبر ﷺ نیست بلکه طلب کردن حقّ خویش است.

أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ٱرۡتَابُوٓاْ أَمۡ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ وَرَسُولُهُۥۚ بَلۡ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٥٠﴾

﴿آیا در دلهایشان بیماری است﴾ یعنی: آیا روی‌گردانیشان از مرافعه و دادخواهی نزد پیامبر ﷺ، به انگیزهٔ نفاقی است که در دلهایشان ریشه دوانده‌است ﴿یا به شک افتاده‌اند﴾ در امر نبوّت پیامبر ﷺ و عدالت وی در داوری و حکمیّت ﴿یا از آن می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کنند﴾ حِیْف: گرایش در حکم و داوری به‌سوی بی‌عدالتی است ﴿نه، بلکه اینان خود ستمکارند﴾ یعنی: علّت این روی‌گردانیشان هیچ‌چیز از آنچه ذکر شد نیست بلکه علّت آن، ستمگری و عنادورزی خودشان است.

بنابراین آیه، بر هر مسلمانی واجب است که چون به‌سوی حکمیّت قاضی‌ای فراخوانده شد که به حکم خدا ﷻ داناست و در داوری خویش عادل است، باید اجابت کند زیرا علما وارثان پیامبرند و حکم و داوری قضّات مسلمانی که به احکام الهی دانا، به کتاب و سنّت آشنا و در قضاوت خویش عادلند، همانا حکم خدا ﷻ و حکم رسول وی ﷺ است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن يَقُولُواْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَاۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

﴿سخن مؤمنان چون به‌سوی﴾ حکم ﴿خدا﴾ یعنی: کتاب و وحی وی ﴿و رسولش﴾ یعنی: شخص وی در حیاتش و سنّت وی بعد از وفاتش ﴿فراخوانده شوند تا میانشان حکم کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و فرمان بردیم﴾ یعنی: سزاوار مؤمنان است که این‌چنین باشند، به گونه‌ای که چون از ایشان چنین فراخوانی‌ای به عمل آمد، آن را از جان و دل، با فرمان‌بردن و اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا لبّیک گویند. آری! مؤمنان می‌گویند: سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم و از دستور وی اطاعت کردیم، هرچند این دستور به چیزی مربوط باشد که آن را

ناخوش می‌داریم و به زیان ما هم تمام شود ﴿و این گروه﴾ یعنی: مؤمنانی که این سخن را می‌گویند ﴿اینانند که رستگارند﴾ به خیر و سعادت دنیا و آخرت.

وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَخْشَ ٱللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَآئِزُونَ ﴿٥٢﴾

﴿و هر کس از خداوند و رسول او اطاعت کند و از خداوند بترسد﴾ در گناهان گذشته‌اش ﴿و از او پروا دارد﴾ در آینده ﴿پس اینانند که خود کامیابند﴾ به نعمتهای دنیوی و اخروی، نه غیرآنان.

۞ وَأَقْسَمُوا۟ بِٱللَّهِ جَهْدَ أَيْمَٰنِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ ۖ قُل لَّا تُقْسِمُوا۟ ۖ طَاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

﴿و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خداوند سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی﴾ که به جهاد بیرون آیند؛ ﴿بی‌شک بیرون خواهند آمد﴾ معنای (سخت‌ترین سوگندهایشان) این است: تا آنجا که بر سوگندخوردن توان دارند، سوگند می‌خورند ولی این سخن و سوگندهایشان تماماً کذب آشکار است، هم ازاین‌روی خداوند ﷻ این ادّعایشان را ردّ کرده می‌فرماید: ﴿بگو: سوگند نخورید﴾ بر طاعت رسول و بیرون رفتن به‌سوی جهاد ﴿اطاعتی پسندیده مطلوب است﴾ و سزاوارتر برای شما، از سوگندخوردنهای دروغ و بی‌اساس. یا آنچه که از شما خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، نه سوگندهای دروغینی که به زبان می‌گویید امّا دلهایتان برخلاف آن است ﴿بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید﴾ از اعمال

﴿آگاه است﴾ هرچند در ظاهر خلاف آن را ابراز دارید پس اگر در سخن خویش راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این جمله، هشداری است به آنان که رسوا ساخته می‌شوند.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُم مَّا حُمِّلْتُمْ ۖ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا ۚ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

﴿بگو: از خدا فرمان برید و از رسول او فرمان برید﴾ به فرمان‌بردنی ظاهری و باطنی، همراه با خلوص اعتقاد و درستی نیّت ﴿پس اگر پشت نمودید﴾ بدانید که به رسول خدا ﷺ زیانی نرسانده‌اید بلکه فقط به خود زیان زده‌اید ﴿زیرا برعهدهٔ او تنها همان است که به آن مکلّف شده﴾ از تبلیغ و رساندن پیام و او به این تکلیف خویش عمل کرده است ﴿و بر عهدهٔ شماست آنچه مکلّف هستید﴾ بدان از اطاعت و فرمان‌بردن ﴿و اگر از او فرمان برید﴾ در آنچه که شما را بدان امر و از آن نهی می‌کند ﴿راه خواهید یافت﴾ به‌سوی حق و خیر و به دریافت پاداش نایل خواهید شد ﴿و برعهدهٔ رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست﴾ لذا پیامبر ما ﷺ به این قادر نیست که دلهایتان را به ایمان وادارد بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به‌سوی ایمان بشتابید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ

ٱلَّذِى ٱرْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا ۚ يَعْبُدُونَنِى لَا يُشْرِكُونَ بِى شَيْـًٔا ۚ وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَـٰسِقُونَ ﴿٥٥﴾

ابیّ‌بن‌کعب رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌است: چون رسول خدا ﷺ و اصحابشان به مدینه هجرت کردند و انصار به آنان جای دادند، مشرکان عرب متّحد شده و از یک موضع واحد علیه مسلمانان دست‌اندرکار توطئه شدند و کار بدانجا رسید که مؤمنان جز با سلاح نمی‌خوابیدند و جز با سلاح شب را به صبح نمی‌آوردند. در این اوضاع و احوال بود که مسلمانان با خود گفتند: آیا روزی هم خواهد رسید که ما با آرامش زندگی کنیم و جز از خدای عزّوجلّ از کسی‌دیگر بیم و هراسی نداشته‌باشیم؟.همان بود که این آیهٔ مبارکه نازل شد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چون نگرانی اصحابشان را می‌دیدند، می‌فرمودند: «به خدا سوگند که حق تعالی‌این کار [دین و دعوت] را به مقصد می‌رساند تا بدانجا که شخص، سواره از صنعا تا حضرموت به‌تنهایی راه می‌پیماید در حالی‌که جز از خدا عزّوجلّ و از گرگ بر گوسفندانش از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد ولی شما شتاب می‌کنید». پس آیهٔ مبارکه معجزهٔ نبوّت است زیرا از وقوع امری در زمان آینده خبر می‌دهد که محقّق شد. **﴿خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده‌است﴾** خطاب متوجّه پیامبر ﷺ و امّتشان است **﴿که حتماً آنان را در زمین خلیفه می‌گرداند﴾** یعنی: آنان را در زمین جانشین قرار می‌دهد تا در آن بسان تصرّف شاهان در ممالک خویش، تصرّف کنند **﴿همان‌گونه که جانشین ساخت کسانی را که پیش از آنان بودند﴾** از بنی‌اسرائیل و دیگران **﴿و آن دینی را که برایشان پسندیده‌است، به‌سودشان مستقر**

دارد ﴾ یعنی : دین حق را ثابت و استوار داشته و عرصه را برایشان در سرزمین‌ها و کشورها فراخ می‌گرداند ، قلمروها را در زیر پرچم فتح و نصرت آنها درمی‌آورد و دینشان ــ اسلام ــ را بر تمام ادیان غالب و پیروز می‌گرداند تا بدین‌سان ، فرمانروایی از آن ایشان و آیندگانشان باشد ، مادامی که بر این آیین حق پایبند و پایدار باشند ﴿ **و برآنان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند** ﴾ یعنی : آنان را در موقعیّتی قرار می‌دهد که به‌جای بیم و هراس از دشمنان ، در ایمنی و آسایش کامل به‌سر برند ، به‌گونه‌ای که جز خدای سبحان ، از هیچ چیز دیگری نترسند و به غیروی امیدی نبندند . آری ! مسلمانان قبل از هجرت و اندکی بعد از آن ، از مشرکان در خوف و هراسی سخت به‌سر می‌بردند ، به طوری که جز با سلاح بیرون نیامده و جز با سلاح نمی‌خوابیدند و صبح و شام در انتظار فرودآمدن زیان و آسیبی از سوی کفّار بر خود بودند چنان‌که در بیان سبب نزول گذشت ، سپس وعدهٔ خدا ﷻ محقّق گشت و ایشان در امن و آسایش کامل قرار گرفتند و خدای عزّوجلّ شیاطین مشرک را دربرابرشان خوار و ذلیل گردانیده سرزمینها را برایشان گشود ، راه را به‌رویشان در زمین خویش هموار گردانید و جای پایشان را محکم و استوار کرد ــ که سپاس و ستایش اوراست .

﴿ **مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند** ﴾ یعنی : پرستش من برآنان لازم است تا به وعدهٔ یادشده برایشان وفا کنم . یا این موقعیّت ممتاز در حالی برایشان مسلّم خواهد بود که فقط مرا پرستش کنند . خدای عزّوجلّ به این وعده ، وفا کرد و مسلمانان را بر جزیرةالعرب مسلّط گردانید و بعد از آن ایشان سرزمین‌های مشرق و مغرب را فتح کردند و امپراتوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را درهم کوبیده بر دنیای آن روز مسلّط شدند و در سایهٔ خلافتهای پی‌درپی ، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی ماند؛ نخست با خلافت خلفای راشدین ، سپس با خلافت اموی در شام و اندلس آن‌گاه با خلافت عبّاسی و پس از آن با خلافت عثمانی تا آن‌که مسلمانان کفران نعمت کرده و از حقیقت دین

خویش فاصله گرفتند، سرانجام در پایان ربع اوّل از قرن بیستم (۱۹۲۴.م) آتاتورک بر مرکز حکومت اسلامی مسلّط گشت و بنیاد خلافت اسلامی را ویران کرد چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: ﴿**وکسانی که پس از آن ناسپاسی کنند**﴾ یعنی: کسانی که بعد از این وعدهٔ راستین، این نعمتها را کفران و ناسپاسی کنند ﴿**پس آن گروه**﴾ ناسپاس ﴿**همانا فاسقانند**﴾ یعنی: در فسق خویش، که خروج از طاعت حق و طغیان و گردنکشی در ناسپاسی است، کامل‌اند.

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَءَاتُوا الزَّكَوٰةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٥٦﴾

﴿**و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از رسول خدا فرمان برید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید**﴾ یعنی: آنچه را که ذکر شد انجام دهید تا خدای سبحان بر شما رحم کند و در همه حال بر این اصول پایبند باشید.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ ۚ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ۖ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٥٧﴾

﴿**و کافران را عاجزکننده در زمین مپندار**﴾ یعنی: مپندار که آنان می‌توانند از نزد حق تعالی بگریزند آن‌گاه که بخواهد عذاب را برآنان فرود آورد ﴿**و جایگاهشان آتش است و چه بد بازگشتگاهی است**﴾ یعنی: دوزخ چه بد سرانجام و چه بد منزلگاهی است؟!

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِيَسۡتَـٔۡذِنكُمُ ٱلَّذِينَ مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡ وَٱلَّذِينَ لَمۡ يَبۡلُغُواْ ٱلۡحُلُمَ مِنكُمۡ ثَلَٰثَ مَرَّٰتٖۚ مِّن قَبۡلِ صَلَوٰةِ ٱلۡفَجۡرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ ٱلظَّهِيرَةِ وَمِنۢ بَعۡدِ صَلَوٰةِ ٱلۡعِشَآءِۚ ثَلَٰثُ عَوۡرَٰتٖ لَّكُمۡۚ لَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ وَلَا عَلَيۡهِمۡ جُنَاحُۢ بَعۡدَهُنَّۚ طَوَّٰفُونَ عَلَيۡكُم بَعۡضُكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٞ ﴿٥٨﴾

بعد از طرح ادلّهٔ الوهیّت که خود دلایل وجوب اطاعت نیز هست، خداوند ﷻ با این آیات به بیان و تفصیل احکام و آداب گذشته در این سوره برگشته و آنها را چنین دنبال می‌کند: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان از شما اجازه بگیرند**﴾ در وقتی که به‌خانه نزد شما وارد می‌شوند. ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** این آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ غلامی از انصار به‌نام مُدلج‌بن عمرو را چاشتگاه نزد عمربن‌الخطاب ﷺ فرستادند. آن غلام بر عمر ﷺ درآمد و او را به حالی دید که عمر ﷺ ورود وی را بر خود در آن حالت نمی‌پسندید، بعداً عمر ﷺ به رسول خدا ﷺ گفت: یارسول‌الله! ای کاش خدای متعال ما را در موضوع استئذان امرونهی می‌کرد. همان بود که این آیه نازل شد. ﴿و﴾ نیز باید از شما اجازه بگیرند ﴿**کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند**﴾ آنان اطفال آزاد پسر و دخترند ﴿**سه نوبت**﴾ یعنی: هردو گروه باید در طول مدّت شبانه‌روز، در سه وقت از شما اجازه بگیرند. به قولی: مراد سه بار اجازه گرفتن در هر نوبتی است. یعنی:

اجازه گرفتن را از سه‌بار بیشتر تکرار نکنند، این سه وقت عبارت است از: ﴿**پیش از نماز بامداد**﴾ زیرا این وقت، وقت برخاستن از خوابگاه و درآوردن جامه‌های خواب و پوشیدن جامه‌های بیداری است و چه‌بسا که شخص برهنه خوابیده باشد، یا بر حالتی قرارداشته باشد که دوست ندارد دیگران او را بر آن حال ببینند ﴿**و هنگامی از نیمروز که لباسهایتان را بیرون می‌آورید**﴾ زیرا مسلمانان در نیمروز برای خواب قیلوله (چاشتگاه) لباسهای خود را در می‌آورند ﴿**و پس از نماز عشاء**﴾ که این وقت نیز، وقت برهنه‌شدن از لباس و خلوت‌کردن با همسران است ﴿**این سه نوبت برایتان عورت است**﴾ عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختلّ می‌شود پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برایشان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما در آیند. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها در نداشته‌اند ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌هایشان را به دروازه مجهّز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به‌قولی‌دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست بلکه در حقّ مردان و زنان ــ هر دو ــ ثابت و پابرجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ‌یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده‌است. امّا در ﴿**غیر از این**﴾ اوقات سه‌گانه ﴿**نه بر شما و نه بر آنان هیچ گناهی نیست**﴾ در داخل‌شدن غلامان و کنیزانتان بدون اجازه ﴿**چراکه آنان بر شما طواف‌کننده‌اند**﴾ یعنی: آنان خدمتکاران شماهستند لذا پیرامون شما در گردشند پس باکی نیست که در غیر این اوقات سه‌گانه بدون اجازه بر شما درآیند ﴿**و بر همدیگر وارد می‌شوید**﴾ آن غلامان و کنیزان نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان، آنان برای خدمت کردن و شما برای به خدمت گرفتنشان پس اگر دستور کسب اجازه به همه وقت تسرّی یابد، شما در حرج و سختی می‌افتید ﴿**خداوند آیات خود را این گونه برای شما روشن می‌کند**﴾ آیاتی که دالّ بر احکام شریعت وی است ﴿**و خدا دانای حکیم است**﴾ بسیار داناست به منافع بندگانش، نهایت با حکمت و فرزانه است در

بیان مرادش.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

﴿و چون کودکانتان به سنّ حُلم رسیدند﴾ یعنی: به حدّ احتلام و بلوغ رسیدند. خدای سبحان در اینجا حکم اطفالی را بیان می‌دارد که به حدّ احتلام می‌رسند. در رأی اکثر علما، رسیدن به حدّ حُلم، یا با احتلام شدن است، یا با رسیدن به سنّ پانزده‌سالگی. امّا ابوحنیفه می‌گوید: پسر تا آن‌گاه که به سنّ هجده‌سالگی نرسد و آن را تکمیل ننماید و دختر تا به سنّ هفده سالگی نرسد، به بلوغ آنان حکم نمی‌شود. حدّ بلوغ در مورد دختران یک سال کم می‌شود زیرا رشد و بالندگی آنها بیشتر است. آری! چون کودکانتان به این حدّ از رشد رسیدند ﴿باید از شما اجازه بگیرند، همان‌گونه که کسانی که پیش از آنان بودند، اجازه گرفتند﴾ یعنی چنان‌که بزرگسالانی که قبلاً ذکر آنان رفت، از شما کسب اجازه کردند، اینان نیز در تمام اوقات ــ اعم از اوقات خلوت و غیرآن ــ باید اجازه بگیرند ﴿خدا آیاتش را این‌گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است﴾ داناست به مصالح بندگان، حکیم است در بیان احکام.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیات مشتمل است بر حکم اجازه خواستن (استئذان) اقارب و نزدیکان از همدیگر. ولی آنچه قبلاً در این سوره گذشت، راجع به حکم استئذان بیگانگان از همدیگر بود لذا این آیات، مکمّل آدابی است که در این سوره برای استئذان ذکر شد».

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ

أَن يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ ۖ وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

﴿و بر زنان بازنشسته‌ای﴾ یعنی: بر پیره‌زنان یائسه و از کار افتاده‌ای که به‌علّت کهنسالی، هم از عادت ماهیانه و هم از تولّد فرزند بازمانده‌اند، هم آنان ﴿که دیگر امید ازدواج ندارند﴾ یعنی: به‌سبب بزرگسالی دیگر شوق و طمعی در ازدواج و زناشویی ندارند ﴿بر آنان گناهی نیست که لباسهایشان را فرونهند﴾ زیرا مردان را به آنان رغبتی نیست لذا می‌توانند جامه‌های رواندازی را که بر روی جامهٔ پوشانندهٔ عورت خود پوشیده‌اند ــ از قبیل چادر و مانند آن ــ فرو نهند، نه آن جامه‌ای را که پوشانندهٔ عورتشان است ﴿به شرطی که زینتی را آشکار نکنند﴾ یعنی: زینتی را که در این فرمودهٔ باری‌تعالی: (وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ...) [آیهٔ / ۳۱] به پنهان‌ساختن آن مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان را فرو نهند، به شرط این‌که از فرونهادن آنها قصد آشکارساختن زینت و آرایش خود را نداشته باشند تا آن را در معرض دید مردان قرار داده و توجّه آنان را به خود جلب کنند ﴿و اگر طلب عفّت کنند، برایشان بهتر است﴾ یعنی: اگر فرونهادن جامه را ترک کنند، این برایشان بهتر است ﴿و خداوند شنوای داناست﴾ بسیار شنواست نسبت به آنچه که می‌گویند، یا دربارهٔ آنها گفته می‌شود و بسیار داناست به قصد و هدفشان.

لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

ءَابَآئِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَـٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَٰنِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَـٰمِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّـٰتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَٰلِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَـٰلَـٰتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُۥٓ أَوْ صَدِيقِكُمْ ۚ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكُلُوا۟ جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا ۚ فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتًا فَسَلِّمُوا۟ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُبَـٰرَكَةً طَيِّبَةً ۚ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْـَٔايَـٰتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦١﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مسلمانان چون به جهاد می‌رفتند، کلیدهای خانه‌های خویش را به افراد از پامانده و زمینگیر داده و به ایشان می‌گفتند: برای شما حلال کردیم که از آنچه در خانه‌های ما وجود دارد بخورید امّا آن واماندگان از این کار احساس حرج و گناه کرده و می‌گفتند: درحالی‌که صاحبان آنها غایبند، ما به خانه‌هایشان داخل نمی‌شویم. پس این آیه برای رخصت‌دادن به آنان نازل شد.

﴿**بر نابینا حرجی نیست**﴾ حَرَجْ: در لغت تنگی را گویند و در اصطلاح شرع، مراد از آن گناه است ﴿**و بر لنگ و بیمار و نیز بر خودتان حرجی نیست در این‌که**﴾ شما و کسانی که با شما همراهند ﴿**از خانه‌های خود بخورید**﴾ یعنی: از خانه‌های فرزندان خود زیرا فرزند جزئی از خود شخص است، بدین جهت، فرزندان در آیه ذکر نشده‌اند، هم از این‌روی مفسّران گفته‌اند: خانهٔ پسر شخص خانهٔ خود اوست، به‌دلیل **حدیث‌شریف**: «أَنْتَ وَ مَالَكَ لِأَبِيكَ ✿ تو و مالت از آن پدرت هستید».

﴿یا﴾ بخورید از ﴿خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا خانه‌های عموهایتان یا خانه‌های عمّه‌هایتان یا خانه‌های دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان﴾ به این ترتیب، باری‌تعالی اقارب بسیار نزدیک را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه برای آنهاست ﴿یا﴾ بخورید از ﴿خانه‌ای که کلیدهایش را در اختیار دارید﴾ یعنی: از خانه‌هایی که به اجازهٔ صاحبانشان در آنها مالک تصرّف هستید. این گروه شامل کسانی چون وکلا، بردگان یا انبارداراند زیرا اینان مالک تصرّف در خانه‌های کسانی هستند که اجازهٔ داخل‌شدن به خانه‌هایشان را دارند و کلیدهای خانه‌های آنان را در اختیار دارند. همین گونه است نگهبان باغ که می‌تواند از میوهٔ آن بخورد. به قولی: حقّ استفاده از غذا برای این گروه‌ها درصورتی است که آن غذا در معرض استفادهٔ آنان گذاشته شده باشد امّا اگر غذا در مکانی دربسته و محفوظ قرار داده شده‌بود، خوردن از آن برایشان جایز نیست. ابوحنیفه با این آیه استدلال کرده‌است که اگر کسی از نزد محرم خویش چیزی را دزدید، دست وی قطع نمی‌شود، به‌سبب وجود شبههٔ اجازه و دیگر این‌که مال شخص از نزدیکان آن، محرَز و محفوظ نیست و محرز بودن مال، یعنی محاط بودن آن به حفاظ و نگهبان، شرط بریدن دست است ﴿یا﴾ بخورید از ﴿خانه‌های دوستتان﴾ زیرا دوست غالباً این اجازه را به دوست خویش می‌دهد و به این کار از ته دل راضی است.

نقل است که جمعی از دوستان حسن بصری در غیاب وی به خانه‌اش آمدند و در آن خوردنی‌های لذیذی را یافته شروع به خوردن آن کردند پس گرم خوردن بودند که او به خانه رسید و چون آنان را بر این حالت یافت، بسیار خوشحال شد و فرمود: خدا خیرتان بدهد، صحابهٔ رسول خدا ﷺ این‌گونه بودند. ﴿بر شما گناهی نیست که باهم بخورید﴾ از این خانه‌هایی که ذکر شد ﴿یا پراکنده﴾ برخی از اعراب از این‌که به تنهایی غذا بخورند احساس حرج می‌کردند و چه‌بسا که یک روز تمام گرسنه باقی می‌ماندند تا همراهی را بیابند که با آنان غذا بخورد، چنان که در

مقابل، کسانی بودند که از خوردن به طور دسته جمعی احساس حرج می‌کردند، از بیم آن‌که یکی بیش از دیگری غذا بخورد. پس خدای عزّوجلّ در این آیه رخصت داد که شخص می‌تواند به‌تنهایی غذا بخورد یا با گروه ولی خوردن با جمع، بابرکت‌تر و بهتر است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که مردی برای رسول خدا ﷺ گفت: «ما غذا می‌خوریم ولی سیر نمی‌شویم». حضرت فرمودند: «شاید شما پراکنده و تنهاتنها غذا می‌خورید، بر غذای خود دشسته‌جمعی گرد آیید و نام خدای تبارک‌وتعالی را بر سر غذایتان ببرید، قطعاً خدای عزّوجلّ در آن برای شما برکت می‌نهد». **﴿پس چون به خانه‌هایی﴾** که ذکر آنها گذشت، یا غیرآن از خانه‌ها **﴿درآمدید، به‌یک‌دیگر سلام کنید﴾** یعنی: به سلام گفتن بر اهل آن خانه و کسانی از مسلمانان که در آن هستند، ابتدا کنید **﴿به تحیّه‌ای﴾** یعنی: سلام و درود بگویید به درودی که **﴿از جانب خداوند﴾** ثابت شده است. یعنی: این طلب سلامتی و رحمت و برکت برای کسانی که به آنان سلام می‌گویید، از جانب خدای عزّوجلّ است، یا به امر وی ثابت است و از جانب وی مشروع شده است، سلام و درودی **﴿که مبارک است﴾** یعنی: بسیار باخیر و بابرکت است و **﴿پاکیزه﴾** است، که روان شنونده با آن نوازش یافته و بر دل وی گوارا و خوش می‌نشیند. به قولی: مراد از خانه‌ها در اینجا: خانه‌های مسکونی و غیرآنهاست، یعنی: انسان باید بر اهل خانه‌های مسکونی سلام بگوید امّا در خانه‌های غیرمسکونی بر خود سلام بگوید چنان‌که از عمر و ابن عبّاس ﷺ روایت شده‌است که فرمودند: «چون به مسجد یا خانهٔ غیرمسکونی وارد می‌شوی، بگو: اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَعَلَی عِبَادِاللهِ الصَّالِحِیْن ۞ سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند». اگر در خانهٔ غیرمسلمانی درآمدی، بگو: «اَلسَّلامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی ۞ سلام بر پیروان هدایت». یا بگو: «اَلسَّلامُ عَلَیْنَا وَعَلٰی عِبَادِاللهِ الصَّالِحِیْن ۞ سلام برما و بر بندگان شایستهٔ خداوند». ضحّاک می‌گوید: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُاللهِ وَبَرَکَاتُهُ ۞ در سلام ده حسنه است، در سلام به اضافهٔ رحمت

بیست حسنه و با برکات سی حسنه». ﴿خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می‌کند تا بیندیشید﴾ یعنی: تا زمینهٔ درک و فهم آیات خدای سبحان برای شما فراهم آید.

إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِذَا كَانُوا۟ مَعَهُۥ عَلَىٰٓ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا۟ حَتَّىٰ يَسْتَـْٔذِنُوهُ ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَـْٔذِنُونَكَ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ۚ فَإِذَا ٱسْتَـْٔذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُمُ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٢﴾

﴿جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند و چون در کاری جامع با او باشند﴾ یعنی: هنگامی که با پیامبر ﷺ بر طاعتی همراه باشند که نیاز به همگرایی و اجتماع و اشتراک مساعی دارد، مانند برگزاری نماز جمعه، نمازهای عید قربان و عید فطر، جهاد و مانند آنها ﴿به جایی نمی روند تا از وی کسب اجازه نکنند﴾ مفسّران می‌گویند: چون رسول خدا ﷺ در روز جمعه بر منبر می‌رفتند و کسی می‌خواست تا برای قضای حاجت یا عذری از مسجد بیرون رود، از آن بیرون نمی‌رفت تا روبروی رسول خدا ﷺ به گونه‌ای قرارگیرد که ایشان او را ببینند و بدانند که او برای آن برخاسته‌است تا اجازه بگیرد پس رسول خدا ﷺ به هر کس از آنان که می‌خواستند اجازه می‌دادند. آری! مؤمنان باید با پیشوای خویش این‌چنین باشند، از فرمان وی مخالفت و سرپیچی نکنند و از

هیچ تجمّعی از اجتماعاتی که او تشکیل می‌دهد، جز به اجازهٔ آن امام و پیشوا بازنگردند، به‌نحوی که حرکت آنان در معرض دید و دریافت او باشد. به قولی: مراد از (أمرجامع) کار بزرگی است که به گردهمایی صاحبان رأی و تجربه نیاز داشته باشد ﴿**در حقیقت، کسانی که از تو اجازه می‌خواهند، آنانند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند**﴾ این تأکیدی است بر آنچه که در اوّل آیه ذکر شد. یعنی: اجازه گرفتن از پیامبر ﷺ مصداقی روشن بر درستی ایمان مؤمنان به خدا و رسول وی است ﴿**پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند**﴾ یعنی: برای انجام دادن اموری که مورد عنایت و محلّ نیاز آنان است ﴿**به هرکس از آنان که خواستی، اجازه ده**﴾ و هر کس را که می‌خواستی بازدار، برحسب آنچه که مصلحت اقتضا می‌کند. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که برخی از احکام به رأی رسول خدا ﷺ واگذار شده است ﴿**و از خدا برایشان آمرزش بخواه، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است**﴾ این تعبیر اشاره به آن دارد که اجازه‌خواستن از رسول خدا ﷺ هرچند با عذری موجّه همراه باشد امّا از شایبهٔ ترجیح دادن کار دنیا بر کار آخرت خالی نیست پس بهتر آن است که اجازه گرفته نشود.

کلبی در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خطابه‌هایشان متعرّض منافقان شده و آنان را سرزنش می‌کردند پس منافقان به چپ و راست می‌نگریستند و چون کسی آنان را نمی‌دید پنهانی از کناری بیرون رفته و نماز نمی‌خواندند امّا اگر کسی آنان را می‌دید، از ترس بر جای خود می‌ماندند و نماز می‌گزاردند، همان بود که این آیه نازل شد. بعد از نزول این آیه، هیچ مؤمنی از محضر پیامبر ﷺ برای حاجت و نیاز خویش بیرون نمی‌رفت تا این‌که از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گرفت ولی منافقان بدون اجازه بیرون می‌رفتند.

لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ

اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمْ لِوَاذًا ۚ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

﴿ **فراخواندن رسول خدا را در میان خود، مانند فراخواندن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرارندهید** ﴾ یعنی : اگر رسول خدا ﷺ شما را به اجتماعی فراخواند ، از نزد وی بدون کسب اجازه متفرّق نشوید . یا معنی این است : پیامبر ﷺ را چنان مورد خطاب قرارندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید ، یا بدون اجازه از مجلس بیرون می‌روید ، یا صدایتان را بلند می‌کنید پس مراد این است که وقتی پیامبر ﷺ مخاطب شماست ، در کمال ادب و ملایمت بگویید : یارسول‌الله ! و با درشتی و خشونت نگویید : ای محمّد ! لذا خدای عزّوجلّ مؤمنان را در این آیه ، به تشریف و تعظیم پیامبر ﷺ فرمان داد و این‌که باید باکمال ادب و فروتنی با ایشان برخورد کنند . به‌قولی معنی این است : پیامبر ﷺ را در معرض آن قرار ندهید تا بر شما خشم گرفته و در حقّتان دعای بد کند زیرا دعای وی مانند دعاهای شما نیست و قطعاً مورد اجابت قرار می‌گیرد ﴿ **به یقین خدا کسانی از شما را که پناه‌جویان و پنهانی از نزد او می‌گریزند، می‌شناسد** ﴾ آنان منافقان بودند که پنهانی و مخفیانه از نماز جمعه به بیرون گریخته و بعضی به بعضی دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند همچنین از اجتماعاتی که برای جهاد و مانند آن برگزار می‌شد ، پنهانی بیرون می‌رفتند . (لِواذ) نیرنگ پنهانی است . ﴿ **پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند** ﴾ یعنی : کسانی که از فرمان رسول خدا ﷺ که همان راه و برنامهٔ ایشان است سر می‌پیچند و به مقتضای فرمان وی عمل نمی‌کنند و پنهانی بیرون می‌روند تا از عمل به طاعت وی سرباز زنند ﴿ **باید برحذر باشند از آن که فتنه‌ای بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند** ﴾ فتنه : کشته‌شدن و بلایای تکان‌دهنده است . به

قولی: کوبیدن مُهر بر دلهایشان است. ابن کثیر در تفسیر (فِتْنَةْ) می‌گوید: «مراد از فتنه در اینجا، کفر یا نفاق یا بدعت است».

أَلَآ إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ قَدْ يَعْلَمُ مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ وَ
يَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

﴿هان﴾ بدانید که ﴿بی‌شک آنچه در آسمانها و زمین است﴾ یعنی: تمام مخلوقات ﴿از آنِ خداوند است﴾ پس به هوش باشید که با فرمان چنان ذات باعظمتی مخالفت نکنید ﴿به‌یقین آنچه را که شما برآنید﴾ ای بندگان از احوال و اوضاع ﴿می‌داند﴾ پس شما را به‌حسب آن جزا می‌دهد ﴿و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند﴾ یعنی: و می‌داند روزی را که به‌سوی او بازگردانده می‌شوید ﴿آن‌گاه آنان را از آنچه کرده‌اند﴾ از اعمال آشکار و نهان ﴿خبر می‌دهد﴾ و برحسب آنچه عمل کرده‌اند، آنان را جزا می‌دهد ﴿و خدا به هرچیزی داناست﴾ پس هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ فرقان

مکّی است و دارای ۷۷ آیه است.

وجه تسمیه: در این سوره به بیان آیات و معجزاتی پرداخته شده که حجّت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماماً جلوه گر است، از این روی این سوره «فرقان» نامیده شد.

محور این سوره همچون سایر سوره‌های مکّی، اصول عقیده، یعنی توحید، نبوّت و معاد است.

تَبَارَكَ ٱلَّذِى نَزَّلَ ٱلْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِۦ لِيَكُونَ لِلْعَـٰلَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

﴿بزرگ و خجسته است کسی که بر بندهٔ خود فرقان را نازل کرد﴾ تَبَارَكَ: برکت، کثرت است از هرچیزی. فرّاء می‌گوید: «تبارک» و «تقدّس» در عربی یک چیز است و هردو به معنای عظمت و بزرگی است. فرقان: قرآن است که میان حقّ و

باطل جدایی افگنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می‌گرداند. «نَزَّلَ» از باب «تَنْزِیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی ــ درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به‌دفعات ــ برحسب حوادث و رویدادها است. نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمّد ﷺ به این شیوهٔ تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ‌تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده‌اش»، پیامبر گرامی ما حضرت محمّد ﷺ اند و توصیف ایشان به عبودیّت و بندگی، برای تکریم و گرامی‌داشت ایشان در مقام منّت گذاشتن بر ایشان با نزول قرآن است زیرا مقام عبودیّت، مقام بس بزرگی است ﴿**تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد**﴾ یعنی: فرقان را بر بندهٔ خود محمّد ﷺ بدین خاطر نازل کرد تا بیم‌دهندهٔ این حقیقت برای انس و جنّ باشد که بعد از مرگ برانگیخته می‌شوند و به‌سوی خدای عزّوجلّ محشور می‌گردند تا آنان را دربرابر اعمالشان جزا و پاداش دهد.

ٱلَّذِی لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدٗا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٞ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٖ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرٗا ٢

آری! قرآن را ﴿**همان کس**﴾ فرو آورده ﴿**که فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ اوست**﴾ نه از غیر وی پس اوست متصرّف در آسمانها و زمین و همگی در وجود و بقای خویش به او محتاجند ﴿**و**﴾ همو که ﴿**هیچ فرزندی نگرفته‌است**﴾ چنان‌که یهود و نصاری در مورد عُزَیْر و مسیح چنین پندار باطلی دارند ﴿**و برای او در فرمانروایی شریکی نیست**﴾ چنان‌که طوایف مشرکان ــ اعم از بت‌پرستان، دوگانه‌پرستان و اهل شرک خفی ــ می‌پندارند ﴿**و همه‌چیز را آفریده است**﴾ از تمام موجودات ﴿**آن‌گاه چنان‌که در خور آن بوده، آنها را به‌اندازه مقدّر کرده است**﴾ با ارادهٔ

حکیمانهٔ خویش پس هرچیز را آن‌گونه که مناسب حال و به‌صلاح وضعیت اوست، آفریده و مقدّرات وی ــ اعم از اجل و روزی و سایر امور وی ــ را مقرّر و معیّن ساخته است، به طوری که حجم، شکل، وظیفه، کار، زمان، مکان و میزان هماهنگی آن‌موجود با دیگر پدیده‌ها در این هستی بزرگ به دقّت سنجیده شده و مقدّرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامهٔ آفرینش وی مقدّر کرده است.

وَٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّا يَخْلُقُونَ شَيْـًٔا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوٰةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾

﴿ **و به‌جای او خدایانی برای خود گرفته‌اند** ﴾ یعنی: مشرکان برای خود ــ بجز خدای متعال ــ خدایان و معبودانی گرفته‌اند ﴿ **که چیزی نمی‌آفرینند** ﴾ یعنی: معبودانی از سنگ و بشر و درخت و خورشید و ماه و ستارگان که به آفریدن چیزی از چیزها قادر نیستند ﴿ **و خود آفریده می‌شوند** ﴾ یعنی: خدای سبحان آنان را می‌آفریند ﴿ **و برای خود نه اختیار زیانی را دارند و نه سودی را** ﴾ پس درحالی که آن معبودان برای خود اختیار سود وزیانی را ندارند، دیگر چگونه برای پرستشگران خود مالک و صاحب‌اختیار سود و زیانی هستند؟ ﴿ **و نه مرگی را مالکند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را** ﴾ یعنی: معبودان باطلشان بر میراندن زندگان و زنده‌ساختن مردگان و برانگیختن آنان از قبرهایشان، هیچ قدرت و توانایی‌ای ندارند پس چگونه آنها عبادت آفرینندهٔ میرانندهٔ پدیدآورندهٔ سود و زیان را فروگذاشته و به عبادت آن موجودات بی‌جان روی می‌آورند؟!

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا ﴿٤﴾

خدای متعال در این آیات چندین شبههٔ مشرکان را طرح کرده و به ردّ آنها می‌پردازد. اوّلین شبهه این بود: ﴿وکافران گفتند: این﴾ قرآن ﴿جز دروغی نیست که خود﴾ محمّد ﷺ ﴿آن را بربافته است﴾ و از نزد خود برساخته است ﴿و گروهی دیگر او را بر آن﴾ یعنی: بر افترا و برساختن قرآن ﴿یاری کرده‌اند﴾ مراد آنها از «گروهی دیگر»، برخی از یهود و نصارا هستند. این سخن بسیاری از کفّار در هر زمان و مکانی است و مبشّران و مشرکان در این‌باره کتابها پرداخته و زحمت‌ها کشیده‌اند امّا هر چه کوشیده‌اند جز رسوایی چیز دیگری برنیندوخته‌اند ﴿و قطعاً ستم و دروغی﴾ بس هولناک و بزرگ و آشکار ﴿در میان آوردند﴾ با این سخنان و نسبتهای بی‌بنیادشان زیرا شخص عربی‌ای را در موضعی قراردادند که گویا از شخص عجمی رومی‌ای سخنی را دریافته که در فصاحت خود تمام فصحای عرب را درمانده کرده است و ستمی از این بیش چیست که حقیقت را وارونه کنند!!.

وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٱكۡتَتَبَهَا فَهِيَ تُمۡلَىٰ عَلَيۡهِ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا ﴿٥﴾

شبههٔ دوم مشرکان این بود: ﴿و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است﴾ یعنی: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است ﴿که آن را بازنوشته است﴾ یعنی: محمّد ﷺ آن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها بازنویسی آن را طلب کرده است، یا: آن را برای خود باز نوشته است ﴿و صبح و شام بر او املا

می‌شود ﴾ یعنی : بعد از آن‌که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند ، حفظ می‌کند و خوب فرامی‌گیرد ــ زیرا او خود امّی و ناخوان بوده توان این را ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها بخواند پس این گروه از بامداد تا شام مرتّباً این اسطوره‌ها و داستانها را به وی تعلیم می‌دهند و دیکته می‌کنند . به‌قولی معنی « صبح و شام » این است : آنان دائماً در تمام اوقات محمّد ﷺ را تحت آموزش خود دارند .

خدای متعال در ردّ آنان می‌فرماید :

قُلْ أَنزَلَهُ ٱلَّذِى يَعْلَمُ ٱلسِّرَّ فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٦﴾

﴿ بگو: آن را کسی نازل کرده که هر راز نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند ﴾ یعنی : این قرآن از سنْخ آن چیزهایی نیست که با یاری و نوشتن دیگران از روی داستانهای دروغین و اخبار و افسانه‌های پیشینیان بتواند سرهم‌بندی شود بلکه این قرآن وحیی آسمانی است که آن را کسی نازل کرده که همه‌چیز را می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست ، شاهد مدّعا این‌که قرآن مشتمل بر علوم و اسراری است که عادتاً ناممکن است محمّد ﷺ یا دیگران آنها را در هنگام نزول قرآن دانسته باشند ، که خود این به تنهایی دلیل بزرگی بر این امر است که قرآن از بارگاه خدای عزّوجلّ است ، از همین‌روست که شما از معارضهٔ قرآن درمانده‌اید و سوره‌ای همانند آن را نتوانسته و نخواهید توانست به میان آورید ﴿ بی‌گمان او آمرزندهٔ مهربان است ﴾ هم بدین جهت بر مجازات شما شتاب نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد .

ابن کثیر می‌گوید : «این فراخوانی‌ای است از آنان به‌سوی توبه و انابت» .

وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا ﴿٧﴾

سومین شبههٔ مشرکان که در آن پنج صفت را که به زعم آنان با نبوّت در تعارض است مطرح کردند، عبارت است از: ﴿و گفتند: **این پیامبر را چه شده‌است**﴾ آن حضرت ﷺ را از روی استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند در حالی‌که به پیامبری ایشان عقیده نداشتند ﴿**که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟**﴾ یعنی: او را چه شده‌است که غذا می‌خورد چنان‌که ما می‌خوریم و در بازارها به طلب معیشت خود راه می‌رود چنان‌که ما راه می‌رویم؟ این چه گونه پیامبری است؟ به‌پندار آنها اگر محمّد ﷺ به‌راستی پیامبر بود، باید از غذا و کار و کسب بی‌نیاز می‌بود ﴿**چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟**﴾ به این ترتیب خواستار آن شدند که فرشته‌ای همراه پیامبر ﷺ باشد که وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی گواهی دهد.

أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا ۚ وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٨﴾

﴿**یا چرا**﴾ از آسمان ﴿**گنجی بر او افگنده نشده**﴾ تا با بهره گیری از آن، از طلب روزی بی‌نیاز باشد ﴿**یا چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟**﴾ و هر کجا می‌رود آن باغ هم با وی برود تا به‌وسیلهٔ آن بر ما مزیّتی داشته باشد ﴿**و ستمکاران گفتند: جز از مردی جادوزده پیروی نمی‌کنید**﴾ که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده‌است. این تعبیر بیانگر آن است که تمام این پیشنهادها و سخنانشان ظالمانه و ستمگرانه و به

دور از عدل و انصاف بوده است.

انظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

﴿بنگر﴾ ای محمد ﷺ! و تو خود به خویشتن داناتری ﴿که چگونه برای تو مثلها زدند﴾ و تو را مفتری وجادو زده ... خواندند تا به‌وسیلهٔ این سخنان یاوه به تکذیبت متوسّل گشته و بر انکارت راه برند. «أمثال»: عبارتند از سخنان نادر و پیشنهادات عجیب‌وغریب. یعنی: همان چیزی که مشرکان علیه آن حضرت ﷺ به میان کشیدند ﴿پس گمراه شدند﴾ از راه صواب، چرا که از رسالت و پیامبری تصوّر مادی محضی داشته و نبوّت را بر احوال صاحبان سلطه و نفوذ دنیوی قیاس می‌کنند ﴿درنتیجه هیچ راهی نمی‌یابند﴾ به‌سوی حق پس در طعنه‌زدن به نبوّتت به راه‌های باطل سرگردانند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَل لَّكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

خثیمه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: از بارگاه خدای منّان به رسول خدا ﷺ پیغام رسید که: اگر می‌خواهی کلیدهای زمین و گنجینه‌های آن را به تو می‌دهیم و این نزد ما چیزی از پاداش آخرتت راکم نمی‌کند و اگر می‌خواهی گنجینه‌های دوجهان را برایت در آخرت جمع گردانیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: نه! بلکه هردو را در آخرت می‌خواهم. پس آیهٔ مبارکه نازل شد.

روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت ــ درحالی‌که جبرئیل علیه السلام نیز همراه وی بود ــ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله سلام کرد و گفت: ای محمّد! ربّ‌العزّة به تو سلام می‌گوید و بعد از آن این صندوقچه‌ای است ــ بناگاه دیدند که صندوقچه‌ای از نور است که می‌درخشد ــ سپس گفت: پروردگارت به تو می‌گوید: کلیدهای گنجهای دنیا درون این صندوقچه است و بدان‌که دادن اینها به تو، از عطایای آخرتت نیز به‌اندازهٔ بال پشه‌ای کم نمی‌کند. در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌سوی جبرئیل علیه السلام نگریستند، نگاهی حاکی از آن که مشورت وی را می‌طلبند، جبرئیل علیه السلام دست خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این‌که بنده‌ای شکیبا و شکرگزار باشم دوست‌داشته‌تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، خدا عزّ و جلّ با توست.

﴿**بزرگ و خجسته است کسی که اگر بخواهد برایت بهتر از این**﴾ چیزهایی که مشرکان در دنیا پیشنهاد کردند ﴿**قرار می‌دهد، باغهایی که از فرودست آنها جویباران روان است و برای تو قصرها پدید می‌آورد**﴾ قَصْر: کاخ برافراشته است. قریش هر خانه‌ای از سنگ را ــ چه کوچک باشد چه بزرگ ــ قصر می‌نامند.

بَلْ كَذَّبُوا۟ بِٱلسَّاعَةِ ۖ وَأَعْتَدْنَا لِمَن كَذَّبَ بِٱلسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

﴿**نه! بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند**﴾ یعنی: بلکه آنها عجیب‌تر از همهٔ اینها را آوردند و آن تکذیبشان به روز قیامت است پس ازاین‌روی نه از دلایل بهره‌ای می‌برند و نه در آنها تأمّل می‌کنند بنابراین، منشأ انکار آنها از وحدانیّت

خداوند ﷻ و حقّانیّت دعوتت و عاملی که آنها را به گفتن این سخنان یاوه وا می‌دارد، همانا انکار روز قیامت است ﴿و برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند، دوزخ را آماده کرده‌ایم﴾ که در آن معذّب می‌گردند.

إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا ﴿١٢﴾

﴿چون دوزخ از جایی دور آنان را ببیند، از آن غیظ و زفیری می‌شنوند﴾ غیظ: خروشی است که از دوزخ بر می‌آید و به خشم و غیظ آن بر کفّار دلالت می‌کند. زفیر: خروشی است که به هنگام شدّت خشم از درون شخص بیرون می‌آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفّار خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدّت خشم بر آنان، از هم بدرّد.

وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٣﴾

﴿و چون در مکانی تنگ از آن انداخته شوند﴾ وصف‌کردن این مکان از دوزخ به تنگی، برای آن است که بر نهایت سختی و بلای فرود آمده بر آنان دلالت کند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ از این معنی موردسؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان باچنان فشاری به دوزخ درآورده می‌شوند چنان‌که میخ به فشار در دیوار فرو برده می‌شود». ﴿دست‌وپابسته﴾ دست‌هایشان در دوزخ با غُل‌وزنجیر به گردنهایشان بسته شده‌است. به‌قولی معنای (مُقَرَّنِيْن) این است که: با شیاطین به‌هم بسته و پیوسته گردانیده شده‌اند، یعنی: هرکدام از آنان به شیطان خویش همراه شده

﴿آنجاست﴾ یعنی: در آن مکان تنگ و خفقانی است ﴿که خواهان نابودی شوند﴾ یعنی: در آنجاست که سخت بی‌تاب شده در حقّ خود نابودی را آرزو می‌کنند و فریاد می‌زنند که: ای هلاکت! ما را دریاب، از شدّت بلایی که بر آنان نازل شده‌است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ثبور: جمع‌کنندهٔ معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «اوّلین کسی که بروی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می‌کشد درحالی‌که نسل وی به‌دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد می‌کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثبوراه! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین بانگی بر می‌آورند، در این هنگام به آنان گفته می‌شود:

لَّا تَدْعُوا۟ ٱلْيَوْمَ ثُبُورًا وَٰحِدًا وَٱدْعُوا۟ ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

﴿امروز یک‌بار نابودی را نخواهید بلکه بسیار نابودی را بخواهید﴾ یعنی: امروز در حقّ خود یک‌بار دعای هلاکت نکنید بلکه بارها هلاکت و نابودی را بخواهید زیرا عذابی که شما در آن قرارداریدِ، سخت‌تر از بارها هلاکت و نابودی است چراکه مدّت این عذاب طولانی و پایان‌ناپذیر است در حالی‌که سختی و عذاب مرگ چند لحظه‌ای بیش نیست. مراد: نا امیدساختن آنان از تحقّق آرزوی هلاکت و نابودیی است که نجات‌دهندهٔ آنان از آن عذاب سخت است.

قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ ٱلْخُلْدِ ٱلَّتِى وُعِدَ ٱلْمُتَّقُونَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ

جَزَآءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

﴿بگو: آیا این﴾ عقوبت ﴿بهتر است، یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است﴾ یعنی: آیا این فرو رفتنشان در کام فروزان آتش ماندگار بهتر است، یا بهشت جاویدانی که نعمتهای آن را هیچ گسست و انقطاعی نیست؟ بهشت ﴿برایشان﴾ یعنی: برای بهشتیان ﴿پاداش و بازگشتگاه است﴾.

لَّهُمْ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ خَٰلِدِينَ ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَّسْـُٔولًا ﴿١٦﴾

﴿جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند﴾ از انواع نعمتها و لذّتهای خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، مسکن‌های دلنواز، مرکب‌های راهوار، منظره‌های روح‌نواز و غیراینها از نعمتهایی که نه هیچ چشمی آنها را دیده و نه هیچ گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. ﴿این وعده‌ای است بر عهدهٔ خداوند که درخواست کرده شده‌است﴾ یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقّق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِى هَٰٓؤُلَآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا۟ ٱلسَّبِيلَ ﴿١٧﴾

﴿و روزی که آنان را با آنچه که به‌جای خدا می‌پرستند﴾ از بتان، فرشتگان، جنّیان، مسیح و عُزَیر، یا مخصوصاً بتان ﴿محشور می‌کند آن‌گاه به معبودان می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟﴾ آیا گمراهی آنان براساس دعوت و

فراخوانی شما بوده است ، یا که آنان خود از راه حق گمراه شده‌اند ــ آن‌گاه که شما را پرستش کردند . فایدهٔ این سؤال ، سرکوب و سرزنش پرستشگران آنهاست .

قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾

﴿ **می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم** ﴾ این تعبیر بیانگر تعجّب معبودان است از آنچه که به آنان نسبت داده شده‌است زیرا آن معبودان ، فرشتگان یا پیامبران گرامی خداوند ﷻ ، یا هم جماداتی بی‌عقل و شعورند پس چگونه از آنان چنین چیزی قابل تصوّر است ﴿ **ما را نسزد که جز تو اولیایی برای خود برگیریم** ﴾ یعنی : برای ما درست نیست و ما را هرگز نسزد که جز تو دوستان و اولیایی برگرفته و آنهارا پرستش نماییم پس چگونه بندگانت را به‌سوی این امر فرامی‌خوانیم که ما را موردپرستش قرار داده و عبادت تو را ترک کنند ، با این‌که ما خود ، غیر تو را نمی‌پرستیم ﴿ **ولی تو آنان و پدرانشان را بهره‌مند ساختی** ﴾ به اموال ، اولاد ، طول عمر ، سلامت از عذاب و برخورداری از نعمت‌ها ﴿ **تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند** ﴾ یعنی : تا بدانجا که از یادت غافل شده ، پندت را فراموش کرده و تدبّر در کتابت را ترک کردند و از نگرش و اندیشه در عجایب صنع و آفرینش شگفت آورت روی برتافتند ﴿ **وگروهی نابودشده گشتند** ﴾ یعنی : با فراموشی یاد تو ، نابود شدند .

فَقَدْ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا

نَصْرًا ۚ وَمَن يَظْلِم مِّنكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

سپس به مشرکان می‌گوییم: ﴿قطعاً خدایانتان شما را در آنچه می‌گویید، تکذیب کردند﴾ یعنی: خدای سبحان در هنگام بیزاری‌جستن معبودان از پرستشگران باطلشان، خطاب به مشرکان می‌گوید: اینک معبودان سخن شما را در این‌که آنان خدایانتان بوده‌اند، تکذیب کردند ﴿در نتیجه نه می‌توانید عذاب را از خود دفع کنید﴾ ای گروه مشرک! ﴿و نه خود را یاری نمایید﴾ یعنی: نه کسی را می‌یابید که شما را یاری داده از عذاب الهی برهاند.

سپس تمام مکلّفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: ﴿و هر کس از شما که ستم کرده‌باشد﴾ یعنی: شرک ورزیده باشد زیرا ظلم عبارت از گذاشتن یک چیز در غیر جایگاه آن است ﴿عذابی بزرگ به او می‌چشانیم﴾ با جاودان نگه داشتنش در دوزخ.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ ۗ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ ۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾

﴿و پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم جز این‌که﴾ آنها هم مانند همه افراد بشر ﴿غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند﴾ زیرا پیامبران ﷺ نیز بشرند و از پاسخگویی به نیازهای بشریشان بی‌نیاز نمی‌باشند پس ای محمّد ﷺ! تو نیز همچنان هستی بنابراین غذاخوردن و راه‌رفتن در بازارها، مانع از آن نیست که فرستاده‌ای از جانب خداوند ﷻ نباشی پس چرا می‌گویند: این پیامبر را چه

شده‌است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ ﴿و برخی از شما را برای برخی‌دیگر آزمونی قراردادیم﴾ پس این یکی پیامبری است مکلّف به بیم دهی و انذار و آن دیگری مکلّف به پیروی است، این یکی عالم است و آن دیگر جاهل، این یکی سبک‌سر است و آن دیگر حلیم و بردبار، این یکی توانگر است و آن یکی فقیر... ما همه را به وسیلهٔ یک‌دیگر می‌آزماییم. از این باب است آزمودن شخص سالم به وسیلهٔ بیمار و آزمودن شخص شریف به وسیلهٔ انسان فرومایه تا میزان پرداختن هر یک به تکلیف خویش دربرابر دیگری، یا آزار رسانی این یکی برای دیگری، در عینیّت شناخته شود پس همه به برپاداشتن حکم الهی مکلّفند و صبر و پایداری رفیق تکلیف است.

در جاهلیّت چنان بود که چون شخص فروافتاده‌ای از غیراشراف، قبل از شخص اشرافی مسلمان می‌شد، آن شخص اشرافی از اسلام روی برمی‌تافت و می‌گفت: بعد از وی دیگر من مسلمان نمی‌شوم زیرا اگر چنین کنم، او در اسلام بر من فضل و سابقه دارد. به همین علّت در کفر خویش پابرجا می‌ماندند.

﴿آیا شکیبایی می‌ورزید؟﴾ در راه حق، با مشاهدهٔ این حال سخت و این ابتلای بزرگ؟ این استفهامی است که به معنی امر است، یعنی: باید شکیبایی و پایداری ورزید. نظیر این فرمودهٔ خدای متعال: (فَهَلْ اَنْتُمْ مُنْتَهُوْن ۞ آیا شما (از شراب و قمار) دست بردار هستید؟) [مائده/۹۱] یعنی: دست بردارید. یا این جمله علّت است برای جملهٔ قبل: (وَ جَعَلْنا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً)، که در این صورت معنی چنین می‌شود: بعضی از شما را برای بعضی‌دیگر مایهٔ آزمونی ساخته‌ایم تا بدانیم که کدام یک از شما پایداری و شکیبایی می‌ورزید؟ ﴿و پروردگار تو همواره بیناست﴾ به آن‌کسی که شکیبایی می‌ورزد و به آن کس که شکیبایی نمی‌ورزد.

۞ وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَآءَنَا لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَوْ

نَرَىٰ رَبَّنَا ۗ لَقَدِ ٱسْتَكْبَرُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِمْ وَعَتَوْ عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿٢١﴾

چهارمین شبههٔ مشرکان این است: ﴿وکسانی که به لقای ما﴾ یعنی: به دریافت آنچه که دربرابر طاعت از پاداش وعده داده‌ایم ﴿امید ندارند﴾ آنان کافرانی‌اند که ذکرشان گذشت ﴿گفتند: چرا فرشتگان بر ما فروفرستاده نشدند﴾ تا به ما خبر دهند که محمّد ﷺ در ادّعای رسالتش راستگوست؟ یا چرا فرشتگان از بارگاه خدا ﷻ به رسالت بر ما فرستاده نشده‌اند؟ ﴿یا چرا پروردگارمان را نمی‌بینیم﴾ به رأی‌العین تا به ما خبر دهد که محمّد فرستادهٔ وی است؟ پاسخ آنان این است: ﴿قطعاً در بارهٔ خود گرفتار استکبار شدند و سخت سرکشی کردند﴾ یعنی: آنان به طرح این سخن بس وقیح جسارت نکردند، مگر به این سبب که به نهایت درجهٔ استکبار و گردنکشی رسیده و تکبّر و عناد ورزی در برابر حق را در دلهایشان انباشته‌اند زیرا آنان در یک مرحله از درخواست‌های عنادورزانه‌شان به فرستادن بشر به رسالت اکتفا نکرده و خواستار ارسال فرشتگان به‌سوی خویش شدند و باز از این حدّ هم پارا فراتر گذاشته انتخاب دیگری را پیش کشیدند و آن گفت‌وگوی رویاروی با خدای سبحان و دیدن وی در دنیاست، بی‌آن‌که میان آنان و میان او ترجمانی باشد. این درخواستشان نمایانگر منتهای جهلشان است زیرا خدای سبحان در محدودهٔ قوانین این جهان قرار ندارد تا با حواسّ بشری درک و دریافته شود. خدای سبحان آفرینندهٔ مادّه است و خود مادّه نیست و حواسّ فقط در محدودهٔ مادّی کارآمدی دارند و چون این امر در منطق عقل یک امر بدیهی است بنابراین باری‌تعالی اصلاً به آن پاسخی نداد بلکه پاسخ را به جنبهٔ دیگر درخواست آنان متمرکز ساخت و آن درخواست فرودآمدن فرشتگان است:

يَوْمَ يَرَوْنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ

حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿۲۲﴾

﴿روزی که فرشتگان را ببینند﴾ یعنی: آنان به‌زودی فرشتگان را خواهند دید ولی این دیدنی است نه بر وجه مطلوب و صورت پیشنهادیشان بلکه بر وجه دیگری که همانا نمایان شدن فرشتگان بر آنان در هنگام مرگ یا در هنگام حشر است ﴿آن روز برای مجرمان هیچ بشارتی نیست﴾ بدین‌گونه خدای سبحان اعلام می‌دارد که آنان فرشتگان را فقط در هنگامهٔ مرگ یا روز قیامت یعنی در وقتی می‌بینند که خداوند ﷻ آنان را از یافتن بشارت و مژده در آن وقت محروم گردانیده‌است ﴿و می‌گویند﴾ فرشتگان به کفّار ﴿نصیبی جز حرمان ندارید﴾ حِجْراً مَحْجُوراً: یعنی امروز رستگاری بر شما حرام قطعی است. این جمله‌ای است که کفّار آن را در هنگام روبروشدن با دشمن، یا هجوم مصیبتی سخت به‌کار می‌بردند. پس حاصل معنی این است: آنان با درخواست دیدن فرشتگان در واقع عذاب را برای خویش به‌شتاب طلب می‌کنند زیرا دیدن فرشتهٔ رحمت برایشان مقدور نیست. ای‌کاش می‌دانستند.

وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا۟ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا ﴿۲۳﴾

﴿و به هر گونه کاری که کرده‌اند﴾ و به‌ظاهر و به پندارشان کار خوبی بوده است ﴿می‌پردازیم، سپس آن را چون غباری بربادرفته می‌گردانیم﴾ مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، مانند صلهٔ رحم، دادرسی مظلومان، اطعام مسکینان و امثال آن، مگر خدای سبحان به‌سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که به‌منزلهٔ «هباء منثور» شده است. هباء منثور: یعنی: غبار بربادرفته، یا خاکستر بربادرفته، یا ذرّات غبار موجود در شعاع خورشید یا روی آب.

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمالشان این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی‌که اعمال نیک کفّار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص تهی است و یا از پیروی شرع به دور است.

أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

﴿بهشتیان در آن روز بهترند از روی مستقرّ خویش﴾ یعنی: قرارگاه و منزلگاه بهتری دارند، که بهشت است ﴿و نیکوترند از نظر مقیل﴾ مَقِیل: قیلوله، یعنی استراحت نیمروز است آنگاه که گرما سخت می‌شود، هر چند خوابی با این استراحت همراه نباشد. مراد از مقیل، استراحت‌گاهشان در بهشت است. هرچند در بهشت خوابی نیست و لی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

وَيَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلْغَمَٰمِ وَنُزِّلَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا ﴿٢٥﴾

سپس خدای متعال پیامبرش را دستور می‌دهد تا دو منظره از مناظر قیامت را برایشان به تصویر کشد، منظرهٔ اوّل این است: ﴿و روزی که آسمان از ابر بشکافد﴾ یعنی: روز قیامت آسمان در حالی‌که بر آن ابر سپیدی است از هم شکافته می‌شود. به‌قولی مراد این است: آسمان برای فرودآمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید. ابن کثیر می‌گوید: «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشمها را خیره می‌کند». ﴿و فرشتگان چنان‌که باید، فرود آورده می‌شوند﴾ گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلایق را در احاطهٔ خویش می‌گیرند.

ٱلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ لِلرَّحْمَـٰنِ ۚ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

﴿آن روز، فرمانروایی راستین از آن خدای رحمان است﴾ زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فروانروایی وی نابود می‌شود امّا در دنیا کسانی جز خداوند ﷻ ظاهراً فرمانروایی‌هایی دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان حقیقی نیست ﴿و این روزی است که بر کافران بسی دشوار است﴾ از آن روی که بعد از انجام‌یافتن حساب، درگیر عذاب می‌شوند. امّا آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرّت‌بخش می‌رسد. در **حدیث‌شریف** آمده است که به رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول الله! روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتّی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبک‌تر است».

وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَـٰلَيْتَنِى ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٢٧﴾

منظرهٔ دوم از منظره‌های روز قیامت این است: ﴿و﴾ یادآوری کن به آنان ﴿روزی﴾ را ﴿که ظالم دستهای خود را می‌گزد﴾ از روی خشم و حسرت و پشیمانی ﴿می‌گوید: ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می‌گرفتم﴾ که راه حقّ و نجات است. یعنی: ای کاش من هم با پیامبر ﷺ به راه حق می‌رفتم تا از این فرجام

ننگین و رسواگر رهایی می‌یافتم.

يَٰوَيۡلَتَىٰ لَيۡتَنِي لَمۡ أَتَّخِذۡ فُلَانًا خَلِيلًا ﴿٢٨﴾

﴿**وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم!**﴾ که مرا در دنیا به گمراهی کشاند، ای خاک هلاک بر سرم باد!

لَّقَدۡ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكۡرِ بَعۡدَ إِذۡ جَآءَنِيۗ وَكَانَ ٱلشَّيۡطَٰنُ لِلۡإِنسَٰنِ خَذُولٗا ﴿٢٩﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: ابیّ‌بن‌خلف به محضر رسول خدا ﷺ می‌آمد و به سخنان ایشان گوش فرامی‌داد امّا عقبةبن ابی‌معیط او را بر این کار سرزنش می‌کرد پس نازل شد: ﴿**به‌راستی او مرا از ذکر ــ پس از آن‌که به‌سوی من آمد ــ به گمراهی کشاند**﴾ یعنی: همان کسی که او را دوست گرفتم، مرا از پیوستن به راه قرآن گمراه کرد، بعد از آن‌که قرآن به‌سویم آمد و بر این‌که به آن ایمان آورم قدرت یافتم ﴿**و شیطان همواره خوارسازندهٔ انسان است**﴾ و او را در خواری و ذلّت تنها می‌گذارد. ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ دوست آن ظالم را شیطان نامید بعد از آن‌که او را گمراه‌گر معرفی کرد. یا مراد از شیطان، ابلیس لعین است زیرا اوست که انسان را به دوست‌گرفتن گمراه‌سازان وا داشته‌است.

در این باره که آیا این جملهٔ اخیر: (و شیطان همواره...) پایان سخن آن ظالم است که خدای عزّوجلّ از زبان وی حکایت می‌کند، یا کلام خود خداوند ﷻ است؟ مفسّران بر دو قول‌اند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که

فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کورهٔ آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می‌دهد، یا آن را از او می‌خری و یا از آن بویی خوش می‌یابی امّا دمنده در کوره، یا لباست را می‌سوزاند، یا این‌که بوی پلید آن مشامت را آزار می‌دهد».
همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که اصحاب رضی الله عنهم از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتراند؟» رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ ذَكَّرَكُمُ اللّٰهَ رُؤْيَتُهُ وَ زادَ فِيْ عِلْمِكُمْ مَنْطِقُهُ وَ ذَكَّرَكُمْ بِالْآخِرَةِ عَمَلُهُ ۞ کسی که دیدنش شما را به‌یاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به‌یاد آخرت اندازد».

وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿۳۰﴾

﴿و رسول خدا گفت﴾ شکواکنان به‌سوی پروردگارش در دنیا ﴿پروردگارا! قوم من﴾ قریش، یا اعراب ﴿این قرآن را وا نهادند﴾ و رها کردند، نه به آن ایمان آوردند و نه به‌وجهی از وجوه آن را پذیرفتند. به‌قولی معنی این است: آنان قرآن را به‌باد هذیان و ناسزا گرفتند. باید دانست که این شکوای پیامبر ﷺ هم‌اکنون و در هر زمانی که امّت ایشان قرآن را رها کنند، بلند است. ابن‌قیّم می‌گوید: «مهجورقراردادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش ننهادن و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است ــ هرچند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیّت و داوری طلبیدن از آن است. چهارم: ترک تدبّر و فهم معانی آن است. پنجم: ترک شفاخواستن و درمان جستن از آن است در بیماریهای دلها. هرچند که بعضی از این انواع از

بعضی دیگر سبکتر اند».

در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرآنَ وَ عَلَّقَ مُصْحَفَهُ لَمْ يَتَعاهَدْهُ وَ لَمْ يَنْظُرْ فِيْهِ جاءَ يَوْمَ الْقِيامَةِ مُتَعَلِّقاً بِهِ يَقُوْلُ يا رَبِّ الْعالَمِيْن، اِنَّ عَبْدَكَ هٰذا اِتَّخَذَنِيْ مَهْجُوْراً فَاقْضِ بَيْنِيْ وَ بَيْنَهُ ۞ هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد، روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بندهٔ تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن».

سپس خدای متعال به دلجویی پیامبرش ﷺ پرداخته و می‌فرماید:

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ ٱلْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

﴿**و این گونه**﴾ که برایت از مشرکان قومت دشمنانی قرار دادیم ای محمّد! ﴿**برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم**﴾ پس تو از این‌گونه برخوردها بی‌قرار و افسرده مشو زیرا این شیوه و سنّت بر انبیای قبل از تو نیز جاری بوده است پس شکیبا باش چنان‌که آنان شکیبا بودند ﴿**و پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است**﴾ لذا او بندگانش را به‌سوی مصالح دین و دنیا هدایت می‌کند و آنان را بر دشمنان یاری و نصرت می‌دهد. یعنی: پروردگارت با تو نیز این گونه عمل خواهد کرد پس آسوده‌خاطر باش.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ ٱلْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَٰحِدَةً ۚ

كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَ ۖ وَرَتَّلْنَٰهُ تَرْتِيلًا ﴿٣٢﴾

پنجمین شبههٔ منکران نبوّت این است: ﴿**و کافران گفتند، چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است**﴾ در یک وقت؟ ﴿**این گونه**﴾ ما قرآن را بخش‌بخش و به‌تدریج برحسب حوادث و رویدادها نازل کردیم ﴿**تا قلبت را به وسیلهٔ آن استوار گردانیم**﴾ یعنی: تا با نازل‌کردن قرآن بر این کیفیّت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیّت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب مُحب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد. همچنین این شیوهٔ نازل‌کردن قرآن نزدیکتر به آن است که قرآن را حفظ کنی و معانی آن را فراگیری زیرا آنان از تو هیچ چیزی را سؤال نمی‌کنند، مگر این‌که در دم با زبان وحی پاسخ آنها داده می‌شود ﴿**و آن را به ترتیل بر تو خوانده‌ایم**﴾ یعنی: به آرامی، آیتی پس از آیت دیگر و بخشی به‌دنبال بخشی‌دیگر، به شیوایی و روشنی و کمال استواری و محکمی.

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول خدا ﷺ و امّتشان هردو امّی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگه‌داشت آن بر ایشان دشوار بود، به‌علاوهٔ این‌که مشاهدهٔ گاه به گاه جبرئیل ﷺ از سوی رسول اکرم ﷺ، خود از اموری بود که عزم آن حضرت ﷺ را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت وا می‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلّفان بود زیرا اگر قرآن تمامماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلّف می‌شدند و این امر برایشان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرّج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

﴿و به‌نزد تو هیچ مثلی نمی‌آورند، مگر آن‌که ما جوابی برحق و نیکوتر از روی تفسیر، برایت می‌آوریم﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! مشرکان هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجّت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن‌که ما در مقابل مَثَل باطل و شبههٔ بی‌اساس آنان، برایت پاسخ حق، راستین و استواری را می‌آوریم که مَثَلشان را بی‌اثر گردانیده و آن را دفع و نابود می‌کند و این پاسخ ما از نظر بیانی رساتر و از نظر معنی نیکوتر است، به‌گونه‌ای که شبهه و مشکلی را که برایت آورده‌اند، از درون می‌شکافد و آن را دفع می‌کند چنان‌که در دفع شبههٔ نزول تدریجی قرآن، پاسخ منطقی و محکم خود را دریافت کردند.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

﴿کسانی که به روی درافتاده به‌سوی جهنّم حشر می‌شوند، اینان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند﴾ یعنی: آنچه مشرکان را به طرح این شبهات وامی‌دارد این است که آنان جایگاه و منزلت پیامبر اسلام ﷺ را حقیر پنداشته و راه صواب او را گمراهی می‌پندارند در حالی‌که اگر به دیدهٔ انصاف بنگرند در می‌یابند که آنان خود در جایگاه و منزلت و راه و روش و بازگشتگاه خود، بسی حقیر و گم کرده

راه‌اند! و این نکوهشی سخت برای آنان است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یارسول‌الله! چگونه به روی افتاده محشور می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می‌گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره‌هایشان روان گرداند...».

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَٰرُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

﴿و به یقین ما به موسی کتاب دادیم﴾ یعنی: به او تورات را عطا کردیم چنان‌که به تو قرآن را عطا کردیم پس تو در امر رسالت پدیدهٔ نودرآمدی نیستی و کتابت اوّلین کتاب آسمانی نیست ﴿و برادرش هارون را همراه او وزیرش گردانیدیم﴾ وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است، با آن‌که هارون پیامبر نیز بود. پس ای محمّد ﷺ! دستیار موسی علیه‌السلام وزیری از فرشتگان نبود چنان‌که مشرکان از تو این را می‌طلبند.

فَقُلْنَا ٱذْهَبَآ إِلَى ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا فَدَمَّرْنَٰهُمْ تَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

﴿پس گفتیم: هردو به‌سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشته‌اند، بروید﴾ هرچند که تکذیب از سوی فرعون و قومش در هنگام صدور فرمان خدای متعال به رسالت موسی و هارون علیهماالسلام سرنزد بلکه تکذیب آنان بعد از فرستادن ایشان روی داد امّا

مراد این است: به‌سوی فرعون و قومش که سرانجام آیات ما را دروغ می انگارند، بروید. آیات: همان معجزات و نشانه‌های نُه‌گانه‌ای است که ذکر آنها گذشت. ﴿آن‌گاه آنان را به‌سختی نابود ساختیم﴾ یعنی: پس موسی و هارون علیهما السلام به‌سوی آنان رفتند امّا با تکذیب روبرو شدند. (فَدَمَّرْنَاهُمْ): پس به‌دنبال این تکذیب شان کشان ساختیم، هلاک‌ساختنی بزرگ. همچنان اقوام دیگری راکه ذکر آنها می‌آید، به هلاکت رساندیم پس باید این گروهی که پیامبر خاتم ﷺ را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند.

وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً ۖ وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٧﴾

﴿و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم﴾ قوم نوح علیه السلام او و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند و هر کس پیامبری را تکذیب کند، مسلّماً تمام انبیا را تکذیب کرده‌است. غرق‌کردنشان با طوفان بود چنان‌که در سورهٔ «هود» گذشت. ﴿و آنان را﴾ یعنی: غرق‌کردنشان را، یا داستانشان را ﴿برای مردم عبرتی گردانیدیم﴾ که از آن درس عبرت بگیرند ﴿و برای ستمکاران﴾ یعنی: برای قوم نوح علیه السلام و هرکسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ ﴿عذابی دردناک آماده کرده‌ایم﴾ که عذاب دوزخ است.

وَعَادًا وَثَمُودَا وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا ﴿٣٨﴾

﴿و عاد و ثمود و اصحاب رس را﴾ نیز نابود ساختیم. رسّ در سخن عرب: چاهی است که دیوارهٔ آن را با سنگ برنیاورده‌باشند. به قولی: رسّ چاهی در «انطاکیّه» بود که در آن حبیب نجّار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس درحالی‌که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند ﷻ آنان را با منازلشان در زمین فرو برد ﴿و امّتهای بسیاری را در میانشان نابود ساختیم﴾ یعنی: نسلهای بسیار دیگری را در میان این گروه‌ها هلاک گردانیدیم که شمار آنان را فقط خود ما می‌دانیم زیرا هنگامی که پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم، عکس العمل آنها جز تکذیب چیز دیگری نبود.

وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ ٱلْأَمْثَالَ ۖ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا ﴿٣٩﴾

﴿و برای هر یک مَثَلها زدیم﴾ یعنی: برای هر یک حجّت‌ها آورده، آنان را بیم دادیم و اخبار دروغ انگاران را بر آنان حکایت نمودیم ﴿و هریک از آنان را به‌سختی هلاک ساختیم﴾ و زیر و زبر کردیم پس آیا این گروه از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرند؟!

وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِىٓ أُمْطِرَتْ مَطَرَ ٱلسَّوْءِ ۚ أَفَلَمْ يَكُونُوا۟ يَرَوْنَهَا ۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ﴿٤٠﴾

﴿و قطعاً﴾ مشرکان مکّه ﴿بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته اند﴾ آنها در هنگام سفرهای تجارتی‌شان به‌سوی شام، بر شهر قوم لوط گذر کرده‌اند، شهری که با باران سنگ هلاک ساخته شد و آن شهر «سدوم» بزرگترین شهر قوم لوط بود ﴿آیا آن را نمی‌دیدند؟﴾ در هنگام سفر به‌سوی شام برای تجارت

زیرا آنان از کنار شهر سدوم می‌گذشتند ﴿**یا این که امید برانگیخته‌شدن نداشتند**﴾ یعنی: حقیقت امر این است که آنان از حشر و نشر برای جزا بیمی نداشتند پس سبب عدم عبرت‌پذیری آنان این است.

هدف از بیان این داستانها، هشداردادن به مشرکان در تکذیب رسول خدا ﷺ است تا از این راه و رسم باز آیند و از عذابی چون عذاب امّتهای پیشین حذر کنند.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِى بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولًا ﴿٤١﴾

إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَآ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا ۚ وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

﴿**و چون تو را ببینند، جز این نیست که به ریشخندت می‌گیرند**﴾ یعنی: به‌جای ایمان‌آوردن به تو و اندیشیدن در پیامی که برای آنان آورده‌ای، به استهزا و تمسخر روی آورده و از روی تحقیر و اهانت می‌گویند: ﴿**آیا این است همان کسی که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟**﴾ با آن‌که رسول خدا ﷺ در راه و روش، تصرّفات، اخلاق متعالی، فکر رسا و بیان شیرینشان، نمونهٔ اعلای همهٔ پیامبران علیهم‌السلام و کافّهٔ بشریت بودند.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است: این آیه دربارهٔ ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول خدا ﷺ با یاران خویش از برابر وی می‌گذشتند، ریشخندکنان می‌گفت: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته‌است؟) ﴿**به‌راستی**

نزدیک بود که ما را از معبودانمان گمراه کند ﴾ و چیزی نمانده بود که پرستش آنها را رها کنیم ﴿**اگر بر آنها ایستادگی نمی‌کردیم** ﴾ یعنی : چنانچه بر پرستش آنها پایداری نمی‌ورزیدیم و از محمّد ﷺ در پرهیزکردن از آنها نافرمانی نکرده و در این راه از خود مقاومت نشان نمی‌دادیم ﴿**و هنگامی که عذاب را ببینند** ﴾ همان عذابی را که به‌سبب کفر خود سزاوار آن هستند ﴿**به‌زودی خواهند دانست که چه‌کسی گمراه‌تر است** ﴾ از راه حق و هدایت ، آنان یا مؤمنان؟

أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ﴿٤٣﴾

﴿**آیا آن کس که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است، دیده‌ای؟** ﴾ یعنی : کسی که از هوای نفس خود مانند فرمان‌بردن از خدا ﷻ فرمان برده و به هیچ‌چیزی دل نمی‌بندد مگر این‌که از آن پیروی کرده و آن را دین و آیین خویش قرار می‌دهد .

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : « در جاهلیّت چنین بود که شخص زمانی سنگ سفیدی را می‌پرستید امّا چون غیر آن را بهتر از آن می‌یافت ، به پرستش آن روی می‌آورد و پرستش سنگ اوّل را وامی‌نهاد » . ﴿**آیا تو بر او وکیل هستی؟** ﴾ یعنی : ای پیامبر ! آیا تو نگهبان و ضامن او هستی تا او را به راه ایمان آورده و از کفر برگردانی؟ در حالی که نه تو توان این کار را داری و نه به آن مکلّف هستی بلکه فقط بر تو ابلاغ پیام است و بس .

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَٱلْأَنْعَٰمِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

﴿یا مگر می‌پنداری که بیشترشان گوش شنوا دارند یا تعقّل می‌کنند؟﴾ چنین نیست ﴿آنان جز همانند چهارپایان﴾ بی‌عقل و خرد ﴿نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند﴾ از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به‌سوی چراگاههای خویش راه می‌برند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به‌سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی‌که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوّت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم نمی‌ستیزند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصّب و خردشمردن حق، در برابر آن به ستیز بر می‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

از این آیه بیان دلایل پنج‌گانه بر وجود خداوند ﷻ و وحدانیّت وی آغاز می‌شود، این ادلّه مظاهری از پدیده‌های هستی است که هر مخلوقی آنها را درک و مشاهده می‌کند: ﴿آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟﴾ یعنی: چگونه سایه را از هنگام دمیدن سپیدهٔ صبح تا طلوع خورشید گسترده است، که این سایه قبل از طلوع خورشید است، سپس چون خورشید طلوع کرد، سایه‌های اشیای شاخص به سمت غرب گسترده می‌شود ﴿و اگر می‌خواست آن را﴾ یعنی: سایه را ﴿ساکن می‌گردانید﴾ با ساکن‌ساختن خورشید امّا از آنجا که حرکت آن برای انسان، نباتات و حیوانات منشأفواید بسیاری است، خداوند ﷻ آن را متحرّک گردانید. از فواید این سایهٔ متحرّک، بهره گیری از آن به

عنوان مقیاسی برای اندازه گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال خورشید است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابرشدن سایهٔ هرچیز با سایهٔ اصلی آن ــ در نزد جمهور ــ و دو برابرشدن سایهٔ اصلی آن ــ در نزد ابوحنیفه ــ است ﴿آن‌گاه خورشید را بر آن دلیلی گردانیدیم﴾ یعنی: خورشید را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال خورشید، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با خورشید زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بویژه در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک کنندهٔ تن جانداران است.

ثُمَّ قَبَضْنَٰهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾

﴿سپس آن را به‌سوی خود بازمی‌گیریم﴾ یعنی: آن‌گاه که خورشید طلوع کند، سایه دامن برمی‌چیند و شعاع خورشید در جوّ، جانشین آن می‌شود و چنین است که خدای متعال سایه را باز می‌گیرد ﴿به بازگرفتن اندک﴾ یعنی: سایه را به‌تدریج و اندک‌اندک به‌قدر بالاآمدن خورشید بازمی‌گیرد. این آیه نمایانگر یکی از بزرگترین معجزات قرآنی است زیرا به موضوع انکسار نور اشاره دارد، چه اگر انکسار شعاع در هنگام عبور آن از جوّ نبود، سایه امتداد بسیار بیشتری می‌داشت[1].

وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِبَاسًا وَٱلنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ

۱ ــ برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به کتاب «الظّاهرة القرآنیه».

نُشُورًا ﴿۴۷﴾

﴿و اوست آن ذاتی که شب را برای شما لباسی گردانید﴾ که اشیاء را می‌پوشاند و مانند لباسی بر آنها فرود می‌آید ﴿و خواب را مایهٔ آرامش گردانید﴾ که در آن می‌آسایید زیرا در هنگام خواب از کار و گرفتاری و مشغله‌ها بریده و به آسایش و راحتی کامل فرو می‌روید. سُبات: قطع کنندهٔ حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است ﴿و روز را زمان جنب‌وجوش شما قرار داد﴾ ملاحظه می‌کنیم که بیداری به حیات و خواب به غنودگی‌ای تشبیه شده است که شبیه مرگ است.

پس سایه، خورشید، شب و آرامش آن، خواب و آسایش آن و روز و جنب وجوش در آن، همه دلایلی روشن بر وجود خدای آفریدگار توانا و متصرّف در هستی است زیرا روشنی روز بستر جنب‌وجوش و کار و فعالیّت و تاریکی و سکوت شب، مایهٔ آرامش و ظرفی برای آسایشمندی و استراحت جسم و جان و آماده‌ساختن آن برای شروع روند جدیدی از کار و تلاش و پیکار است و خدای متعال هر ظرفی را ــ تماماً ــ برای چیزی که با آن مناسبت دارد، آماده کرده است.

وَهُوَ ٱلَّذِىٓ أَرْسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً طَهُورًا ﴿۴۸﴾

﴿و اوست آن کس که بادها را پیشاپیش رحمت خویش مژده‌بخش فرستاد﴾ یعنی: پیشاپیش باران که رحمت پروردگار است ﴿و از آسمان آبی طهور فرو فرستادیم﴾ طهور: پاک پاک‌کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی‌آید مگر این‌که آن را پاک می‌گرداند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ الْمَاءَ طَهُوْرٌ لَایُنَجِّسُهُ شَیْءٌ ✿ آب پاک‌کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی‌گرداند».

لِّنُحْیِیَ بِهِۦ بَلْدَةً مَّیْتًا وَنُسْقِیَهُۥ مِمَّا خَلَقْنَآ أَنْعَـٰمًا وَأَنَاسِیَّ كَثِیرًا ﴿٤٩﴾

﴿تا به وسیلهٔ آن﴾ یعنی: به وسیلهٔ آن آب باران فرودآورده از آسمان ﴿سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم﴾ با بیرون‌آوردن سبزه‌ها و رستنی‌ها از زمین بی‌گیاهی که مدّت‌ها در انتظار نم بارانی بوده است تا از بستر پژمردگی بیرون آمده به جنب‌وجوش درآید و گل و گیاه و طراوت برویاند ﴿و آن را﴾ یعنی: آب را ﴿به آنچه که خلق کرده ایم ــ از چهارپایان و انسانهای بسیار ــ بنوشانیم﴾ اُنَاسِیْ: جمع انسان است، مثل «سرحان و سراحین ✿ گرگ و گرگها» پس «یا» بدل از «نون» است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَـٰهُ بَیْنَهُمْ لِیَذَّكَّرُوا۟ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٥٠﴾

﴿و به‌راستی آن را﴾ یعنی: آیات و اندرزها را ﴿در میانشان گوناگون بیان کردیم تا پند پذیرند﴾ یعنی: ذکر احوال گستراندن سایه و پدیدآوردن ابرها و نازل‌کردن باران را در قرآن و سایر کتابهای آسمانی مکرّر بیان کردیم تا عاقلان در آنها اندیشه کنند و پند بگیرند. به‌قولی معنی این است: باران را میان مردم در

سرزمینهای مختلف، در اوقات مختلف و کیفیّت‌های متفاوت ــ گاهی در اینجا و گاهی در جایی دیگر ــ گردش می‌دهیم پس در بعضی از سرزمین‌ها از آن بسیار می‌بارانیم و در بعضی سرزمین‌های دیگر از آن کم می‌فرستیم تا به آن پند گرفته و اندیشه کنند.

در اینجا نیز با یکی از معجزات بزرگ اسلام روبرو می‌شویم. ابن کثیر از ابن عبّاس و ابن مسعود ﷺ نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی خدای عزّوجلّ باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد». شایان ذکر است که دانشمندان معاصر همین معنی را اثبات کرده و گفته‌اند: نسبت تبخیر و نزول باران در جهان پیوسته ثابت است و ذرّه‌ای کم و زیاد نمی‌شود زیرا گرمای سالانه‌ای که زمین آن را جذب می‌کند، زیاد و کم نمی‌شود پس فقط این نسبت جزئی باران است که در این یا آن نقطهٔ زمین تفاوت پیدا می‌کند، نه نسبت کلّی آن ﴿**ولی بیشتر مردم جز کفران را نپذیرفتند**﴾ کفران نعمت: انکار و ناسپاسی آن است. یعنی: بیشتر مردم اعتراف به نعمت خدای منّان را بر خویش در فروفرستادن باران نپذیرفتند و خداوند ﷻ را برآن شکر و سپاس نگفتند بلکه آن را به بتان یا ستارگان نسبت داده و گفتند: به‌سبب فلان ستاره‌ای که ساقط شد، یا فلان ستاره‌ای که طلوع کرد، باران یافتیم. یعنی: سقوط ستاره‌ای از مکان خود در مغرب و طلوع ستارهٔ رقیب آن از مشرق را سبب فرود آمدن باران پنداشتند و نگفتند: به فضل خدای منّان و رحمت وی باران یافتیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا ﴿٥١﴾

﴿**و اگر می‌خواستیم قطعاً در هر شهری هشداردهنده‌ای برمی‌انگیختیم**﴾ یعنی: چنان‌که باران را در میانشان تقسیم کردیم، اگر می‌خواستیم رسالت را نیز این‌گونه

در میانشان توزیع می‌کردیم ولی چنین نکردیم بلکه فقط یک هشداردهنده را فرستادیم و آن هم تو هستی ای محمّد ﷺ ! زیرا تو باران رحمت عامّی برای همهٔ جهانیان هستی و تو به تنهایی شایستگی آن را داری که بار فوجی از پیامبران را بردوش گیری .

فَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدْهُم بِهِۦ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٢﴾

﴿ **پس، از کافران اطاعت مکن** ﴾ به‌هیچ‌وجه با آنان مجامله و موافقت نکن ، به پیشنهادهای سازش که از سوی آنان مطرح می‌شود ، پشت پا بزن ، در دعوت خویش سخت کوشا باش و در آن پایداری ورز ﴿ **و با آن** ﴾ یعنی : به وسیلهٔ قرآن ﴿ **با آنان به جهادی بزرگ بپرداز** ﴾ و آنچه را در قرآن است بر آنان بخوان . جهاد بزرگ : جهادی است که در آن هیچ سستی و تزلزلی نباشد . پس ملاحظه می‌کنیم که حجّتها و آیات قرآن بزرگترین وسیلهٔ جهاد اسلام علیه مخالفان آن است .

۞ وَهُوَ ٱلَّذِى مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿٥٣﴾

﴿ **و اوست ذاتی که دو دریا را موج‌زنان به‌هم برآمیخت** ﴾ و به سوی هم روان کرد ﴿ **این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است** ﴾ فُراتْ : آب بسیار خوشگوار و اُجاجْ : آب بسیار نمکین است ﴿ **و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد** ﴾ برزخ : حجاب و حایلی است که خدای متعال به قدرت خویش در میان دو دریا قرار داده است که آنها را از هم جدا گردانیده و از آمیخته‌شدن آب آنها به یکدیگر جلوگیری می‌کند پس نه آب نمکین با آب شیرین یکجا می‌شود و نه آب

شیرین با آب نمکین.

شاید مراد این باشد که خدای متعال این دو نوع آب را در دهانه و محلّ ریختن رودخانه‌ها ــ مثلاً ــ به‌هم می‌آمیزد امّا با این وجود، نه آب شور بر آب شیرین چیره می‌شود ــ به گونه‌ای که از نظر خاصّیّت خود بر آن غلبه کند ــ و نه آب شیرین بر آب شور چیره می‌شود بلکه به قدرت خدای تبارک‌وتعالی هر دو نوع آب به حال خود باقی می‌مانند، به‌سبب این‌که بشر و بسیاری دیگر از جانداران، به هر دو گونه آب نیاز دارند.

وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

﴿**و اوست ذاتی که از آب بشری آفرید**﴾ یعنی: از آب نطفه، انسانی تمام اندام آفرید ﴿**آن‌گاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد**﴾ مراد از نسب: ولادت است و آنچه که از آن پدید می‌آید؛ از رابطهٔ پدری، مادری، پدر یا مادربزرگی، فرزندی، برادری، خواهری، عمویی، دایی بودن و فرزندانشان. مراد از صهر: رابطهٔ پدیدآمده از ازدواج در میان شوهر و خانوادهٔ همسرش، همسر و خانوادهٔ شوهرش و میان هر دو خانواده با یک‌دیگر است پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اویند و نزدیکان شوهر برای همسر، پدر شوهر است و رابطهٔ خویشاوندی، هردوی آنها را دربرمی‌گیرد و همهٔ این رابطه‌ها از آن آب ناچیز پدید می آید.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نَسَباً و صَهْرا) این است». ﴿**و پروردگارت همواره تواناست**﴾ که آفرینش انسان و تقسیم وی به دو جنس ذکر شده، از جملهٔ

توانایی‌های بزرگ و بی‌نظیر وی است.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ وَكَانَ ٱلْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾

﴿و﴾ کفّار ﴿به‌جای خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آنان سود می‌بخشد﴾ اگر آن را پرستش کنند ﴿و نه به آنان زیان می‌رساند﴾ اگر آن را فرو گذارند. و این امر گویای جهل مشرکان است ﴿و کافر همواره بر نافرمانی پروردگارش پشتیبان﴾ شیطان ﴿است﴾ از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری و پشتیبانی می‌کند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَآ أَرْسَلْنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

﴿و تو را جز مژده‌رسان و هشداردهنده نفرستاده‌ایم﴾ پس به کفر و عنادشان بها نده و بر عدم ایمانشان اندوهگین نشو ــ زیرا تو بشارتگر و بیم دهنده‌ای بیش نیستی. از این‌روی به این سه فرمان زیر توجّه کن:

قُلْ مَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

﴿**بگو: بر آن**﴾ یعنی: بر تبلیغ قرآن یا تبلیغ رسالت ﴿**هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، جز این‌که هر کس بخواهد راهی به‌سوی پروردگارش در پیش گیرد**﴾ یعنی: ولی کسی که می‌خواهد به‌سوی پروردگارش با عمل شایسته و با انفاق مال در جهاد و صدقات و غیره، راهی بجوید که به رحمت و ثواب می‌انجامد پس باید هیچ تردیدی به خود راه نداده و چنین کند. مراد این است که: با دادن اجر و مزد تبلیغ و رسالت، به من احسان نکنید بلکه با انجام کار خیر و عبادت و شکر خداوند متعال به خود احسان کنید و این همان مزد من است زیرا خدای عزّوجلّ مرا بر آن پاداش می‌دهد.

وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْحَيِّ ٱلَّذِى لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِۦ ۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا ﴿٥٨﴾

﴿**و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکّل کن**﴾ زندهٔ همیشه پاینده‌ای که در تمام منافع و مصالح به او تکیه می‌شود پس بر او توکّل کن، نه بر زنده‌ای که می‌میرد ﴿**و شاکرانه او را تسبیح گوی**﴾ یعنی: او را از صفات نقصان به چنان پاکی و تنزیهی یاد کن که با حمد و سپاس وی پیوسته باشد لذا چنین بگو: پاکی و ستایش از آن خدای سبحان است. بدین جهت در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در تسبیح خویش می‌گفتند: «سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا وَ بِحَمْدِكَ ✿ بارخدایا! ای پروردگار ما! پاکی و ستایش تو راست». ﴿**و او به گناهان بندگانش آگاه بس**﴾ همین بس که حق تعالی به همهٔ امور و از جمله گناهان بندگانش آگاه است و چیزی از آنها بر وی پنهان نمی‌ماند.

ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ

ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ٱلرَّحْمَـٰنُ فَسْـَٔلْ بِهِۦ خَبِيرًا ﴿٥٩﴾

﴿همان‌کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید آن‌گاه بر عرش استوا یافت﴾ یعنی: بر عرش به کیفیّتی که خود به آن داناتر است، استیلا یافت. «ثُمَّ ۞ آن‌گاه» برای ترتیب إخباری است، نه ترتیب زمانی ﴿رحمان﴾ یعنی: او رحمتگر عام است ﴿پس درباره‌اش از خبره‌ای بپرس﴾ که می‌داند و روشن است که کسی به خداوند ﷻ از بنده و پیامبرش حضرت محمد ﷺ داناتر و آگاه‌تر نیست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسْجُدُوا۟ لِلرَّحْمَـٰنِ قَالُوا۟ وَمَا ٱلرَّحْمَـٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مشرکان مکّه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی‌شناسیم. مراد آنها مسیلمهٔ کذّاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس نازل شد: ﴿و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می‌گویند: رحمان چیست؟﴾ یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقّی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند ﴿آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می‌دهی﴾ یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می‌دهی؟ ﴿و بر رمیدنشان می‌افزاید﴾ یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی‌شان از دین و دوری‌شان از آن می‌افزاید.

علما بر این امر که این آیه از آیات سجدهٔ تلاوت است، اتّفاق نظر دارند.

تَبَارَكَ ٱلَّذِى جَعَلَ فِى ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجًا وَقَمَرًا

مُّنِيرًا ﴿٦١﴾

﴿مبارک است آن کسی که در آسمان برجهایی آفریده است﴾ مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده گانهٔ آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخ‌های بلندی هستند ﴿و در آن چراغی قرار داد﴾ یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد ﴿و ماه تابانی﴾ که با طلوع خود زمین را روشن می‌کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست. شیخ سعید حوّی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «در یک قرائت دیگر (سُرُجا) آمده است، سُرُج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیهٔ کریمه ـ بنابراین قرائت ـ به وجود خورشیدهای متعدّد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند. آری! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند خورشید ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند».

وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿٦٢﴾

﴿و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یک‌دیگر قرار داد﴾ که یکی از آنها در پی دیگری می‌آید، سپس این می‌رود و آن‌دیگر می‌آید لذا شب و روز در روشنگری و تاریکی و افزونی و کمی از پی یک‌دیگر می‌آیند ﴿برای کسی که خواهان پندگرفتن است﴾ یعنی: چون پندگیرندهٔ عبرت‌آموز، در اختلاف شب و روز

بیندیشد، به این حقیقت پی می‌برد که انتقال شب و روز از حالی به حال دیگر، ناگزیر نقل‌دهنده‌ای دارد ﴿یا﴾ برای کسی که ﴿**خواهان سپاس‌گزاری است**﴾ و می‌خواهد که خدای عزّوجلّ را بر نعمت‌های بزرگ و الطاف بسیاری که در آفرینش شب و روز نهاده است، شکر و سپاس گزارد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی آمد یک‌دیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

وَعِبَادُ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلْجَـٰهِلُونَ قَالُوا۟ سَلَـٰمًا ﴿٦٣﴾

﴿**و بندگان رحمان کسانی‌اند که بر روی زمین فروتنانه راه می‌روند**﴾ هَوْن: آرامش و وقار، بدون تکبّر، گردن‌کشی و فخرورزی است. البتّه مراد این نیست که فرمان خدای رحمان این است که بندگان به مانند بیماران ــ به‌طور ساختگی و ریایی ــ به شکستگی راه روند بلکه مراد این است که آنان با عزّت و گردن‌فرازیی گام بر می‌دارند که نشانهٔ مؤمن متواضع برای خدا ﷻ است چنان‌که رسول خدا ﷺ در راه رفتن چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. بعضی از سلف صالح نیز راه‌رفتن به پژمردگی و تصنّع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده‌است: عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده‌است، آیا بیماری؟ گفت: نه ای امیرالمؤمنین! آن‌گاه عمر رضی الله عنه شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود. ﴿و﴾ بندگان رحمان کسانی هستند که ﴿**چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار**

دهند، با سلام پاسخ می‌دهند ﴾ یعنی : بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند ، روش تحمّل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند : سلام ! که این سلام ، البتّه سلام درود و تحیّت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شرّی . یا مراد از «سلام» این است : در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند .

وَٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَـٰمًا ﴿٦٤﴾

﴿ **و** ﴾ بندگان رحمان ﴿ **کسانی‌اند که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند** ﴾ یعنی : آنان تمام شب یا بیشتر قسمتهای آن را سجده کنان بر روهایشان و قیام‌کنان بر پاهایشان درحال نماز و تهجّد به روز می‌آورند .

وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ ۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾

﴿ **و** ﴾ بندگان رحمان ﴿ **کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنّم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است** ﴾ غَرامْ: لازم و دائمی است .

إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

﴿ **به‌راستی آن بدقرارگاه و بد مقامی است** ﴾ یعنی : در حقیقت آتش دوزخ برای اقامت ، بد جایگاه و بدمکانی است . پناه می‌بریم به خدواند ﷻ از دوزخ .

وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُوا۟ لَمْ يُسْرِفُوا۟ وَلَمْ يَقْتُرُوا۟ وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿**کسانی اند که چون انفاق کنند، نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند**﴾ اسراف: در گذشتن از حدّ با انفاق کردن بسیار است، هرچند راهی که در آن انفاق می‌شود، راه حلالی باشد. اِقْتار: تنگ‌گرفتن و بخل‌ورزیدن در انفاق است ﴿**و شیوه‌شان در میان این دو حدّ وسط است**﴾ قَوام: انفاق به اعتدال و میانه‌روی است، به‌گونه‌ای که در حدّی انفاق کند که فقیر، گرسنه و برهنه نماند و آن‌گونه ولخرجی هم نکند که مردم بگویند: اسراف و زیاده‌روی کرد بلکه اگر خداوند ﷻ به او گشایش عنایت کرد، بذل و بخشش و گشاده‌دستی در پیش گیرد ولی برای وقت نیاز خود، ذخیره هم بکند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، هرگز فقیر و محتاج نشد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَا اَحْسَنَ الْقَصْدُ فِی الْغِنیٰ وَ مَا اَحْسَنَ الْقَصْدُ فِی الْفَقْرِ وَ مَا اَحْسَنَ الْقَصْدُ فِی‌الْعِبَادَةِ ۞ چقدر نیکوست میانه‌روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه‌روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه‌روی در عبادت».

وَٱلَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ ۚ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿٦٨﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مردمانی از اهل شرک کشتار و خونریزی کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس نزد

رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: به‌راستی آنچه که تو به‌سوی آن فرامی‌خوانی بسی نیکو است امّا اگر به ما خبر دهی که برای آنچه که مرتکب شده‌ایم کفّاره‌ای است! پس این آیهٔ مبارکه نازل شد.

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند﴾ یعنی: دعا و نیایش را برای غیر خدا ﷻ صرف نمی‌کنند تا غیر خدا ﷻ را برای خود پروردگار قرار دهند ﴿و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده‌است﴾ یعنی: کشتنش را ﴿جز به حق نمی‌کشند﴾ کشتن به حق در سه مورد است: کفر بعد از ایمان (کشتن مرتدّ)، زناکردن بعد از إحصان[1] و کشتن به قصاص ﴿و زنا نمی‌کنند﴾ یعنی: مقاربت جنسی را بدون ازدواج یا ملک یمین (کنیزی)، حلال نمی‌شمارند ﴿و هر کس چنین کند﴾ یعنی: چیزی از آنچه را که ذکر شد انجام دهد؛ ﴿می‌بیند﴾ و روبرو می‌شود در آخرت؛ ﴿اثام را﴾ أَثَامْ: مجازات و کیفر است.

يُضَٰعَفْ لَهُ ٱلْعَذَابُ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِۦ مُهَانًا ﴿٦٩﴾

﴿برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می‌شود و جاودان در آن به خواری و زاری بماند﴾ یعنی: در عذاب دوچندان، به ذلّت و حقارت جاودانه می‌ماند.

إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَٰلِحًا فَأُو۟لَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمْ حَسَنَٰتٍ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٧٠﴾

﴿مگر کسی که توبه کند﴾ از شرک ﴿و ایمان آورد﴾ به محمّد ﷺ ﴿و کار شایسته

---

۱ ــ یعنی: زنای مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).

پیشه کند ﴾ بعد از توبهٔ خویش پس بر این کس عذابی نیست ﴿**پس اینان کسانی هستند که خداوند سیئاتشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزندهٔ مهربان است** ﴾ گناهان را از آنان محو کرده و به‌جای آن برایشان نیکی‌ها و طاعات را ــ با حسن عمل و طاعت و انابتشان به‌سوی وی ــ به ثبت می‌رساند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «اینان مؤمنانی هستند که قبل از ایمانشان در گناه و بدکرداری قرار داشتند پس خداوند ﷻ آنان را از بدیها روی‌گردان نموده و به‌سوی حسنات برگردانید و درنتیجه به‌جای بدیها، نیکی‌ها را برایشان عوض عنایت فرمود. تبدیل سیّئات به حسنات در دنیا این است که خدای متعال برایشان ایمان را به‌جای شرک و اخلاص را به‌جای شک، عوض عنایت می‌فرماید و ایشان را از بدکاریها در پناه خویش قرارداده و حفظشان می‌کند، یعنی به آنان توفیق انجام عمل شایسته با توبهٔ نیکو می‌دهد چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ﴾ همانا حسنات سیّئات را ازبین می‌برند) [هود / ۱۱۴]. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا، وَ خَالِقِ النَّاسَ بِخُلُقٍ حَسَنٍ» بدی را با نیکی دنبال کن، آن را محو می‌کند و با مردم به اخلاقی نیکو رفتار کن».

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان‌که سیّئات با توبهٔ نصوح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامهٔ اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است».

وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

﴿**و هر کس توبه کند**﴾ و از صدق دل به سوی خدا ﷻ باز گردد ﴿**و عمل صالح انجام دهد، حقّا که او چنان‌که بایدوشاید به‌سوی خداوند باز می‌گردد**﴾ یعنی: او به‌طور

راستین و با قوّت تمام به‌سوی خداوند ﷻ باز گشته است. به‌قولی معنی این است: هر کس به زبان خویش توبه کند امّا آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبهٔ وی به‌هیچ‌وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به‌سوی خدا ﷻ توبهٔ راستین (نصوح) کرده است که توبهٔ خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقّق گردانیده باشد.

وَٱلَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا۟ بِٱللَّغْوِ مَرُّوا۟ كِرَامًا ﴿٧٢﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿کسانی‌اند که گواهی دروغ نمی‌دهند﴾ به‌قولی معنی این است: بندگان رحمان کسانی‌اند که در مجالس باطل حضور نمی‌یابند و آن را مشاهده نمی‌کنند. (زُوْر) دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به خداوند ﷻ بزرگتر از (زُوْر) است. آری! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زُوْر) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین خدا ﷻ است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه‌بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یارسول‌الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی‌که تکیه‌داده بودند، نشستند و آن‌گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می‌کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا ﷺ سکوت کنند. ﴿**و چون بر امر لغوی بگذرند، کریمانه می‌گذرند**﴾ یعنی: درحالی از برابر آن کار لغو و بیهوده می‌گذرند که از آن روگردانند. لغو: هر عمل یا سخن بیهوده‌ای است. یعنی:

کسانی که خود را از درآمدن در امور لغو و بیهوده برکنار نگاهداشته و کرامت نفس خویش را پاس می‌دارند و با اهل لغو معاشرت و همنشینی نمی‌کنند.

وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا۟ عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿کسانی‌اند که چون آیات پروردگارشان را فرایادشان آرند﴾ یعنی: قرآن را برایشان بخوانند یا آنچه را که در قرآن از پندها و اندرزها و عبرتهاست به ایشان تذکر دهند ﴿بر آن کور و کر به سجده نمی‌افتند﴾ بلکه با شنوایی و بینایی بر آن به سجده می‌افتند و از آن آیات بهره می‌برند.

وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَٰجِنَا وَذُرِّيَّـٰتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٤﴾

﴿و﴾ بندگان رحمان ﴿کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایهٔ روشنی چشمان ما باشد﴾ یعنی: آنان را ــ با توفیق بخشیدن ما و آنان به طاعت خویش ــ برای ما شادی‌بخش و مسرّت‌آفرین قرار ده. «قرّةالعین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرّت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «چون انسان بمیرد، عمل وی جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقهٔ جاری، عملی سودبخش، یا فرزند صالحی که در حقّ وی دعا کند». ﴿و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده﴾ یعنی: ما را

الگویی قرار ده که پرهیزگاران به ما در کار خیر اقتدا کنند.

این آیه دلالت روشنی دارد بر این‌که ریاست دینی از اموری است که باید آن را طلب کرد و در آن راغب بود، نه برای فخرکردن به آن بلکه به‌جهت نفع بزرگی که مردم در ریاست وی دارند و برای به دست آوردن اجر عظیمی که این ریاست دارد.

پس (آیهٔ ۷۴ تا ۶۳) دربرگیرندهٔ نه صفت برای مؤمنان آراسته به خلعت والای (عِبَادُالرَّحْمٰن) است.

أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾

﴿این گروه﴾ موصوف به اوصاف زیبای ذکر شده در فوق ﴿اند که غرفه را پاداش می‌یابند﴾ غرفه: یعنی درجهٔ رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل بهشت است. پس غرفه‌های معلّای بهشت مخصوص آنان است ﴿به‌خاطر صبری که ورزیده‌اند﴾ بر مشقّتهای تکالیف دینی ﴿و در آنجا با تحیّت و سلام روبرو می‌شوند﴾ یعنی: برخی به برخی دیگر درود و شادباش می‌گویند، پروردگار سبحان نیز به‌سویشان سلام می‌فرستد و فرشتگان نیز بر آنان سلام و شادباش گفته و برایشان سلامتی از آفات را می‌خواهند.

خَالِدِينَ فِيهَا ۚ حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٧٦﴾

﴿جاودانه در آنند﴾ یعنی: بدون مرگ و فنا مقیم بهشتند ﴿چه نیکو قرارگاه و چه خوش مقامی است﴾ یعنی: آن غرفه‌ها چه نیکوقرارگاهی است که در آن مستقرّ

می‌شوند و چه خوش اقامتگاهی است که مقیم آن می‌گردند. این در مقابل سخن باری‌تعالی در وصف دوزخ است که قبلاً فرمود: (اِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا ۞ به‌راستی چه بدقرارگاه و چه بد مقامی است) [٦٦].

قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَآؤُكُمْ ۖ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧٧﴾

﴿بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما هیچ اعتنایی نمی‌کند﴾ یعنی: شما در نزد خدای متعال هیچ ارج و بهایی ندارید و او به شما هیچ اعتنایی نخواهدداشت، اگر این امر که او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان نباشد. بدین گونه است که باری‌تعالی روشن می‌کند که از اطاعت همگی‌شان بی‌نیاز است ﴿در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید﴾ یگانگی خدای سبحان را ای کافران! ﴿پس به‌زودی لازم خواهدبود﴾ یعنی: به‌زودی سزای تکذیب گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی است که در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان شد. به قولی: مراد از آن عذاب آخرت است.

با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیهٔ اوّل: (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۞ بزرگ و خجسته است کسی که بر بندهٔ خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد) پیوند می‌خورد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ شعراء

مکّی است و دارای ۲۲۷ آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «شعراء» نامیده شد به‌سبب آن‌که حق تعالی در آیات (۲۲۶ ـ ۲۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادّعای مشرکانی را که می‌پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعراند و آنچه که با خود آورده‌اند از باب شعر است، ردّ نماید.

طسٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿طا، سینَ، میمَ﴾ با ادغام سین در میم. خدای عزّوجلّ به مراد خویش از آوردن این حروف مقطّعه در آغاز سوره‌ها، داناتر است طوری که در آغاز سورهٔ «بقره» بیان شد.

تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿۲﴾

﴿**این است آیات کتاب مبین**﴾ «تِلْك» این است» به‌سوی آیات این سوره یا کلّ قرآن کریم اشاره دارد. کتاب مبین: یعنی قرآنی که معانی و اعجاز آن روشن است.

لَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا۟ مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

﴿**شاید از این‌که ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی: ای پیامبر! شاید از تأسّف و اندوه بر این‌که قومت به پیامی که آورده‌ای ایمان نمی‌آورند؛ ﴿**تو جان خود را نابود کننده‌ای**﴾ بَاخِعٌ: خود را کشنده و هلاک‌کننده‌ای. اصل بَخْع: این است که عمل ذبح به محلّ نخاع که در فقرات گردن است، برسد. مراد از آن، مبالغهٔ رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن به سبب تکذیب قومشان است تا بدانجا که از غصّهٔ بسیار نابود گردند.

این آیه، تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ را که بر ایمان قوم خود سخت حریص و مشتاق بودند و از مشاهدهٔ رویگردانی آنان، سخت تأسّف می‌خوردند، به آرامش فرامی‌خواند.

إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَٰقُهُمْ لَهَا خَٰضِعِينَ ﴿٤﴾

﴿**اگر بخواهیم برآنان از آسمان آیه‌ای**﴾ یعنی: معجزه‌ای که آنان را به ایمان وادار و ناچار کند ﴿**فروفرستیم آن‌گاه گردنهایشان دربرابر آن خاضع گردد**﴾ یعنی: آن‌گاه اجباراً دربرابر آن منقاد خواهند شد و گردن خواهند نهاد ولی خدای متعال چنین نمی‌کند زیرا از کسی جز ایمان اختیاری را نمی‌خواهد. آری! حق تعالی نخواسته است که با این آخرین رسالت خویش، معجزهٔ سرکوب کننده‌ای بفرستد بلکه معجزهٔ اساسی رسالت خاتم را قرآنی گردانیده است که با خاتمیّت این رسالت

همخوانی داشته باشد زیرا قرآن برای همیشه و از هر نظر معجزه است؛ معجزه است در بنای تعبیری و لفظی خود، معجزه است در بنای معنوی خود و معجزه است در فتح دلها و روانها و درمان مشکلات انسان در همهٔ زمانها و مکانها. پس این رسالت، رسالت زمان و مکان خاصّی نیست که با معجزه‌ای حسّی و مقطعی پشتیبانی شود بلکه رسالتی است مفتوح برای همهٔ امّت‌ها در همهٔ عصرها لذا مناسب چنین بود که معجزهٔ آن نیز برای همه عصرها و نسلها تا روز قیامت معجزهٔ باز و مفتوحی باشد.

وَمَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّنَ ٱلرَّحْمَـٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا۟ عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

﴿و برآنان هیچ ذکر تازه‌ای﴾ که جدیداً فرود آورده شده ﴿از سوی رحمان نمی‌آید، جز این‌که همواره از آن روی بر می‌تافتند﴾ خدای سبحان بیان می‌دارد که قرآن را برای آنان تدریجاً و اندک اندک درحالی بعد از حالی و زمانی پس از زمان دیگری فرود می‌آورد تا از آن پند گرفته و حقایق را به یاد آورند و در نتیجه، از روی بینش و تعقّل نه از روی اجبار و فشار، به آن ایمان آورند. معتزله با این آیه بر مخلوق بودن قرآن استدلال کرده و گفته‌اند: خدای متعال در این آیه فرموده است: (ذکر محدث و جدید است) و مراد از ذکر هم قرآن می‌باشد لذا از آن این معنی بر می‌آید که قرآن مخلوق است. جواب این است که: حدوث متعلّق به الفاظ تلاوت شده با وحی می‌باشد امّا اصل قرآن که کلام نفسی خدا ﷻ است، قدیم است.

فَقَدْ كَذَّبُوا۟ فَسَيَأْتِيهِمْ أَنۢبَـٰٓؤُا۟ مَا كَانُوا۟ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦﴾

﴿آنان در حقیقت به تکذیب پرداختند﴾ یعنی: آنها فقط به رویگردان شدن از

قرآن اکتفا نکرده و از تکذیب آن نیز به فرودی دیگر که از آن شدیدتر است، سقوط کردند و آن تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که این تعبیر خدای متعال بر آن دلالت می‌کند: ﴿پس به زودی انباء﴾ یعنی: اخبار ﴿آنچه که بدان ریشخند می‌کردند، بدیشان خواهد رسید﴾ یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزا و ریشخندشان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تاکنون از آنان پنهان بوده است

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

﴿مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه جفت ارزشمندی رویانده‌ایم﴾ یعنی: از اجناس سودمندی که انسانها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان برروياندن آنها توانا نیست؟.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

﴿قطعاً در این، نشانه‌ای است﴾ یعنی: قطعاً در رویاندن گونه گونه رستنی‌ها درزمین، دلالت آشکاری است بر کمال قدرت خدای سبحان و صنعت بدیع وی ﴿ولی بیشترشان ایمان آورنده نیستند﴾ یعنی: علم ازلی حق تعالی دربارهٔ آنان چنین پیشی گرفته است که با وجود دیدن این نشانه‌ها، ایمان نمی‌آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

﴿و بی‌گمان پروردگارت همان عزیز رحیم است﴾ یعنی: غالب و قاهر است بر کافران با انتقام گرفتن از آنان، در عین حالی که بسیار مهربان است، هم از

این‌روی به آنان مهلت می‌دهد و به طور عاجل به مجازاتشان شتاب نمی‌کند.

وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئْتِ ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٠﴾

﴿و یادکن﴾ یا بخوان ای محمّد ﷺ برای قومت ﴿آن‌گاه که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی قوم ستم‌پیشه برو﴾ یعنی: به سوی کسانی برو که میان کفر و گناه جمع کرده و با کفر و تجاوز بر دیگران ــ چون برده ساختن بنی‌اسرائیل و ذبح کردن پسرانشان ــ بر خود ستم کرده‌اند.

ابومنصور ماتریدی رحمه‌الله می‌گوید: «آنچه موسی علیه‌السلام از سوی پروردگارش شنید، ندایی از جنس حروف و اصوات بود».

شایان ذکر است که داستان موسی علیه‌السلام در یازده سورهٔ قرآن: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) ذکر شده است و داستانهای دیگری مانند داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم‌السلام نیز در این سوره درپی آن می‌آید. تکرار یک داستان در چندین سوره با روشهای مختلف به گونه‌ای مطرح می‌شود که با سیاق سوره‌ها هماهنگ بوده و نقش ویژهٔ خود در ساختار آن سوره را ایفا کند[1].

قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۚ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾

قوم ستمگر، همان ﴿قوم فرعون﴾ بودند ﴿آیا پروا نمی‌دارند؟﴾ یعنی: آیا از عذاب خدای سبحان نمی‌ترسند؟

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اوّلین مأموریّت یک پیامبر، پروراندن روح

---

۱ ــ قبلاً در این تفسیر شریف راجع به فواید تکرار در قرآن، مطالبی را بیان کرده‌ایم.

تقوی و خداترسی در دلهای مردم است.

قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿پروردگارا! من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند﴾ در رسالت من.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿١٣﴾

﴿و سینه ام تنگ می‌گردد﴾ از غم و اندوه تکذیب آنان؛ ﴿و زبانم گشاده نیست﴾ بر ادای رسالت. زیرا در زبان موسی علیه السلام لکنتی بود ﴿پس به سوی هارون بفرست﴾ یعنی: جبرئیل علیه السلام را با وحی به‌سوی او بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون علیه السلام در مصر بود.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

﴿و﴾ از طرفی ﴿برای آنان بر ذمهٔ من گناهی است لذا می‌ترسم که مرا بکشند﴾ این گناه، کشتن فردی قبطی از سوی موسی علیه السلام بود پس موسی علیه السلام از آن می‌ترسید که در برابر وی به قتلش رسانند. باید دانست که ترس ــ بجز فضلا و علما ــ گاهی بر انبیا علیهم السلام نیز دست می‌دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی علیه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش‌های مهمّی را که انتظار می‌رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. البتّه این درسی است برای دعوتگران راه خدا عزوجل که باید موقعیّت‌ها را به‌طور دقیق ارزیابی کنند.

قَالَ كَلَّا ۖ فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا ۖ إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

﴿فرمود: نه چنان است﴾ كَلاّ: در اصل كلمه‌ای است برای ردع و هشدار دادن به شخص و مفید آن است که تصوّر وی در آن امر مربوطه درست نیست. ولی «كَلاّ» در اینجا برای وعده است. یعنی: ای موسی! بر من توكّل كن و از آنان نترس، مطمئن باش كه تو را نمی‌كشند ﴿پس هردوی شما با آیات ما بروید﴾ ملاحظه می‌كنیم كه در ضمن این جواب، پاسخ موسی علیه السلام در همراه ساختن برادرش با وی در امر رسالت نیز، نهفته است. یعنی: تو و آن كسی كه درخواست رسالت وی را كرده‌ای، به همراه معجزاتم بروید و از قبطی‌ها نترسید ﴿بی‌گمان ما با شما شنونده‌ایم﴾ مراد خدای متعال از این سخن، تقویت دلهای آن دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگه‌داری و حراست و یاری دادن شما هستیم.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

﴿پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار عالمیان هستیم﴾ كلمهٔ رسول بر مفرد و تثنیه و جمع ــ هر سه ــ اطلاق می‌شود پس یك‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابراین، خطاب شامل هارون علیه السلام نیز می‌شود، گویی اتّحاد و اتّفاق آنها بر یك شریعت، آن دو را چون یك رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یك از ما رسول ربّ‌العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

و مضمون رسالت ما ﴿این﴾ است ﴿كه بنی‌اسرائیل را با ما بفرست﴾ یعنی: ای

فرعون ! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند .

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿۱۸﴾

﴿گفت﴾ فرعون ﴿آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟﴾ یعنی : بعد از آن‌که موسی و هارن علیهما السلام نزد فرعون آمده و پیام یادشده را به وی ابلاغ کردند ، فرعون به موسی علیه السلام گفت : آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانهٔ خود پرورش دادیم و در میان اطفالی که از بنی‌اسرائیل کشتیم ، تو را استثنا کرده و به قتل نرساندیم؟ ﴿و سالها از عمرت را در میان ما نماندی؟﴾ یعنی : پس این نبوّت مورد ادّعای تو چه وقت روی داد و آن را از کجا آوردی؟ به قولی : موسی علیه السلام سی سال در خانهٔ فرعون به‌سر برد ، از لباسهای فرعون می‌پوشید ، از مرکب‌های سواری وی استفاده می‌کرد و به نام فرزند وی نامیده می‌شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آن‌گاه مجدّداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدّت سی‌سال دیگر آنان را به سوی الله عزوجل دعوت می‌کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد .

وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۱۹﴾

فرعون در ادامه به موسی علیه السلام گفت : ﴿و از تو سر زد آن کاری که کردی﴾ به این ترتیب ، او در آغاز نعمت‌های خود را بر موسی علیه السلام برشمرد ، سپس گناه موسی علیه السلام را به یاد وی آورد که مرادش کشتن آن شخص قبطی از سوی موسی علیه السلام بود ﴿و تو از ناسپاسانی﴾ ای موسی ! که با کشتن یکی از یارانم کفران نعمت کردی .

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۲۰﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿آن کار را هنگامی مرتکب شدم که از سرگشتگان بودم﴾ یعنی: قبطی را قبل از آن کشتم که از بارگاه پروردگار متعال به من علم و دانایی‌ای برسد پس در آن حال از نادانان بودم.

فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

﴿و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم﴾ به‌سوی مدین ــ چنان‌که تفصیل داستان در سورهٔ «قصص» آمده است ﴿آن‌گاه پروردگارم به من حکم بخشید﴾ یعنی: به من نبوّت، یا علم و فهم توراتی را که حکم خداوند علیه السلام در آن است، بخشید و جهل و نادانی را از من دور کرد ﴿و مرا از پیامبران گردانید﴾ یعنی: مرا گرامی داشت و اکرام کرد؛ به این‌که مرا یکی از انبیای مرسل خویش گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾

﴿و این نعمتی است که بر من منّت می‌نهی که بنی‌اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟﴾ یعنی: آیا این هم نعمتی است که بر من منّت می‌نهی که مرا درکودکی پرورش داده‌ای، در همان حالی که قوم و قبیلهٔ من بنی‌اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی‌اسرائیل را نمی‌کشتی، قطعاً مادرم بی‌نیاز از آن بود که مرا در رودخانه بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به‌عنوان منّت و احسان به رخ من نکش.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾

﴿فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟﴾ یعنی: او دیگر چه کسی است که می‌پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی‌شناسم؟ به قولی دیگر معنی این است: این پروردگار عالمیان ادّعایی تو، چه چیزی است و حقیقت آن چیست؟

و این آغاز مناظره میان موسیؑ و فرعون پیرامون وجود و وحدانیّت خدای عزّوجلّ بود.

قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَآ ۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾

﴿گفت﴾ موسیؑ ﴿پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید﴾ یعنی: اگر به حقیقتی از حقایق بعد از شناخت دلیل آن یقین داشته باشید، بدانید که یقینتان به این حقیقت اولی است. بدین‌گونه بود که موسیؑ مراد خویش از معنای (عالمیان) را با این توضیح روشن ساخت و دادن پاسخ مستقیم به سؤال فرعون را از آن روی فروگذاشت که او از جنس پروردگار عالمیان و حقیقت وجودی وی سؤال کرده بود و از آنجا که خلق را به شناخت حقیقت و کُنه وجود حق تعالی راهی نیست بلکه آنان او را به اوصافش می‌شناسند پس موسیؑ در پاسخ وی به بیان جلوه‌ای از حقیقت قدرت عظیم الله ﷻ پرداخت و به خلقت آسمان و زمین اشاره کرد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُۥٓ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾

﴿گفت﴾ فرعون ﴿به اطرافیانش﴾ از اشراف و سران قوم ﴿آیا نمی‌شنوید﴾ سخن موسیؑ را؟ بدین‌گونه خواست تا آنان را از سخن وی به تعجّب برانگیزاند. که این مغالطه‌ای از سوی آن ملعون بود.

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾

﴿موسی دوباره گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشینتان است﴾ پس موسی علیه السلام برایشان روشن کرد که فرعون ــ چنان‌که ادّعا می‌کند ــ پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می‌کنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنان‌که شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِىٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾

﴿فرعون گفت: بی‌گمان رسولی که به‌سوی شما فرستاده شده، دیوانه است﴾ او با این سخن، می‌خواست تا اطرافیانش را در مغالطه و حیرت و سردرگمی بیفگند، با نشان دادن این موقف که او به آنچه موسی می‌گوید هیچ اهمّیّتی قایل نیست و موسی سزاوار ریشخند است. گویی فرعون به اطرافیانش می‌گوید: من از موسی چیزی را می‌پرسم و او به من پاسخی دیگر می‌دهد پس او دیوانه است.

قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

﴿موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست﴾ موسی علیه السلام خود را به دفع آنچه که فرعون به وی از دیوانگی نسبت داد، مشغول نکرد بلکه حجّت را پی گرفت و گفت: پروردگار جهانیان همان پروردگار مشرق و مغرب است که احوال و اوضاع آن را ــ گاهی با نور و گاهی با ظلمت ــ دگرگون می‌کند پس او ایجادگر همهٔ پدیده‌هاست ﴿اگر تعقّل کنید﴾ یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقّل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ ٱلْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾

﴿فرعون گفت: اگر خدایی جز من اختیار کنی، قطعاً تو را از جملهٔ زندانیان خواهم کرد﴾ بدین‌گونه بود که چون آن ملعون در آوردن دلیل مغلوب شد، برای مجبور کردن موسی علیه السلام به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوهٔ تهدید و إعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَىْءٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

﴿موسی گفت: هرچند برای تو چیزی آشکار هم بیاورم؟﴾ یعنی: اگر هم برای تو چیزی بیاورم که راستگویی من با آن آشکار شود و با مشاهدهٔ آن صحّت ادّعای من به‌اثبات رسد ــ که عبارت از معجزهٔ در هم کوبندهٔ من است ــ آیا باز هم مرا زندانی خواهی کرد؟.

قَالَ فَأْتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٣١﴾

﴿فرعون گفت: اگر از راست‌گویانی﴾ در ادّعایت ﴿آن﴾ چیز آشکار ﴿را بیاور﴾.

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾

﴿پس موسی عصایش را افگند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد﴾ یعنی: آن عصا اژدهایی واقعی شد، بی آن‌که پدیده‌ای خیالی درمیان باشد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌گوید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازهٔ یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به‌سوی فرعون فرود آمد در حالی‌که

به موسی علیه السلام می‌گفت: ای موسی! هر چه می‌خواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می‌گفت: ای موسی! به‌نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می‌خواهم که او را بازداری و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدّداً به عصا تبدیل شد».

وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِيَ بَيْضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ ﴿٣٣﴾

﴿و دستش را از گریبانش بیرون آورد و به ناگاه آن برای تماشاگران سپید و درخشان پدیدار شد﴾ یعنی: دست موسی علیه السلام برخلاف هیأت ظاهری پوست و گوشت و استخوان، از چنان شعاع و پرتو درخشانی برخوردار گشت که دیدگان را خیره و افق را نورانی گردانید.

قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

﴿فرعون به سرانی که پیرامونش بودند گفت: بی‌گمان این مرد، جادوگری بسیار داناست﴾ به این ترتیب، فرعون خواست تا این ذهنیّت را در اطرافیانش القا کند که آنچه موسی علیه السلام آورده، از باب سحر و جادوست، نه از باب معجزه.

سپس به تحریک آنان پرداخت و گفت:

يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِۦ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

﴿می‌خواهد با جادوی خود شما را از سرزمینتان بیرون کند، اکنون چه رأی می‌دهید﴾ رأی شما و نظر شما دربارهٔ او چیست؟ بدین‌گونه بود که درخشش و سلطهٔ معجزهٔ موسی علیه السلام، فرعون را چنان تحت تأثیر خویش درآورد که ادّعای

پروردگاری را فراموش نموده و دست یاری به‌سوی قوم خویش دراز کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به‌سوی خود بکشاند زیرا با درخشش معجزهٔ موسی علیه السلام، ربوبیّت ادّعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود وگرنه او شأن و جایگاه خود را بسیار فراتر از آن می‌دید و کبر و خودبزرگ‌بینی وی بیشتر از آن بود که سران قومش را به گونه‌ای مخاطب گرداند که او را در جایگاه فردی از خودشان تنزّل می‌دهد در حالی‌که او پیش از این، مدّعی الوهیّتشان بود و آنان نیز این الوهیّت را برایش به رسمیّت شناخته و بر آن گردن نهاده بودند.

قَالُوٓاْ أَرۡجِهۡ وَأَخَاهُ وَٱبۡعَثۡ فِي ٱلۡمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿٣٦﴾
يَأۡتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾

﴿گفتند﴾ سران قوم فرعون ﴿او و برادرش را باز دار﴾ یعنی: کارشان را به تأخیر انداز و آنان را بی‌درنگ به قتل نرسان ﴿و گردآورندگان را به شهرها بفرست﴾ یعنی مأموران و نیروهای انتظامی‌ای که مردم را گرد می‌آورند، به اطراف و اکناف قلمرو حاکمیّتت بفرست ﴿تا هر جادوگر ماهری را به حضورت بیاورند﴾ سحّار: کسی است که در شناخت فنّ سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده است.

فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ ﴿٣٨﴾

﴿پس جادوگران برای میقات روزی معیّن گردآوری شدند﴾ آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. مِیقاتْ: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هردو اطلاق می‌شود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و به تودهٔ مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟﴾ این تعبیر گویای تشویق و برانگیختن مردم بر اجتماع در آن میعاد بود تا آنچه را که میان موسی علیه السلام و جادوگران روی می‌دهد و این‌که سرانجام غلبه با چه کسی خواهدبود، مشاهده کنند. فراخوانی مردم، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی علیه السلام داشت زیرا او می‌خواست موسی علیه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان در خفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقهٔ موسی علیه السلام نیز بود زیرا او می‌دانست که حجّت خداوند جل جلاله قطعاً غالب و حجّت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات خداوند جل جلاله بود که خواست تا به‌دست خود دشمن، دعوت موسی علیه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلّط گردانیده و مردم مصر و بنی‌اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقّانیّت آن را در میدان برهان به رأی‌العین برآنان هویدا گرداند.

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُوا۟ هُمُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴿٤٠﴾

﴿باشد که اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم﴾ در دینشان. به این ترتیب بود که کسان فرعون در میان مردم چنین وانمود کردند که گویی آنان بی‌طرفند، با این هدف که خرد قوم خویش را سبک کرده و به‌بازی بگیرند در حالی‌که منظورشان پیروی از جادوگران نه بلکه بیرون کردن موسی علیه السلام از مقام رهبری و مسند پیامبری بود.

فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُوا۟ لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا

نَحْنُ ٱلْغَٰلِبِينَ ﴿٤١﴾
قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**پس چون جادوگران آمدند**﴾ پیش فرعون ﴿**به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی خواهد بود**﴾ از مال یا جاه و مقام ﴿**اگر پیروز شویم**﴾ بر موسی علیه السلام؟

که فرعون با این خواستهٔ آنان موافقت کرد و ﴿**گفت: آری و بی‌گمان شما در آن صورت از مقرّبان خواهید بود**﴾ یعنی: شما نه تنها در آن صورت پاداش دارید بلکه افزون بر آن مورد عنایت من نیز قرار خواهید گرفت به طوری‌که از مقرّبان بارگاهم خواهید شد. بدین گونه بود که فرعون آنان را به وعدهٔ منصب و مقام فریفت.

قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلْقُوا۟ مَآ أَنتُم مُّلْقُونَ ﴿٤٣﴾

﴿**موسی به آنان**﴾ یعنی: به جادوگران ﴿**گفت: آنچه را که افگننده هستید، بیفگنید**﴾ از سحر و جادو. بدین‌سان بود که موسی علیه السلام خواست تا از موضع قدرت، با حجّت و معجزهٔ خویش سرکوب و مقهورشان گرداند و برآنان نمایان سازد که معجزه‌ای که او به‌همراه آورده، از جنس چیزهایی نیست که آنان بتوانند با آن معارضه کنند، ازاین روی نوبت تقدّم با آنهاست که هر چه در توان دارند بکنند سپس آمادهٔ میدان او باشند.

فَأَلْقَوْا۟ حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا۟ بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿٤٤﴾

﴿**پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و**﴾ در هنگام انداختن آنها ﴿**گفتند: به عزّت فرعون که ما حتماً پیروزیم**﴾ یعنی ما به‌سبب عزّت فرعون پیروز

می‌شویم. یا سوگند به عزّت فرعون که ما پیروز می‌شویم. مراد از عزّت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

﴿پس موسی عصایش را افکند و به ناگاه برساخته‌هایشان را فروبلعید﴾ یعنی: عصای اژدها پیکر وی جادویی را که از فریب و خیال‌افگنی ــ با بیرون آوردن یک چیز از صورت حقیقی آن در ظاهر امر نه در حقیقت حال ــ ساخته بودند، فروبلعید.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

﴿پس جادوگران به سجده در افگنده شدند﴾ یعنی: چون جادوگران حقیقت را مشاهده کردند، دانستند که آن معجزه از آفرینش صانعی حکیم است، نه از صنع بشر و از تردستی‌های جادوگران پس به خدای عزّوجلّ ایمان آورده و برایش به سجده درافتادند و دعوت موسی علیه السلام را اجابت گفته و نبوّت او را پذیرفتند. و سرعت سجدهٔ آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافگنده شدند.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾
رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

﴿گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم﴾ و از آنجا که فرعون نیز مدّعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: ﴿پروردگار موسی و

هارون ﴾ اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون علیهما السلام است که پروردگار همهٔ عالمیان و از جمله پروردگار خودِ فرعون نیز هست، سرزنش و سرکوفت محکمی از سوی جادوگران به فرعون بود.

قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ ۖ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِى عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ ۖ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾

﴿گفت﴾ فرعون ﴿پیش از آن‌که به شما اجازه دهم﴾ یعنی: آیا بی‌اجازهٔ من ﴿به او ایمان آوردید؟﴾.

سپس برای این‌که جادوگرانی را که ایمان آورده بودند به مغالطه اندازد و برای این‌که مردم را به شکّ و گمان درافکند، گفت: کار موسی نیز سحری از جنس سحر شماست ﴿بی‌گمان او همان بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است﴾ اعتراف فرعون به این‌که موسی علیه السلام بزرگ آنان است، با آن‌که او دوست نداشت به چیزی اعتراف کند که شأن موسی علیه السلام را با آن بالا ببرد، برای این بود که همهٔ کسانی که در صحنهٔ رویارویی موسی علیه السلام با جادوگران حاضر بودند، به این حقیقت پی برده بودند که آنچه موسی علیه السلام آورده است، درخشان‌تر و قوی‌تر از آن چیزی است که جادوگران به میان افگنده‌اند پس با این سخن خواست تا در اذهان مردم این شکّ و شبهه را درافکند که: این صحنه‌ای را که شما مشاهده کردید، هرچند با برتری و غلبهٔ موسی بر جادوگران به‌پایان آمد امّا این خود؛ کار استاد خودشان بود و آنان این فن را از خودِی آموخته بودند پس گمان نبرید که

کار موسی علیه السلام کاری است که بشر بر آن قادر نیست، یا این کار وی از فعل پروردگاری است که او به‌سویش فرامی‌خواند ﴿به زودی خواهید دانست. حتماً دستها و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید﴾ یعنی دست راست را با پای چپ، یا عکس آن ﴿سپس همگی‌تان را به دار خواهم آویخت﴾ به صلیب‌کشیدن یا به‌دارآویختن، همان حلق آویزکردن تا مرگ است. فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه‌های درختان خرما به‌دار کشد تا این عمل، شکنجهٔ شدیدتری برایشان باشد و در انظار مردم بیشتر خوارشان گرداند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ ۖ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

﴿جادوگران گفتند: باکی نیست، ما به‌سوی پروردگار خود باز می‌گردیم﴾ یعنی: در آنچه که از عذاب دنیا به ما می‌رسد، بر ما هیچ باک و زیانی نیست زیرا این عذاب درگذر است و برطرف می‌شود و ما بعد از آن به‌سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم و او برای ما ــ با ایمان به حق، پایداریمان بر شکنجه‌ات، ثباتمان بر توحید و بیزاری از کفر ــ از نعمتهای همیشگی خویش چنان می‌بخشد که آن را حدّ و وصفی نیست.

إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

﴿ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را از آن روی که نخستین ایمان‌آورندگان بوده‌ایم، بیامرزد﴾.

سرانجام فرعون همگی آنان را کشت. که تفصیل داستان در سورهٔ «اعراف» گذشت.

﴿ وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾

﴿و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر﴾ بعد از آن‌که موسی علیه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به وی فرمان داد که بنی‌اسرائیل را شبانه از مصر حرکت دهد ﴿زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت﴾ یعنی: فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند تا شما را از راه بازگردانند. حق تعالی بنی‌اسرائیل را بندگان خود نامید زیرا آنان به موسی علیه السلام و رسالت وی ایمان آورده بودند. براساس قول جمعی از مفسّران، موسی علیه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی علیه السلام تابوت یوسف علیه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف علیه السلام خود وصیّت کرده بود که چون بنی‌اسرائیل از مصر می‌رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدّت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عید فصح» می‌نامند.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ ﴿٥٣﴾

﴿آن‌گاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد﴾ یعنی هنگامی که خبر به راه‌افتادن بنی‌اسرائیل و خروجشان از مصر به فرعون رسید، او دستور بسیج عمومی داد. به قولی: هزار شهر و دوازده هزار قریه تحت حاکمیّت فرعون قرارداشت.

إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

فرعون گفت: ﴿بی‌گمان اینان﴾ یعنی بنی اسرائیل ﴿گروهی اندکند﴾ او با این سخنش می‌خواست تا از شأن و ارزش بنی‌اسرائیل در نزد قومش کاسته و از میان برداشتنشان را ساده و آسان جلوه دهد. به قولی: بنی‌اسرائیل جمعاً ششصدوهفتادهزار تن بودند و سپاه فرعون در حدود یک میلیون و پانصد هزار تن. امّا این عدد به اثبات نرسیده و گویا از مبالغه‌های بنی‌اسرائیل است.

وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَآئِظُونَ ﴿٥٥﴾

فرعون افزود: ﴿و به راستی آنان ما را بر سر خشم آورده‌اند﴾ که بی اجازهٔ ما از مصر بیرون رفته‌اند.

وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ﴿٥٦﴾

﴿و ما انبوهی حاذر هستیم﴾ حَاذِرْ: آماده و بیدار. گویی او تمام پیروان خویش را فرمان داد تا با حرکت بنی‌اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام‌کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

فَأَخْرَجْنَٰهُم مِّن جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾
وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾

﴿سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها و جایگاههای پرنازونعمت بیرون کردیم﴾ یعنی: فرعون و لشکریانش را از سرزمین مصر که پر از باغستانها، چشمه‌سارها و گنجینه‌ها بود بیرون راندیم. مقام کریم: منازل و خانه‌های

نیکو و به‌قولی : مجالس رؤسا و امراء است .

كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَٰهَا بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿٥٩﴾

﴿چنین بود﴾ خواست و ارادهٔ ما ﴿و آنها را به بنی‌اسرائیل به میراث دادیم﴾ در زمان سلیمان ﷺ و بعضی از شاهان دیگر بنی‌اسرائیل . یا مراد زیوراتی است که بنی‌اسرائیل در شب بیرون آمدن از مصر از قبطیان به عاریت گرفتند . آیهٔ کریمه احتمال این و آن ــ هر دو ــ را دارد .

فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾

﴿پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند﴾ یعنی : فرعون و فرعونیان که به تعقیب بنی اسرائیل بیرون رفته بودند ، به‌هنگام برآمدن خورشید به آنان رسیدند . به‌قولی معنی این است : فرعونیان درحالی به تعقیب بنی‌اسرائیل شتافتند که حرکت آنها به سمت مشرق بود .

فَلَمَّا تَرَٰٓءَا ٱلْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَٰبُ مُوسَىٰٓ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ﴿٦١﴾

﴿و چون دوگروه همدیگر را دیدند﴾ یعنی در معرض دید همدیگر قرار گرفتند ، به گونه‌ای که این گروه ، گروه دیگر را می‌دید ﴿یاران موسی گفتند ، بی‌گمان ما گیر افتادیم﴾ یعنی : به‌زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان رویارویی با آنها را نداریم ، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما .

قَالَ كَلَّآ ۖ إِنَّ مَعِىَ رَبِّى سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿چنین نیست﴾ ای قوم من! از سوءظن نسبت به خداوند ﷻ دست بر دارید، آنها قطعاً به شما نمی‌رسند ﴿زیرا پروردگارم با من است﴾ با یاری و رهنمونی خویش ﴿و به‌زودی مرا راهنمایی خواهدکرد﴾ به راه نجات.

فَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱضْرِب بِّعَصَاكَ ٱلْبَحْرَ ۖ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَٱلطَّوْدِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾

﴿پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بزن﴾ آن دریا بنابر قول راجح، دریای سرخ (بحراحمر) بود ﴿آن‌گاه دریا از هم شکافت﴾ یعنی: موسی عصایش را بر دریا زد و دریا از هم شکافت، به طوری که بستر آن خشک و نمایان گشت چنان‌که ممکن بود پیاده از آن گذر کرد. به قولی: دریا ــ به‌تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی علیه السلام ــ دوازده پاره شد ﴿پس هر پاره‌ای از آن﴾ فِرْقٌ: قطعه و پاره‌ای از دریاست ﴿همچون کوهی بزرگ بود﴾ که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرارگرفته بود.

وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْـَٔاخَرِينَ ﴿٦٤﴾

﴿و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم﴾ یعنی: فرعون و فرعونیان را به‌سوی دریا نزدیک کردیم.

وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

﴿و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم﴾ با گشودن راههایی برای عبورشان

از کف دریا و دادن امکان گذر از پهنای دریا به ایشان.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾

﴿آن‌گاه دیگران را غرق کردیم﴾ یعنی: فرعون و قومش را با بـه‌هم‌آوردن دریـا برآنان، غرق کـردیم زیـرا آنـها بـرای دنـبال‌کردن مـوسی‌ﷺ و قـومش بـه دریـا درآمدند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

﴿بی‌گمان در این﴾ رویدادی که ذکر شد از آغاز داستان موسی و فرعون تا پایان یافتن آن به چنین پایانی عبرت‌انگیز ﴿نشانه‌ای است﴾ بزرگ بر قـدرت عـظیم و خیره‌کنندهٔ حق تعالی ﴿و بیشترشان مؤمن نبودند﴾ یعنی: بیشتر این گروهی که بـا فرعون بودند، مؤمن نبودند زیرا جز اندکی از آنان ــ مـانند آسـیه زن فـرعون ــ ایمان نیاورده بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

﴿و قطعاً پروردگارت عزیز رحیم است﴾ یعنی: از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.

وَٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾

﴿و خبر ابراهیم را برایشان﴾ یعنی بر امّت خویش ﴿بخوان﴾ ای محمّد ﷺ! زیرا

او خلیل خدا ﷻ و امام حنفاء است پس شایسته است که داستان وی برای این امّت خوانده شود تا در اخلاص و توکّل و عبادت و بیزاری از شرک، به وی اقتدا کنند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾

﴿آن‌گاه که﴾ ابراهیم ﷺ ﴿به پدرش و قومش گفت، شما چه می‌پرستید؟﴾ ابراهیم ﷺ می‌دانست که آنها بتان را می‌پرستند ولی خواست تا آنان را با حجّت ملزم گرداند.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ ﴿٧١﴾

﴿گفتند: بتانی را می‌پرستیم و پیوسته برای آنها معتکفیم﴾ یعنی: پیوسته و به استمرار ــ نه فقط در وقت و میعادی معیّن ــ بر عبادت آنها پایدار و ملازمیم. اعتکاف برای بتان: اقامت‌ورزیدن بر عبادت آنهاست.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم ﷺ به قومش ﴿آیا وقتی آنهارا به پرستش می‌خوانید، ندای شما را می‌شنوند؟﴾.

أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

﴿یا به شما سودی می‌بخشند﴾ به وجهی از وجوه سودرسانی ﴿یا زیانی می‌رسانند؟﴾ چنانچه پرستش آنها را ترک کنید؟! پس اگر چنین نیست و آنها نه

می‌شنوند و نه سود و زیانی می‌رسانند ، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد .

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

﴿گفتند: نه﴾ هیچ یک از اینها نیست؛ نه بتان ندای ما را می‌شنوند ، نه به ما سودی‌می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند ﴿بلکه نیاکانمان را یافتیم که چنین می‌کردند﴾ و ما هم از آنها تقلید کرده‌ایم . بدین‌گونه بود که قومش هیچ پاسخ دیگری برای توجیه پرستش آنها نیافتند ، جز این‌که تقلید محض را انگیزهٔ کار خود معرفی کرده و اقرار کنند به این‌که بتان چنان عاجز و ناتوانند که نه می‌توانند سود و زیانی برسانند ، نه می‌شنوند و نه می‌بینند .

قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾
أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم علیه السلام ، در ردّ این تقلید کورکورانهٔ آنان ﴿آیا در آنچه شما و نیاکان پیشینتان می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟﴾ .

فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

﴿بدانید که آنها دشمن من‌اند﴾ یعنی : بتان دشمنان من‌اند و من در زندگی خود دشمنی با آنها را راه و روش خویش قرار داده‌ام ، با آنها دشمنی می‌ورزم تا پرستش آنها را از روی زمین ریشه‌کن کنم و هیچ باکی هم از آنها ندارم ﴿جز

پروردگار عالمیان ﴾ یعنی : لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است . بدین‌سان ، پاسخ ابراهیمؑ هم عاطفی و هم عقلی بود در حالی‌که پاسخ مشرکان صرفاً پاسخی عاطفی بود . و از آنجاکه پاسخ ابراهیمؑ حاوی اعلان این حقیقت بود که خدای عزّوجلّ پروردگارش می‌باشد بنابراین ، به شناساندن او آغاز کرد و گفت :

ٱلَّذِى خَلَقَنِى فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾
وَٱلَّذِى هُوَ يُطْعِمُنِى وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

﴿ **همان کسی که مرا آفریده‌است و همو مرا هدایت می‌کند** ﴾ به‌سوی مصالح و منافع دین و دنیایم . به این ترتیب ، ابراهیم خلیلؑ پروردگارش را به اوصافی وصف کرد که او به‌خاطر آنها سزاوار پرستش است زیرا آفرینش ، هدایت‌کردن ، روزی‌دادن ، دفع بیماری ، جلب شفا ، میراندن ، زنده کردن و آمرزیدن ــ که آیات بعدی بر آنها صراحت دارند ــ همه ، نعمت‌هایی هستند که شکر منعم را با تمام انواع شکر ــ که بلندترین و سزاوارترین آن نیایش و پرستش است ــ می‌طلبند ، چنانچه می‌فرماید : ﴿ **و همان کسی که بهَ من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند** ﴾ با رام کردن اسباب آسمانی و زمینی برای من .

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾
وَٱلَّذِى يُمِيتُنِى ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

﴿ **و چون بیمار شوم همو مرا شفا می‌دهد** ﴾ و جز او کسی بر شفا دادنم قادر نیست

﴿ و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند ﴾ و جز او کسی قادر بر این کار نیست. ابراهیم علیه السلام فقط بیماری را به خود نسبت داد نه دیگر افعال ذکرشده را، از روی رعایت ادب با پروردگار خویش و الّا بیماری و غیرآن همه از جانب خدای سبحان است.

وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ﴿٨٢﴾

﴿ و آن کس که امیدوارم در روز جزا خطایم را بر من ببخشاید ﴾ حاصل و خلاصهٔ پیام ابراهیم علیه السلام در این بیان شیوا و حجّت روشن وی این است که: فقط آفریننده، بخشنده و اداره کنندهٔ این پدیده‌ها و نعمت‌هاست که شایستهٔ پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

مجاهد می‌گوید: « مراد ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول این‌که او در پاسخ این سؤال بت‌پرستان که بتان را چه کسی خُرد کرده‌است؟ گفته بود: (بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا ۞ بلکه این کار بت بزرگ است) در حالی‌که بت‌شکن خود او بود.

دوم این‌که او به قومش در توجیه عدم بیرون‌رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال‌کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: (إِنِّي سَقِيمٌ ۞ من بیمارم) درحالی‌که بیمار نبود.

سوم این که او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی دربارهٔ ستاره که گفته بود: (هٰذَا رَبِّي ۞ این پروردگار من است » نیز از آن جمله است.

زجاج می‌گوید: « پیامبران علیهم السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سر زند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی‌زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند ». هرچند

که سخنان ابراهیم علیه السلام از « معاریض » بود ، یا در مقام محاجّه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود .

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

﴿ پروردگارا! به من حکم ببخش ﴾ مراد از حکم : دانش و فهم است . به‌قولی : نبوّت و رسالت است . به‌قولی‌دیگر : شناخت حدودالله ﷻ ، احکام و غیراین از معارف است ﴿ و مرا به صالحان ملحق فرمای ﴾ یعنی : مرا به پیامبران قبل از من در بهشت ملحق گردان .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « اَللّٰهُمَّ اَحْيِنا مُسْلِمِيْنَ وَ اَمِتْنا مُسْلِمِيْنَ وَ اَلْحِقْنا بِالصّالِحِيْنَ، غَيْرَ خَزايا وَ لامُبْدِلِيْن ۞ بارالها ! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان ، بی آن‌که خوارمان کرده‌باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده‌اند » .

وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

﴿ و برای من در میان آیندگان آوازهٔ نیکو گذار ﴾ یعنی : برای من در میان آیندگانی که بعد از من تا روز قیامت می آیند ، نام و آوازهٔ نیکو قرار ده . خدای سبحان این نام و آوازهٔ نیکو را برای ابراهیم علیه السلام قرار داد زیرا تمام امّتها و همهٔ اهل ادیان در همهٔ نسلها و عصرها به او افتخار می‌کنند و او را گرامی و بزرگ می‌دارند .

وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

﴿ و مرا از وارثان بهشت پرنازونعمت گردان ﴾ یعنی : از کسانی که جاودانه به آن

وارد می‌شوند.

وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿٨٦﴾

﴿و بر پدرم بیامرز زیرا او از گمراهان بود﴾ ابراهیم علیه السلام در آغاز امر برای پدرش آمرزش خواست امّا چون برایش معلوم شد که او دشمن خدا عزوجل است، از وی بیزاری جست.

وَلَا تُخۡزِنِي يَوۡمَ يُبۡعَثُونَ ﴿٨٧﴾

﴿و مرا در روزی که مردم برانگیخته می‌شوند، رسوا نکن﴾ یعنی: مرا در ملأ و محضر مردم در روز محشر ــ با بازخواست و مجازاتم ــ رسوا نکن. یا مرا در روز قیامت عذاب نکن. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیرآن از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «ابراهیم در روز قیامت با پدرش آزر درحالی ملاقات می‌کند که بر چهرهٔ آزر گردوغباری نشسته است. سپس به وی می‌گوید: پدر! آیا به تو نگفته بودم که از من نافرمانی نکن؟ پدرش می‌گوید: اینک امروز از تو نافرمانی نمی‌کنم! در این هنگام ابراهیم علیه السلام [مناجات کنان] می‌گوید: پروردگارا! تو به من وعده دادی که در روز رستاخیز رسوایم نسازی پس کدام رسوایی از این رسوایی پدرم بیشتر است؟ خداوند عزوجل می‌فرماید: همانا من بهشت را بر کافران حرام کرده‌ام، سپس می‌فرماید: ای ابراهیم! بنگر که در زیر پاهای تو چیست؟ ابراهیم علیه السلام به زیر پای خویش می‌نگرد، بناگاه می‌بیند که در زیر پایش کفتار نرگندیده و آلوده‌ای است آن‌گاه چهار دست‌وپای آن کفتار گرفته می‌شود و در آتش افگنده می‌شود». گویی خداوند متعال آزر را به‌صورت کفتاری در می‌آورد.

يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾

﴿روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد﴾ یعنی مال و فرزندان شخص نمی‌توانند وی را در روز قیامت از عذاب خداوند ﷻ نگاه دارند.

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

﴿مگر کسی که دلی پاک و پیراسته﴾ از کفر، نفاق و بقیّه امراض باطنی ﴿به‌نزد خدا بیاورد﴾ یعنی: مال و نزدیکان شخص نزد خداوند ﷻ به انسان سودی نمی‌رسانند بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، سلامت قلب وی است. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق بیمار است.

با این دعا، دعاهای ابراهیم علیه السلام به پایان رسید.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾

﴿و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می‌شود﴾ تا به آن وارد شوند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾

﴿و دوزخ برای گمراهان نمایان گردانیده می‌شود﴾ یعنی: چنان آشکار و نمایان گردانیده می‌شود که نزدیک است شعله‌هایش آنان را فراگیرد. بدین‌گونه است که خداوند ﷻ بهشت را برای مؤمنان آشکار و نزدیک می‌گرداند؛ قبل از آن‌که به آن داخل شوند و دوزخ را برای کفّار، قبل از آن‌که به آن درآیند تا غم و اندوه کفّار سخت‌تر شده و شادی و مسرّت مؤمنان مضاعف گردد.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۹۲﴾
مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ ﴿۹۳﴾

﴿و به آنان گفته می‌شود﴾ یعنی: به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب: ﴿آنچه جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری می‌کنند، یا خود یاری می‌بینند؟﴾ قطعاً پاسخ منفی است.

فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿۹۴﴾

﴿آن‌گاه آنان و گمراهان در آن سرنگون افگنده می‌شوند﴾ یعنی: معبودان باطل و گمراهان پرستشگرشان، همه بر روی یک‌دیگر با سر در دوزخ افگنده می‌شوند.

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿۹۵﴾

﴿و نیز همهٔ سپاهیان ابلیس﴾ یعنی: شیطانهای ابلیس و پیروان انسی و جنّی وی که مردم را گمراه می‌کردند نیز همگی در دوزخ سرنگون افگنده می‌شوند. به‌قولی: مراد از (جنود ابلیس) نسل و تبار وی‌اند. به‌قولی‌دیگر: مراد هر کسی است که به‌سوی پرستش بتان دعوت می‌کند. آری! همگی آنان به دوزخ درافگنده می‌شوند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿۹۶﴾
تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۹۷﴾

﴿آنان درحالی‌که در آنجا با یک‌دیگر ستیزه می‌کنند، می‌گویند: سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم﴾ یعنی: در روز قیامت پرستشگران باطل با معبودان خود به دشمنی و ستیزه برخاسته و بر آنان برمی‌شورند، بعد از آن‌که در دنیا در محبّت آنان فنا شده بودند و در پیروی از آنان سر از پا نمی‌شناختند و بر هرکسی که با آنان در این راه باطل معارضه می‌کرد، به مبارزه برخاسته و به مجازاتشان اقدام می‌کردند چنان‌که قوم ابراهیم﵇ با وی چنین کردند. لیکن در قیامت وضع دگرگون می‌شود و پرستشگران با معبودان باطل خود به ستیزه برخاسته و بر گمراهی خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی بوده‌ایم.

إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٩٨﴾

آری! سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم ﴿آن‌گاه که شما﴾ معبودان باطل ﴿را با پروردگار عالمیان برابر می‌کردیم﴾ و شما را مانند او مورد پرستش قرار می‌دادیم.

وَمَآ أَضَلَّنَآ إِلَّا ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

آن گاه می افزایند: ﴿و جز مجرمان﴾ از شیطانهای انسی و جنّی‌ای که با خدای یکتا و لاشریک پرچم مبارزه و دشمنی را برافراشتند ﴿ما را گمراه نکردند﴾.

فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ ﴿١٠٠﴾

﴿پس اکنون هیچ شفیعی نداریم﴾ که برای ما شفاعت کند و ما را از عذابت برهاند چنان‌که مؤمنان به اذن پروردگارشان شفیعان و واسطه‌هایی دارند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿۱۰۱﴾

﴿ **و نه هیچ دوست حمیمی** ﴾ یعنی : دوست صمیمی‌ای هم نداریم که با ما نزدیکی کرده و یاریمان دهد و ما را از خشم و عذاب پروردگار برهاند . حمیم : دوست نزدیکی است که تو او و او تو را به‌شدّت هر چه تمامتر دوست داشته باشید . در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند : « همانا شخص بهشتی در بهشت می‌پرسد : فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می‌گیرد و] برای او شفاعت می‌کند تا سرانجام خداوند متعال شفاعتش را دربارهٔ وی می‌پذیرد پس چون از دوزخ نجات می‌یابد ، مشرکان می‌گویند : مَا لَنَا مِنْ شَافِعِيْنَ وَ لاَ صَدِيْقٍ حَمِيْمٍ ۞ اینک نه ما هیچ شفیعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی » .

فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۰۲﴾

﴿ **و ای کاش برای ما یک‌بار بازگشتی بود** ﴾ به سوی دنیا ﴿ **تا از مؤمنان می‌شدیم** ﴾ و در قطار آنان درمی‌آمدیم .

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۰۳﴾

﴿ **بی‌گمان در این نشانه‌ای است** ﴾ یعنی : در آنچه ذکر شد از داستان ابراهیم ﷺ ، دشمنی دوزخیان با یک‌دیگر و حسرت‌خوردنشان بر گمراهی خویش ، عبرت و پندی مؤثّر است ﴿ **و بیشترشان مؤمن نبودند** ﴾ یعنی : بیشتر این گروهی که رسول خدا ﷺ داستان ابراهیم ﷺ را برایشان می‌خوانَد ــ که قریش و همراهان دینی آنانند ــ مؤمن نیستند . یا مراد : قوم ابراهیم ﷺ اند که بیشترشان مؤمن نبودند .

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

﴿و در حقیقت پروردگار تو همان عزیز رحیم است﴾ لذا دشمنانش را سرکوب کرده و به دوستانش مهر و محبّت می‌ورزد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

﴿قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند﴾ چرا فرمود: (پیامبران را)؟ درحالی‌که آنان فقط پیامبر خویش نوح علیه السلام را تکذیب کردند نه همهٔ پیامبران را؟ بدان جهت که آنان منکر بعثت تمام پیامبران علیهم السلام بودند. یا این‌که تکذیب یک پیامبر در حکم تکذیب همهٔ ایشان است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

﴿چون برادرشان نوح به آنان گفت﴾ یعنی: نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح علیه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف باهم قرار داشتند. آری! نوح علیه السلام به آنان گفت: ﴿آیا پروا نمی‌دارید﴾ از خدای سبحان تا پرستش بتان را ترک کرده و به ندای پیامبری که به‌سوی شما فرستاده شده است لبّیک بگویید؟

ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امّتهایشان همه این بود: (أَلا تَتَّقُون ۞ آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البتّه این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران علیهم السلام، همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۰۷﴾

﴿من برای شما رسولی هستم﴾ از جانب خداوند ﷻ که در آنچه به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم ﴿امین﴾ و مورد اعتماد هستم. شایان ذکر است که قوم نوح ﷺ به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۰۸﴾

﴿پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید﴾ یعنی: طاعت خداوند ﷻ را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی خداوند ﷻ شما را بدان امر می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰۹﴾

﴿و بر این، اجری از شما طلب نمی‌کنم﴾ یعنی: بر تبلیغ این رسالت، از شما مزدی نمی‌طلبم و در این مزد طمع نمی‌بندم، با وجود منفعت بزرگی که تبلیغ این رسالت برای شما دارد ﴿پاداش من جز بر عهدهٔ پروردگار عالمیان نیست﴾ پس من پاداش دعوت خود را از حق تعالی می‌طلبم زیرا هموست که مرا به ابلاغ رسالت، مکلّف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۱۰﴾

﴿پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید﴾ نوح ﷺ این جمله را بدان جهت

تکرار کرد تا این معنی را در نهادشان پایدار سازد. ملاحظه می‌کنیم که نوح علیه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علّتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اوّل گفت: چون بر امانت‌داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمی‌طلبم پس تقوا پیشه کنید.

۞ قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ ﴿١١١﴾

﴿گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟﴾ یعنی: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، حال آن‌که فرومایگانی که از کمترین مال و جاه برخوردارند، از تو پیروی کرده‌اند؟ رذالة: خسّت و ذلّت است. آری! قوم نوح علیه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یا بدان‌جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به‌قولی: پیروان نوح علیه السلام متشکّل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

پس حاصل معنی این است: نه به تو ایمان می‌آوریم، نه از تو پیروی می‌کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می‌نماییم.

قَالَ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿١١٢﴾

﴿نوح گفت: من از کارشان چه آگاهی‌ای دارم؟﴾ یعنی: مرا با شغل و حرفهٔ آنان چه کار که از آن آگاه باشم؟ من مکلّف به آن نیستم که از کارها و مشاغل آنان آگاه شوم بلکه فقط مکلّفم که آنان را به‌سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، نه به حرفه‌ها و مشاغل و فقر و غنایشان چراکه این امور در میزان ایمان، هیچ قدر و قیمتی ندارند.

إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي ۖ لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

﴿حساب آنان جز بر پروردگارم نیست، اگر در می‌یابید﴾ یعنی: تفتیش و بازرسی و محاسبهٔ ضمایر و اعمالشان فقط بر خدا ﷻ است و اگر شما از اهل شعور و فهم بودید، این حقیقت را دریافته و آن را باور می‌کردید.

نسفی می‌گوید: «آن متکبّران، پیروان نوح ﷺ را متّهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می‌کنند و در واقع به نوح ﷺ ایمان ندارند». که نوح ﷺ پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

﴿و من طردکنندهٔ مؤمنان نیستم﴾ این پاسخ نوح ﷺ است به درخواست کفّار که باید مؤمنان صاحب مشاغل پست را از خود براند و طرد کند.

إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١١٥﴾

﴿من جز هشداردهنده‌ای آشکار نیستم﴾ یعنی: من فقط هشداردهنده‌ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به‌سوی شما فرمان داده است، به طور واضح و آشکار برای شما می‌رسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جملهٔ کسانی هستند که من به هشداردادنشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد می‌کنم.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

﴿گفتند: ای نوح، اگر دست برنداری قطعاً از جملهٔ سنگسارشدگان خواهی بود﴾ یعنی: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جملهٔ سنگسارشدگان خواهی بود. به‌قولی معنای (مِنَ‌المَرجُومِین) این است: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برنداری، از جملهٔ دشنام داده‌شدگان خواهی بود. بدین‌سان، نوح علیه‌السلام را به برخورد بدلفظی، چون دشنام‌دادن و اهانت تهدید کردند، بعد از آن‌که در میدان منطق و حجّت خلع سلاح شدند. البتّه این عادت و شیوهٔ دشمنان خدا ﷻ است که در نهایت امر، به تهدید پناه می‌برند تا دعوتگران راه خدا ﷻ را از دعوتشان برگردانند.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

﴿نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند﴾ یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سخنم را نشنیده و دعوتم را اجابت نکردند.

فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَن مَّعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

﴿پس در میان من و آنان به حکمی فیصله کن﴾ فَتْح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محقّ را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن ﴿و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش﴾ از عذاب عمل آنان آن‌گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری! چون نوح علیه‌السلام بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به‌یاری فراخواند و خداوند ﷻ دعایش را اجابت کرد:

فَأَنجَيْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِى ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ ﴿۱۱۹﴾

﴿پس او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار، نجات بخشیدیم﴾ یعنی: کشتی‌ای که آکنده از مردم، چهارپایان، پرندگان و کالاها بود.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ ٱلْبَاقِينَ ﴿۱۲۰﴾

﴿آن‌گاه باقی‌ماندگان را بعد از آن غرق کردیم﴾ یعنی: بعد از نجات‌دادن او و همراهانش، باقی‌ماندگان از قومش را غرق کردیم.

إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۲۱﴾

﴿قطعاً در این نشانه‌ای است﴾ یعنی: در نجات نوح علیه السلام و مؤمنان همراهش بر این وصف شگفت و هلاک‌کردن دروغ‌انگاران قومش، نشانه و عبرتی است بزرگ بر وجود و وحدانیّت خدای عزّوجلّ و راستگویی پیامبرانش ﴿و بیشترشان مؤمن نبودند﴾ یعنی اکثریّت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجّت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۲۲﴾

﴿و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم است﴾ یعنی: او سرکوب‌کنندهٔ دشمنانش بوده و به دوستانش مهربان است.

كَذَّبَتْ عَادٌ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿۱۲۳﴾

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

﴿قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند، چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟﴾ تفسیر آن همچون تفسیر سخن نوح علیه السلام به قوم خویش است، که در آیات [۱۰۶ ـ ۱۰۵] گذشت.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٢٦﴾
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾

﴿به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست﴾ تفسیر این آیات سه‌گانه همچون تفسیر آنها در داستان نوح علیه السلام، آیات: [۱۰۹ ـ ۱۰۷] می‌باشد.

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾

﴿آیا بر هر بلندیی بنایی از سر بازیچه می‌سازید؟﴾ رِیع: تپهٔ مرتفع از زمین است. به‌قولی: ریع، کوه است. مجاهد می‌گوید: ریع، وادی‌ای در میان دو کوه، یا کوره راهی در کوه است. یعنی: شما در هر مکان بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید و آن را چون نشانه‌ای بر اظهار قوّت و قدرت خود می‌گردانید زیرا چنین بناهایی، جز این‌که مایهٔ فخر و مباهات عدّه‌ای و آزار وزیان دیگران و هدر دادن

امکانات باشد، هیچ نفع دیگری ندارد چنان‌که شما از فراز این بناها، رهگذران را اذیّت کرده و آنان را به ریشخند می‌گیرید. شایان ذکر است که خصلت بناسازی در تپه‌ها و مکانهای مرتفع برای فخر نمایی و ارائهٔ نمایش جاه و مکنت، در بسیاری از حکّام و بوالهوسان زمان ما نیز وجود دارد.

وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿۱۲۹﴾

﴿و مصانع می‌سازید﴾ مصانع: عبارت از قصرها و منازلی است که مردم برای سکونت می‌سازند. به‌قولی: مصانع، عبارت از قلعه‌ها و دژهای استوار است ﴿به امید آن‌که جاودانه بمانید﴾ گویی با ساخت وساز این برجها، جاودان می‌مانید و مرگ را هرگز به شما دسترسی نیست در حالی‌که اصلاً چنین نیست بلکه این برجها و کاخها از دست شما می‌رود چنان‌که از دست پیشینیان شما رفت.

وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿۱۳۰﴾

﴿و چون به کیفر دست می‌گشایید، ستمکارانه دست می‌گشایید﴾ بَطْش: حمله ور شدن به درشتی و خشونت، همراه با خشم و سرکوب است.

هود علیه السلام این شیوه را ازآن‌روی ناشایست دانست که این‌گونه برخورد، ظالمانه است. امّا در کیفردادن به حق، به کارگرفتن تازیانه و شمشیر و غیر آن جایز است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۳۱﴾

وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُم بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

أَمَدَّكُم بِأَنْعَـٰمٍ وَبَنِينَ ﴿١٣٣﴾

﴿پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید. از کسی پروا کنید که شما را به آنچه می‌دانید، مدد کرد. شما را به دادن چهارپایان و فرزندان مدد کرد﴾ یعنی از عذاب خدا ﷻ پروا دارید، خدایی که شما را با نعمت‌های فراوانی مدد رسانید و از انواع برخورداری‌ها بهره‌مندتان گردانید.

شایان ذکر است که قوم هود در احقاف ــ نزدیک حضرموت یمن ــ سکونت داشتند و از نعمتها و قدرت بسیاری بهره‌مند بودند.

وَجَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٣٤﴾

﴿و﴾ نیز شما را مدد رسانید ﴿به دادن باغها و چشمه‌ساران﴾ و چاه‌ها و جویباران.

إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾

سپس هود ﷺ آنان را بیم داده فرمود: ﴿به‌راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم﴾ اگر کفر ورزیده و بر شیوهٔ پرستش غیرخدا ﷻ که هم اکنون برآن قراردارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمتها را به‌جا نیاورید.

قَالُوا۟ سَوَآءٌ عَلَيْنَآ أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُن مِّنَ ٱلْوَٰعِظِينَ ﴿١٣٦﴾

﴿گفتند: خواه پندمان دهی، خواه از پنددهندگان نباشی، برای ما یکسان است﴾ یعنی: اندرز دادن و عدم اندرز دادنت نزد ما یکسان است، به هیچ چیز از

آن اهمّیّتی نمی‌دهیم و به آنچه تو می‌گویی، هرگز التفاتی نمی‌کنیم و از راهی که بر آن هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم.

این سخن را از باب تعجیز هودﷺ و مأیوس‌کردن وی گفتند تا به دعوتش ادامه ندهد و کار آنها را یکسره بداند.

إِنْ هَٰذَآ إِلَّا خُلُقُ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

﴿این جز شیوهٔ پیشینیان نیست﴾ یعنی: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرارداریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این کیشی بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به‌طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم داد و نمی‌خواهیم تا آن را با راه و روش دیگری جایگزین کنیم.

محتمل است که این آیه، جملهٔ معترضه‌ای از فرمودهٔ خدای سبحان باشد، نه حکایت از سخنان قوم هود، که در این صورت معنی این است: تکذیب قوم هود نیز مانند تکذیب سایر مرفّهان طغیان‌گری بود که قبل از آنان پیامبرانشان را تکذیب کردند. نظیر این فرمودهٔ حق تعالی: ﴿تَشَٰبَهَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ دلهایشان شبیه همدیگر است) [بقره/۱۱۸].

وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿١٣٨﴾

﴿و ما عذاب‌شونده نیستیم﴾ در برابر آنچه که انجام می‌دهیم، از ارتکاب ستم و مانند آن از شیوه‌ها و رفتارهای ناروایی که هم‌اکنون بر آن قرارداریم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَٰهُمْ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

﴿پس او را﴾ یعنی هود علیه السلام را ﴿تکذیب کردند و درنتیجه هلاکشان ساختیم﴾ یعنی: خدای سبحان به سزای تکذیبشان، نابودشان کرد. شایان ذکر است که نابودکردنشان با باد سرکش و تند بود چنان‌که در آیهٔ [٦٩/٦] می‌خوانیم: (وَ اَمّا عٰادٌ فَاُهْلِكُوْا بِرِيْحٍ صَرْصَرٍ عاتِيَةٍ. سَخَّرَها عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيالٍ وَ ثَمانِيَةَ اَيّامٍ حُسُوْماً فَتَرَى الْقَوْمَ فِيْها صَرْعىٰ كَاَنَّهُمْ اَعْجازُ نَخْلٍ خاوِيَةٍ. فَهَلْ تَرىٰ لَهُمْ مِنْ باقِيَةٍ ۞ و امّا عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان‌کَن به نابودی کشیده شدند که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته برایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا درافتاده بینی؛ گویی آنان خرمابنانی هستند ریشه‌کن‌شده پس آیا اثری از آنان بازمانده می‌بینی؟). ﴿بی‌گمان در این﴾ نابود ساختنشان ﴿نشانه‌ای است﴾ بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشگان ﴿و بیشترشان مؤمن نبودند﴾ با وجود بسیاری معجزات و روشن بودن بیّنات.

وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

﴿و به‌راستی پروردگارت عزیز رحیم است﴾ تفسیر نظیر آن، در آیهٔ [۱۴۰] گذشت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾

إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾

فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَ أَطِيعُونِ ﴿١٤٤﴾

وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿ثمود نیز رسالت‌یافتگان را تکذیب کردند. آن‌گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟ بی‌گمان من برایتان رسولی امین هستم. پس از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. بر تبلیغ این رسالت از شما پاداشی نمی‌طلبم. پاداش من جز برعهدهٔ پروردگار عالمیان نیست﴾ تفسیر آیات همانند با این آیات، قبل از این، در داستان «هود» گذشت.

شایان ذکر است که قوم ثمود از اعراب بودند و در وادی ای میان مدینه و شام به‌نام «حجر» سکونت داشتند و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود.

أَتُتْرَكُونَ فِى مَا هَـٰهُنَآ ءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾

﴿آیا در آنچه اینجاست، ایمن رها می‌شوید؟﴾ یعنی: آیا در این نعمت‌هایی که خداوند عزوجل در اینجا به شما بخشیده است، ایمن از مرگ و عذاب رها می‌شوید و همچنان در دنیا ماندگار می‌مانید؟

فِى جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٤٧﴾

وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾

﴿در باغها و در کنار چشمه‌ساران؟ و کشتزارها و خرمابنانی که باروبر آنها لطیف است؟﴾ هَضِيم: پخته و رسیده و نرم و لطیف. همچنین محتمل است که معنای هضیم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. طَلْع: غلاف شکوفه‌ها از خوشه‌های خرما که به‌باروبر می‌نشیند.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا فَٰرِهِينَ ﴿١٤٩﴾

﴿و ماهرانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید﴾ قوم ثمود با مهارت و هنرمندی خانه‌های خود را در درون صخره‌های کوهها می‌تراشیدند تا به مدّتهای دراز باقی بماند، ازآن روی که عمرهایشان طولانی بود و خانه‌های بناشده از گل ویران می‌شد و کفاف عمرشان را نمی‌داد. به قولی معنی (فٰرِهِيْن) این است: آنان خانه‌ها را با تسلّط و چیره‌دستی می‌تراشیدند. به‌قولی دیگر معنی این است: آنها مرفّهانه و در کمال ایمنی و آسایش، خانه‌هایی را می‌تراشیدند. به‌قولی دیگر مراد این است: آنان این خانه‌ها را گردنکشانه و متکبّرانه فقط از روی رفاه‌زدگی و فخرنمایی می‌ساختند و اموالی هنگفت را صرف بنای آنها می‌کردند، بی آن‌که به سکونت در آنها نیازی داشته‌باشند و در ساختن این بناها انواع مهارتها و هنرنمایی‌ها را به‌خرج داده و انواع نقش ونگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان‌که از آثار برجای‌مانده از آنان، این هنرها و مهارتها تا به امروز مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که منازل قوم ثمود هم‌اکنون نیز در فاصلهٔ چهارصد کیلومتری مدینه منوّره معروف و شناخته شده است، به‌گونه‌ای که هر بیننده‌ای را متحیّر و مدهوش می‌سازد.

فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٥٠﴾

﴿پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید﴾ یعنی: از خدا ﷻ پروا دارید؛ با ادای حقّ وی، چون ایمان به یگانگی وی و رسالت من و اطاعت از من در آنچه که شما را به آن امر و نهی می‌کنم.

وَلَا تُطِيعُوٓا۟ أَمْرَ ٱلْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾

﴿و از فرمان اسرافکاران اطاعت نکنید﴾ یعنی : از فرمان مشرکانی که شما را به‌سوی پرستش غیرخداوند ﷻ فرامی‌خوانند و علیه من و علیه دعوت الله ﷻ توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان می‌دهند ، اطاعت نکنید . به‌قولی : مراد از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را پی کردند .

سپس در وصف این گروه مسرفان فرمود :

ٱلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾

﴿کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در صلاح نمی‌کوشند﴾ یعنی : شیوه و عادت افراطگران و اسراف‌کارانی که در زمین ــ با توطئه علیه صالح ﷺ و مؤمنان همراهش ــ فتنه و فساد برپا می‌کنند و به هیچ وجه از آنان ــ با ایمان و عدالت ــ صلاح و اصلاح سر نمی‌زند ، این است .

قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلْمُسَحَّرِينَ ﴿١٥٣﴾

﴿گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی﴾ یعنی : از آنانی هستی که تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که به صرف وهم و خیال ، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوهٔ استوار زندگانی مان را به‌نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری ، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند . به‌قولی : مُسَحَّرْ کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود . گویی چنین گفتند : ای صالح ! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی .

مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِـَٔايَةٍ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّـٰدِقِينَ ﴿١٥٤﴾

﴿تو جز بشری مانند ما نیستی﴾ لذا چنین پنداشتند که قرارداشتن صالح علیه السلام در مقام بشری مانند ایشان، او را در ادّعای نبوّتش دروغگو می‌کند ﴿پس آیه‌ای بیاور﴾ یعنی: نشانه‌ای بیاور که با دیدن آن یقین کنیم که تو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان هستی، چنانچه آن نشانه از چیزهایی باشد که بشر به آوردن مانند آن توانا نیست ﴿اگر از راستگویان هستی﴾ در سخن و ادّعای خویش.

قَالَ هَٰذِهِۦ نَاقَةٌ لَّهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

بعد از آن‌که آنان از صالح علیه السلام نشانه و معجزه طلب کردند، خداوند متعال شتری عظیم الجثّه را زنده از کوه بیرون آورد، به گونه‌ای که او را می‌دیدند و بدن آن را با دستان خویش لمس می‌کردند تا این حجّتی بر نبوّت صالح علیه السلام باشد: ﴿گفت: این ماده‌شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معیّن نوبت آب شماست﴾ یعنی: برای شتر بهره و نوبتی معیّن از آب است و برای شما نیز بهره و نوبتی معیّن است پس برای شما مجاز نیست تا در روزی که نوبت اوست از آن آب بنوشید و این ماده‌شتر نیز در روزی که نوبت شماست، از آن آب نمی‌نوشد.

وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥٦﴾

﴿و به آن آسیبی نرسانید﴾ مانند پی‌کردن یا زدن او، یا رساندن هر گزند و آسیب دیگری ﴿که در آن صورت عذاب روزی بزرگ گریبانگیرتان خواهدشد﴾ آن روز بدان جهت بزرگ و هولناک است که روز نزول عذاب می‌باشد.

فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا۟ نَٰدِمِينَ ﴿١٥٧﴾

﴿پس آن را پی کردند و آن‌گاه پشیمان گشتند﴾ از پی‌کردن آن، هنگامی که دانستند عذاب برآنان فرودآمدنی است.

ماجرا چنین بود که صالح﵇ به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب برآنان پدیدار می‌شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد. پس مراد از فرمودهٔ حق تعالی: (آن‌گاه پشیمان شدند)؛ پشیمانی آنها در هنگام دیدن نشانه‌های عذابی بود که درحال فرود آمدن بر آنان بود[1].

فَأَخَذَهُمُ ٱلْعَذَابُ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

﴿آن‌گاه عذاب آنان را فروگرفت﴾ همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند.

تفسیر ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌ای است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند﴾ گذشت. شایان ذکر است که عذاب قوم صالح﵇ زلزلهٔ شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دلهایشان را از جا برکند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند) [هود/۶۷].

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

﴿و بی‌شک پروردگار تو عزیز رحیم است﴾ از عزّت وی است که دشمنان کافر خویش را سرکوب می‌کند و از رحمت اوست که دوستانش را بر دشمنانش نصرت می‌دهد.

---

۱ ــ نگاه کنید به تفسیر آیات [۶۴ ــ ۴۸] از سورهٔ «هود» که در آن بیان این رویداد آمده‌است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾

﴿قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند﴾ او لوط فرزند هاران فرزند آزر برادرزادهٔ ابراهیم خلیل علیه السلام است که در حیات ابراهیم علیه السلام به سوی اهالی شهر «سدوم» به رسالت فرستاده شد.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾

فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿١٦٣﴾

وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٤﴾

﴿چون برادرشان لوط به آنان گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خداو پروا دارید و از من اطاعت کنید. برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست﴾ تفسیر نظیر این آیات در این سوره و نیز تفسیر داستان لوط به‌طور مشروح در سورهٔ «اعراف» گذشت.

أَتَأْتُونَ ٱلذُّكْرَانَ مِنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٦٥﴾

﴿آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟﴾ یعنی: آیا با مردان، شهوترانی می‌کنید در حالی‌که این عمل، عمل فحشا و زشتی است که قبل از شما احدی از مردم آن را مرتکب نگردیده است؟ آری! قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط را

انجام می‌دادند چنان‌که در سورهٔ «اعراف» گذشت.

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

﴿و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وا می‌گذارید﴾ یعنی: زنانی را که خداوند ﷻ برای بهره‌برداری جنسی شما آفریده‌است واگذاشته و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج) زنانند، نه مطلق همسران زیرا هدف از دعوتشان این بود که زنان را به همسری برگیرند ﴿بلکه شما مردمی تجاوزکارید﴾ یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حدّ تجاوز می‌کنید.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾

﴿گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری﴾ از سرزنش، عیب‌جویی و تقبیح کار ما؛ ﴿بی‌گمان از رانده‌شدگان خواهی‌بود﴾ از شهر ما و قطعاً از آن تبعید خواهی‌شد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

﴿گفت: من برای عمل شما﴾ یعنی عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر کردارهای زشتی که انجام می‌دهید؛ ﴿از دشمنان هستم﴾ یعنی از متنفّران و دشمنان این کار و کردارهای زشت شما هستم.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شرّ آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش﴾ بدین‌سان

بود که لوط علیه السلام به‌سوی خداوند عزوجل به دعا متوسّل شد تا او و خانواده‌اش را از آن سرزمین بیرون آورده و از عمل پلید آنها یا از مجازاتی که به آنان خواهد رسید، نجات دهد.

فَنَجَّيْنَـٰهُ وَ أَهْلَهُۥٓ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

﴿پس او و اهلش همگی را رهایی بخشیدیم﴾ یعنی: لوط و خانواده و پیروان دینی‌اش را نجات دادیم آن‌گاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِى ٱلْغَـٰبِرِينَ ﴿١٧١﴾

﴿جز پیرزنی را﴾ مراد زن لوط علیه السلام است ﴿که از باقی‌ماندگان بود﴾ در عذاب زیرا هرچند او با لوط علیه السلام و سایر اعضای خانواده‌اش ازشهر بیرون آمد، لیکن خداوند عزوجل به لوط علیه السلام و کسانش فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به‌سویشان ننگرند پس هیچ‌کس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط علیه السلام و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْـَٔاخَرِينَ ﴿١٧٢﴾

﴿سپس دیگران را نابود ساختیم﴾ با فروبردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿١٧٣﴾

﴿و برآنان بارانی سخت باراندیم﴾ از سنگ که از آسمان برآنان بارید، افزون بر فرو بردنشان در زمین ﴿چه بد است باران هشداریافتگان﴾ که بیم داده شدند امّا تکذیب پیشه کردند و در نتیجه به چنان عذابی دچار شدند.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۷٤﴾
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷۵﴾

﴿بی‌گمان در این﴾ عقوبت قوم لوط و نجات‌دادن او و کسانش ﴿نشانه‌ای است﴾ بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ و بر صحّت رسالت پیامبرانش ﴿ولی بیشترشان ایمان آورنده نبودند﴾ با وجود بسیاری معجزات و نشانه‌ها ﴿و در حقیقت، پروردگار تو همان عزیز رحیم است﴾ از عزّت وی است که هر کس را بخواهد ریشه کن می‌کند و از رحمت وی است که پیامبرانش و مؤمنان را نجات می‌دهد.

كَذَّبَ أَصْحَابُ لْئَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۷٦﴾

﴿اصحاب أیکه نیز پیامبران را تکذیب کردند﴾ به قولی: «أیکه»، نام تمام آن سرزمین بود. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «آنان در بیشه‌زاری از ساحل دریا تا مَدْیَنْ مسکن داشتند». خلیل می‌گوید: «أیکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می‌روید».

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

﴿آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟﴾ در اینجا خداوند ﷻ نفرمود: «شعیب، برادرشان» چنان‌که در داستان لوط فرمود: «برادرشان لوط» زیرا شعیب علیه السلام در نسب از مردم أیکه نبود، برخلاف داستان فرستادن وی به‌سوی مدْیَنْ که در آن فرمود: (اَخاٰهُمْ شُعَیْباً ۞ برادرشان شعیب) زیرا شعیب علیه السلام در نسب از قوم مدْیَنْ بود. البتّه بیان نسب وی در سورهٔ «اعراف» گذشت. ولی ابن‌کثیر ترجیحاً بر آن است که اصحاب أیکه همان اهالی مدین اند، به دلیل این‌که به دادن پیمانه به طور کامل امر شدند [آیهٔ/ ۸۱] چنان‌که در داستان مدْیَنْ نیز آمده است پس چنین نیست که شعیب علیه السلام دوبار به رسالت فرستاده شده باشد، یک‌بار به سوی اهل مدْیَنْ و بار دیگر به سوی اصحاب أیکه.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷۸﴾

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۷۹﴾

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۰﴾

تفسیر آیات: ﴿من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. و براین رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم. پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست﴾ در همین سوره گذشت.

۞ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿۱۸۱﴾

﴿پیمانه را تمام دهید﴾ یعنی به کسی که با شما معامله می‌کند، پیمانه را به کمال و تمام دهید ﴿و از کم‌فروشان نباشید﴾ که از وزن و پیمانه بکاهید. امّا افزودن بر

وزن و پیمانه به نفع مشتری، کار نیکی است، به همین دلیل آن را ذکر نکرد.

وَزِنُوا۟ بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ ﴿۱۸۲﴾

﴿و با ترازوی درست وزن کنید﴾ یعنی حقّ صاحب حق را با ترازو (باسکول) درست و برابر بدهید، بی آن‌که با تردستی، پنهانی بر آن دست برید تا از حقّ خریدار بکاهید.

وَلَا تَبْخَسُوا۟ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۱۸۳﴾

﴿و به مردم اشیای‌شان را کم ندهید﴾ یعنی: از حقوقی که مردم دارند نکاهید. تفسیر نظیر آن در سورهٔ «هود» گذشت. همچنین تفسیر: ﴿وَلَا تَعْثَوْا فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۞ و در زمین به‌تباهی نکوشید﴾ در سورهٔ هود و غیر آن گذشت.

وَٱتَّقُوا۟ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلْجِبِلَّةَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۸۴﴾

﴿و از آن کس که شما و امتهای پیشین را آفرید، پروا کنید﴾ جِبِلَّةٌ: امّتها و خلق انبوه‌اند.

امّا پاسخ آنان به این اوامر و نواهی عادلانه چنین بود:

قَالُوٓا۟ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۸۵﴾

وَمَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿۱۸۶﴾

﴿گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی﴾ تفسیر آن به‌طور شافی و کافی در [آیهٔ/ ۱۵۳] این سوره در پاسخ همانندانشان به صالح علیه السلام گذشت ﴿و به‌راستی ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم﴾ یعنی: به‌راستی این امر بر گمان ما غلبه می‌کند که تو در ادّعای رسالت از سوی خداوند ﷻ، دروغگو هستی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿١٨٧﴾

﴿پس اگر از راستگویانی﴾ در ادّعای رسالت خود ﴿پاره‌ای از آسمان را بر ما بیفگن﴾ این سخن را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به او گفتند. كَسِفْ: پاره‌هایی از آتش یا غیرآن به‌عنوان عذاب است. این عین همان سخنی است که سران قریش به رسول خدا ﷺ گفتند چنان‌که در سوره‌های «إسراء» و «انفال» آمده است زیرا دلهای کافران و الفاظشان در همه عصرها باهم مشابه و همانند است.

قَالَ رَبِّيٓ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

﴿گفت﴾ شعیب علیه السلام ﴿پروردگارم به آنچه می‌کنید﴾ از شرک و گناه ﴿داناتر است﴾ پس اگر بخواهد شما را دربرابر اینها مجازات می‌کند؛ یا به افگندن پاره‌ای از آسمان یا به غیر آن امّا در وسع و توان من نیست که از نزد خود شما را عذاب کنم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ ٱلظُّلَّةِ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

﴿پس او را تکذیب کردند﴾ یعنی: بر تکذیب وی استمرار ورزیده و برآن اصرار

و پافشاری کردند ﴿پس عذاب روز ظلّه آنان را فروگرفت﴾ ظُلَّه: ابر آتشباری بود که خدای عزّوجلّ آن را بر سرشان گسترد و آن ابر بر آنان آتش بارید و بر اثر آن هلاک شدند. بدین‌سان، خدای سبحان آنچه را که خود پیشنهاد داده بودند، بر آنان فرود آورد ﴿بی‌گمان آن عذاب روزی سهمگین بود﴾ بدان جهت که چنان سختی‌ای بر آنان فرود آمد که بشر حدّ و اندازهٔ آن را نمی‌تواند بسنجد.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنّم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدنهایشان را پخته و بریان کرد، خانه‌هایشان داغ شد و آبهایشان در چاهها و چشمه‌سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلاّت خویش گریزان بیرون رفتند در حالی‌که باد سموم همراهشان بود آن‌گاه خداوند ﷻ خورشید را از بالای سرشان بر آنان مسلّط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کنندهٔ خویش گرفت و ریگ‌ها و شن‌های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهایشان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به‌سوی آن رفتند تا به گمان خود در سایهٔ آن اندکی از عذاب خویش بکاهند ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، خدای سبحان از آن ابر برآنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین‌سان، خدای عزّوجلّ شعیب علیه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد.

باید دانست که وصف نابودساختن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره از قرآن (سوره‌های اعراف، هود و همین سوره) به تعابیر مختلف که مناسب با سیاق هر سوره است، بیان شده است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً ۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۹۰﴾

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٩١﴾

﴿حقّا که در این﴾ هلاک‌ساختنشان ﴿نشانه‌ای است﴾ روشن بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ ﴿و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار توست که عزیز رحیم است﴾ تفسیر همانند این دو آیه، در همین سوره گذشت.

وَإِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٩٢﴾

﴿و به راستی که این فروفرستادهٔ پروردگار عالمیان است﴾ یعنی: قرآن که ذکر آن در اوّل سوره گذشت و این اخباری که بر شما خوانده می‌شود، نازل‌شده از بارگاه خدای ربّ‌العالمین است.

نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾
عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾

﴿روح‌الامین آن را بر دلت فرود آورده‌است﴾ یعنی: جبرئیل ﷺ آن را بر دلت خوانده است زیرا دل اوّلین حسّ از حواسّ باطنی است که دریافت می‌کند و براثر آن است که تو قرآن را فراگرفته و آن را فهمیده‌ای. روح‌الامین به اتّفاق علما: جبرئیل ﷺ است چنان‌که در سورهٔ بقره آمده است: (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ). ﴿تا از هشداردهندگان باشی﴾ یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیّه‌ها و مجازات‌هایی که قرآن متضمّن آن است، هشدار و انذار کنی.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿۱۹۵﴾

﴿به زبان عربیِ مبین﴾ یعنی فصیح و روشن و صحیح. آری! خداوند ﷻ قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین‌سان بود که حق تعالی حجّتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَإِنَّهُۥ لَفِى زُبُرِ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿۱۹۶﴾

﴿و آن در صحیفه‌های پیشینیان آمده است﴾ یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است. آری! این یک حقیقت روشن است؛ زیرا اگر کتب عهد قدیم و جدید را ــ با وجود تحریف آنها ــ بخوانیم، می‌بینیم که بسیاری از معانی قرآن در آنها موجود است، امری که بر وحدت وحی و وحدت دین الهی دلالت می‌کند.

أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ ءَايَةً أَن يَعْلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُا۟ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿۱۹۷﴾

﴿آیا این برای آنان﴾ یعنی برای کافّهٔ خلق؛ از جمله برای علمای بنی اسرائیل ﴿نشانه‌ای﴾ روشن و معجزه‌ای کامل ﴿نیست که علمای بنی‌اسرائیل از آن اطلاع دارند﴾ یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله‌بن‌سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجّتی علیه مشرکان است زیرا مشرکان به اهل کتاب به مثابهٔ مرجع نگریسته و سخن آنان را تصدیق می‌کردند.

وَلَوْ نَزَّلْنَٰهُ عَلَىٰ بَعْضِ ٱلْأَعْجَمِينَ ﴿١٩٨﴾

فَقَرَأَهُۥ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا۟ بِهِۦ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾

﴿ **و اگر آن را بر برخی عجمیان نازل می‌کردیم** ﴾ یعنی : اگر قرآن را بر این وصف و کیفیّت بر مردی از عجمیانی که قادر به تکلّم به زبان عربی نیستند ، نازل می‌کردیم ﴿ **سپس آن را برایشان می‌خواند** ﴾ آن پیامبر به قرائت عربی صحیح و درستی؛ ﴿ **به آن ایمان نمی‌آوردند** ﴾ با وجود این‌که اعجاز قرائت کلام عرَبی از سوی فرد عجمی ، با اعجاز قرآن جمع می‌شد لذا این واقعیّت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجّت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل بیماری‌ای در عقل و قلب و روح آنان است .

كَذَٰلِكَ سَلَكْنَٰهُ فِى قُلُوبِ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

﴿ **این‌گونه ، آن را در دلهای مجرمان راه داده‌ایم** ﴾ یعنی : بدین گونه ، شرک و تکذیب و انکار را در دلهای کافرانی درآورده‌ایم که می‌دانستیم آنان به انتخاب خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن پای می‌فشارند .

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (إجرام ــ تبه کاری) دامنگیر کسی شد ، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند . در **حدیث‌شریف** آمده است : « اَلاٰ وَاِنَّ فِی الْجَسَدِ مُضْغَةٌ اِذا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ کُلُّهُ وَاِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ کُلُّهُ، اَلاٰ وَ هِیَ الْقَلْب ۞ آگاه باشید که در جسم پارهٔ گوشتی است که اگر آن اصلاح شد ، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد ، تمام بدن فاسد شده‌است ، آگاه باشید که آن گوشت‌پاره قلب است » .

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِۦ حَتَّىٰ يَرَوُا۟ ٱلْعَذَابَ ٱلْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾

آری! انکار را در دلهای تبه‌کاران راه می‌دهیم: ﴿که به آن﴾ یعنی به قرآن ﴿ایمان نمی‌آورند تا آن‌که عذاب دردناک را ببینند﴾ در هنگام مرگ، یا در هنگام نزول عذاب. که البتّه چنین ایمانی سودی به حالشان ندارد.

فَيَأْتِيَهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

﴿پس بر سر آنان آید﴾ آن عذاب ﴿به‌طور ناگهانی﴾ و غافلگیرانه ﴿و﴾ حال آن‌که ﴿آنان آگاه نباشند﴾ از آمدنش.

فَيَقُولُوا۟ هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾

﴿آن‌گاه گویند: آیا ما مهلت خواهیم یافت﴾ که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهیم؟ این را از سر حسرت و افسوس بر ایمان ازدست‌رفته و به تمنّای بازگشت به‌سوی دنیا برای جبران مافات می‌گویند امّا هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی‌کنند.

أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾

﴿پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟﴾ با این سخنشان که: (بر ما از آسمان سنگ ببارانِ یا برای ما عذابی دردناک بیاور)[آیهٔ/۱۸۸]. این تهدیدی برای آنان است زیرا با وجود تکذیب حقّ، عذاب را نیز به شتاب می‌طلبند.

أَفَرَءَيْتَ إِن مَّتَّعْنَٰهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾
ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُوا۟ يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾
مَآ أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يُمَتَّعُونَ ﴿٢٠٧﴾

﴿**مگر نمی‌دانی که اگر سالها بهره‌مندشان سازیم**﴾ یعنی : به من خبر بده که اگر سالیانی دراز در دنیا بهره‌مندشان گردانیم و عمرهایشان را طولانی کنیم ﴿**و آن‌گاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند، بدیشان برسد**﴾ از عذاب و هلاکت ﴿**آن برخورداریشان چه به‌کارشان می‌آید؟**﴾ یعنی : آن بهره‌مندی درازمدّت و طولانی ، هیچ چیز را از آنان دفع نمی‌کند؟ زیرا بهرهٔ دنیا چون به‌پایان آید ، کم و بسیارش فرقی نمی‌کند ، گویی اصلاً هیچ وجود نداشته است و چه فرق میان یک روز و هزار سالی که آخرش فنا باشد؟ ! قطعاً طول مدّت بهره‌مندی دنیا به صاحبان خویش در آخرت هیچ سودی نمی‌رساند . در **حدیث‌شریف** آمده است : «کافر در آخرت حاضر گردانیده شده و در دوزخ غوطه ور ساخته می‌شود سپس به او گفته می‌شود : آیا تابه‌حال هیچ خیری هم دیده‌ای؟ آیا تاکنون نعمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید : نه ! به خدا سوگند ، پروردگارا ! آن‌گاه انسانی را می‌آورند که در دنیا سخت‌ترین رنج‌ها و عذاب‌ها را دیده است و او را در بهشت گشت وگذاری می‌دهند ، سپس به او می‌گویند : آیا تابه‌حال رنج و زحمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید : نه ! به‌خدا سوگند پروردگارا ! » . یعنی : گویی رنج و راحت دنیا هیچ چیز نبوده است .

وَمَآ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾

سپس خداوند ﷻ از عدل خویش خبر می‌دهد: ﴿**و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن‌که هشداردهندگانی داشتند**﴾ یعنی: مردم هیچ شهری از شهرها را هلاک نکردیم، مگر بعد از فرستادن هشدار و نمایاندن عذر و حجّت به آنان؛ با فرستادن پیامبران علیهم السلام و فرودآوردن کتابها.

ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿۲۰۹﴾

﴿**برای پنددادن**﴾ یعنی: این هشداردهندگان را به جهت پند و تذکّر دادن به مردم فرستادیم پس مادامی که در دار عمل (دنیا) باشند، از هشدار دادن بی‌نیاز نیستند ﴿**و ما ستمکار نبوده‌ایم**﴾ تا مردمی را هلاک کنیم که سزاوار هلاکت نیستند زیرا حجّت را به آنان تقدیم و عذر را به آنان نمایاندیم.

وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿۲۱۰﴾

﴿**و شیاطین آن را**﴾ یعنی: قرآن را ﴿**فرود نیاورده‌اند**﴾ این آیه ردّ این پندار کافران است که می‌گفتند: قرآن از چیزهایی است که شیاطین بر کاهنان القاء می‌کنند.

سپس خداوند ﷻ برای اثبات این امر که شیاطین قرآن را فرود نیاورده‌اند، به ترتیب سه دلیل را ذکر می‌کند:

وَمَا يَنۢبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿۲۱۱﴾

دلیل اوّل این است: ﴿**و سزاوارشان نیست**﴾ یعنی شیاطین را نرسد که قرآن را فرود آورند.

دلیل دوم این است: ﴿و نمی‌توانند﴾ که قرآن را فرود آورند، یعنی اگر هم فرودآوردن قرآن سزاوار شأنشان بود، این کار را نمی‌توانستند بکنند و این استعداد و توانایی در آنها نیست لذا این نسبتی که کفّار به آنان می‌دهند، اصلاً ناوارد است.

إِنَّهُمْ عَنِ ٱلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ ﴿٢١٢﴾

دلیل سوم این است: ﴿آنان از شنیدن﴾ قرآن، یا از شنیدن سخن فرشتگان ﴿معزول و برکنار هستند﴾ یعنی: شیاطین از این‌که به قرآن گوش فرادهند، با تیرهای شهاب دور رانده می‌شوند زیرا آسمان در طول مدّت فرودآوردن قرآن بر رسول خدا ﷺ، پر از نگهبانان و شهاب‌های سوزان بود لذا شیاطین حتّی نمی‌توانستند یک حرف از آن را بربایند و این از رحمت خداوند ﷻ برای بندگان است که شریعتش را از دستبرد خاینان نگه داشته است.

فَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْمُعَذَّبِينَ ﴿٢١٣﴾

﴿پس با خدا، معبودی دیگر را به نیایش نخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود﴾ گویی فرمود: ای محمّد! تو که گرامی‌ترین و عزیزترین خلق بر من هستی، اگر با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کَردم، چه رسد به غیر تو از بندگان؟ و این تحریک و انگیزشی برای رسول خدا ﷺ است که بر اخلاص و مجاهدت خویش در راه دعوت بیفزایند.

این آیه دلیل روشنی بر آن است که قرآن از نزد خدا ﷻ است زیرا در آن فرماندهی اعلی را می‌یابیم که اثری از ضعف بشری در اوامرش مشاهده نمی‌شود چنان‌که در مقابل، مأموری را می‌یابیم که در مقام عبودیّت و تسلیم محض

قراردارد.

وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾

﴿و خویشان نزدیکت را انذار کن﴾ خداوند متعال اقوام و اقربای نزدیک پیامبر ﷺ را به این دستور مخصوص گردانید زیرا عنایت ورزیدن به شأن آنان سزاوارتر است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ قبیلهٔ قریش را فراخواندند، آنان به دعوتشان گرد هم آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ در آغاز تمام آنان را مورد خطاب قراردادند و سپس از میانشان مخصوصاً نزدیکان و خاندان خود را هشدار داده و فرمودند: «ای گروه قریش! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی عبدالمطّلب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌کعب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌هاشم! خود را از آتش دوزخ برهانید ... ای فاطمه دختر محمّد! خود را از آتش دوزخ برهان زیرا من برای شما از سوی خدا ﷻ اختیار هیچ چیزی را ندارم، جز این‌که شما بر من حقّ صلهٔ رَحِمی دارید که آن را به نیکویی به‌جا خواهم آورد».

وَ ٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

﴿و برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند﴾ اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان ﴿بال خود را فروگستر﴾ یعنی: با آنان اظهار محبّت کن، گرامی‌شان بدار و از آنان درگذر.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾

وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾

﴿پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید، بیزارم﴾ یعنی از اعمال شما بیزارم نه از اشخاص شما و از آنجا که بیم‌دهی و بیزاری از گناه گنه‌کاران با مخاطراتی همراه است، در پی آن، دستور توکّل آمد: ﴿و بر خدای عزیز رحیم توکّل کن﴾ در تمام امور خویش زیرا او مؤیّد و نگهبان و یاری دهنده و برتری دهندهٔ توست.

ٱلَّذِى يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾

﴿آن کس که چون برمی‌خیزی﴾ به تنهایی برای نماز تهجّد (نماز شب) ﴿تو را می‌بیند﴾ و حاضر و مراقب حال توست.

وَتَقَلُّبَكَ فِى ٱلسَّٰجِدِينَ ﴿٢١٩﴾

﴿و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می‌بیند﴾ یعنی: تو را آن‌گاه که در جماعت، نماز می‌خوانی ــ در حالات قیام و رکوع و سجده ــ می‌بیند. از نماز خوانان به «ساجدین» تعبیر شد؛ زیرا بندهٔ ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. ابن‌عبّاس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «گردانیدن تو را از پشت پیامبری از پی پیامبری دیگر می‌بیند تا اخیراً خودت را به عنوان پیامبر ﷺ به عرصهٔ وجود آورد».

إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾

﴿بی‌گمان او شنوای داناست﴾ شنواست سخنان بندگان خود را، داناست به حرکات و سکنات ایشان. نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ دشواریهای طاعات را بر پیامبرش ﷺ آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قراردارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرارداشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی‌کند».

هَلۡ أُنَبِّئُكُمۡ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ ﴿٢٢١﴾
تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾

﴿آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی﴾ از بشر ﴿فرود می‌آیند؟﴾ بدانید که محال است بر رسول خدا ﷺ فرودآیند زیرا شیاطین: ﴿بر هر دروغگوی گنهکاری فرود می‌آیند﴾ أَفَّاكٌ: بسیار دروغزن و أَثِيمٌ: بسیار گنهکار است. مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول خدا «شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به‌سوی کاهنان می‌آمدند و آنچه را استراق کرده‌بودند، بر آنان القا می‌کردند.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** این آیات می‌گوید: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می‌کردند آنچه که رسول خدا ﷺ به‌همراه آورده‌اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود بربافته است، یا شیاطین آن را بر وی القا کرده‌اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلۡقُونَ ٱلسَّمۡعَ وَأَكۡثَرُهُمۡ كَٰذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾

﴿گوش فرامی‌دارند﴾ شیاطین به‌سوی ملأ اعلی تا چیزی را از آنان استراق نموده

و سپس آن را به‌سوی کاهنان بیفگنند و با یک کلمهٔ حقّی که می‌شنوند، صد دروغ را نیز می‌آمیزند ﴿**و بیشترشان دروغگویند**﴾ یعنی: بیشتر کاهنان در آنچه که از شیاطین دریافت می‌کنند، دروغگویند زیرا بسیاری از دروغهای برساختهٔ خود را به آن ضمیمه می‌کنند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری از عروةبن زبیر از عائشه رضی‌الله‌عنهما آمده است که فرمود: گروهی از رسول خدا ﷺ راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمّیّتی ندارد. گفتند: یارسول‌الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می‌دهد، خبر می‌دهند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می‌دهند، کلمهٔ حقّی است که جنّی آن را از ملأ اعلی می‌رباید و آن را چون کت‌کت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می‌افگند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می‌افزایند».

وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ ﴿٢٢٤﴾

﴿**و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند**﴾ یعنی گمراهان نابخرد با آنان هم‌صدا و همراه می‌شوند. مراد از «غَاوُون»، گمراهان انس و جنّ‌اند. امّا فقط پیروان رسول خدا ﷺ ره‌یافتگانند و به همین دلیل، محمّد ﷺ شاعر نیست.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید رضی‌الله‌عنه آمده است که فرمود: در اثنایی که ما با رسول خدا ﷺ در وادی (عرج) راه می‌پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». شافعی رحمه‌الله این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿۲۲۵﴾

﴿آیا ندیده‌ای که آنان﴾ یعنی شعرا ﴿در هر وادیی سرگردانند﴾ یعنی: در هر فنّی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادیی از وادیهای تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پردهٔ آبروها را می‌درند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلقک‌مآبی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند این از مفاسد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالی‌که محمّد ﷺ نه دراخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای‌مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمّد ﷺ را شاعر می‌نامید؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿۲۲۶﴾

﴿و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند﴾ درحالی‌که محمّد ﷺ به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام می‌دهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین‌وچنان کردیم در حالی‌که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملوّ از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادّعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادّعاهایی که متضمّن اتّهام‌بستن به زنان و دختران پاکدامن است و این‌که آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی‌که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزّل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند».

إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُواْ ۗ وَسَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَىَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

از آنجاکه سیاق فقط برای تأکید گذاشتن بر این معنی است که قرآن کریم شعر نیست و محمّد ﷺ شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف قرآن کریم نکوهش مطلق شعر و شعرا نیست پس این آیه شاعرانی را که اسلام و قرآن ایشان را به لباس صلاح و اصلاح آراسته است، از معنای فوق استثنا می‌کند: ﴿مگر کسانی که ایمان آورده‌اند﴾ از شعرا ﴿و کارهای شایسته کرده‌اند﴾ یعنی: در حزب مؤمنان درآمده و به اعمال شایسته آراسته شده‌اند ﴿و خدا را بسیار یاد کرده‌اند﴾ در اشعار خویش ﴿و پس از آن‌که مورد ستم قرارگرفته اند، انتقام گرفته‌اند﴾ مانند شاعرانی که هجو کنندگان خود را هجو می‌کنند، یا از شخص عالم یا فاضلی دفاع کرده و انتقام وی را می‌گیرند چنان‌که شعرای پیامبر ﷺ از ایشان دفاع و از آبرویشان حراست می‌کردند، کسانی راکه به هجو پیامبر ﷺ می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای مشرک به پیکار برخاسته آنان را از وادیهای سخن بیرون می‌راندند.

محمّدبن اسحاق در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: چون آیهٔ (وَ الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُوْنَ) نازل شد، حسّان‌بن ثابت، عبدالله‌بن رواحه و کعب‌بن‌مالک ﷺ گریه کنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: وقتی خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول خدا ﷺ تلاوت کردند: (اِلاَّ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتْ) آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا ۞ و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: «وَ انْتَصَرُوْا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا». آن‌گاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورداستثنا قرار

گرفته‌اید.

همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلشِّعْرُ بِمَنْزَلَةِ الْكَلامِ، حَسَنُهُ كَحَسَنِ الْكَلامِ، وَ قَبِيْحُهُ كَقَبِيْحِ الْكَلامِ ۞ شعر به‌منزلهٔ سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است و شعر زشت مانند سخن زشت». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به حسّان رضی الله عنه گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود ــ هر دو ــ جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست گویی آنچه شما از شعر به‌سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

﴿**وکسانی که ستم کرده‌اند، زودا که بدانند که به کدامین بازگشتگاه بازخواهندگشت**﴾ یعنی: به‌زودی دروغگویان و خیال‌پردازان از شعرا و مانند آنها، در هنگام ملاقات پروردگارشان، فرجام بد و نامیمون و بازگشتگاه پردرد و پر حسرت خویش را خواهند دید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که پیام این آیه عام است، در مورد هر ظالم و ستمگری، اعم از شعرا و غیر آنان».

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ نمل

مکّی است و دارای نودوسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیّهٔ آنها در پرهیز از لگدمال‌شدن به‌وسیلهٔ سپاه سلیمان علیه السلام، در آن آمده است.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق خداوند متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

طسٓ تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْقُرْءَانِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿١﴾

چنین خوانده می‌شود: ﴿طا، سین﴾ این دو حرف، از حروف مقطّعه است و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت. ﴿**این است آیات قرآن وکتابی مبین**﴾ کتاب مبین: یعنی کتابی که معانی و اعجاز آن با برخورداری از بلاغت و دیگر وجوه اعجازی، واضح و روشن است. اشارهٔ «تِلْكَ» این است»، ناظر بر خودِ این سوره می‌باشد. پس مراد از «کتاب مبین» که بر قرآن عطف شده،

خود قرآن است زیرا «آیات» در اینجا به دو صفت موصوف گردیده است: یک: قرآن؛ و این کلمه دلالت می‌کند براین‌که این آیات خوانده می‌شوند. دو: کتاب مبین؛ که بر مکتوب بودن آیات قرآن به همراه روشن‌گر بودن معانی آنها برای خواننده دلالت می‌کند. لذا به‌کار بردن تعبیر دوگانهٔ «قرائت ـ کتابت» برای قرآن، خود مشعر بر آن است که حفظ قرآن دو صورت و دو شیوه دارد: یکی در سینه‌ها به وسیلهٔ قرائت و دیگری در مصاحف به وسیلهٔ کتابت.

هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

﴿هدایت و مژده‌ای برای مؤمنان است﴾ یعنی: این آیات برای کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می‌کنند، هدایتگر و مژده‌بخش است چنان‌که در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ ۞ بگو: قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتگر و مایهٔ شفاء است) [فصّلت / ۴۱]. هم بدین جهت می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾

﴿همان کسانی که نماز برپا می‌دارند﴾ یعنی: نمازهای فرض را ﴿و زکات می‌پردازند﴾ مراد از آن: زکات فرض است ﴿و خود به آخرت یقین دارند﴾ تکرار «هُمْ» برای دلالت بر حصر است. یعنی: به آخرت چنان‌که باید ایمان ندارند، جز این گروهی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «تخصیص مؤمنان به هدایت و

بشارت، گویای حقیقت عمیق و عظیمی است ... آن حقیقت این است که: قرآن کتابی در علم نظری یا تطبیقی نیست که هر خواننده‌ای از آن بهره‌مند شود بلکه قرآن کتابی است که در نخستین قدم، قلب را مورد خطاب قرار داده و نور و عطر و فیض و برکت خود را بر قلبی فرومی‌ریزد که به روی انوار آن آغوش باز کرده است ...».

إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْـَٔاخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَـٰلَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

﴿بی‌گمان کسانی که به آخرت﴾ و برانگیخته‌شدن بعد از مرگ ﴿ایمان ندارند﴾ که کفّارند ﴿کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم﴾ به‌گونه‌ای که اعمال بد خویش را خوب و زیبا می‌بینند ﴿پس آنان سرگشته‌اند﴾ یعنی: آنان در گمراهی خویش متردّد و متحیّرند، نه به راه و روش درستی راه می‌یابند و نه از حقیقتی آگاه می‌شوند.

أُولَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمْ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ وَهُمْ فِى ٱلْـَٔاخِرَةِ هُمُ ٱلْأَخْسَرُونَ ﴿٥﴾

﴿برای این گروه﴾ ناباور به آخرت ﴿عذاب سخت است﴾ در دنیا؛ با کشته‌شدن، به اسارت در آمدن، گرفتار شدن در چنبرهٔ بیماریهای روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ چنان‌که مادّیّت زمان حاضر را پر از این آفت‌ها می‌بینیم ﴿و آنان در آخرت، زیانکارترین هایند﴾ یعنی: آنها در آخرت، تیره روزترین مردم در زیانکاری و بزرگترین آنها در شکست و ناکامی و یأس و سرخوردگی هستند.

وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلْقُرْءَانَ مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾

﴿و بی‌گمان تو﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿قرآن را از نزد خدای حکیم علیم دریافت می‌داری﴾ یعنی: تو قرآن را از پیشگاه ذات الله تبارک و تعالیٰ که بسیار دانا، فرزانه و حکیم است فرامی‌گیری و آن را کسی بر تو القا می‌کند که در امر و نهی خود صاحب حکمت و به امور بزرگ و کوچک علیم و داناست پس خبری که او می‌دهد، راست محض و حکم وی عدل تامّ است.

این آیه تمهیدی است بر داستانهایی که بعد از آن می‌آید.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِۦٓ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَارًا سَـَٔاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ ءَاتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٧﴾

داستان موسی علیه السلام در قرآن کریم در سوره‌های بسیاری به تکرار آمده است بدان جهت که این داستان متضمّن پندها و عبرتهای زیادی است، که این پندها و عبرتها، در مضمحل کردن و درهم‌شکستن بزرگترین سلطهٔ ستمگر آن زمان ــ یعنی سلطهٔ فرعونی ــ به‌دست مردی بی سلاح که به پشتوانهٔ قدرت حق تعالی متّکی است، جلوه گر شده است.

﴿آن‌گاه که موسی به اهلش گفت﴾ یعنی: یادکن ای محمّد ﷺ هنگامی را که موسی علیه السلام در مسیر راه مَدْیَنْ به مصر، به همسرش گفت ﴿من آتشی به نظرم رسید﴾ که از سمت کوه طور شعله می‌کشد ﴿به‌زودی از آن﴾ یعنی: از راه ﴿برای شما خبری خواهم آورد﴾ «سین» در (سَـَٔاتِيكُمْ) بر نزدیکی مسافت آتش دلالت می‌کند ﴿یا شعلهٔ اخگری برایتان می‌آورم﴾ یعنی: از آن پشتهٔ آتش، شعله‌ای برگرفته و آن را برای شما می‌آورم. قَبَسْ: جرقهٔ آتشی است که آن را از جایی برمی‌گیرند تا به وسیلهٔ آن آتش دیگری را در جای دیگری روشن کنند ﴿باشد که خود را گرم

کنید ﴾ یعنی : باشد تا به وسیلهٔ آن شعلهٔ اخگر ، آتشی برافروزید و خود را از گزند سرما نگه دارید . ثعلب می‌گوید : « اصل شهاب بر چوبی اطلاق می‌شود که در یکی از دو سوی آن اخگری شعله ور است و در سوی دیگر آن آتشی نیست » . بنا به روایتی : در این سفر جز زن موسی علیه السلام کسی دیگر با وی همراه نبود .

فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٨﴾

﴿ چون به نزدیک آن آمد ﴾ یعنی : چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش آمد؛ ﴿ ندا رسید : کسی که در آتش است ، خجسته و مبارک گردید ﴾ ابن‌کثیر می‌گوید : « چون موسی علیه السلام به‌نزدیک آتش آمد ، منظرهٔ تکان‌دهندهٔ عظیمی را دید چراکه آن آتش را در درخت سبزی شعله‌ور یافت که باوجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است . در این اثنا موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد ، بناگاه دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است . پس درواقع « نار » در آنجا نور مجرّد بود ولی موسی علیه السلام پنداشت که آن نور ، آتش است » . از حسن و سعیدبن‌جبیر نقل شده است که مراد از : (مَنْ فِي النَّارْ ۞ کسی که در آتش است) ، نور خدای سبحان می‌باشد . ابن‌جریر طبری و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود : « منظور خداوند عزوجل از (بُورِكَ مَنْ فِي النَّارْ ۞ مبارک است کسی که در آتش است) خود وی است ، یعنی ذات متعال من با برکت است . زیرا در آن درخت نور ربّ‌العالمین متجلّی بود ، نه آتش » . ﴿ و کسی که پیرامون آن ﴾ آتش ﴿ است ﴾ که مراد : موسی علیه السلام است ﴿ نیز برکت یافته است ﴾ و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد ، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می‌باشد . به‌قولی معنی این است : مبارک‌اند فرشتگانی که

پیرامون آن آتش‌اند ﴿و منزّه است خدا پروردگار عالمیان﴾ این عبارت متضمّن به‌شگفت‌آوردن موسی علیه السلام از مشاهدهٔ آن صحنه و منظره است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «... حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می‌سوزاند».

يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٩﴾

آن‌گاه خدای سبحان به موسی علیه السلام چنین خطاب کرد: ﴿ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم﴾ عزیز: یعنی غالب و قاهر. حکیم: دارای حکمت در امر و فعل خویش. در روایات آمده است که موسی علیه السلام گفت: «پروردگارا! چه کسی است که مرا ندا می‌کند؟»، خدای سبحان در پاسخ وی فرمود: «این منم خدای عزیز حکیم».

وَأَلْقِ عَصَاكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَٰمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّى لَا يَخَافُ لَدَىَّ ٱلْمُرْسَلُونَ ﴿١٠﴾

﴿و عصای خود را بینداز﴾ ای موسی علیه السلام تا به معجزه‌ات آشنا شوی و بدان انس و الفت یابی. در این هنگام موسی علیه السلام عصای خویش را افکند و بناگاه آن عصا به ماری تبدیل شد ﴿پس چون آن را دید که گویی ماری است که می‌جنبد﴾ یعنی: چون دید عصایش بسان حرکت مار، حرکت می‌کند. جانّ: مار سفید است و عصا در چالاکی و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. ﴿پشت گردانید﴾ از ترس این که آن مار بر وی حمله برد ﴿و به عقب بازنگشت﴾ یعنی: موسی علیه السلام از شدّت ترس به‌دنبال خود نگاه نکرد. در این هنگام خدای سبحان ندا فرمود: ﴿ای

موسی! نترس ﴾از مار و آسیب آن ﴿**که پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند** ﴾ یعنی: کسانی که من ایشان را به رسالت فرستاده‌ام، در پیشگاه من از غیر من نمی‌ترسند پس تو نیز از مار نترس.

إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّى غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١١﴾

﴿**مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای را جایگزین آن گردانیده** ﴾ یعنی: لیکن کسی می‌ترسد که با ارتکاب معصیت بر خود ستم کرده باشد ــ که پیامبران ﷺ از آنان نیستند ــ و بعد از عمل بد و گناه، توبه و پشیمانی را جایگزین آن گردانیده، چنین کسی بداند: ﴿**که من آمرزندهٔ مهربانم** ﴾ یعنی: من برای کسی که بعد از ارتکاب گناه از ایستادن در پیشگاه من بترسد، می‌آمرزم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این بشارتی عظیم برای انسان است». نسفی می‌گوید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی ﷺ در کشتن آن قبطی است چنان‌که موسی ﷺ خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) [قصص / ۱۶]».

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ ۖ فِى تِسْعِ ءَايَـٰتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِۦٓ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَـٰسِقِينَ ﴿١٢﴾

﴿**و دستت را در گریبانت فرو بر** ﴾ جَیْب: شکاف پیراهن از جایی است که سر در آن داخل می‌شود ﴿**تا سپید و درخشان بی هیچ عیبی** ﴾ چون پیسی یا مانند آن از آفات ﴿**بیرون آید** ﴾ آن‌گاه موسی ﷺ دستش را در گریبانش فرو برد و آن را بیرون آورد، بناگاه دید که دستش مانند برق می‌درخشد، گویی پاره‌ای از ماه است. ﴿**در**

نُه معجزه ﴾ یعنی : عصا و ید بیضا ، دو معجزه از نُه معجزه‌ای است که به تو خواهیم داد . بقیّهٔ معجزات موسی علیه السلام عبارتند از : شکافته‌شدن دریا ، فرستادن طوفان ، ملخ ، شپش ، قورباغه ، خون ، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان . ﴿به‌سوی فرعون و قوم او برو ﴾ یعنی : تو بدین سبب با این معجزات برانگیخته و فرستاده شده‌ای تا به‌سوی فرعون و قوم وی بروی ﴿زیرا آنان مردمی فاسقند ﴾ یعنی : آنان نافرمان و از دایرهٔ طاعت ما بیرون اند .

فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ ءَايَـٰتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا۟ هَـٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

﴿پس چون آیات روشنگر ما ﴾ که به سبب وضوح و روشنی خود بر درستی نبوّت موسی علیه السلام دلالت می‌کرد . یا معنی این است : چون آیات ما که به‌سبب روشنی خود در معرض دید بود ﴿به آنان رسید، گفتند: این جادوی آشکار است ﴾ فرعون و کسان وی ادّعا کردند که این معجزات جادوی آشکاری است که هیچ شکّ و شبهه‌ای در جادو بودن آنها وجود ندارد .

وَجَحَدُوا۟ بِهَا وَٱسْتَيْقَنَتْهَآ أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا ۚ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

﴿و انکار کردند ﴾ فرعونیان ﴿آنها را ﴾ یعنی : آن معجزات را به زبانهای خود ﴿و حال آن‌که دلهایشان بدان باور داشت ﴾ و به یقین می‌دانستند که آنها معجزات الٰهی است پس این انکارشان ﴿از روی ستم و سرکشی ﴾ یعنی : شرک و تکبّر از این امر بود که به آنچه موسی علیه السلام آورده ایمان آورند در حالی که به طور قطع می‌دانستند که آن معجزات از نزد خداوند عزوجل است ﴿پس بنگر ﴾ ای محمّد صلی الله علیه وسلم ! ﴿که فرجام

فسادکاران چگونه بود ﴾ یعنی : در این فرجام شوم‌شان بیندیش زیرا این فرجام ، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است . آری ! فرجام کارشان غرق شدن در دریا بر آن وصف هولناک بود لذا تکذیب‌کنندگان رسالتت نیز باید از چنین فرجام بدی پروا کنند .

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَـٰنَ عِلْمًا ۖ وَقَالَا ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

﴿ **و به‌راستی به داوود و سلیمان دانشی دادیم** ﴾ یعنی : به ایشان دانشی بسیار دادیم که مراد از آن: علم شرایع و احکام و حلال و حرام ، علم قضا و داوری میان مردم ، فهم زبان پرندگان و غیره علوم است ﴿ **و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست** ﴾ یعنی : داوود و سلیمان به مقتضای آن علم و دانش خویش عمل کرده و گفتند : ستایش خدایی راست ﴿ **که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد** ﴾ با علم و نبوّت و رام کردن پرندگان و جنّ و انس برای ما . البتّه آنها از روی تواضع و فروتنی به برتری خود بر تمام بندگان پروردگار قایل نشدند .

آیهٔ کریمه دلیل بر شرف علم است و این که نعمت علم از بزرگترین نعمت‌هاست پس به هر مؤمنی که نعمت علم داده شده ، یقیناً او بر بسیاری از بندگان با ایمان دیگر برتری پیدا کرده و شرف بزرگی برایش عنایت و ارزانی شده است .

وَوَرِثَ سُلَيْمَـٰنُ دَاوُۥدَ ۖ وَقَالَ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ ۖ إِنَّ هَـٰذَا لَهُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٦﴾

﴿**و سلیمان از داوود میراث یافت**﴾ علم و نبوّت و فرمانروایی را، نه مال و سرمایه را زیرا چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «انبیا مالی را به‌ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به‌جا ماند، صدقه است». نقل است که داوودﷺ نوزده فرزند داشت و اگر هدف از وراثت، وراثت مال می‌بود، فقط سلیمانﷺ به یادآوری مخصوص نمی‌شد زیرا تمام فرزندان داوودﷺ در این میراث شریک و باوی مساوی بودند ﴿**و گفت: ای مردم! به ما فهم زبان پرندگان‌آموخته شده است**﴾ یعنی: سلیمانﷺ از باب تحدّث به نعمت‌های خداوند ﷻ بر خود و شکرگزاری از این نعمت مخصوصی که فقط به وی ارزانی شده‌است، این سخن را گفت. دلیل این‌که او فهم زبان پرندگان را قبل از دیگرنعمتها یاد کرد این بود که آن نعمت، نعمتی مخصوص به وی است که غیرآن را در آن مشارکتی نیست. منطق‌الطّیر: سخن‌گفتن پرندگان است. آری! سلیمانﷺ سخن آنان را چنان می‌فهمید که پرندگان خود در میان یک‌دیگر آن را می‌فهمیدند ﴿**و از همهٔ چیزها به ما داده شده است**﴾ یعنی: همهٔ چیزهایی که مورد نیاز و سبب فضیلت انسان است به ما داده شده است؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخّرکردن جنّ‌وانس، پرندگان، باد، حیوانات وحشی، چهارپایان و همهٔ آنچه که در میان آسمان و زمین است.

مفسّران می‌گویند: داوودﷺ از سلیمان عابدتر و سلیمانﷺ از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمانﷺ از پدرش بیشتر و دامنه‌دارتر شد زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوودﷺ داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد ﴿**بی‌گمان این**﴾ نعمت‌هایی که ذکرشد؛ از فهم زبان پرندگان و دیگر نعمتها ﴿**فضل آشکار است**﴾ که خداوند متعال بر ما ارزانی کرده و این فضل بر هیچ کسی پنهان نیست. بدین‌گونه سلیمانﷺ خواست تا به شکرگزاری آن نعمتها بپردازد.

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ وَٱلطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

﴿و برای سلیمان لشکریانش از جن‌وانس و پرندگان گرد آورده شدند﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی سلیمان علیه السلام با ابّهت و عظمت بسیار بزرگی به میانشان آمد ﴿آن‌گاه آنان بازداشته‌شدند﴾ یعنی: در صفوف و دسته‌های منظّم آراسته شدند. وازع در جنگ: کسی است که مأمور تنظیم و آرایش صفوف است و کسانی از لشکریان را که از صفّ خویش جلو آیند، به‌جای آنها در صفّ برمی‌گرداند تا صفوف منظّم شود. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که سپاه سلیمان علیه السلام بسیار عظیم و منظّم بود.
آری! سلیمان علیه السلام با شکوه و ابهّتی بسیار عظیم به میان لشکر آمد، ابتدا صفوف انسیان، بعدازآن صفوف جنّیان و سپس صفوف پرندگان قرار داشتند و اگر هوا گرم و آفتابی می‌بود، پرندگان لشکر را با بالهای خویش سایه‌بانی می‌کردند.
آری! اطاعت، انضباط و نظم دقیق، اهرمهای برپا دارندهٔ سپاهی آراسته و سالم می‌باشند.

حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا۟ مَسَٰكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

﴿تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت﴾ او ملکهٔ موران بود که گویی با دیدن لشکریان سلیمان علیه السلام که به‌سوی وادی روی آوردند، گریخت و سایر مورچگان را آگاه کرد و نداکنان خطاب به آنان گفت: ﴿ای مورچگان! به‌درون خانه‌هایتان درآیید تا سلیمان و لشکریانش ــ ندیده و ندانسته ــ شما را درهم

نکوبند ﴾ با گامها و سمهای چهارپایان خود. مورچگان به صیغهٔ خطاب عقلا موردخطاب قرارگرفتند، بدین سبب که آنها این خطاب را می‌فهمیدند. ملاحظه می‌کنیم که ملکهٔ موران قبل از وقوع این واقعه، سلیمان علیه السلام و لشکریانش را معذور شناخت و گفت: درحالی آنها شما را درهم خواهند کوفت که از وجود شما در این وادی آگاهی ندارند زیرا اگر از وجود شما باخبر باشند، شما را درهم نمی‌کوبند چراکه به معیارهای حقّ و عدل پایبندند.

فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِيٓ أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَٰلِحًا تَرْضَىٰهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٩﴾

﴿ **پس سلیمان از سخن او دهان به خنده گشود** ﴾ تبسّم: آغاز خنده است. خندهٔ سلیمان از روی تعجّب از سخن آن مورچه و فهم زبان وی بود ﴿ **وگفت: پروردگارا! به من الهام کن** ﴾ و توفیقم ده ﴿ **تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگزارم** ﴾ زیرا نعمت پدر و مادر نیز نعمت به خود انسان است بنابراین، نعمت‌های ارزانی شده به پدر و مادر نیز اقتضا می‌کند تا فرزند برای خدای سبحان شکرگزاری کند ﴿ **و این‌که** ﴾ توفیقم ده تا ﴿ **کردار شایسته‌ای انجام دهم که آن را بپسندی** ﴾ از من و به آن خشنود گردی ﴿ **و مرا به رحمتت** ﴾ نه به وسیلهٔ اعمال شایسته‌ام ﴿ **در زمرهٔ بندگان صالحت درآور** ﴾ نامم را در جملهٔ نامهایشان ثبت کن و مرا در زمرهٔ آنان‌به‌سوی دار صالحان که همانا بهشت است، محشور گردان. آری! همهٔ اینها را به رحمتت بر من ارزانی دار، نه با عملم. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ کس جز به رحمت خداوند عزوجل وارد بهشت نمی‌شود».

وَتَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَآئِبِينَ ﴿٢٠﴾

﴿ **و جویای حال پرندگان شد** ﴾ یعنی : سلیمان علیه السلام حال پرندگان را بازجُست و از وضع پرندگانی که غایب بودند کسب آگاهی کرد . یادآور می‌شویم که پرندگان وی را در سفرش همراهی کرده و او را در زیر سایه‌بانی از بالهایشان قرار می‌دادند ﴿ **و گفت : مرا چه شده‌است که هدهد را نمی‌بینم** ﴾ آیا چیزی او را از دیدگان من پنهان کرده ، یا ندیدن او علّت دیگری دارد ؟ سپس وی آگاه شد که هدهد غایب است پس گفت : ﴿ **یا این‌که از غایبان است** ﴾ یعنی : بلکه او غایب است .

مفسّران می‌گویند : سبب جست‌وجوی سلیمان علیه السلام از هدهد این بود که هدهد مهندس آب بود و او را به محلّ وجود آب در زیرزمین راهنمایی می‌کرد ، بدین‌گونه که در محلّ وجود آب نوک می‌زد ، سپس سلیمان علیه السلام به‌وسیلهٔ جنّ و شیاطین از آن محلّ آب بیرون می‌آورد همچنین هدهد سلیمان علیه السلام و لشکریانش را به حدّ فاصل میان آب نزدیک و دور در اثنای سیر در بیابانها نیز راهنمایی می‌کرد .

قُرطبی می‌گوید : « این آیه دلیل بر ضرورت تفقّد و پرس‌وجوی امام از احوال رعیّتش و نگهبانی و حراست از آنان است ، بنگر به سلیمان علیه السلام که حال هدهد با آن جسم کوچکش بر وی مخفی نماند » . خداوند جلّ جلاله ببخشاید بر عمربن‌الخطاب رضی الله عنه که او نیز در این امر با سلیمان علیه السلام هم سیرت بود ، آنجا که فرمود : « اگر گرگ بر گوسفند لاغری در ساحل فرات حمله برد ، بی‌گمان عمر از آن مورد بازپرسی قرار خواهدگرفت » .

لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَاْذْبَحَنَّهُۥٓ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَٰنٍ

مُّبِينٍ ﴿۲۱﴾

سپس سلیمان﵇ افزود: ﴿قطعاً او را﴾ یعنی هُدهُد را ﴿به عذابی سخت عذاب می‌کنم، یا سرش را می‌برم﴾ به‌قولی: مراد وی از عذاب سخت این بود که پرهایش را قطع می‌کند. به‌قولی‌دیگر: مراد وی این بود که او را از خدمت خویش باز می‌دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر می‌رسد، ریشهٔ همهٔ آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخّص نکرده است ﴿یا باید حجّتی روشن برای من بیاورد﴾ بر این که او در غیبتش عذر موجّهی داشته است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍۭ بِنَبَإٍ يَقِينٍ ﴿۲۲﴾

﴿پس دیری نپایید﴾ هدهد در غیبت خویش. به‌قولی دیگر معنی این است: زمانی اندک بعد از پرس‌وجوی سلیمان﵇ از هدهد و تهدید آن به مجازات، هدهد آمد ﴿و گفت﴾ خطاب به سلیمان﵇ ﴿از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نیافته‌ای﴾ یعنی: چیزی را دانسته‌ام که تو آن را ندانسته‌ای و هم‌اکنون می‌خواهم آن را برایت مطرح کنم: ﴿و برای تو از سبا خبری یقینی آورده‌ام﴾ سبأ: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکهٔ آن بود. نبأ: خبری مهم و درخور اهمّیّت است.

إِنِّى وَجَدتُّ ٱمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَىْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿۲۳﴾

سپس هدهد افزود: ﴿**من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند**﴾ او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. شایان ذکر است که پادشاهی زنان در میان قدما عرف معمولی بوده‌است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر. امّا حکم آن در شریعت ما: ابن‌عبّاس رضی الله عنه در **حدیث‌شریف** روایت می‌کند که چون این خبر به رسول خدا ﷺ رسید که مردم فارس دختر کسرا را به پادشاهی برگزیده‌اند، فرمودند: «لَنْ يُفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا اَمْرَهُمْ اِمْرَأَةً ✿ هرگز قومی که تولیت امر [فرمانروایی] خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند». ﴿**و**﴾ آن زن ﴿**از همه‌چیز داده شده است**﴾ یعنی: از همه چیزهایی که در زمان وی موردنیاز شاهان بود، چون ابزارها، وسایل و تجهیزات و سپاه ﴿**و عرشی بزرگ داشت**﴾ عرش: یعنی تخت پادشاهی. به قولی: تخت وی از طلا بود. ابن‌کثیر از علمای تاریخ نقل می‌کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرارداده شده بود که سه صدوشصت طاق در طرف شرقی و سه صدوشصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که خورشید هرروز از یک طاق برآن طلوع و از طاق مقابل آن غروب می‌کرد و آنها صبح و شام برای خورشید سجده می‌کردند».

بدین جهت هدهد در ادامهٔ گزارش خود افزود:

وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**و او و قومش را چنین یافتم که به‌جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند**﴾ یعنی: خورشید را می‌پرستند در حالی که با این کار از عبادت خدای سبحان کناره گرفته‌اند. به قولی: آنان آتش‌پرست بودند ﴿**و شیطان اعمالشان را**﴾ یعنی: پرستش

خورشید و سایر اعمال کفری را ﴿**برایشان آراسته است و آنان را از راه بازداشته‌است**﴾ یعنی: شیطان آنان را به‌سبب این آراستن‌ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی خداوند ﷻ است، باز داشته‌است ﴿**در نتیجه آنان راه یافته نبودند**﴾ در کار دین.

أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**تا سجده نکنند**﴾ تقدیر آیه چنین است: شیطان این کار و راه و روش باطلی را که در آن قرار داشتند، برایشان آراسته بود تا سجده نکنند ﴿**برای خدایی‌که: نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد**﴾ یعنی: خدایی که آنچه را در آسمانها و زمین مخفی است، آشکار می‌کند؛ مانند باران را از آسمان و رستنی‌ها را از زمین. به‌قولی: پنهانی‌های زمین، گنجها و رستنی‌های آن است. به‌قولی‌دیگر؛ خَبْأ: به معنی راز است ﴿**و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نمایید**﴾ یعنی: خدای سبحان امور نهانی‌ای را که در ضمیر عالم انسانی است، با علم خویش، از آن بیرون می‌آورد چنان‌که هر چیز دیگری از امور پنهانی آسمانها و زمین را که بخواهد، بیرون می‌آورد.

باید دانست که این آیه، محلّ سجدهٔ تلاوت است و سجدهٔ تلاوت در آن واجب می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾

﴿**الله است که خدایی جز او نیست، او پروردگار عرش عظیم است**﴾ هدهد از عرش

ـ مخصوصاً ـ یاد کرد زیرا عرش ـ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ـ بزرگترین مخلوقات خدای عزّوجلّ است.

این آیات دلیل برآن است که هدهد، دعوتگر خیر و عبادت خداوند ﷻ به یگانگی و سجده کردن برای اوست بدین جهت رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** ذیل که ابوهریره ﷺ آن را روایت کرده است، از کشتن آن نهی کردند: «نَهَى النَّبِيُّ ﷺ عَنْ قَتْلِ اَرْبَعٍ مِنَ الدَّوَابِّ: اَلنَّمْلَةُ وَ النَّحْلَةُ وَ الْهُدْهُدُ وَ الصُّرَدُ ۞ رسول خدا ﷺ از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبورعسل، هدهد و شیر گنجشک».

۞ قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٢٧﴾

﴿گفت﴾ سلیمان ﷺ به هدهد ﴿به‌زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای﴾ در این اخباری که به ما داده‌ای ﴿یا از دروغگویان بوده‌ای﴾ در اخبار خود تا خود را از چنگ مجازات ما برهانی.

این آیه ما را به کاوش و تحقیق در اخبار، تلاش برای کشف حقایق و عدم پذیرفتن بدون تحقیق خبر مخبران به‌صرف اعتماد به آنان، ارشاد می‌کند، درصورتی‌که به وجهی از وجوه امکان تحقیق وجود داشته باشد. همچنین این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار (امام) واجب است تا عذر رعیّت خویش را بپذیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَيْسَ اَحَدٌ اَحَبَّ اِلَيْهِ الْعُذْرُ مِنَ اللّٰهِ، مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ اَنْزَلَ الْكُتُبَ وَ اَرْسَلَ الرُّسُلَ ۞ عذر نزد هیچ‌کس مانند خدای عزّوجلّ دوست داشته تر نیست به همین جهت بود که او کتابها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

ٱذْهَب بِّكِتَٰبِى هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَٱنظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

سپس سلیمان علیه السلام به هدهد گفت: ﴿این نامهٔ مرا ببر و آن را به‌سوی آنها بیفگن﴾ یعنی: به‌سوی اهل سباء ﴿آن‌گاه از آنان روی برتاب﴾ یعنی: دور از آنان در مکانی که سخنانشان را بشنوی درنگ کن تا آنچه را که می‌شنوی، به من بازآوری ﴿آن‌گاه بنگر چه باز می‌دهند﴾ یعنی: به سخنانی که در میان خویش ردّوبدل می‌کنند گوش فراده و خبر آن را به ما بیاور.

هدهد رفت و نامهٔ سلیمان علیه السلام را به‌سویشان افگند و خود را به کناری کشید سپس این سخن بلقیس را شنید:

قَالَتْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ إِنِّىٓ أُلْقِىَ إِلَىَّ كِتَٰبٌ كَرِيمٌ ﴿٢٩﴾

﴿گفت﴾ بلقیس ملکهٔ سبا ﴿ای بزرگان! نامه‌ای ارجمند به‌سوی من افگنده شده‌است﴾ بلقیس نامهٔ سلیمان علیه السلام را به سه دلیل گرامی و ارجمند دانست:

۱ ــ تا سلیمان علیه السلام را بزرگ بدارد.

۲ ــ نامهٔ سلیمان علیه السلام دربرگیرندهٔ پیام و کلامی نیکو بود.

۳ ــ نامهٔ او مهر شده بود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «كَرَامَةُ الْكِتَابِ خَتْمُهُ ✿ کرامت و بزرگی نامه، در مُهر کردن آن است». از این جهت رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای خود خاتَمی ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لَاإِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ الله».

إِنَّهُۥ مِن سُلَيْمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴿٣٠﴾

أَلَّا تَعْلُوا۟ عَلَىَّ وَأْتُونِى مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

بلقیس افزود: ﴿که این﴾ نامه ﴿از سوی سلیمان است و آن به‌نام خداوند بخشایندهٔ

مهربان است ﴾ یعنی : آن نامه با نام خداوند ﷻ آغاز گردیده و بعد از (بسم الله الرحمن الرحیم) در آن چنین آمده‌است : ﴿**بر من گردنکشی نکنید** ﴾ یعنی : تکبّر نورزید چنان‌که پادشاهان ستمگر چنین می‌کنند ﴿**و فرمانبردار نزد من آیید** ﴾ یعنی : فرمانبردار برای دین خدا ﷻ، مؤمن به آنچه که من با خود از رسالت حق آورده‌ام ، نزد من آیید .

علما گفته‌اند : هیچ‌کس قبل از سلیمان ﷺ (بسم‌الله الرحمن الرحیم) را ننوشته است . یادآور می‌شویم که (بسم‌الله الرحمن الرحیم) که در ابتدای همهٔ سوره‌ها بجز سورهٔ « برائة » آمده است ، همین یک‌بار در میان سوره‌ای از قرآن نازل شده است .

از شناخت مضمون نامهٔ سلیمان ﷺ ، ادبی از آداب حکومت را در می‌یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی همراه با توضیح مطلب است .

قَالَتْ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ أَفْتُونِى فِىٓ أَمْرِى مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾

﴿**گفت** ﴾ ملکهٔ سبا ﴿**ای بزرگان! در کارم به من نظر دهید** ﴾ یعنی : ای اشراف قوم و ای سران کشور ! راهنمائی‌ام کنید و راه صواب را در این کار به من بنمایانید ، به من نظری بدهید که مبتنی بر حَزم و حکمت و دوراندیشی باشد ﴿**من هیچ‌کاری را فیصله نداده‌ام مگر این‌که شما در آن حاضر و ناظر بوده‌اید** ﴾ یعنی : من تا به حال هیچ‌کاری را بی‌حضور و رأی شما به قطعیّت و فیصلهٔ نهایی نرسانده‌ام .

سرانجام بلقیس در این مشاوره کامیاب شد زیرا بزرگان ملّت ، کار را به رأی و نظر خود وی واگذاشتند :

قَالُوا نَحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿۳۳﴾

﴿گفتند﴾ بزرگان ملّت و نمایندگان مجلس شورا در پاسخ بلقیس؛ ﴿ما دارای قوّت و شوکت هستیم﴾ هم در عدّه و هم در عُدّه ﴿و ما رزم‌آوران سهمگینی هستیم﴾ یعنی: ما سخت جنگ‌آور هستیم و از چنان شجاعت و غیرتی برخورداریم که از خود و سرزمین و مملکت خویش دفاع کنیم ﴿ولی اختیار کار با توست﴾ یعنی: کار موکول به رأی و نظر خود توست ﴿پس بنگر چه فرمان می‌دهی﴾ یعنی: تأمّل کن که ما را به چه چیز فرمان می‌دهی؟ زیرا ما شنوا و مطیع امر تو هستیم.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿۳۴﴾

﴿گفت﴾ ملکهٔ سبا به سران قومش ﴿پادشاهان چون﴾ با زور و غلبه ﴿به شهری درآیند، آن را ویران می‌سازند﴾ یعنی: ساختمانهای آن را ویران کرده، اموال آن را به تباهی می‌کشند و جمع اهالی آن را پراکنده می‌سازند ﴿و عزیزترین‌های مردمانش را خوارترین‌ها می‌گردانند﴾ یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می‌کشانند و این کار را بدان جهت می‌کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلّم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد. آن‌گاه خدای عزّوجلّ بلقیس را در این سخنش تصدیق کرد و فرمود: ﴿و این‌گونه عمل می‌کنند﴾ امّا به‌قولی: این جمله نیز حکایت از ادامهٔ سخن بلقیس

است .

ملاحظه می‌شود که چون بلقیس تمایل آنان را به مصالحه احساس کرد ، به صلح گرایید زیرا جنگ ، فرجامی نامیمون دارد .

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

سپس ملکهٔ سبا افزود : ﴿و﴾ اینک ﴿**من هدیه‌ای به‌سویشان می‌فرستم**﴾ پس اگر سلیمان پادشاه باشد ، او را به این هدیه راضی گردانیده و از تهاجم وی در امان می‌مانیم ولی اگر پیامبر باشد ، این هدیه او را راضی نمی‌سازد زیرا هدف نهایی و مقصد اصلی او دعوت به‌سوی دین خویش است در آن صورت، از ما جز با اجابت دعوت ، گردن‌نهادن به دین و پیمودن راه و روش خویش ، راضی نمی‌شود و ازاین‌روی گفت : ﴿**و می‌نگرم که فرستادگان من چه پاسخی بازمی‌آورند**﴾ آن‌گاه به‌تبع آنچه که فرستادگان من از قبول یا ردّ هدیه از سوی سلیمان علیه السلام باز آوردند ، در این موضوع تدبیری می‌اندیشم و به مقتضای آن عمل می‌کنم . در **حدیث‌شریف** آمده است : « تَهَادُّوْا تَحَابُّوْا ، وَ تَصَافَحُوْا يُذْهِبُ الْغِلَّ عَنْكُمْ ❁ هدیه مبادله کنید که سبب محبّت میان شما می‌شود و مصافحه کنید ، که مصافحه کدورت و کینه را از شما دور می‌گرداند » .

ابن‌کثیر می‌گوید : « صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان علیه السلام هدیه فرستاد » .

شکّی نیست که فکر ارسال هدیه ، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن می‌توان موقعیّت طرف را به درستی ارزیابی کرد ، همان گونه که هدیه در تعدیل تصمیم‌های طرف نیز مؤثّر است ، چنانچه طرف از علاقه‌مندان به دنیا باشد امّا وضع سلیمان علیه السلام این‌چنین نبود :

فَلَمَّا جَآءَ سُلَيْمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّآ ءَاتَىٰكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾

﴿پس چون﴾ پیک بلقیس همراه با هدیه ﴿به‌نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌دهید﴾ و توقّع دارید که شما را در قبال آن بر شرک و حاکمیّت ناروایتان واگذارم در حالی که خدای عزّوجلّ به من این همه سلطه و مال و مکنت و خدم وحشم از جنّ و انس و طیور و غیره بخشیده است؟ ﴿بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است﴾ از نبوّت، فرمانروایی‌ای عظیم و اموالی بسیار ﴿بهتر است از آنچه به شما داده است﴾ از مال و مکنتی که این هدیه نیز از آن جمله است ﴿بلکه این شما هستید که به هدیهٔ خود شادمان می‌شوید﴾ امّا من به آن دلخوش نمی‌شوم و به مال دنیا نیازی ندارم لذا از شما جز گردن نهادن به دین حق، یا جنگ و شمشیر چیز دیگری را نمی‌پذیرم.

دلیل این که سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، درواقع رشوه بود. در سیرت رسول خدا ﷺ آمده است که ایشان هدیه را می‌پذیرفتند امّا صدقه را نمی‌پذیرفتند.

ٱرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَآ أَذِلَّةً وَهُمْ صَٰغِرُونَ ﴿٣٧﴾

سپس سلیمان علیه السلام به پیک بلقیس گفت: ﴿به‌سوی آنان﴾ یعنی: به‌سوی بلقیس و قوم وی ﴿بازگرد﴾ و بگو: ﴿قطعاً بر سر آنان لشکری می‌آوریم که تاب پایداری دربرابر آن را ندارند﴾ تا از خود در مقابل آن دفاع کرده و از ملک و فرمانروایی

خویش حراست نمایند ﴿**و بی‌گمان آنها را از آنجا بیرون خواهیم راند**﴾ یعنی: از سرزمینشان ﴿**به خواری و زبونی**﴾ بعد از آن‌که عزّتمند و سربلند بودند. صُغارْ: خواری و زبونی است. به‌قولی: صُغارْ در اینجا به‌معنای اسارت و بردگی است.

قَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُا۟ أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِى مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

﴿**گفت**﴾ سلیمان علیه السلام ﴿**ای سران**﴾ کشورم ﴿**کدام‌یک از شما تخت او را برای من می‌آورد**﴾ یعنی: تخت بلقیس را که وصف بزرگی آن گذشت ﴿**پیش از آن‌که آنان از در تسلیم نزد من آیند؟**﴾ سلیمان علیه السلام با وحی الهی خبر یافت که آنان تسلیم می‌شوند. یا این برداشت و استنباط وی بود، به‌سبب شناختی که از اوضاع داشت. به قولی: سلیمان علیه السلام خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد خدای عزّوجلّ است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوّت خویش قرار دهد.

قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ ٱلْجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ ۖ وَإِنِّى عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

﴿**عفریتی از جنّ گفت: من آن را پیش از آن‌که از مجلس خود برخیزی برایت می‌آورم**﴾ یعنی: از آن مجلسی که سلیمان علیه السلام برای حکومت‌کردن میان مردم در آن می‌نشست. سدّی می‌گوید: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای قضاوت و حکومت میان مردم می‌نشست». ﴿**و من بر این کار توانا و امین**

هستم ﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: « یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و برآنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم ».

قَالَ ٱلَّذِى عِندَهُۥ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَـٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَـٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّى لِيَبْلُوَنِىٓ ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّى غَنِىٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

﴿کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود، گفت﴾ بیشتر مفسّران برآنند که اسم این کسی که بهره‌ای از علم کتاب الهی داشت، آصف‌بن‌برخیا از بنی‌اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان علیه السلام سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند. ابن‌کثیر از زهری نقل می‌کند که آصف‌بن‌برخیا علیه السلام گفت: « یَا اِلٰهَنَا وَ اِلٰهَ کُلَّ شَیْءٍ اِلٰهاً واحِداً لااِلٰهَ اِلاّ اَنْتَ اِئْتِنِیْ بِعَرْشِهَا ✿ ای خدای ما و خدای همه‌چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور ». پس در دم تخت بلقیس روبه‌روی وی حاضر آورده شد. به‌قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان علیه السلام است. به‌هرحال، این عالِم به کتاب الهی گفت: ﴿من آن را پیش از آن‌که چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم﴾ گویی سلیمان علیه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان علیه السلام

برای کوچک‌شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آن‌که چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طَرْف» گشودن پلکها برای نگریستن و مراد از «یَرْتَدَّ»، به‌هم‌آوردن دوبارهٔ پلکهاست چنان‌که به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به‌هم‌زدن انجام دهی.

﴿پس چون آن را نزد خود مستقر یافت﴾ یعنی: سلیمان علیه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان علیه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید ﴿گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا این‌که کفران می‌کنم﴾ آیا حق تعالی را دربرابر این نعمتها شکر می‌گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می‌نمایم، یا این‌که او را ناسپاسی می‌کنم و شکر نعمت وی را فرومی‌گذارم ﴿و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به‌سود خویش شکر می‌ورزد﴾ زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است ﴿و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارم بی‌نیاز﴾ است از شکرگزاری وی ﴿کریم است﴾ و بخشنده؛ با نعمت‌دادن به ناسپاسان.

قَالَ نَكِّرُوا۟ لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِىٓ أَمْ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

﴿سلیمان گفت: تختش را در دیدش ناشناس گردانید﴾ یعنی: تخت ملکهٔ بلقیس را برایش به‌حالی دگرگون سازید که چون آن را می‌بیند، بازنشناسد. روایت شده است که: آنان تخت بلقیس را با کم‌کردن چیزهایی از آن و افزودن چیزهایی دیگر بر آن، دگرگون کردند. به‌قولی علّت این دستور سلیمان علیه السلام این بود که مأموران وی برایش گفتند: در عقل بلقیس نارسایی‌ای است پس سلیمان علیه السلام خواست تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید و بدین جهت گفت: ﴿تا بنگریم که

آیا پی می‌برد ﴾ به شناخت تخت خویش ، یا : آیا راه می‌برد به‌سوی ایمان به خدا ﷻ ﴿ یا از آنان می‌شود که راه نمی‌یابند ﴾ به‌سوی این امر .

فَلَمَّا جَآءَتْ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِ ۖ قَالَتْ كَأَنَّهُۥ هُوَ ۚ وَأُوتِينَا ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿٤٢﴾

﴿ پس چون آمد ﴾ بلقیس نزد سلیمان ﷺ ﴿ گفته شد ﴾ به او و گوینده خود سلیمان ﷺ یا غیر وی به‌دستور او بود : ﴿ آیا تخت تو همین گونه است ؟ گفت : گویا این همان است ﴾ بلقیس تعبیری را به کار برد که حاکی از تردّد وی در میان شناختن و ناشاختن آن بود ، که این خود نشانهٔ ذکاوت و تیزهوشی بالای وی است زیرا او سؤال تشبیه آلود آنان را با جوابی تشبیه گونه پاسخ داد که نه از آن ، جواب مثبت کامل بر می‌آمد و نه جواب منفی . عکرمه می‌گوید : « بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت : اگر بگویم؛ این همان تخت من است ، می‌ترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه ! این تخت من نیست ، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر دو معنی محمل داشت ، در پیش گرفت و گفت : گویی این همان است » . ﴿ و پیش از این ، به ما علم داده شده و ما فرمانبردار بوده‌ایم ﴾ به قولی : این جمله از سخن سلیمان ﷺ است . یعنی : پیش از بلقیس از سوی خداوند ﷻ علم داده شده و برای خداوند ﷻ از در اطاعت درآمده بودیم . یا معنی این است : پیش از این به مسلمان شدن بلقیس و آمدن وی به رضا و رغبت ، آگاه ساخته شده‌ایم . به‌قولی دیگر : این سخن از قوم سلیمان ﷺ و پیروان وی بود .

وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ ٱللَّهِ ۖ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ

كَٰفِرِينَ ﴿٤٣﴾

﴿ و آنچه که به‌جای خداوند پرستش می‌کرد، او را باز داشته بود ﴾ یعنی : بلقیس را تعلّق خاطر و دل‌مشغولی وی به پرستش خورشید که بر آن تربیت و رشد یافته بود ، از ایمان به حق باز داشته بود ﴿ و او از جملهٔ گروه کافران بود ﴾ این آیه نیز از ادامهٔ سخن سلیمان علیه السلام ، یا از کلام خدای سبحان است .

قِيلَ لَهَا ٱدْخُلِى ٱلصَّرْحَ ۖ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَا ۚ قَالَ إِنَّهُۥ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ ۗ قَالَتْ رَبِّ إِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسِى وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٤﴾

گویی دیدن تخت دگرگون شدهٔ بلقیس فقط برای ایمان‌آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش خورشید سخت تعلّق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیّت روانی دیگری قرار داد : ﴿ به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو ﴾ صَرْح : کاخ پادشاهی است . ابن‌قتیبه می‌گوید : صَرْح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینهٔ سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند ﴿ و چون آن را دید، پنداشت که برکهٔ آبی است ﴾ لُجَّة: آب بسیار است ﴿ و ﴾ بدین جهت ﴿ از ساقهایش لباس را بالا زد ﴾ تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد : ﴿ گفت ﴾ سلیمان ﴿ این قصری صاف و صیقلی از آبگینه‌هاست ﴾ و آب نیست . مُمَرَّد: تراشیده ، صیقل داده شده و بالا بلند . در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد : ﴿ گفت: پروردگارا! من بر خود ستم کردم ﴾ با پرستش غیر تو ﴿ و اینک با سلیمان ﴾ در گردن‌نهادن به دین حق ﴿ در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم ﴾ .

از داستان بلقیس چنین بر می‌آید که او در میان ملّتی فرمانروایی می‌کرد که دارای مدنیّتی ریشه‌دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان‌دادن مدنیّتی ریشه‌دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیّر و بهت‌زده کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البتّه این امر به ما می‌آموزد که مدنیّت راستین اسلامی آنچنان مدنیّت پرهیمنه و با ابهّتی است که تمدّنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند.

ابن‌ابی‌شیبه و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در روایتی طولانی نقل کرده‌اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». امّا ابن‌کثیر این روایت را جدّاً مُنکَر دانسته و استناد آن را به ابن‌عبّاس رضی الله عنهما ردّ کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می‌باشد که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾

اینک داستان دیگری بیان می‌شود: **﴿و به راستی به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خداوند را بپرستید﴾** یعنی: او را با دعوت و پیام پرستش خداوند ﷻ فرستادیم **﴿پس بناگاه آنان به دو گروه ستیزه‌گر و متخاصم تقسیم شدند﴾** که آن دو گروه، مؤمنان و کافران بودند و هر گروهی با تکیه بر راه و روش خود، با گروه دیگر ستیزه کرده و ادّعا می‌کرد که حق با وی است. به‌قولی: خصومت و ستیزه میان دو گروه، دربارهٔ صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟.

قَالَ يَٰقَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبْلَ ٱلْحَسَنَةِ ۖ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

﴿صالح گفت: ای قوم من، چرا سیئه را پیش از حسنه﴾ یعنی: عذاب را پیش از رحمت ﴿به شتاب می‌طلبید﴾ یعنی: چرا ایمانی را که جلب‌کنندهٔ پاداش و نیکی است به تأخیر می‌اندازید و کفری را که جلب‌کنندهٔ عذاب است، جلو می‌افگنید؟ زیرا آنان از فرط کفر و عناد می‌گفتند: ای صالح! منتظر چه هستی؟ عذابی را که وعده می‌دهی برای ما بیاور ﴿چرا از خداوند آمرزش نمی‌خواهید﴾ و به‌سوی او از شرک توبه‌کار نمی‌شوید، قبل از آن‌که عذابش بر شما فرودآید؟ ﴿باشد که مورد رحمت قرار گیرید﴾ و گرفتار عذاب نشوید.

قَالُوا ٱطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَ ۚ قَالَ طَٰٓئِرُكُمْ عِندَ ٱللَّهِ ۖ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾

﴿گفتند: ما به تو و همراهانت﴾ از کسانی که دعوتت را اجابت گفته و به دینت درآمده‌اند ﴿شگونِ بد زده‌ایم﴾ و شما را شوم و نامیمون می‌دانیم. نقل است که به آنان قحطی‌ای رسید پس به صالح علیه السلام شگون بد زده و گفتند: این از شومی توست ﴿گفت﴾ صالح علیه السلام به آنان: ﴿شگونِ بدتان نَزد خداوند است﴾ یعنی: این قحطی به‌سبب فال بدی که آن را شوم می‌پندارید نیست بلکه سبب آن نزد خداوند ﷻ است زیرا خیر و شرّ همه از نزد او به سوی شما می‌آید و این قدَر و قسمت اوست که به شما می‌رسد چراکه تمام امورتان به‌دست بلاکیف اوست، هر چه بخواهد انجام می‌دهد و پرندگان که آنها را وسیلهٔ فال بد خود می‌پندارید، به خیر و شرّ

شما علم و آگاهی‌ای ندارند ﴿بلکه شما مردمی هستید که آزموده می‌شوید﴾ و مورد امتحان خداوند ﷻ قرار گرفته‌اید. به‌قولی معنی این است: شیطان شما را با این فال بد زدنتان، یا به آنچه که به‌خاطر آن فال بد می‌زنید، در فتنه می‌افکند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً مراد از این فرمودهٔ خداوند: (تُفْتَنُونْ) این است: شما در گمراهی خود به استدراج می‌افتید و روند انحطاط را می‌پیمایید».

وَكَانَ فِي ٱلْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و در آن شهر﴾ که شهر «حِجْر» بود و صالح ﷺ در آن می‌زیست ﴿نُه رهط بودند﴾ یعنی: نه مرد از فرزندان سران و اشراف قوم بودند که با شخصی به نام «قُدار» که شتر صالح ﷺ را پی کرد، یار و همدست شده بودند. مراد از «رَهْط» در اینجا «مرد» است. ﴿که در زمین فساد می‌کردند و هیچ کار شایسته‌ای نمی‌کردند﴾ یعنی: شأن و شیوه و کردار آن نه مرد چنان فسادافگنی‌ای در زمین بود که هیچ صلاح و اصلاحی با آن متصوّر نیست.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِٱللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُۥ وَأَهْلَهُۥ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِۦ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ ﴿٤٩﴾

﴿گفتند: به خدا هم قسم شوید﴾ یعنی: آن نه مرد جفاجو به همدیگر گفتند؛ بیایید که هریک از ما با دیگری سوگند بخوریم ﴿که بر او و خانواده‌اش شبیخون بزنیم﴾ یعنی: شب‌هنگام بر سر صالح ﷺ یورش آوریم و او و خانواده‌اش را به قتل

رسانیم ﴿آن‌گاه به ولیّ او﴾ یعنی: به سرپرست و قبیلهٔ نزدیک او که خونخواه و وارثانش می‌باشد ﴿بگوییم که: ما در کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم﴾ تا این گمان را در آنان بیفگنیم که نه او را کشته‌ایم و نه در هنگام کشتار وی حاضر بوده‌ایم ﴿و ما قطعاً راستگوییم﴾ در این سخنمان که به‌هنگام کشتار خانواده‌اش حاضر نبوده‌ایم. زیرا؛ اگر او را در تاریکی شب می‌کشتند، او را در آن حال نمی‌دیدند لذا ظاهراً در این سخنشان راستگو بودند.

وَمَكَرُوا۟ مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿و مکری﴾ سخت و نیرنگی بزرگ ﴿ورزیدند﴾ با این توطئه‌ای که سنجیدند و با این طرحی که تدارک دیدند ﴿و ما نیز مکری در میان آوردیم﴾ یعنی: آنان را دربرابر مکرشان مجازات کرده و به هلاکتشان رسانیدیم ﴿درحالی‌که آنان درنمی‌یافتند﴾ مکر خدا ﷻ را و به آن پی نمی‌بردند.

محمّدبن اسحاق در تفسیر آیه می‌گوید: «آن نُه تن بعد از آن‌که شتر را پی کردند، به یک‌دیگر گفتند: بیاییم که صالح را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده‌ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده‌ایم. پس شب‌هنگام آمدند تا بر او و خانواده‌اش شبیخون زنند امّا فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آن‌گاه اولیایشان به صالح ﷺ گفتند: تو آنان را به‌قتل رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح ﷺ در دفاع از او سلاح پوشیدند و به آنان گفتند: به خدا سوگند که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را درحالی به‌قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدّت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر خشم پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح

برداشتند و به خانه‌های خود بازگشتند».

فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَٰهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾

﴿پس بنگر که فرجام مکرشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم﴾ خداوند متعال آن نُه تن سران و نیز قومشان را که هرچند به هنگام کشتن شتر با آنان همراه نبوده ولی با جرمشان موافق بودند، همگی را نابود کرد و کسی از آنان از عذاب به‌سلامت نرهید.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوٓاْ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾

﴿پس این هم خانه‌هایشان است که خالی مانده‌است﴾ از کسان خود، به‌طوری که هیچ کس در آنها ساکن نیست **﴿به‌سزای ستمی که کردند. بی‌گمان در این﴾** ماجرا **﴿برای اهل معرفت﴾** یعنی: برای کسانی که سنّت خداوند ﷻ را در خلقش می‌دانند و می‌دانند که نتایج به اسباب وابسته است **﴿نشانه‌ای است﴾** یعنی: عبرت و پندی است امّا جاهلان نه می‌دانند و نه هم پند می‌گیرند.

وَأَنجَيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

﴿وکسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند﴾ یعنی: از خدا ﷻ و از عذاب

وی می‌ترسیدند، که صالح علیه السلام و مؤمنان همراهش بودند ﴿نجات دادیم﴾ از آن عذاب رسواگر.

وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٤﴾

داستان دیگر در این سوره، داستان لوط علیه السلام است: ﴿و لوط را﴾ یعنی: و فرستادیم لوط علیه السلام را ﴿آن‌گاه که به قوم خود گفت﴾ آنان اهالی شهر سدوم بودند ﴿آیا مرتکب فاحشه می‌شوید﴾ یعنی: آیا مرتکب کاری می‌شوید که بسیار زشت و وقیح است ﴿درحالی‌که دیده می‌شوید﴾ زیرا آنان از بس گردنکش، متمرّد و سبکسر بودند، در هنگام ارتکاب عمل لواط، خود را از دید دیگران پنهان نمی‌کردند بلکه در حضور و دید دیگران این فعل شنیع را انجام می‌دادند.

یادآور می‌شویم که بیان این داستان به‌طور مفصّل در سورهٔ «اعراف» گذشت.

أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿٥٥﴾

﴿آیا شما به‌جای زنان از روی شهوت با مردان درمی‌آمیزید؟﴾ این سخن لوط علیه السلام، تکرار توبیخشان است. یعنی: درحالی از زنان چشم می‌پوشید که آنان محلّ و جایگاه شهوت و آمیزش هستند و خداوند عزوجل آنان را برای مردان آفریده است، نه مردان را برای مقاربت با مردان و نه زنان را برای مقاربت با زنان پس این فعل شما در تضاد با حُکم و حکمت خداوند عزوجل قراردارد ﴿بلکه شما قومی هستید که نمی‌دانید﴾ بزرگی و سهمگینی مجازات و عقوبت الهی در برابر ارتکاب این معصیت را.

۞ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَخْرِجُوٓا۟ ءَالَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٥٦﴾

﴿ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آل لوط﴾ یعنی: لوط علیه السلام و پیروانش ﴿را از شهرتان بیرون کنید، که آنان مردمی پاکیزه‌جو هستند﴾ یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می‌کنند. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفتند.

فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ قَدَّرْنَٰهَا مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٥٧﴾

﴿پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم﴾ از عذاب ﴿جز زنش را که مقدّر کردیم﴾ بودن ﴿او را از بازماندگان﴾ یعنی: از باقی‌ماندگان در عذاب. ابن‌کثیر می‌گوید: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط آگاه می‌کرد».

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿٥٨﴾

﴿و بر آنان بارانی﴾ از سنگ ﴿باراندیم پس باران هشداریافتگان چه بد است﴾ مراد از مُنْذَرِین: کسانی‌اند که هشدار داده شدند ولی به این هشدار اعتنایی نکردند پس خدای سبحان بر آنان باران سنگ فروبارانید تا نابود شدند.

قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ ۗ ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**بگو: ستایش برای خداست**﴾ یعنی: بگو ای محمّد ﷺ! ستایش خداوند متعال را که امّتهای سرکش گذشته را هلاک کرد و نعمت‌های بی‌شمار خود را بر بندگانش سرازیر نمود و ستایش او راست در برابر صفات علیا و اسمای حسنایش ﴿**و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده‌است**﴾ که آنان نخبگان و برگزیدگان بشریّت، یعنی أمّت محمّد ﷺ و انبیا و پیروان ایشانند. ثوری، سدّی و ابن‌عبّاس رضی الله عنهم می‌گویند: «مراد از این بندگان برگزیده، یاران محمّد ﷺ اند». ﴿**آیا خدا بهتر است یا آنچه شرک می‌آورند**﴾ با او که بتان اند؟ به‌قولی معنی این است: آیا پاداش خداوند ﷻ بهتر است یا عذاب شرک ورزیدنتان به او تعالی؟

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بَلِ اللّٰهُ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ وَ أَجَلُّ وَ أَكْرَمُ ۞ بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ أَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَـٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان انفراد و یگانگی خود در آفرینش، روزی‌دهی و تدبیر امور خلقش پرداخته می‌فرماید: ﴿**یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده‌است؟**﴾ تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا خدایان پنداری شما بهترند، یا آن کسی که آسمانها و زمین را به این استواری و عظمت آفرید و بر آفرینش آنها تواناست؟ ﴿**و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد**﴾ یعنی: نوعی از آب را که همانا آب باران است ﴿**پس بدان**﴾ آب ﴿**باغهای خرّم و باطراوت رویانده‌ایم**﴾ حَدِيقَه:

باغی است که دور آن دیوار کشیده شده است. ذاتَ بَهْجَة: زیبا و بارونق که بینندهٔ آن شاد و شکفته می‌شود ﴿شما را نمی‌رسید که درختانش را برویانید﴾ یعنی: بشر را یارا و توانای آن نبوده و نیست که درختان را برویاند زیرا بشر عاجز از آن است که چیزی را از کتم عدم به عرصهٔ وجود بیرون آورد. قُرطبی می‌گوید: «با این آیه، قول مجاهد مستدلّ می‌شود که گفته است: نگارگری و تصویر هیچ چیز ــ اعم از موجودات ذی‌روح یا غیرذی‌روح ــ جایز نیست». امّا جمهور علما برآنند که کشیدن تصویر غیرذی‌روح جایز است ﴿آیا در جنب خداوند خدایی هست﴾ یعنی: آیا همهٔ این کارها را خدایی در جنب خداوند ﷻ انجام داده است که شما او را می‌پرستید، یا این که صانع این‌ها خدای یگانه است؟ به‌قولی معنی این است: آیا با خدایی که بعضی از افعال و اوصاف وی ذکر شد، معبودی دیگر است تا به او همراه ساخته شده و در عبادت شریک وی قرار داده شود؟ ﴿نه بلکه﴾ حق این است که ﴿آنان قومی کجرو هستند﴾ که از شاهراه حق به کژراههٔ باطل گراییده‌اند. یا معنای (یَعْدِلُوْن) این است: آنها با خدای سبحان غیراو را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

﴿یا کیست که زمین را قرارگاه کرد﴾ یعنی: آن را هموار و مسطّح و آرام گردانید، به گونه‌ای که استقرار بر آن ممکن باشد ﴿و در میان آن جویبارها﴾ ی شیرین و گوارا ﴿پدید آورد و برای آن کوههای استوار آفرید﴾ که مانند لنگرگاهی زمین را نگه داشته

و آن را از اضطراب و جنبش بازمی‌دارند تا با اضطراب خود ساکنانش را آشفته‌حال نگرداند ﴿و میان دو دریا برزخی قرار داد؟﴾ مراد از بَحْران: دو دریای شور و شیرین است که با برزخی که خداوند ﷻ میان آنها قرار داده‌است، یکی به دیگری آمیخته نمی‌شود پس نه این، آن را دگرگون می‌سازد و نه آن، در این داخل می‌شود. البتّه وجود هر دو دریای شور و شیرین، دارای فواید، آثار، برکات و حکمت‌هایی است. تفسیر نظیر این آیه در سورهٔ «فرقان» گذشت. ﴿آیا با خداوند معبودی دیگر است؟﴾ یعنی: چون ثابت شد که جز خدای سبحان کسی دیگر بر این کارها توانایی ندارد، آیا در عرصهٔ وجود خدای دیگری است که مانند صنع و آفرینش وی بیافریند؟ هرگاه جواب به طور قطع منفی است، دیگر چگونه به خدای عزّوجلّ چیزی را شریک می‌آورید که قدرت رساندن هیچ سود و زیانی را ندارند؟ ﴿نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند﴾ یگانگی پروردگارشان و قدرت و سلطهٔ بی‌چون وی را.

أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

﴿یا کیست که دعای مضطرّ را ــ چون او را بخواند ــ اجابت می‌کند﴾ مُضْطَرّ: درماندهٔ فروافتاده در چنگال سختی، اندوه بزرگ و دشواری‌ای است که او برای رهایی از آن، هیچ نیرو و توان و تدبیری ندارد، مانند کسی که آسیبی مانند فقر یا بیماری‌ای بر او پنجه افکنده که او را به تضرّع و زاری به‌بارگاه خدای سبحان ناچار کرده است. یا مضطرّ: گنه‌کار است آن‌گاه که آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه حق تعالی دعا کند، همان خدای منّان و مهربانی که دعای درمانده را ــ چون به اخلاص تمام بخواندش و دین خویش را برایش خالص

گرداند ــ اجابت می‌کند ﴿و﴾ کیست آن که ﴿**بدی را می‌گرداند؟**﴾ یعنی : هرآنچه را که موجب سختی و گرفتاری و درماندگی بنده است و از آن جمله زیان و بیماری و فقر را از وی برمی‌گرداند . در **حدیث‌شریف** آمده است : « سه دعا مستجاب است که هیچ شکّی در آن نیست : دعای مظلوم ، دعای مسافر و دعای پدر در حقّ فرزندش » . همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن سلیم هجیمی رضی الله عنه آمده است که فرمود : گفتم؛ یارسول‌الله ! شما به‌سوی چه چیز دعوت می‌کنید ؟ فرمودند : « به‌سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم ، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی ، آن را از تو دور می‌کند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی ، آن را به تو برمی‌گرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی ای برسد و او را بخوانی ، برای تو می‌رویاند ... » .

﴿و﴾ کیست که ﴿**شما را جانشینان زمین می‌سازد؟**﴾ یعنی : نسلی را میرانده و نسلی دیگر را به‌جای آنها پدید می‌آورد و بدین گونه است که نسل‌ها یکی از پی دیگری جانشین یک‌دیگر می‌شوند . به قولی معنی این است : مسلمانان را جانشین کفّار می‌گرداند تا مالک سرزمین‌ها و قلمروهای آنان شوند . ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید : « یعنی امّتی را بعد از امّتی ، نسلی را پس از نسلی و قومی را پس از قومی پدید می‌آورد و اگر بخواهد همهٔ امّتها و نسلها و اقوام را در یک زمان بیافریند ، می‌آفریند و بعضی را از نسل بعضی‌دیگر نمی‌گرداند ــ چنان‌که ابتدائاً آدم علیه السلام را از خاک آفرید ــ و اگر بخواهد ، بعضی را از نسل بعضی‌دیگر گرداند ولی احدی را نمیراند تا درگذشت همگی در یک زمان باشد ، می‌تواند چنین کند ، لیکن حکمت و قدرت وی چنین اقتضا کرد تا خلقت و آفرینش بشر بر این شیوه باشد ، در غیرآن زمین بر ساکنان خود تنگ می‌شد و رقابت بر سر نعمت‌ها و داشته‌های زندگی ، به کشمکش و انفجاری ویرانگر می‌انجامید » . ﴿**آیا با خداوند معبود دیگری است**﴾ که این نعمتهای بزرگ را بر شما ارزانی داشته است ؟ یا که متولّی همهٔ این نعمتها خدای یکتاست ؟ ﴿**چه اندک پند می‌گیرید**﴾ و چه کم به حق باز می‌گردید ، حقّی که

عبارت است از: اعتراف به نعمت‌های خداوند ﷻ، مخصوص ساختن عبادت و نیایش برای وی و ترک سایر معبودات.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش در باب «اجابت دعای مضطرّ» به نقل از حافظ ابن عساکر می‌گوید: «از مردی به‌نام دقی صوفی حکایت کرده‌اند که گفت: من شخصی کرایه‌کش بودم و قاطری داشتم که از دمشق تا شهر زبدانی بر آن کرایه‌کشی می‌کردم. در یکی از سفرهایی که داشتم، مردی قاطرم را اجاره کرده و باهم به راه افتادیم، در مسیر راه به کوره‌راهی رسیدیم که رهرو بسیاری نداشت، آن مرد به من گفت: این راه را در پیش‌گیر که نزدیکتر است. به او گفتم: من به این کوره راه آشنایی ندارم. امّا او گفت: من بدان آشنا هستم، این راهی است نزدیکتر، به این راه برو. پس به آن راه روان شدیم. سرانجام به جایی هولناک و وادیی عمیق رسیدیم که در آن کشتگانی بسیار افتاده بود. آن مرد به من گفت: سر قاطر را نگه دار تا من فرودآیم. پس، از قاطر فرود آمد و جامه درهم کشید و کاردی را بیرون آورده و قصد جان من کرد. من وقتی اوضاع را چنین دیدم از پیش رویش فرار کردم امّا او مرا دنبال می‌کرد. در این حال او را به نام خدای عزّوجلّ سوگندی محکم دادم و گفتم: قاطر و آنچه بر آن است، مال تو ولی دست از من بدار. گفت: بخواهی نخواهی آنها از آن من است ولی من کشتن تو را می‌خواهم. لذا ناگزیر تسلیم وی شده و گفتم: حالاَ که چنین است، به من اجازه بده تا دو رکعت نماز بگزارم. گفت: بسیار خوب، شتاب کن. پس برخاستم که نماز بگزارم امّا چنان پریشان خاطر و آشفته‌حال بودم که آیات قرآن از ذهنم پرید و حتّی یک حرف از آن هم به‌خاطرم نیامد. متحیّر و وامانده ایستادم و او پشت‌سرهم می‌گفت: هلا زودتر... تمام کن. در این هنگام بود که خدای عزّوجلّ بر زبانم جاری کرد: (اَمَّنْ یُجِیْبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعٰاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوْء). بناگاه دیدم که اسب سواری درحالی‌که نیزه‌ای در دست داشت، از دهانهٔ وادی روی آورد و آن نیزه را بر آن مرد افگند، نیزه رأساً بر قلب وی فرورفت و کشته بر زمین افتاد. پس

در آن سوار درآویخته و گفتم: تو را به خدای عزّوجلّ سوگند می‌دهم که بگو کیستی؟ گفت: من فرستادهٔ کسی هستم که شخص مضطّر و درمانده را ــ آن‌گاه که او را بخواند ــ اجابت می‌کند و بلا را از وی دور می‌گرداند. سپس با قاطر و بارش به سلامت بازگشتم».

أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِۦٓ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾

﴿یا کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید﴾ یعنی: کیست که شما را در شبهای تاریک ــ آن‌گاه که در بیابانهای بی‌آب و بی‌نشان و در اعماق دریاها سفر می‌کنید ــ با علائم راهنمایی که در آسمان و زمین آفریده، راه می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به تاریکی وصف شدند، بدان‌جهت که هیچ نشانه‌ای برای راهیابی در آنها نیست؛ جز آنچه که خداوند متعال در آنها از نشانه‌های طبیعی قرار داده است و جز آلات و ابزاری که حق تعالی بشر را به کشف آنها توانا ساخته و به‌وسیلهٔ آنها راهیاب می‌گردند **﴿و کیست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد؟﴾** یعنی: بادها را پیش از باران رحمتش می‌فرستد، که مژده‌بخش فرودآمدن قریب الوقوع آن هستند **﴿آیا با خداوند معبود دیگری است﴾** که این پدیده‌های شگرف و شگفت را به فعلیّت درآورد و ایجاد نماید؟ **﴿خدا برتر است از آنچه شریک می‌گردانند﴾** یعنی: حق تعالی منزّه و مقدّس است از آن‌که برایش شریکی باشد.

أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ

أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٦٤﴾

﴿ **یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد؟** ﴾ مشرکان به این امر که خدای سبحان آفریننده است، اقرار داشتند لذا اعترافشان به اصل آفرینندگی خداوند ﷻ، الزاماً اعتراف به قدرت وی بر بازآفرینی را نیز بر آنها اجتناب ناپذیر می‌کند ﴿ **و چه‌کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد** ﴾ با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات و پدید آوردن چهارپایان؟ ﴿ **آیا با خدا معبود دیگری است** ﴾ که چیزی از اینها را بیافریند و سامان دهد تا آن را برایش شریک قرار دهید؟ ﴿ **بگو: اگر راست می‌گویید، برهانتان را بیاورید** ﴾ یعنی: بر این که خدای سبحان شریکی دارد، حجّت خود را بیاورید. یا بر این که در گردونهٔ هستی صانع و آفرینندهٔ دیگری است که همچون صنع او می‌آفریند، حجّت خود را بیاورید زیرا اگر شما در این ادّعا که خداوند ﷻ شریکی دارد که مانند صنع او می‌آفریند، راستگو باشید یقیناً این امکان هم برای شما وجود دارد تا بر آن دلیل و برهان اقامه کنید.

قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

﴿ **بگو: هرکه در آسمانها و زمین است ــ جز خدا ــ غیب را نمی‌داند** ﴾ یعنی: احدی از مخلوقات در زمین و آسمان، غیبی را که خداوند ﷻ علم آن را در حوزهٔ اختصاص خود قرار داده است، نمی‌داند ﴿ **و نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند** ﴾ از قبرها. از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که فرمود: « هر کس می‌پندارد که رسول خدا ﷺ آنچه را که فردا رخ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان بر خدا بهتانی بزرگ بسته است ».

بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلْمُهُمْ فِى ٱلْءَاخِرَةِ ۚ بَلْ هُمْ فِى شَكٍّ مِّنْهَا ۖ بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

﴿بلکه علم آنان در آخرت پی‌درپی آمد﴾ یعنی: علمشان در آخرت تکامل می‌یابد زیرا آنچه را که به آن در دنیا وعده داده شده‌اند، در آخرت به چشم‌سر می‌بینند و مشاهده می‌کنند امّا این کمال علمی‌شان در آخرت، هیچ سودی به حالشان ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کنندهٔ آخرت و دروغ‌انگارندهٔ آن بوده‌اند. یا معنی این است: علمشان از شناخت وقت قیامت نارسا و درمانده است. یا معنی این است: اسباب تکامل علمشان دربارهٔ تحقّق حتمی قیامت، فراهم آمده است ولی باز هم به آن ایمان نمی‌آورند ﴿بلکه آنان در بارهٔ آن در شک هستند﴾ یعنی: بلکه آنان در دنیا از وجود آخرت در شکّ و تردید قراردارند. سپس حق تعالی از این تعبیر هم به لحنی سخت‌تر از آن بر می‌گردد و می‌فرماید: ﴿بلکه آنان در مورد آن کوردلند﴾ و چیزی از دلایل آخرت را درک نمی‌کنند، بدان‌جهت که بینایی‌های باطنی‌شان که ادراک حقایق به وسیلهٔ آن صورت می‌گیرد، مختلّ گردیده است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَءِذَا كُنَّا تُرَٰبًا وَءَابَآؤُنَآ أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

﴿و کافران گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا بیرون آورده می‌شویم﴾ از قبرهایمان زنده شده؟ بدین‌گونه است که آنان برانگیخته‌شدن مجدّد از قبرهایشان را بعد از فنا بعید می‌پندارند و نفی می‌کنند.

لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ

ٱلْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

﴿در حقیقت این را﴾ یعنی : برانگیخته‌شدن را ﴿به ما و پدرانمان پیش از این وعده داده‌اند﴾ یعنی : پیش از این که محمّد ﷺ وعدهٔ آن را به ما بدهد ، پدرانمان آن را به ما وعده داده‌اند امّا نمی‌بینیم که کسی از پدرانمان بعد از مرگش بازگشته باشد ﴿این﴾ وعدهٔ برانگیختن از قبرها ﴿جز افسانه‌های پیشینیان نیست﴾ یعنی : سخن از رستاخیز و برانگیخته‌شدن مجدّد ، از داستانها و دروغ‌پردازیهای برساختهٔ کتابهای پیشینیان است ، نه وحیی از نزد خداوند سبحان .

قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

﴿بگو در زمین سیر کنید﴾ و آثار برجای‌مانده از پیشینیان را مشاهده نمایید ﴿پس بنگرید﴾ با بینایی‌های ظاهر و باطن خود تا ببینید که ﴿فرجام مجرمان چگونه بوده‌است﴾ یعنی : بنگرید که پایان کار کسانی که هشدارهای انبیا ﷺ در خبردادن از بعث و حشرونشر را دروغ انگاشتند ، چگونه بوده است زیرا مشاهدهٔ این آثار ، پند آموز و عبرت آفرین است .

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُن فِى ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

سپس خداوند متعال پیامبرش را دلجویی کرده و می‌فرماید : ﴿و بر آنان اندوه مخور﴾ در اصرار و پافشاری‌شان بر کفر ﴿و از آنچه مکر می‌ورزند در تنگی نباش﴾ یعنی : دلت از دعوت خدا ﷻ به‌خاطر مکرها و نیرنگ‌هایی که این گروه

مشرک علیه تو می‌کنند، تنگ نشود زیرا خداوند ﷻ مؤیّد و یاری دهندهٔ تو و غالب کنندهٔ دین خویش بر مخالفان آن است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٧١﴾

﴿و می‌گویند: این وعده﴾ یعنی: وعدهٔ عذاب، یا وعدهٔ روز آخرت ﴿کی فرامی‌رسد اگر شما راستگویید؟﴾ در این وعدهٔ خود.

قُلْ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ ٱلَّذِى تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

﴿بگو: چه‌بسا بخشی از آنچه را که به‌شتاب می‌طلبید﴾ از عذاب ﴿به شما نزدیک شده باشد﴾ درحالی‌که شما نزدیک‌بودن آن را درنمی‌یابید و درک نمی‌کنید. به‌قولی: مراد عذاب‌کردنشان در روز بدر است. به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است.

باید دانست که کلمات: «عَسیٰ»، «لَعَلَّ» و «سَوْفَ» در کلام پروردگار، دلیل بر توقّع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیّت وقوع آن دلالت می‌کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

﴿و بی‌گمان پروردگارت بر مردم دارای فضل است﴾ در این که عذاب را از آنان به‌تأخیر می‌اندازد و در غیر آن از فضل‌ها و انعامهای خویش ﴿ولی بیشترشان شکر نمی‌گزارند﴾ فضل و انعام وی را و نمی‌شناسند حقّ احسان وی را پس کفر ورزیده

و عذاب را به شتاب می‌طلبند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾

﴿و بی‌گمان پروردگارت آنچه را دلهایشان نهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌دارند﴾ از سخنان و افعال خویش ﴿نیک می‌داند﴾ پس به تأخیر افگندن عذاب از آنان، به این دلیل نیست که حالشان بروی پنهان است بلکه عذاب وی وقت معیّن و مقدّری دارد.

وَمَا مِنْ غَآئِبَةٍ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٧٥﴾

﴿و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر این‌که در کتابی مبین است﴾ غَائِبَةٌ: تمام چیزهایی است که خداوند ﷻ از خلق خویش نهان داشته و از میدان دید و دریافت آنها غایب گردانیده است. آری! این‌همه اشیای ناپیدا و پنهان، در لوح محفوظ آشکار و روشن است پس چیزی از آنها بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و از جمله، عذابی که آنان به‌شتاب می‌طلبند. لذا باید بدانند که هرچیز، موقّت به وقتی معیّن و مؤجّل به میعادی مقرّر است که علم آن در نزد خداوند ﷻ است پس چگونه آن را قبل از میعادی که برای آن مقرّر شده است، به شتاب می‌طلبند؟.

إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَكْثَرَ ٱلَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

﴿بی‌گمان این قرآن بر بنی‌اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره‌اش اختلاف دارند،

حکایت می‌کند ﴾ مانند اختلافشان دربارهٔ عیسی ، عزیر ﷺ **و در دیگر امور حق . پس** اگر بنی‌اسرائیل به قرآن تمسّک جویند ، بی‌گمان راه **حلّ اختلافها و پایان‌دادن به** تفرقه‌هایشان را در قرآن می‌یابند و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد خداوند ﷻ است .

وَإِنَّهُۥ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

﴿ **و به راستی که آن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است** ﴾ یعنی : یقیناً قرآن برای کسانی که به خداوند ﷻ ایمان آورده و از پیامبرش ﷺ پیروی می‌کنند ، هدایت و رحمتی است .

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِى بَيْنَهُم بِحُكْمِهِۦ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

﴿ **بی‌گمان پروردگارت به حکم خویش** ﴾ یعنی : به قضاوت عادلانهٔ خویش ﴿ **در میانشان** ﴾ یعنی : در میان بنی‌اسرائیل ، یا در میان مؤمنان به قرآن و منکران آن ﴿ **داوری می‌کند** ﴾ در روز قیامت پس محقّ را پاداش داده و مبطل را مجازات می‌کند . به قولی معنی این است : پروردگارت میانشان در دنیا داوری کرده و آنچه را که به تحریف کشیده‌اند ، آشکار می‌گرداند ﴿ **و او عزیز علیم است** ﴾ عزیز است زیرا مغلوب نمی‌گردد و قضایش برگردانده نمی‌شود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند .

فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۖ إِنَّكَ عَلَى ٱلْحَقِّ ٱلْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

﴿ **پس بر خدا توکّل کن** ﴾ یعنی : ای پیامبر ! کار خویش را به او بسپار و بر او

اعتماد کن زیرا او یاری‌دهندهٔ توست پس ، از کسانی که با تو عناد می‌ورزند ، باکی نداشته باش ﴿بی‌گمان تو بر حق آشکار هستی﴾ یعنی : بر حق‌بودن تو آشکار است لذا سزاوار نیست که به وجهی از وجوه ، در آن شکّ و تردیدی به میان آید .

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ ٱلْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

﴿البتّه تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی و نمی‌توانی به کران صدا را بشنوانی هنگامی که پشت‌کنان روی بگردانند﴾ و از حق تماماً اعراض کنند زیرا اگر هم روی شخص ناشنوا به‌جانب نداکننده باشد ، صدا را نمی‌شنود ، چه رسد به این‌که به ندادهنده پشت کرده باشد .

در این آیه خداوند ﷻ کفّار را به مردگانی بی‌احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندرزها را نمی‌شنوند و دعوت به‌سوی خداوند ﷻ را اجابت نمی‌کنند .

وَمَآ أَنتَ بِهَـٰدِى ٱلْعُمْىِ عَن ضَلَـٰلَتِهِمْ ۖ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴿٨١﴾

﴿و تو نمی‌توانی نابینایان را از گمراهی آنان راه بنمایی﴾ یعنی : تو راهبر کسانی که خداوند ﷻ آنان را از دیدن حق کور کرده ، به سوی ایمان نیستی و این کار هرگز در توان تو نیست ﴿تو نمی‌توانی جز به کسانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می‌آورند﴾ و قرآن را تصدیق می‌کنند ، نه کسانی که به آن کفر می‌ورزند ﴿پس

اینان مسلمانند ﴾ یعنی : این مؤمنان به آیات ما هستند که برای ما منقاد و مخلص‌اند .

﴿ وَإِذَا وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَآبَّةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾

﴿ **و چون قول برآنان وقوع یابد** ﴾ یعنی : چون عذاب برآنان ثابت شود و تعلّق گیرد ﴿ **دابّه‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم** ﴾ و این واقعه در هنگام نزدیک‌شدن قیامت است؛ آن‌گاه که کفّار با انواع و الوان هول و هراسی که آن را به‌شتاب می‌طلبیدند روبه‌رو می‌گردند . البتّه خدای سبحان خود به اوصاف این دابّه (جانور) و بر این امر که به چه شکل و هیأتی است ، داناتر است زیرا خروج دابّةالارض از علامات قیامت می‌باشد ﴿ **که با آنان سخن گوید** ﴾ یعنی : آن دابّةالارض با مردم سخن می‌گوید : ﴿ **که مردم به آیات ما یقین نداشتند** ﴾ یعنی : خروج دابّةالارض به سبب عدم باورداشتن مردم به قرآن است و او به مردم خبر می‌دهد که فلان شخص ، مؤمن و فلان شخص ، کافر می‌باشد .

در **حدیث‌شریف** مرفوع به روایت مسلم از ابن‌عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « بی‌گمان اوّلین نشانه‌های قیامت که ظهور می‌کند ، طلوع خورشید از جهت مغرب و خروج دابّه بر مردم به‌هنگام نیم روز است » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که حذیفةبن‌اسیدانصاری رضی الله عنه فرمود : رسول خدا ﷺ بر ما از اطاقی سر کشیدند در حالی که ما دربارهٔ قیامت مشغول گفت‌وگو بودیم . پس فرمودند : « تا شما ده نشانهٔ ذیل را نبینید قیامت برپا نمی‌شود :

۱ ــ طلوع خورشید از غروبگاه آن .

۲ ــ ظهور دود و دخان [معروف] .

۳ ــ خروج دابّةالارض .
۴ ــ ظهور یأجوج و مأجوج .
۵ ــ خروج عیسی‌بن‌مریم علیه‌السلام .
۶ ــ خروج دجّال .
۷ ــ سه خسوف : خسوفی در مغرب ، ۸ ــ خسوفی در مشرق ، ۹ ــ و خسوفی در جزیرةالعرب .
۱۰ ــ آتشی که از عمق عدن بیرون می‌آید و مردم را می‌رماند یا گرد می‌آورد ، با آنان در هرجایی که شب بگذرانند ، شب می‌گذرانند و هر جا که در نیم‌روز بیاسایند ، با آنان همراه است » .

امّا محلّ خروج دابّةالارض : در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند : دابّةالارض از کجا بیرون می‌آید ؟ ایشان فرمودند : « از بزرگترین مساجد از نظر محترم بودن نزد خداوند ﷻ ــ یعنی از مسجدالحرام » . ابن‌کثیر **حدیث‌شریف** ذیل را از صحیح مسلم نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « سه چیز اند که چون بیرون آیند ، برای هیچ کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد ، یا در ایمان خویش اعمال و دستاورد خیری نداشته‌باشد ، ایمان‌آوردنش سودی نمی‌بخشد : طلوع خورشید از غروبگاه آن ، خروج دجّال و خروج دابّةالارض » .

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

﴿ و آن روز که از هر امّتی ، گروهی از کسانی را که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند ، محشور می‌گردانیم آن‌گاه آنان نگاه‌داشته می‌شوند تا همه به‌هم بپیوندند ﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! روزی را یاد کن که از هر امّتی از امّتها گروهی را که تکذیب‌کنندهٔ

آیات ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم پس آنان در این هنگام به‌هم پیوند داده شده و اوّل و آخرشان همه باهم گرد آورده می‌شوند. یا (یُوزَعُوْن) به این معنی است: آنها همه به‌سوی محشر رانده می‌شوند.

حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبْتُم بِـَٔايَـٰتِى وَلَمْ تُحِيطُوا۟ بِهَا عِلْمًا أَمَّا ذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

﴿تا هنگامی که چون﴾ به‌سوی موقف حساب ﴿آمدند، می‌گوید﴾ خداوند ﷻ برایشان تهدیدکنان: ﴿آیا آیات مرا﴾ که آنها را بر پیامبران خود فروفرستاده بودم و ایشان را مأمور ابلاغ آن برای شما گردانیده بودم ﴿دروغ انگاشتید و حال آن‌که به آنها از نظر علم احاطه نداشتید؟﴾ یعنی: شتاب‌کنان به تکذیب آنها پرداختید قبل از آن‌که از آنها تصوّر و دریافتی درست داشته و معانی و دلالتهای آنها را بشناسید پس هر کس چنین کرده باشد، قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید ﴿یا چه می‌کردید﴾ در طول زندگی خود که آن کار، شما را از نگریستن در این آیات و اندیشیدن در معانی آنها باز داشت و به خود مشغول گردانید؟ زیرا شما عبث و بیهوده آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا۟ فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ ﴿٨٥﴾

﴿و به‌سبب ستمی که ورزیده‌بودند، قول برآنان وقوع یافت﴾ یعنی: به‌سبب ستم ورزیدنشان که شرک آوردن به خداوند ﷻ از بزرگترین انواع آن است، حکم فرودآوردن عذاب بر آنان لازم و واجب شد ﴿در نتیجه آنان سخن نگویند﴾ در هنگام وقوع عذاب. یعنی: عذری برایشان نیست تا آن را بازگو نمایند.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِيَسْكُنُوا۟ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

﴿آیا ندیده‌اند که ما شب را آفریده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشنگر گردانیدیم﴾ یعنی: شب را برای آسایش و خواب آنها آفریدیم که به‌سبب تاریکی و سردی‌اش، در آن می‌آسایند و برای معاش خویش تلاش نمی‌کنند امّا روز را روشنگر آفریدیم تا برای کسب معاش و اندوختن توشه‌ای که آنهارا از آن گریزی نیست، میدانهای تلاش و تکاپوی خود را ببینند ﴿قطعاً در این امر برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است﴾ پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، بدانید که آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابدّ ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و درآن همهٔ آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

وَيَوْمَ يُنفَخُ فِى ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِى ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ ۚ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَٰخِرِينَ ﴿٨٧﴾

﴿و﴾ یاد کن ﴿روزی﴾ را ﴿که در صور دمیده شود﴾ صُوْر: شاخی است که اسرافیل علیه السلام در آن می‌دمد و این دمیدن را سه بار تکرار می‌کند:

۱ ــ بار اوّل برای فزع، که هول و هراس سختی ایجاد می‌کند.

۲ ــ بار دوم برای صعق، که همه در آن می‌میرند.

۳ ــ بار سوم برای بعث، که همه در آن مجدّداً زنده می‌شوند.

ولی قُرطبی می‌گوید: «صحیح این است که صور دوبار دمیده می‌شود و نفخهٔ فزع و صعق هردو یکی است زیرا هول و هراس و سپس مرگ براثر آن لازم و ملزوم یکدیگرند که با نفخهٔ اوّل پدید می‌آیند پس از آن، نفخهٔ دوم دمیده می‌شود که نفخهٔ بعث، یعنی برانگیختن مجدّد می‌باشد».

﴿پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است، هراسان شود﴾ یعنی: همه از شدّت آنچه که شنیده‌اند، ترسان، سراسیمه و برآشفته می‌شوند ﴿مگر آن کس که خدا بخواهد﴾ که او در هنگام دمیدن این نفخه، هراسان نشود. به قولی: این کسانی که از هراس ایمن‌اند، عبارت از شهدا، انبیا و کافّهٔ مؤمنان می‌باشند، به‌دلیل این که خداوند متعال دو آیه بعد از این، می‌فرماید: (هرکس که نیکی در میان آورد، او را پاداشی بهتر از آن است و آنان از هراس آن روز ایمن هستند). ﴿و همگان خاکسارانه به‌نزد او آیند﴾ در موقف حساب، در حالی که خوار و خُرد شده هستند.

وَتَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ ۚ صُنْعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ إِنَّهُۥ خَبِيرٌۢ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

﴿وکوهها را می‌بینی و آنها را ساکن می‌پنداری﴾ یعنی: می‌پنداری که بر جای خود بی‌حرکت ایستاده‌اند ﴿و حال آن‌که آنها ابرآسا در حرکت‌اند﴾ به قولی: این پدیده در روز قیامت است. به‌قولی‌دیگر: مراد حرکت کوه‌ها در دنیاست که البتّه این حرکت، به دَوَران و حرکت زمین نیز اشاره دارد پس زمین آن‌گونه که مردم می‌پندارند ساکن نیست بلکه متحرّک است، به دلیل این که پروردگار بعد از آن می‌فرماید: ﴿این آفرینش الٰهی است که همه‌چیز را در کمال استواری پدید آورده‌است﴾ زیرا پدیدآوردن و استوار آفریدن غیراز درهم‌کوفتن و ویران‌کردن است و از آنجا که خدای عزّوجلّ در روز قیامت کوهها را درهم می‌کوبد و ویران

می‌کند پس این خود دلالت می‌کند بر این‌که مراد از حرکت کوهها در این آیه. حرکت آنها در دنیاست نه در آخرت و این از معجزات علمی قرآن کریم است ﴿بی‌گمان او از آنچه می‌کنید، باخبر است﴾ پس حق تعالی به‌جهت آگاهی‌ای که دارد، بندگان را در برابر خیر و شرّ جزایی مناسب می‌دهد. همچنین بدان جهت که او خبیر و آگاه است، آفرینش را سامان بخشیده و همه چیز را به اتقان و استحکام پدید آورده است. خَبِیْر: کسی است که بر ظواهر و ضمایر همگی آگاه است.

مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ ءَامِنُونَ ﴿٨٩﴾

﴿هر کس که حسنه به میان آورَد، بهتر از آن را خواهد داشت﴾ یعنی: هر کس در روز قیامت ایمان و عمل شایسته و کلمهٔ طیّبهٔ لاٰاِلٰهَ اِلاَّاللّٰه را به میان آورد، برایش نزد پروردگارش در بهشت برین پاداشی است عظیم و برتر ﴿و آنان از هراس آن روز﴾ یعنی: از هراس تمام روز قیامت ﴿ایمن‌اند﴾ به‌قولی: مراد از آن، ایمنی از «فزع اکبر» یعنی هراس و پریشانی بزرگتری است که در این فرمودهٔ حق تعالی ذکر شده است: (لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ ۞ آنان را هراس بزرگتر، اندوهگین نمی‌سازد) [انبیاء/۱۰۳].

وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِى ٱلنَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٠﴾

﴿و هر کس سیّئه به میان آورَد﴾ مراد از سیّئه در اینجا به قول ابن‌مسعود،

ابن‌عبّاس ، ضحّاک ، قتاده و حسن : شرک است ﴿به رو در آتش جهنّم سرنگون شوند﴾ و در این هنگام مأموران جهنّم از روی سرزنش و تهدید به آنها می‌گویند : ﴿آیا جز دربرابر آنچه می‌کردید﴾ در دنیا از شرک و معاصی ﴿جزا می‌یابید؟﴾ یعنی : اکنون جز همان جزای عمل بد خود را نمی‌یابید .

إِنَّمَآ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَـٰذِهِ ٱلْبَلْدَةِ ٱلَّذِى حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَىْءٍ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿٩١﴾

﴿من فقط فرمان یافته‌ام که پروردگار این شهری را که آن را حرم قرار داده‌است و همه‌چیز از آنِ اوست﴾ در آفرینش ، فرمانروایی ، مالکیّت و تصرّف ﴿پرستش کنم﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! به آنان بگو : من فقط مأمور شده‌ام که خداوند ﷻ را به پرستش مخصوص گردانم و شریکی برای او قرار ندهم ، هم او که پروردگار شهر مکّه است ، مکّه‌ای که بیت‌الحرام در آن قرار دارد و او آن را حرم امنی قرار داده‌است که در آن خونی ریخته نمی‌شود ، بر کسی در آن ستمی نمی‌رود و صید آن شکار نمی‌شود . چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه فرمودند : « إِنَّ هٰذَا الْبَلَدَ حَرَّمَهُ اللّٰهُ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ ، فَهُوَ حَرَامٌ بِحُرْمَةِ اللّٰهِ إِلٰى يَوْمِ الْقِيامَةِ ، لَا يُعْضَدُ شَوْكُهُ وَ لَا يُنْفَرُ صَيْدُهُ وَ لَا يُلْتَقَطُ لُقْطَتُهُ إِلَّا مَنْ عَرَّفَهَا وَ لَا يُخْتَلٰى خَلَاهَا ۞ بی‌گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید ، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای عزّوجلّ تا روز قیامت حرام است ، خار آن بریده نمی‌شود ، شکار آن رمانده نمی‌شود و گم‌شدهٔ آن برداشته نمی‌شود مگر کسی گم‌شدهٔ آن را برداشته می‌تواند که آن را معرّفی نماید [بگوید که من این چیز را یافته‌ام ، این از آن کیست ؟] و گیاهان تازهٔ آن قطع نمی‌شود » . ﴿و فرمان یافته‌ام که از مسلمانان

باشم ﴾ یعنی : از پذیرندگان امر خدا ﷻ و تسلیم‌شدگان برای وی باشم؛ با اجرای امرش و اجتناب از نهیش .

وَأَنْ أَتْلُوَا۟ ٱلْقُرْءَانَ ۖ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ ﴿٩٢﴾

﴿ و ﴾ فرمان یافته‌ام ﴿ این‌که قرآن را بخوانم ﴾ مراد خواندن آن ، به‌منظور دعوت مردم به‌سوی ایمان است . یعنی : بر شما قرآن بخوانم تا به وسیلهٔ آن شما را به‌سوی طاعت خداوند ﷻ فراخوانده و هشدارتان دهم ﴿ پس هر کس راه یابد ﴾ با پیروی از من و پذیرش این دعوت ﴿ تنها به‌سود خود راه یافته است ﴾ زیرا نفع و بهرهٔ این راهیابی به خودش باز می‌گردد ﴿ و هرکه گمراه شود ﴾ با کفرورزی و روی بر تافتن از هدایت ﴿ بگو: من فقط از هشداردهندگانم ﴾ و با ابلاغ پیام الٰهی این هشدار را هم به شما داده‌ام و جز این چیز دیگری برعهدهٔ من نیست لذا فرجام بد گمراهی‌تان گریبانگیر خودتان خواهد بود .

وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ فَتَعْرِفُونَهَا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٩٣﴾

﴿ و بگو: ستایش ازآنِ خداست ﴾ در برابر نعمتهایش؛ مانند نعمت نبوّت ، علم و غیره ﴿ به زودی آیاتش را به شما خواهد نمایاند ﴾ آیات انفسی خویش را در وجود خودتان و آیات آفاقی خود را در بیرون از وجود و هستی‌تان؛ یعنی در این کائنات بزرگ ﴿ پس آنها را خواهید شناخت ﴾ یعنی : آن‌گاه آیات خداوند ﷻ و دلایل

قدرت و وحدانیّت وی را خوهید شناخت امّا این شناخت به حال کفّار سودی نمی‌بخشد زیرا آنها این آیات را به هنگامی می‌شناسند که در آن هنگام ایمان از آنها پذیرفته نمی‌شود و آن وقت فرارسیدن مرگشان است. یا معنی این است: شما با انکشافات علمی و پیشرفت دانش تجربی، آیات پروردگار و نشانه‌های وجود، وحدانیّت و عظمت وی را می‌شناسید. که عصر حاضر بهترین تجلّی‌گاه این شناخت است ﴿**و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست**﴾ بلکه بر همه چیز گواه است. و این خود تهدید و هشداری برای انسانها است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «یا اَیُّهَا النّاسُ، لا یَغْتَرَّنَّ اَحَدُکُمْ بِاللّهِ فَاِنَّ اللّهَ لَوْ کانَ غافِلاً شَیْئاً لاَغْفَلَ الْبَعُوْضَةَ وَ الْخَرْدَلَةَ وَ الذَّرَّةَ ✿ هان ای مردم! کسی از شما در بارهٔ خدا ﷻ فریفته نشود زیرا اگر خدا ﷻ از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانهٔ ارزن و یک ذرّهٔ غبار را به غفلت وا می‌گذاشت» امّا چنین نیست زیرا به‌قول شاعر:

دل هر ذرّه را که بشکافی آفتابش در میان بینی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ

سورهٔ قصص

مکّی است و دارای هشتاد و هشت آیه است.

جلال‌الدّین سیوطی در مقدّمهٔ این سورهٔ کریمه می‌گوید: «چون خدای سبحان در سوره‌های (شعراء) و (طسّ) داستان موسی علیه السلام را به اجمال ذکر کرد، در این سوره آن اجمال را به تفصیل بیان می‌کند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در مقدّمهٔ این سوره می‌گوید: «این سوره درحالی نازل شد که مسلمانان در مکّه اقلیّتی مستضعف بودند و مشرکان در قدرت و شکوه قرار داشتند پس این سوره نازل شد تا موازین و معیارهای حقیقی نیروها و ارزش‌ها را تبیین کرده و این حقیقت را در باور مسلمانان پایدار گرداند که در پهنای این هستی بزرگ، فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت مطلقهٔ خدای سبحان است، یک ارزش وجود دارد و آن هم ارزش ایمان است لذا کسی که قدرت خدا عزّوجلّ با او بود، دیگر نباید از هیچ نیروی دیگری ترس و هراس داشته باشد، هر چند از دیگر نیروها بی‌بهره باشد و کسی که قدرت خدا عزّوجلّ علیه وی بود، او نه امنیّتی دارد و نه آرامشی، هر چند که تمام قوّت‌های زمینی پشتیبان وی باشند».

طسٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿طا، سین، میم﴾ با کشیدن مدّ در سین و میم و ادغام نون در میم. سخن پیرامون حروف مقطّعهٔ آغاز سوره‌ها، در سورهٔ «بقره» گذشت.

تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْمُبِينِ ﴿۲﴾

﴿این است آیات کتاب مبین﴾ یعنی: کتابی که خیر و برکت آن روشن است، یا روشنگر حلال و حرام، وعده و وعید و اخلاص و توحید است.

نَتْلُوا۟ عَلَيْكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِٱلْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳﴾

﴿بخشی از خبر موسی و فرعون را برای اهل ایمان به درستی برتو می‌خوانیم﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! در این سورهٔ کریمه بخشی از گزارش حال موسی علیه السلام و فرعون و داستان آنها را درحالی بر تو می‌خوانیم که این اخبار، مشحون از وصف راستی و درستی است، حال آن‌که کتب آسمانی پیشین همه تحریف شده‌اند تا آنچه را برتو می‌خوانیم، مایهٔ هدایت و عبرت مؤمنان باشد امّا کسانی که به آن کافرند، از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند. این آیه مؤمنان را به ضرورت درس گرفتن از آیات این سوره متوجّه می‌سازد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِى ٱلْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَيَسْتَحْىِۦ نِسَآءَهُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿۴﴾

﴿بی‌گمان فرعون در زمین سرکشی کرد﴾ یعنی : با سلطه و قدرتی که داشت ، تکبّر و گردنکشی پیشه کرد و مدّعی ربوبیّت شد ﴿و مردمانش را گروه‌گروه کرد﴾ یعنی : مردم مصر را به بردگی کشید و آنها را در خدمت خویش به فرقه‌ها و گروه‌هایی مختلف تقسیم کرد ، بدان منظور که آنان را درگیر اختلاف نموده و برخی از آنان را به‌وسیلهٔ برخی‌دیگر سرکوب کند تا باهم یکدست نشوند و در نتیجه کار سلطهٔ وی به اخلال روبرو نشود و از او به طور دلخواهش فرمان‌پذیر و مطیع باشند ﴿طایفه‌ای از آنان را به استضعاف می‌کشید﴾ مراد از این طایفه : قوم بنی‌اسرائیل‌اند و مظاهر استضعاف و به‌زبونی‌کشیدنشان از سوی فرعون عبارت بود از این که : ﴿پسرانشان را می‌کشت و دخترانشان را﴾ برای خدمتگزاری ﴿زنده نگه می‌داشت﴾ نقل است که منجّمان به فرعون خبر داده بودند که قدرت و سلطنتش به دست مردی از بنی‌اسرائیل که به دنیا خواهد آمد از بین می‌رود ، از این روی او فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل را می‌کشت . زجاج می‌گوید : « حماقت فرعون درخور تعجّب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود ، اگر در خبرش صادق بود ، لابدّ آن خبر تحقّق می‌یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی‌اسرائیل ، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود ، باز هم کشتن آنها هیچ معنایی نداشت » . البتّه تصدیق این روایت جای تأمّل دارد زیرا منجّمان چیزی از علم غیب را نمی‌دانند پس شاید او فرزندان بنی‌اسرائیل را فقط بدین انگیزه می‌کشت که ایشان را به‌بردگی و استضعاف بکشاند . یا انگیزهٔ فرعون از این عمل ، اخباری بود که بنی‌اسرائیل آن را از پیامبران خویش دربارهٔ ظهور موسی علیه السلام نقل می‌کردند و الله اعلم . ﴿بی‌گمان او از فسادکاران بود﴾ زیرا کشتن به‌ستم ، کار مفسدان است ، چنان که بسیاری دیگر از مظاهر و مصادیق فساد نیز در فرعون نمایان بود .

ابن‌کثیر می‌گوید : « چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی‌اسرائیل ادامه داد ، قبطی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی‌اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب می‌شد تا اعمال شاقّه‌ای را که

بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قبطیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی‌اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمی‌توانیم کارهای شاقّه‌ای را که مردان آنها انجام می‌دهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه‌دارند و در سال دیگر بکشند. نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولّد شد که پسران را در آن زنده باقی می‌گذاشتند امّا موسی علیه السلام در سالی از سالهای قتل پسران متولّد شد. فرعون مأمورانی داشت که عهده‌دار بازرسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز برگمارده بود که بر زنان بنی‌اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله می‌شد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیّه می‌شد، ثبت می‌کردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر می‌رسیدند و اگر نوزاد دختر می‌بود، آن را به حال خود رها می‌گذاشتند امّا اگر پسر می‌بود، او را سر بریده و راه خود را در پیش می‌گرفتند و می‌رفتند. چون مادر موسی علیه السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری ــ به حکم خدای عزّوجلّ ــ بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی‌نبردند».

وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿٥﴾

بعد از آن‌که خداوند عزّوجلّ صفات زشت پنج گانهٔ گردنکشان یعنی: برتری‌جویی در زمین، به‌استضعاف‌کشیدن مردم، کشتن فرزندان پسر و باقی‌گذاشتن فرزندان دختر بنی‌اسرائیل و فسادافروزیشان در زمین را بیان کرد، اینک در مقابل آن پنج وصف از اوصاف مستضعفان را بیان می‌کند:

﴿و ما می‌خواهیم﴾ با تدبیر حکیمانهٔ خویش **﴿بر کسانی که در زمین به استضعاف**

کشیده شده‌اند، منّت گذاریم ﴾ بعد از آن که به استضعاف کشیده شده‌اند. به‌همین جهت بود که خدای عزّوجلّ موسی علیه السلام را به رسالت برانگیخت و معجزاتی به وی داد و سرانجام بنی‌اسرائیل را از مصر به سلامت بیرون کرد و فرعون و لشکریانش را ــ به کیفیّتی که شرح و تفصیل آن بعد از این اجمال می‌آید ــ به هلاکت رسانید ﴿**و آنان را پیشوایان گردانیم** ﴾ یعنی: مستضعفان را رهبران خیر، دعوتگران به‌سوی حق و متولّیان و فرمانروایانی در میان مردم می‌گردانیم ﴿**و ایشان را وارث زمین گردانیم** ﴾ یعنی: وارثان سرزمین مقدّس که بیت‌المقدس در آن قرار دارد چنان‌که خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: (وَ اَوْرَثْنَاالْقَوْمَ الَّذِیْنَ کَانُواْ یُسْتَضْعَفُوْنَ مَشَارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِیْ بَارَکْنَا فِیْهَا... ۞ و مشارق زمین و مغارب آن را که در آن برکت نهاده‌ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می‌شدند، به‌ارث دادیم) [اعراف / ۱۳۷].

وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

﴿**و به آنان در زمین تمکّن می‌بخشیم** ﴾ یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می‌گردانیم تا هرگونه که می‌خواهند در آن تصرّف کنند.

آیا مراد از «زمین» فقط سرزمین فلسطین است، یا شامل سرزمین شام و مصر نیز می‌شود؟ پاسخ این است که به‌گواهی تاریخ، نفوذ بنی‌اسرائیل در زمان سلیمان علیه السلام به همهٔ این مناطق و حتی فراتر از آنها نیز رسید و این دلیل برآن است که تمام آن سرزمین‌ها شامل این مقوله هستند ﴿**و به فرعون و هامان** ﴾ وزیر او ﴿**و لشکریان آن‌دو بنمایانیم** ﴾ و نشان دهیم ﴿**آنچه را که از جانب آنان** ﴾ یعنی: از سوی این مستضعفان ﴿**بیمناک بودند** ﴾ و با تمام توان در دفع آن می‌کوشیدند. این بیم،

احساس خطر از نابودی پادشاهی و براندازیشان به دست نوزادی از بنی‌اسرائیل مستضعف بود. آری! خدای عزّوجلّ حکم خویش را به گونه‌ای معجزه‌آسا به اجرا درآورد؛ آن‌گاه که نابودی فرعون و قومش را به دست کسی رقم زد که فرعون او را در قصر خود و بر فرش و غذای خود پرورش داده بود.

وَأَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِى ٱلْيَمِّ وَلَا تَخَافِى وَلَا تَحْزَنِىٓ ۖ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾

﴿و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده﴾ یعنی: به مادر موسی علیه السلام الهام کردیم و در قلب وی این معنی را درافگندیم. پس مراد از این وحی، آن وحیی نیست که بر پیامبران علیهم السلام القا می‌شود زیرا پیامبران الهی همه از مردان بوده‌اند ﴿و﴾ به مادر موسی وحی کردیم که ﴿چون بر او﴾ یعنی: بر موسی علیه السلام ﴿بیمناک شدی﴾ از خطر فرعون، به این‌که خبر تولّدش به فرعون رسید، مثلاً همسایگان جیغ و داد وی را شنیدند و کسی از روی سخن چینی، فرعون را از ماجرا آگاه کرد ﴿او را به دریا بینداز﴾ مراد رودخانهٔ نیل است. بیان کیفیّت انداختن موسی علیه السلام در نیل از سوی مادرش در سورهٔ [طٰه/ ۳۹] گذشت ﴿و نترس﴾ بر وی از غرق و ضایع‌شدن ﴿و غم مخور﴾ بر فراق و جدایی وی ﴿چراکه ما به‌یقین او را به تو بازمی‌گردانیم﴾ در زمانی نزدیک، به شیوه‌ای که نجات وی در آن شیوه باشد ﴿و از زمرهٔ پیامبرانش قرارمی‌دهیم﴾ پیامبرانی که آنان را به‌سوی بندگان خویش می‌فرستیم.

فَٱلْتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا ۗ إِنَّ فِرْعَوْنَ

وَهَـٰمَـٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا۟ خَـٰطِـِٔينَ ﴿٨﴾

﴿آن‌گاه خانوادهٔ فرعون او را برگرفتند﴾ یعنی: صندوقچه‌ای را که موسی علیه السلام در آن نهاده شده بود، از آب یافتند و آن را برگرفتند ﴿تا سرانجام دشمنِ آنان و مایهٔ اندوهشان باشد﴾ آنها او را به‌قصد آن گرفتند تا فرزند و نورچشمی برایشان باشد، نه این که دشمن و مایهٔ براندازیشان گردد امّا خدای عزّوجلّ چنین اراده کرده بود که موسی علیه السلام را برایشان دشمن و مایهٔ اندوه گرداند پس ای مردم! دراین تدبیر خدای عزّوجلّ و حکمت عظیم وی بنگرید و تأمّل کنید که از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش می‌دهد و ازسوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدّر می‌کند ﴿چراکه فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند﴾ یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عزّوجلّ آنان را به این شیوهٔ عجیب ــ که دشمنشان را به دست خودشان پرورش داد ــ مجازات کرد.

وَقَالَتِ ٱمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّى وَلَكَ ۖ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

﴿و﴾ آسیه دختر مزاحم ﴿زن فرعون گفت: او نور چشم من و تو خواهد بود﴾ یعنی: این طفل منشاء سرور و شادمانی برای من و تو خواهد بود ﴿او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد﴾ و از او به خیری برسیم. البتّه در مورد آسیه چنین هم شد زیرا او ایمان آورد و از رستگاران شد ﴿یا او را به فرزندی بگیریم﴾ آسیه زن فرعون نازا بود پس از فرعون خواست تا این طفل را به او ببخشد و فرعون هم چنین کرد ﴿ولی آنها خبر نداشتند﴾ که خدای عزّوجلّ از

انداختن موسی علیه السلام در خانهٔشان چه حکمت عظیمی را اراده دارد. یا فرعون و کسان وی نمی‌دانستند که هلاکتشان بر دست وی خواهد بود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا ۖ إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾

﴿ **و دل مادر موسی به‌کلّی تهی شد** ﴾ از همه‌چیز، جز از فکر فرزندش موسی علیه السلام، گویی او هیچ همّ‌وغمّی جز موسی علیه السلام نداشت زیرا شنید که موسی علیه السلام در دست فرعون افتاده است ﴿ **چنان‌که نزدیک بود راز او را آشکار کند** ﴾ یعنی: نزدیک بود که از فرط دهشت و بیم و اندوهی که بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته اند، پسر من است ﴿ **اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم** ﴾ یعنی: اگر دلش را قرص و نیرومند نمی‌گردانیدیم؛ با افگندن صبر و تحمّل و آرامش و اعتماد به وعدهٔ خویش در وی که به‌زودی پسرش را به‌سویش برخواهد گردانیدیم ﴿ **تا از مؤمنان باشد** ﴾ یعنی: تا مادر موسی علیه السلام از باورمندان و تصدیق‌کنندگان به وعدهٔ ما در بازگرداندن فرزندش به وی باشد. آری! اگر چنین نبود، قطعاً مادر موسی علیه السلام از فرط دست‌پاچگی و دهشت، راز طفلش را آشکار می‌کرد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ ۖ فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾

﴿ **و** ﴾ مادر موسی علیه السلام ﴿ **به خواهر وی گفت: به‌دنبال او برو** ﴾ پی موسی علیه السلام را بگیر و از چگونگی حال وی کسب آگاهی کن ﴿ **پس خواهرش دورادور او را دید** ﴾ خواهر

موسی علیه السلام دورادور و پنهان‌کارانه از کناری موسی علیه السلام را می‌پایید و در این حال او را دید ﴿درحالی‌که آنان نمی‌دانستند﴾ که او موسی علیه السلام را می‌پاید و در جست‌وجوی کسب خبری ازوی است. همچنین نمی‌دانستند که او خواهر وی است.

۞ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ ٱلْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰٓ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُۥ لَكُمْ وَهُمْ لَهُۥ نَٰصِحُونَ ﴿١٢﴾

﴿و از قبل﴾ یعنی: قبل از آن‌که او را به مادرش بازگردانیم؛ ﴿شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم﴾ یعنی: موسی علیه السلام را از پذیرفتن پستانهای دایگان باز داشتیم، به‌طوری که هر زن شیردهی را می‌آوردند، موسی علیه السلام پستان وی را به دهان نمی‌گرفت. آری! زن فرعون زنان شیرده را برای شیردادن وی خواسته بود امّا موسی علیه السلام پستان هیچ‌یک از آنان را نپذیرفت ﴿پس﴾ در این هنگام خواهر موسی علیه السلام آمد و چون امتناع وی را از گرفتن پستان دایگان دید ﴿گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند﴾ یعنی: شیردادن و پرداختن به حال وی را برای شما تضمین کنند ﴿درحالی‌که خیرخواه او باشند؟﴾ یعنی: بر او مشفق و مهربان بوده و در شیردادن و پرورش‌دادن وی هیچ کوتاهی نورزند؟.

فَرَدَدْنَٰهُ إِلَىٰٓ أُمِّهِۦ كَىْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

﴿پس او را به مادرش بازگردانیدیم﴾ یعنی: سرانجام خواهر موسی علیه السلام خانوادهٔ

فرعون را نزد مادرش راهنمایی کرد، آنها موسی علیه السلام را به مادرش سپردند و موسی علیه السلام بی‌درنگ پستانش را پذیرفت و شیر وی را خورد ﴿تا چشمش روشن شود﴾ به دیدار فرزندش ﴿و اندوه نخورد﴾ بر فراق وی. از ابن‌عبّاس رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی علیه السلام به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند درحالی‌که خیرخواه او باشند)، کسان فرعون به وی شکّ کردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آنها به خوشحال‌کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند». نقل است که چون موسی علیه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرّر داشت. یعنی: مادر موسی علیه السلام هم فرزند خود را شیر می‌داد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. بنگرید دراین تدبیر خدای حکیم و علیم. ﴿و تا بداند که وعدهٔ خداوند﴾ یعنی: تمام وعده‌های او؛ از جمله این وعده‌اش به مادر موسی علیه السلام که: (إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ ۞ ما یقیناً او را به‌سوی تو برمی‌گردانیم)؛ ﴿حقّ است﴾ و هیچ خلافی در آن نیست پس این وعده خواه‌ناخواه تحقّق می‌یابد ﴿ولی بیشتر آنان نمی‌دانند﴾ بلکه در غفلتند از راز قضا و قدَر الٰهی. یا اکثر مردم این حقیقت را که وعدهٔ الهی حقّ است، نمی‌دانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

﴿و چون موسی به أشُدّ خود رسید﴾ أشُدّ: به قولی مابین هجده تا سی‌سالگی است. یعنی چون او به نهایت رشد جسمی و بلوغ عقلی خویش رسید ﴿و مستوی

شد ﴾استوا: سامان‌یافتن و به کمال خلقت خویش رسیدن است. یعنی چون موسی علیه السلام به کمال خلقت خویش رسید ﴿به او حکم و علم بخشیدیم﴾ حکم: حکمت است به‌طور عام و به‌قولی نبوّت است. مراد از علم: شناخت دین خود و پدرانش و آگاهی از منافع دنیا و آخرت است ﴿و نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم﴾ یعنی: مانند این پاداشی که به موسی علیه السلام و مادرش دادیم، نیکوکاران را نیز در قبال نیکوکاریشان پاداش می‌دهیم.

وَدَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِۦ ۖ فَٱسْتَغَٰثَهُ ٱلَّذِى مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِى مِنْ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ ۖ إِنَّهُۥ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

﴿و او داخل شهر شد﴾ یعنی: موسی علیه السلام به شهر مصر بزرگ که پایتخت فرعون بود داخل شد ﴿در هنگامی که مردم شهر غافل بودند﴾ یعنی: موسی علیه السلام پنهانی به شهر داخل شد. در روایتی آمده است: چون موسی علیه السلام به برحق بودن دین خود پی برد، دین و آیین قوم فرعون را به باد سرزنش گرفت و اندیشهٔ حقّ وی دربرابر کیش باطل آنان برملا شد پس فرعونیان او را مرعوب ساختند و او هم از آنان هراس برداشت بنابراین، به شهر ــ جز به‌طور پنهانی ــ داخل نمی‌شد و وارد شدنش به شهر یا به وقت چاشت بود که مردم در خواب نیمروز بودند، یا در میان مغرب و عشاء ﴿پس در آنجا دو مرد را دید که باهم زدوخورد می‌کنند، یکی از شیعه‌اش﴾ یعنی: یکی از آنان از بنی‌اسرائیل بود که موسی علیه السلام را بر دینش همراهی می‌کردند ﴿و

دیگری از دشمنانش بود ﴾ یعنی : از قوم فرعون بود ﴿**آن‌گاه کسی که از شیعه‌اش بود، علیه کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست** ﴾ یعنی : از موسی علیه السلام درخواست کرد که او را یاری دهد و موسی علیه السلام نیز او را یاری کرد. نقل است که قبطی می‌خواست تا اسرائیلی را به‌زور وادار به حمل هیزم به آشپزخانهٔ فرعون نماید امّا آن اسرائیلی زیر بار نمی‌رفت و در این حال از موسی علیه السلام یاری خواست ﴿**پس موسی مشتی به او زد** ﴾ وَکْز: زدن با تمام کف دست است. شیخ سعید حوّی در تفسیر « **الاساس** » می‌گوید : « آن ضربه به اصطلاح امروز ، یا ضربهٔ بوکس و یا از نوع ضربات کاراته بود ». به‌قولی : موسی علیه السلام او را با عصای خویش زد ﴿**پس کارش را ساخت** ﴾ یعنی : آن قبطی را کشت. نقل است که : موسی علیه السلام قصد کشتن قبطی را نداشت بلکه می‌خواست او را از شخص اسرائیلی دفع نماید لذا از قتل وی سخت در فشار قرارگرفت بدین جهت ﴿**گفت: این از کار شیطان است** ﴾ یعنی : از وسوسه ، یا از راه و روش وی است زیرا موسی علیه السلام به کشتن قبطی مأمور نبود ﴿**بی‌گمان او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است** ﴾ یعنی : شیطان دشمن آشکار انسان است و علناً در جهت گمراه‌سازی وی تلاش می‌کند. به‌قولی : هرچند در اصل کشتن قبطی روا بود امّا این حالت ، حالتی نبود که موسی علیه السلام دست به قتل وی بزند چرا که قبطی از سوی آنان امان داده شده بود پس جایز نبود که او مستأمنی را به قتل برساند. به هرحال ، این قتل به عصمت موسی علیه السلام لطمه‌ای نمی‌زند زیرا قتل خطا بود نه قتل عمد. و چنان‌که در آیهٔ بعدی می‌آید ، موسی علیه السلام این عمل خویش را ستم نامید و از آن آمرزش خواست چرا که او گناه را ــ هرچند صغیره باشد ــ کوچک نمی‌شمرد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿پروردگارا! من بر خود ستم کردم﴾ با ارتکاب عمل قتل ﴿پس برایم بیامرز﴾ این لغزشم را ﴿پس آمرزید﴾ خداوند ﷻ ﴿برای او﴾ این لغزش را ﴿حقّا که او آمرزندهٔ مهربان است﴾ موسی علیه السلام به این دلیل آمرزش خواست که برای هیچ پیامبری سزاوار نیست تا قبل از مأمورشدن به قتل، مرتکب آن گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿پروردگارا! به‌پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی﴾ از بخشیدن علم، حکمت و مغفرت ﴿ازاین پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد﴾ یعنی: هرگز مجرمی را بر جرمش یاری نخواهم کرد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ مَشیٰ مَعَ مَظْلُوْمٍ فَيُعِيْنُهُ عَلیٰ مَظْلَمَتِهِ، ثَبَّتَ اللّٰهُ قَدَمَيْهِ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تُدْحَضُ فِيْهِ الْأَقْدَامُ... ✿ هر کس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلمهٔ وی یاری کند، خداوند ﷻ قدمهایش را بر صراط پابرجا و استوار نگه می‌دارد در روزی که گامها درآن می‌لغزد و هر کس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، خداوند ﷻ در روزی که گامها درآن می‌لغزد، قدمهایش را بر صراط می‌لغزاند». علاّمه ألوسی در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: «نقل است که خیّاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیّاطی می‌کنم، آیا از اعوانشان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ستمگران هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد. از اعوان آنهاست». لاحول ولا قوة الا بالله العظیم.

فَأَصْبَحَ فِي ٱلْمَدِينَةِ خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِي ٱسْتَنصَرَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُۥ ۚ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰٓ إِنَّكَ لَغَوِىٌّ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾

﴿پس صبحگاه در شهر، ترسان و نگران می‌گشت﴾ یعنی: موسی علیه السلام صبحگاهان وارد شهری شد که قبطی را در آن کشته بود در حالی که نگران و چشم انتظار رخداد بدی علیه خود بود. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که در ترسیدن از غیرخدا عزوجل باکی نیست، بر خلاف آنچه که برخی از مردم می‌گویند».
﴿ناگاه دید، همان کسی که دیروز از او یاری خواسته‌بود، او را به فریاد می‌خوانَد﴾ یعنی: ناگاه دید که رفیق اسرائیلی او که دیروز از او فریادرسی خواسته بود، با قبطی دیگری درحال کشمکش است و می‌خواهد تا او را رام خود کرده و بر وی غلبه کند ﴿موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی﴾ یعنی: موسی علیه السلام بر آن اسرائیلی برآشفت و گفت: تو آشکارا فردی گمراه و شرور هستی بدان جهت که دیروز سبب کشتن شخصی گردیدی و امروز هم می‌خواهی که سبب قتل شخص دیگری گردی.

فَلَمَّآ أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِٱلَّذِى هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًۢا بِٱلْأَمْسِ ۖ إِن تُرِيدُ إِلَّآ أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

﴿و چون موسی خواست به شخصی که دشمن هردوی آنها بود﴾ یعنی: بر شخص قبطی که دشمن قوم بنی‌اسرائیل بود ﴿حمله برد﴾ آن اسرائیلی پنداشت که هدف موسی علیه السلام اوست نه شخص قبطی پس ﴿گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی چنان‌که دیروز شخصی را کشتی؟﴾ چنین بود که آن شخص قبطی از داستان قتل آگاه شد و این خبر را به فرعون انتقال داد در حالی که قبلاً کسی جز موسی علیه السلام و آن شخص اسرائیلی از قضیهٔ قتل آگاه نبود. آن اسرائیلی در ادامهٔ سخنش افزود:

﴿نمی‌خواهی مگر این‌که در این سرزمین جبّار ستمگری باشی﴾ جبّار: کسی است که آنچه را بخواهد ــ از زدن و کشتن ــ انجام می‌دهد و به عواقب امور نیندیشیده، بدی را با روشی که نیکوتر است، دفع نمی‌کند ﴿و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی﴾ در میان مردم با فروخوردن خشم خویش.

وَجَآءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَٱخْرُجْ إِنِّى لَكَ مِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿٢٠﴾

﴿و مردی از دورترین نقطهٔ شهر دوان‌دوان آمد﴾ أَقْصَى الْمَدِينَة: یعنی دورافتاده‌ترین نقطهٔ شهر ﴿گفت: ای موسی! بدان که سران درباره‌ات رایزنی می‌کنند تا تو را بکشند﴾ یعنی: باهم دربارهٔ کشتنت مشاوره می‌کنند، یا یک‌دیگر را به کشتنت امر می‌کنند ﴿پس از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام﴾ زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی علیه السلام را کرده بود.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ ۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٢١﴾

﴿موسی ترسان و نگران﴾ از این که به او برسند و دستگیرش نمایند؛ ﴿از آنجا بیرون رفت، در حالی که می‌گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار نجات بخش﴾ یعنی: از فرعون و کسان وی.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهْدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

﴿و چون به‌سوی مَدْیَن رو نهاد﴾ یعنی: چون به راهی روان شد که به مَدْیَنْ منتهی می‌گردید؛ ﴿گفت﴾ موسی علیه السلام با خود: ﴿از پروردگارم امیدوارم که مرا به‌راه راست﴾ یعنی: به‌سوی مَدْیَنْ ﴿هدایت کند﴾ پس راه را گم نکنم و به بیراهه نروم. چنین هم شد و خداوند متعال او را در دنیا و آخرت به راه راست هدایت کرد. مَدْیَنْ شهر شعیب علیه السلام بود و در زیر سلطهٔ فرعون قرارنداشت. یادآور می‌شویم که این شهر در شمال خلیج عقبه قرار داشته و از مصر به سیر پیاده هشت روز راه فاصله دارد.

وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ ۖ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا ۖ قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُ ۖ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

﴿و چون به آب مَدْیَنْ رسید﴾ یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی‌گرفتند ﴿گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می‌دادند و پایین‌تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می‌کردند﴾ از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن‌گاه بتوانند بی‌مزاحمت و مانعی به آب‌دادن چهارپایان خود بپردازند ﴿گفت﴾ موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن ﴿کار شما چیست؟﴾ یعنی: منظورتان از این کار چیست که

گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی‌دهید ؟ ﴿گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی‌دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند﴾ عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم نامحرم درآمیزیم ، می‌پرهیزیم . یا به این دلیل که از آب‌دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم ﴿و پدر ما پیری کهنسال است﴾ که به‌خاطر سالخوردگی و ناتوانی نمی‌تواند چهارپایان را آب دهد ، ازاین‌روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم .

فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّى لِمَآ أَنزَلْتَ إِلَىَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

﴿پس﴾ چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ ﴿چهارپایانشان را برایشان آب داد﴾ به خاطر گرایشی که به کار معروف و یاری‌دادن ناتوانان داشت . از عمربن خطاب رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود : موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند ، پوشیده شده‌بود ، سپس مجدّداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید . ﴿آن‌گاه﴾ که موسی علیه السلام از آب‌دادن برای آن‌دو فارغ شد؛ ﴿به‌سوی سایه برگشت﴾ و مجدّداً در آن نشست ﴿و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی﴾ اندک باشد یا بسیار ﴿فقیرم﴾ یعنی : نیازمندم . مراد وی از خیر ، غذا برای رفع گرسنگی بود چرا که او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشهٔ وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت .

فَجَآءَتْهُ إِحْدَىٰهُمَا تَمْشِى عَلَى ٱسْتِحْيَآءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِى يَدْعُوكَ

لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا ۚ فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيْهِ ٱلْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ ۖ نَجَوْتَ مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٢٥﴾

﴿پس یکی از آن‌دوزن ــ درحالی‌که با شرم و آزرم گام بر می‌داشت ــ نزد وی آمد﴾ و این گونه راه رفتن، دلیل کمال ایمان و پاکی سرشت و طینت وی بود. روایت شده است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام آنان تعجّب کرد و از علّت آن پرسید، آنها داستان مردی را که حیواناتشان را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانهٔ وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد موسی علیه السلام آمد. اکثر مفسّران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند امّا در قرآن یا سنّت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

﴿گفت﴾ آن دختر به موسی علیه السلام ﴿پدرم تو را می‌طلبد تا مزد آبدهی‌ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد﴾ و مرا به‌منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است ﴿پس چون﴾ موسی علیه السلام ﴿نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد﴾ یعنی: چون موسی علیه السلام تمام سرگذشتی را که برسر وی آمده بود ــ از هنگام کشته‌شدن قبطی تا رسیدن وی به آب مَدْیَنْ ــ بر پدر آن دو دختر حکایت کرد؛ ﴿گفت﴾ پدر آن دو دختر ﴿نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی﴾ یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مَدْیَنْ) تسلّطی ندارد.

نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به‌هنگام نیازمندی است».

قَالَتْ إِحْدَىٰهُمَا يَٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ ۖ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ

ٱلْقَوِيُّ ٱلْأَمِينُ ﴿٢٦﴾

﴿یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن﴾ تا گوسفندانمان را به چرا ببرد ﴿چراکه بهترین کسی است که می‌توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است﴾ یعنی: موسی علیه السلام شایستهٔ آن است که او را با دستمزد به کار گیری زیرا او جمع‌کنندهٔ دو خصلت بزرگ یعنی توانایی و امانتداری است و این دو وصف چون در انسانی جمع شوند، آن انسان را سزاوارترین مردم به انجام خدمت می‌گردانند، اعم از این که آن انسان اجیر باشد یا وکیل، کارمند و مأمور باشد یا ناظر و بازرس، یا هم شغل دیگری داشته باشد. اوّلین این دو خصلت، امانتداری و درستکاری است زیرا شخص امانتدار در آنچه که به وی از مال دیگران سپرده می‌شود، خیانت نمی‌کند. در درجهٔ دوم، داشتن توانایی و کفایت بر انجام آن کار است، که این توانایی شامل هر سه خصلت کاردانی و آگاهی در آن کار، همّت و نشاطی که محرّک انجام آن کار است و قدرت بدنی می‌شود، که همهٔ اینها در موسی علیه السلام فراهم بود.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم امّا او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به‌سوی من بینداز، آن وقت می‌دانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَيَّ هَٰتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِي ثَمَٰنِيَ حِجَجٍ ۖ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ ۖ وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ

عَلَيْكَ ۖ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٢٧﴾

﴿گفت﴾ پدر آن دو دختر به موسی علیه السلام ﴿من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این‌که هشت سال برای من کار کنی﴾ یعنی: دخترم ــ که گویند نامش صفورا بود ــ را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مَهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از شبانی گوسفندانم ﴿و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست﴾ یعنی: اگر به جای هشت سال، شبانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من. بدین‌سان، او این قضیه را به مردانگی و همّت خود موسی علیه السلام موکول کرد ﴿و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم﴾ با الزام و اجبارت به تمام‌کردن ده سال ﴿و ان‌شاءالله از صالحان خواهی یافت﴾ در حسن صحبت، معاملهٔ نیک و وفای به عهد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «موسی علیه السلام خود را دربرابر عفّت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیهٔ کریمه دلیل مشروعیّت خواستگاری ولیّ برای دخترش از مردی است که کُفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنّتی پایدار است چنان‌که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایّام نبوّت و عصر صحابه رضی الله عنهم روی داده است. همچنین این آیه دلیل جمهور فقهاء است بر این که نکاح‌دادن دختر حقّ ولیّ است نه حقّ خود دختر، بجز امام ابوحنیفه رحمه الله که این امر را در حوزهٔ اختیار خود دختر می‌داند.

قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ۖ أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ عَلَيَّ ۖ وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٢٨﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿این﴾ قرارداد و عهدی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی ﴿میان من و تو باشد﴾ و هیچ‌یک از ما دوطرف نباید از مفادّ آن تخلّف کنیم ﴿هریک از این دو مدّت را به انجام رسانیدم﴾ هشت یا ده سال را ﴿نباید بر من عدوانی باشد﴾ یعنی: نباید بر من ــ با زیاده‌خواهی از آن ــ تعدّی و ستمی برود. موسی علیه السلام هر دو مدّت را باهم جمع کرد تا وفا به مدّت اوّل را در اولویّت قرار دهد ﴿و خدا بر آنچه می‌گوییم﴾ ازاین شرط‌هایی که در میان ما منعقد شد؛ ﴿وکیل است﴾ یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچ‌یک از ما راهی به‌سوی تجاوز از این شروط نداریم.

۞ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا۟ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ نَارًا لَّعَلِّىٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾

﴿پس چون موسی آن مدّت مقرّر را به‌پایان رسانید﴾ و آن کامل‌ترین دو مدّت، یعنی مدّت ده سال بود چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «از جبرئیلَ پرسیدم که موسی کدام‌یک از دو مدّت را به‌سر رسانید؟ گفت: تمام‌ترین و کامل‌ترین آن دو را». ﴿و خانواده‌اش را همراه برد﴾ به‌سوی مصر. این دلیل بر آن است که مرد می‌تواند خانواده‌اش را در هر جا که خواست با خود ببرد ﴿از جانب طور آتشی را دید﴾ تفسیر نظیر این بخش از آیه، در سورهٔ «طٰهٰ» به‌طور مفصّل گذشت ﴿به خانواده‌اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم﴾ تفسیر این بخش نیز در سورهٔ «طٰهٰ» و سورهٔ «نمل» گذشت ﴿یا جذوه‌ای﴾ جَذْوَه: پاره‌ای از آتش است ﴿باشد که خود را گرم کنید﴾ با آن آتش. این

آیه بر سرد بودن هوا در سفر موسی علیه السلام دلالت می‌کند.

فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِيَ مِن شَٰطِئِ ٱلْوَادِ ٱلْأَيْمَنِ فِي ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّيٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٣٠﴾

﴿پس چون به آن آتش رسید﴾ آتشی که از دور آن را دیده بود ﴿از کرانهٔ وادی ایمن ندا داده شد﴾ اَیْمَن صفت کرانه است، یعنی از جانب راست موسی علیه السلام، یا جانب راست آب از ناحیهٔ غرب وادی ــ درصورتی‌که وادی در معرض سیلان آب قرار گیرد ــ ندا داده شد ﴿در آن جایگاه مبارک﴾ که به سبب سخن گفتن خداوند متعال باوی، برکت یافته است. خداوند عزوجل در جای دیگری از قرآن، این وادی را مقدّس نامیده است. آری! ندا داده شد ﴿از میان درخت﴾ درختی که بر کرانهٔ وادی روییده بود ﴿که ای موسی! من خداوندم، پروردگار عالمیان﴾ یعنی: کسی که تو مخاطب او هستی، پروردگار جهانیان است.

عبدبن‌حمید و ابن‌جریر از عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به یاد درختی افتادم که موسی علیه السلام به سوی آن مأوی گرفت [و از آنجا تاج وَ لَقَدْ كَلَّمَ اللّٰهُ... برتارک عزّ وی نهاده شد] پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه‌روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرّم و پرجنب‌وجوش است آن‌گاه بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید امّا نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول خدا صلی الله علیه وسلم درود و سلام فرستادم و بازگشتم[1]».

۱ــ مترجم در دوران طلبگی خویش در کشور مصر، با جمعی از دانشجویان هموطن افغانستانی به دیدار طور و وادی مقدّس «طُوَی» رفتیم و این درخت را که همچنان بیخ آن سبز و خرّم است و دورادور آن را

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۖ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَٰمُوسَىٰٓ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ ۖ إِنَّكَ مِنَ ٱلْءَامِنِينَ ﴿٣١﴾

﴿و عصای خود را بیفکن﴾ یعنی: خداوند متعال در این هنگام به موسی علیه السلام گفت: عصایت را بیفکن[1]. پس موسی علیه السلام عصایش را افکند و عصا به اژدهایی پرجنب‌وجوش تبدیل شد ﴿پس چون دید آن مثلِ جانی می‌جنبد﴾ جانّ: نوعی از مار سپید است. یعنی چون موسی علیه السلام دید که عصا در سرعت حرکت و بزرگی جسامتش مانند اژدهایی گردید، با مشاهدهٔ این وضعیّت فرارکنان ﴿به پشت روی گرداند و برنگشت﴾ یعنی: به عقب خود نگاه نکرد. پس ندا داده شد: ﴿ای موسی! به این‌سو روکن و نترس، بی‌گمان تو از ایمنانی﴾ تفسیر نظیر این جمله به‌طور مفصّل در سورهٔ «نمل» گذشت.

ٱسْلُكْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ وَٱضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ ٱلرَّهْبِ ۖ فَذَٰنِكَ بُرْهَٰنَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِيْهِ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٣٢﴾

آن‌گاه ﴿دست خود را به گریبانت ببر﴾ یعنی: دست خود را از گشادگی پیراهنت

سنگ چیده بودند، مشاهده کردیم. این درخت هم‌اکنون در داخل محوطهٔ کلیسایی به‌نام «سانتی‌کاترین» قرار دارد که مسیحیان در دوران جنگهای صلیبی آن را در مدخل وادی طور بنا کرده‌اند و جهانگردان بسیاری به‌قصد دیدار آن راهی کشور مصر می‌شوند.

۱ــ تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در دو سورهٔ «طٰهٰ» و «نمل» گذشت.

به سینه‌ات ببر ﴿تا سفید بی‌عیب﴾ و بی‌علّت از عللی مانند پیسی ﴿بیرون آید﴾ در حالی‌که موسی علیه السلام ـ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ـ گندمگون بود ﴿و﴾ برای رهایی ﴿از ترس﴾ مار ﴿بازویت را به‌سوی خود جمع کن﴾ یعنی: دو دستت را که به پهلویت افتاده است، به خود بچسبان، که وقتی چنین کنی، ترس مار از نهادت بیرون می‌رود. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند عزوجل به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی می‌ترسد، دست خود را به سینه‌اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی ازبین می‌رود. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: چه‌بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه‌اش بگذارد، بیم و ترس وی ازبین برود چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما گفته است». ﴿پس، این‌دو﴾ یعنی: عصا و ید بیضا ﴿دو برهان از سوی پروردگار توست برای فرعون و اشراف قوم او﴾ یعنی: عصا و ید بیضا دو حجّت درخشان و دو دلیل واضح بر قدرت پروردگار فعّال مایشاء و درستی نبوّت کسی است که این معجزات به دست وی روی داده است. آری! به سوی آنان برو ﴿که آنان قومی فاسق هستند﴾ یعنی: از طاعت و فرمان خدا عزوجل خارج هستند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿پروردگارا! من یکی از آنان را کشته‌ام﴾ منظور وی آن فرد قبطی‌ای بود که موسی علیه السلام مشتی به وی زد و او را به قتل رسانید ﴿و می‌ترسم مرا بکشند﴾ دربرابر آن قبطی و از من قصاص بگیرند.

وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

﴿و برادرم هارون از من زبان آورتراست﴾ و چنان‌که گذشت، در زبان موسی علیه السلام لکنتی بود ﴿پس او را رِدء من بفرست﴾ رِدْء: مددکار و یاور است ﴿که مرا تصدیق کند﴾ در این رسالت ﴿زیرا من می‌ترسم که مرا دروغگو بدانند﴾ چنانچه هارون علیه السلام با من نباشد، از آن روی که زبانم در آوردن حجّت روان نیست و به‌تنهایی از پس این کار عظیم برنمی‌آیم.

به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حقّ برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منّتی بزرگتر از منّت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطهٔ برادرش در امر گزینش وی به نبوّت و رسالت گردید.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا ۚ بِـَٔايَٰتِنَآ أَنتُمَا وَمَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾

خداوند متعال درخواست موسی علیه السلام را اجابت کرد و هارون علیه السلام را به رسالت برانگیخت و ﴿فرمود: به زودی بازویت را به وسیلهٔ برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هردو، سلطه‌ای قرار خواهیم داد﴾ یعنی: حجّت و برهانی، یا تسلّطی بر فرعون و بر قومش ﴿که با آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند﴾ و غلبه حاصل کنند. یعنی: شما به وسیلهٔ معجزات ما، از آزار و اذیّت و غلبهٔ آنها بازداشته می‌شوید. یا معنی این است: آیات ما را به‌سوی آنان ببرید ﴿شما و کسانی که از شما پیروی کنند پیروزید﴾ این مژده‌ای به موسی و هارون علیهما السلام و پیام نیروبخشی به دلهایشان است.

فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُوا۟ مَا هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ

مُّفْتَرًى وَمَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾

﴿پس چون موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادوی برساخته نیست﴾ یعنی: این جادویی است که آن را از پیش خود برساخته‌ای و کاملاً ساخته و پرداختهٔ خود توست ﴿و ما در میان نیاکان نخستین خود چنین‌چیزی نشنیده‌ایم﴾ یعنی: آنچه با خود از ادّعای نبوّت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده‌است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان آیین توحید را سراغ نداریم، با آن‌که اجداد ما اهل تمدّن هم بوده‌اند. پس این آیین تو دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِ وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ ۖ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

﴿و موسی گفت﴾ در پاسخ آنان ﴿پروردگارم به کسی که از سوی او هدایت را آورده است، داناتر است﴾ منظور موسی علیه السلام از کسی که هدایت را آورده، خود وی بود. یعنی: خدا ﷻ به این حقیقت که من آورندهٔ رهنمود و هدایت از سوی وی هستم، داناتر است ﴿و﴾ پروردگارم داناتر است به ﴿کسی که سرانجام نیک آن سرای را دارد﴾ و آخرالامر پیروزی و نصرت از آن او خواهد بود. موسی علیه السلام از آن روی به‌طور تلویحی و کنایی به این معنی اشاره کرد تا قبل از آن‌که حجّت را برای آنان آشکار نمی‌گرداند، هدفش را صراحتاً به آنان مطرح نکرده باشد. والله اعلم ﴿بی‌گمان ستمکاران﴾ یعنی: مشرکان ﴿رستگار نمی‌شوند﴾ به هیچ خواستهٔ نیکی.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي

يَٰهَٰمَٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجْعَل لِّي صَرْحًا لَّعَلِّيٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٣٨﴾

﴿و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود برای شما خدایی نمی‌شناسم﴾ بدین‌سان، آن ملعون به ادّعای باطل و بی‌بنیاد خود تمسّک جست تا قومش را به مغالطه و سردرگمی بیندازد در حالی که او خود به‌خوبی می‌دانست پروردگارش الله ﷻ است. سپس به راه تکبّر و گردنکشی و به‌واهمه‌انداختن قومش در این که از کمال اقتدار برخوردار است، بازگشت و گفت: ﴿پس ای هامان﴾ وزیرم ﴿برایم بر گِل آتش برافروز﴾ یعنی: گِل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود ﴿آن‌گاه برجی برای من برآور﴾ یعنی: برجی بلند برای من بساز ﴿شاید من از خدای موسی اطلاع یابم﴾ یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی علیه السلام را ببینم ﴿و من جداً او را از دروغگویان می‌پندارم﴾ فرعون بدین‌گونه قومش را در این وهم و گمان افگند که او صِرفاً یک اندیشمند جست‌وجوگری است که جویای حق می‌باشد.

وَٱسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾

﴿و او و لشکریانش به‌ناحق در زمین استکبار ورزیدند﴾ مراد از زمین، سرزمین مصر است. استکبار: برتری‌طلبی و بزرگ‌نمایی بدون داشتن شایستگی و استحقاق بلکه از روی تجاوز و گردن‌کشی است. آری! فرعون مستکبر بود زیرا نه حجّت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی علیه السلام را با آن دفع کند و نه شبهه‌ای

داشت که آن را در مقابل معجزات موسی علیه السلام قرار دهد ﴿و پنداشتند که به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوند﴾ و حشر و نشر و معادی در کار نیست.

فَأَخَذْنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذْنَٰهُمْ فِى ٱلْيَمِّ ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾

﴿پس او و لشکریانش را فروگرفتیم﴾ بعد از آن‌که در کفر سرکشی کرده و در آن از حدّ گذشتند ﴿و آنان را به دریا افگندیم﴾ بیان این واقعه قبلاً گذشت ﴿پس بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! بنگر که آخر کار کافران ــ در دنیا قبل از آخرت ــ چگونه بود آن‌گاه که به دریای هلاک در افگنده شدند.

وَجَعَلْنَٰهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ ۖ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾

﴿و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به‌سوی آتش فرامی‌خواندند﴾ یعنی: سردمداران کفر را در میان کافران رؤسای فرمانروا و مطاعی گردانیدیم که پیروان خویش را به‌سوی آتش دوزخ فرامی‌خواندند زیرا پیروان به تقلید از این رؤسایشان، راه‌وروش آنها را پی می‌گیرند ﴿و روز قیامت یاری نمی‌یابند﴾ یعنی: هیچ‌کس آنان را یاری نمی‌دهد و هیچ مانعی آنان را از عذاب خداوند ﷻ باز نمی‌دارد، بدین‌سان است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمعاً وبال گردنشان می‌شود.

وَأَتْبَعْنَٰهُمْ فِى هَٰذِهِ ٱلدُّنْيَا لَعْنَةً ۖ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ

ٱلْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

﴿و در همین دنیا لعنتی﴾ یعنی: طرد و دوری‌ای از رحمت خویش را ﴿بدرقهٔ راهشان کردیم﴾ یا بندگان خود را فرمان دادیم که برآنان لعنت بگویند پس هر کس از اهل حق که از آنان یاد می‌کند، بر آنان لعنت می‌فرستد ﴿و روز قیامت هم، آنان از مقبوحان هستند﴾ مقبوح: مطرود، دورداشته و نفرین شده است. به‌قولی مقبوح: کسی است که در خلقت مسخ، مشوّه و زشت شده است.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ ٱلْأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

﴿و به‌راستی پس از آن‌که نسلهای نخستین را هلاک ساختیم﴾ یعنی: پس از آن‌که اقوام نوح، عاد، ثمود و غیره را هلاک ساختیم. یا معنی این است: بعد از آن‌که فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ ﴿به موسی کتاب﴾ تورات را ﴿دادیم که به‌عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود﴾ یعنی: تورات را به موسی علیه السلام دادیم تا مردم به‌وسیلهٔ آن حق را دیده و بدان راه یابند و خود را به وسیلهٔ آن از گمراهی نجات دهند ﴿و﴾ تورات ﴿هدایت و رحمتی﴾ از سوی خداوند ﷻ برای مردم است ﴿باشد که به یاد آورند﴾ این نعمتها را لذا خدای عزّوجلّ را شکر و سپاس گزارده به او ایمان آورند و دعوتش را به‌سوی آنچه که خیرشان در آن است، اجابت گویند.

وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلْأَمْرَ وَمَا كُنتَ

مِنَ ٱلشَّـٰهِدِينَ ﴿٤٤﴾

﴿و آن‌گاه که امر پیامبری را به موسی به‌انجام رسانیدیم﴾ یعنی: آن‌گاه که با موسی علیه السلام سخن گفته و کار پیامبری را به او سپردیم؛ ﴿تو در جانب غربی نبودی﴾ یعنی: ای محمّد صلی الله علیه و آله! تو در جانب غربی وادی طور سینا نبودی، آنجا که موسی علیه السلام با پروردگارش مناجات کرد ﴿و تو از حاضران نبودی﴾ در این رویداد تا به حقیقت آن آگاه بوده و سپس آن را از نزد خود بدیشان بازگویی لذا این امر خود برهان آن است که این اخبار از طریق وحی پروردگار سبحان برایت آمده است بنابراین، بیان این داستانها از سوی تو که خود حاضر آن صحنه‌ها نبوده‌ای، دلیل روشن رسالت توست.

وَلَـٰكِنَّآ أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ ۚ وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِىٓ أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِنَا وَلَـٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾

﴿ولیکن ما نسلهایی پدید آوردیم﴾ یعنی: ای محمّد صلی الله علیه و آله! ما از زمان موسی علیه السلام تا زمان تو امّت‌هایی را آفریدیم ﴿و عمرشان طولانی شد﴾ یعنی: مهلتشان به‌درازا کشید و روزگار برآنان طولانی شد و در گذار این زمانهٔ دراز بود که شریعتها و احکام الهی دستخوش تحریف و تغییر گشته و ادیان حق به‌فراموشی سپرده شدند و درنتیجه، امّتها امر خداوند عزّ و جلّ را ترک کرده و عهد وی را فراموش نمودند آن‌گاه ای محمّد صلی الله علیه و آله! تو را فرستادیم تا این بنیاد را دوباره پی افکنی و این اصول و قواعد را مجدّداً احیا کنی.

با این آیه استدلال شده‌است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمّد صلی الله علیه و آله و ایمان به ایشان از موسی علیه السلام و امّتش تعهّد گرفته است امّا آن‌گاه که

روزگاری طولانی سپری شد و قرنها از پی یک‌دیگر گذشت، امّتها این عهد را فراموش کرده و وفاکردن به آن را فروگذاشتند ﴿و تو در میان اهل مَدْیَنْ مقیم نبودی﴾ چنان‌که موسی علیه السلام اقامت داشت ﴿تا آیات ما را برآنان﴾ یعنی: بر اهل مَدْیَنْ ﴿بخوانی﴾ و از آنان اخبارشان را فراگیری و درنتیجه، آن اخبار را از نزد خود بر مردم مکّه حکایت کنی. به‌قولی: این جمله، جملهٔ مستأنفه و ابتدائی است، گویی گفته‌شد: تو از جانب خود آیات ما را بر امّت خویش نمی‌خوانی ﴿لیکن ما فرستنده بودیم﴾ یعنی: ما تو را به‌سوی مردم مکّه فرستاده و این اخبار را بر تو نازل کردیم و اگر چنین نبود، تو از این اخبار هیچ آگاهی‌ای نداشتی.

وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَـٰكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

﴿و آن‌گاه که ندا دردادیم﴾ به موسی علیه السلام و او را به رسالت برانگیختیم؛ ﴿تو در جانب﴾ کوه ﴿طور نبودی ولی رحمتی از سوی پروردگار توست﴾ یعنی: لیکن ما این قرآن و اخبار موسی علیه السلام و سخن‌گفتن خویش را با وی به‌عنوان رحمتی از جانب خود به‌سوی تو وحی کرده و آن را بر تو حکایت کردیم و تو را از این اخبار آگاه گردانیدیم ﴿تا قومی را که پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای به‌سویشان نیامده‌بود، بیم دهی﴾ مراد از این قوم: مردم مکّه اند که قبل از رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم در زمان فترت ــ یعنی دوران انقطاع رسالت ــ به‌سر می‌بردند و در زمان فترت، یعنی در عهد میان بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت تو، هشداردهنده‌ای به میانشان نیامده بود که آنان را بیم دهد ﴿باشد که آنان پند پذیرند﴾ با هشدارهای تو.

این آیات برهانی الهی بر نبوّت محمّد صلی الله علیه وسلم و بیان حکمت بعثت ایشان است.

وَلَوْلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا۟ رَبَّنَا لَوْ لَآ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ ءَايَٰتِكَ وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

﴿و اگر نبود که چون به‌سزای کار و کردار پیشینشان﴾ از کفر و ظلم ﴿مصیبتی﴾ یعنی: عذابی ﴿به آنان برسد، بگویند﴾ در هنگام نزول عذاب ﴿پروردگارا! چرا به‌سوی ما پیامبری نفرستادی﴾ از جانب خویش ﴿تا از آیات﴾ نازل‌شدهٔ واضح و روشن ﴿تو پیروی می‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم﴾[1] به این آیات؛ آری! اگر چنین نبود «ما تو را به‌سوی مردم به رسالت نمی‌فرستادیم». این جمله جواب «لولا» است که در آیهٔ کریمه محذوف است. پس معنای آیه چنین است: اگر ما قبل از بعثت آنان را عذاب می‌کردیم، یقیناً می‌گفتند: فاصلهٔ زمانی ما با پیامبران مرسل به‌درازا کشید و در این میان خداوند ﷻ به‌سوی ما رسولی را نفرستاد لذا ما در شرک خویش معذور بوده‌ایم. بدین‌گونه آنها این فترت رسالت را برای خود عذری می‌پنداشتند. ولی ما حجّت را بر آنان تمام کرده و علّت را برطرف ساختیم و با فرستادنت به‌سوی آنان، بیان حقّ و حقیقت را به اتمام رسانیدیم تا دیگر آنان مجال طرح هیچ گونه عذری را نداشته باشند.

فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا۟ لَوْلَآ أُوتِىَ مِثْلَ مَآ أُوتِىَ مُوسَىٰٓ ۚ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا۟ بِمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ۖ قَالُوا۟ سِحْرَانِ

۱ــ مترجمان اکثراً این آیه را اشتباه ترجمه کرده‌اند. مثلاً ترجمهٔ آقای بهاءالدّین خرّمشاهی این است: «و اگر به‌خاطر کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان نمی‌رسید (و عذابی برایشان نمی‌فرستادیم) می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم».

تَظَٰهَرَا وَقَالُوٓاْ إِنَّا بِكُلّٖ كَٰفِرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿پس چون حق از جانب ما به‌سویشان‌آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده‌شد، به او داده نشده است؟﴾ یعنی: چون از جانب خداوند ﷻ به مردم مکّه، حق ــ یعنی محمّد ﷺ و قرآنی که بر وی نازل شده است ــ آمد، از روی سرسختی و عناد و جهل گفتند: چرا به این پیامبر نظیر آنچه که به موسی از آیات و معجزات ــ از جمله نزول یکبارهٔ تورات ــ داده شد، داده نشده است؟ خداوند ﷻ سؤالشان را چنین پاسخ می‌دهد: ﴿آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد، کفر نورزیدند؟﴾ یعنی: کفّار قریش به آیات موسی ﷺ نیز کفر ورزیدند چنان‌که به آیات محمّد ﷺ کفر ورزیدند و ﴿گفتند: این‌دو﴾ یعنی: تورات و قرآن، یا نبوّت محمّد ﷺ و نبوّت موسی ﷺ ﴿دو جادویی هستند که از یک‌دیگر پشتیبانی کرده‌اند﴾ یعنی: با یک‌دیگر بر دروغ و ناروا همیاری کرده یکی از آنها به نفع دیگری گواهی داده‌اند ﴿و گفتند: ما همه را منکریم﴾ یعنی: موسی ﷺ و محمّد ﷺ یا تورات و قرآن هر دو را منکریم. مجاهد می‌گوید: «یهودیان به قریش مشورت دادند که به محمّد ﷺ چنین بگویند».

پس حاصل معنی این است: سبب کفر به پیامبران الهی ﷺ، کم بودن معجزات نبوده و نیست بلکه سبب حقیقی تکبّر و عنادشان است.

قُلۡ فَأۡتُواْ بِكِتَٰبٖ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهۡدَىٰ مِنۡهُمَآ أَتَّبِعۡهُ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿٤٩﴾

دومین پاسخ به شبههٔ مذکور این است: ﴿بگو: پس اگر راست می‌گویید﴾ در آنچه که این دو کتاب، یااین دو پیامبر را به آن وصف کرده‌اید؛ ﴿کتابی از سوی

خداوند بیاورید که ازاین دو ﴾ یعنی : از تورات و قرآن ﴿**هدایت‌کننده‌تر باشد تا از آن پیروی کنم** ﴾ زیرا من از پیروی هدایت به هیچ وجه تکبّر نمی‌ورزم . یادآور می‌شویم : انجیل نیز که به‌عنوان متمّم تورات نازل شد ، نمی‌تواند جدا از شریعت توراتی ارزیابی شود .

فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ ۚ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾

﴿**پس اگر پاسخ تو را ندادند** ﴾ یعنی : اگر آنچه را که تو از آنان در مورد آوردن کتاب الٰهی‌ای که هدایت‌کننده‌تر از این دو کتاب باشد ، خواسته‌ای نیاوردند . یا معنی این است : اگر تو را در آنچه که از وحی و کتاب و رسالت آورده‌ای ، اجابت نگفتند و ایمان نیاوردند؛ ﴿**بدان که آنان فقط از هوٰی و هوسهایشان** ﴾ یعنی : از آرا و اندیشه‌های منحرف ، گرایشهای پوچ و بی‌ارزش و بدون پشتوانهٔ حجّت و برهان خویش ﴿**پیروی می‌کنند وکیست گمراه‌تر از کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، بدون هدایتی** ﴾ یعنی : بدون حجّتی ﴿**از سوی خداوند** ﴾ یعنی : هیچ‌کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست ﴿**بی‌گمان خداوند قوم ستمکار** ﴾ یعنی : پیروان هوی و هوس ﴿**را هدایت نمی‌کند** ﴾ چراکه خود سر چنین هدایتی را ندارند .

۞ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾

﴿**و در حقیقت برایشان سخن در سخن پیوستیم** ﴾ یعنی : کلام و پیام حق را برایشان پیاپی نازل کردیم و پیامبری بعد از پیامبر دیگر را به‌سویشان فرستادیم که هر یک از آنان پیامبران قبل از خود را تصدیق می‌کردند ﴿**باشد که آنان** ﴾ از بیم

آن‌که بر آنان همان عذابی نازل شود که بر پیشینیانشان نازل شد ﴿پند پذیرند﴾ و به خود آیند.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

﴿کسانی که پیش از این﴾ یعنی: پیش از قرآن ﴿به آنان کتاب داده‌ایم، آنان به آن﴾ یعنی: به قرآن ﴿ایمان می‌آورند﴾ آری! اهل کتابی که کتاب آسمانی الله ﷻ را به راستی پذیرفته و آن را تماماً تصدیق کرده‌اند ــ چون عبدالله‌بن سلام و سایر کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند ــ آنان به قرآن نیز ایمان می‌آورند زیرا ایشان وجود اشتراک میان پیام قرآن و کتاب‌های آسمانی پیشین را توجیهی دیگر جزاین نمی‌توانند کرد که این کتاب‌ها همه از بارگاه الهی است.

سعیدبن‌جبیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیه دربارهٔ هفتاد تن از کشیشانی نازل شد که نجّاشی ایشان را به محضر نبیّ‌اکرم ﷺ فرستاد و چون به‌خدمت آن حضرت ﷺ مشرّف شدند، آن حضرت ﷺ سورهٔ «یٰسٓ» را تا به آخر برایشان تلاوت کردند و ایشان در این حال می‌گریستند. و چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است، همهٔ آنها اسلام آوردند.

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِۦ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾

﴿و چون﴾ قرآن ﴿برایشان خوانده شود، می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، بی‌گمان آن حقّ است و از جانب پروردگار ماست﴾ یعنی: حقّی است که ما آن را می‌شناسیم و از جانب پروردگار ما فروفرستاده شده است ﴿ما پیش از آن﴾ یعنی: پیش از نزول

قرآن نیز ﴿مسلمان بوده‌ایم﴾ یعنی: برای خداوند ﷻ مخلص و به یگانگی او مقرّ و معترف بوده‌ایم. یا به محمّد ﷺ و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و می‌دانستیم که او به‌زودی در آخرالزّمان مبعوث می‌شود و قرآن بر او نازل می‌گردد.

أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾

﴿این گروه﴾ از اهل کتاب دوبار پاداش داده می‌شوند ﴿به خاطر آن‌که صبر کردند﴾ و برایمان به کتاب‌های الهی از اوّل تا آخر و ایمان به پیامبران پیشین و پیامبر آخرالزّمان، ثبات ورزیدند ﴿و به خاطر آن‌که بدی را با نیکی دفع می‌کنند﴾ یعنی: آنها آزارهای آن عدّه از قوم خود را که به قرآن ایمان نیاورده‌اند، با بردباری و سخن نیکو دفع می‌کنند. یا معنی این است: آنها به‌وسیلهٔ طاعت، معصیت را دفع می‌کنند ﴿و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند﴾ در راه خیر و در آنچه که شریعت بدان امر کرده‌است. البتّه زکات فرض و صدقات نافله همه شامل این معنی می‌شود. آری! به پاس این همه اعمال نیک؛ ﴿پاداششان دوبار داده می‌شود﴾ در حدیث‌شریف به روایت بخاری و مسلم و غیرآنان از ابوموسی‌اشعری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سه کس‌اند که پاداششان دوبار داده می‌شود.

۱ ــ مردی از اهل کتاب که به کتاب اوّل و آخر ایمان آورده‌است.

۲ ــ مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.

۳ ــ غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

وَإِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغْوَ أَعْرَضُواْ عَنْهُ وَقَالُواْ لَنَآ أَعْمَـٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَـٰلُكُمْ سَلَـٰمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِى ٱلْجَـٰهِلِينَ ﴿٥٥﴾

﴿و چون﴾ این گروه اهل کتاب ﴿لغوی بشنوند، از آن روی برمی‌گردانند﴾ از روی خودنگهداری، پاکیزه‌منشی و ادب پذیری از آداب شرعی. مراد از لغو در اینجا، سخنان بیهوده‌ای است که مؤمنان در حقّ خود و دین خویش، از مشرکان می‌شنوند و ریشخندها و تمسخرهایی است که از آنان می‌بینند ﴿و می‌گویند﴾ به مردم فرورفته در لغو ﴿اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست﴾ به ما از مضرّات کفر شما چیزی نمی‌رسد و به شما از نفع ایمان ما چیزی عاید نمی‌شود ﴿سلام بر شما﴾ مراد از سلام در اینجا، اعلام متارکه است نه تقدیم درود و تحیّت. لذا معنای آن این است: شما از سوی ما ایمن هستید، ما پاسخ بدی شما را با بدی‌ای همانند آن نمی‌دهیم و در این موضعی که شما بر آن قرار دارید، با شما همپایی و موافقت نمی‌کنیم. زجاج می‌گوید: «این حکم قبل از صدور دستور جنگ در اسلام بود». ﴿ما جاهلان را نمی‌طلبیم﴾ یعنی: ما جویای صحبت و معاشرت با نادانان نیستیم.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از محمّدبن‌اسحاق نقل می‌کند: در مکّه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول خدا ﷺ آمدند... رسول خدا ﷺ برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول خدا ﷺ بیرون رفتند، ابوجهل‌بن‌هشام با جمعی از قریش بر سر راه‌شان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد

کاروانیانی بودید! مردم و اهل دینتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید امّا هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادّعایش تصدیق کردید! ما هیچ قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمی‌شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم ...».

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَآءُ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

﴿در حقیقت تو هر کس را که دوست داری﴾ از مردم ﴿نمی‌توانی هدایت کنی﴾ و این امر در حوزهٔ اراده و اختیار تو نیست زیرا ــ چنان‌که امام رازی نیز در تفسیر خویش گفته است ــ هدایت دیگران با إکراه و اجبار جایز نمی‌باشد ﴿بلکه خداوند هر کس را که بخواهد﴾ هدایت کند ﴿هدایت می‌کند﴾ و از آن اوست حکمت بالغه و حجّت تامّه ﴿و او به هدایت‌شدگان﴾ یعنی: به کسانی که پذیرندهٔ هدایت و مستعدّ و سزاوار آن هستند ﴿داناتر است﴾.

سبب نزول: این آیه ــ چنان‌که در بخاری و مسلم آمده است ــ به اجماع مفسّران دربارهٔ ابوطالب نازل شد آن‌گاه که از پذیرش اسلام سر باز زد و بر دین عبدالمطّلب مرد، با آن‌که رسول اکرم ﷺ سخت مشتاق ایمان آوردن وی بودند.

وَقَالُوٓا۟ إِن نَّتَّبِعِ ٱلْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَآ ۚ أَوَلَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰٓ إِلَيْهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَىْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَ

لَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

﴿و گفتند﴾ مشرکان قریش و پیروانشان ﴿اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده می‌شویم﴾ یعنی: ای محمّد! اگر به دین تو درآییم، اعراب ما را از سرزمینمان ــ مکّه ــ می‌ربایند و طرد می‌کنند و قبایل عرب پیرامون ما علیه ما متّحد شده و با ما می‌جنگند و ما تاب‌وتوان مقابله با آنها را نداریم. این معنی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنه نیز آمده است.

البتّه این منطق، پیوسته منطق اشخاص ضعیف‌النّفس و مغرض بوده و می‌باشد چنان‌که بسیاری از این دون‌مایگان در عصر حاضر نیز می‌گویند: اگر موضع خویش را در قبال اسلام و حکومت اسلامی روشن سازیم، دولتهای جهان علیه ما وارد عمل می‌شوند. گویی دولتهای کفری جهان هم‌اکنون علیه ما مسلمانان یکدست نیستند!!

﴿آیا آنان را در حرمی امن جای ندادیم﴾ یعنی: آیا به قریش حرمی برخوردار از امنیّت ارزانی نداشتیم که احدی از مردم بر اهالی آن تجاوز نمی‌کنند؟ پس این عذر و بهانهٔ قریش کاملاً دروغ است زیرا آنها در امنیّت تمام قرار دارند و هرگز در معرض آن نیستند که مردم آنهارا بربایند. آری! حرمی که ﴿ثمرات هرچیزی به‌عنوان روزی‌ای از جانب ما به آن رسانیده می‌شود؟﴾ یعنی: فراورده‌های گوناگون با اختلاف انواع خود از سرزمین‌های پیرامون مکّه مانند طایف ــ و در عصر حاضر از سرزمینهای مختلف جهان ــ به‌سوی آن گرد می‌آید و حمل می‌شود ﴿ولی بیشترشان نمی‌دانند﴾ و اقرار ندارند به این که اینها همه از رزق خدا ﷻ است و نمی‌دانند که امنیّت در سایهٔ چه نظامی متصوّر است و بیم و نگرانی در کجا منزل افگنده است. آری! آنها از فرط جهل و غفلت و عدم تفکّر در مآل و معاد، صلاح و هدایت خویش را نمی‌دانند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا ۖ فَتِلْكَ مَسَٰكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّنۢ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا ۖ وَكُنَّا نَحْنُ ٱلْوَٰرِثِينَ ﴿٥٨﴾

﴿و چه‌بسیار شهرهایی را نابود ساختیم که زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود﴾ یعنی: در رفاه، فراوانی، راحتی و سرخوشی قرار داشتند پس از آنجا که نعمت‌ها را ناسپاسی کردند، نابود ساخته شدند. عطاء در معنای آن می‌گوید: «آنان در سرخوشی، رفاه و گردنکشی زندگی می‌کردند و رزق خدای عزّوجلّ را خورده امّا بتان را می‌پرستیدند» ﴿پس این مسکنهایشان است که بعد از آنان جز اندکی مسکون نبوده است﴾ یعنی: بعد از آنان احدی در آن مسکنها ــ جز کوتاه زمانی ــ سکنی نیافته اند و این تعداد هم کسانی‌اند که درحال سفر از برابر خانه‌هایشان می‌گذرند و اجباراً روز یا نیم‌روزی در آن درنگ می‌کنند در حالی که بیشتر آن ویران است ﴿و ما خود میراث‌بر﴾ آنان ﴿بوده‌ایم﴾ زیرا کسی از آنان باقی نماند تا منازل و اموالشان را میراث ببرد. البتّه برای چیزی که بدون مالک باقی بماند، می‌گویند: آن چیز میراث خدا ﷻ است زیرا حق تعالی است که مالک حقیقی کائنات می‌باشد و اوست که بعد از فنای خلقش باقی است.

بنابراین، عذرآوران اهل مکّه که از بیم از دست رفتن نعمتهایشان خود را در ایمان نیاوردن معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمتها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِىٓ أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَا ۚ وَمَا كُنَّا مُهْلِكِى ٱلْقُرَىٰٓ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَٰلِمُونَ ﴿٥٩﴾

﴿و پروردگار تو هرگز نابودکنندهٔ شهرها نبوده است مگر این‌که در امّ آنها﴾ یعنی : در مرکز و پایتخت و کانون بزرگترین شهرهای آنها ﴿رسولی برانگیزد﴾ برای الزام حجّت و قطع معذرت ﴿که آیات ما را بر آنان بخواند﴾ آیاتی که بیانگر تکالیف و پاداش‌های ما برای فرمانبرداران و مجازات‌های ما برای نافرمانان است . به قولی : مراد از امّ‌القری در اینجا مکّه است ﴿و ما هرگز نابودکنندهٔ شهرها نبوده‌ایم﴾ بعد از آن‌که به‌سوی مرکز آنها پیامبری را فرستاده‌ایم ﴿مگر این‌که اهالی آنها ستمگر باشند﴾ و با ظلم و کفرشان به خدا ﷻ و رسولش ، سزاوار نابودی گردند .

وَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتُهَا ۚ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾

﴿و هر آنچه شما داده شده‌اید، بهرهٔ زندگانی دنیا و تجمّل آن است﴾ که به آن در مدّت زندگانی دنیایتان بهره‌مند می‌شوید ، سپس یا شما از بستر بهره‌مندیها به سراشیب زوال و نابودی می‌گرایید ، یا این بهره‌ها از نزد شما رخت برمی‌بندد ﴿ولی آنچه نزد خداوند است﴾ از ثواب و پاداش؛ ﴿بهتر﴾ است از این بهره‌های زوال‌پذیر فانی زیرا پاداش الهی لذّتی است بی‌پیرایه و از شایبهٔ آلودگی‌ها خالص شده ﴿و﴾ آنچه نزد خدا ﷻ است ﴿پاینده‌تر است﴾ زیرا برای ابد باقی می‌ماند و ماندگار است ، در حالی که این بهره‌های دنیوی ، به سرعت رهنورد راه نابودی و فناست ﴿آیا تعقّل نمی‌کنید﴾ در این که چیزهای باقی و ماندگار بهتر از چیزهای فانی است ؟ .

أَفَمَن وَعَدْنَٰهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَٰقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَٰهُ مَتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ

ٱلدُّنۡيَا ثُمَّ هُوَ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مِنَ ٱلۡمُحۡضَرِينَ ﴿٦١﴾

﴿آیا کسی که او را به وعدهٔ نیک وعده داده‌ایم﴾ یعنی: او را به بهشت و آنچه که در آن از نعمتهای بی‌شمار است، وعده داده‌ایم؛ ﴿و او دریابندهٔ آن است﴾ خواه‌ناخواه و بدون هیچ گونه شکّ و تردیدی چرا که خداوند ﷻ وعدهٔ خویش را خلاف نمی‌کند، آیا این کس ﴿مانند کسی است که او را از کالای زندگی دنیا بهره‌مند گردانیده‌ایم﴾ و به او برخی از آنچه را که از بهره‌های دنیا خواسته است داده‌ایم؟ با آن‌که خود به زودی هلاک می‌شود، یا آن بهره‌ها را از وی باز پس می‌گیریم؟ ﴿آن‌گاه او روز قیامت از احضارشدگان است﴾ در دوزخ؟ و بازگشت وی به‌سوی دوزخ می‌باشد پس آیا این دو شخص باهم برابرند؟ هرگز! لذا انسان دوراندیش و خردمند باید میان این دوکس مقارنه و مقایسه نماید.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ رسول خدا ﷺ و ابوجهل، یا در بارهٔ حمزه ﷺ و ابوجهل نازل شد.

وَيَوۡمَ يُنَادِيهِمۡ فَيَقُولُ أَيۡنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ ﴿٦٢﴾

﴿و﴾ به یاد آور ﴿روزی را که﴾ خدای سبحان ﴿آنان را﴾ یعنی: کفّار و مشرکان را ﴿ندا می‌دهد پس می‌گوید﴾ به آنان توبیخ‌کنان ﴿آن شریکان من که می‌پنداشتید کجایند﴾ که شما را یاری دهند و برای شما شفاعت کنند؟.

قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَغۡوَيۡنَآ أَغۡوَيۡنَٰهُمۡ كَمَا غَوَيۡنَاۖ تَبَرَّأۡنَآ إِلَيۡكَۖ مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعۡبُدُونَ ﴿٦٣﴾

﴿کسانی که قول برآنان ثابت شده﴾ یعنی: کسانی که حکم عذاب بر آنان ثابت شده، که عبارت‌اند از: رؤسای گمراهی‌ای که کافران آنان را جز خداوند ﷻ به پروردگاری گرفته‌اند؛ ﴿می‌گویند: پروردگارا! اینان﴾ یعنی: این پیروان ما ﴿کسانی هستند که ما اغوایشان کردیم﴾ یعنی: به‌سوی گمراهی و شرک دعوتشان کردیم ﴿آنان را اغوا کردیم همچنان که خود در اغوا بودیم﴾ یعنی: گمراهشان کردیم چنان‌که خود گمراه بودیم و این گمراهی‌شان به‌اختیار و انتخاب خودشان بوده است چنان‌که گمراهی مان به‌اختیار خودمان بوده است پس تلاش ما آنان را به گمراهی مجبور نساخت بلکه خودشان در این امر صاحب اختیار بودند ﴿به‌سوی تو تبرّی می‌جوییم﴾ از آنان. یعنی رؤسای گمراهی، یا شیاطین از پیروانشان بیزاری می‌جویند ﴿آنان﴾ درواقع ﴿ما را نمی‌پرستیدند﴾ بلکه خواهش‌های خودشان را می‌پرستیدند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ ۚ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

﴿و گفته می‌شود﴾ به مشرکان از بنی‌آدم: ﴿شریکانتان را بخوانید﴾ یعنی: خدایانتان را که به‌جای خدای یگانه در دنیا می‌پرستیدید، به‌یاری فراخوانید تا یاریتان دهند و از شما دفاع کنند ﴿آن‌گاه﴾ در هنگامی که این سخن به آنان گفته می‌شود ﴿آنان را فرامی‌خوانند ولی آنان پاسخشان نمی‌دهند﴾ و به وجهی از وجوه به آنان سودی نمی‌رسانند زیرا از پاسخ‌دادن و یاری‌رساندن عاجزند ﴿و عذاب را می‌نگرند﴾ یعنی: پیروان و فرمانروایان همگی، عذاب را ــ که آنان را زیر پوشش خود گرفته و به آنان روی نموده است ــ می‌نگرند ﴿ای کاش! رهیافته می‌بودند﴾ یعنی: اگر آنان هدایت شده و رهیافته می‌بودند، بی‌گمان این امر

نجاتشان می‌داد و به عذاب روبه‌رو نمی‌شدند. یا معنی این است: وقتی عذاب را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش! از راه‌یافتگان می‌بودند تا در چنین روز سختی، از عذاب به سلامت می‌ماندند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبْتُمُ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾

﴿و روزی که خداوند آنان را﴾ یعنی: مشرکان را ﴿ندا می‌دهد و می‌فرماید: به رسولان ما چه پاسخی دادید﴾ آن‌گاه که پیامهای ما را به شما ابلاغ کردند؟ ابن‌کثیر می‌گوید: «سؤال اوّل دربارهٔ توحید بود و این سؤال دربارهٔ رسالت است».

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَنۢبَآءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَآءَلُونَ ﴿٦٦﴾

﴿پس در آن روز، اخبار برآنان پوشیده گردد﴾ یعنی: در روز قیامت حجّتها برآنان پنهان می‌ماند تا بدانجا که مانند نابینایانی می‌گردند که به راه رهنمون نمی‌شوند و کسی را نیز نمی‌یابند که آنان را راهنمایی کند، یا به محلّ نجات برساند و به گفتن پاسخی ارشاد نماید ﴿پس آنان از یک‌دیگر نمی‌پرسند﴾ یعنی: از نهایت دهشت و حیرانی‌ای که دارند، بعضی از بعض دیگر نمی‌پرسند، نه می‌توانند حجّتی را بر زبان آورند و نه می‌دانند که چه پاسخی پیش آورند زیرا خداوند متعال در دنیا عذر و حجّت را به آنان نمایاند بنابراین، این عذر و حجّت در روز قیامت از آنان سلب می‌شود و همهٔ آنها در این عجز و درماندگی با هم برابرند.

فَأَمَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَعَسَىٰٓ أَن يَكُونَ مِنَ ٱلْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

﴿و امّا کسی که توبه کرده﴾ است از شرک و گناهان ﴿و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده﴾ در دنیا ﴿پس چه‌بسا که﴾ در روز قیامت ﴿از رستگاران﴾ و دست‌یافتگان به خواسته‌های خود ﴿باشد﴾.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ ۗ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ ۚ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾

﴿و پروردگار تو هر چه را بخواهد﴾ بیافریند ﴿می‌آفریند و برمی‌گزیند﴾ هر چه را که بخواهد برگزیند ﴿اختیاری برای آنان نیست﴾ بلکه اختیار از آن خدای عزّوجلّ است. یعنی: حق تعالی آنان را بر همان صورتی که خود خواستهَ، آفریده است نه بر شکل و صورتی که خود خواسته‌اند و از پیامبران ﷺ هم هرکسی را که خود خواسته، برگزیده‌است لذا او به راز و حکمت افعال خویش داناتر است پس چرا پیامبرش را با بهانه‌های ناروایی تکذیب می‌کنند؟! ﴿پاک است خداوند﴾ از این که نزاع‌کننده‌ای با او منازعه کند، یا شرکت‌کننده‌ای با او مشارکت نماید ﴿و از آنچه شرک می‌آورند، برتر است﴾ یعنی: حق تعالی برتر است از کسانی که برای او شریک قرار می‌دهند. یا برتر است از شرک آوردنشان.

به‌قولی: این آیه پاسخ این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر [مکّه و طایف] نازل نشده‌است؟) [زخرف / ۳۱]. به‌قولی‌دیگر: این آیه پاسخی به یهود است که گفتند: اگر فرشتهٔ فرستاده‌شده بر محمّد ﷺ غیراز جبرئیل بود، قطعاً ما به وی ایمان می‌آوردیم.

به مناسبت این آیه **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر رضی الله عنه را نقل می‌کنیم که در آن آمده است: «رسول خدا ﷺ چون قصد انجام کاری را داشتند، می‌فرمودند: اَللّٰهُمَّ خِرْلِيْ وَاخْتَرْلِيْ ✿ خدایا! تو خود برای من اختیار کن و برگزین». همچنین در

حدیث‌شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای انس! چون قصد انجام کاری را داشتی، از پروردگارت در آن هفت‌بار استخاره [طلب خیر] کن، سپس به‌سوی آنچه که قلبت به آن سبقت می‌گیرد، متوجّه شو زیرا خیر در آن است». نماز استخاره نیز از همین‌جا مشروع شده‌است و آن بدین‌گونه است که شخص وضو سازد آن‌گاه دو رکعت نماز بگزارد، در رکعت اوّل بعد از سورهٔ «فاتحه» سورهٔ «کافرون» و در رکعت دوم بعد از فاتحه، سورهٔ «اخلاص» را بخواند.

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در تمام امور استخاره را به ما تعلیم می‌دادند چنان‌که سوره‌ای از قرآن را به ما تعلیم می‌دادند، می‌فرمودند: چون یکی از شما قصد انجام کاری را دارد، باید غیر از فرض، دو رکعت نماز بگزارد آن‌گاه بگوید: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُكَ بِعِلْمِكَ وَ اَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَ اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِیْمِ، فَاِنَّكَ تَقْدِرُ وَ لاٰ أَقْدِرُ، وَ تَعْلَمُ وَ لاٰ أَعْلَمُ، وَ أَنْتَ عَلاَّمُ الْغُیُوبِ، اَللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ خَیْرٌ لِیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ دُنْیَایَ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَاقْدِرْهُ لِیْ وَ یَسِّرْهُ لِیْ، ثُمَّ بَارِكْ لِیْ فِیْهِ، اَللّٰهُمَّ اِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَاالْاَمْرَ شَرٌّ لِیْ فِیْ دِیْنِیْ وَ دُنْیَایَ وَ مَعَاشِیْ وَ عَاقِبَةَ اَمْرِیْ فَاصْرِفْهُ عَنِّیْ وَاصْرِفْنِیْ عَنْهُ وَ اقْدِرْ لِیَ اَلْخَیْرَ حَیْثُ كَانَ، ثُمَّ ارْضِنِیْ بِهِ» ✿ بارخدایا! من از تو طلب اختیار می‌کنم به علمت و از تو طلب تقدیر می‌کنم به قدرتت و از تو از فضل و بخشش عظیمت می‌خواهم زیرا تو توانا هستی و من نیستم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تویی دانای غیب‌ها. بارخدایا! اگر تو می‌دانی که این کار در دین و دنیا و معاش و زندگانی و سرانجام کارم به خیر من است پس آن را برایم مقدّر و آسان گردان، سپس برای من در آن برکت بگذار. بارخدایا! و اگر تو می‌دانی که این کار برایم در دین و دنیا و معاش و سرانجام کارم شرّ است پس آن را از من و من را از آن برگردان و خیر را در هر جایی که هست، برایم مقدّر گردان آن‌گاه مرا به آن راضی و خشنود کن». جابربن عبدالله رضی الله عنه گفت: و در میان این دعا، نیاز و حاجت خود را یاد کند.

علما گفته‌اند: باید شخص استخاره کننده دلش را از تمام خطورات و وساوس فارغ گردانیده آن‌گاه هر چه بر دلش سبقت می‌گیرد، به آن عمل کند زیرا خیر ــ ان‌شاءالله ــ در آن است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾

﴿و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان نهان می‌دارد﴾ از شرک، یا از دشمنی با رسول خدا ﷺ ﴿و آنچه را آشکار می‌کنند﴾ از این امور.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ ۖ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

﴿و اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، ستایش اوراست در اوّل﴾ یعنی: در دنیا ﴿و در آخر﴾ یعنی: در سرای آخرت ﴿و حکم اوراست﴾ پس در میان بندگان خود آنچه بخواهد حکم می‌کند، بدون مشارکت هیچ شریکی ﴿و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید﴾ با برانگیخته‌شدن پس از مرگ؛ آن‌گاه نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را دربرابر بدکاری‌اش پاداش و جزا می‌دهد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ ۖ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾

﴿بگو آیا نگریسته‌اید﴾ یعنی: به من خبر دهید ﴿اگر خدا شب را تا روز قیامت بر

شما پاینده بگرداند ﴾ یعنی : پیوسته و همیشگی بگرداند ، به‌طوری که زمان زندگی‌تان تا روز قیامت پیوسته شب باشد ، بی آن‌که بعد از آن روزی طلوع کند و طبیعی است که در آن صورت ، شما امکان تحرّک و تکاپو در یافتن اشیای موردنیاز خود را ازدست داده و چرخهٔ زندگانی‌تان نظر به دشواری به‌دست‌آوردن ضروریّات حیات ــ مانند غذا ، نوشیدنی ، پوشیدنی ... ــ معطّل می‌ماند ، در آن صورت : ﴿**کدامین معبود جز خداوند برایتان روشنی‌ای به میان می‌آورد؟**﴾ یعنی : آیا معبودی از معبودانی که آنها را می‌پرستید ، قادر است تا این تاریکی همیشگی را از شما برداشته و نوری را جانشین آن گرداند که در پرتو آن ، به تکاپوی کار و بار خویش بپردازید و در روشنایی آن ، اشیای مورد نیاز خود را ببینید ، نور و انرژی‌ای که میوه‌هایتان با آن به‌صلاح آمده و کشتزارهایتان در آن رشد کند و چهارپایانتان در آن بخرامند ؟ ﴿**آیا نمی‌شنوید**﴾ به شنیدن فهم و قبول و تدبّر و تفکّر تا دست از لجاجت بردارید ؟.

قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ مَنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾

﴿**بگو: آیا نگریسته‌اید**﴾ یعنی : به من خبر دهید ﴿**اگر خداوند روز را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند**﴾ یعنی : اگر تمام زمانی را که شما در آن زندگی می‌کنید ، به طور همیشگی و مستمرّ تا روز قیامت روز گرداند ﴿**جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی در میان آورد که در آن آرام گیرید**﴾ از رنج و خستگی کار روزانه بیاسایید و از تکاپوی کسب‌وکار راحت و فارغ‌بال شوید ؟ ﴿**آیا نمی‌بینید**﴾ این منفعت بزرگ را به دیدهٔ پندآموزانه و هشیارانه تا از پرستش غیرخدا ﷻ بازگردید و بازایستید ؟

در این آیه ملاحظه می‌شود که خداوند ﷻ (اَفَلاَ تَسْمَعُوْنَ) را به‌سبب مناسبتی که

با شب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به‌کارگرفتن شنوایی کاراتر و مفیدتر است و (اَفَلا تُبْصِرُوْن) را به‌سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به‌کارگرفتن بینایی مؤثّرتر و کاراتر است.

وَمِن رَّحْمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا۟ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

﴿و از رحمتش﴾ به شماست که ﴿شب و روز را برایتان آفرید تا در آن﴾ یعنی: در شب ﴿بیارامید و تا از فضل او روزی خویش بجویید﴾ در روز. یعنی: آفرینش دو پدیدهٔ عظیم شب و روز را برای شما جمع کرد تا جمع‌کردن میان کار و تلاش و میان استراحت و آرامش را برایتان ممکن گرداند و به این ترتیب زندگیتان سروسامان گیرد ﴿و تا باشد که سپاس بگزارید﴾ نعمت‌های خداوند ﷻ را بر خود، با انجام‌دادن انواع عبادت‌ها در شب و روز.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِىَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾

﴿و روزی که به آنان ندا دردهد و بگوید: آن شریکان من که شما می‌پنداشتید، کجایند﴾ تا شما را از این مخمصه برهانند؟ هدف از تأکید و تکرار این ندا برای بار دوم، آگاه نمودن‌بندگان براین امر است که هیچ‌چیز مانند شرک جلب‌کنندهٔ خشم خدای سبحان نیست چنان‌که هیچ‌چیز مانند توحید، جلب کنندهٔ رضای وی

نمی‌باشد.

وَنَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾

﴿و از میان هر امّتی گواهی بیرون می‌کشیم﴾ که روز قیامت در حقّ آن امّت گواهی می‌دهد. و این گواهان، پیامبران علیهم السلام اند. به‌قولی: این گواهان عادلان و دادگران هر امّت‌اند ﴿آن‌گاه می‌گوییم: برهانتان را درمیان آورید﴾ یعنی: حجّت و دلیلتان را بر این که با من شریکانی وجود داشته‌اند، در میان آورید. در این هنگام است که آنها به حقیقت اعتراف کرده و از ارائهٔ حجّت و برهان، گنگ و لال می‌شوند ﴿آن‌گاه دریابند که حق ازآنِ خداوند است﴾ در الوهیّت و او یگانهٔ لاشریک می‌باشد ﴿و آنچه برمی‌بستند﴾ از شرکای دروغین به ناروا ﴿از آنان گم می‌شود﴾ یعنی: از دید آنان غایب و ناپدید می‌گردد و هیچ به کارشان نمی‌آید.

۞ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

﴿قارون از قوم موسی بود﴾ نخعی و قتاده و غیر آنها نقل کرده‌اند: قارون فرزند یَصهُر فرزند قاهَث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام است و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهَث فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام. پس آن دو، پسرعموی یک‌دیگر

بودند. نقل است که قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منوّر نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید ﴿**پس برآنان بغاوت کرد**﴾ یعنی: قارون در گردنکشی و تکبّر بر قوم خود از حدّ گذشت، از فرمان موسی علیه السلام سرپیچید و به خدای عزّوجلّ کافر شد ﴿**و ما به او از گنجها**﴾ گنج: مال ذخیره شده است ﴿**به‌اندازه‌ای بخشیدیم که کلیدهای او**﴾ یعنی: کلیدهای گنجهای اموال و صندوقهای قفل‌شدهٔ او ﴿**بر گروهی نیرومند سنگینی می‌کرد**﴾ یعنی: پشت مجموعه‌ای از مردان را خم می‌کرد؛ وقتی می‌خواستند آنها را حمل کنند. پس وقتی کلیدهای گنجهای اموال او این مقدار بود، تصوّر کنید که خودِ این گنجها چه مقدار و چه اندازه بود؟ مراد از «عُصْبَة» گروهی اند که بعضی پشتیبان بعضی دیگر بوده و همدیگر را یاری می‌کنند، گویی آنان ید واحده هستند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «کلیدهای گنجهای او را چهل مرد نیرومند حمل می‌کردند» ﴿**آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن**﴾ یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبّر و گردنکشی نکن ﴿**بی‌گمان خداوند شادی‌زدگان را دوست ندارد**﴾ یعنی: متکبّران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و آرام یابد امّا کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد.

وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْـَٔاخِرَةَ ۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِن كَمَآ أَحْسَنَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَا تَبْغِ ٱلْفَسَادَ فِى ٱلْأَرْضِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

﴿و﴾ ای قارون ﴿در آنچه خداوند به تو داده است﴾ از توانگری و ثروت ﴿سرای آخرت را بجوی﴾ لذا این اموال را در آنچه که خدا ﷻ می‌پسندد، انفاق کن نه در تجاوز و گردنکشی و ستم ﴿و﴾ درعین‌حال ﴿بهره‌ات را از دنیا هم فراموش نکن﴾ یعنی: در بهره‌برداری از حلال و تکاپو در جهت کسب آن ــ مانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن و ازدواج ــ نیز تلاش متناسب آن را به‌خرج ده زیرا همان گونه که پروردگارت را بر تو حقّی است، نَفْست را نیز بر تو حقّی است پس حقّ هر صاحب حقّی را به او بده. ابن‌عمر رضی الله عنه می‌گوید: «اِعْمَلْ لِدُنْیاكَ كَاَنَّكَ تَعِیْشُ اَبَدا، وَ اِعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَاَنَّكَ تَمُوْتُ غَدا ✿ برای دنیایت چنان کار کن که گویی به‌طور همیشه زنده هستی و برای آخرتت چنان کار کن که گویی فردا می‌میری».

﴿و نیکی کن﴾ با بندگان خدا ﷻ ﴿همچنان‌که خدا به تو نیکی کرده است﴾ با آنچه که از نعمتهای دنیا به تو ارزانی داشته است ﴿و در زمین فساد مجوی﴾ یعنی: در آن به معاصی خداوند ﷻ عمل نکن ﴿که خداوند فسادپیشگان﴾ در روی زمین ﴿را دوست نمی‌دارد﴾ بلکه آنان را دشمن می‌دارد و این سنّت و عادت وی است.

قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِىٓ ۚ أَوَ لَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِۦ مِنَ ٱلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا ۚ وَلَا يُسْـَٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾

﴿گفت﴾ قارون درپاسخ قومش ﴿همانا این﴾ مال و ثروت ﴿به‌خاطر علمی که نزد من است، به من داده شده‌است﴾ و آن علم، عبارت از آگاهی و شناخت وی از انواع تجارتها و سایر راه‌های مال‌اندوزی بود. به‌قولی: دانش وی، شناخت گنجها و دفینه‌ها بود. به‌قولی معنی این است: خداوند ﷻ این مال را به من داد زیرا

می‌دانست که من اهل فضل هستم و شایستهٔ این نعمتها می‌باشم پس خداوند ﷻ فضیلت من را ارج گذاشته و این‌همه مال را به من براساس شایستگی‌ام ارزانی کرد. ابن‌کثیر این قول را که قارون کیمیاگر بود و مس و روی را طلا و نقره می‌گردانید، ضعیف می‌پندارد. ﴿آیا ندانست که خداوند پیش از او از قرنها﴾ یعنی: از امّتهای گذشته ﴿کسانی را که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند، نابود کرده است؟﴾ پس اگر مال یا نیرومندی، بر فضیلت کسی دلالت می‌کرد، هرگز خداوند ﷻ هلاکشان نمی‌کرد ﴿و مجرمان از گناهانشان پرسیده نمی‌شوند﴾ یعنی: فرشتگان در فردای قیامت مجرمان را جویا نمی‌شوند و از آنها پرس‌وجو نمی‌کنند، بدان‌جهت که مجرمان از سیمایشان شناخته می‌شوند چراکه با روی سیاه محشور می‌گردند.

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ فِى زِينَتِهِۦ ۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا يَٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ أُوتِىَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾

﴿پس بر قومش در زینت خویش بیرون شد﴾ یعنی: قارون با تجمّل و آرایشی خیره‌کننده و نمایش و کوکبه‌ای آراسته و در موکبی پر زرق‌وبرق از خدم و حشم به میان قومش بیرون شد که هر کس آن صحنه را می‌دید، شگفت‌زده می‌شد، به‌طوری‌که ﴿گفتند کسانی که خواهان زندگانی دنیا﴾ و زینت آن ﴿بودند، ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده، داشتیم، به‌راستی او دارای بهره‌ای بزرگی﴾ از دنیا ﴿است﴾ دربارهٔ گویندگان این سخن اختلاف‌نظر وجود دارد؛ به‌قولی: آنان از مؤمنان آن زمان و به‌قولی‌دیگر: از کفّار آن زمان بودند.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيْرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَ

عَمِلَ صَٰلِحًا وَلَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلصَّٰبِرُونَ ﴿٨٠﴾

﴿ **وکسانی که دانش واقعی داده شده بودند گفتند** ﴾ ایشان دانشمندان پرهیزکار بنی‌اسرائیل بودند که به آرزومندان دنیا گفتند: ﴿ **وای بر شما! ثواب الهی بهتر است** ﴾ یعنی: پاداش الهی در آخرت بهتر از آن چیزی است که شما هم‌اکنون آرزوی آن را می‌کنید ﴿ **برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد** ﴾ در ضمن آنچه که خداوند متعال به وی از مال ــ چه اندک و چه بسیار ــ بخشیده‌است ﴿ **و جز صابران آن را فرانگیرند** ﴾ یعنی: این سخنی که دانشمندان بنی‌اسرائیل گفتند، فقط در قلب کسی می‌نشیند و کسی را گرویده و به خود عامل می‌گرداند که بر طاعت خدا ﷻ شکیبا بوده و خود را از ارتکاب شهوات نگه می‌دارد.

لذا ای مؤمنان! به قصد و انگیزهٔ بسیاراندوزی، برتری طلبی و فسادافروزی در زمین، بهرهٔ زوال‌پذیر دنیای بی‌دوام را تمنّا نکنید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «خداوند ﷻ می‌فرماید: برای بندگان شایستهٔ خود آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده‌است، آماده کرده‌ام. آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر می‌خواهید این آیه را بخوانید: (پس نمی‌داند هیچ‌کسی که چه‌بسیار مایهٔ روشنی چشمها برایشان نهفته است که جزای کار و کردار پیشینشان است) [سجده/۱۷]».

فَخَسَفْنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٍ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُنتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

﴿ **آن‌گاه او را** ﴾ یعنی: قارون را ﴿ **با خانه‌اش به زمین فرو بردیم** ﴾ به عنوان جزایی بر گردنکشی وی چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «در اثنایی که مردی از

امّتهای پیش از شما دو جامهٔ سبز گران قیمت پوشیده خرامان بیرون آمد و در میان آن دو جامه فخر و تبختر می‌کرد، خدای سبحان زمین را فرمان داد که او را در خود فرو برد پس او تا روز قیامت در حال فرورفتن در زمین می‌جنبد». ﴿**پس هیچ گروهی نداشت که او را دربرابر خداوند یاری رسانند**﴾ یعنی: قارون هیچ گروهی نداشت که از آنان یاری بجوید تا عذاب الهی را از وی دفع کنند ﴿**و خود**﴾ نیز ﴿**از نصرت یافتگان نبود**﴾ یعنی: خود هم قدرت نداشت تا به‌رغم داشتن آن‌همه سرمایه، خویشتن را از عذاب الهی نجات داده و از فرورفتن در زمین بازدارد.

وَأَصْبَحَ ٱلَّذِينَ تَمَنَّوْا۟ مَكَانَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ ۖ لَوْلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا ۖ وَيْكَأَنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**و همان کسانی که دیروز منزلت او را آرزو می‌کردند**﴾ یعنی: به آرزوی رسیدن به مقام و جایگاه قارون بودند ﴿**صبح می‌گفتند: وای، مثل این‌که خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده و تنگ می‌گرداند**﴾ یعنی: آنان پشیمان از آنچه قبلاً آرزو می‌کردند گفتند: اینک برای ما حقیقتی آشکار شد که تا هم‌اکنون از دیدهٔ ما پنهان بود، آن حقیقت این است که: کار به‌دست خدا ﷻ است، بر هر کس بخواهد، دایرهٔ مال‌وثروت را گشاده می‌گرداند و بر هر کس بخواهد آن را تنگ می‌گرداند و این همه برای آزمایش و ابتلای بندگان است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اللّٰهَ قَسَّمَ بَيْنَكُمْ اَخْلاقَكُمْ كَمَا قَسَّمَ اَرْزاقَكُمْ، وَ اِنَّ اللّٰهَ يُعْطِي الْمالَ مَنْ يُحِبُّ وَ مَنْ لا يُحِبُّ وَ لا يُعْطِي الْاِيْمانَ اِلاّ مَنْ يُحِبّ» ✿ خدای عزّوجلّ اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده‌است چنان‌که ارزاق شما را تقسیم

کرده‌است و بی‌گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می‌دارد و دوستشان نمی‌دارد می‌دهد امّا ایمان را جز به کسانی که دوستشان می‌دارد نمی‌دهد».

آن‌گاه کسانی که در آرزوی مال قارون به خطای خویش پی برده بودند در ادامه گفتند: ﴿و اگر خداوند بر ما منّت ننهاده بود﴾ با رحمت خویش و ما را پناه نداده بود از سرکشی، سرمستی و ستمگری‌ای که قارون بر آن بود و اگر چنان بود که به سبب آن آرزوی خام و بی‌مورد، ما را فرو می‌گرفت ﴿ما را نیز فرو می‌برد﴾ چنان‌که قارون را در زمین فرو برد ﴿وای، گویی کافران رستگار نمی‌شوند﴾ به هیچ خواسته‌ای از خواسته‌های خود.

تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِى ٱلْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا ۚ وَ ٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

سپس خدای عزّوجلّ سنّتی از سنّت‌های خویش را به ما تعلیم داده می‌فرماید: ﴿آن سرای آخرت را﴾ یعنی: عزّت و مقام و بهره‌های بهشت را. اشاره به‌سوی سرای جاویدان بهشت با لفظ «تِلْكَ»، به‌قصد بزرگداشت و تجلیل شأن و جایگاه آن در مقابل تحقیر بهره هایی است که قارون و امثال وی از دنیا داده شده‌اند. آری! این بهشت جاودانی که شما اوصاف آن را شنیده‌اید ﴿برای کسانی مقرّر می‌کنیم که در روی زمین خواستار برتری و فساد نیستند﴾ یعنی: کسانی که نمی‌خواهند بر مؤمنان برتری‌جویی، تکبّر و ستم ورزند و در زمین فساد کنند با ارتکاب معاصی خدای سبحان.

علما گفته‌اند: حرمت فساد ــ هر فساد و تبهکاری‌ای که باشد ــ امری آشکار است و چیزی از آن جایز نیست ولی برتری‌جویی ممنوعی دارد و مجازی؛ ممنوع آن این است که به شیوهٔ تکبّر و دیده‌درایی و تطاول بر مردم باشد امّا مجاز آن این

است که در امر حق و در طلب ریاست و پیشوایی دینی برمردم باشد، نه آن که به لباس خوب، سواری خوب و منزل خوب بر دیگران برتری جویی شود. ولی کسی که به خاطر عشق به زیبایی، این چیزها را دوست دارد، بر او باکی نیست چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذرّه‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول‌الله! شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری‌جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا به من وحی شده‌است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نورزد و کسی بر کسی برنشورد».

مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَاۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَا يُجۡزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٨٤﴾

﴿هر کس نیکی به میان آورد﴾ در روز قیامت ﴿برای او بهتر از آن است﴾ یعنی: برایش پاداشی بهتر از آن است که خداوند ﷻ از ده‌برابر تا هفتصدبرابرآن به وی می‌دهد ﴿و هر کس بدی به میان آورد، کسانی که مرتکب بدیها شده‌اند، جز سزای آنچه کرده‌اند، نمی‌یابند﴾ بی آن‌که بر عذابشان افزوده شود. گاهی هم خداوند متعال عفو کرده و به رحمت و فضل خویش از گنهکاران در می‌گذرد و آنان را می‌آمرزد.

إِنَّ ٱلَّذِي فَرَضَ عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٖۚ قُل رَّبِّيٓ أَعۡلَمُ مَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ وَمَنۡ هُوَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ﴿٨٥﴾

﴿درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد﴾ یعنی: خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و عمل‌کردن به احکام آن را بر تو فرض گردانید ﴿یقیناً تو را به‌سوی معاد﴾ یعنی: به‌سوی بازگشتگاه مکّه ﴿باز می‌گرداند﴾ فاتح و ظفرمند و پیروز.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که چون رسول خدا ﷺ از غار ثور بیرون آمده و راه هجرت به‌سوی مدینه را در پیش گرفتند و به جُحفه رسیدند، اشتیاق مکّه در جانشان شعله کشید. آن‌گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

به‌راستی که حق تعالی به این وعدهٔ خود به پیامبرش، وفا کرد و آن حضرت ﷺ را بعد از مدّت هشت سال درحالی به مکّه بازگردانید که ایشان را عزّتمند، لشکریان خویش را پیروز و دین اسلام را غالب گردانیده بود. ولی مجاهد در تفسیر (لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ) می‌گوید: «خداوند ﷻ بازگردانندهٔ تو به‌سوی روز قیامت است».

﴿بگو: پروردگارم بهتر می‌داند چه کسی هدایت پیش آورده﴾ که آن کس من هستم ﴿و چه کسی در گمراهی آشکاری است﴾ که آنان شما مشرکان هستید. پس به زودی خواهید دانست که سرانجام نیک از آن چه کسی خواهد بود. و این پاسخی است به کفّار مکّه آن‌گاه که به رسول خدا ﷺ گفتند: تو در گمراهی قرار داری.

وَمَا كُنتَ تَرْجُوٓاْ أَن يُلْقَىٰٓ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٦﴾

﴿و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود﴾ یعنی: قبل از آن‌که خداوند ﷻ به نبوّت و رسالتت برگزیند، تو امید و انتظار آن را نداشتی که به‌سوی بندگان به رسالت برانگیخته شوی و بر تو قرآن نازل شود ﴿بلکه این رحمتی از جانب پروردگارت بود﴾ یعنی: لیکن فرودآوردن قرآن بر تو، رحمت و فضلی از سوی

پروردگارت بود، نه به‌خاطر عملت و نه به‌خاطر استحقاقی که داشتی بدین جهت، خداوند متعال پیامبرش را به پنج دستور ذیل مکلّف گردانید:

۱ ــ ﴿**پس هرگز پشتیبان کافران مباش**﴾ یعنی: مبادا با مجامله، برقرارکردن پیوند دوستی و مداراکردن با آنان ــ به حساب تبلیغ دعوت و اعلام قاطعانهٔ آن ــ کمک آنان باشی بلکه کافران را طرد کن و صراحتاً با آنان به مخالفت برخیز.

وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ ۖ وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾

۲ ــ ﴿**و البتّه نباید تو را از آیات الهی**﴾ یعنی: از عمل به قرآن ﴿**پس از آن‌که بر تو نازل شده‌است، بازدارند**﴾ و نباید سخنان دروغ و آزارهای کافران، مانع تلاوت کتاب خدا ﷻ و عمل به آن از سوی تو شود.

۳ ــ ﴿**و به‌سوی پروردگارت دعوت کن**﴾ یعنی: مردم را به‌سوی خداوند ﷻ، یگانگی وی، عمل به فرایض و پرهیز از معاصی فراخوان.

۴ ــ ﴿**و زنهار! از مشرکان مباش**﴾ در عمل، یا در اعتقاد. این دستور کنایه گویی به دیگران ــ بجز پیامبر ﷺ است ــ همچنین این خطاب:

وَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ ۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ كُلُّ شَىْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُۥ ۚ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

۵ ــ ﴿**و با خدا معبود دیگری را نخوان، خدایی جز او نیست**﴾ یعنی: فقط حق تعالی خدای یگانه‌ای است که بر همه‌چیز تواناست و غیروی نه می‌توانند به تو زیانی

برسانند و نه منفعتی. مراد از این دو خطاب اخیر ــ چنان‌که گفتیم ــ مخاطبان دیگر جز پیامبر ﷺ هستند ﴿همه‌چیز﴾ هر چه که باشد ﴿هلاک شونده است، جز وجه او﴾ یعنی: جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زندهٔ پاینده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «راست‌ترین سخنی را که لبید شاعر گفته این سخن است: اَلا کُلُّ شَیْءٍ ما خَلاَ اللّٰهَ باطِلٌ ✿ آگاه باشید که همه‌چیز جز خداوند، فانی و نابود است».

﴿حکم ازآنِ اوست﴾ یعنی: فقط فرمان و قضای حق تعالی است که نافذ است، به هر چه بخواهد حکم می‌کند و فرمان می‌راند ﴿و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید﴾ در هنگام رستاخیز و حشر و نشر، نه به‌سوی غیر وی تا نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را دربرابر بدکاری‌اش جزا دهد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ عنکبوت

مکّی است و دارای شصت‌ونُه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عنکبوت» نامیده شد که خداوند ﷻ بت‌پرستان را در آن به عنکبوتی تشبیه کرده است که برای خود خانهٔ سست و بی‌بنیاد بنا می‌کنند.

محور اساسی سورهٔ عنکبوت، بیان تکالیف ایمان راستین است و داستانهای نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم‌السلام نیز در همین سیاق مطرح می‌شود. و همان طوری که سورهٔ بقره با «الٓمٓ» آغاز شده است و در مقدّمهٔ آن از متّقیان، کافران و منافقان بحث می‌شود، سورهٔ عنکبوت نیز با «الٓمٓ» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان سخن می‌گوید؛ گویی این سوره تفصیل مقدّمهٔ سوره «بقره» است.

الٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لام، میم﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت.

أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

﴿آیا مردم پنداشته‌اند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند﴾ در اموال و جانهایشان ؟ نه ! قضیه چنان‌که آنان پنداشته‌اند نیست بلکه لابدّ آنان را به وسیلهٔ جهاد ، یا فقر ، یا آفت و زیان جانی ، یا غیراین از انواع مصایب می‌آزماییم تا انسان وارسته و مخلص از انسان منافق و انسان صادق از انسان کاذب متمایز گردد بنابراین ، ایمان فقط کلمه‌ای نیست که به زبان گفته شود بلکه حقیقتی است دارای تکالیف ، امانتی است همراه با دشواری‌ها و مسئولیّت‌ها و جهادی است که به صبر و تحمّل فراوان نیاز دارد و برای کسی سزاوار نیست که خلاف این بپندارد . چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است : « سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیا هستند ، سپس صالحان و سپس بهترین‌ها به‌حسب مراتبشان لذا انسان بر حسب دین خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد پس اگر در دینش صلابتی بود ، در ابتلایش افزوده می‌شود » .

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌ابی‌حاتم نقل می‌کند : این آیه دربارهٔ جمعی نازل شد که در مکّه بودند و اسلام آورده بودند امّا یاران محمّد ﷺ در مدینه به آنان نوشتند که اسلامشان پذیرفته نمی‌شود تا هجرت نکنند پس ایشان راه هجرت به‌سوی مدینه را در پیش گرفتند ولی مشرکان ایشان را از راه بازگردانیدند .

امّا ابن‌سعد روایت کرده‌است که این آیه دربارهٔ عمّاربن‌یاسر رضی الله عنه نازل شد زیرا او در راه خدا ﷻ مورد شکنجه قرار می‌گرفت .

وَلَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۖ فَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَٰذِبِينَ ﴿٣﴾

﴿و به‌یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند﴾ نیز ﴿آزمودیم﴾ یعنی: این سنّت ما در میان بندگان ماست لذا ما مؤمنان این امّت را نیز می‌آزماییم چنان‌که امّتهای پیش از آنان را مورد آزمایش قراردادیم و از آنان کسانی بودند که ارّه بر فرق سرشان نهاده می‌شد و از میان دو نیم می‌شدند امّا از دین خویش بر نمی‌گشتند چنان‌که قرآن کریم در داستانهای انبیا ﷺ و آزمایشهایی که ایشان و پیروانشان شدند، این حقیقت را بیان کرده است ﴿البتّه خداوند آنان را که راست گفته‌اند﴾ در این سخنشان که: ایمان آورده‌ایم ﴿معلوم می‌دارد و دروغگویان﴾ مدّعی ایمان را ﴿نیز معلوم می‌دارد﴾ و به وسیلهٔ امتحان میان آنها تمییز ایجاد می‌کند.

مراد از (اِلاّ لِنَعْلَمَ) یعنی «معلوم داشتن» از سوی حق تعالی، متمایز کردن راستگویان و دروغگویان در عرصهٔ عینیّت است، نه به‌دست آوردن معلومات جدید چرا که خداوند ﷻ آنچه را که در گذشته بوده و آنچه را که در آینده خواهد بود و آنچه را که وجود ندارد و اگر قرار باشد که به عرصهٔ وجود آید چگونه به وجود خواهد آمد، همه را می‌داند. و این امری اجماعی است که در میان ائمّهٔ اهل سنّت مورد اتّفاق است.

بنابراین، حق تعالی می‌خواهد تا به وسیلهٔ آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عملشان ــ و نه فقط به مجرّد علم خویش ــ مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت و ویرایشی برای نهاد آنان است. ازاین‌روی ابن‌عبّاس ﷺ و غیر وی از مفسّران سلف، در تفسیر این فرمودهٔ خداوند متعال: (اِلاّ لِنَعْلَمَ) و نظایر آن گفته‌اند: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلّق می‌گیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هردو تعلّق می‌گیرد.

أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَسْبِقُونَا ۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

﴿آیا کسانی که مرتکب بدیها می‌شوند﴾ و از ارتکاب معصیت و نافرمانی خداوند ﷻ باکی ندارند؛ ﴿می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند﴾ یعنی: از نزد ما می‌گریزند و ما را ــ قبل از آن‌که آنان را دربرابر اعمالشان موردمؤاخذه قرار دهیم ــ عاجز می‌گردانند؟ ﴿چه بد داوری می‌کنند﴾ یعنی: چه بد است این اندیشه و پندار آنها که از حیطهٔ قدرت ما می‌توانند بیرون روند! نه، هرگز! مجازات ما خواه‌ناخواه به‌سراغ آنان می‌آید.

ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مراد الهی از مرتکبان بدی‌ها در این آیه؛ ولیدبن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی‌بن‌هشام، شیبه، عقبه، ولیدبن‌عقبه، عقبه‌بن‌ابی‌معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیهٔ کریمه عامّ است و هر کسی را که به این وصف باشد ــ اعم از مسلمان و کافر ــ در بر می‌گیرد.

مَن كَانَ يَرْجُوا۟ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَـَٔاتٍ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٥﴾

﴿کسی که به لقای خدا امید دارد﴾ باید بداند که ﴿اجل مقرر الهی فرارسنده است﴾ یعنی: میعاد معیّن برای روز رستاخیز و پاداش و جزا خواه‌ناخواه آمدنی است پس باید برای این روز عمل کند تا با عمل صالح به ملاقات حق تعالی شرفیاب شود ﴿و او شنواست﴾ سخنان بندگانش را ﴿داناست﴾ به آنچه که پنهان و

آشکار می‌کنند لذا هرگز چیزی از اعمال شایستهٔ آنان را ضایع نمی‌گرداند.

وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٦﴾

﴿و هر کس جهاد کند، جز این نیست که فقط برای خودش جهاد می‌کند﴾ یعنی: کسی که با کفّار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند؛ از راه صبر و پایداری بر طاعات و علیه شیطان جهاد کند؛ با دفع‌کردن وسوسه‌های وی پس بی‌گمان به‌سود خودش جهاد کرده است، یعنی پاداش جهاد وی به خودش تعلّق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان برنمی‌گردد ﴿بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است﴾ پس به طاعات و عباداتشان هیچ نیازی ندارد، همان طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان برمی‌گردد و برنامهٔ خدا ﷻ چیزی جز رشد و کمال این انسان نیست.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

﴿و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می‌زداییم﴾ لَنُكَفِّرَنَّ: به‌سبب آن کارهای شایسته‌ای که انجام داده‌اند، گناهان را از آنان با مغفرت می‌پوشانیم و از آنان آثار متعلّق به گناه؛ مانند خشم و عذاب را دور می‌کنیم ﴿و به آنان نیکوترین آنچه را که می‌کردند، پاداش می‌دهیم﴾ یعنی:

پاداششان را به حسب نیکوترین اعمالشان در اسلام مقرّر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم چنان‌که می‌فرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است) [انعام/ ۱۶۰].

وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا ۖ وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۚ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

﴿و به انسان سفارش کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند﴾ و با آنان رفتاری نیکو که آن را می‌پسندند و دلها و خاطرهایشان به آن خوش می‌شود، در پیش گیرد و این میسّر نیست جز با نیکی‌کردن به آنها و رعایت عواطف آنها زیرا پدر و مادر سبب وجود انسانند و نهایت نیکی را به فرزندانشان کرده‌اند پس شایستهٔ چنین رفتاری هستند. «وصیّت ✿ سفارش» در آیهٔ کریمه به معنی «امر» است، یعنی: به انسان امر کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند. **﴿و اگر آنها باتو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری، با من شریک گردانی پس، از آن دو اطاعت نکن﴾** یعنی: اگر پدر و مادرت از تو خواستند و الزامت کردند بر این که با من معبودی را شریک گردانی که به خدا بودن آن علمی نداری پس از این خواستهٔ آنان اطاعت نکن زیرا هیچ طاعتی از مخلوق در نافرمانی خالق پذیرفته نیست. فرمان‌دادن آنها به سایر معاصی و نافرمانی‌های خدای سبحان نیز، به درخواست شرک از سوی آنها ملحق می‌شود. بنابراین، نباید پدر و مادر در معصیت خدای سبحان مورد هیچ اطاعتی قراربگیرند لذا اگر پدر و مادر تو را به آنچه که حرام است فرمان می‌دهند، از آنها فرمان نبر بلکه فقط از خدا ﷻ فرمان ببر امّا این فرمان‌دادن آنها به معصیت، نباید تو را از نیک‌رفتاری با آنها بازدارد. چنان‌که

رسول خدا ﷺ چنین توصیه کرده‌اند. ﴿**بازگشت شما به‌سوی من است آن‌گاه به حقیقت آنچه می‌کردید، آگاهتان می‌سازم**﴾ یعنی: شما را از اعمال شایسته و ناشایست‌تان آگاه می‌کنم و هریک را به آنچه که سزاوار آن است، جزا می‌دهم.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده‌است؟ به‌خدا سوگند که نه غذایی می‌خورم و نه نوشابه‌ای می‌نوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه‌روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آن‌گاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی‌رمق شد. در این هنگام، سعد به‌نزد وی آمد و گفت: مادرجان! اگر تو صد جان داشته‌باشی و آن جانها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر می‌خواهی بخور و اگر می‌خواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خوردونوش را ازسر گرفت. سعد می‌گوید: این آیه دربارهٔ من نازل شد».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُدۡخِلَنَّهُمۡ فِي ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٩﴾

﴿**و کسانی‌که ایمان آورده و کارهای صالح کرده‌اند، البتّه آنان را در زمرهٔ صالحان درمی‌آوریم**﴾ یعنی: در زمرهٔ کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ‌قدم گردیده‌اند.

باید دانست که صلاح از برازنده‌ترین صفات مؤمنان است و محلّ آرزوی پیامبران علیهم السلام بوده است.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ

ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِ وَلَئِن جَآءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ ۚ أَوَلَيْسَ ٱللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِى صُدُورِ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠﴾

﴿و از میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم پس چون در خداوند آزار بینند﴾ یعنی: چون در راه خداوند ﷻ و به‌خاطر دین وی آزار بینند چنان‌که اهل کفر با اهل ایمان و اهل معاصی با اهل طاعات چنین روشی درپیش گرفته و به‌خاطر ایمان به خدا ﷻ و عمل به اوامرش، مؤمنان و مطیعان را مورد آزار و اذیّت قرار می‌دهند. آری! چون در راه خداوند ﷻ آزار ببینند، در این هنگام ﴿فتنهٔ مردم را﴾ یعنی: آزار و اذیّتی را که مردم بر آنان وارد می‌سازند تا آنها را از دینشان برگردانند ﴿مانند عذاب خدا قرار می‌دهند﴾ یعنی: از دیدن آزار و اذیّت از سوی آنان بیقراری کرده، بر آن شکیبایی نمی‌ورزند و آن را در بزرگی و شدّت خود مانند عذاب الهی می‌پندارند و از آزاردهندگان چنان اطاعت می‌کنند که از خدا ﷻ اطاعت می‌کنند. به‌قولی: مراد از اینان، منافقانند که چون در راه خدا ﷻ مورد آزار قرار بگیرند، از دین حق بازگشته و کافر می‌شوند. پس شایستهٔ شأن مؤمن این است که بر آزار و اذیّت در راه خدا ﷻ صبر و پایداری نموده و به‌خاطر این آزارواذیّتها از حق برنگشته و در نیمهٔ راه سقوط نکند بلکه رویاروی این موانع بایستد و آنها را پشت‌سر بگذارد. البتّه اگر تحت فشار کفّار قرار داشت، این پایداری و ثبات وی مانع از آن نیست که ظاهراً بر سبیل تقیّه، با کفّار موافقت نماید در حالی که قلبش بر ایمان مطمئنّ است.

﴿و اگر از جانب پروردگارت پیروزی‌ای رسد﴾ به مؤمنان و غلبه و غنیمتی یابند؛ ﴿می‌گویند﴾ آن سقوط کنندگان در نیمه راه ﴿ما با شما بودیم﴾ یعنی: در دین شما بوده و با شما علیه دشمنان یار و همکار بودیم. پس خدای عزّوجلّ آنان را تکذیب کرده و می‌فرماید: ﴿آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است﴾ از خیر و شرّ

﴿داناتر نیست؟﴾ پس چگونه این ادّعای دروغین را به میان می‌آورند؟

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمانشان ضعف بود، به‌طوری‌که چون از کفّار آزار می‌دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوّت اسلام نمایان می‌شد و خدای عزّوجلّ مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می‌داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ ﴿١١﴾

﴿و قطعاً خدا مؤمنان را معلوم می‌دارد و یقیناً منافقان را نیز معلوم می‌دارد﴾ یعنی: خداوند ﷻ دو گروه مؤمن و منافق را به وسیلهٔ آزمایش در سختی‌ها از یک‌دیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار می‌گرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می‌بیند، متزلزل نمی‌شود و در راه خدا چنان‌که باید صبر و ثبات می‌ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل می‌شود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیّت کرده و به خدای عزّوجلّ کافر می‌شود و اگر پرچم اسلام و قوّت آن بر فراز شده خورشید پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به‌سوی اسلام بازمی‌گردد و می‌پندارد که از مسلمانان است.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبِعُواْ سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَٰيَٰكُمْ وَمَا هُم بِحَٰمِلِينَ مِنْ خَطَٰيَٰهُم مِّن شَىْءٍ ۖ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٢﴾

﴿و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید﴾ رهرو راه و روش ما باشید، به دین ما درآیید و از دین خویش باز گردید ﴿و ما گناهانتان را به گردن

می‌گیریم ﴾ یعنی: اگر پیروی از راه ما گناهی باشد که شما به‌سبب آن در هنگامهٔ رستاخیز ــ چنان‌که می‌گویید ــ موردمؤاخذه قرار می‌گیرید پس ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم تا این ما باشیم که به آن موردمؤاخذه و بازپرسی قرار می‌گیریم نه شما.

با تأسّف که جملهٔ: «تو این کار را بکن و گناهت به گردن من!» - خصوصاً میان عوام مردم در جوامع اسلامی بسیار رواج و رونق یافته است.

پس خدای عزّوجلّ در تکذیب آنان می‌فرماید: ﴿**و چیزی از گناهانشان را بردارنده نیستند** ﴾ یعنی: آنها هیچ چیز از گناهانی را که به برداشتن آن متعهّد شده‌اند، بردارنده نیستند ﴿**قطعاً آنان دروغگویند** ﴾ دراین سخن خویش که: «ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم» زیرا هیچ‌کس گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد.

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ کفّار قریش نازل شد.

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْ ۖ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

﴿**و قطعاً برمی‌دارند** ﴾ این گروه دعوتگر به سوی کفر ﴿**بارهای سنگین خود را** ﴾ یعنی: گناهانی را که خود مرتکب شده‌اند ﴿**و بارهای دیگری را با بارهای خود** ﴾ یعنی: بی آن‌که از گناهان خود مرتکبان گناه چیزی کم شود، گناهان دیگری را با گناهان خود نیز برمی‌دارند. و آن، گناهان کسانی است که آنهارا گمراه کرده و از هدایت به‌سوی ضلالت به در برده‌اند ﴿**و به‌راستی روز قیامت از آنچه افترا می‌بستند** ﴾ یعنی: از دروغهایی که در دنیا به‌میان می‌آوردند؛ ﴿**مورد پرسش قرار می‌گیرند** ﴾ همراه با سرکوب و سرزنش. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس به‌سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند مزدهای کسانی

است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که از پاداشهای خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود».

اینک مثالی عینی از رویارویی کفر و ایمان ارائه می‌شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿١٤﴾

﴿و به‌راستی نوح را به‌سوی قومش فرستادیم پس در میان آنها هزار سال منهای پنجاه سال درنگ کرد﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «نوح چهل سال داشت که به رسالت مبعوث شد، نهصد و پنجاه سال هم به دعوت الی‌الله در میان قومش مصروف بود و بعد از طوفان نیز شصت سال زندگی کرد تا نسل بشر بار دیگر رو به فزونی نهاد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «اوّلین نبیّی که فرستاده شد، نوح علیه السلام بود».

صاحب تفسیر «فی‌ظلال‌القرآن» می‌گوید: «هم‌اکنون داشتن چنین عمر طولانی‌ای غیرطبیعی به نظر می‌رسد ولی ما این خبر را از صادق‌ترین منبع در عرصهٔ هستی دریافت می‌کنیم، که این خود برهان روشن درستی آن است امّااگر بخواهیم آن را تفسیر کنیم، نیز می‌توانیم بگوییم: در آنَ زمان تعداد بشر اندک و محدود بوده‌اند پس بعید نیست که خدای سبحان به‌جای کثرت تعداد، به این نسل‌ها طول عمر بیشتری عنایت کرده باشد؛ برای این که زمین آبادان شود و حیات امتداد پیدا کند و چون نسل بشر روبه فزونی نهاد و زمین آبادان شد، دیگر سببی برای طولانی‌ساختن عمرها باقی نماند. این سنّت که گفتیم؛ در عمر بسیاری دیگر

از جانداران نیز قابل ملاحظه است و به هر مقدار که تعداد کم شود، عمر طولانی می‌شود چنان‌که می‌بینیم کرکس‌ها بعضاً تا صدها سال عمر می‌کنند در حالی که یک مگس بیش از دو هفته عمر نمی‌کند».

این آیه پایدار سازندهٔ پیامبر ﷺ در راه دعوت است، گویی خطاب به ایشان گفته می‌شود: نوح علیه السلام نهصدوپنجاه سال قومش را به‌سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمّد ﷺ! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدّتی است که در میان قوم خویش مانده‌ای و در همین اندک زمان، شمار امّت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

﴿**پس طوفان آنان را فرو گرفت**﴾ بعد از تمام‌شدن مدّت مذکور. طوفان: چیزی است که با کثرت و غلبه بر چیز دیگری احاطه کند، اعمّ از سیل تاریکی، یا تندباد. امّا دراینجا مراد از آن، سیل فراگیری است که هم از آسمان برآنان نازل شد و هم از زمین برجوشید تا همگی را غرق کرد ﴿**درحالی‌که ستمکار بودند**﴾ یعنی: با کفر خویش ادامه‌دهندهٔ ستم بودند و اندرزهای نوح علیه السلام در آنان هیچ سود و اثری نبخشید، با آن‌که نوح علیه السلام در تمام طول این مدّت آنان را پندواندرز و هشدار می‌داد.

فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَصْحَٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلْنَٰهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿١٥﴾

﴿**پس او وکشتی‌نشینان را نجات دادیم**﴾ یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. دربارهٔ شمار ایشان ــ بر چند قول ــ اختلاف نظر وجود دارد ﴿**و آن را**﴾ یعنی: کشتی را ﴿**آیتی برای عالمیان گردانیدیم**﴾ یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدّتی مدید بر کوه «جودی» باقی بود. به‌قولی معنی این است: آن واقعهٔ بلا را، یا آن نجات را،

یا مجازات غرق‌شدن را، مایهٔ عبرتی برای جهانیان گردانیدیم.

شایان ذکر است؛ بسیاری از نشانه‌ها در عصر ما حاکی از آن است که کشتی نوح تاکنون نیز در منطقه‌ای از کوه‌های «آرارات» باقی است و ماهواره‌ها توانسته‌اند از محلّ آن عکس‌برداری کنند. قبل از آن نیز برخی از ساکنان ارمنستان توانستند به خود کشتی برسند. چنان‌که شیخ سعید حوّی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «من در زندان بودم که این خبر را از رادیوی اسرائیل شنیدم و شرایط برایم فراهم نبود که تاریخ شنیدن این خبر را ثبت کنم».

وَإِبْرَٰهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱتَّقُوهُ ۖ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

﴿و ابراهیم را﴾ یعنی: یاد کن ابراهیم علیه السلام را ﴿آن‌گاه که به قومش گفت: خدا را بپرستید و از او پروا کنید﴾ یعنی: خداوند ﷻ را به پرستش یگانه و مخصوص قراردهید و از این که چیزی را با او شریک گردانید، پروا دارید ﴿این برای شما بهتر است﴾ یعنی: پرستش خدا ﷻ و پرواداشتن از وی برای شما از شرک بهتر است. و هرچند در شرک هیچ خیری نیست ولی حق تعالی آنان را برحسب اعتقادشان مورد خطاب قرار داد و فرمود: «این برای شما بهتر است» ﴿اگر می‌دانید﴾ چیزی از علم را. یا می‌دانید به چنان دانستنی که به‌وسیلهٔ آن میان خیر و شرّ تمییز دهید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَٰنًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَٱبْتَغُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ

ٱلرِّزْقَ وَٱعْبُدُوهُ وَٱشْكُرُوا۟ لَهُۥٓ ۖ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

ابراهیم علیه السلام خطاب به قومش افزود: ﴿**جز این نیست که شما به‌جای خداوند اوثانی را می‌پرستید**﴾ که نه سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند. اوثان: عبارت از بتان است. به‌قولی: صنم، بتی است که از طلا یا نقره یا سرب ساخته می‌شود و وَثَنْ: بتی است که از گچ یا سنگ ساخته می‌شود ﴿**و بهتانی برمی‌سازید**﴾ یعنی: جز این نیست که شما بتانی را می‌پرستید که آنها را خود برمی‌سازید پس در این سخن خویش که اینها خدایانی قابل‌پرستش هستند، دروغ گویید ﴿**بی‌گمان کسانی را که به‌جای خداوند می‌پرستید، برای شما مالک روزی‌ای نیستند**﴾ یعنی: قادر نیستند بر این که چیزی از روزی را به شما ببخشند ﴿**پس روزی را نزد خداوند بجویید**﴾ یعنی: طلب و تمایل خویش در ارزاق را فقط نزد خدای عزّوجلّ مطرح کنید زیرا فقط اوست که رزق همه نزد او می‌باشد پس، از فضلش از او درخواست کنید و فقط او را به یگانگی بخوانید ﴿**و او را بپرستید**﴾ به یگانگی ﴿**و او را شکر گزارید**﴾ بر آنچه که به شما انعام نموده است ﴿**که به سوی او بازگردانیده می‌شوید**﴾ در روز قیامت لذا شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَإِن تُكَذِّبُوا۟ فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ۖ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٨﴾

﴿**و اگر دروغ می‌انگارید**﴾ رسالت من را ﴿**قطعاً امّتهای پیش از شما هم تکذیب کردند**﴾ پیامبرانی مانند نوح و ادریس علیهما السلام را. به قولی: این از سخن ابراهیم علیه السلام و به‌قولی‌دیگر: از کلام خدای سبحان است که در این صورت معنی چنین می‌شود: اگر محمّد ﷺ را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوهٔ کفّار با پیامبران پیشین نیز

این چنین بوده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات چنین پیداست که همهٔ اینها حکایت سخنان ابراهیم علیه السلام است که با بیان آنها برای قومش، بر اثبات معاد حجّت اقامه کرد زیرا خداوند ﷻ بعد از همهٔ این آیات در (آیهٔ ۲۴) می‌فرماید: (فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ... ✿ پس نبود جواب قوم وی ...». ﴿و بر عهدهٔ پیامبر جز ابلاغ آشکار وظیفه‌ای نیست﴾ یعنی: مأموریّت پیامبر فقط این است که مردم را به‌سوی حق دعوت کند پس هدایت آنان بر عهدهٔ او نیست زیرا این کار در گسترهٔ توان او نمی‌باشد لذا بدانید که با این تکذیب هیچ زیانی به او نمی‌رسانید بلکه به خودتان زیان می‌رسانید.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١٩﴾

﴿آیا ندیده‌اند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را اعاده می‌کند؟﴾ یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند که چگونه خداوند ﷻ آنان را ابتدائاً به شکل نطفه‌ای می‌آفریند، سپس از رحم مادر به‌سوی دنیا بیرونشان می‌آورد آن‌گاه بعد از این آنان را می‌میراند. همچنین آیا ندیده‌اند که سایر حیوانات و سایر نباتات، در آفرینش و مرگ خود چرخهٔ معیّنی از عملیّهٔ پیچیده و نهایت دقیقی را طیّ می‌کنند؟ پس چون قدرت خدای سبحان را بر آغازگری و ایجاد دیدند و دانستند، باید بدانند که او بر تکرار و اعادهٔ خلقت آنها نیز قادر است و هر دو امر در پیشگاه قدرت وی یکسان می‌باشد. «يَرَوْ ✿ ندیده‌اند» در اینجا به معنی «يَعْلَمُوْا ✿ ندانسته اند» است، یعنی: «آیا ندانسته‌اند؟». همزهٔ استفهام برای انکار و نفی است و چون نفی برآمده از «لَمْ» به آن پیوست شود، مفید اثبات می‌گردد، یعنی: قطعاً آنان دانسته‌اند. و مانند آن است: (أَلَمْ نَشْرَحْ ... ✿ آیا سینه‌ات را باز و

منشرح نکردیم ؟) [۱/۹۲] یعنی : کردیم . ﴿بی‌گمان این﴾ اعادهٔ خلقت ﴿بر خداوند آسان است﴾ زیرا او چون امری را اراده کند ، به او می‌گوید : «کُنْ ✿ موجود شو». پس بی‌درنگ موجود می‌شود .

قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ بَدَأَ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ ٱللَّهُ يُنشِئُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْءَاخِرَةَ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر به تکذیب‌کنندگان رسالت . ولی اگر این آیه نیز در سیاق حکایت از سخنان ابراهیم علیه السلام باشد ، معنی این است : و به ابراهیم علیه السلام وحی کردیم که به قومت بگو : ﴿در زمین سفر کنید و بنگرید : خداوند چگونه آفرینش﴾ پیشینیان شما را ﴿آغاز کرده است﴾ با وجود کثرت و اختلاف رنگها ، طبایع و زبانهای آنها ؟ و آثار پیشینیان بر وجود آنها دلالت می‌کند پس از مطالعه در این آثار به قدرت پر گستره و بی‌نهایت الله ﷻ پی می‌برید .

شیخ سعید حوّی در تفسیر « الأساس » می‌گوید : « این فرمودهٔ خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همهٔ زمانها و مکانها را می‌گنجد . چنان‌که دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیّت آغاز آفرینش ، به ضرورت پژوهش در علم زیست‌شناسی و کاوش در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد موزه‌هایی در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند ، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد » .

﴿سپس خداوند آن نشأت آخرت را پدید می‌آورد﴾ برای بار دوم در هنگام رستاخیز . نشأت آخرت : زنده کردن خلق در روز قیامت است . این تعبیر ، دلیل بر آن است که آغاز و اعادهٔ آفرینش ، دو نشأت است و هر یک از آنها ایجاد و

اختراعی نو و بیرون آوردن از عدم به سوی وجود می‌باشد، تفاوتی که هست، در این است که آخرت ایجادی است بعد از ایجادی که مانند دارد در حالی که ایجاد اوّلیه در دنیا چنین نیست. ﴿بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست﴾ و هیچ‌کاری ــ از جمله آغاز و تکرار آفرینش ــ او را عاجز نمی‌گرداند.

يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَآءُ ۖ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

﴿هرکه را بخواهد عذاب می‌کند﴾ و آنان کفّار و عاصیانند ﴿و به هرکه بخواهد رحمت می‌آورد﴾ با هدایت نمودن وی. که آنان مؤمنان به پروردگار بزرگ، عمل‌کنندگان به اوامر و نواهی وی و تصدیق‌کنندگان پیامبران ﷺ می‌باشند ﴿و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید﴾ بعد از مرگ خویش، نه به‌سوی غیر وی.

وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا فِى ٱلسَّمَآءِ ۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

﴿و شما﴾ ای دروغ‌انگاران رسالتهای الهی ﴿عاجزکننده نیستید﴾ پروردگار خویش را و نمی‌توانید از حکم و قضای وی بگریزید ﴿نه در زمین و نه در آسمان﴾ پس نه اهل زمین خدای سبحان را در زمین عاجز می‌توانند کرد و نه اهل آسمان در آسمان ــ اگر او را نافرمانی کنند. قطرب می‌گوید: «معنای آیه این است: شما دروغ‌انگاران رسالتهای الهی، در آسمان نیز عاجزکنندهٔ خدا نیستید، چنانچه در آن باشید». ذکر آسمان در آیهٔ کریمه، معجزهٔ قرآنی بزرگی است زیرا نشان از آن دارد که انسان به زودی راهی سفر آسمان خواهد شد. ﴿و جز خدا برای شما ولیی نیست﴾ که با شما دوستی و همیاری نموده و متولّی امور شما گردد و

شما را از درگرفت خداوند ﷻ بازدارد ﴿و نه شما را نصرت‌دهنده‌ای است﴾ که یاریتان داده و عذاب خداوند ﷻ را از شما دفع کند.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ أُو۟لَـٰٓئِكَ يَئِسُوا۟ مِن رَّحْمَتِى وَأُو۟لَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

﴿و کسانی که به آیات﴾ تنزیلی یا تکوینی ﴿خداوند﴾ یا هردوی آنها ﴿و به لقای او﴾ در آخرت ﴿کفر ورزیدند﴾ یعنی: منکر برانگیخته‌شدن پس از مرگ و مابعد آن شدند و به آنچه که پیامبران ﷺ به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ ﴿آن گروه از رحمت من نومید شده‌اند﴾ در دنیا زیرا نه کتابهای من در آنان تأثیر گذاشت و نه آنچه که پیامبران من از آن خبر داده‌اند و در روز قیامت نیز از رحمت من ــ که بهشت است ــ مأیوس می‌شوند ﴿و آن گروه را عذابی دردناک است﴾ در دنیا و آخرت.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلنَّارِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

﴿پس جواب قومش﴾ یعنی: جواب قوم ابراهیم ﷺ بعد از آن‌که او آنان را به‌سوی یگانگی خدا ﷻ فراخواند و این همه به آنان پند و اندرز گفت ﴿جز این نبود که گفتند﴾ بعضی به بعضی دیگر ﴿او را بکشید یا بسوزانید﴾ بعد از آن‌که در میدان حجّت از پا درآمدند، نهایتاً بر سوزاندن وی همداستان شدند. این آیه ــ بعد از بیان چند آیهٔ معترضه در خطاب با محمّد ﷺ ــ بازگشتی به داستان

ابراهیم علیه السلام است. یا کلّ آیات فوق چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید، حکایت از سخنان ابراهیم علیه السلام و در سیاق آن است. ﴿**پس خداوند او را از آتش نجات داد**﴾ و آتش را بر ابراهیم علیه السلام سرد و سلامتی‌بخش گردانید ﴿**بی‌شک در این**﴾ نجات دادن ابراهیم علیه السلام ﴿**برای قومی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هایی است**﴾ قاطع بر وجود و یگانگی خداوند عزوجل، از آنجا که آنها این آتش عظیم را برافروختند و ابراهیم علیه السلام را در آن افگندند امّا آن آتش بر او هیچ تأثیر سوئی نکرد. دلیل این‌که حق تعالی مؤمنان را به یادآوری مخصوص گردانید این است که فقط آنان از این نشانه‌ها سود می‌برند، نه کافران.

ابن‌کثیر می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و ازاین روی است که همهٔ اهل ادیان بر محبّت وی اجتماع کرده‌اند».

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٢٥﴾

﴿**و گفت**﴾ ابراهیم علیه السلام به قومش ﴿**جز این نیست که به‌جای خدا بتانی را به پرستش گرفته‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست**﴾ یعنی: شما برای الفت و محبّت و همبستگی میان خود، به پرستش بتان روآورده‌اید زیرا حول پرستش آنها گردهم می‌آیید و از آن بیم دارید که اگر پرستش آنها را ترک کنید، دوستی و مودّت میان شما از بین برود پس حفظ دوستی فیمابین عاملی است که شما را بر پرستش بتان جمع گردانیده و گردهم آورده‌است ﴿**سپس روز قیامت بعضی از شما**

به بعضی‌دیگر کفر می‌ورزید ﴾ و همدیگر را ردّ و تخطئه می‌کنید. یعنی در آخرت وضع کاملاً بر عکس می‌شود و این دوستی و مودّتی که بر بنیاد باطل اساس‌گذاری شده، به‌پایان می‌آید. به‌قولی معنی این است: در آخرت پرستشگران بتان از آنها و بتان از پرستشگران خویش بیزاری می‌جویند ﴿**و برخی از شما به برخی‌دیگر لعنت می‌فرستد** ﴾ یعنی: هر گروهی دیگری را مورد لعن و طعن و نفرین قرار می‌دهد ﴿**و جایگاهتان آتش دوزخ است** ﴾ یعنی: جایگاه پرستشگر و پرستش شده و پیرو و فرمانده همه در آنجاست ﴿**و برای شما یاورانی نیست** ﴾ که با نصرت ویاری خویش شما را از عذاب دوزخ برهانند.

۞ فَـَٔامَنَ لَهُۥ لُوطٞۘ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

﴿**پس لوط به او ایمان آورد** ﴾ یعنی: لوط به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و او را در تمام آنچه که با خود از پیامهای حق آورده بود، تصدیق کرد. لوط علیه السلام برادرزادهٔ ابراهیم علیه السلام بود که بعداً در حیات ابراهیم علیه السلام به‌سوی اهالی شهر سدوم به نبوّت مبعوث شد ﴿**و گفت** ﴾ ابراهیم علیه السلام ﴿**من به‌سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم** ﴾ یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم. همان بود که از «کوثی» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به‌سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالی که برادرزاده‌اش لوط و همسرش ساره نیز باوی همراه بودند ﴿**بی‌گمان حق تعالی عزیز حکیم است** ﴾ یعنی: او غالب و نیرومندی است که مرا از دشمنانم باز می‌دارد، حکیمی است که کارهای وی همه به مقتضای حکمت است بنابراین، مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد.

وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِى ذُرِّيَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَٰبَ وَءَاتَيْنَٰهُ أَجْرَهُۥ فِى ٱلدُّنْيَا ۖ وَإِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٢٧﴾

﴿و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و در ذُرّیه‌اش نبوّت و کتاب قرار دادیم﴾ خداوند متعال با بخشیدن فرزندان، بر ابراهیم علیه السلام منّت گذاشت پس اوّلین فرزند وی اسماعیل علیه السلام بود و حق تعالی بعد از او اسحاق و یعقوب فرزند اسحاق را که در حیات جدّش ابراهیم علیه السلام متولّد شد به او بخشید و در نسل وی پیامبری و کتاب را قرار داد زیرا بعد از ابراهیم علیه السلام هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی. مراد از کتاب: جنس کتاب است که شامل تورات و انجیل و زبور و قرآن همه می‌شود. ﴿و در دنیا پاداشش را به او دادیم﴾ با بخشیدن فرزندان و به او خبر دادیم که نبوّت در ایشان استمرار می‌یابد و پیروان همهٔ آیین‌ها را دوستدار وی گردانیدیم، به‌طوری که همه ادّعا می‌کنند که ابراهیم علیه السلام از آن ماست. همچنین در دنیا به او عمل شایسته و عاقبت نیکو عطا کردیم به طوری‌که تا قیامت مؤمنان بر وی درود می‌فرستند و با غیر این از نعمتها و موهبت‌ها در دنیا به او پاداش دادیم ﴿و قطعاً او در آخرت از صالحان است﴾ یعنی: از کاملان در صلاح و شایستگی و از مستحقّان پاداش و عطای فراوان از سوی پروردگار سبحان است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢٨﴾

﴿و لوط را نیز﴾ به رسالت فرستادیم ﴿آن‌گاه که به قومش گفت: شما مرتکب فاحشه می‌شوید﴾ فاحشه: خصلتی است در نهایت زشتی، که در اینجا عبارت از

فعل لواط می‌باشد ﴿که هیچ یک از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است﴾ یعنی: لواط از آن روی عملی به غایت زشت است که قبل از شما احدی از مردم از هیچ گروه و نژادی، در ارتکاب آن پیشی نگرفته است.

أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ ۖ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ﴿٢٩﴾

﴿آیا شما با مردها درمی‌آمیزید﴾ یعنی: با آنان مرتکب عمل لواط می‌شوید ﴿و راه را قطع می‌کنید﴾ به قولی: آنان با مسافرانی که از شهرشان می‌گذشتند، عمل لواط را انجام می‌دادند و به این سبب راه را قطع می‌کردند. به‌قولی‌دیگر: آنان بر رهگذران راه را بسته و به کشتار و چپاول آنان می‌پرداختند. به‌قولی دیگر: مراد قطع کردن راه توالد و تناسل است. ﴿و در محافل خود مرتکب منکر می‌شوید﴾ به قولی: آنان مردم را با سنگریزه زده و به غریبه‌ها بی‌احترامی کرده و در مجالس خویش باد شکم خالی می‌کردند و دربرابر دیدگان یک‌دیگر با مردان عمل لواط را انجام می‌دادند و اعمالی دیگر جز اینها نیز نقل شده است.

﴿پس نبود پاسخ قومش جز این که گفتند: اگر از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور﴾ و جز این پاسخی دیگر ندادند، که این پاسخ، نشانهٔ استمرارشان بر تکذیب و لجاجت و عناد بود بدین جهت، لوط پیامبر خدا ﷺ از خدای عزّوجلّ علیه آنان چنین یاری خواست:

قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِي عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

﴿گفت﴾ لوط علیه السلام ﴿پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار نصرت بخش﴾ با فرودآوردن عذاب بر آنان. پس خدای عزّوجلّ فرشتگانش را برای تعذیب آنان فرستاد و به ایشان فرمان داد که قبل از نازل کردن عذاب بر قوم لوط علیه السلام، نزد ابراهیم علیه السلام بروند و او را به تولّد فرزندی برایش مژده دهند بدین جهت فرمود:

وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُوٓاْ إِنَّا مُهْلِكُوٓاْ أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ ۖ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُواْ ظَٰلِمِينَ ﴿٣١﴾

﴿و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند﴾ یعنی: مژدهٔ به دنیا آمدن فرزند وی اسحاق علیه السلام و فرزند فرزند وی یعقوب علیه السلام را ﴿گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم﴾ یعنی: این سخن را به ابراهیم علیه السلام گفتند. مراد از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی می‌کردند ﴿زیرا اهل آن ستمگر بودند﴾ به سبب کفر و ارتکاب انواع معاصی. یادآور می‌شویم که این داستان به‌طور مفصّل در سوره‌های «هود» و «حجر» گذشت.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا ۚ قَالُواْ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا ۖ لَنُنَجِّيَنَّهُۥ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٣٢﴾

﴿گفت﴾ ابراهیم علیه السلام ﴿آخر لوط نیز در آنجاست﴾ پس با وجود آن بی‌گناه، چگونه آن شهر را نابود می‌کنید؟ ﴿گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند﴾ از خوبان و بدان ﴿داناتریم﴾ نسبت به تو پس می‌دانیم که لوط هم در آنجاست ﴿بی‌گمان او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم﴾ از عذاب ﴿جز زنش را که از باقی‌ماندگان است﴾ در

عذاب پس با عذاب‌شوندگان باقی می‌ماند و جزء نجات‌یافتگان نیست.

دلیل این که خدای عزّوجلّ به باقی‌ماندن زن لوط در عذاب حکم کرد، این بود که او قومش را بر ستمگری و گمراهی و گناه یاری می‌کرد لذا سزاوار جزایی همچون جزای آنان شد.

وَلَمَّآ أَن جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُواْ لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ ۖ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٣٣﴾

﴿**و هنگامی که فرستادگان ما**﴾ یعنی: فرشتگان ما ﴿**به‌نزد لوط آمدند، به علّت حضور ایشان ناراحت شد**﴾ لوط علیه السلام چون آنان را دید، از دیدنشان نگران و پریشان شد؛ زیرا ایشان را از بشر پنداشت و از آنجا که آنها به صورت پسرانی زیباروی و نیک صورت آمده بودند، از تعرّض قوم بدکارش بر ایشان ترسید ﴿**و برای آنان دلتنگ شد**﴾ یعنی: از کمک به آنان و حمایتشان احساس ناتوانی کرد، ازاین‌روی محزون و دلتنگ شد ﴿**گفتند: نترس و اندوهگین نباش**﴾ یعنی: بر ما از آزار قومت نترس و نگران و پریشان نباش زیرا آنان نمی‌توانند بر ما دست یابند ﴿**ما نجات‌دهندهٔ تو و خانواده‌ات هستیم**﴾ از عذابی که خدای سبحان ما را به فرودآوردن آن برآنان فرمان داده‌است ﴿**جز زنت که از باقی‌ماندگان است**﴾ در آتش عذاب. چنین بود که فرشتگان به لوط علیه السلام خبر دادند که آنان پیک هلاک قومش و نجات وی و خانواده‌اش ــ بجز زنش ــ هستند چنان‌که به ابراهیم علیه السلام نیز این خبر را دادند.

إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰٓ أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ

يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

فرشتگان افزودند: ﴿ما بر اهل این شهر رجزی را﴾ یعنی: عذاب سختی را ﴿از آسمان فرودآورنده هستیم﴾ و آن سنگ‌باران کردنشان است. به‌قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود می‌آید. به‌قولی‌دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده‌است ﴿به‌سبب آن‌که فسق می‌کردند﴾ یعنی: به‌سبب فسق و نافرمانی‌شان.

وَلَقَد تَّرَكْنَا مِنْهَآ ءَايَةًۢ بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

﴿و به‌راستی از آن نشانه‌ای روشن باقی گذاشتیم﴾ یعنی: از شهر لوط بعد از هلاک‌کردن مردم آن، نشانه و دلالتی روشن و مایهٔ پند و عبرتی باقی گذاشتیم ﴿برای گروهی که خرد می‌ورزند﴾ پس خردورزان روشنفکر و با بصیرت، از دیدن آن نشانه عبرت گرفته و در آن سخت تأمّل و اندیشه می‌کنند. این نشانه عبارت است از: آثار عذابی که در آن شهر باقی‌مانده است، مانند سنگهایی که مردم شهر با آنها سنگباران شدند و مانند ویرانی دیار و زیروروشدن زمین آن شهر برآنان و تبدیل شدن آن محلّ به دریاچه‌ای بدبو و متعفّن.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ وَٱرْجُوا۟ ٱلْيَوْمَ ٱلْءَاخِرَ وَلَا تَعْثَوْا۟ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

﴿و﴾ فرستادیم ﴿به‌سوی مَدیَن برادرشان﴾ در نسب و قومیّت ﴿شعیب را. گفت: ای قوم من! خدارا بپرستید﴾ یعنی: فقط او را به پرستش مخصوص گردانید ﴿و به

روز بازپسین امید داشته باشید ﴾ یعنی : توقّع و انتظار روز بازپسین را داشته باشید و امروز در دنیا اعمالی را انجام دهید که در فردای آخرت عذاب حق تعالی را از شما بازدارد ﴿**و در زمین فساد برنیفروزید** ﴾ عُثُوّ و عَثِیّ: سخت‌ترین فساد است . زیرا آنان علاوه بر این که به خدا ﷻ و پیامبرش کافر بودند ، در معاملات از وزن و پیمانه می‌کاستند و راه را بر مردم می‌زدند .

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٣٧﴾

﴿**پس او را تکذیب کردند و زلزله آنان را فرو گرفت** ﴾ رَجْفَه: زمین لرزهٔ سخت است . همچنان بانگ مرگبار جبرئیل ﷺ برآنان فرود آمد که دلهایشان را از جا برکند ﴿**پس در دیارشان** ﴾ یعنی : در شهر و خانه‌هایشان ﴿**از پا درآمدند** ﴾ جَاثِمْ: بر زانوها مرده بر زمین افتادند .

یادآور می‌شویم که داستان اهل مَدْیَنْ در سوره‌های « اعراف ، هود و شعراء » به تفصیل گذشت .

وَعَادًا وَثَمُودَا۟ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَٰكِنِهِمْ ۖ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَكَانُوا۟ مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

﴿**و عاد و ثمود را** ﴾ تقدیر سخن چنین می‌شود : و دو قبیلهٔ عاد و ثمود را نیز هلاک ساختیم ﴿**و به‌راستی برایتان روشن شده‌است** ﴾ فرجام ننگین هلاک‌ساختنشان ﴿**از مسکن هایشان** ﴾ آن‌گاه که از برابر آنها عبور می‌کنید . یعنی :

شما اعراب از برابر منطقهٔ «حِجْر» که نزدیک وادی‌القریٰ است، بسیار عبور و مرور می‌کنید و مسکن‌های ویرانشان را خوب می‌شناسید همین طور از برابر «احقاف» که قریه‌ای از حضرموت در سرزمین یمن است، بسیار عبور و مرور می‌کنید لذا نشانه‌های روشنی را می‌بینید که می‌توانید از آنها درس عبرت گرفته و در آنها تدبّر و تأمّل کنید ﴿**و شیطان کارهایشان را برآنان آراست**﴾ مانند کفر و نافرمانی خداوند ﷻ را درنتیجه، کار و کردارشان را زیبا می‌دیدند ﴿**پس آنان را بازداشت**﴾ با این جلوه‌دادنها و آراستن‌ها ﴿**از**﴾ پیمودن ﴿**راه**﴾ مستقیم و روشنی که انسان را به حق و حقیقت می‌رساند ﴿**با آن‌که صاحب بینش بودند**﴾ و با این بینایی و خرد می‌توانستند حق را با استدلال بشناسند ولی با وجود آن‌که دارای بینش بودند و نیروی اندیشه و درّاکهٔ خوبی داشتند امّا این بصیرتشان هم به حالشان سودی نبخشید زیرا آنان بینش‌ها و اندیشه‌های خود را فقط صرف ظواهر و مظاهر دنیا کرده و آن را از روی تکبّر و عناد، در کار تمییز دادن حق از باطل مصرف نکردند.

وَقَٰرُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ ۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا كَانُوا۟ سَٰبِقِينَ ﴿٣٩﴾

﴿**و قارون و فرعون و هامان را**﴾ نیز نابود کردیم. قارون ثروتمند متکبّر، فرعون طاغوت خودکامهٔ مستبدّ و هامان وزیر وی و یاریگرش بر ظلم بود ﴿**و به‌راستی موسی با نشانه‌های روشن نزد آنان آمد پس در زمین استکبار ورزیدند**﴾ و از عبادت خداوند ﷻ سرپیچیدند ﴿**و سبقت گیرنده نبودند**﴾ یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند.

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنۢبِهِۦ ۖ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا ۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

﴿ **پس هریک** ﴾ یا هر گروه ﴿ **از آنان را به گناهش گرفتار کردیم** ﴾ یعنی : او را به سبب کفر و تکذیبش ، مورد مجازات قرار دادیم . این تعبیر دلیل بر آن است که خدای عزّوجلّ انسان را جز به سبب گناه فرونمی‌گیرد .

﴿ **پس بعضی از آنان بودند که برآنان شنبادی فرستادیم** ﴾ یعنی : بادی را که با خود شن و سنگریزه می آورد . و آنان قوم لوط بودند .

﴿ **و بعضی از آنان بودند که بانگ مرگبار آنها را فرو گرفت** ﴾ آنان ثمود و مردم مَدْیَنْ بودند .

﴿ **و بعضی از آنان بودند که آنها را به زمین فرو بردیم** ﴾ که آنان قارون و یارانش بودند .

﴿ **و بعضی از آنان را غرق کردیم** ﴾ که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و قومشان بودند .

﴿ **و این خدا نبود که بر آنان ستم کند** ﴾ با آنچه که بر سرشان از عذاب فرود آورد زیرا او قبل از آن‌که عذابشان کند ، پیامبران خود را به‌سویشان فرستاد و کتابهای خویش را برآنان نازل کرد ﴿ **بلکه خود آنان بودند که بر خود ستم می‌کردند** ﴾ با استمرار بر کفر و تکذیب پیامبران علیهم السلام و عمل به نافرمانیها و منهیّات خداوند جل جلاله .

مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلْعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتْ بَيْتًا ۖ وَإِنَّ أَوْهَنَ ٱلْبُيُوتِ لَبَيْتُ ٱلْعَنكَبُوتِ ۖ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

﴿**مَثَل کسانی که به‌جای خدا سرورانی گرفتند**﴾ که با آنان دوستی و محبّت ورزیده و در جهت برآوردن نیازهای خود به‌جای خداوند ﷻ برآنان تکیه می‌کنند، چه این سروران دروغین از جمادات باشند؛ مانند بتان سنگی و چوبی، چه از حیوانات باشند، چه از فرشتگان، چه از زندگان باشند و چه از مردگان. آری! وصف و مَثَل اینان ﴿**چون وصف عنکبوت است که**﴾ با آب دهان خود ﴿**خانه‌ای برای خود ساخت**﴾ مسلّم است که این خانهٔ عنکبوتی هیچ نیازی را برای وی برنمی‌آورد، نه در گرما، نه در سرما، نه در موقع بارش باران و نه هم این خانه او را از گزند دشمنان حفظ می‌کند. پس همچنین‌اند بتانی که از خدابرگشتگان به‌جای خداوند ﷻ به دوستی و سروری گرفته‌اند زیرا این بتان برای آنان به هیچ وجهی از وجوه ــ نه در دنیا و نه در آخرت ــ نفعی نمی‌رسانند و از آنان شرّ و بلایی را دفع نمی‌کنند ﴿**و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانهٔ عنکبوت است**﴾ که هیچ خانه‌ای از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست ﴿**اگر می‌دانستند**﴾ که این معبودان و سرورانشان در حکم خانهٔ عنکبوت‌اند، هرگز آنها را پرستش نمی‌کردند امّا ندانستند.

إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ مِن شَىْءٍ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

﴿همانا خدا می‌داند که آنچه را غیراز وی می‌پرستند چیزی نیست﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! به کافران بگو : بی‌گمان خداوند ﷻ می‌داند که کفّار چیزی را بجز وی نمی‌پرستند که نفع یا زیانی بتوانند برسانند پس درحقیقت این معبودان باطل چیزی نیستند ﴿و اوست عزیز حکیم﴾ یعنی : حق تعالی ذات غالب و پیروزمندی است که کارهای وی در نهایت محکمی و فرزانگی است .

وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ ﴿٤٣﴾

﴿و این مثلها را برای مردم می‌زنیم﴾ یعنی : این مَثَل و غیرآن از مثلهایی راکه در قرآن است ، برای مردم می‌زنیم تا بیدار شوند و در نتیجه ، آنچه که از فهم‌هایشان دور شده است ، به اذهانشان نزدیک گردد ﴿ولی جز دانشوران﴾ و دانایان به وجود خداوند ﷻ و به اسما و صفات وی و جز استوارگامان ژرف‌نگر در عرصهٔ علم ﴿آنهارا درنمی‌یابند﴾ یعنی : مَثَل های ما را نمی‌فهمند و در آنها اندیشه نمی‌کنند . پس فقط دانایانند که در آنچه برایشان خوانده می‌شود و در آنچه که مشاهده می‌کنند ، تدبّر و تفکّر می‌کنند .

این آیه بر فضیلت علم بر عقل دلالت می‌کند . امام احمد رحمه‌الله به این مناسبت از عمرو بن‌عاص رضی‌الله‌عنه روایت می‌کند که گفت : « از رسول خدا ﷺ هزار مَثَل را فراگرفتم » . که این خود درسی است بلیغ؛ زیرا نشان‌دهندهٔ آن است که رسول خدا ﷺ برای نزدیک کردن معانی به اذهان مردم ، از روش زدن مَثَل بسیار استفاده می‌کردند .

خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

آن‌گاه خداوند ﷻ در تبیین قدرت عظیم خویش می‌فرماید: ﴿خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید﴾ یعنی: به عدل و قسط آفرید در حالی که او در آفرینش آنها مصالح بندگانش را مدّنظر داشت پس در این آفرینش هیچ‌کس او را کمک و یاری نکرده است ﴿قطعاً در این﴾ آفرینش ﴿برای مؤمنان نشانه‌ای است﴾ یعنی: دلالتی است روشن بر این که حق تعالی در خلق و امر و الوهیّت یگانه است.

اُتْلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَـٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ ۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ ۗ وَلَذِكْرُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

﴿بخوان﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿آنچه از کتاب که به سوی تو وحی شده است﴾ یعنی: قرآن را همراه با تدبّر در آیات و تفکّر در معانی آن بخوان ﴿و نماز﴾ فریضه ﴿را برپا دار﴾ در اوقات آن و برآن مواظبت کن ﴿بی‌گمان نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد﴾ فحشا: عبارت است از اعمال زشت و ناپسندی مانند زنا. منکر: عبارت است از آنچه که در شریعت شناخته شده نیست و شرع و عقل آن را ناپسند می‌شناسد.

البتّه معنای این که نماز از فحشا و منکر بازمی‌دارد این است که: مواظبت بر نماز، سبب خودداری از ارتکاب گناه می‌شود، به‌جهت آن‌که انسان در نماز، خود را در محضر خدا ﷻ می‌بیند، او را مراقب خود می‌داند، با او راز و نیاز می‌کند و در آیات او تدبّر می‌نماید.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷻ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلاتُهُ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ لَمْ يَزْدَدْ بِها مِنَ اللّٰهِ إِلاّٰ بُعْدا ✿ هر کس نماز وی

او را از فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از خداوند ﷻ چیز دیگری نیفزوده است». انس ﷺ حکایت می‌کند که: جوانی از انصار با رسول خدا ﷺ نماز جماعت می‌گزارد امّا درعین‌حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب ﷺ چگونگی حال او را به رسول خدا ﷺ خبر دادند و ایشان در **حدیث‌شریف** فرمودند: «یقیناً نمازش به‌زودی او را باز خواهد داشت». پس دیرزمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به‌صلاح آمد آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

﴿**و قطعاً ذکر خدا بزرگتر است**﴾ یعنی: ذکر خدا ﷻ از همهٔ عبادتها بزرگتر است زیرا این ذکر خدا ﷻ است که از فحشا و منکر بازمی‌دارد چراکه ترک فحشا و منکر جز از کسی که ذاکر خدا ﷻ و حاضر و ناظر دانندهٔ وی باشد، تحقّق پیدا نمی‌کند و بی‌شک آنچه از این ذکر و یادآوری که در نماز است، رکن و پایهٔ برتری آن بر سایر عبادتهاست.

ظاهر نصّ گویای این معنی است که ذکر دائم الله ﷻ دارای اثر بزرگتری در بازداشتن از فحشا و منکر نسبت به ذکر وی فقط در نماز است. امّا ابن‌عبّاس ﷺ در معنای: (وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ) می‌گوید: ذکر و یادآوری خداوند ﷻ از شما ــ چون او را بخوانید و به‌یاد آورید ــ بزرگتر از ذکر و یادآوری شما او راست چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَمَنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْهُ ۞ خدای عزّوجلّ فرمود: هر کس مرا پیش خود یاد کند، او را پیش خود یاد می‌کنم و هر کس مرا در محضر جماعتی یاد نماید، او را در محضر جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم».

﴿**و خدا می‌داند چه می‌کنید**﴾ پس دربرابر خیر، به شما جزای خیر و در قبال شرّ و بدی، به شما جزای بد می‌دهد.

۞ وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ﴿٤٦﴾

﴿و مجادله نکنید﴾ ای مؤمنان! ﴿با اهل کتاب﴾ یعنی: با یهود و نصارا ﴿جز به‌شیوه‌ای که بهتر است﴾ یعنی: جز با خصلتی که به اعتبار پاداش نیکوتر است و آن عبارت است از مقابلهٔ خشونت با نرمی و مقابلهٔ خشم با تحمّل زیرا مقابلهٔ جدال و گفت‌وگو با این شیوه، یهود و نصارا را به حجّتها و برهانهای خداوند ﷻ متوجّه گردانیده و این بستر و این امید را پدید می‌آورد که شما را در امر پذیرش اسلام اجابت گویند، در حالی که جدال به شیوهٔ خشونت، چنین اثر و ثمری ندارد. ﴿مگر با کسانی از آنان﴾ یعنی: با کسانی از یهود و نصارا ﴿که ستم کرده‌اند﴾ یعنی: با افراط در مجادله، از جادهٔ رعایت ادب با مسلمانان به انحراف رفته‌اند و نرمی و ملایمت در آنان سودی نبخشید پس از مغالطه و خشونت در جدال با آنان باکی نیست و با آنان مجادلهٔ خشونت آمیز کنید ﴿و بگویید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده﴾ از قرآن ﴿و آنچه بر شما فرو فرستاده شده﴾ از تورات و انجیل ﴿ایمان آوردیم﴾ که همه از نزد خدای تبارک‌وتعالی نازل شده‌اند و این دو کتاب تا هنگام بعثت محمّدی ﷺ و نزول شریعت اسلامی، شریعت ثابت الهی بوده‌اند. البتّه تحریفات و تبدیلات آنها، در این تصدیق ما داخل نمی‌شود ﴿و خدای ما و خدای شما یکی است﴾ نه برای او شریکی است، نه ضدّی و نه همتایی ﴿و ما فرمانبردار اوییم﴾ یعنی: مخصوصاً ما امّت محمّد ﷺ فرمانبردار و مطیع پروردگار هستیم.

این آیه، تعلیم و آموزشی است برای ما که نوع و نحوهٔ سخنی را که باید در اثنای گفت‌وگوی انتقادی با اهل کتاب به کار گیریم، مشخّص می‌کند.

بخاری و نسائی از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به‌زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به‌زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم». همچنین بیهقی در کتاب «شعب» از جابربن عبدالله رضی الله عنه روایت کرده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «از اهل کتاب چیزی نپرسید زیرا آنان هرگز شما را هدایت نمی‌کنند ــ درحالی‌که خود گمراه شده‌اند ــ پس اگر از آنان سؤال کنید؛ یا باطلی را تصدیق کرده‌اید و یا حقّی را تکذیب نموده‌اید، به خدا سوگند که اگر موسی علیه السلام زنده و در میان شما بود، برای او روا نبود جز این که از من پیروی کند».

صحیح این است که این آیه «محکم» است و به آیهٔ «سیف» منسوخ نشده است.

وَكَذَٰلِكَ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ ۚ فَٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۖ وَمِنْ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤْمِنُ بِهِۦ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿٤٧﴾

﴿**وهمچنین ما بر توکتاب را نازل کردیم**﴾ یعنی: مانند نازل‌کردن تورات و انجیل و غیرآنها بر پیامبران دیگر علیهم السلام، ما قرآن را نیز بر تو نازل کردیم ﴿**پس کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، بدان ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: کسانی که کتابهای پیشین را به حق خوانده و فراگرفته‌اند، به قرآن نیز ایمان می‌آورند؛ مانند عبدالله‌بن سلام، سلمان فارسی و همراهانشان ﴿**و از این گروه**﴾ اشاره به‌سوی مردم مکّه است. به‌قولی:

اشاره به‌سوی تمام اعراب است ﴿کسانی هستند که به آن ایمان می‌آورند﴾ یعنی : به قرآن ﴿و آیات ما را﴾ یعنی : آیات قرآن را با وجود آشکار بودن و دور بودن شبهه از آنها ﴿جز کافران انکار نمی‌کنند﴾ کافرانی که بر کفر خود مصمّم‌اند؛ از مشرکان و اهل کتاب . جَحُود: انکار چیزی به زبان است که در قلب ثابت می‌باشد .

وَمَا كُنتَ تَتْلُوا۟ مِن قَبْلِهِۦ مِن كِتَٰبٍ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ ۖ إِذًا لَّٱرْتَابَ ٱلْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

﴿و نبودی که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی﴾ یعنی : ای محمّد ﷺ ! تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی‌خواندی و بر خواندن آن توانا نبودی زیرا تو شخص امّی و ناخوانی هستی که نمی‌توانی بخوانی ﴿و نه آن را با دست خود می‌نوشتی﴾ زیرا تو بر نوشتن نیز توانا نیستی ﴿وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند﴾ یعنی : اگر تو از کسانی می‌بودی که بر خواندن و نوشتن قادرند ، قطعاً باطل‌اندیشان بداندیش می‌گفتند : شاید آنچه را که او بر ما می‌خواند ، از کتابهای پیشین الهی یا از کتابهایی یافته است که در بارهٔ اخبار و تواریخ امّتها تدوین شده‌اند . امّا از آنجا که تو امّی هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی ، دیگر هرگز هیچ محلّی برای شکّ و شبهه در آنها باقی نمی‌ماند .

ابن‌کثیر می‌گوید : « رسول خدا ﷺ تا آخر حیاتشان نه می‌توانستند بخوانند و نه می‌توانستند بنویسند و نه حتّی یک حرف یا یک سطر را به دست خود نوشته‌اند بلکه نویسندگانی داشتند که جلوی رویشان وحی و نامه‌هایشان را که به‌سوی سرزمینهای مختلف می‌فرستادند ، می‌نوشتند . گفتنی است؛ حدیثی را که بعضاً در مورد این که رسول خدا ﷺ قبل از رحلت خود نوشتن را آموختند ، روایت کرده اند ، حدیثی است ضعیف که هیچ اصلی ندارد » .

بَلْ هُوَ ءَايَـٰتُۢ بَيِّنَـٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَـٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّـٰلِمُونَ ﴿٤٩﴾

﴿بلکه آن﴾ یعنی: قرآن ﴿آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که دانش داده شده‌اند﴾ یعنی: مؤمنانی که قرآن را در عهد رسول اکرم ﷺ حفظ کردند و نیز مؤمنانی که بعد از آن حضرت ﷺ قرآن را حفظ کرده و می‌نمایند، به آن دانایند. این دو ویژگی قرآن است که اوّلاً: آیات آن دارای اعجاز روشنی است و ثانیاً: آیات آن در سینه‌ها محفوظ است. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «قرآن را علما حفظ می‌کنند و خدای عزّوجلّ حفظ و تلاوت و تفسیر آن را برایشان آسان می‌گرداند». ﴿و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند﴾ یعنی: کسانی که در ظلم و ستم از حدّ درگذشته‌اند، همانان که حق را می‌دانند امّا از آن روی برمی‌تابند؛ آیات ما را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا۟ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَـٰتٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۖ قُلْ إِنَّمَا ٱلْـَٔايَـٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾

﴿و گفتند﴾ کفّار مکّه ﴿چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده‌است﴾ مانند معجزات موسی علیه السلام، شتر صالح علیه السلام و معجزات مسیح علیه السلام ﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ در پاسخشان ﴿معجزات فقط نزد خداوند است﴾ و او آنها را بر هر کس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل می‌کند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت می‌شوید، قطعاً درخواست شما را اجابت می‌کند زیرا فرودآوردن معجزات بر او سهل و

آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، ازاین روی خواستهٔ شما را اجابت نمی‌کند ﴿و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم﴾ که طبق مأموریّت خویش، شما را بیم و هشدار داده و آنچنان که بایدوشاید، حقایق را برای شما بیان می‌کنم و جز این هیچ چیز دیگر در قدرت و اختیار من نیست.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

﴿آیا برای آنان بس نیست که ما این کتاب را که برآنان خوانده می‌شود برتو نازل کرده‌ایم﴾ یعنی: ای پیامبر! اگر آنان سرعناد ندارند و طالب حقّ و حقیقت هستند، آیا این کتاب به عنوان معجزه برایشان کافی نیست، کتابی که تو آنان را در مورد آن به مبارزه فراخوانده‌ای که مانند آن یا حدّاقل سوره‌ای مانند آن را بیاورند امّااز آوردن آن عاجز شدند؟ پس اگر تو معجزات موسی و معجزات غیروی از انبیا علیهم‌السلام را هم برای آنان می‌آوردی، هرگز ایمان نمی‌آوردند چنان‌که با قرآن ایمان نیاوردند ﴿بی‌گمان در این﴾ کتاب اعجازگر که معجزه‌ای مستمّر در همه زمانها و مکانهاست ﴿برای قومی که ایمان می‌آورند﴾ به آنچه که تو از نزد پروردگار خویش آورده‌ای ﴿رحمتی است﴾ عظیم در دنیا و آخرت ﴿و پندی است﴾ در دنیا؛ که حقایق را با آن به‌یاد آورده و به‌سوی حق راه می‌یابند.

روایتی در بیان **سبب‌نزول** بیانگر آن است که افرادی از مسلمین نوشته‌هایی با خود آوردند که بعضی از شنیده‌هایشان از یهود در آن نقل شده بود پس این آیهٔ کریمه نازل شد.

قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا ۖ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ ۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱلْبَٰطِلِ وَكَفَرُوا۟ بِٱللَّهِ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٥٢﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿کافی است خدا میان من و شما گواه باشد﴾ به آنچه که میان من و شما روی داده است و کافی است که او بر صدق و حقّانیّت رسالتم گواه باشد ﴿آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند﴾ بنابراین، به کار من و کار شما و حقّ من و حقّ شما آگاه است و هیچ چیز از این امور بر او پنهان نیست ﴿وکسانی که به باطل﴾ یعنی: به معبودان باطل ﴿ایمان آورده‌اند و به خدا کفر ورزیده‌اند، آن گروه، همان زیانکارانند﴾ در معاملهٔ خود، از آنجا که کفر را به بهای ایمان خریده‌اند و حتماً جزای این کار خود را در خواهند یافت.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ ۚ وَلَوْلَآ أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَآءَهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾

﴿و﴾ مشرکان ﴿از تو عذاب را به شتاب می‌طلبند﴾ از روی استهزا و تکذیب، گویی سخن گفتن از عذاب، بحثی مسخره است ﴿و اگر میعادی معیّن در کار نبود﴾ که خداوند ﷻ آن را برای عذابشان معیّن کرده‌است و آن میعاد؛ روز قیامت یا وقت مرگ آنان است ﴿قطعاً عذاب برآنان نازل می‌شد﴾ به طور عاجل، عذابی که به سبب گناهان خویش سزاوار آن هستند ﴿و البتّه بی آن‌که خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد﴾ یعنی: آن عذاب درحالی به‌سویشان در میعاد مقرّر روی

می‌آورد که از آمدن آن غافلند.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾

﴿از تو﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿به‌شتاب عذاب﴾ دنیوی ﴿را می‌طلبند و حال آن‌که جهنم قطعاً بر کافران احاطه دارد﴾ یعنی به آنان بگو: عذاب اخروی خواه‌ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به‌زودی شمارا در زمانی نزدیک فرامی‌گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

﴿آن روز که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان﴾ یعنی: از تمام جهات و جوانبشان ﴿آنها را فرومی‌گیرد﴾ پس چون عذاب بر این وصف آنان را فروگیرد، بی‌گمان جهنّم به آنان احاطه کرده‌است ﴿و می‌فرماید﴾ خدای سبحان یا بعضی از فرشتگان وی از روی تهدید و توبیخ ﴿آنچه را می‌کردید بچشید﴾ یعنی: بچشید جزای آنچه را که از کفر و معاصی می‌کردید و بدانید که از عذاب ما گریزی ندارید.

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

﴿ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! همانا زمین من فراخ است پس تنها مرا بندگی کنید﴾ یعنی: اگر در مکّه از نمایان‌کردن ایمان خود و از عمل آشکار به برنامه‌ها و

احکام اسلام در تنگنا قرار دارید پس به جایی هجرت کنید که بتوانید دین خدا ﷻ را در آن بر پا دارید و اگر مجبورید که به‌خاطر پرهیز از آزار مشرکان دینتان را پنهان دارید، بدانید که سرزمینهای خداوند ﷻ گسترده و فراخ است پس به آن سرزمینها بروید و از تنگی و فشار بیرون آیید تا عبادت من بر شما سهل و آسان شود و بتوانید شعایر و شرایع دین خود را به‌طور علنی و آشکار انجام دهید.

در **حدیث‌شریف** به روایت زبیربن عوام رضی الله عنه آمده‌است: «اَلْبِلادُ بِلادُاللّٰهْ، وَ الْعِبادُ عِبادُ اللّٰه، فَحَيْثَمَا اَصَبْتَ خَيْراً فَأَقِمْ ۞ سرزمینها، سرزمینهای خداوند است و بندگان هم بندگان خدایند پس در هرجایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

﴿هر نفسی﴾ یعنی: هر موجود و آفریدهٔ جانداری **﴿چشندهٔ مرگ است، سپس به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید﴾** یعنی: هر نفسی از نفوس، به‌زودی در روزی از روزها طعم تلخ مرگ را خواه‌ناخواه خواهد چشید، چه در موطن و مقام خود باشد و چه در غربت و هجرت پس ترک اوطان و جدایی دوستان و اخوان بر شما دشوار نباشد زیرا بازگشت همهٔ شما به‌سوی خداوند ﷻ است و هر موجود زنده‌ای ــ هرچند مدّت درنگ آن در این سرای دنیا طولانی شود ــ در راه سفر به‌سوی دارالقرار، قرار دارد.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿٥٨﴾

﴿وکسانی که ایمان آورده‌اند﴾ به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ **﴿و کارهای شایسته**

کرده‌اند ﴾ کارهایی که شرعاً به انجام آن مأمور بوده‌اند ﴿قطعاً آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم ﴾ و فرود می‌آوریم ﴿که از فرودست آنها جویباران روان است ﴾ یعنی : آن غرفه‌ها در جایگاههای بلند بهشت قراردارد به طوری‌که از فرودست آنها جویباران جاری است ﴿در آنجا جاودانند ﴾ یعنی : در غرفه‌ها ، یا در بهشت جاودانند و هرگز نمی‌میرند ﴿چه نیکو است پاداش عمل‌کنندگان ﴾ به اعمال صالح و نیک . در **حدیث‌شریف** آمده است : « همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از بیرون آنها دیده می‌شود ، خداوند ﷻ آنها را برای کسانی آماده کرده است که إطعام طعام کنند و کلام را پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پایبند باشند و به شب ــ درحالی‌که مردم در خوابند ــ قیام کنند » .

این آیه ترغیب کننده و برانگیزانندهٔ مؤمنان به‌سوی هجرت بوده و پیام آن به مؤمنان زیر فشار کفّار این است که : گریزتان بادینتان در راه خدا ﷻ ، باید برشما بسی گوارا باشد زیرا برای شما نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده شده است .

ٱلَّذِينَ صَبَرُوا۟ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

آری ! ﴿همان کسانی ﴾ را در غرفه‌هایی از بهشت که از فرودست آن جویباران روان است ، جای می‌دهیم ﴿که صبر کردند ﴾ و بر دشواریهای تکلیف ، بر آزار مشرکان ، بر هجرت به منظور انجام دادن آشکار مراسم و واجبات دینی خویش و بر غیر این از بلایا و محنتها شکیبایی ورزیدند ﴿و به پروردگارشان توکّل می‌کنند ﴾ یعنی : امور خویش را در هر اقدام و در هر امتناعی و در کلّیّهٔ احوال خود ــ اعمّ از امور دین و دنیا ــ به حق تعالی تفویض می‌کنند .

وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ٱللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ ۚ وَهُوَ

اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ ﴿۶۰﴾

﴿**و چه‌بسیار جاندارانی که نمی‌توانند متحمّل روزی خود شوند، خداست که روزی‌بخش آنها و شماست و او شنوای داناست**﴾ یعنی: در دنیا بسیار جاندارانی هستند که به‌سبب ضعف و ناتوانی، یارای برداشت روزی خود و ذخیره کردن آن را ندارند بلکه فقط خدای عزّوجلّ است که آنان و شما را نیز که توان این کار را دارید، از فضل خویش روزی می‌دهد پس با آن‌که شما بر تأمین نفقهٔ زندگی‌تان قدرت دارید، چگونه بر خدای عزّوجلّ توکّل نمی‌کنید، در حالی که این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی‌شان، از ناحیهٔ تأمین خود هیچ واهمه‌ای ندارند.

این آیه برای تقویت عزم کسانی‌است که قصد هجرت را دارند امّا بیم فقر، ایشان را از آن باز می‌دارد.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه وقتی نازل شد که رسول خدا ﷺ از اصحاب خویش در مکّه خواستند که به مدینه هجرت کنند امّا اصحاب گفتند: نه ما در آنجا سرا و زمینی داریم و نه کسی راکه به ما نان‌وآبی بدهد. پس خدای عزّوجلّ به ایشان خبر داد که رزق و روزی او به مکانی معیّن مخصوص نیست بلکه رزق او برای تمام خلقش، در هر جا و در هر مکانی که قرار داشته‌باشند، عامّ است و حتّی ارزاق مهاجران در دیار هجرت بیشتر و پاکیزه‌تر است چنان‌که مهاجران صدر اسلام بعد از اندک‌زمانی، حکّام کشورها و سرزمینهای سایر بلاد شدند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «سَافِرُوْا تَرْبَحُوْا وَ صُوْمُوْا تَصِحُّوْا وَ اغْزُوْا تَغْنِمُوْا ۞ سفر کنید؛ سود می‌برید، روزه بگیرید؛ تندرست می‌شوید و جهاد کنید؛ غنیمت می‌یابید».

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾

﴿و اگر از آنان بپرسی﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! اگر از مشرکان بپرسی؛ ﴿چه‌کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده‌است؟ حتماً می‌گویند: خداوند﴾ یعنی: به انکار این حقیقت قادر نیستند ﴿پس چگونه بیراهه برده می‌شوند؟﴾ یعنی: چگونه بعد از این اعتراف، از اقرار به یگانگی خداوند ﷻ و این که او لاشریک است، برگردانیده می‌شوند؟.

ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ لَهُۥٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

﴿خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند﴾ یعنی: گشاده‌ساختن رزق و روزی، یا تنگ‌گردانیدن آن، همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازندهٔ روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می‌گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید ﴿بی‌گمان خدا به هرچیزی داناست﴾ لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، می‌داند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش می‌دهد و بازمی‌دارد بنابراین، باید بندگان حق تعالی بر او توکّل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ مِنۢ

بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۚ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٣﴾

﴿ **و اگر از آنان بپرسی** ﴾ ای پیامبر ﷺ ! ﴿ **چه‌کسی از آسمان آبی فروفرستاده و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید؟ حتماً می‌گویند: الله** ﴾ یعنی : آنها به این حقیقت معترفند پس این اعتراف آنها خود مستلزم و مقتضی بطلان شرک‌آوردن آنها به خدای سبحان است ﴿ **بگو: الحمدالله** ﴾ یعنی : ستایش می‌گویم خداوند ﷻ را بر این‌که حق را با من همراه، حجّتم را برآنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید ﴿ **بلکه بیشتر آنان تعقّل نمی‌کنند** ﴾ در تناقضی که با شرک خویش دچار آن شده‌اند پس بدین جهت ، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند ، عمل نمی‌کنند .

وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ۚ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

﴿ **و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست** ﴾ از جنس آنچه که کودکان به آن سرگرم می‌شوند و با آن بازی می‌کنند . یعنی : زندگی دنیا هیچ دوام و بقایی ندارد و به سرعت سپری می‌شود ﴿ **و البتّه زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است** ﴾ زیرا سرای آخرت ، سرای زندگی پاینده و فناناپذیری است که هرگز زوال نمی‌پذیرد و مرگ ، یا بیماری ، یا همّ‌وغمّی آن را مُنْغَصّ و تلخ نمی‌گرداند ﴿ **اگر می‌دانستند** ﴾ چیزی از حقیقت را ولی نمی‌دانند زیرا اگر می‌دانستند ، هرگز دار فانی ناپایدار را بر سرای باقی ترجیح نمی‌دانند ولی کافران جز به ظواهر دنیا علم و آگاهی ندارند .

فَإِذَا رَكِبُوا۟ فِى ٱلْفُلْكِ دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

﴿پس چون بر کشتی سوار می‌شوند﴾ یعنی: کفّار با وصف شرک و عنادی که دارند، وقتی سوار کشتی می‌شوند ﴿خداوند را ــ درحالی‌که دین را برای او خالص می‌دارند ــ می‌خوانند﴾ چرا که وقتی دریا توفانی شود و امواج بزرگ فراز آید و کفّار از غرق شدن بیمناک گردند، در این هنگام امیدشان از اسباب مادی بریده می‌شود پس به فطرت خویش بازگشته و خداوند متعال را بی‌ریا و خالصانه به یگانگی می‌خوانند و در آن هنگام، به‌یاری خواندن بتان را فرومی‌گذارند زیرا می‌دانند که جز خدای سبحان هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند این سختی بزرگ فرودآمده برآنان را برطرف نماید ﴿ولی چون آنان را به‌سوی خشکی رهاند، بناگاه شرک می‌ورزند﴾ یعنی: مجدّداً به شرک برگشته و غیرخدای سبحان را می‌خوانند.

البتّه این شیوهٔ کفّار برخلاف شیوهٔ مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت خدای عزّوجلّ بر خویشتن را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌ای برای افزونی طاعاتشان می‌گردانند. «إِذَا» حرفی است که بر تحقّق بی‌درنگ مابعد خود دلالت می‌کند.

لِيَكْفُرُوا۟ بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ ۚ وَلِيَتَمَتَّعُوا۟ ۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

آری! مجدّداً به شرک روی می‌آورند ﴿تا در آنچه به آنان بخشیده‌ایم﴾ از نعمت‌ها ﴿کفران پیشه کنند﴾ و ناسپاسی ورزند ﴿و تا برخوردار شوند﴾ از نعمتهای خداوند ﷻ به گونه‌ای که او نمی‌پسندد ﴿پس به‌زودی می‌دانند﴾ فرجام این عملکرد خویش و سختی و عذابی را که در پی آن خواهد آمد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ ۚ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

﴿**آیا ندیده‌اند**﴾ کفّار قریش ﴿**که ما**﴾ مکّه را برای آنان ﴿**حرمی امن قرارداده‌ایم**﴾ که از هجوم و قتل و اسارت و چپاول ایمن می‌باشند ﴿**و حال آن‌که مردم از پیرامونشان ربوده می‌شوند**﴾ یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیّات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند زیرا اعراب دیگر همه‌وقت در معرض حملات و یورشهای مهاجمان قرار دارند، اموالشان توسط جنگجویان غارت می‌شود، سپاهیان مهاجم خونهایشان را بر زمین می‌ریزند و هرزگان و شیطانهای عرب، نوامیس و اموال و ارزشهایشان را مباح می‌شمارند، با این وجود ﴿**آیا به باطل ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: آیا به شرک می‌گرایند، بعد از آن‌که حجّت خداوند ﷻ برآنان آشکار شده است ﴿**و به نعمت خداوند کفر می‌ورزند**﴾ ناسپاسی نعمت را به‌جای شکران آن قرار داده و به پیام رسول خدا ﷺ کفر می‌ورزند؟!

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: مشرکان مکّه گفتند؛ ای محمّد! علّت دیگری ما را از پذیرش دین تو بازنمی‌دارد مگر بیم این که اگر ایمان آوریم، مردم عرب ما را از جا برمی‌کنند زیرا ما در اقلّیت قرار داریم و اعراب پیرامون ما در اکثریّت. همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِٱلْحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥ ۚ أَلَيْسَ فِى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَٰفِرِينَ ﴿٦٨﴾

﴿**و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد**﴾ یعنی: کسی ستمکارتر از آن کس نیست که می‌پندارد: خدای سبحان شریکی دارد، یا کسی ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بافته و سخنی را به او نسبت می‌دهد که او آن را نگفته است ﴿**یا**﴾ کیست ستمکارتر از آن کس که ﴿**چون حق**﴾ یعنی پیامبر و کتاب و توحید ﴿**نزد او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟**﴾ استفهام برای تقریر و تثبیت است. یعنی: بی‌شکّ و شبهه، دوزخ اقامتگاه و جایگاه کافران است.

وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٦٩﴾

﴿**و کسانی که در راه ما جهاد کرده‌اند**﴾ یعنی: کسانی که علیه نفس و شیطان جهاد کرده‌اند و جانهای خود را در دعوت به‌سوی الله ﷻ و برای طلب خشنودی وی به رنج و سختی درافکنده‌اند؛ ﴿**البتّه آنان را به راههای خود رهنمون می‌شویم**﴾ یعنی: به راههای خیر که ایشان را به‌سرمنزل خشنودی و رضای ما می‌رساند ﴿**و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است**﴾ با نصرت و یاری خویش در دُنیا و دادن پاداش نیک در آخرت و هر کس که خدا ﷻ با او باشد، هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ، وَرَّثَهُ اللّٰهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ✿ هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند ﷻ علم آنچه را که نمی‌داند به وی می‌بخشاید». ابوسلیمان دارانی می‌گوید: «مراد از جهاد در آیهٔ کریمه، فقط جنگیدن با کفّار نیست بلکه یاری‌دادن دین خدا ﷻ، مبارزه با باطل‌اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امربه‌معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ روم

مکّی است و دارای شصت آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌سبب افتتاح با بیان شکست رومیان از فارسیان و سپس خبردادن از پیروزی آنان بعد از گذشت اندی سال، «روم» نامیده شد. البتّه این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخدادهای غیبی آینده‌ای خبر می‌دهد که به واقعیّت می‌پیوندند.

الٓمٓ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: ﴿**الف، لام، میم**﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت.

غُلِبَتِ ٱلرُّومُ ﴿٢﴾

﴿**رومیان شکست خوردند**﴾ از دست ایرانیان. ابن‌کثیر می‌گوید: «رومیان از نسل

روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم ﷺ اند و بر دین نصرانیّت بوده‌اند».
مفسّران نقل می‌کنند: «فارسیان که آتش‌پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه چند سال قبل از هجرت رسول‌اکرم ﷺ به مدینه اتّفاق افتاد پس کفّار مکّه از پیروزی فارسیان شادمان شده و گفتند: کسانی که بی‌کتاب بودند، بر کتابیان پیروز شدند. بدین‌سان، این پیروزی را به رخ مسلمانان می‌کشیدند امّا مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. پس ابوبکر رضی الله عنه این موضوع را با رسول خدا ﷺ درمیان گذاشت. رسول خدا ﷺ فرمودند: «بدان که رومیان به‌زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند». آن‌گاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعادی بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلّم شد، این.. و این.. تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما محقّق شد و رومیان پیروز شدند، این.. و این.. تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین بود که با ابوبکر رضی الله عنه شرط بندی کردند و ابوبکر رضی الله عنه میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرارداد. سپس به‌دستور رسول‌اکرم ﷺ این میعاد را تا نُه سال افزایش داد و باگذشت این مدّت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

نسفی می‌گوید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر رضی الله عنه با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابوحنیفه و امام محمّد این است که عقدهای فاسد ــ مانند عقد ربا و غیر آن ــ در دار حرب میان مسلمانان و کفّار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحّت چنین عقدهایی استدلال کرده‌اند».

فِيٓ أَدۡنَى ٱلۡأَرۡضِ وَهُم مِّنۢ بَعۡدِ غَلَبِهِمۡ سَيَغۡلِبُونَ ﴿٣﴾

فِي بِضۡعِ سِنِينَۗ لِلَّهِ ٱلۡأَمۡرُ مِن قَبۡلُ وَمِنۢ بَعۡدُۚ وَيَوۡمَئِذٖ يَفۡرَحُ

ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾

بِنَصْرِ ٱللَّهِ ۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥﴾

آری! رومیان مغلوب شدند؛ ﴿**در نزدیکترین سرزمین**﴾ خود به سرزمین اعراب. به قولی: این سرزمین، الجزیره و به‌قولی دیگر: اذرعات شام بود ﴿**ولی آنان بعد از شکستشان به زودی غالب خواهند شد**﴾ یعنی: رومیان بعد از غلبهٔ فارسیان برآنان، به زودی در نوبت دوم بر فارسیان پیروز خواهندشد؛ ﴿**در عرض چند سال**﴾ بِضْع: از سه تا ده سال است. این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دوردست‌ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوری‌که هرقل امپراطور روم مجبور شد تا به قسطنطنیّه پناه ببرد و او مدّتی طولانی در آن قلعه در محاصرهٔ شاپور قرارداشت. امّا هفت سال بعد از نزول سورهٔ روم، یعنی دقیقاً در سال (۶۲۷ م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلّی به‌نام «نینوا» که بر سر رودخانهٔ دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به‌تحقّق پیوست.

﴿**فرجام کار در گذشته و آینده**﴾ یعنی: پیش از این پیروزی و بعد از آن ﴿**از آنِ خداست**﴾ یعنی: حق تعالی در قدرت بی‌انتها و اجرای احکام و سنن خویش، یکتا و یگانه است و همهٔ این تحوّلات؛ از غلبهٔ فارسیان در بار اوّل و غلبهٔ رومیان در بار دوم، به امر خدای سبحان و حکم وی می‌باشد ﴿**و آن روز**﴾ که رومیان غالب شوند ﴿**مؤمنان شادمان می‌شوند از نصرت الهی**﴾ یعنی: روزی که رومیان بر فارسیان در عرض چند سال پیروز شوند، در آن روز، مؤمنان از یاری الهی برای رومیان شادمان می‌شوند زیرا رومیان اهل کتاب بودند در حالی که فارسیان آتش می‌پرستیدند. گفتنی است که این پیروزی ــ چنان‌که ابن‌کثیر نقل می‌کند ــ در روز بدر اتّفاق افتاد و مؤمنان به هر دو پیروزی شادمان شدند ﴿**هرکه را بخواهد**﴾ که

یاری دهد از بندگان خویش ﴿**یاری می‌دهد و اوست عزیز**﴾ یعنی: غالب و قاهر ﴿**رحیم**﴾ یعنی: بسیار مهربان به بندگان مؤمن خویش.

این آیات از معجزات رسول‌اکرم ﷺ است زیرا از وقوع وقایعی در آینده خبر می‌دهد که این وقایع چنان‌که خبر داده شد، محقّق گردید.

وَعْدَ ٱللَّهِ ۖ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

يَعْلَمُونَ ظَٰهِرًا مِّنَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ ٱلْءَاخِرَةِ هُمْ غَٰفِلُونَ ﴿٧﴾

﴿**وعدهٔ خداست. خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ پیروزی رومیان بر فارسیان را وعده داده است و بی‌تردید او وعدهٔ خویش را خلاف نمی‌کند ﴿**ولی بیشتر مردم نمی‌دانند**﴾ که خداوند ﷻ وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و آنان کفّارند که: ﴿**از زندگی دنیا فقط ظاهری را می‌دانند**﴾ یعنی: آنها ظاهر آنچه را که از آرایشها و لذّتهای دنیا و کاروبار زندگانی و اسباب به‌دست‌آوردن منافع دنیوی‌شان مشاهده می‌کنند، می‌شناسند و علم آنها از این امور فراتر نمی‌رود.

از این آیه چنین برمی‌آید که دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش‌ها و پیرایش‌هایی است که جهّال دنیاپرست آن را می‌دانند و بدان دلبسته‌اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می‌باشد پس باید در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت توشه برگرفت ﴿**و حال آن‌که آنان از آخرت**﴾ که همانا نعمت بی‌زوال و لذّت بی‌مثال

و خالص است ﴿**غافلند**﴾ یعنی : به آن التفاتی نمی‌کنند و آنچه را که موردنیاز آخرت است ، برای آن آماده نمی‌سازند .

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِم ۗ مَّا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ لَكَٰفِرُونَ ﴿٨﴾

﴿**آیا در خودشان اندیشه نکرده‌اند؟**﴾ یعنی : قطعاً اسباب اندیشیدن برایشان فراهم است و در قدم اوّل نزدیکترین چیز به آنها نسبت به سایر مخلوقات ، خویشتن وجودی آنان می‌باشد پس اگر در وجود خودشان چنان‌که باید تفکّر کنند ، یقیناً به وحدانیّت خداوند ﷻ و صداقت پیامبرانش پی می‌برند . به‌عبارتی دیگر : آیا در این که خدای عزّوجلّ خود آنان را آفریده‌است در حالی که چیزی نبوده‌اند ، نیندیشیده‌اند ؟ ﴿**خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به‌حق**﴾ یعنی : به عدل ، یا به حکمت ﴿**نیافریده‌است و تا سرآمدی معیّن**﴾ یعنی : حق تعالی آسمانها و زمین را تا سرآمد و میعاد معیّنی آفریده است که چون آن میعاد مقرّر به‌سر آید ، عمر آنها نیز به‌سر می‌آید و آن روز قیامت است . پس اگر کسی در این دو امر تفکّر کند ، یقیناً می‌داند که انسان و هستی برای حکمتی آفریده شده‌اند و حتماً هم به نقطهٔ پایانی می‌رسند بنابراین ، دنیا و مافیها در شرف زوال است و آخرت یقیناً آمدنی است ﴿**و بی‌گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند**﴾ یعنی : منکر زنده‌شدن پس از مرگ هستند .

أَوَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن

قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا۟ ٱلْأَرْضَ وَعَمَرُوهَآ أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ ۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

﴿**آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند**﴾ از طوایف کفّاری که خدای سبحان آنان را به‌سبب کفر و انکار حق و تکذیبشان به پیامبران ﷺ نابود کرد ﴿**چگونه بوده است؟**﴾ آخر، سرگذشت آنها همه عبرت آمیز و پند آموز است و عاقل کسی است که از دیگران پند بگیرد. یعنی: آنان در زمین گردش کرده و این حقایق را مشاهده کرده‌اند. ﴿**آنها بسی نیرومندتر از آنان بودند**﴾ یعنی: آن کفّار نابودساخته شده، نسبت به کفّار مکّه و پیروانشان، در اسباب و امور دنیوی توانمندتر بودند ﴿**و زمین را کندوکاو کردند**﴾ یعنی: آن را شخم زده و برای کشت‌وکار آماده کرده و اسباب و ابزارهای این امر را به کار گرفتند همچنین آنها زمین را به منظور آبادانی آن زیروروی کردند و در آن به کاوش پرداختند ﴿**و بیش از آنچه اینان آبادش کرده‌اند آن را آباد ساختند**﴾ یعنی: آن امّتها، زمین را با ساختن بناها و گستراندن کشاورزی، بیش از مردم مکّه آباد کردند زیرا امّتهای پیشین ــ مانند عاد، ثمود و امثالشان ــ دارای عمرهای طولانی‌تر و بدنهای تنومندتر و در به‌دست‌آوردن اسباب زندگانی و وسایل تمدّنی دارای موفّقیّت بیشتری بوده‌اند.

این آیه مظهری از مظاهر اعجاز قرآن کریم است زیرا نصّ آن ابعاد زمان و مکان را در نوردیده و به متن تاریخ و تمدّن انسان در عصرهای پیشین قدم گذاشته است و کاوشهای باستانشناسی در عصر حاضر، گواه روشن اعجاز این آیه است.

﴿**و رسولانشان با بیّنات**﴾ یعنی: با معجزه‌ها ﴿**به‌سویشان آمدند**﴾ ولی با این

وجود، آنان به پیامبران ﷺ و پیامهای توحیدی‌شان ایمان نیاوردند و در نتیجه، خداوند ﷻ نابودشان کرد ﴿**پس نبود که خداوند برآنان ستم کند**﴾ با عذاب‌کردنشان ﴿**بلکه آنان خود در حقّ خویش ستم می‌کردند**﴾ با کفر، تکذیب و ارتکاب گناه.

ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔوا۟ ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَكَانُوا۟ بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾

﴿**آن‌گاه عاقبت کسانی که بدی کردند، سَوأی شد**﴾ یعنی: عاقبت آنان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد زیرا در آخرت به سخت‌ترین عقوبت‌ها مجازات می‌شوند. به‌قولی: (سَوْأی) نامی برای جهنّم است چنان‌که (حُسْنیٰ) نامی برای بهشت می‌باشد. ﴿**چراکه آیات خدا را تکذیب کردند**﴾ یعنی: ازآن‌روی که آنان آیات الهی را که بر پیامبرانش نازل کرده بود تکذیب کردند، عاقبتشان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد. یا معنی این است: تکذیب و تمسخر، عاقبت و سرانجام کسانی بود که مرتکب بدترین عملها شدند؛ و آن عبارت از شرک‌ورزیدن به خداوند متعال است ﴿**و به آنها**﴾ یعنی: به آیات الهی ﴿**استهزا می‌کردند**﴾ یعنی: علّت عاقبت و فرجام زشت آنان که آتش دوزخ است، همین تکذیب و استهزایشان بود.

ٱللَّهُ يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

چون در آیهٔ قبل خداوند ﷻ از عاقبت مجرمان که جهنّم است، یاد کرد، در این آیه، به بیان حقیقت معاد و حشر پرداخته و بر این امر که مقولهٔ إعاده و تجدید آفرینش مردم، از همان مقولهٔ قدرت و ارادهٔ او بر آفرینش ابتدایی آنهاست، اقامهٔ دلیل می‌کند: ﴿**خداست که آفرینش را آغاز می‌کند**﴾ یعنی: پدیده‌های خلقت را اوّلاً

و ابتدائاً از کتم عدم می‌آفریند ﴿**سپس آن را تجدید می‌کند**﴾ یعنی: آنان را بعد از مرگ مجدّداً زنده می‌کند چنان‌که در اوّل بوده‌اند ﴿**آن‌گاه به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید**﴾ در روز قیامت به‌سوی موقف حساب پس نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را دربرابر بدکاریشان جزایی مناسب می‌دهد.

وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبْلِسُ ٱلْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

﴿**و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می‌گردند**﴾ یعنی: مشرکان ــ آن‌گاه که عذاب را مشاهده کنند ــ از هر خیری مأیوس و ناامید می‌شوند. مُبْلِسْ: کسی است که ساکت و درمانده و رسوا و افسرده شده و از راه‌یافتن به حجّت و دلیلی نومید گردیده است.

وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَآئِهِمْ شُفَعَـٰٓؤُا۟ وَكَانُوا۟ بِشُرَكَآئِهِمْ كَـٰفِرِينَ ﴿١٣﴾

﴿**و برای آنان از شریکانشان**﴾ که آنها را در دنیا به‌جای خداوند ﷻ عبادت کرده‌اند ﴿**شفیعانی نیست**﴾ که از عذاب خداوند ﷻ پناهشان دهند. تعبیر به صیغهٔ (لَمْ يَكُنْ ۞ نبوده است) که بر زمان ماضی دلالت می‌کند، گویای تحقّق قطعی این خبر است. ﴿**و خود**﴾ در این وقت ﴿**به شریکانشان**﴾ یعنی: به خدایانی که آنها را در دنیا شرکای خدای سبحان می‌پنداشتند ﴿**کافرند**﴾ یعنی: در قیامت آنان منکر این امراند که آن بتان خدایانشان هستند زیرا در این هنگام می‌دانند که این معبودان باطل نه می‌توانند سودی به آنان برسانند و نه زیانی.

وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾

﴿و روزی که قیامت برپا گردد، آن روز مردم پراکنده می‌شوند﴾ مؤمنان به بهشت و کافران به دوزخ می‌پیوندند و بدین‌گونه از هم جدا می‌شوند. قتاده می‌گوید: «به خدا سوگند که این جدایی‌ای است که بعد از آن هیچ گردهم‌آمدنی نیست».

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

﴿اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس، آنان در بوستانی سرخوش می‌گردند﴾ یعنی: آنان در بهشت در شادی و سرخوشی، مورد إکرام و إنعام قرار می‌گیرند. به‌قولی: مراد از «يُحْبَرُوْن» ساز و آوازی است که در بهشت می‌شنوند. ابن کثیر می‌گوید: «حِبْرَةْ: معنایی عام دارد که هر نوع فرحت و بهجت را شامل می‌شود».

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآئِ ٱلْأَخِرَةِ فَأُوْلَٰٓئِكَ فِي ٱلْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

﴿و اما کسانی که کفر ورزیدند﴾ به خداوند ﷻ ﴿و آیات ما﴾ یعنی: قرآن ﴿ولقای آخرت﴾ یعنی: زنده‌شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ ﴿را تکذیب کردند پس آن گروه در عذاب حاضر ساخته می‌شوند﴾ یعنی: در آن مقیم گردانیده می‌شوند، بی آن‌که عذاب از آنان سبک ساخته شود.

فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿۱۷﴾

﴿ **پس تسبیح گویید خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می‌شوید** ﴾ یعنی : چون این حقایق را دانستید ، خداوند متعال را تسبیح گویید و او را از آنچه که سزاوار شأن وی نیست ، به پاکی یاد کنید؛ با گفتن «سبحان‌الله» در بامدادان و شامگاهان . یا مراد از تسبیح در این آیه ، نماز است .

وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿۱۸﴾

﴿ **و ستایش ازآنِ اوست در آسمانها و زمین و هنگام عصر و به‌هنگام نیمروزتان** ﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید : « مراد از تسبیح در آیهٔ قبل ، نماز است لذا مراد از فرمودهٔ حق تعالی : (حِيْنَ تُمْسُوْن) نمازهای مغرب و عشاء است ، مراد از : (حِيْنَ تُصْبِحُوْن) نماز بامداد است ، مراد از : (عَشِيًّا) نماز عصر است و مراد از : (حِيْنَ تُظْهِرُوْن) نماز ظهر است . بنابراین ، این دو آیه مجموعهٔ هر پنج نماز را دربر می‌گیرند .

باید دانست که مخصوص ساختن این اوقات به گفتن تسبیح ، بدان جهت است که در این اوقات نشانه‌های انتقال از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمانی دیگر محسوس و نمایان است و در واقع این اوقات ، تمام بخش‌های روز را دربر می‌گیرند . در **حدیث‌شریف** آمده است : « هر کس هنگام صبح (فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِيْنَ تُمْسُوْنَ...) را بخواند ، آنچه را که از وی [از اذکار] در شبش فوت شده است ، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند ، آنچه را که از وی در روزش فوت شده ، جبران کرده است » . مراد فوت شدن اذکار و اوراد است .

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۹﴾

﴿**زنده را از مرده بیرون می‌آورد**﴾ مانند بیرون آوردن انسان از نطفه و بیرون آوردن جوجه از تخم ﴿**و مرده را از زنده بیرون می‌آورد**﴾ مانند بیرون آوردن نطفه و بیضه از حیوان. بعضی در معنای این دو جمله گفته‌اند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد. ﴿**و زمین را پس از پژمردنش زنده می‌کند**﴾ با رویانیدن سبزه‌ها بعد از خشک‌شدن آنها ﴿**و بدین‌گونه بیرون آورده می‌شوید**﴾ از قبرهایتان. یعنی: ایجاد و إعاده در قدرت ذات توانایی که بر بیرون آوردن اشیا از اضداد آنها تواناست، برابر و یکسان می‌باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿۲۰﴾

﴿**و از آیات او**﴾ یعنی: از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی بر عظمت، کمال و مطلقیّت قدرتش و از جمله بر برانگیختن مجدّدتان ﴿**این است که شما را از خاک آفرید**﴾ یعنی: پدرتان آدم علیه السلام و شما را نیز درضمن خلقت وی، از خاک آفرید. آری! پدر ما آدم علیه السلام از خاک آفریده شد و نسل وی از آب نطفه و آب نطفه از خون است، خون از غذا و غذا از سبزی‌ها و عناصر برآمده از خاک پس خلقت همهٔ انسانها درنهایت از خاک است ﴿**سپس بناگاه شما بشری در زمین پراکنده شدید**﴾ یعنی: سپس از طریق تناسل و توالد، به شیوه‌ای که خداوند ﷻ مقدّر کرده‌است، از آدم علیه السلام پدید آمدید تا بدانجا که در گسترهٔ زمین پراکنده شدید.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند ﷻ آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به‌مانند زمین [گونه‌گون] آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان اینها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت‌خوی و میان اینها [از طبایع] پدید آمد».

وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

﴿**و از آیات او این است که از خودتان برایتان همسرانی آفرید**﴾ یعنی: از جملهٔ نشانه‌ها و دلالتهایی که به قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن پس از مرگ دلالت می‌کند، یکی این است که برای شما از جنس بشری شما زنانی آفرید که با آنان ازدواج می‌کنید. به‌قولی: مراد حوّا علیهاالسّلام است زیرا خداوند متعال او را از پهلوی آدم ﷺ آفرید و زنان بعد از وی نیز از پشت مردان آفریده شده‌اند. ﴿**تا بدانها آرام گیرید**﴾ یعنی: تا به همسرانتان انس و الفت گرفته و به آنان تمایل ورزید زیرا آرامش و راحت روانهایتان با این انس و الفت است ﴿**و در میان شما مودّت و رحمت نهاد**﴾ یعنی: در میان مرد و همسرش در پرتو پیوند نکاح و در درون قلعهٔ مستحکم آن، محبّت و علاقه و شفقت و عشق قرار داد پس به وسیلهٔ این نکاح است که شما با یک‌دیگر مهر و عاطفه مبادله می‌کنید، بی آن‌که قبل از این میان شما شناخت و معرفتی باشد، چه رسد به مهر و محبّت. مجاهد می‌گوید: «مودّت؛ جماع است و رحمت؛ فرزند». ﴿**بی‌گمان در این**﴾ اموری که ذکر شد ﴿**نشانه‌هایی است**﴾ بزرگ و شگرف بر قدرت و حکمت خدای سبحان ﴿**برای گروهی که می‌اندیشند**﴾ و با اندیشیدن در این امور، به عظمت آفریدگار متعال پی می‌برند.

وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَـٰتٍ لِّلْعَـٰلِمِينَ ﴿۲۲﴾

﴿ **و از جملهٔ آیات او آفرینش آسمانها و زمین است** ﴾ زیرا ذاتی که این اجرام بزرگ را آفرید و در آنها از عجایب صُنع و شگفتی‌های آفرینش خویش پدیده‌هایی قرار داد که مایهٔ عبرت اندیشه‌وران و متفکّران است، همین ذات متعال، قادر است تا شما را بعد از مرگتان نیز بیافریند و از قبرهایتان برانگیزد. ﴿ و ﴾ نیز از جملهٔ نشانه‌های اوست ﴿ **گونه‌گونی زبانهای شما** ﴾ یعنی: گویش‌ها و زبانهایی که با آن سخن می‌گویید؛ از عربی، عجمی، تُرکی، رومی، لاتینی و غیراین از زبانها ﴿ و ﴾ نیز از جملهٔ نشانه‌های اوست ﴿ **گونه‌گونی رنگهای شما** ﴾ از سفید و سیاه و سرخ و زرد بلکه حتّی در هر فردی از افراد شما خصوصیّاتی وجود دارد که او را از غیر وی متمایز می‌گرداند، با آن‌که همگی شما فرزندان یک مرد و یک زن هستید و همهٔ شما را نوع واحدی باهم جمع می‌کند که انسانیّت است. آری! اگر این تنوّع و گونه‌گونی نبود، بشر با چه مشکلاتی که روبه‌رو نمی‌شد؟ ﴿ **قطعاً در این امر نیز برای دانشوران نشانه‌هایی است** ﴾ زیرا فقط دانشوران و صاحبان علم و بصیرت‌اند که دلالت‌های روشن این آیات را بر وجود خدای عزّوجلّ درمی‌یابند.

وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿۲۳﴾

﴿ **و از جملهٔ آیات** ﴾ و نشانه‌های بزرگ ﴿ **او خواب شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل اوست** ﴾ آری! در شب به خواب می‌روید و در روز نیز گاهی برای

استراحت می‌خوابید ، مانند خواب قیلولهٔ (وقت چاشت) شما . همچنین در روز و شب از فضل حق تعالی روزی می‌طلبید زیرا طلب روزی هم در روز و هم در شب روی می‌دهد . البتّه خواب شبیه مرگ و تکاپو و تلاش برای رفع نیازمندی‌ها و به‌دست آوردن روزی ، شبیه به زندگی پس از مرگ است ﴿**بی‌گمان در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند**﴾ یعنی : برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت خداوند ﷻ و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ ﴿**نشانه‌هایی است**﴾ عظیم بر وجود و عظمت خداوند ﷻ .

دعای بی‌خوابی : در **حدیث‌شریف** به روایت زیدبن ثابت رضی الله عنه آمده است که فرمود : به من عارضهٔ بیدارخوابی شب دست داد و از این امر به رسول خدا ﷺ شکایت بردم ، فرمودند : « بگو : اَللّٰهُمَّ غٰارَتِ النُّجُوْمُ وَ هَدَأَتِ الْعُيُوْنُ وَ أَنْتَ حَيٌّ قَيُّوْمٌ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، اَنِمْ عَيْنِيْ وَ اهْدِءْ لَيْلِيْ ✿ بارخدایا ! ستارگان غروب کردند و چشمها آرام گرفتند و تو زندهٔ پاینده هستی . ای زندهٔ پاینده ! چشمهایم را بخوابان و شبم را آرامش بخش » .

وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْىِۦ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَـٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

﴿**و از جملهٔ آیات او این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند**﴾ بیم از صاعقه‌ها و امید به باران ، بیم از این که یخ و سرما کشتزارها را نابود کند و امید به این که باران کشتزارها را زنده و خرّم گرداند . برق شرارهٔ الکتریکی‌ای است که درنتیجهٔ برخورد ابرها در جوّ پدیدار می‌شود و از آن رعد به‌وجود می‌آید . ﴿**و از آسمان آبی فرومی‌فرستد پس به وسیلهٔ آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌گرداند**﴾ با رستنی‌های سبز و خرّم ، بعد از آن‌که زمین بر اثر خشکی و سفتی مرده بود

﴿**بی‌گمان در این امر برای گروهی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است**﴾ که خردورزان با این پدیده‌ها و نشانه‌ها، بر قدرت عظیم حق تعالی استدلال می‌کنند.

وَمِنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**و از آیات او این است که آسمانها و زمین به فرمان او برپایند**﴾ یعنی: برپایی و برجایی آسمانها و زمین بدون ستونهای مرئی‌ای که بر آنها متّکی باشند و بدون قرارگاهی که بر آن جای و قرار گیرند، از جملهٔ نشانه‌های عظیم اراده و قدرت مطلقهٔ خدای سبحان است ﴿**سپس چون به صلایی شما را از زمین فراخواند، بناگاه بیرون می‌آیید**﴾ از گورهایتان بدون درنگ و توقّف چنان‌که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است. آری! چون خدای سبحان شما را فرامی‌خواند و می‌گوید: هان ای مردگان! از گورهایتان بیرون آیید؛ هیچ کس از پیشینیان و پسینیان باقی نمی‌ماند مگر این که بی‌درنگ از گور برخاسته و صحنهٔ رستاخیز را می‌نگرد. یا مراد این است: با دمیدن اسرافیل در صور از گورها بیرون می آیید.

وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ كُلٌّ لَّهُۥ قَـٰنِتُونَ ﴿٢٦﴾

﴿**و هر که در آسمانها و زمین است**﴾ از تمام مخلوقات ﴿**از آنِ اوست**﴾ در ملک، در تصرّف و در آفرینش و دیگران را هیچ چیز از این امور در تحت فرمان نیست ﴿**همگان فرمانبردار اویند**﴾ یعنی: همه ــ به رضا یا از روی اضطرار و درماندگی ــ برای پروردگار متعال به طاعت انقیاد و فرمان‌پذیری مطیع و به عبودیّت و بندگی مقرّ و معترفند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر قنوتی در قرآن به معنی

طاعت است».

ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، شش دلیل کلّی بر ربوبیّت و وحدانیّت خدای سبحان بیان شده است.

وَهُوَ ٱلَّذِى يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

﴿و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را تجدید می‌نماید﴾ بعد از مرگ آن؛ به زندگانی‌ای همیشگی ﴿و این کار بر او آسانتر است﴾ مجاهد در توضیح معنی آن می‌گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خدای عزّوجلّ از آفرینش ابتدایی آسان‌تر است هرچند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هردو بر او آسان می‌باشد». به‌قولی: مراد این است که تجدید و بازگردانیدن آفرینش در میان خلق آسانتر از آفرینش ابتدائی است، نه در نزد خالق متعال زیرا در پیش قدرت او این‌همه یکسان است ﴿و مَثَل اعلی﴾ یعنی: هر صفت برتر و والاتر بر زبان خلایق و زبان دلایل ﴿در آسمانها و زمین از آنِ اوست﴾ یعنی: حق تعالی با این فرموده‌اش: (وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَيْه ۞ و اعادهٔ آفرینش بر او آسانتر است)؛ برای شما در مورد آنچه که در معیارها و مقیاسهایتان سهل یا دشوار است مثلی زده است پس این مَثَل را عین مُتَمَثَّل ندانید و نپندارید که در پیشگاه قدرت مطلقهٔ وی، آسانی و سختی‌ای وجود دارد زیرا کلّ ممکنات نسبت به قدرت او یکسان است و مَثَل برتر؛ یعنی صفت یگانگی برای اوست پس او را در آسمانها و زمین شبیه و مانندی نیست ﴿و اوست عزیز﴾ پیروزمند در ملکش، توانایی که هرگز مغلوب نمی‌شود ﴿حکیم﴾ است در سخنان و افعال خویش.

در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «خداوند متعال می‌فرماید: فرزند آدم مرا

تکذیب کرد درحالی‌که این شایستهٔ شأن وی نبود و مرا دشنام داد درحالی‌که این شایستهٔ شأن وی نبود؛ امّا تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن گونه که مرا در ابتدا آفریده‌است، مجدّداً بازنمی‌گرداند. درحالی‌که آفرینش اوّل از اعادهٔ آن بر من آسانتر نیست. و امّا دشنام‌دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندی برگرفته‌است) [بقره/۱۱۶]» درحالی‌که من یگانهٔ بی‌نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ‌کس برای او همتا نیست) [اخلاص/۴-۳]».

ابن‌ابی‌حاتم از عکرمه در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌است که گفت: کفّار از طرح مسئلهٔ زنده کردن مردگان، در شگفتی و حیرت فرورفتند پس این آیه نازل شد.

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ ۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۲۸﴾

﴿**خداوند برای شما از خودتان مَثَلی زده‌است**﴾ یعنی: چنان مَثَلی زده است که برگرفته و برآمده از خودتان است زیرا این مَثَل نزدیکترین چیز به اذهان شما بر بطلان شرک است: ﴿**آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم، از آنچه که یمین‌هایتان مالک آن شده است شریکانی دارید که در آن برابر و یکسان باشید**﴾ یعنی: آیا شما برای خودتان می‌پسندید که غلامان و کنیزانتان در تصرّف اموالی که به شما روزی داده‌ایم، با شما برابر و یکسان بوده و در این اموال با شما مشارکت داشته باشند، بی آن‌که هیچ فرقی میان شما و آنان باشد؟ ﴿**و همانطور که شما از یکدیگر بیم**

دارید از آنها بیم داشته باشید؟ ﴾ یعنی : چنان‌که از افراد آزاد شریک‌مال خود ، بیمناکید و حساب می‌برید ، از آنان هم بیمناک بوده و ملاحظهٔ آنان را داشته‌باشید ؟ لابدّ آنان در پاسخ این سؤال می‌گویند : نه ! نمی‌پسندیم که با بردگانمان یکسان باشیم ! پس چون شرکت میان بردگان و سرورانشان در چیزی که سروران مالک آن هستند ، باطل شد در حالی که غلامان و کنیزان با آنان در بشریّت همانند و همسانند ، قطعاً شرکت میان خدای عزّوجلّ و یکی از مخلوقاتش نیز باطل و بی‌اساس است زیرا از یک‌سو خلق ، همگی بندگان خداوند متعال هستند و از سوی دیگر میان او و بندگانش هیچ‌گونه همانندی و مشابهتی نیست . آری ! درحالی‌که شما تساوی میان خود و بردهٔ خویش را نمی‌پسندید پس چگونه این تساوی را برای ربّ‌الارباب و مالک بی‌چون همهٔ آزادان و بردگان می‌پسندید و برخی از بندگان وی را برای وی شریک قرار می‌دهید ؟ ﴿**بدین‌سان آیات خود را برای خردورزان به‌روشنی بیان می‌کنیم**﴾ باشد که در این مَثَلها بیندیشند .

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود : اهل شرک در مناسک حجّ چنین تلبیه می‌گفتند : «لَبَّيْكَ ، اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لاٰ شَرِيْكَ لَكَ اِلاّٰ شَرِيْكًا هُوْ لَكَ تَمْلِكُهُ وَ مٰا مَلَكَ ✿ بارخدایا ! به فرمان حاضریم ، به فرمان حاضریم ، برای تو شریکی نیست جز همان شریکی که او خود از آن توست ، تو مالک اویی و مالک هرآنچه که او مالک آن است » . پس خداوند ﷻ نازل فرمود : (هَلْ لَكُمْ مِمّٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُكُمْ...) .

بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٍۖ فَمَن يَهۡدِي مَنۡ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٢٩﴾

﴿**نه ، چنین نیست بلکه ستمکاران بی‌هیچ علمی از هوسهای خویش پیروی**

کرده‌اند ﴾ در پرستش بتان پس در آیات و نشانه‌های حق تعالی تفکّر نکرده و در آنها نیندیشیده‌اند در حالی که نمی‌دانند که خود کاملاً در گمراهی قراردارند ﴿**پس آن کس را که خدا بیراهش گذاشته، چه کسی هدایت می‌کند؟** ﴾ یعنی : چنانچه خداوند ﷻ برایش هدایت را مقدّر نکرده باشد ، هیچ‌کس نیست که بر هدایت‌کردن وی توانا باشد ﴿**و برای آنان یاورانی نیست** ﴾ که میان آنها و عذاب خدای سبحان حایل و مانع گردند .

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

﴿**پس رویت را به‌سوی این دین** ﴾ مستقیم ﴿**بگردان، با حق گرایی** ﴾ یعنی : پایدارانه و استوارانه روی به آن کن ، بی‌هیچ‌گرایش و التفاتی به‌سوی غیرآن از ادیان باطل . این ﴿**فطرت خداوند** ﴾ یعنی : خلقت و سرشتی است ﴿**که مردم را بر آن آفریده است** ﴾ یعنی : خداوند ﷻ مردم را بر فطرت اسلام آفریده‌است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به‌سبب آن به کفر گرایند ، آنها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می‌باشد . چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده‌است : « هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولّد می‌شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌گردانند » . همچنین در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت عیاض آمده‌است که رسول خدا ﷺ روزی خطبه می‌خواندند و در خطبهٔ خویش به‌نقل از خدای سبحان فرمودند : « من همهٔ بندگانم را حنیف و حق‌گرا

آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دینشان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، برآنان حرام گردانیدند».

این آیهٔ کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیدهٔ توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و القاآت انحرافی و موروثی و تقلیدهای باطل دور از سلطهٔ فکر و اندیشه است که عقیدهٔ پاک توحیدی تغییر می‌کند.

﴿**در آفرینش الٰهی تبدیلی نیست**﴾ یعنی: آفرینش الٰهی را با پرستش غیر وی تغییر ندهید بلکه بر فطرت اسلام و توحید باقی و پایدار بمانید ﴿**دین استوار این است**﴾ یعنی: پایبندی به فطرت، همانا دین مستقیم و استوار است ﴿**ولی اکثر مردم**﴾ همچون کفّار مکّه در زمان نزول آیه ﴿**نمی‌دانند**﴾ این حقیقت را تا به آن عمل کنند و آن را در عینیّت به کار بندند. چنان‌که امروز نیز، اکثریّت خلق از این حقیقت جاهلند که فطرت بشری جز با رویکرد و گرایش به دین حنیف و پاک توحیدی، منسجم و هماهنگ نمی‌شود.

آن‌گاه خدای عزّوجلّ این رهنمود خود را تکمیل کرده می‌فرماید:

۞ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٣١﴾

﴿**به‌سویش انابت کنید**﴾ یعنی: ای پیامبر! تو و همراهانت به‌سوی الله ﷻ روی آورید در حالی که با اخلاص عمل و پایبندی به فرامین وی به او رجوع‌کننده‌اید ﴿**و از او پروا بدارید**﴾ با اجتناب از نافرمانی‌ها و حاضر و ناظر دانستن وی ﴿**و نماز را برپا دارید**﴾ در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنّت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید ﴿**و از مشرکان نباشید**﴾ که برای او شریک

می آورند.

مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُواْ دِينَهُمْ وَكَانُواْ شِيَعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٣٢﴾

آری! نباشید: ﴿**از کسانی که دینشان را پراکنده کردند و فرقه‌فرقه شدند**﴾ در دین، که مانند اهل بدعتها و هواها و یهود و نصاری، بعضی از بعضی دیگر، یعنی پیروان، پیشوایان گمراه خود را در باطل مشایعت و همراهی می‌کنند ﴿**هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند دلخوشند**﴾ یعنی: هر گروهی به آنچه که نزد آنها از دین بنا شده بر بنیاد باطل وجود دارد، شادمان و خرسنداند و می‌پندارند که برحقّ‌اند در حالی که از حقّ هیچ دستاویزی به همراه ندارند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: فرقهٔ ناجیه از این گروهها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرارداریم».

وَإِذَا مَسَّ ٱلنَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْاْ رَبَّهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَآ أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**و چون به مردم ضُرّی**﴾ یعنی: سختی، بلا، بیماری و قحطی‌ای ﴿**برسد، پروردگار خود را می‌خوانند**﴾ و به‌سوی او پناه برده، او را به فریادرسی می‌خوانند که آن بلا را از آنان بردارد ﴿**در حالی که به‌سوی او انابت کننده‌اند**﴾ یعنی: در حالی که به‌سوی او بازگشت‌کننده و توبه‌کاراند و به غیر او تکیه نمی‌کنند. که این قلّهٔ توحید

و یکتاپرستی است ﴿**سپس چون از جانب خود رحمتی به آنان بچشاند**﴾ با اجابت‌کردن دعایشان و برداشتن آن سختی‌ها و بلاها از آنان ﴿**بناگاه گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند**﴾ در عبادت و به‌سوی پرستش غیر الله ﷻ بازمی‌گردند در حالی که می‌دانند کسی جز الله ﷻ آن بلا را از آنان برطرف نکرده است. پس یگانه‌پرستی‌شان در سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که آنان فقط به خدای یگانه نیازمندند و این از بزرگترین ادلّه بر وجود فطرت بشری و بر این حقیقت است که فطرت بشر در اصل توحیدی است. این جمله، مفید برانگیختن تعجّب از احوالشان است. یعنی: عجبا! چگونه در هنگام فرودآمدن سختی‌ها، به وحدانیّت خدای سبحان اعتراف می‌کنند امّا وقتی این سختی‌ها از آنان برطرف ساخته می‌شود، مجدّداً به شرک باز می‌گردند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ ۚ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

آری! به شرک باز می‌گردند ﴿**تا به آنچه به آنها بخشیده‌ایم، کفران ورزند**﴾ و ناسپاسی پیشه کنند، در حالی که نعمتهای الهی را انکار می‌کنند ﴿**پس برخوردار شوید**﴾ اندکی از کفر و ناسپاسی خویش ﴿**زودا که بدانید**﴾ آنچه را که این بهره‌مندی زوال‌پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

﴿**یا مگر برآنان برهانی نازل کرده‌ایم که**﴾ آن‌برهان و حجّت ﴿**دربارهٔ آنچه به آن شرک می‌ورزند، سخن می‌گوید؟**﴾ بر بر شرک‌ورزیدنشان به خدای سبحان ناطق بوده و بر این امر که این کارشان حقّ است، دلالت می‌کند؟ که این استفهام بر

سبیل انکار می‌باشد. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجّتی ندارند پس چگونه به خداوند ﷻ شریک می‌آورند؟!

وَإِذَآ أَذَقْنَا ٱلنَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا۟ بِهَا ۖ وَإِن تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

﴿**و چون به مردم رحمتی بچشانیم**﴾ یعنی: فراوانی، نعمت، گشایش و عافیتی؛ مانند نزول باران، گشایش مالی، سلامتی و غیره ﴿**به آن شادمان می‌شوند**﴾ با سرمستی و گردنکشی و کبر، نه شادمانی‌ای همراه با شکر و اعتراف به نعمت ﴿**و اگر به آنان به‌خاطر کار و کردار پیشینشان**﴾ یعنی: به شومی گناهانشان ﴿**سیئه‌ای برسد**﴾ یعنی: سختی و رنجی برسد، به هر وصف و کیفیّتی که باشد ﴿**بناگاه نومید می‌شوند**﴾ از رحمت الهی. قُنُوط: مأیوس شدن از رحمت است. ولی در آیهٔ دیگری [هود/۱۱] خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا کرده است. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت صهیب ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، خداوند ﷻ در بارهٔ او هیچ حکمی نمی‌کند مگر این که آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست».

أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾

﴿آیا ندیده‌اند﴾ و ندانسته‌اند ﴿که خداست که روزی را برای هر کس﴾ از بندگانش ﴿که بخواهد، فراخ یا تنگ می‌گرداند﴾ از روی امتحان و آزمایش و به مقتضای عدل و حکمت خویش؟ پس چرا از رحمت وی ناامید می‌شوند و توبه کارانه به سوی او بازنمی‌گردند تا او بار دیگر رحمت خویش را شامل حال آنان کند؟ ﴿بی‌گمان در این﴾ قبض و بسط نعمت ﴿برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست﴾ که با این قبض و بسط، به‌سوی حق راه می‌یابند زیرا این امور بر کمال قدرت الهی دلالت می‌کند.

فَـَٔاتِ ذَا ٱلۡقُرۡبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلۡمِسۡكِينَ وَٱبۡنَ ٱلسَّبِيلِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٣٨

﴿پس﴾ ای مؤمن! ﴿به صاحب قرابت، حقش را بده﴾ با نیکی‌کردن به او به‌وسیلهٔ انفاق و صدقه، پیوند رَحِم و غیره. احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب‌وکار نمی‌باشند، استدلال کرده‌اند ﴿و نیز﴾ بده ﴿به مسکین﴾ حقّ وی را. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مسکین گدای دوره‌گرد بی‌مال و مکنت است». ﴿و نیز﴾ بده ﴿به ابن‌السّبیل﴾ حقّش را. حقّ مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حقّ ابن‌السّبیل ــ یعنی شخص درراه‌ماندهٔ مسافری که نیاز به مال دارد ــ این است که او را مهمان کنی ﴿این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است﴾ یعنی: دادن حق این مستحقّان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است ﴿و این گروهند که رستگارانند﴾ یعنی: به خواستهٔ خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای خدا ﷻ و به‌خاطر به جاآوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

و از آنجاکه انفاق در راه خدا ﷻ مظهر پاکی و کرامت نفس است، اینک حق تعالی از ربا یاد می‌کند که در نقطهٔ مقابل آن قرار داشته و مظهر بخل و آز و حق کشی می‌باشد:

وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَا۟ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ ۖ وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن زَكَوٰةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ ٱللَّهِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾

﴿ **و آنچه می‌دهید از ربا** ﴾ یعنی: از مال برای طلب افزایشی که دربرابر خود عوضی نداشته باشد ﴿ **تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد** ﴾ یعنی: تا بهرهٔ شما در اموال مردم افزون شود و رشد کند. ﴿ **پس** ﴾ بدانید ﴿ **که نزد خدا افزون نمی‌شود** ﴾ یعنی: خداوند ﷻ در آن برکت نمی‌نهد. به‌قولی: تأویل آیهٔ کریمه چنین نیست بلکه مراد از «ربا» در اینجا مخصوصاً تعاملی است که میان مردم در مبادلهٔ هدایا مرسوم است، بدین‌سان که شخص به دوستش هدیه‌ای می‌دهد و در مقابل از او توقّع هدیه و پاداش افزونتری را دارد. پس باید هدیه دهنده چنین قصدی نداشته و بداند که اگر هدیه‌دادن وی، برایش عوضی افزونتر از مال مردم را هم به‌دنبال آورد ولی آن عوض نزد خداوند ﷻ رشد نمی‌کند و صاحبش در قبال آن سزاوار پاداش الهی نیست. بنابراین، ربا در اینجا شامل آن چیزهایی است که انسان به دیگران می‌دهد تا بیشتر از آن را عوض بستاند، یا خدمتی است که انسان به کسی می‌کند تا از آن در دنیای خویش بهره‌مند گردد لذا نفعی که در قبال آن خدمت به او تعلّق می‌گیرد، در نزد خداوند ﷻ رشد نمی‌کند.

شایان ذکر است که هدیه‌دادن به‌قصد رسیدن به هدیه و عوضی بهتر و افزونتر از آن، مخصوصاً بر رسول خدا ﷺ حرام بود زیرا خداوند متعال خطاب به آن حضرت ﷺ می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ ۝ و بخشش نکن که پاداش بزرگتر از آن

را طلب کنی). امّا این کار بر امّت ایشان مباح است .

عکرمه می‌گوید : « ربا ، بر دو گونه است ، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می‌دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقّع دارد ــ چنان‌که در این آیه آمده است ــ امّا ربای حرام ، عبارت از ربای دادوستد و ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیّت ندارد » . ﴿ **و آنچه می‌دهید ــ از زکات ــ در طلب خشنودی خداوند** ﴾ یعنی : آنچه می‌دهید از زکات و صدقاتی که در قبال آن جز پاداش و رضای الهی ، هیچ عوض و پاداشی را از کسی انتظار ندارید؛ ﴿ **پس اینان همان فزونی یافتگانند** ﴾ که دربرابر هر حسنه ، از ده‌برابر تا هفتصدبرابر به آنها پاداش تعلّق می‌گیرد . در **حدیث‌شریف** آمده است : « کسی از کسب وکار پاکیزه‌ای پیمانهٔ خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می‌دهد چنان‌که یکی از شما کرّه‌اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانهٔ خرما ، از کوه احد بزرگتر می‌شود » .

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ۖ هَلْ مِن شُرَكَائِكُم مَّن يَفْعَلُ مِن ذَٰلِكُم مِّن شَيْءٍ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾

ای مردم ! ﴿ **خدا ، همان کسی است که شما را آفرید** ﴾ اعم از مؤمن و مشرکتان را ﴿ **و سپس به شما روزی بخشید** ﴾ از هنگام تولّد تا وقت وفاتتان ﴿ **سپس شما را می‌میراند** ﴾ در آخر عمر ﴿ **باز زنده‌تان می‌کند** ﴾ در آخرت برای حساب و جزا . پس

فقط حق تعالی است که به این صفات مخصوص است و این کارهایی است که همه برای انسان قابل مشاهده می‌باشد ﴿**آیا از شریکانتان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد**﴾ یعنی: بیافریند، روزی دهد، بمیراند و باز زنده گرداند؟ واضح است که آنها می‌گویند: نه! در میان معبودان ما کسی نیست که چیزی از این کارها را انجام دهد، در این هنگام است که حجّت برآنان برپا می‌شود ﴿**او پاک و منزّه و والاتر است از آنچه شرک می‌آورند**﴾ یعنی: چون به عجز خویش معترف شدند، باید خداوند ﷻ را از شرک‌آوری‌هایشان به پاکی یاد کنند و او را از این امور، برتر و والاتر بدانند.

ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى ٱلنَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ ٱلَّذِى عَمِلُوا۟ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

﴿**فساد در بَرّ و بحر آشکار شد**﴾ مراد از بحر، شهرها و روستاهایی است که در کنار رودخانه‌ها و در میان دریاها یا کرانهٔ آنها قرار دارند و مراد از برّ، شهرها و قریه‌هایی است که بر سر رودخانه‌ها و دریاها قرار ندارند. آری! فساد و تباهی در برّ و بحر آشکار شد ﴿**به‌سبب عملکرد مردم**﴾ یعنی: به سبب شرک و معاصی مردم. پس شرک و معاصی سبب ظهور فساد در جهان است.

ظهور فساد عبارت است از: بروز خلل در اشیا؛ مانند بروز قحطی و خشکسالی، کمبود ارزاق و اشیای مورد نیاز عامّه، کثرت خوف و هراس، کساد نرخ‌ها، قلّت درآمدها، زدن راهها، شیوع ستم، نابرابری، قتل، ترور و غیراینها. البتّه صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «بی‌گمان برپاداشتن حدّی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا

شد ، خیر و برکت بسیار می‌شود ، ازاین‌روی در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری ومسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « فاجر چون بمیرد ، عباد و بلاد و درختان و چهارپایان همه از شرّ وی احساس راحتی می‌کنند » . آری ! شرک و معاصی سبب ظهور فساد در عالم است و فلسفهٔ وابسته کردن ظهور فساد به بروز شرک و معاصی این است : ﴿ **تا خداوند برخی از آنچه را که کرده‌اند ، به آنان بچشاند** ﴾ یعنی : تا سزای بخشی از کار و کردارشان را در دنیا به آنان بچشاند ، قبل از آن‌که دربرابر تمام کار و کردارشان در آخرت مجازات شوند ﴿ **باشد که آنان بازگردند** ﴾ از گناهانی که در آن قرار دارند و به‌سوی خداوند ﷻ توبه کنند .

پس ، از آیهٔ کریمه چنین می‌فهمیم که هر فسادی در روی زمین روی می‌دهد ، سبب آن ، انحراف از امر خدا ﷻ و شرک و کفر است و فساد عذابی است که خداوند متعال آن را نازل می‌کند تا انسان به اشتباه خویش در خطّ سیر زندگیش متوجّه شده و به راه صلاح بازآید . پس هر کس دنیای فسادبار امروز را به درستی بشناسد ، به نیاز انسان عصر حاضر به اسلام و رحمت آن ، بیشتر پی می‌برد .

قُلْ سِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَـٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلُ ۚ كَانَ أَكْثَرُهُم مُّشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾

﴿ **بگو** ﴾ ای پیامبر ! به تکذیب‌کنندگان رسالتت ﴿ **در زمین سیر کنید** ﴾ یعنی : در اطراف و اکناف زمین بگردید و در آنچه که در زمین روی داده است ، تأمّل کنید ﴿ **و بنگرید عاقبت کسانی که پیش از این بودند چگونه بوده‌است** ﴾ آثار برجا ماندهٔ امّتهای پیشین ــ چون قبایل عاد و ثمود و مانند آنان از طوایف کفّار ــ را مشاهده کنید تا بدانید که سرانجام آنان چگونه بوده است زیرا منازلشان‌خالی و بدون سکنه است و سرزمینهایشان به بیابانهای وحشتناکی تبدیل شده‌است ﴿ **بیشترشان مشرک**

بودند ﴾ و همین بود سببی که سرانجام، کارشان را به این ورطه گاه کشانید.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ ٱلْقَيِّمِ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۖ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ﴿٤٣﴾

﴿ **پس رویت را به‌سوی دین استوار بگردان** ﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! چون برایت روشن شد که فساد و تباهی بشر، معلول علّت یاد شده است پس رویکردت را به‌سوی دین استوار و درست که همانا اسلام است، بگردان. البتّه دستور به رسول اکرم ﷺ، دستور به امّت‌شان نیز می‌باشد ﴿ **پیش از آن‌که روزی فرارسد** ﴾ یعنی: روز قیامت ﴿ **که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست** ﴾ یعنی: راهی به‌سوی بازگردانیدن و جلوگرفتن از وقوع آن در هنگام فرارسیدن میعاد آن وجود ندارد زیرا هیچ کس جز خداوند ﷻ بر این کار قادر نیست و او هم که آن را برنمی‌گرداند ﴿ **در آن روز، متفرّق می‌شوند** ﴾ یعنی: مردم در روز قیامت از یک‌دیگر جدا و متفرّق و دسته دسته می‌شوند، بهشتیان به بهشت می‌پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَن كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُۥ ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِأَنفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾

﴿ **هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست** ﴾ یعنی: فرجام و کیفر کفرش که همانا آتش دوزخ است، دامنگیر اوست ﴿ **وکسانی که کردار شایسته پیشه کنند پس برای خودشان آماده‌سازی می‌کنند** ﴾ یعنی: برای خودشان بهشت را با کارهای شایسته آماده می‌سازند.

لِيَجْزِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٤٥﴾

﴿ **تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند جزا دهد** ﴾ یعنی : بهشتیان و دوزخیان در روز قیامت از هم جداساخته می‌شوند تا خداوند ﷻ مؤمنان را به آنچه که سزاوار آنند ، پاداش دهد ﴿ **از فضل خود** ﴾ یعنی : از عطا و بخشش خود و بر مقداری هم که مستحقّ‌اند ، به درجات و مراتبی بیفزاید که اندازهٔ آن را جز خدای عزّوجلّ کسی دیگر نمی‌داند ﴿ **بی‌گمان او کافران را دوست نمی‌دارد** ﴾ پس نفرت خداوند ﷻ از کافران ، موجب خشم وی است و خشم وی عقوبتش را به‌دنبال دارد .

این آیه بر این حقیقت دلالت می‌کند که حکمت پدید آوردن روز قیامت در درجهٔ اوّل ، همانا پاداش دادن مؤمنان باعمل است .

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن يُرْسِلَ ٱلرِّيَاحَ مُبَشِّرَٰتٍ وَلِيُذِيقَكُم مِّن رَّحْمَتِهِۦ وَلِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ بِأَمْرِهِۦ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾

﴿ **و از نشانه‌های** ﴾ قدرت و وحدانیّت ﴿ **وی آن است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد** ﴾ یعنی : باد های خیر و رحمت را که بشارت آور بارانند؛ زیرا بادهای رحمت در مقدّمهٔ باران رحمت قرار دارند ، که این بادها عبارتند از : بادهای شمال ، صبا و جنوب امّا باد دبور ، باد عذاب است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا رِيَاحًا وَ لَا تَجْعَلْهَا رِيْحًا ۞ خدایا ! باد را بادهای [رحمت] بگردان ، نه باد [عذاب] » . آری ! بادهای رحمت را می‌فرستد ﴿ **و تا به شما از**

رحمت خود بچشاند ﴾ که همانا باران ، فراوانی ، سرسبزی ، شادمانی روح و غیر آن از نعمت‌هاست ﴿ **و تا کشتی‌ها به فرمان وی روان گردند** ﴾ در دریا به‌هنگام وزیدن این بادها ﴿ **و تا از فضل او بجویید** ﴾ یعنی : به وسیلهٔ تجارتی که کشتی‌ها حمل‌کنندهٔ آن هستند ، طلب روزی کنید ﴿ **و تا شکر گزارید** ﴾ این نعمتها را و در نتیجه ، خدای عزّوجلّ را به یگانگی بپرستید و طاعت و عبادت بسیار انجام دهید .

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

﴿ **و به‌تحقیق که پیش از تو** ﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿ **پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم** ﴾ چنان‌که تو را به‌سوی قوم و امّت فرستادیم ﴿ **پس بینات** ﴾ یعنی : معجزات و حجّتهای روشنگر را ﴿ **برایشان آوردند** ﴾ امّا آنها به این پیامبران علیهم السلام کفر ورزیدند ﴿ **پس از کسانی که اجرام کردند انتقام گرفتیم** ﴾ إجرام : ار تکاب کفر و گناهان است . البتّه انتقام گرفتن حق تعالی از آنان ، با هلاک ساختنشان در دنیا بود ﴿ **و حقّ است بر ما** ﴾ یعنی : برما ثابت و لازم است ﴿ **نصرت‌دادن مؤمنان** ﴾ که ما از روی فضل و کرم این وعده را بر خود لازم گردانیده‌ایم و ما به وعدهٔ خویش صادقیم و آن را خلاف نمی‌کنیم .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « هیچ شخص مسلمانی نیست که از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند مگر این که بر خداوند عزّوجلّ حقّ است که از او آتش جهنّم را برگرداند . آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند : وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ » .

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ

يَشَآءُ وَيَجْعَلُهُۥ كِسَفًا فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَٰلِهِۦ ۖ فَإِذَآ أَصَابَ بِهِۦ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦٓ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾

﴿خدا همان ذاتی است که بادها را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد﴾ از بخار آب دریاها و غیر آنها ﴿پس آن را﴾ یعنی: ابر را ﴿در آسمان هرگونه بخواهد می‌گستراند﴾ گاهی این ابرها را سیّار می‌گرداند و گاهی ایستاده، گاهی پیوسته و فراگیر و گاهی پراکنده و تکّه‌تکّه، گاهی از زمین در مسافتی دور قرارشان می‌دهد و گاهی در مسافتی نزدیک ﴿و آن را پاره‌پاره می‌گرداند﴾ به قطعه‌های پراکنده که تمام جوّ را فرانمی‌گیرند بلکه تکّه ابرهایی ثابت یا سرگردانند ﴿پس می‌بینی ودق را که از لابلای آن بیرون می‌آید﴾ وَدْق: قطرات باران است ﴿و چون آن را﴾ یعنی: باران را ﴿به آن بندگانش که بخواهد برساند﴾ یعنی: به سرزمینها و اراضی آنها ﴿بناگاه آنان شادمانی می‌کنند﴾ از آنجاکه به این باران نیاز دارند و این باران نشانهٔ گشایش و خرّمی آنهاست.

وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلِ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِۦ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾

﴿و بی‌شک پیش از آن‌که بر آنان فرو فرستاده شود، سخت نومید بودند﴾ یعنی: آنها پیش از نزول باران، یا پیش از کشت‌وکار و باران، بسیار نومید یا سرخورده و پریشان‌حال بودند. تکرار برای تأکید است.

فَٱنظُرْ إِلَىٰٓ ءَاثَٰرِ رَحْمَتِ ٱللَّهِ كَيْفَ يُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

﴿پس به‌سوی آثار رحمت خداوند﴾ اعمّ از سبزی‌ها، میوه‌ها و کشتزارهایی که ناشی از فروفرستادن باران و نمایانگر خرّمی و فراوانی و وفور نعمت‌اند ﴿بنگر﴾ تا با مشاهدهٔ این آثار، بر یگانگی حق تعالی در این صنع شگفت‌آسا پی‌ببری و راه یابی. آری! بنگر ﴿که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌گرداند﴾ یعنی: بنگر به‌سوی کیفیّت این زنده گردانیدن عجیب و این تحوّل بدیع برای زمین که با رویانیدن انواع رستنی‌ها پدید می‌آید ﴿بی‌گمان این﴾ مخترع اشیائی که ذکر شد ﴿زنده‌کنندهٔ مردگان است﴾ یعنی: البتّه او بر زنده کردنشان در آخرت و برانگیختن مجدّدشان تواناست چنان‌که زمین مرده را با باران زنده گردانید ﴿و او بر هر چیزی تواناست﴾ یعنی: حق تعالی دارای قدرتی عظیم و بی‌حدّومرزی بوده و قدرتش بر تمام ممکنات یکسان و برابر می‌باشد و رستاخیز هم از جملهٔ مقدورات اوست.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّظَلُّوا مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

﴿و اگر بادی بفرستیم﴾ که آفت زا باشد و به سبب سوزان بودن خود، به میوه‌ها یا کشتزارها زیان برساند ﴿پس آن را﴾ یعنی: آن کشتزار، یا بار و بر و میوهٔ خود را ﴿زرد شده ببینند﴾ از اثر سردی بادی که خدای عزّوجلّ پس از سبزشدن آن، بر آن فرستاده است ﴿قطعاً پس از آن کفران می‌کنند﴾ به خداوند ﷻ و نعمتهایش را انکار می‌نمایند. این کفران نعمت، دلیل بر سرعت دگرگونی احوال، عدم صبر و شکیبایی و ضعف دلهایشان است و حالی اینچنین، البتّه حال اهل ایمان نیست.

فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا

مُدْبِرِينَ ﴿۵۲﴾

﴿پس در حقیقت تو نمی‌توانی به مردگان سخن بشنوانی﴾ چون آنان را فراخوانی. پس همین طور به این گروه نیز نمی‌توانی سخن بشنوانی زیرا اینان حقایق را نمی‌فهمند، راه ثواب را نمی‌شناسند و مرده دلند لذا به این امید نباش که دعوتت را بپذیرند. این دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ در برابر اعراض و رویگردانی کفّار از دعوت ایشان است ﴿و این دعوت را به کران ــ آن‌گاه که﴾ آنان را به‌سوی حق فراخوانده و به موعظه‌ها و اندرزهای الهی پند و اندرز دهی و آنان به‌جای گوش فرادادن ﴿پشت‌کنان روی بگردانند ــ نمی‌توانی بشنوانی﴾ اگر کسی گفت که: شخص ناشنوا به هرحال نمی‌شنود، چه به انسان روکند و چه به وی پشت نماید پس فایدهٔ این تخصیص چیست؟ می‌گوییم: اگر ناشنوا روی به انسان داشته باشد با رمز و اشاره سخن را می‌فهمد ولی اگر پشت کرده باشد، نه می‌شنود و نه با اشاره و رمز می‌فهمد.

البته مفادّ این آیه با سنّت نبوی که بر امکان شنیدن مردگان تأکید می‌کند، در تعارض قرار ندارد زیرا مقصود از عدم شنوانیدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبّر و فهم و پندگرفتنشان است. در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ کشتگانی را که در چاه بدر افگنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! از مخاطب قراردادن قومی که اجسادشان گندیده‌است، چه سود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، شما از آنان به آنچه می‌گویم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند». از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف** فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وی سلام نمی‌دهد، جز این که خداوند روح وی را به وی برمی‌گرداند تا جواب سلام

او را بدهد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در تعلیم کیفیّت سلام‌دادن بر کسانی که در گورهایند، به امّت خویش دستور دادند تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرارداده و بگویند: «اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ اَهْلَ الدِّیارِ مِنَ الْمُؤمِنِیْنَ وَ اِنّا اِنْشاءَ اللّٰهُ بِکُمْ لاحِقُوْنَ، یَرْحَمَ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِیْنَ مِنّا وَ مِنْکُمْ وَ الْمُسْتَأخِرِیْنَ، نَسْأَلُ اللّٰهَ لَنا وَ لَکُمُ الْعافِیَةَ ۞ سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر خدا بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال‌آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می‌طلبیم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

وَمَآ أَنتَ بِهَٰدِ ٱلْعُمْىِ عَن ضَلَٰلَتِهِمْ ۖ إِن تُسْمِعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾

﴿و تو به راه‌آورندهٔ نابینایان از گمراهی‌شان نیستی﴾ زیرا نابینایان معنوی و کوردلان، از بینش و بصیرت بی‌بهره‌اند ﴿نمی‌توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند، بشنوانی﴾ زیرا این مؤمنانند که اهل تفکّر و تدبّر و راه‌بردن به‌سوی آثار برای پی‌بردن به وجود مؤثّر می‌باشند ﴿پس آنان مسلم‌اند﴾ یعنی: فقط آنان اهل تسلیم و انقیاد برای حق و پیرو آن می‌باشند.

۞ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ ۖ وَهُوَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾

سپس خداوند متعال به منظور استدلال بر کمال قدرت خویش، مَثَل دیگری می‌زند و آن استدلال به آفرینش انسان بر چندین‌طور و مرحلهٔ مختلف است: ﴿خداوند ذاتی است که شما را ابتدا ضعیف آفرید﴾ معنای: (مِنْ ضَعْفٍ) این است که شما را از نطفه آفرید. به‌قولی: مراد حالت طفولیّت و خردسالی انسان است ﴿آن‌گاه بعد از آن ناتوانی، توانایی پدید آورد﴾ که آن توانایی و نیرومندی جوانی است زیرا به‌هنگام جوانی است که نیروی انسان استحکام یافته و خلقت و ساختمان وجود وی استوار می‌گردد تا به کمال رشد و نیرومندی خویش می‌رسد ﴿باز پس از توانایی ناتوانی و پیری قرار داد﴾ در هنگام بزرگسالی. شَیْبَة: نهایت ناتوانی و شَیْب: سپید شدن موی است ﴿هر چه بخواهد می‌آفریند﴾ از تمام اشیاء و از آن جمله است آفرینش قوّت و ضعف در فرزندان آدم علیه السلام ﴿و اوست دانا﴾ به تدبیر خویش و ﴿توانا﴾ بر آفرینش آنچه که اراده کند. که این دگرگون کردن احوال، آشکارترین دلیل بر وجود آن آفریدگار دانای تواناست.

وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُقْسِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا۟ غَيْرَ سَاعَةٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَانُوا۟ يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾

﴿و روزی که ساعت﴾ یعنی: قیامت ﴿برپا شود﴾ به قولی: قیامت را از آن روی ساعت نامیدند که در آخرین ساعت از ساعات دنیا برپا ساخته می‌شود. آری! آن‌گاه ﴿مجرمان سوگند می‌خورند که جز ساعتی درنگ نکرده‌اند﴾ در دنیا یا در گورهایشان پس مدّت درنگشان را در دنیا بسیار کم می‌پندارند و ــ به سبب هول و هراس سخت روز قیامت ــ این پندار در اذهانشان چنان محکم و استوار می‌شود که بر آن سوگند هم می‌خورند. به‌قولی دیگر: مراد این است که در بیان این وقت هم دروغ گفتند چنان‌که قبل از آن در دنیا دروغ می‌گفتند ﴿این گونه برگردانیده

می‌شدند ﴾ به‌وسیلهٔ شیاطین در دنیا از راه حق و از راه راستی بـه دروغگـویی . و خود این ، دلیل بر آن است که سوگندشان دروغ بوده است .

وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ وَٱلْإِيمَـٰنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِى كِتَـٰبِ ٱللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْبَعْثِ ۖ فَهَـٰذَا يَوْمُ ٱلْبَعْثِ وَلَـٰكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

﴿ و گفتند کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند ﴾ به‌قولی : مراد از اینان فرشتگانند . به‌قولی : پیامبرانند . به‌قولی : علمای امّتهای دیگر و مؤمنان این امّتند . نسفی هـمهٔ اقوال در ایـن رابـطه را جـمع کـرده و مـی‌گوید : « آنـان پـیامبران و فـرشتگان و مؤمنانند » .

از تعبیر به‌کار گرفته‌شده در این آیه چنین می‌فهمیم که علم و ایمان با هم ، پدید آورندهٔ کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم راه را بر گمراهی نفس نمی‌بندد و مربّیان باید این درس را مدّ نظر داشـته بـاشند . آری ! کسانی کـه عـلم و ایـمان داده شـده‌انـد ، مـی‌گویند : ﴿ قـطعاً شـما درنگ کرده‌اید ﴾ در زندگی‌تان و در گورهایتان ﴿ در کتاب خداوند ﴾ یعنی : به موجب علم خداوند ﷻ که در لوح محفوظ ثبت است ﴿ تا روز رستاخیز ﴾ نـه چـنان کـه می‌پندارید؛ مدّت درنگ‌تان در دنیا اندک بوده است ﴿ پس این ﴾ وقتی که اکنون در آن قرار گرفته‌اید ، همانا ﴿ روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید ﴾ که این روز حقّ است بلکه آن را از روی تکذیب و تمسخر ، در دنیا به شتاب می‌طلبیدید .

فَيَوْمَئِذٍ لَّا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾

﴿ پس آن روز ﴾ روزی است ﴿ کـه بـه سـتمکاران عـذرخـواهـی‌شان سـود

نمی‌بخشد ﴾ یعنی : علم‌شان به این که قیامت برپا شده‌است ، هیچ فایده‌ای به حالشان ندارد ﴿و نه از آنان، بازگشت به‌سوی کسب خشنودی خداوند خواسته می‌شود ﴾ یعنی : آنان به‌سوی دورکردن این وضع از خودشان به وسیلهٔ توبه و اطاعت ، فراخوانده نمی‌شوند چنان‌که در دنیا به‌سوی این امر فراخوانده می‌شدند . استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است . و درصورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی ، می‌گویی : «اِسْتَعْتَبْتُهُ فَاَعْتَبَنِیْ ۞ از او رضایت طلبیدم پس ، از من راضی شد » .

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ ۚ وَلَئِن جِئْتَهُم بِآيَةٍ لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾

﴿و به‌راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مَثَلی زده‌ایم ﴾ از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبرانمان راهنمایی می‌کند و هرگونه حجّتی را که بر بطلان و ناروابودن شرک دلالت می‌کند ، برایشان آورده‌ایم چنان‌که این حجّت‌ها را در این سورهٔ کریمه به گونه‌های مختلف و با ادلّه و امثال گوناگون و به اشکال متعدّد ارائه کرده‌ایم ﴿واگر برای آنان آیتی بیاوری ﴾ از آیات قرآن که به این حقیقت‌ها ناطق است ﴿قطعاً کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید ﴾ یعنی : ای محمّد ! تو و یارانت جز باطل‌اندیشان بیهوده گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند ، پیروی می‌کنید .

كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾

﴿این گونه ، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند ﴾ به علم سودمندی که به‌وسیلهٔ

آن به‌سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ ﴿مهر می‌نهد﴾ همانان که خدای عزّوجلّ به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادّعایشان که سخنت و آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهرزدن خداوند ﷻ بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که براثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و دربرابر آن گردن نمی‌نهند.

فَٱصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ ٱلَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

﴿پس شکیبایی پیشه کن﴾ بر سخنان آزاردهنده‌ای که از آنان می‌شنوی و در برابر افعال کفرآمیزی که از آنان می‌بینی ﴿بی‌گمان وعدهٔ خداوند حقّ است﴾ یعنی: بدان که خداوند ﷻ تو را به پیروزی برآنان و برترساختن حجّتت و غالب‌کردن دعوتت وعده داده‌است و وعدهٔ او حقّی است که در آن هیچ‌گونه خلافی نیست پس حتماً وعده‌اش تحقّق پیدا می‌کند ﴿و زنهار تا کسانی که یقین ندارند﴾ به وعده‌های خداوند ﷻ، تصدیق نمی‌کنند کتاب‌ها و پیامبرانش را و ایمان نمی‌آورند به آخرت ﴿تو را به سبکی وا ندارند﴾ و تو را از راه دینت و حقّی که بر آن قرارداری، به‌در نبرند. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علیّ‌ابن‌ابی‌طالب ﷺ در حال خواندن نماز بامداد بود که مردی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: (لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْن ۞ اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی‌بود) [زمر / ۶۵]. علی ﷺ درحالی‌که در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ لاَ يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِيْنَ لاَ يُوْقِنُوْن ۞ شکیبایی پیشه کن، بی‌گمان وعدهٔ خداوند حقّ است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی وا ندارند).

این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول‌اکرم ﷺ بر دعوت به‌سوی ایمان اشاره دارد.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ لقمان

مکّی است و دارای سی‌وچهار آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن‌که دربرگیرندهٔ داستان لقمان حکیم است، به‌نام «لقمان» نامیده شد، لقمانی که با شناخت وحدانیّت خداوند ﷻ، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: قریش از رسول خدا ﷺ در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

الٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لام، میم﴾ به قولی: افتتاح‌کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجّه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکّب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلّم می‌کنند پس آیا می‌توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟.

تِلْكَ ءَايَـٰتُ ٱلْكِتَـٰبِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٢﴾

﴿**این آیات کتاب حکیم است**﴾ یعنی: آیات ذکرشده در این سوره، آیات قرآن کتاب حکمت آموز است و چگونه قرآن از حکمت برخوردار نباشد درحالی‌که کتاب خداوند حکیم است. پس قرآن حکیم است در احکام خود، حکیم است در راه‌حل‌هایی که برای درمان بیماریهای فردی و اجتماعی جامعهٔ انسانی ارائه می‌کند، حکیم است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود. حکمت: نهادن یک چیز در جایگاه مناسب آن است.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾

﴿**هدایت و رحمتی برای محسنان است**﴾ مُحسن: عمل‌کننده به نیکی‌ها، یا کسی است که خدا ﷻ را چنان عبادت می‌کند که گویی او را می‌بیند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: جبرئیل ﷺ از رسول خدا ﷺ پرسید که «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که خدای عزّوجلّ را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند». زیرا هر کس خداوند متعال را حاضر و ناظر دانست و به این امر یقین داشت که حق تعالی بر او در حین عملش آگاه است، چنین کسی خدا ﷻ را نیکو عبادت می‌کند و اعمال شایسته را در بهترین اوقات آن و در بهترین کیفیّتی که رسول خدا ﷺ او را بدان رهنمون شده‌اند، انجام می‌دهد پس احسان و نیکو عمل‌کردنش، سبب فزونی هدایت وی و فزونی هدایت سبب پی‌درپی آمدن رحمتهای حق تعالی بروی می‌باشد.

سپس خداوند ﷻ محسنان را چنین معرفی می‌کند:

ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

﴿همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و هم ایشانند که به آخرت یقین دارند﴾ حق تعالی سه اصل نماز، زکات و یقین به آخرت را مخصوصاً یاد آوری کرد زیرا این سه اصل، تکیه‌گاه و استوانهٔ اساسی عبادات‌اند و یقین به آخرت را به نماز و زکات ضمیمه کرد زیرا ایمان به آخرت است که صاحب خویش را به تقوای الهی و پیروی از هدایتش وامی‌دارد.

از این آیه برمی‌آید که بدون نماز و زکات و یقین به آخرت، احسانی در کار نیست.

أُولَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۖ وَأُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

﴿اینانند که از جانب پروردگارشان بر هدایتی هستند و اینانند که رستگارانند﴾ در دنیا و آخرت. تفسیر نظیر این آیه، در اوّل سورهٔ «بقره» گذشت.

به همین مناسبت، شیخ سعید حوّی رحمه‌الله در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «محور سورهٔ لقمان، آیات اوّل سورهٔ بقره است و شما می‌توانید میان مقدّمهٔ سورهٔ لقمان و مقدّمهٔ سورهٔ بقره، پیوند کاملی را ببینید».

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا ۚ أُولَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

﴿و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان لهوند﴾ لَهْوَ الْحَدِیْث: هرچیزی است که مردم خود را به آن سرگرم می‌کنند؛ مانند آوازخوانی، موسیقی، افسانه‌گویی و داستان سرایی ﴿تا مردم را از راه خدا گمراه سازند﴾ یعنی: این سرگرمی‌های بیهوده را با این هدف پیروی می‌کنند تا دیگران را از راه هدایت و برنامه و روش حق گمراه سازند ﴿بی‌هیچ علمی﴾ یعنی: اینان خریدار سخنان لهوند، حال آن‌که به آنچه که می‌خرند دانا نیستند، یا به تجارتی که سودآور یا زیان‌آور است، دانا نیستند بدین جهت است که خیر را به شرّ محض بدل خواسته‌اند لذا مردم را به‌سوی این سرگرمی‌ها می‌خوانند تا آنان قرآن را نشنوند و در آن تدبّر نکنند پس بی‌گمان کسانی که با این هدف خریدار سخنان سرگرم‌کننده باشند، سزاوار نکوهش اند ﴿و آن را به ریشخند گیرند﴾ یعنی: خریدار سخنان لهو می‌شوند تا مردم را از راه خدا ﷻ گمراه کرده و کتاب خدا ﷻ را مسخره کنند و به ریشخند گیرند ﴿این گروه برای آنان عذابی مهین است﴾ عذاب مهین: عذاب سختی است که هر کس به آن درافتد، خوار و ذلیل می‌شود. آری! چنان‌که در دنیا به راه خداوند ﷻ و آیات وی اهانت کردند، در آخرت با عذاب همیشگی مورد اهانت قرار می‌گیرند.

ابن‌جریر طبری از ابن‌عبّاس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌است که فرمود: این آیه دربارهٔ مردی از قریش به‌نام نضربن‌حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به‌مجرّد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می‌برد و به وی می‌گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان. و به آن مرد می‌گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمّد ﷺ تو را به‌سوی آن ــ از نماز و روزه و جهاد ــ فرامی‌خواند.

مقاتل می‌گوید: «این آیه دربارهٔ نضربن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می‌رفت پس، از آنجا کتابهای اعجمیان را می‌خرید و آنها را برای قریش روایت می‌کرد و می‌گفت: محمّد شما را به شنیدن داستانهای عاد و ثمود فرامی‌خواند و من شما را به شنیدن داستانهای رستم و اسفندیار و اخبار

امپراتوران فارس. پس مشرکان داستانهای او را گرم و نمکین دانسته و گوش‌دادن به قرآن را فرو می‌گذاشتند.

در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «دو آواز نفرین شده و از حق دورند و من از آنها نهی می‌کنم: صدای نی و صدای شیطانی [آوازخوانی] که به هنگام نغمه و شادی آواز می‌خواند و صدایی که در هنگام نزول مصیبت و بر سرو صورت زدن و گریبان چاک‌کردن است».

باید دانست که نزد فقها، آوازخوانی (غنا) حرام، همانا غنایی است که نَفْسها را بر حرام بجنباند و آنها را بر هوی و هوس برانگیزد. خواندن غزلیّات و تشبیب‌هایی که سخنان بیهوده و شرم‌آور، ذکر اوصاف زنان و ذکر شراب و محرّمات دیگر در آن باشد، نیز به‌اتّفاق فقها حرام است و گرفتن مزد هم در قبال آن جایز نیست. امّا غنای مباح، غنایی است که از آنچه ذکر شد سالم باشد بنابراین، مقدار اندک آن در اوقات شادی ــ مانند عروسی و عید ــ و نیز به قصد ایجاد نشاط و انگیزه بر انجام دادن اعمال دشوار، جایز است چنان‌که رسول خدا ﷺ برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند. امّا بدعت‌هایی که امروزه صوفی نمایان پدیدآورده‌اند ــ مانند سماع با آلات موسیقی ــ حرام است.

البتّه زدن طبل در جنگ حرام نیست زیرا روحیّهٔ سپاهیان را به هیجان می‌آورد و دشمن را مرعوب می‌سازد چنان‌که در روز تشریف‌آوری رسول‌اکرم ﷺ به مدینه، استقبال کنندگان در جلوی روی آن حضرت ﷺ طبل زدند و ابوبکر رضی الله عنه خواست تا از آن جلوگیری کند امّا آن حضرت ﷺ فرمودند: «ای ابابکر! بگذار طبل بزنند تا یهودیان بدانند که دین ما فراخ و آسان است». گفتنی است که از ابوحنیفه، شافعی و احمدبن‌حنبل رحمهم‌الله قول به مکروه بودن غنا (آوازخوانی) نقل شده است. ولی از زدن دفّ (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۖ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

﴿**و چون بر او آیات ما خوانده شود**﴾ یعنی: چون آیات قرآن بر این شخص استهزاکننده و خریدار لهو خوانده شود؛ ﴿**مستکبرانه روی بر می‌گرداند**﴾ یعنی: از آیات قرآن اعراض می‌کند درحالی‌که سخت غرق تکبّر است و خود را برتر از آن می‌پندارد که به آیات آن گوش فرادهد ﴿**چنان‌که گویی آن را نشنیده‌است**﴾ با آن‌که آن را شنیده است ﴿**گویی در دو گوش وی وقری است**﴾ وَقْر: سنگینی یا ناشنوایی است ﴿**پس او را به عذابی دردناک مژده بده**﴾ یعنی: به او خبر بده که در روز قیامت عذابی سخت دردناک در پیش دارد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾

﴿**بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند**﴾ به خدا ﷻ و پیامبرانش و روز آخرت ﴿**و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ همان کارهایی که بدان مأمور شده‌اند ﴿**برای آنان باغهای پرنازونعمت است**﴾ در آخرت، که در آنها از انواع لذّتهای شادی‌بخش؛ اعم از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، مسکن‌ها، وسایل سواری و غیره نعمتهایی که هرگز در اذهانشان هم خطور نکرده‌است، بهره‌مند و متنعّم می‌شوند.

خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٩﴾

﴿**که در آن جاودانه‌اند**﴾ نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند ﴿**وعدهٔ خداوند حقّ است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ این وعده را داده

است و وعـده او حـقّ و راست است و هـیچ خـلافی در آن نـیست ﴿و اوست عزیز﴾ که هیچ غالب‌شونده‌ای بر وی غلبه نمی‌کند ﴿حکـیم﴾ و فـرزانـه است در تمام کارها و سخنانش.

خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

﴿آسمانها را بدون ستونهایی که ببینید، آفرید﴾ از این تعبیر می‌توان چنین برداشت کرد که آسمانها دارای ستونهایی هستند امّا ما این ستونها را نمی‌بینیم و بـرای مـا قابل رؤیت نیست. همچنین جایز است کـه مـعنی چـنین بـاشد: آسـمانها دارای ستونی نیست؛ نه مرئی و نه غیر مرئی. بنا بر تفسیر اوّل که تفسیر ابن عبّاس، مجاهد و عکرمه است، اشاره به ستونهای غیرمرئی، همان اشاره به قانون جاذبه است که در عـصر جـدید مـظاهر آن شـناخته شـده است. ﴿و در زمـین کـوههای اسـتوار بیفگند﴾ رَواسِی: کـوههای راسـخ و اسـتوار است ﴿تـا شـما را نـجنباند﴾ یـعنی: حق تعالی با کوههایی که بر زمین پی‌افگند و آنهارا بر پشت زمین استوار گردانید، زمین را مستقرّ و ثابت گردانید تا حرکت آن به گونه‌ای با جنبش و تکان همراه نباشد که آرامش و استقرار را از شما سلب کند. این حقیقتی است که پیشرفتهای علمی در عصر ما، معنای گستردهٔ آن را روشن کرده است. ﴿و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکند﴾ یعنی: از هر نـوعی از انـواع جـنبندگان و جـانوران در زمـین آفـرید بـه طوری‌که اشکال و الوان بی‌شمار آنها را جز آفرینندهٔ توانای آنها نمی‌داند ﴿و از آسمان آبی نازل کردیم آن‌گاه در آن از هر زوج کریمی﴾ یعنی: از هرگونه نوع و صنفی

﴿رویانیدیم﴾ حق تعالی گیاهان و درختان متنوّع را به‌سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهری از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَـٰذَا خَلْقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ بَلِ ٱلظَّـٰلِمُونَ فِي ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾

﴿این، آفرینش خداوند است پس به من نشان دهید، کسانی که غیر از اویند﴾ از خدایان و معبودانی که شما پرستش می‌کنید ﴿چه آفریده‌اند؟﴾ آری! به من نشان دهید که این معبودان ادّعایی شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش خدا ﷻ همترازی کند، یا حدّاقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ ﴿بلکه ستمکاران﴾ یعنی: مشرکان ﴿در گمراهی آشکارند﴾ پس خداوند متعال اوّلاً ستمگری آنان را تثبیت کرد و ثانیاً گمراهی‌شان را.

اینک بعد از آن‌که خدای عزّوجلّ اعلام کرد که قرآن حکیم از بارگاه ذات با حکمتی است، داستان لقمان آغاز می‌شود. آری! این داستان می‌آید تا ادب فراگیری حکمت از خداوند ﷻ را به ما بیاموزد:

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَـٰنَ ٱلْحِكْمَةَ أَنِ ٱشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾

﴿و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم﴾ بیضاوی می‌گوید: «لقمان فرزند باعورا، خواهرزادهٔ ایّوب ﷺ یا پسرخالهٔ وی، از سیاهان نوبهٔ مصر بود که مدّتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود ﷺ را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر

اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده‌بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست‌گویی و سخنان صواب». ابن‌کثیر می‌گوید: «لقمان بردهٔ حبشی نجّاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پارهٔ گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و قلب آن را بیرون آورد. مدّتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پارهٔ گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و دل آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پارهٔ گوشت را از آن بیرون آور، تو دل و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون‌آوردن پلیدترین دو پارهٔ گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم دل و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست». البتّه لقمان به‌سبب شکرگزاری خویش، از حکمت برخوردار شد.

﴿**و هر کس شکر گزارد، همانا به‌سود خویش شکر گزارده‌است**﴾ زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی برمی‌گردد، چه با شکر است که انسان هم نعمت را پاس می‌دارد و حفظ می‌کند و هم به‌سبب شکر است که بنده از جانب خدای سبحان نعمتهای افزون‌تری را به‌سوی خویش جلب می‌کند ﴿**و هر کس کفران ورزد**﴾ یعنی: هر کس کفران و ناسپاسی نعمتها و انکار فضل و منّت بزرگ خدای سبحان در بخشیدن آنها را، جانشین شکر گرداند؛ ﴿**در حقیقت خداوند بی‌نیاز است**﴾ از شکرگزاری وی ﴿**و حمید**﴾ است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هرچند کسی او را سپاس و ستایش نگوید.

وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّ

ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿۱۳﴾

﴿و﴾ یاد کن ﴿هنگامی را که لقمان به پسر خویش ــ درحالی‌که او را پند می‌داد ــ گفت﴾ یعنی: در حالی که لقمانُ فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می‌داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: ﴿ای فرزندم! به خداوند شرک نیاور چرا که شرک ستمی است بزرگ﴾ بلکه شرک بزرگترین ستمهاست زیرا حقیقت ستم، برگرداندن حق از اهل آن است و حق در امر عبادت این است که عبادت تنها برای خدای یگانه قرار داده شود زیرا غیرحق تعالی سزاوار پرستش نیست چرا که خلق همه آفریدهٔ اویند و امر نیز امر اوست پس برگشت از پرستش خداوند ﷻ به‌سوی غیر وی، نهادن حق در غیرجایگاه آن است و این بزرگترین ستم است. هر چند که خداوند متعال به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی‌نیاز و ستوده می‌باشد.

وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ ﴿۱۴﴾

﴿و به انسان در بارهٔ پدر و مادرش سفارش کردیم﴾ این حقیقت که خداوند ﷻ سفارش به نیکی و شکرگزاری از پدر و مادر را با سفارش به شکرگزاری از خود مقرون و همراه گردانید، دلالت بر آن دارد که حقّ پدر و مادر از بزرگترین حقوق بر عهدهٔ فرزند است و از نظر وجوب نیز، این حق از بزرگترین و محکمترین حقوق می‌باشد ﴿مادرش به او باردار شد با ضعفی بر بالای ضعفی﴾ یعنی: مادرش او را در شکمش آبستن شد در حالی که به‌خاطر حمل او با ضعف روزافزون روبه‌رو گشت. به‌قولی معنی این است: زن خلقتاً ضعیف است و باز این بارداری، او را با

ضعفی دیگر بر بالای آن ضعف روبه‌رو می‌کند. ﴿**و از شیر بازگرفتنش در دو سال است**﴾ فِصالْ: باز گرفتن طفل از شیر است.

علما از دو آیهٔ [بقره / ۲۳۳] و [احقاف / ۱۵] چنین استنباط کرده‌اند که حدّاقلّ مدّت بارداری، شش ماه است. رأی امام ابوحنیفه‌ﷺ این است که مدّت شیرخوارگی حرام‌کننده (حرمت رضاعی) سی ماه می‌باشد امّا سایر فقها آن را دو سال می‌دانند.

﴿**به او سفارش کردیم که برای من و پدر و مادرت شکرگزار باش**﴾ این مضمون سفارش خداوند ﷻ در حقّ پدر و مادر است که در آغاز آیه آن را ذکر کرد. حق تعالی با ذکر مشقّت‌هایی که مادر برای فرزندش می‌کشد، در میان مضمون سفارش فاصله قرار داد تا حقّ بزرگ ویژهٔ مادر را به یاد فرزندان آورد و نیز شکر گذاری از پدر و مادر را با شکرگزاری از خودش مقرون ساخت تا به حقّ والای آنها توجّه دهد ﴿**و بازگشت به‌سوی من است**﴾ نه به‌سوی غیر من پس بنگر که آیا به‌راستی سفارشم را به‌جا آورده‌ای یا خیر؟

و از آنجا که مادر در معرض سه مرحلهٔ پیاپی از مشقّت و سختی، یعنی دوران بارداری، دوران شیردهی و وضع حمل قرار دارد لذا سه‌چهارم نیکی فرزند برای وی و یک‌چهارم باقی‌مانده برای پدر قرار داده شده‌است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: رسول خدا ﷺ به مردی که‌پرسید: چه‌کسی به نیکی بر من ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه‌کسی ذی‌خق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». همین‌گونه آن حضرت ﷺ تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه‌کسی؟ این‌بار فرمودند: «پدرت».

وَإِن جَـٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا

تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾

﴿ **و اگر کوشش کردند** ﴾ پدر و مادرت با تمام تلاش و توان خود ﴿ **که تو را وادارند به این‌که چیزی را شریک من گردانی که بدان علم نداری** ﴾ یعنی : علم نداری به این که آن چیز به‌حق شریک من است ﴿ **پس، از آنان اطاعت نکن** ﴾ در این امر و این کوشش آنان را ناکام گردان ولی باز هم این‌کار ، تو را از نیکی به آنها در دنیا باز ندارد به همین جهت فرمود : ﴿ **و با آنان در دنیا به نیکی مصاحبت کن** ﴾ با در پیش گرفتن شیوهٔ احسان به آنان؛ هرچند بکوشند تا تو را به شرک وادارند ﴿ **و از راه کسی پیروی کن که به‌سوی من** ﴾ با توبه و اخلاص ﴿ **بازگشته‌است** ﴾ از بندگان صالح و شایستهٔ من . یعنی از راه مؤمنان پیروی کن ، نه از راه باطل پدر و مادرت ﴿ **سپس بازگشت شما به‌سوی من است** ﴾ نه به‌سوی غیر من ﴿ **پس شما را آگاه می‌سازم** ﴾ یعنی : به شما در هنگام بازگشتتان به‌سوی من خبر می‌دهم ﴿ **از آنچه می‌کردید** ﴾ از خیر و شرّ پس هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهم .

قول مختار در نزد مفسّران این است که : این دو آیه از کلام خدای سبحان می‌باشد که به‌عنوان سخن معترضه‌ای در میان سفارشهای لقمان به پسرش آمده‌است .

سپس خداوند متعال به بقیّهٔ سخنان لقمان برای فرزندش در پنددادن به وی پرداخته و می‌فرماید :

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿۱۶﴾

﴿ای فرزندم! بدان که اگر آن﴾ یعنی: اگر گناه یا عمل تو ﴿همسنگ دانهٔ خردلی باشد﴾ که ریزترین دانه‌هاست به طوری‌که سنگینی آن با حسّ دریافته نمی‌شود و ترازویی را به تکان وا نمی‌دارد ﴿آن‌گاه در دل تخته‌سنگی باشد﴾ یعنی: عملت در پنهان‌ترین و محفوظ‌ترین مکانی قرار گرفته باشد ﴿یا در آسمانها یا در زمین باشد﴾ یعنی: یا در هرجایی از اماکن آسمانها و زمین قرار داشته باشد ﴿خداوند آن را می‌آورد﴾ یعنی: آن را حاضر می‌گرداند و انجام‌دهندهٔ آن را برابر آن مورد محاسبه قرار می‌دهد ﴿بی‌گمان خداوند لطیف است﴾ و باریک‌بین پس هیچ کار نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند بلکه علم وی به هر امر نهانی‌ای می‌رسد ﴿و خبیر﴾ است به هرچیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی‌شود.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی ــ هر چه باشد ــ برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَٰبُنَيَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأْمُرْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ ۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿١٧﴾

﴿ای فرزندم! نماز را برپا دار و به معروف امر و از منکر نهی کن و بر آنچه که به تو رسد﴾ از آزار و اذیّت در برابر امر به معروف و نهی از منکر، یا دیگر محنت‌ها ﴿صبر کن﴾ دلیل مخصوص ساختن این طاعتها این است که اینها اساس عبادات و تکیه‌گاههای خیر می‌باشند ﴿بی‌گمان این﴾ طاعات ذکرشده ﴿از امور عزم شده است﴾ یعنی: از اموری است که خدای عزّوجلّ آنها را بر بندگانش عزیمت و واجب قرار داده است. یا محتمل است مراد این باشد: این خصلت‌ها از اعمال سترگ و برتر اهل اخلاق و کارهای محوری بندگان استوارقدمی است که

مصمّمانه راه نجات را می‌پیمایند.

این آیه دلیل بر آن است که امّت‌های دیگر نیز به این طاعت‌ها مأمور بوده‌اند.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿۱۸﴾

﴿**و رویت را از مردم برمگردان**﴾ یعنی: از مردم بر سبیل تکبّر و گردن فرازی و نخوت رخ برمتاب. یا معنی این است: آن‌گاه که نام کسی در نزد تو برده شد، گونه‌ات را به نشانهٔ این که او را حقیر و کوچک می‌شماری، برمگردان و با مردم به تواضع و فروتنی رفتار کن و حتّی اگر کمترترین کس با تو سخن می‌گوید، به او گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند. چنان‌که رسول‌اکرم ﷺ چنین می‌کردند. ﴿**و در زمین خرامان راه مرو**﴾ یعنی: خودبینانه، فخرآبانه و گردن‌کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود. هدف، نهی از تکبّر و گردنکشی است.

در **حدیث‌شریف** به روایت صحّاح شش‌گانه از ابن‌عمر رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلَاءَ لَا يَنْظُرُ اللّٰهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۞ هر کس جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبّر کشال و کشیده ساخت، خداوند ﷻ در روز قیامت به‌سوی او [به نظر رحمت] نگاه نمی‌کند». ﴿**بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمی‌دارد**﴾ اِخْتِيَالْ: تکبّر و خودبرتربینی است. فَخُوْر: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می‌فروشد. البتّه سخن‌گفتن از نعمت‌های خدای عزّوجلّ بر خود، از باب فخرفروشی نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۞ امّا از نعمت پروردگارت سخن بگوی).

وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ

لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ ﴿۱۹﴾

﴿**و در راه رفتنِ خود میانه‌روی کن**﴾ یعنی : در راه رفتن روشی در میان شتاب‌روی و آهسته‌روی اختیار کن لذا نه مانند کسانی که خود را به مردگی می‌زنند ، خزنده راه برو و نه مانند شیطان از زمین برجه . نقل است که : عمر رضی الله عنه مردی را دید که مرده‌وار راه می‌رود و به بی‌حالی و بی‌رمقی تظاهر می‌کند ، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت : « لَا تُمِتْ عَلَيْنَا دِيْنَنَا اَمَاتَكَ اللّٰهُ ✿ دین ما را بر ما نمیران ، خدا تو را بمیراند » . همچنین نقل است که : عمر رضی الله عنه مردی را دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان می‌دهد پس به وی گفت : « اِرْفَعْ رَأْسَكَ فَاِنَّ الْاِسْلَامَ لَيْسَ بِمَرِيْض ✿ سرت را بردار زیرا اسلام بیمار نیست » . یعنی : بانشاط ، نیرومند ، سرحال و سرزنده باش . در سنّت ثابت شده‌است که رسول خدا ﷺ چون راه می‌رفتند ، به شتاب راه می‌رفتند . پس معنای (وَاقْصُدْ فِي مَشْيِكَ) این است : در راه‌رفتنت خرامان و متکبّر مباش . عطاء می‌گوید : « یعنی باوقار و سکینه راه برو » . ﴿**و صدایت را آهسته بدار**﴾ آن را فرود آور و با تکلّف بلند نکن زیرا بلندکردن صدا به بیشتر از حدّ نیاز ، شنونده را می‌آزارد ﴿**همانا انکر آوازها ، بانگ درازگوشان است**﴾ یعنی : ناخوش‌ترین و زشت‌ترین آوازها ، آواز خران است زیرا اوّل آن عرعر و آخر آن بانگی بس انکر و گوش خراش است . در **حدیث‌شریف** آمده است : « چون بانگ خروس را شنیدید ، از خداوند فضل وی را بخواهید و چون بانگ خر را شنیدید ، به خداوند از شیطان پناه ببرید زیرا او شیطانی را دیده است » .

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ
أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُۥ ظَٰهِرَةً وَبَاطِنَةً ۗ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُجَٰدِلُ فِي ٱللَّهِ

بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَٰبٍ مُّنِيرٍ ﴿۲۰﴾

﴿**آیا ندیده‌اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما گردانید**﴾ مسخّر گردانیدن آنها برای آدمیان، عبارت است از: دادن قدرت بهره‌گیری از این پدیده‌ها به آنان و از مخلوقات آسمانی‌ای که در جهت منافع فرزندان آدم مسخّر ساخته شده‌اند، عبارتند از: خورشید، ماه، ستارگان و مانند اینها و نیز فرشتگان در این قطاراند زیرا ایشان به فرمان خدای سبحان نگهبانان فرزندان آدم هستند. و از مخلوقات زمینی‌ای که برای بشر رام ساخته شده اند، عبارتند از: سنگ، خاک، کشتزارها، میوه‌ها، حیواناتی که انسان از آنها بهره‌برداری می‌کند و غیراینها.... پس مراد از تسخیر و رام‌کردن آنها برای بشر، قراردادن پدیدهٔ رام ساخته‌شده در موقعیّتی است که انسان از آن بهره‌برداری کند، چه آن پدیده به فرمان انسان و تحت تصرّف وی باشد چه نباشد.

﴿**و**﴾ آیا ندیده و ندانسته‌اید که خداوند ﷻ ﴿**نعمتهای آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد**﴾ یعنی: آنها را به پایهٔ اتمام و اکمال رسانید. نعمتهای آشکار عبارت‌اند از: نعمتهایی که به عقل یا حسّ دریافته می‌شوند و هرکه در پی شناخت آنها باشد، آنها را می‌شناسد؛ مانند سلامتی و کمال در آفرینش، مال، جاه، جمال و انجام‌دادن طاعات و عبادات. نعمتهای پنهانی عبارتند از: معرفت، عقل و آنچه که شخص در نهاد خویش از علم و یقین به وجود خداوند ﷻ و ظنّ نیکو نسبت به او می‌یابد و نیز آن آفاتی که خداوند ﷻ از بنده دفع می‌کند. به‌قولی: نعمت آشکار اسلام است و نعمت پنهان، ستر و پرده‌پوشی پروردگار متعال بر بنده. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در پاسخ سؤال ابن‌عبّاس رضی الله عنهما که از ایشان راجع به این آیه پرسید، فرمودند: «نعمتهای آشکار اسلام است و آنچه از خلقت و آفرینشت که زیباست و نعمتهای پنهان، چیزهایی است که خداوند از اعمال بدت بر تو پوشانیده‌است».

﴿ **و از مردم کسانی هستند که دربارهٔ خداوند** ﴾ یعنی : در توحید و صفات وی ﴿ **مجادله می‌کنند** ﴾ از روی مکابره و عناد ، بعد از آن‌که حق برایشان آشکار گشته و حجّت بر آنان اقامه شده‌است؛ مانند نضربن حارث و امثال وی از سردمداران شرک در مکّه و این مجادله‌شان دربارهٔ خداوند : ﴿ **بدون هیچ علمی** ﴾ است از علوم عقلی یا نقلی زیرا عقل و علم تجربی انسان ، فریادگر وجود و یگانگی خداوند ﷻ و تجلّی‌گاه این حقیقت‌اند و کتابهای آسمانی و رسالتهای الهی نیز برای روشن‌کردن بیشتر این حقیقت آمده‌اند . ﴿ **و** ﴾ نیز این مجادله‌شان ﴿ **بدون هیچ هدایتی** ﴾ است که انسان بتواند به‌وسیلهٔ آن ، به راه صواب رهنمون شود ﴿ **و** ﴾ نیز این مجادله‌شان ﴿ **بی‌هیچ کتاب روشنگری** ﴾ است که خدای سبحان آن را نازل کرده‌باشد . پس این مجادله‌شان در حقّ خداوند ﷻ ، صرفاً از روی لجاجت و گردنکشی و کاملاً بر بنیاد عناد محض می‌باشد و هیچ تکیه‌گاهی از عقل ، علم ، معرفت ، کتاب و هدایت ندارد .

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا۟ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا۟ بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَآءَنَآ ۚ أَوَلَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴿٢١﴾

﴿ **و چون به آنان** ﴾ یعنی : به این بت‌پرستان اهل جدال و عناد در امر توحید و یگانگی حق تعالی ﴿ **گفته شود : از آنچه خدا نازل کرده** ﴾ بر پیامبرش از کتاب ﴿ **پیروی کنید** ﴾ آنها به تقلید محض تمسّک ورزیده و ﴿ **می‌گویند : نه! بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم** ﴾ پس بتانی را که آنها می‌پرستیده‌اند ، می‌پرستیم و در راهی که آنها بر آن روان بوده‌اند ، می‌رویم ﴿ **حتّی اگر هم شیطان آنان را به‌سوی عذاب سوزان فراخواند؟** ﴾ گویی حق تعالی می‌گوید : آیا از پدرانشان در شرک پیروی می‌کنند ، حتّی اگر شیطان عقیدهٔ فاسد شرک را برای پدرانشان

آراسته باشد و درنهایت، آنان را به شرک درافگنده و بدین‌گونه وارد جهنّم سوزان کرده باشد؟ پس درصورتی‌که حال و وضع این‌چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟ و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

۞ وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ ۗ وَإِلَى ٱللَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ ﴿٢٢﴾

﴿**و هرکه روی خود را به‌سوی الله متوجّه کند**﴾ یعنی: هر کس امور خویش را به خداوند ﷻ سپرده و عبادت خویش را برای او خالص گرداند و با تمام وجود به‌سوی او روی آورد ﴿**درحالی‌که محسن باشد**﴾ یعنی: در اعمال خویش نیکوکار باشد، چنین کسی ﴿**به‌راستی که به دست‌آویزی محکم چنگ زده‌است**﴾ یعنی: به عهد و پیمانی استوار و محکم چنگ زده و خود را به آن آویخته است. احسان: چنان‌که در **حدیث‌شریف** تعریف شده، عبارت است از این‌که: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند ﷻ می‌سپرد، به حال شخصی تمثیل می‌کند که می‌خواهد به کوهی بلند و سربه‌فلک‌کشیده‌ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست‌آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فرو آویخته شده‌است چنگ می‌زند و به مدد آن دست‌آویز، به آن کوه بالا می‌رود تا به قلّهٔ آن می‌رسد.

﴿**و بازگشت کارها به‌سوی الله است**﴾ نه به‌سوی غیروی و پاداش‌هایتان را از او دریافت می‌کنید نه از غیر وی پس با نیروی ایمان و صلابت عمل، به اوجگاه

رضای او صعود کنید.

وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُۥٓ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿٢٣﴾

﴿ **و هرکه کافر شد، نباید کفر وی تو را اندوهگین کند** ﴾ زیرا کفر وی به تو زیانی نمی‌رساند ﴿ **بازگشتشان به‌سوی ماست و آنان را از آنچه کرده‌اند آگاه می‌کنیم** ﴾ یعنی: آنان را از اعمال زشت و ننگینشان خبر می‌دهیم و دربرابر آن مجازاتشان می‌کنیم ﴿ **در حقیقت خدا به راز دلها داناست** ﴾ و هیچ چیز از این رازها بر او پنهان نمی‌ماند زیرا رازها در نزد خداوند ﷻ مانند امور علنی، آشکار است بنابراین، حق تعالی با آنان به حسب علم خویش دربارهٔشان رفتار می‌کند.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

﴿ **آنان را اندکی برخوردار می‌سازیم** ﴾ یعنی: کفّار را در دنیا مدّت اندکی مجال می‌دهیم تا از آن برخوردار و بهره‌مند شوند پس این بهره‌مندی هرچند بسیار باشد، باز هم اندک است زیرا نعمت زوال‌پذیر با نعمت همیشگی قابل قیاس نیست و کم‌تر از کمترین است ﴿ **سپس آنان را به‌سوی عذابی سخت ناگزیر می‌سازیم** ﴾ و آنان را با بیچارگی به‌سوی عذاب دوزخ می‌رانیم.

وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**و اگر از آنان بپرسی: چه‌کسی آسمانها و زمین را آفریده‌است؟ قطعاً می‌گویند: خداوند**﴾ یعنی: اعتراف می‌کنند به این که خداوند ﷻ آفرینندهٔ آنهاست و جوابی غیراز این ندارند زیرا دلایلی که آنها را از نسبت‌دادن آفرینش به‌سوی غیرخداوند ﷻ بازمی‌دارد، به‌نحوی آشکار و نمایان است که ناگزیر به آن اقرار کرده‌اند ﴿**بگو**﴾ای محمّد ﷺ! ﴿**الحمدلله**﴾ستایش ازآن خداست بر این اعتراف شما پس بعد از این اعتراف، دیگر چگونه غیراو را می‌پرستید و معبودان باطل را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ ﴿**بلکه اکثرشان نمی‌دانند**﴾ یعنی: نمی‌نگرند و تدبّر نمی‌کنند تا بدانند که فقط آفرینندهٔ این چیزهاست که سزاوار پرستش می‌باشد، نه غیروی.

لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَنِيُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

﴿**آنچه در آسمانها و زمین است از آنِ خداست**﴾ در ملک و در آفرینش پس غیروی به‌هیچ‌وجه سزاوار پرستش نیست ﴿**درحقیقت، خدا همان**﴾ ذات ﴿**بی‌نیاز است**﴾ از غیرخویش و ﴿**حمید**﴾است، یعنی سزاوارحمد و ستایش است؛ هرچند هم کسی حمد او را نگوید.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَٰمٌ وَٱلْبَحْرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

﴿**و اگر همهٔ درختان زمین قلم شوند و دریا مرکّب و هفت دریای دیگر به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد**﴾ یعنی: اگر درختانی که در دنیاست همه قلم شوند و آب دریا همگی جوهر و مرکّب گردد آن‌گاه کلمات خداوند ﷻ که چون

بخواهد با آنها سخن می‌گوید ــ که این کلمات عبارت از علم خداوند ﷻ و امر وی هستند ــ با آن قلمها و مرکّبها نوشته شود، قطعاً آب دریا به‌پایان می‌رسد در حالی که کلمات خدا ﷻ به‌پایان نرسیده‌است، هرچند در پشت سر آن دریا هفت دریایی دیگر باشد که به آن مدد رسانده و به یاری آن دریا آمده باشد. ذکر عدد هفت بر وجه مبالغه است نه بر وجه حصر زیرا در کلام عرب عدد هفت و هفتاد و هفتصد برای تعبیر از کثرت به‌کار می‌روند ﴿**بی‌گمان خداوند غالب با حکمت است**﴾ غالب است؛ زیرا چیزی او را عاجز نمی‌تواند کرد، حکیم است در خلق، امر، شرع و تمام امور پس هیچ فردی از مخلوقاتش از دایرهٔ حکمت و علمش بیرون نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: چون آیهٔ (یَسْأَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ، قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّیْ وَ مَا اُوْتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلاَّ قَلِیْلا) [اسراء/۸۵] دربارهٔ یهود نازل شد، آنان گفتند: چگونه به ما اندکی از علم داده شده در حالی که خداوند ﷻ تورات را که در آن کلام و احکام وی است به ما داده است؟ پس این آیه نازل شد.

مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۲۸﴾

﴿**آفریدن و برانگیختن شما، جز مانند آفریدن و برانگیختن یک تن نیست**﴾ یعنی: قدرت خداوند ﷻ بر آفرینش و برانگیختن همهٔ خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس اندک و بسیار در پیشگاه قدرت وی یکسان می‌باشد، ازآن روی که خداوند متعال بر همه‌چیز قادر و تواناست ﴿**بی‌گمان خداوند شنواست**﴾ برای هرآنچه که شنیدنی است ﴿**بیناست**﴾ به هرآنچه که دیدنی است.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند : آیهٔ کریمه دربارهٔ ابیّ‌بن‌خلف و جمعی‌دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند : خداوند ﷻ ما را در چندین طَوْر و چندین مرحله آفریده‌است ، ابتدا نطفه بوده‌ایم ، سپس خون بسته گشته‌ایم ، آن‌گاه گوشت پاره‌ای ، سپس بر آن گوشت ، استخوان آفریده است ، آن‌وقت تو می‌گویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می‌شویم ؟ پس ، خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيْلِ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾

﴿ **آیا ندیده‌ای** ﴾ ای مخاطب ! ﴿ **که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را نیز در شب درمی‌آورد؟** ﴾ یعنی : به هریک از شب و روز می‌افزاید؛ با آنچه که از دیگری می‌کاهد ﴿ **و** ﴾ آیا ندیده‌ای که خداوند ﷻ ﴿ **خورشید و ماه را رام گردانید** ﴾ یعنی : آن‌دو را منقاد و فرمان‌پذیر حکم خویش گردانید که برای اندازه‌گیری اوقات و میعادها و سامان‌دادن و به‌انجام‌رسانیدن منافع ، به فرمان وی طلوع و افول می‌کنند ﴿ **هریک تا مدّتی معیّن روان است** ﴾ به‌قولی : این مدّت معیّن روز قیامت است و به‌قولی‌دیگر : وقت طلوع و افول آنهاست ﴿ **و آیا ندیدی که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است** ﴾ و هیچ امر پنهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند ؟ زیرا ذاتی که بر سامان‌دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد ، به طریق اَوْلی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست .

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ ٱلْبَـٰطِلُ وَأَنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

﴿این﴾ اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی‌های صنع وی ﴿به‌سبب آن است که الله خود حق است﴾ یعنی: حق تعالی همهٔ این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حقّ است ﴿و آنچه به‌جای او می‌پرستند، باطل است﴾ این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهایند که به خدای سبحان شریک می‌آورند ﴿و خدا همان بلندمرتبهٔ﴾ با قدرت و جلال و ﴿بزرگ است﴾ که در ربوبیّت و سلطهٔ مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱلْفُلْكَ تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِنِعْمَتِ ٱللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنْ ءَايَـٰتِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

﴿آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خداوند﴾ یعنی: به لطف و رحمت و فضل وی بر شما ﴿در دریا روان می‌گردند﴾ و به شما امکان می‌دهند تا در سفرهای دریایی‌تان برای کسب معاش و طلب روزی، به نرمی و راحتی حرکت کنید؟ ﴿تا﴾ ای مخاطبان! ﴿برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟﴾ نشانه‌ها عبارت از آثار قدرت وی هستند که در معرض مشاهدهٔ شما قرار دارند و ارزاقی است که به شما از دریا می‌دهد ﴿بی‌گمان در این﴾ قدرت‌نمایی ﴿برای هر صبرکنندهٔ سپاسگزاری نشانه‌هایی است﴾ یعنی: هرکسی که دارای صبر و شکیبایی‌ای بلیغ و سپاسگزاری‌ای بسیار باشد؛ با مشاهدهٔ این نشانه‌ها، از گناهان و نافرمانی‌های

خداوند ﷻ صبر می‌کند و نعمت‌های وی را شکر می‌گزارد زیرا ایمان چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است دو نیم است؛ نیمی از آن صبر و نیمی‌دیگر شکر است.

وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَـٰتِنَآ إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

﴿**و چون موجی آنان را همانند سایه‌بان فراگیرد**﴾ خداوند ﷻ موج را به‌سبب بزرگی آن به چیزی که بر انسان سایه می‌افگند ــ مانند کوه یا ابر یا غیر اینها ــ تشبیه کرد. آری! چون درگیر هجوم موج شوند ﴿**خداوند را می‌خوانند درحالی‌که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند**﴾ پس در امر نجات‌دادن خود از امواج دریا بر غیر خداوند ﷻ تکیه نمی‌کنند زیرا می‌دانند که هیچ نیروی دیگری جز حق تعالی، نفع و زیانی نمی‌تواند برساند، ازاین‌روی بتان خویش را نمی‌خوانند بلکه آنها را در این حالت فراموش می‌کنند ﴿**پس چون آنان را به‌سوی خشکی برهاند**﴾ در آنجاست که به دو گروه تقسیم می‌شوند: ﴿**برخی از آنان میانه رو هستند**﴾ یعنی: بر راه میانه که همانا راه توحید است پایدارند و به غیرآن انحراف نمی‌کنند لذا به عهدی که در دریا با خدای عزّوجلّ در مورد خالص‌ساختن دین برای وی بسته‌اند، وفا می‌کنند امّا برخی‌دیگر کافر و کج‌رواند و آن عهدی را که در دریا به خدا ﷻ داده‌اند، پشت‌پا می‌افگنند. ﴿**و آیات ما را جز هر عهدشکنندهٔ ناسپاسی انکار نمی‌کند**﴾ خَتّار: بسیار پیمان‌شکن است. خَتْر: زشت‌ترین انواع غدر و پیمان‌شکنی و عدم وفا به عهد می‌باشد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُوا۟ رَبَّكُمْ وَٱخْشَوْا۟ يَوْمًا لَّا يَجْزِى وَالِدٌ عَن

وَلَدِهِۦ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِۦ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلْغَرُورُ ﴿٣٣﴾

﴿ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید﴾ با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی وی ﴿و بترسید از روزی﴾ چون روز قیامت ﴿که هیچ پدری به‌جای پسرش کفایت نکند﴾ یعنی: هیچ پدری به داد فرزندش نمی‌رسد و به‌هیچ‌وجه به وی نفعی نمی‌رساند، بدان جهت که او تماماً به خود مشغول است ﴿و هیچ فرزندی نیز به‌جای پدر خود کفایت‌کنندهٔ چیزی نباشد﴾ پس وقتی پدر به داد فرزند و فرزند به داد پدر نرسد، غیر آنها از نزدیکان، به‌طریق اَوْلی قادر به دادرسی یک‌دیگر نیستند، چه رسد به بیگانگان. بارخدایا! ما را از کسانی‌قرار ده که به غیرتو امید نمی‌بندند و بر غیرتو تکیه نمی‌کنند. ﴿بی‌گمان وعدهٔ الله حق است﴾ و هیچ خلافی در آن نیست پس آنچه از خیر که بدان وعده داده‌است و آنچه از شرّ که از آن برحذر داشته است، یقیناً آمدنی است و برگشتی ندارد. این آیه، طمع مؤمنان را از این که بتوانند به پدران کافر خود در آخرت نفعی برسانند، قطع می‌کند ﴿پس زندگانی دنیا﴾ و آرایشها و پیرایشهای آن ﴿شما را نفریبد﴾ زیرا زندگانی دنیا ازبین‌رفتنی و گذراست ﴿و غرور، شما را نسبت به خداوند فریب ندهد﴾ مراد از غرور: در اینجا شیطان است زیرا این شیطان است که خلق را فریب داده و آرزوهای بی‌اساس را در نهادشان می‌پروراند و از آخرت غافلشان می‌گرداند.

سعیدبن‌جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «فریفته‌شدن به خداوند ﷻ آن است که شخص در گناه درازدستی نموده و درعین‌حال، بر خداوند ﷻ آرزوی آمرزش را ببندد».

إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى

ٱلْأَرْحَامِ ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌۢ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

﴿**بی‌گمان علم قیامت نزد خداوند است**﴾ یعنی: علم و آگاهی وقت آن فقط نزد اوست و جز او احدی وقت آن را نمی‌داند ﴿**و باران را فرومی‌فرستد**﴾ در اوقاتی که برای فرودآوردن آن معیّن کرده است ﴿**و آنچه را که در رَحِمهاست می‌داند**﴾ از نری و مادگی، صلاح و فساد و غیراینها، بدون وسیله و ابزار و آزمایشی در حالی که اگر بشر نری و مادگی را می‌داند، با ابزار و آزمایش و إعمال تجربه است ﴿**و نمی‌داند هیچ نفسی**﴾ از نفوس و حتّی فرشتگان و پیامبران و جنّ و انس ﴿**که فردا چه کسب می‌کند**﴾ از کسب دین یا کسب دنیا و از به‌دست‌آوردن خیر یا شرّ ﴿**و هیچ‌کسی نمی‌داند که در کدامین سرزمین می‌میرد**﴾ و حق تعالی در کدامین مکان جانش را می‌ستاند؟

ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم از مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند که گفت: «مردی از صحرانشینان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: زنم باردار است پس مرا آگاه کن که چه می‌زاید؟ در سرزمین ما خشکسالی است لذا به من خبر بده که چه‌وقت باران فرود می‌آید؟ و از تاریخ تولّد خود آگاهم امّا تو به من خبر بده که چه‌وقت می‌میرم؟ همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...).

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن عمر رضی‌الله‌عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسٌ لاَ يَعْلَمُهُنَّ إِلاَّ اللَّهُ، لاَ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلاَّ اللَّهُ و لاَ مَتَى تَقُومُ السَّاعَةُ، إِلاَّ اللَّهُ، وَلاَ مَا فِي الأَرْحَامِ، إِلاَّ اللَّهُ، وَ لاَ مَتَى يَنْزِلُ الْغَيْثُ، إِلاَّ اللَّهُ، وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ، إِلاَّ اللَّهُ ✿ کلیدهای غیب پنج چیز است که آنها را هیچ‌کس جز خداوند نمی‌داند: آنچه را که فردا روی می‌دهد، جز خداوند هیچ

کس نمی‌داند، جز خداوند کسی نمی‌داند که قیامت چه‌وقت برپا می‌شود، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه چیزی در رَحِم‌هاست، جز خداوند کسی نمی‌داند که چه‌وقت باران فرود می‌آید و جز خداوند هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد». امّا آنچه که امروزه از پیشبینی‌ها و سنجش‌ها در امور هواشناسی و غیر آن می‌بینیم، اینها بر وسایل و ابزارهای ویژه‌ای ــ از جمله دستگاه‌های شناخت نسبت رطوبت و سرعت باد ــ متّکی است، که هرگز علم غیب شناخته نمی‌شود بلکه تخمین و تجربه و حدسی است که گاهی هم عکس آن روی می‌دهد. ﴿بی‌گمان خداوند داناست﴾ به امور غیب ﴿آگاه است﴾ به آنچه که بوده و خواهد بود.

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ سجده

مکّی است و دارای سی آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت که در آن وصف مؤمنانی است که برای خداوند متعال سجده می‌کنند و در هنگام استماع قرآن عظیم، برای او تسبیح می‌گویند، «سجده» نامیده شد.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در نماز بامداد روز جمعه، سورهٔ سجده (الٓمٓ تنزیل) و سورهٔ «انسان» را تلاوت می‌کردند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از جابربن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ تا سورهٔ: سجده (الٓمٓ تَنْزِيْل) و سورهٔ: «تَبَارَكَ الَّذِيْ بِيَدِهِ الْمُلْك» را نمی‌خواندند، نمی‌خوابیدند.

الٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: ﴿الف، لام، میم﴾ و سخن دربارهٔ حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» گذشت.

تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢﴾

﴿فروفرستادن این کتاب، هیچ شکّی در آن نیست﴾ یعنی : هیچ شکّی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده ﴿از سوی پروردگار عالمیان است﴾ پس نه دروغ است ، نه جادو ، نه فال‌بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابی که خود عاجز کنندهٔ بشر باشد ، دورترین چیز از معرض چنین شکّی است .

أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۚ بَلْ هُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣﴾

﴿آیا می‌گویند: آن را بربافته است﴾ آیا مشرکان می‌گویند : محمّد ﷺ قرآن را از نزد خود بربافته است ؟ «اَمْ» : برای انتقال از سخن سابق به‌سوی سخن بعدی ، یعنی انکار پندار یادشدهٔ آنان است . ﴿نه، چنین نیست بلکه آن حقّ است﴾ و ثابت و یقینی ﴿از سوی پروردگار تو﴾ نه چنان که آنها از روی جهل و عناد ادّعا می‌کنند . «بَلْ» : برای إضراب و نفی قولشان و اثبات سخنی است که بعد از آن می آید .

سپس خدای عزّوجلّ حکمت فرو فرستادن قرآن را بیان کرده می‌فرماید : ﴿تا مردمی را که پیش از تو هشداردهنده‌ای برای آنان نیامده‌است، هشدار دهی﴾ قوم عرب امّتی امّی و ناخوان بودند که قبل از رسول‌اکرم ﷺ پیامبری به‌سویشان نیامده بود ﴿باشد که هدایت شوند﴾ یعنی : به‌خاطر این که هدایت شوند و با هشدارهای تو به راه آیند .

ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ

ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيٍّ وَ لَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

درحالی‌که مقدّمهٔ سوره دربارهٔ نفی شکّ از قرآن و بیان حکمت انزال آن بود، اینک حق تعالی با روش دیگری به این حقایق توجّه می‌دهد: ﴿**خداوند ذاتی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید**﴾ و او خود به این که درازی این روزها چه‌مقدار بود، داناتر است. که این بهترین سخن در تفسیر آن می‌باشد زیرا مفسّران در تفسیر «روزهای شش‌گانه» اختلاف‌نظر دارند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «اندازهٔ هر روز به‌مقدار هزار سال از سالهای دنیا بود». حسن بصری می‌گوید: «اگر خدای عزّوجلّ می‌خواست آنها را در یک چشم‌به‌هم‌زدن می‌آفرید ولی خواست تا تأنّی و درنگ‌کردن در امور را به بندگان خویش بیاموزد». ﴿**آن‌گاه بر عرش استیلا یافت**﴾ تفسیر آن با بیانی کافی و شافی در سوره‌های قبل گذشت و در اینجا به‌طور خلاصه باید گفت: مراد از «اِسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْش» استیلایی است که سزاوار آن ذات ذوالجلال است، بدون بیان کیفیّت، یا تعیین جهت مخصوص و معیّنی برای آن. ﴿**شما را جز او هیچ سرپرست و شفاعتگری نیست**﴾ یعنی: اگر از حدود و مقتضای رضای حق تعالی تجاوز کنید، بجز او، یا دربرابر عذاب او، برای خود هیچ سرور و یاوری نمی‌یابید که شما را سروری و یاوری نموده و عذاب وی را از شما بگرداند و نه شفاعتگری را می‌یابید که برای شما نزد وی شفاعت نماید ﴿**آیا باز هم متذکّر نمی‌شوید**﴾ به تذکّری که با تدبّر و تفکّر همراه باشد و آیا این پندها را به شنیدن فهم و تعقّل نمی‌شنوید تا از آنها بهره‌مند شوید؟.

يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ

مِقْدَارُهُۥٓ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾

﴿**امـر را از آسمان گـرفته تـا زمـین تـدبیر مـی‌کند**﴾ یعنی : حق تعالی کار فرمانروایی‌اش را با قضا و قدر خویش از آسمان گرفته تا زمین در هر دو عالم علوی و سفلی ، استوار و محکم اداره می‌کند . به‌قولی معنی این است : او کار و بار دنیا را با اسباب آسمانی‌ای مانند فرشتگان و غیره تدبیر و سامان‌دهی می‌کند در حالی که فروآورنده احکام و آثار خویش به سوی زمین است ﴿**سپس در روزی که اندازه‌اش ــ از آنچه شما می‌شمارید ــ هزار سال است ، به‌سوی او بالا می‌رود**﴾ یعنی : سپس نتیجه و گزارش کار تماماً به‌سوی خدای سبحان بالا می‌رود تا دربارهٔ آنها در روزی که اندازهٔ آن هزار سال از روزهای دنیاست ، حکم کند و آن روز ، روز قیامت است . بودن اندازهٔ آن روز به‌مقدار هزار سال ، به‌خاطر شدّت هول و هراسها و دشواریهای آن برای کفّار است امّا آن روز ــ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است ــ بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست . در آیهٔ دیگری[1] خداوند ﷻ مقدار روز قیامت را پنجاه‌هزار سال ذکر کرده‌است . قُرطبی به نقل از ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید : « مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفّار همچون پنجاه هزار سال قرار داده‌است چنان‌که اعراب ایّام ناخوش را به درازی و ایّام خوشحالی را به کوتاهی وصف می‌کنند » . به‌قولی‌دیگر مراد این است که : فرشتگان اخبار بندگان و اعمالشان رابه سوی حق تعالی بالا می‌برند . ابن‌کثیر می‌گوید : « اعمال به‌سوی دیوان و دفتر خویش برفراز آسمان دنیا بالا برده می‌شوند و مسافت میان آن تا زمین ، فاصلهٔ پانصد سال راه است » . همچنین ابن‌کثیر از مجاهد و ضحّاک نقل می‌کند که گفته‌اند : « فرودآمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصلهٔ پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است

۱ــ نگاه، [معارج / ۴].

ولی فرشته آن را در چشم‌به‌هم‌زدنی طیّ می‌کند». والله اعلم.

ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٦﴾

﴿این﴾ آفرینندهٔ تدبیرکننده همانا ﴿دانای پنهان و آشکار است، غالب و مهربان است﴾ یعنی: او ذات قوی و قاهری است که او را هیچ چیزی مغلوب نمی‌سازد امّا در عین حال، رحمت وی به بندگانش وسیع است.

ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ ۖ وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَٰنِ مِن طِينٍ ﴿٧﴾

﴿همان کسی که هرچیزی را که آفریده، نیکو آفریده است﴾ یعنی: مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده. و هرچند برخی از مخلوقات در ظاهر منظر نیکویی ندارند امّا دراساس آفرینش خود متقَن و محکم آفریده شده‌اند ﴿و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد﴾ یعنی: آدم‌ﷺ را از گِل به‌صورتی بدیع و شکلی نیکو و زیبا آفرید.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾

﴿سپس نسل او را﴾ یعنی: فرزندان و اخلاف او را ﴿از سلالهٔ آبی بی‌مقدار﴾ و حقیر ﴿پدید آورد﴾ که آب منی است. نسل، «سلاله» نامیده شد زیرا از اصل خویش جدا و بیرون کشیده می‌شود.

ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦ ۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ

وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

﴿آن‌گاه او را برابر و به‌سامان گردانید﴾ یعنی: انسان اوّلیّه (آدم علیه السلام) را که آفرینش وی از گِل آغاز شده بود، استوار گردانیده و شکل وی را برابر و میان اعضا و اندامهای وجودش تناسب پدید آورد ﴿و در او از روح خویش دمید﴾ خداوند متعال برای گرامی داشت و تجلیل از روح و نشان دادن شرف و منزلتش، آن را در این آیه به خودش نسبت داد، گویی فرمود: و در آدم از چیزی دمیدیم که مخصوص به ما و به علم ما است، آن چیز روح است. پس نسبت یافتن روح به سوی حق تعالی به این معنی نیست که روح جزئی از وجود وی است زیرا او از چنین نسبتی والا و برتر است. ﴿و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد﴾ تا نعمت خویش را بر شما کامل ساخته و آفرینشتان را به کمال و به‌سامان برساند و همهٔ این نعمتهای عظیم را برای شما گرد آورد تا بدانها هر شنیدنی‌ای را بشنوید، هر دیدنی‌ای را ببینید و هر دریافتنی‌ای را درک و تعقّل کنید و بفهمید، لیکن شما: ﴿چه اندک شکر می‌گزارید﴾ این نیروهایی را که خدای عزّوجلّ به شما ارزانی کرده است! و شکر آنها این است که در طاعت خدای عزّوجلّ به کار گرفته شوند نه در معصیت وی امّا شما بسیار اندک این گونه می‌کنید.

وَقَالُوٓا۟ أَءِذَا ضَلَلْنَا فِى ٱلْأَرْضِ أَءِنَّا لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ ۚ بَلْ هُم بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ كَـٰفِرُونَ ﴿١٠﴾

﴿و گفتند﴾ کافران در مقام انکار معاد ﴿آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم﴾ یعنی: وقتی به اندرون خاک تیرهٔ زمین رفته، از چشمها غایب و ناپدید و گم وگور شدیم و اجزای وجودمان متلاشی و به خاک تبدیل شد ﴿آیا باز آفرینش نوینی خواهیم

یافت ﴾ یعنی : آیا مجدّداً برانگیخته و زنده خواهیم شد ؟ این بسی بعید از تصوّر است . آری ! این امر نسبت به ظرفیّت توانایی‌های قاصر آنان بعید است ، نه نسبت به قدرت ذات متعالی که آنان را از کتم عدم آفرید و بدین جهت فرمود : ﴿ **بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافرند** ﴾ یعنی : آنان از روی مکابره و عناد ، منکر دیدار حق تعالی هستند .

۞ قُلْ يَتَوَفَّىٰكُم مَّلَكُ ٱلْمَوْتِ ٱلَّذِى وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

﴿ **بگو** ﴾ در بیان حقیقت آنچه که پیش روی دارند : ﴿ **ملک‌الموت** ﴾ یعنی : فرشتهٔ مرگ که همانا عزرائیل علیه السلام است و او همکاران و گماشتگانی دارد ﴿ **روح شما را می‌گیرد که بر شما گمارده شده‌است** ﴾ یعنی : عزرائیل علیه السلام بر گرفتن ارواحتان در هنگام به سررسیدن اجل‌هایتان گمارده شده‌است ﴿ **آن‌گاه** ﴾ با رستاخیز و حشرونشر ﴿ **به‌سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید** ﴾ نه به‌سوی غیر وی پس شما را دربرابر اعمالتان جزا می‌دهد . و این است معنای لقای الهی . در **حدیث‌شریف** آمده‌است که همکاران عزرائیل علیه السلام ، ارواح را از سایر قسمتهای بدن بیرون می‌کشند تا آن‌که چون روح به حلقوم رسید ، خود عزرائیل آن را می‌گیرد . مجاهد می‌گوید : « زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطهٔ عزرائیل قرار داده شده‌است ، به‌طوری که هرگاهی بخواهد ، هر روحی را از آن می‌گیرد » . همچنین در **حدیث‌شریف** به نقل از ابن‌عطیّه آمده است : « خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند ، نه فرشتهٔ مرگ » . گویی حق تعالی حیاتشان را بی‌هیچ واسطه‌ای نابود می‌کند و همچنین است کار جان‌ستانی بنی‌آدم ، با این تفاوت که در بنی‌آدم فرشتهٔ مرگ وکیل و واسطهٔ گرفتن جان است .

روایت شده‌است که چون خداوند ﷻ ملک‌الموت را به گرفتن جانها موکّل گردانید، او گفت: «پروردگارا! به من مأموریّتی سپرده‌ای که به‌خاطر آن پیوسته از من به بدی یاد می‌شود و بنی آدم مرا دشنام می‌دهند. خداوند متعال فرمود: من برای مرگ علل و اسبابی از امراض و آفات قرار می‌دهم که بنی آدم مرگ را به آنها نسبت دهند و کسی تو را جز به خیر یاد نکند».

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا۟ رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَآ أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَٱرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾

﴿**و اگر بنگری**﴾ ای محمّد ﷺ! یا ای انسان! ﴿**هنگامی را که مجرمان**﴾ یعنی کافرانی که گفتند: آیا چون در زمین ناپدید شدیم، مجدّداً زنده خواهیم‌شد؛ ﴿**پیش پروردگارشان سرهایشان را به‌زیر افگنده‌باشند**﴾ از شرمندگی و پشیمانی بر آنچه که در دنیا از شرک و نافرمانی وی مرتکب گردیده‌اند. آری! اگر این صحنه را در هنگام محاسبهٔ آنان ببینی، قطعاً صحنهٔ شگفت‌آوری را دیده‌ای. آن‌گاه که می‌گویند: ﴿**پروردگارا! دیدیم**﴾ هم‌اکنون آنچه را که قبلاً تکذیب می‌کردیم و دروغ می‌انگاشتیم ﴿**و شنیدیم**﴾ آنچه را که در دنیا منکرش بودیم. به قولی معنی این است: به‌راستی هشدارت را دیدیم و تصدیق پیامبرانت را شنیدیم. امّا هنگامی دیدند و شنیدند که دیدن و شنیدن به حالشان هیچ سودی ندارد. ﴿**پس ما را بازگردان**﴾ به‌سوی دنیا ﴿**تا عمل کنیم**﴾ اعمال ﴿**شایسته**﴾ را؛ چنان‌که به ما دستور داده‌ای ﴿**ما بی‌گمان یقین کرده‌ایم**﴾ هم‌اکنون به آنچه که محمّد ﷺ از دعوت حق آورده بود.

چنین است که خود را در همچو زمانی به بودن از اهل یقین وصف می‌کنند، به امید این که خواسته‌شان در بازگردانیدن به‌سوی دنیا برآورده‌شود در حالی که این

امکان هرگز به آنان داده نمی‌شود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدّداً به همان اندیشه‌ها و کارهایی بازمی‌گردند که از آن نهی شده بودند و قطعاً در این ادّعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهندکرد، دروغگویند ــ چنان‌که بیان این امر در آیات دیگری آمده است.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَىٰهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾

﴿و اگر می‌خواستیم حتماً به هر کسی هدایتش را می‌دادیم﴾ در دنیا لذا تمام مردم را جبراً هدایت می‌کردیم، به‌طوری‌که احدی از آنان کافر نمی‌شد ﴿لیکن این قول از جانب من ثابت شده‌است﴾ یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصلهٔ من صادر شده و تحقّق یافته است؛ ﴿که هرآینه جهنّم را از همهٔ جنّ و انس پر می‌سازم﴾ این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بر بندگان من محقّق شده است و قضا و فیصلهٔ من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردند.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ ۖ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

﴿پس به‌سزای آن‌که دیدار این روزتان را فراموش کردید، بچشید﴾ یعنی: عذاب دیدار این روزتان را به‌سبب ترک آنچه که شما را بدان فرمان داده بودیم، بچشید

﴿ **ما نیز فراموشتان کردیم** ﴾ یعنی : شما را در عذاب فرونهادیم ، بـه‌سان فـرونهادن کسی که فراموش کرده‌باشد پس با شما مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم . بـاید دانست که به کار گرفتن تعبیر : (ما نیز فراموشتان کردیم) ، از باب صـنعت ادبـی « مقابله » است ، وگرنه حق تعالی هیچ چیز را فراموش نمی‌کند . ﴿ **و به‌سزای آنچه عمل می‌کردید** ﴾ یعنی : به‌سبب کـار و کـردار پـیشینتان در بـاتلاق کـفر و عـصیان ﴿ **عذاب جاودان را بچشید** ﴾ .

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِـَٔايَـٰتِنَا ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا۟ بِهَا خَرُّوا۟ سُجَّدًا وَسَبَّحُوا۟ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۩ ﴿١٥﴾

﴿ **تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند** ﴾ یعنی : آنها را تصدیق کرده و از آنـها بهره‌مند می‌شوند ﴿ **که چون آن آیات را به ایشان یادآوری کنند ، سجده‌کنان بـه روی درمی‌افتند** ﴾ از روی تواضع و خشوع و شکر . یعنی : از خـدای سـبحان بـیمناک می‌شوند پس به‌پاخاسته و به‌انگیزهٔ بزرگداشت آیات وی و بیم از هیبت و عذابش ، برای وی نمازهای پنج‌گانه و به‌قولی نماز نافله می‌گزارند ﴿ **و پروردگار را با ستایش او به پاکی یادکنند** ﴾ یعنی : حق تعالی را از هرآنچه که سزاوار شأن وی نیست ، تنزیه می‌کنند و او را در برابر نعمتهایش که از بزرگترین و کاملترین آنها راه‌یابی به‌سوی ایمان است ، حمد و ستایش می‌گویند . یعنی در سجدهٔ خود می‌گویند : « سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ » یا : « سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَ بِحَمْدِهِ » . ﴿ **و آنان کبر نمی‌ورزند** ﴾ یعنی : در حالی سجده می‌کنند و حمد و تسبیح می‌گویند که برای خدا ﷻ خاکسار و متواضع و فروتن‌اند .

یادآور می‌شویم که این آیه محلّ سجدهٔ تلاوت است .

تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ ٱلْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَٰهُمْ يُنفِقُونَ ﴿١٦﴾

﴿**پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد**﴾ و بر آن آرام نمی‌گیرد. به‌قولی معنی این است: تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. امّا ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «مراد از آنان، تهجّدگزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب بر می‌خیزند». ﴿**پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند**﴾ بیم از عذابش و امید به رحمتش ﴿**و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند**﴾ در طاعت خداوند ﷻ. مراد از آن: ادای زکات فرض است. به‌قولی: مراد دادن صدقهٔ نفل است. در **حدیث‌شریف** به روایت معاذبن جبل رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که [درهای خیر سه چیز است]:

۱ ــ روزه سپر است [از آلودگی به شهوات].

۲ ــ صدقه گناه را نابود می‌کند.

۳ ــ [در سوم] به‌پاخاستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت اسماءبنت یزیدرضی الله عنها آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که خداوند متعال اوّلین و آخرین را گرد آورَد، منادیی می‌آید و با صدایی که همهٔ خلایق آن را می‌شنوند، می‌گوید: سَيَعْلَمُ اَهْلُ الْجَمْعِ الْيَوْمَ مَنْ اَوْلٰى بِالْكَرَمِ ✿ امروز اهل محشر خواهند دانست که چه کسی به گرامی داشت سزاوارتر است؟ سپس باز می گردد و ندا می دهد: کسانی که پهلوهایشان از بسترها جدا می شد، به پا خیزند! پس ایشان - در حالی که جمعی اندک‌اند ــ به‌پا می‌خیزند. آن‌گاه بازمی‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که خدای عزّوجلّ را در همه‌حال ــ هم در خوشی و هم در ناخوشی ــ ستایش می‌گفتند، به‌پا خیزند! پس ــ درحالی‌که ایشان جمعی اندک‌اند ــ به‌پا می‌خیزند

آن‌گاه همگی به‌سوی بهشت سوق داده می‌شوند. سپس سایر مردم مورد محاسبه قرار می‌گیرند».

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

﴿**پس نفسی**﴾ از نفوس، یعنی هیچ کس ﴿**نمی‌داند که از آنچه مایهٔ روشنی چشم‌ها است، چه چیزی برای آنان پنهان داشته شده است**﴾ یعنی: هیچ‌کس نمی‌داند که خداوند ﷻ برای گروهی که در آیهٔ قبل ذکرشان گذشت، چه‌نعمتهای حیرآت آور و عظیمی را در آخرت پنهان داشته است که دلهایشان بدان آرام می‌گیرد ﴿**به پاداش آنچه می‌کردند**﴾ از اعمال شایسته در دنیا. در **حدیث‌شریف** قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند متعال فرمود: أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِيْنَ مَالاَ عَيْنٌ رَأَتْ وَ لاَ أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لاَ خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ ✿ برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده‌است». ابوهریره ﷺ اضافه کرد: اگر خواستید آیهٔ (فَلاَ تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ) را بخوانید.

أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** از عطاء و سدّی نقل می‌کند: این آیه دربارهٔ علیّ‌بن‌ابی‌طالب ﷺ و ولیدبن عقبه‌بن‌ابی‌معیط نازل شد زیرا ولید بر علی ﷺ فخر فروخت و خود را از وی برتر دانست پس علی ﷺ در پاسخ وی گفت: «ساکت

باش که تو فاسقی بیش نیستی».

﴿آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟﴾ یعنی: مؤمن همانند کافر نیست زیرا تفاوت میان آنها بسیار آشکار است و نور طاعت و ایمان با ظلمت کفر و عصیان هرگز برابر نیست. آری! ﴿هرگز برابر نیستند﴾ البتّه فسق از کفر عامتر است، هرچند گاهی فسق مترادف کفر می‌باشد.

جمهور فقها برآنند که بر نفی برابری میان مؤمن و کافر، نفی قصاص مؤمن دربرابر کافر نیز مترتّب می‌شود زیرا در قصاص، مساوات شرط است. امّا احناف می‌گویند: مسلمان دربرابر ذمّی قصاص می‌شود زیرا مراد از نفی مساوات میان مؤمن و کافر در آیهٔ کریمه، نفی برابری میان آنها در ثواب آخرت و نفی برابری میان آنها در دنیا در امر عدالت است، یعنی کافر عادل شمرده نمی‌شود. پس مراد نفی مساوات میان آنها در امر قصاص نیست.

أَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَلَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلْمَأْوَىٰ نُزُلًۢا بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

﴿امّا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پس برای آنان است جنّت‌المأوی﴾ مأوی: جایگاه است. لذا بهشت جایگاه حقیقی آنهاست ﴿نُزُلی است﴾ یعنی: بهشت، ضیافت و کرامتی است که برای بهشتیان در هنگام فرودآمدنشان به آن آماده شده‌است ﴿به‌خاطر آنچه می‌کردند﴾ از اعمال شایسته.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ فَسَقُواْ فَمَأْوَىٰهُمُ ٱلنَّارُ ۖ كُلَّمَآ أَرَادُوٓاْ أَن يَخْرُجُواْ مِنْهَآ أُعِيدُواْ فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلنَّارِ ٱلَّذِى كُنتُم بِهِۦ

تُكَذِّبُونَ ﴿۲۰﴾

﴿و امّا کسانی که فسق ورزیده‌اند﴾ یعنی: سرپیچی و تمرّد کرده‌اند بر خداوند ﷻ و بر پیامبرانش ﷺ و از دایرهٔ طاعت بیرون رفته‌اند ﴿پس مأوایشان آتش است﴾ یعنی: سرایی که در آن جای می‌گیرند و استقرار می‌یابند، همانا آتش دوزخ است ﴿هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، درآن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذابِ آتشی را که آن را دروغ می‌انگاشتید بچشید﴾ گویندگان این سخن: فرشتگان نگهبان جهنّم اند. یا گوینده خدای عزّوجلّ است.

این جمله دلالت می‌کند بر این که مراد از «فاسق» در سیاق آیات، «کافر» است.

وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَدْنَىٰ دُونَ ٱلْعَذَابِ ٱلْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۱﴾

﴿و به‌یقین غیراز آن عذاب بزرگتر﴾ که عذاب آخرت است و حتماً درگیر آن خواهند شد ﴿از عذاب ادنی نیز به آنان می‌چشانیم﴾ مراد از عذاب أدنی (عذاب کمتر) همانا عذاب دنیاست، از مصایب، آفات، امراض، نگرانی، اضطراب و امثال آن. به‌قولی: مراد از عذاب أدنی، کشته‌شدن به شمشیر در روز بدر است ﴿باشد که آنها﴾ به‌سبب عذابی که برآنان فرود می‌آید ﴿بازگردند﴾ از شرک و گناهانی که در آن هستند به سوی ایمان و اطاعت در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِۦ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَآ ۚ إِنَّا مِنَ

ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿۲۲﴾

﴿ **وکیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود و آن‌گاه از آن روی بگرداند؟** ﴾ یعنی : هیچ کس ستمکارتر از چنین کسی نیست زیرا چنین کسی آنچه را از آیات و نشانه‌های الله ﷻ که روآوردن به ایمان و طاعت را می‌طلبند ، شنیده و دیده است امّا به‌جای اطاعت ، روی‌گردانی و إعراض را پیش افگنده است ، گویی اصلاً آیات الهی را نمی‌شناسد ﴿ **بی‌گمان ما از مجرمان انتقام‌کشنده‌ایم** ﴾ و کسانی که از آیات ما روی گردانیده‌اند ، به‌طور قطع مجرم‌اند .

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ فَلَا تَكُن فِى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآئِهِۦ ۖ وَ جَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ﴿۲۳﴾

﴿ **و به‌راستی ما به موسی کتاب** ﴾ تورات را ﴿ **دادیم** ﴾ بنابراین ، قرآن نیز یکی از کتب آسمانی است و پدیده‌ای نوظهور نمی‌باشد .

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ بعد از بیان اصول سه‌گانهٔ توحید ، معاد و رسالت در آغاز سوره ، اینک در آخر آن یک‌بار دیگر به اصل سوم ، یعنی بیان رسالت بازمی‌گردد و در این میان موسی ﷺ را ــ به سبب این که دوران رسالت وی به محمّد ﷺ نزدیک است ــ به‌یادآوری انتخاب می‌کند و از عیسی ﷺ نام نمی‌برد زیرا یهود به نبوّت وی معترف نبودند امّا نصارا به نبوّت موسی ﷺ نیز معترف بودند .

﴿ **پس** ﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿ **از لقای او** ﴾ یعنی : از این که موسی ﷺ از سوی ما کتاب را دریافت ﴿ **در شک و تردید نباش** ﴾ پس چنان‌که در نزول قرآن هیچ شکّی نیست ، در این حقیقت که موسی ﷺ تورات را از پروردگارش دریافت کرده

است ، نیز هیچ شکّی نیست . به‌قولی دیگر : مراد از جملهٔ (از لقای او در شکّ و تردید نباش) ، این‌است که خداوند ﷻ به پیامبرش حضرت محمّد ﷺ وعده می‌دهد که قبل از رحلت ، با موسی علیه السلام ملاقات خواهد کرد . چنان‌که این وعده محقّق نیز شد زیرا آن حضرت ﷺ بعد از نزول این آیه ، با موسی علیه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت‌المقدِس بود . در **حدیث‌شریف** آمده است : « موسی علیه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند ، دیدم ، او مردی بود درازقامت با موهای مجعّد ، گویی از مردان قبیلهٔ شنوده است » . به‌قولی‌دیگر معنای آیه این است : ای محمّد ﷺ ! از لقای موسی علیه السلام در قیامت در شکّ نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد . ولی قول اوّل به سیاق سوره نزدیکتر است . ﴿ **و آن را برای بنی‌اسرائیل هدایتی گردانیدیم** ﴾ یعنی : تورات را برای بنی‌اسرائیل رهنمود و مایهٔ هدایتی قرار دادیم چنان‌که قرآن را برای امّت محمّد ﷺ .

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾

﴿ **و از آنان چون صبر ورزیدند** ﴾ یعنی : از برخی از بنی اسرائیل به‌سبب صبر و پایداریشان بر دشواریهای تکلیف و هدایت مردم ﴿ و ﴾ به سبب این‌که ﴿ **به آیات** ﴾ تنزیلی ﴿ **ما یقین داشتند** ﴾ و در آنها بسیار تدبّر می‌کردند و می‌دانستند که آیات ما حقّ است آری ! به این دو سبب از آنها ﴿ **ائمّه‌ای قراردادیم** ﴾ یعنی : رهبران و پیشوایانی قراردادیم که بنی‌اسرائیل در امور دین خویش به آنها اقتدا می‌کنند . به قولی معنی این است : به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی‌اسرائیل در برابر لذایذ دنیا ، آنها را ائمّه و پیشوایانی قراردادیم ﴿ **که به فرمان ما هدایت**

می‌کنند ﴾ یعنی : آن پیشوایان با احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می‌کنند ، آنان را به‌سوی هدایت فرامی‌خوانند . ابن کثیر به نقل از یکی از علما می‌گوید : « از این آیه به این نتیجه می‌رسیم که می‌توان با صبر و یقین ، به امامت در دین دست یافت » .

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فِيمَا كَانُوا۟ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾

﴿ **بی‌گمان پروردگار تو روز قیامت میانشان** ﴾ یعنی : میان مؤمنان و کفّار ، یا میان پیامبران ﷺ و امّت‌هایشان ﴿ **داوری می‌کند ، در آنچه با یک‌دیگر در بارهٔ آن اختلاف می‌کردند** ﴾ پس در آن روز ، مُحقّ را از مُبطل متمایز می‌گرداند .

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْقُرُونِ يَمْشُونَ فِى مَسَـٰكِنِهِمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَـَٔايَـٰتٍ ۖ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾

﴿ **آیا برای آنان** ﴾ یعنی : برای کفّار مکّه ﴿ **روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم** ﴾ مانند قبایل عاد ، ثمود و مانند آنها را ؟ ﴿ **که اینان در مسکنهایشان راه می‌روند** ﴾ یعنی : اینان در سفرهای خویش از برابر سراهای ویرانشان می‌گذرند و آنها را مشاهده می‌کنند و آنچه را که در آنها از صحنه‌های عبرت انگیز و آثار عذاب مشهود است می‌نگرند امّا از مشاهدهٔ این صحنه‌ها درس عبرت نمی‌گیرند ﴿ **بی‌گمان در این** ﴾ امری که ذکر شد ﴿ **نشانه‌هایی است** ﴾ بسیار بزرگ و عبرت‌آموز ﴿ **آیا نمی‌شنوند** ﴾ این آیات را تا از آنها پند پذیرند ؟.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ ۖ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿آیا ندیده‌اند که ما آب را به‌سوی زمین جُرُز می‌رانیم﴾ یعنی: به‌سوی زمین بایر و بی‌گیاهی که جز با گسیل‌کردن آب به‌سوی آن، سبز نمی‌شود ﴿پس بدان﴾ آب ﴿کشتزاری را بیرون می‌آوریم که چهارپایانشان از آن می‌خورند؟﴾ یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، کاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، می‌خورند ﴿و خودشان﴾ یعنی: خودشان نیز دانه‌های بیرون‌آمده از کشتزار را خوراک خود می‌سازند و می‌خورند ﴿آیا نمی‌بینند﴾ این نعمتها را تا شکر و سپاس منعم را گزارده و او را به یگانگی بخوانند؟

ابن‌کثیر در تعلیقی بر تفسیر: (نَسُوْقُ الْمَاءَ اِلَى الْاَرْضِ الْجُرُزِ) می‌گوید: «مثلاً زمین مصر نرم و سست و شکننده است، به‌طوری‌که اگر بر آن باران ببارد، ساختمانهای آن را ویران می‌کند پس خداوند متعال در عوض باران از مازاد آبهای حاصله از بارانهای سرزمین حبشه، آبی خوشگوار از دوردست‌ها به‌سوی آن می‌فرستد بنابراین، مصریان هرسال آبی گوارا و تازه دارند که در کشور و سرزمینی غیراز سرزمینشان باریده است، چنان آبی که خاک رس جدیدی از غیرسرزمین‌شان را نیز با خود به سرزمینشان می‌آورد. پاک است خدای بخشایندهٔ فرزانهٔ همیشه ستوده».

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

﴿و می‌گویند﴾ به مؤمنان ﴿اگر راست می‌گویید، این فتح کی خواهد بود﴾ گویندگان این سخن کفّارند به‌طور عام، یا کفّار مکّه‌اند به‌طور خاصّ. یعنی: فتحی که آن را

به ما وعده می‌دهید ــ یعنی روز قیامت ــ چه‌وقت است ؟ روز قیامت روز فتح نامیده شد زیرا خدای عزّوجلّ در آن میان بندگانش داوری می‌کند . به‌قولی‌دیگر مراد از فتح : روز بدر ، یا روز فتح مکّه است .

از قتاده در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است : اصحاب رسول خدا ﷺ به کفّار می‌گفتند : قطعاً روزی برای ما فرامی‌رسد که در آن می‌آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می‌گیریم . پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند : اگر راست می‌گویید ، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید ؟ که این آیه نازل شد .

قُلْ يَوْمَ ٱلْفَتْحِ لَا يَنفَعُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ إِيمَـٰنُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾

﴿ **بگو: روز فتح، کافران را ایمانشان سود نمی‌بخشد** ﴾ یعنی : چنانچه ایمان آورند؛ ﴿ **و آنان مهلت داده نمی‌شوند** ﴾ و عذاب از آنان به تأخیر افگنده می‌شود پس نباید آن را به ریشخندگیرند .

فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَٱنتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ﴿٣٠﴾

﴿ **پس، از آنان روی بگردان** ﴾ یعنی : از حماقت و تکذیبشان روی برتاب و جز آنچه که بدان مأمور شده‌ای ، پاسخی دیگر به آنان نده ﴿ **و منتظر باش، که آنها نیز در انتظارند** ﴾ یعنی : روز فتح را انتظار بکش و به تکذیب آنان اهمّیّت نده ، که آنان نیز در حقّ تو انتظار حوادث و رخدادهای زمان را می‌کشند؛ مانند مرگ ، یا شکست ، یا کشته شدنت تا به‌پندار خود از دست تو راحت شوند . یادآور می‌شویم که نزول این آیه ، قبل‌از صدور دستور جهاد بود .

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ احزاب

مدنی است و دارای هفتادوسه آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به‌جهت آن‌که دربرگیرندهٔ واقعهٔ خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، «احزاب» نامیده شد.

محور سورهٔ «احزاب»، تعیین راه و رسم زندگی و بیان آداب و اخلاقیّات جامعهٔ اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم ﷺ و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البتّه وارثان نبوّت باید همهٔ این توجیهات را به‌کار بسته و آن را مدّنظر داشته باشند مگر آنچه که خاصّ به شخص رسول اکرم ﷺ است.

شیخ سعید حوی‌ﷺ در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) و (يَا أَيُّهَاالَّذِيْنَ آمَنُوْا) به تناوب تکرار شده است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ ٱتَّقِ ٱللَّهَ وَلَا تُطِعِ ٱلْكَـٰفِرِينَ وَٱلْمُنَـٰفِقِينَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾

﴿**ای پیامبر! از خدا بترس**﴾ یعنی: بر تقوا و ترس از الله ﷻ مداومت کن و بر این تقوی بیفزای. ابن‌کثیر به‌نقل از طلق‌بن‌حبیب می‌گوید: «تقوا این است که به وسیلهٔ نوری از جانب حق تعالی که با توست و به امید دریافت پاداش وی، به طاعتش عمل کنی و به وسیلهٔ همین نور و از بیم عذابش، نافرمانی وی را فروگذاری». ﴿**و از کافران اطاعت نکن**﴾ مراد مردم مکّه و همانندان آنانند. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». ﴿**و نیز**﴾ اطاعت نکن ﴿**از منافقان**﴾ یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند ﴿**بی‌گمان خداوند دانای حکیم است**﴾ پس او سزاوارتر به آن است که مورد اطاعت و پیروی قرارگیرد.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: بعد از غزوهٔ احد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول خدا ﷺ و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه آمد و در منزل عبدالله‌ابن‌ابیّ جاگرفت. مشرکان از طریق وی به رسول خدا ﷺ پیشنهاد دادند که از دشنام‌دادن بتانشان دست بردارند و این امر راکه آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت قرار می‌گیرند، بپذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این امر، نصف اموال خویش را به پیامبر ﷺ می‌دهند. منافقان مدینه نیز رسول خدا ﷺ را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. امّا رسول خدا ﷺ این پیشنهادشان را قاطعانه ردّ کردند و آیهٔ کریمه نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز دربرابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که در پی آن آنها از مدینه اخراج شدند.

البتّه تعبیر: (از خدا بترس و از کافران اطاعت نکن ...) خطاب به رسول اکرم ﷺ، به معنای این نیست که آن حضرت ﷺ در این مورد نقصی داشته اند بلکه این تعبیر، در میان اعراب تعبیر مألوف و آشنایی‌است. مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: «اگر تو به‌راستی فرزند منی پس شجاع باش». چنان‌که فرض‌نمودن

یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن، نیز در نزد اعراب مألوف است.

تأویل دیگر این است که: مخاطب رسول اکرم ﷺ اند ولی مراد، امّت ایشانند نه خودشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده و در میان آنان رایج است که فردی را به چیزی مخاطب می‌گردانند، در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «إیّاك اعنی و اسمعی یا جاریه ✿ هدفم تویی امّا دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوهٔ سخن رایج است و ضرب المثلی است که می‌گوید: «در به تو می‌گویم، دیوار؛ تو بشنو».

شایان ذکر است که شیوهٔ مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن دیگران، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَٱتَّبِعْ مَا يُوحَىٰٓ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾

﴿و آنچه را که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود﴾ از قرآن و سنّت ﴿پیروی کن﴾ یعنی: در تمام امور خویش از وحی پیروی کن و از چیزی جز وحی ــ مانند مشورت‌های کافران و منافقان ــ پیروی نکن ﴿همانا خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است﴾ و چیزی از اعمال آشکار و نهان شما بر او پنهان نمی‌ماند.

وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾

﴿و بر خدا توکّل کن﴾ یعنی: تمام امور خویش را به او بسپار ﴿و خدا به عنوان کارساز کافی است﴾ کافی است که او حافظ و نگهبانت باشد و یقیناً او متوکّلان به خود را حفظ می‌کند.

مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِى جَوْفِهِۦ ۚ وَمَا جَعَلَ أَزْوَٰجَكُمُ ٱلَّـٰٓـِٔى تُظَٰهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَـٰتِكُمْ ۖ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَآءَكُمْ أَبْنَآءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَٰهِكُمْ ۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِى ٱلسَّبِيلَ ﴿٤﴾

﴿خداوند برای هیچ مردی دو قلب در درونش ننهاده است﴾ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نقل شده است که یکی از منافقان می‌گفت: من دو قلب دارم؛ قلبی مرا به کاری دستور می‌دهد و قلبی دیگر به کاری دیگر. همچنان اعراب می‌پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند، ازاین‌روی میانشان معروف بود که جمیل‌بن‌معمرفهری دو قلب دارد زیرا او حافظهٔ نیرومندی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هرکدام آنها بهتر از عقل محمّد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان ــ که او نیز از شرکت‌کنندگان در اردوی آنان بود ــ شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگهٔ کفش در پا و لنگهٔ دیگر در دست می‌گریزد. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگ کفش در دست و یکی در پا داری؟ گفت: می‌پنداشتم که هردو تا را در پا دارم!! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

آری! خدای عزّوجلّ در این آیه روشن کرد که انسان فقط دارای یک قلب است و در آن یک قلب، یا می‌تواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این‌گونه نیست که بتوان همهٔ اینها را باهم در یک قلب جای داد.

﴿و آن زنانتان را که موردظهار قرار می‌دهید، مادرانتان نگردانیده است﴾ یعنی: چنان که یک شخص دارای دو قلب نیست، همین‌طور، زنانی را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادرانتان نیستند ﴿و﴾ همین‌گونه ﴿پسرخواندگانتان را﴾ که به پسری برگرفته‌اید و پسر، خوانده‌اید ﴿پسران﴾ حقیقی ﴿شما نگردانیده است﴾ أَدْعِيَاءَ:

پسران متبنّی یا فرزندخوانده می‌باشند.

ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی. یعنی: چنان‌که مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی. شایان ذکر است که به‌کار بردن چنین تعبیری در جاهلیّت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس خداوند ﷻ روشن کرد که همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت وناپسند و دروغ و گناه است و بر گویندهٔ آن کفّاره واجب می‌شود[1].

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این بخش از آیهٔ کریمه دربارهٔ زیدبن حارثه رضی الله عنه نازل شد که خدیجه رضی الله عنها او را ــ که برده‌اش بود ــ قبل از اسلام به رسول خدا ﷺ بخشید. آن حضرت ﷺ او را سخت دوست داشتند و او نیز به ایشان علاقهٔ مفرطی داشت، به‌طوری که وقتی اعضای خانواده‌اش که در شام زندگی می‌کردند از وجودش در مکّه و قرارداشتنش در بند بردگی آگاه شدند و نزد رسول خدا ﷺ آمدند تا او را بازخرید کنند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: بروید با خود او سخن بگویید، اگر او شما را انتخاب کرد، همین‌طور بی‌هیچ بهایی از آن شما باشد. پدر و عمویش از این پیشنهاد سخت شادمان شده و با خوشحالی نزد زَید رفتند و وقتی از او تقاضا کردند تا با آنان به وطن خویش برود، زید رضی الله عنه گفت: من کسی نیستم که رهاکنندهٔ این مرد باشم! به این ترتیب، او بردگی زیر فرمان محمّد ﷺ را بر آزادی و قرارداشتن در آغوش خانواده‌اش ترجیح داد. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ او را آزاد کردند و فرزند خویشش خواندند و فرمودند: «گواه باشید که زید فرزند من است، او از من میراث می‌برد و من از وی». پس، از آن وقت او زیدبن محمّد ﷺ خوانده می‌شد. لذا این آیه نازل شد و حکم فرزندخواندگی را که در دوران جاهلیّت احکام و آثاری برآن مترتّب می‌شد، منسوخ کرد.

۱ــ نگاه کنید به اوّل سورهٔ «مجادله».

﴿**این**﴾ یعنی : آنچه گذشت از ذکر ظهار و فرزندخواندگی ﴿**سخن شما به زبانهایتان است**﴾ یعنی : این جز سخن‌گفتن به زبانهایتان ، **چیز دیگری نیست و هیچ** تأثیری در برگردان واقعیّت ندارد پس نه زن انسان با ظهار مادر وی می‌گردد و نه فرزند دیگران با ادّعا فرزند حقیقی انسان می‌شود و قطعاً بر اینها هیچ چیز از احکام مادری و فرزندی مترتّب نیست ﴿**و خداوند حق را می‌گوید**﴾ آنچه که او می‌گوید ، ذاتاً در ظاهر و باطن خود حقّ است نه باطل پس باید فرزندان را به همان پدران حقیقی آنها نسبت دهید و به این حقّی که پیروی از آن سزاوار است ، گردن بگذارید ﴿**و اوست که به راه هدایت می‌کند**﴾ یعنی : حق تعالی به راهی که رساننده به‌سوی حقّ است ، راهنمون می‌گردد ، آن راه این است که :

ٱدْعُوهُمْ لِءَابَآئِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوٓا۟ ءَابَآءَهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمْ ۚ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَآ أَخْطَأْتُم بِهِۦ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥﴾

﴿**آنان را به پدرانشان نسبت دهید**﴾ یعنی : پسرخواندگان را به پدران صُلبی آنان نسبت دهید نه به غیرآنان . از ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما روایت شده‌است که فرمود : « ما تا قبل از نزول این آیه ، زیدبن حارثه را زیدبن محمّد ﷺ می‌خواندیم و چون این آیه نازل شد ، از آن پس او را به‌نام پدرش خواندیم » . ابن کثیر می‌گوید : این دستور ، ناسخ مجوّز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خدای عزّوجلّ برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان ، به قسط و عدل نزدیکتر خواند و فرمود : ﴿**این**﴾ نسبت دادن آنها بسوی پدران حقیقی آنها ﴿**نزد خداوند عادلانه‌تر است**﴾ از این سخنتان که فلان فرزند فلان است در حالی که فرزند

حقیقی وی نیست ﴿**و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزادکردگان شمایند**﴾ بنابراین، به آنها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چراکه پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

﴿**و در آنچه اشتباهاً مرتکب آن شده‌اید**﴾ یعنی: در آنچه که به خطا و نه از روی عمد دراین‌باره از شما سر زده‌است ﴿**بر شما گناهی نیست**﴾ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند متعال برایم از امّتم خطا و فراموشی و آنچه را که به إکراه بدان واداشته‌شده‌اند، درگذشته‌است». ﴿**ولی**﴾ گناه در ﴿**آن چیزی است که دلهایتان قصد آن را کرده‌است**﴾ از نسبت دادن عمدی پسران به غیرپدران حقیقی‌شان در حالی که به این حقیقت که او در واقع پسر چه‌کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده می‌گوید: «اگر مردی را به‌نام غیر پدرش بخوانی در حالی که بر این باور هستی که او واقعاً پدر وی است، بر تو باکی نیست، هرچند او درواقع پدر وی نباشد امّا اگر خلاف این باشد، گنه‌کار هستی». در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مَنِ ادْعَی اِلیٰ غَیْرِ اَبِیْهِ وَ هُوَ یَعْلَمُ اَنَّهُ غَیْرُ اَبِیْهِ فَالْجَنَّةُ عَلَیْهِ حَرامٌ ✿ کسی که خود را به‌نام غیرپدرش می‌خواند در حالی که می‌داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است». نسفی در تفسیر خویش می‌گوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه می‌شود: چنانچه آن فرزندخوانده مجهول النّسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنّی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت می‌شود و اگر آن فرزند خوانده بردهٔ وی بود، آزاد می‌شود امّا اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد ابوحنیفه﵀ کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزندخواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود امّا اگر بردهٔ وی بود، آزاد می‌شود. ﴿**و خداوند همواره آمرزندهٔ مهربان است**﴾ در حقّ کسی که خطا می‌کند چنان‌که او توبهٔ مرتکب عمدی گناه را

می‌پذیرد.

و به مناسبت بیان این حکم، خدای عزّوجلّ در همین سیاق احکام دیگری را نیز بیان می‌دارد:

ٱلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ۖ وَأَزْوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمْ ۗ وَأُو۟لُوا۟ ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ إِلَّآ أَن تَفْعَلُوٓا۟ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِكُم مَّعْرُوفًا ۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِى ٱلْكِتَٰبِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

﴿**پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است**﴾ یعنی: آن حضرت ﷺ به مؤمنان از خودشان در تمام امور دین و دنیا سزاوارترند، چه رسد به این که از غیرشان به خودشان سزاوارتر نباشند پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواستهٔ خودشان، اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های شخصی خود مقدّم بدارند. به‌قولی: مراد از (أَنْفُسِهِمْ) در آیهٔ کریمه، «بَعْضِهِمْ» می‌باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یک‌دیگرشان سزاوارتر است. به‌قولی دیگر: این آیه مخصوص به حکم قضاوت و داوری پیامبر ﷺ می‌باشد لذا معنی این است: پیامبر ﷺ در آنچه که میان مؤمنان حکم می‌کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: پیامبر به آنان سزاوارتر است در این که پیشاپیش وی جهاد کنند و جان خویش را در مقدم وی قربانی نمایند. و همهٔ این معانی صحیح است.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و دیگران از ابوهریره رضی الله عنه آمده‌است که

رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ مُؤمِنٍ اِلاّ وَ اَنَا اَوْلَی النّاس بِهِ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةْ. اِقْرَأُوْا اِنْ شِئْتُمْ: (اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِا الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ) فَاَیُّمَا مُؤْمِنٍ تَرَكَ مَالاً فَلْتَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوْا، فَاِنْ تَرَكَ دَیْنًا اَوْ ضِیاعًا فَلْیَأْتِنِیْ، فَاَنَا مَوْلاهُ ✿ هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است). لذا هر مؤمنی که مالی را به‌جا گذاشته‌است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبهٔ) وی است ــ هر که هستند ــ امّا چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفّل نیازمندی از خود به‌جا گذاشت، باید آن طلبکار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مؤمن هستم». یعنی: من آن نیاز وی را برآورده می‌کنم.

آیهٔ کریمه در مقام تسلیت و دلجویی زیدبن‌حارثه رضی الله عنه نازل شد تا این حقیقت را به وی گوشزد نماید که رسول خدا ﷺ از پدری خاصّهٔ وی به پدری معنوی تمام مسلمانان ــ نه پدری نسبی آنان ــ ارتقا و انتقال کرده‌اند زیرا در آیهٔ دیگری آمده است: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ ✿ محمّد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست) [احزاب/۴۰].

﴿و همسرانش مادران ایشانند﴾ یعنی: همسران پیامبر ﷺ در حکم حرمت ازدواج با ایشان، مادران مؤمنان هستند لذا در استحقاق تعظیم و احترام، جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنان‌که برای احدی جایز نیست تا با مادر خویش ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت ﷺ با یکی از امّهات‌المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همهٔ مردان و زنان مؤمن هستند. امّا در غیر امر ازدواج و احترام مادری، ایشان نسبت به مؤمنان بیگانه‌اند، به این معنی که به دختران ایشان، «خواهران مؤمنان» گفته نمی‌شود همچنین همسران پیامبر ﷺ برای مؤمنان محرم نیستند و نگاه کردن به‌سویشان جایز نیست و در غیر اینها از احکام نیز، حکم ایشان حکم مادران حقیقی نیست. ابن کثیر می‌گوید: «در عین حالی که همسران پیامبر ﷺ مادران مؤمنان هستند ولی خلوت

کردن مردان نامحرم با آنان جایز نیست». شایان ذکر است که تحریم ازدواج با آنان، اجماعاً به دختران و خواهرانشان تسرّی نمی‌یابد.

﴿و اولوالارحام در کتاب خدا﴾ یعنی: در حکم و فیصلهٔ الهی، یا در سهم میراث ﴿برخی از آنان به برخی‌دیگر از مؤمنان﴾ یعنی: نسبت به مؤمنان ﴿و مهاجران﴾ خارج از حوزهٔ قرابت آنها که نسبت به آنان بیگانه به‌شمار می‌روند، هرچند که در میانشان پیمان یا دوستی و برادرخواندگی‌ای هم باشد ﴿سزاوارترند﴾ مراد از اولی‌الارحام، نزدیکان و خویشاوندان شخص هستند که پس از مرگ وی باقی می‌مانند، چه در ارث از اصحاب فرایض ــ یعنی صاحب سهم ــ باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیکی که از جهت زنان با متوفّی نزدیکی‌ای دارند ــ که اصطلاحاً «ذوی‌الارحام» نامیده می‌شوند. آری! مجموعهٔ اینها، نسبت به مؤمنان دیگری که با متوفّی نزدیکی نسبی و پیوند خویشاوندی ندارند، در امر استحقاق میراث در اولویّت قراردارند. تفسیر نظیر این آیهٔ شریفه در آخر سورهٔ «انفال» نیز گذشت. البتّه این آیه ناسخ حکمی است که در صدر اسلام در مورد میراث‌بردن از طریق هجرت و موالات (پیمان دوستی یا برادرخواندگی) نافذ بود.

آری! نزدیکان نسبی و سببی شخص به ارث بردن از وی سزاوارترند ﴿مگر آن‌که بخواهید در حقّ دوستانتان﴾ که با شما پیوند نسبی یا خویشاوندی‌ای ندارند ﴿احسانی بکنید﴾ از دادن صدقه، یا وصیّت کردن بخشی از مال خود به ایشان پس در صورتی که وصیّت از یک سوم کلّ ثروت شخص بیشتر نشود، آن وصیّت جایز است زیرا آن‌گاه که خداوند ﷻ میراث‌بردن از یک‌دیگر به وسیلهٔ پیمان دوستی و هجرت را منسوخ کرد، وصیّت در حقّ یک‌دیگر را در دوران حیات مباح گردانید پس اگر کسی از یک‌سوم مال خویش برای دوست خویش وصیّت کند، این کار جایز است.

﴿این﴾ یعنی: منسوخ‌کردن ارث‌بردن از طریق هجرت، همپیمانی و عقد

توارث و مقابلتاً بازگردانیدن میراث به نزدیکان نسبی و سببی ﴿**در کتاب**﴾ یعنی: در لوح محفوظ، یا در قرآن ﴿**نوشته شده‌است**﴾ پس بنابراین، عمل به آن بر شما واجب است، هرچند که خداوند متعال در زمانی دیگر به‌جهت حکمت بالغه و مصلحت موقّتی، خلاف این حکم را مشروع کرده باشد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِيثَـٰقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَٰهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ۖ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَـٰقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾

بعد از بیان جایگاه پیامبر ﷺ در میان مؤمنان، اینک خداوند ﷻ مأموریّت بزرگ و منزلت بلند ایشان در حوزهٔ تبلیغ شریعت و رسالت را بیان می‌دارد: ﴿**و بیادآور وقتی را که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم**﴾ براین که ما را عبادت کنند، به سوی عبادت ما دعوت نمایند، برخی از آنها برخی دیگر را تصدیق نمایند و خیرخواه امّت‌های خویش باشند ﴿**و نیز**﴾ پیمان گرفتیم ﴿**از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم**﴾ حق تعالی این پنج تن را مخصوصاً یادآوری کرد زیرا ایشان پیامبران اولی‌العزم وی هستند. و در مقدّم ساختن ذکر پیامبر ما ﷺ با وجود مؤخّربودن زمانشان، تشریف و بزرگداشتی عظیم برای ایشان است که مخفی نتوان بود. ﴿**و از آنان میثاقی غلیظ گرفتیم**﴾ یعنی: از همهٔ آنان عهدی محکم و پیمانی استوار گرفتیم بر این که به آن امانتی که بر دوش گرفته‌اند وفا کنند و مأموریّتی را که خدای عزّوجلّ ایشان را بدان برگماشته است، به‌سر رسانند.

لِّيَسْـَٔلَ ٱلصَّـٰدِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ ۚ وَأَعَدَّ لِلْكَـٰفِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٨﴾

آری! خداوند ﷻ از پیامبران میثاقی محکم گرفت: ﴿**تا راستگویان را از راستی آنان بپرسد**﴾ یعنی: از پیامبران ﷺ در مورد وفایشان به این میثاق و از آن‌جمله در بارهٔ تبلیغ رسالت به امّت هایشان سؤال نماید. پس هرگاه پیامبران ﷺ از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، دیگران چگونه مورد پرسش قرار نخواهند گرفت؟ ﴿**و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده‌است**﴾ یعنی: حق تعالی کافران امّت‌ها را نیز از پاسخ سرد و منفی‌ای که به پیامبرانشان داده‌اند، مورد بازپرسی قرار می‌دهد و برای آنان عذابی دردناک آماده کرده است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾

﴿**ای مؤمنان! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن‌گاه که لشکرهایی به‌سوی شما آمدند**﴾ مراد لشکرهای قبایل و طوایفی‌اند که علیه رسول خدا ﷺ هم‌پیمان شده و در ماه شوّال سال پنجم هجری به جنگ پیامبر ﷺ آمدند و مدینه را در محاصرهٔ خویش گرفتند، که این غزوه به‌نام «غزوهٔ خندق» یا «غزوهٔ احزاب» نامیده شده‌است. این لشکرها مرکّب بودند از لشکر قریش به رهبری ابوسفیان‌بن‌حرب، لشکر غطفان به رهبری عیینه‌بن‌حصن فزاری، لشکر بنی‌اسد به رهبری طُلیحه، لشکر بنوعامر به زعامت عامربن طفیل، لشکر بنی‌سلم به فرماندهی ابوالاعور سلمی، لشکر بنی‌قریظه از یهود به ریاست کعب‌بن‌اسد و لشکر نضیر از یهود به‌ریاست حُیَیّ‌بن‌اخطب. که مجموع این احزاب به حدود ده یا دوازده هزار نفر بالغ می‌شدند. ﴿**پس برسر آنان تندبادی را فرستادیم**﴾ تا بدانجا که دیگ‌هایشان را

برکند و فروانداخت و خیمه‌هایشان را واژگون کرد ﴿و﴾ نیز فرستادیم ﴿**لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید**﴾ یعنی: لشکرهای فرشتگان را. آری! خدای عزّوجلّ فرشتگان را برسرآنان فرستاد پس میخهای خیمه‌هایشان را کشیده و طنابهای خیمه‌ها را بریدند، آتشهایشان را خاموش ساختند، دیگهایشان را واژگون کردند و اسب‌هایشان به همدیگر جولان کرده و درهم شوریدند. از سوی دیگر تندباد همه‌چیز را بر سر آنان فرو پاشاند و در عین حال خدای عزّوجلّ برآنان رعب و وحشت را مستولی کرد. نتیجهٔ این هنگامه آن بود که مشرکان پا به فرار گذاشته و از اطراف مدینه متواری شدند.

﴿**و خداوند به آنچه می‌کردید**﴾ از حفر خندق و پایداری بر یاری پیامبر ﷺ ﴿**بینا بود**﴾. و بنا به قرائت (یَعْمَلُوْن) معنی این است: خداوند ﷻ به آنچه مشرکان می‌کردند ــ از هجوم بر مدینه و همداستان‌شدن علیه مسلمین ــ بینا بود.

آن‌گاه خدای عزّوجلّ در بیان تفصیلی این رویداد می‌فرماید:

إِذْ جَآءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا ﴿۱۰﴾

﴿**هنگامی که از فرازتان**﴾ یعنی: از بلندای وادی‌ای که در سمت شرقی مدینهٔ منوّره قراردارد ﴿**به‌سراغ شما آمدند**﴾ و کسانی که از این سمت آمدند، قبیلهٔ بنی‌غطفان بودند ﴿و﴾ هنگامی که به سراغ شما آمدند ﴿**از فرودتان**﴾ یعنی: از ناحیهٔ فرودین وادی از سمت مغرب. کسانی که از این سمت آمدند، قبیلهٔ قریش بودند. یا کسانی که از فراز آمدند، لشکرهای قریش، غطفان و احزاب دیگر و کسانی که از فرود آمدند، یهودیان بنی‌قریظه بودند ﴿**و آن‌گاه که چشمها برگشت**﴾ و خیره شد؛ از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت ﴿**و دلها به گلوگاه‌ها**

رسید ﴾ یعنی : دلها از فرط خوف و هراس و بی‌قراری ، از جای خویش بالا آمده به گلوگاهها رسید . این از باب مَثَل و مبالغه بوده و خوف و هراس و بی‌قراری زایدالوصف اکثر مسلمانان را نشان می‌دهد .

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعیدﷺ آمده‌است که فرمود : در روز خندق به رسول‌الله ﷺ گفتیم : یا رسول‌الله ﷺ ! آیا چیزی هست که بخوانیم تا آرام گیریم زیرا دلهایمان [از اضطراب و وحشت] به گلوگاه‌ها رسیده‌است ؟ رسول خدا ﷺ فرمودند : « آری ! بگویید : اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرٰاتِنٰا وَ آمِنْ رَوْعٰاتِنٰا ✿ خدایا ! عیوب ما را بپوشان و بی‌قراریهای ما را آرامش بخش » . ﴿**و به خداوند گمانهایی می‌بردید** ﴾ برخی از شما گمان پیروزی را می‌بردید و به امید کامیابی و ظفر بودید و برخی هم خلاف این را گمان می‌بردید ــ که آنان ، منافقان و سست‌دلان بودند .

بیهقی از حذیفهﷺ در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند که فرمود : در شب احزاب ما را می‌دیدی که صفّ کشیده نشسته بودیم ، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما و قریظه در زیر پای ما قرارداشتند و از آن بیم داشتیم که بر اطفال و زنان ما یورش آورند ، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تندبادتر از آن بر ما نیامده‌است . منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ﷺ اجازه می‌خواستند که از صفّ معرکه بیرون روند و می‌گفتند : خانه‌های ما بی‌حفاظ است در حالی که بی‌حفاظ نبود پس هیچ‌کس از منافقان اذن نمی‌خواست مگر این که رسول خدا ﷺ به وی اجازه می‌دادند و آنها پنهانی از میان تاریکی به‌در می‌رفتند . در این اثنا دیدیم که رسول خدا ﷺ به ما روی آوردند ، ایشان تک‌تک ما را وارانداز کردند تا این که به من رسیدند و به من گفتند : برو و خبر قوم را برایم بیاور ! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به‌هم‌خوردن سنگها را در اردوگاه احزاب می‌شنیدم ، طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگها را برآنان می‌زد و در این حال می‌گفتند : الرّحیل ! الرّحیل ! های کوچ کنید ! هان کوچ کنید ! این تندباد فقط محدود به اردوگاهشان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی‌کرد . پس

آمدم و خبر آنها را به رسول خدا ﷺ آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: (یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْاذْکُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ اِذْجَاءَتْکُمْ جُنُوْدٌ ...).

در **حدیث‌شریف** آمده است: «به وسیلهٔ باد صبا نصرت داده شدم و عاد با باد دبور هلاک ساخته شد».

هُنَالِكَ ٱبْتُلِىَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا۟ زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

﴿**آنجا بود که مؤمنان آزموده شدند**﴾ با ترس و هراس و جنگ و گرسنگی و محاصره و یورش تا مؤمن در صحنهٔ عمل و آزمون از منافق متمایز گردد ﴿**و به‌سختی متزلزل شدند**﴾ یعنی: مؤمنان به‌سختی مضطرب شده و سخت تکان خوردند؛ بعضی از آنان در اندرون خویش مضطرب بودند و بعضی هم در دین خویش به تزلزل درافتاده بودند.

وَإِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

﴿**و هنگامی که منافقان**﴾ خالص ﴿**و بیماردلان می‌گفتند**﴾ بیماردلان، اهل شکّ و اضطراب بودند که تحت تأثیر تبلیغات و جوّسازیهای مسموم‌کنندهٔ منافقان قرار گرفته بودند امّا نفاق همهٔ دلهایشان را نپوشانیده بود، آری این دو گروه می‌گفتند ﴿**خدا و رسولش جز غرور**﴾ یعنی: جز وعدهٔ بی‌اساس پیروزی و کامیابی که حقیقتی ندارد، یا جز فریب ﴿**به ما وعده نداده‌اند**﴾.

ابن‌ابی‌حاتم و بیهقی در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: رسول خدا ﷺ در جنگ احزاب، خندق پیرامون مدینه را خط انداختند پس مسلمانان مشغول حفر

آن بودند که خدای عزّوجلّ از درون خندق صخره‌ای سفید و مدوّر را بیرون آورد، رسول خدا ﷺ کلنگ را گرفته و بر آن ضربه‌ای زدند، بر اثر آن ضربه، قطعه‌ای از آن پرید و برقی از آن درخشید که میان هر دوسوی مدینه را روشن کرد آن‌گاه تکبیر گفتند و مسلمین نیز ندای تکبیر سر دادند. سپس آن حضرت ﷺ بار دوم بر آن سنگ ضربه‌ای زدند و قطعه‌ای‌دیگر از آن پرید پس برقی از آن درخشید که میان هر دوسوی مدینه را روشن کرد. این‌بار نیز رسول خدا ﷺ تکبیر گفتند و مسلمین نیز بانگ تکبیر سر دادند. آن‌گاه بار سوم بر آن ضربه زدند، این‌بار آنَ را شکستند و برقی از آن درخشید که میان هر دوسوی مدینه را روشن کرد. سپس اصحاب ﷺ از رسول خدا ﷺ در مورد این کارشان سؤال کردند، ایشان در پاسخ فرمودند: «ضربهٔ اوّل را که زدم، قصرهای حیره و مداین کسری برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امّت من برآنان پیروز می‌شوند. آن‌گاه ضربهٔ دوم را زدم و در این هنگام قصرهای سرخ از سرزمین روم بر من روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امّتم برآنان پیروز می‌شوند. سپس ضربهٔ سوم را زدم، که بر اثر آن قصرهای صنعاء برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امّتم برآنان پیروز می‌شوند». نقل است که وقتی از آن سنگ این برقها می‌درخشید، سلمان ﷺ به چشم خود آن قصرها را در روشنایی آنها دید. البتّه این معجزه‌ای برای رسول‌اکرم ﷺ است که از قبل، فتح این سرزمین‌ها را به امّت خویش مژده دادند و آن‌گاه فرمودند: «حبشه را فرو گذارید و تا آن‌گاه که با شما کاری ندارند، متعرّض آنان نشوید و قوم تُرک را تَرک کنید تا آن‌گاه که شما را ترک می‌کنند».

چون رسول خدا ﷺ این اخبار را دادند، بعضی از منافقان گفتند: محمّد به ما ملک کسری و قیصر را وعده می‌دهد در حالی که یکی از ما می‌ترسد که به قضای حاجت خویش بیرون رود!! همان بود که نازل شد: (وَاِذْ یَقُوْلُ الْمُنٰافِقُوْنَ وَ الَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ ...).

وَإِذْ قَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَـٰٓأَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَٱرْجِعُوا۟ ۚ وَيَسْتَـْٔذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ ٱلنَّبِىَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ ۛ وَمَا هِىَ بِعَوْرَةٍ ۛ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾

﴿و آن‌گاه که طایفه‌ای از آنان﴾ یعنی: از منافقان ﴿گفتند﴾ طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می‌شود. آری! گفتند: ﴿ای اهل یثرب! دیگر شما را جای درنگ نیست﴾ در اینجا در میان سپاه ﴿پس برگردید﴾ به‌سوی منازل خود در مدینه ﴿و گروهی از آنان﴾ یعنی: گروه دیگری از سست ایمانان ﴿از پیامبر اجازه می‌خواستند﴾ آنان بنا به روایتی، طایفهٔ بنی‌حارثه بودند ﴿می‌گویند: خانه‌هایمان بی‌حفاظ است﴾ یعنی: خانه‌هایمان محکم و مصون نیست، می‌ترسیم که دشمن به آنها وارد شود و به خانه و خانواده‌مان آسیب برساند پس، از گزند دشمن بر آنها ایمن نیستیم ﴿حال آن‌که آنها بی‌حفاظ نبود﴾ نه در آنها رخنه‌ای وجود داشت و نه هیچ خللی. بدین‌سان، خدای سبحان آنها را در این سخنشان که بهانه‌ای بیش نبود، دروغگو کرد. ﴿جز گریز قصدی ندارند﴾ پس فقط می‌خواهند با پیش کشیدن این بهانه، از جهاد بگریزند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا۟ ٱلْفِتْنَةَ لَـَٔاتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا۟ بِهَآ إِلَّا يَسِيرًا ﴿١٤﴾

﴿و اگر برآنان از اطراف آن درآورده شوند﴾ یعنی: اگر لشکریان شرک از اطراف مدینه به خانه‌های آن منافقان درآورده شوند، یا از اطراف و جوانب مدینه به آن

وارد شوند؛ ﴿**سپس از آنان طلب فتنه کنند**﴾ یعنی: از آن منافقان بخواهند که به مؤمنان خیانت کنند و مرتدّ گردند و راه را برای دشمن باز نمایند. به‌قولی: مراد از این فتنه، جنگیدن برای عصبیّت است ﴿**به‌یقین آن را انجام می‌دهند**﴾ یعنی: قطعاً این خواستهٔ مشرکان را برآورده می‌سازند و مرتکب این خیانت می‌شوند ﴿**و در این**﴾ یعنی: در اجابت گفتن خواستهٔ مشرکان ﴿**درنگ نمی‌کردند**﴾ جز اندکی ﴿بلکه شتابان مشرکان را اجابت می‌گفتند و به این بهانه که خانه‌هایمان بی‌حفاظ است، در اجابت گفتنشان تعلّل نمی‌کردند. پس وقتی ضعف ایمان در دلهایشان به این پایه رسیده‌است، دیگر جای تعجّب ندارد اگر از معرکه خود را کنار کشیده و پنهانی از صفّ سپاه‌بیرون روند.

وَلَقَدْ كَانُوا۟ عَـٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ ٱلْأَدْبَـٰرَ ۚ وَكَانَ عَهْدُ ٱللَّهِ مَسْـُٔولًا ﴿١٥﴾

﴿**و به‌راستی همینان بودند که پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت نکنند**﴾ آن‌گاه که از غزوهٔ بدر غیبت کردند و بعداً کرامت و پیروزی‌ای را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد دیدند، گفتند: اگر خداوند ﷻ ما را این‌بار در جنگی دیگر حاضر کرد، بی‌دریغ و همه تن می‌جنگیم. به‌قولی: آنان دو طایفهٔ بنی‌حارثه و بنی‌سلمه بودند ﴿**و پیمان خداوند درخواست‌شدنی است**﴾ یعنی: صاحب آن پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و موردمطالبه قرار می‌گیرد و بر ترک وفا به آن مجازات می‌گردد.

خداوند ﷻ در این آیه، آن عهدی را به‌یادشان می‌آورد که با رسول وی ــ آن‌گاه که به‌سویشان هجرت کرد ــ بسته بودند، مبنی بر این که او را یاری دهند و از وی حمایت کنند.

قُل لَّن يَنفَعَكُمُ ٱلْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ ٱلْمَوْتِ أَوِ ٱلْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

﴿بگو: اگر از مرگ یا کشته‌شدن بگریزید، هرگز برایتان سودی نمی‌بخشد و آن‌گاه جز اندکی بهره‌مند نمی‌شوید﴾ نسفی می‌گوید: «یعنی چنانچه اجل‌هایتان فرارسیده باشد، فرار به حال شما سودی نبخشیده و عمرهایتان را طولانی نمی‌گرداند و اگر هم اجل‌هایتان به‌سر نرسیده باشد و فرار کنید، یقیناً در دنیا جز به اندک برخورداری‌ای یا به مدّت زمان اندکی برخوردار نمی‌شوید و هرآنچه هم که آمدنی باشد، نزدیک است».

قُلْ مَن ذَا ٱلَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوٓءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾

﴿بگو چه‌کسی شما را دربرابر خداوند نگاه می‌دارد﴾ و شما را دربرابر وی حمایت می‌کند؟ ﴿اگر او دربارهٔ شما بدی‌ای بخواهد﴾ یعنی: اگر هلاکتی یا نقصی در اموال و ارزاق شما بیاورد؟ ﴿یا در حقّ شما رحمتی خواسته باشد﴾ از فراخ سالی، پیروزی و بخشیدن عافیت همراه با طول عمر؟ ﴿و جز خدا برای خود ولیی نمی‌یابند﴾ که از آنان پشتیبانی و دفاع کند ﴿و نه نصرت‌دهنده‌ای﴾ که آنان را از عذاب وی برهاند و یاوری‌شان کند.

۞ قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ

إِلَيْنَا ۖ وَلَا يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾

﴿ **درحقیقت خداوند بازدارندگان از شما را** ﴾ یعنی : کسانی که مردم را از یاری دادن رسول خدا ﷺ باز می‌داشتند و کارشکنی می‌کردند ﴿ **می‌شناسد** ﴾ آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول خدا ﷺ را از جنگ سست می‌ساختند و به ایشان می‌گفتند : محمّد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند و به تعبیر آنان «اَکَلَة رأس» اند ، یعنی همه‌شان را یک کلّه سیر می‌کند پس بی‌تردید ابوسفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد ﴿ **و نیز** ﴾ حق تعالی می‌شناسد ﴿ **آن کسانی را که به برادرانشان** ﴾ یعنی : به نزدیکان و وابستگانشان از انصار ﴿ **می‌گفتند: نزد ما بیایید** ﴾ یعنی : از یاری رسول خدا ﷺ و اصحابش دست بردارید و به ما بپیوندید ﴿ **و جز اندکی به کارزار نمی‌آیند** ﴾ یعنی : از بیم مرگ ، جز اندکی در جنگ شرکت نمی‌کنند و در جنگ هم که حاضر می‌شوند ، به‌قصد قربت و کسب رضای الٰهی نیست بلکه از روی ریاء است .

أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ ۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَٱلَّذِى يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ ۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلْخَيْرِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا۟ فَأَحْبَطَ ٱللَّهُ أَعْمَٰلَهُمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال اوصاف دیگری را برای آنان ذکر می‌کند : ﴿ **بر شما بخیلانند** ﴾ از این‌روی نه شما را در حفر خندق یاری می‌کنند ، نه در انفاق و

هزینه کردن اموال در راه خدا ﷻ و نه در غیرآن از اموری که برای مؤمنان منفعتی دربر دارد ﴿**پس چون ترس درمیان آید**﴾ از سوی دشمن ﴿**می‌بینیشان که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی که چشمانشان در حدقه می‌چرخد**﴾ به‌سوی راست و چپ. این است حال و وضع انسان ترسو و جبون آن‌گاه که چیز ترسناکی را مشاهده کند ﴿**مانند کسی که از سختی مرگ بیهوش می‌شود**﴾ یعنی: چشمانشان مانند چشمان کسی که مرگ بر او فرود آمده، در حدقه می‌چرخد زیرا چنین کسی خیره خیره می‌نگرد آن‌گاه پلکهایش را فرو بسته و دیگر پلک نمی‌زند ﴿**و چون ترس برطرف شود، بر شما با زبانهای تندوتیز زبان‌درازی می‌کنند**﴾ یعنی: در حال امنیّت شما را با زبانهای زهرآلودشان نیش می‌زنند و بدزبانی و تندزبانی می‌کنند پس آنان به هنگام صلح و امنیت بخیل‌ترین و زبان‌درازترین مردم و به هنگام جنگ، ترسوترین و جبون‌ترین آنانند ﴿**بر خیر**﴾ یعنی: بر غنیمت ﴿**بخیل اند**﴾ لذا بر مسلمانان در هنگام تقسیم غنایم بخل ورزیده و می‌گویند: بهرهٔ ما بیش از این است، ما دوشادوش شما جنگیده‌ایم! بنابراین، در سختی و جنگ، جبون و ذلیل و در هنگام غنیمت، حریص و بخیل‌اند. به قولی معنی این است: بر مال ــ از این که آن را در راه خدا ﷻ انفاق کنند ــ بخیل‌اند ﴿**این گروه ایمان نیاورده‌اند**﴾ در حقیقت امر بلکه منافق‌اند ﴿**پس الله اعمالشان را نابود گردانید**﴾ و جهادشان را تباه کرد زیرا جهادشان با ایمان همراه نبوده است ﴿**و این کار همواره بر خداوند آسان است**﴾ یعنی: هدر دادن اعمالشان همواره برخداوند ﷻ آسان است و اعمالشان نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

يَحْسَبُونَ ٱلْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا۟ ۖ وَإِن يَأْتِ ٱلْأَحْزَابُ يَوَدُّوا۟ لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِى ٱلْأَعْرَابِ يَسْـَٔلُونَ عَنْ أَنۢبَآئِكُمْ ۖ وَلَوْ كَانُوا۟

فِيكُم مَّا قَـٰتَلُوٓاْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾

﴿**اینان چنین می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند**﴾ یعنی : این گروه منافق از بس جبون و ترسو هستند ، می‌پندارند که لشکرهای کفّار هنوز در اردوگاه‌هایشان هستند و به دیار خویش کوچ نکرده‌اند ، با وجود آن‌که آنها رفته‌اند و شکست خورده‌اند و دیگر هرگز برنمی‌گردند ﴿**و اگر آن دسته‌ها بازآیند**﴾ یک‌بار دیگر بعد از این ﴿**آرزو می‌کنند : ای کاش میان اعراب بادیه‌نشین بودند و از اخبار شما سؤال می‌کردند**﴾ یعنی : از بس که بیم و هراس برآنان غلبه کرده است و از فرط جبن و ضعف نیّتهایشان ، آرزو می‌کنند که کاش در بیرون از مدینه میان صحرانشینان بودند و دور از همهمهٔ جنگ از اخبار شما پرس‌وجو می‌کردند و از هر شخصی که از مدینه به صحرا می‌آمد ، از آنچه برای شما اتّفاق افتاده‌است آگاهی می‌یافتند ﴿**و اگر در میان شما بودند**﴾ و جنگی روی می‌داد ﴿**جز اندکی پیکار نمی‌کردند**﴾ آن هم از بیم عار و از سر حمیّت و ننگ دار و دیار .

لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ ٱللَّهَ وَ ٱلْيَوْمَ ٱلْـَٔاخِرَ وَ ذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

﴿**قطعاً برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست**﴾ بدانید که سخنان و افعال و احوال آن حضرت ﷺ ، برای شما الگویی نیکو و شایسته است ، از آنجا که رسول خدا ﷺ خود ایثارگرانه جان گرامی‌شان را به میدان جنگ پیش فرستاده و برای یاری‌دادن دین خدا ﷻ در کنار خندق به صفّ کارزار رفتند و حتّی خود در حفر خندق سهم گرفتند ﴿**برای آن کس که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند**﴾ آری ! مؤمنانی که ثواب و پاداش خداوند ﷻ ، یا دیدار روز قیامت و

رحمت او را در آن روز امیدوارند و به وقوع روز قیامت و این که این روز خواه‌ناخواه آمدنی است باور راسخ دارند همچنین کسانی که خدای عزّوجلّ را بسیار یاد می‌کنند، چه در حال خوف و چه در حال امید، چه در سختی و چه در آسانی، چه در شب و چه در روز؛ باید اینان در تمام احوال، اعمال و امور خود به آن حضرت ﷺ اقتدا و تأسّی کنند زیرا با این اوصاف است که اقتدا به رسول خدا ﷺ و سرمشق‌گرفتن از ایشان میسّر می‌گردد.

وَلَمَّا رَءَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْأَحْزَابَ قَالُوا۟ هَٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَ صَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ ۚ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّآ إِيمَٰنًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

سپس خداوند ﷻ بعد از بیان حال منافقان، حال مؤمنان را به‌هنگام رویارویی‌شان با دشمن روشن ساخته می‌فرماید: ﴿**و چون مؤمنان لشکرهای کفّار را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده بودند**﴾ مؤمنان این سخن را از سر شادمانی گفتند زیرا هجوم آن لشکرها، مظهر تحقّق وعدهٔ خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ دراین‌باره و به‌دنبال آن فرودآمدن پیروزی و نصرت حق تعالی به‌سوی ایشان بود.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ قبل از جنگ احزاب به اصحابشان فرمودند: «بی‌گمان در آخر نُه یا ده شب دیگر، لشکرهای کفّار به‌سوی شما آمدنی هستند». همچنین فرمودند: «با گردآمدن لشکرها، کار بر شما سخت می‌شود امّا سرانجام، کار به‌سود شما و به زیان آنهاست». ﴿**و الله و رسول او راست گفتند**﴾ یعنی: راستی و درستی خبر خدا ﷻ و رسول او آشکار شد ﴿**و این در حقّ آنان جز ایمان و تسلیم را نیفزود**﴾ یعنی: دیدن لشکرهای دشمن، بر مؤمنان جز ایمان به خدا ﷻ و گردن‌نهادن دربرابر امر وی

نیفزود.

این آیه دلیل بر رأی جمهور علما در این مورد است که ایمان زیاد و کم می‌شود.

مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا۟ مَا عَٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ عَلَيْهِ ۖ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ ۖ وَمَا بَدَّلُوا۟ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾

﴿**از میان مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته بودند، صادقانه وفا کردند**﴾ یعنی: در مقابل منافقان، گروهی از مؤمنان قراردارند که به آنچه با رسول خدا ﷺ در شب عقبه پیمان بسته بودند، وفا کردند، که از جملهٔ مفادّ این پیمان، ثبات و پایداری در رکاب پیامبر اکرم ﷺ و نبرد با دشمنان ستیزه‌جوی وی بود، برخلاف منافقانی که در عهد و پیمان خود دروغ گفتند و به خدا و رسول وی خیانت کردند ﴿**پس، از آنان کسی هست که قرار داد خود را به انجام رسانید**﴾ مؤمنان در روز بدر نذر کرده‌بودند که اگر در آینده با دشمن روبرو شوند، آنچنان بجنگند که یا کشته شوند، یا که خداوند ﷻ برآنان فتح و گشایش عنایت نماید پس آنها در غزوهٔ احد، احزاب و دیگر غزوات به این آرزوی خویش رسیدند و نیاز خویش را برآورده ساخته و به نذر خویش وفا کردند و شماری از پاکترین مؤمنان ــ مانند حمزه، أنس‌بن‌نضر، مصعب و امثال ایشان ﷺ ــ در آن غزوات به شهادت رسیدند ﴿**و از آنان کسی هست که انتظار می‌کشد**﴾ به‌سر رسانیدن قرارداد خود را و ــ مانند أنس و طلحه رضی الله عنهما ــ چشم‌به‌راه شهادت است پس اینان به پایداری و نبرد استمرار داده و بر سر پیمان خویش هستند تا دست از جان بشویند و آرزوی خویش را با کشته‌شدن و دریافت فضیلت شهادت فراچنگ آورند ﴿**و هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی نیاورده‌اند**﴾ در پیمانی که با خدا و رسول وی بسته‌بودند. آری! نه

کسانی که به فیض شهادت رسیدند و نه کسانی که در انتظار شهادت به‌سر می‌برند، هیچ یک از آنها در عقیده و آرمان و پیمان خود تغییر و تبدیلی نیاورده‌اند، برخلاف منافقان که عهد خویش را دگرگون ساختند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه در شأن انس‌بن‌نضر رضی الله عنه نازل شد که از غزوهٔ بدر غایب بود و پس از آن با خداوند ﷻ عهد بست که در غزوهٔ دیگری مردانه بجنگد لذا در غزوهٔ احد چنان جنگید تا به شهادت رسید و در بدن وی ــ از ضربهٔ شمشیر و خنجر و تیر ــ هشتاد و اندی زخم یافتند.

لِّيَجْزِيَ ٱللَّهُ ٱلصَّٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٤﴾

﴿ **تا خدا راستگویان را دربرابر راستی‌شان پاداش دهد** ﴾ یعنی: خداوند متعال بدین جهت بندگانش را با بیم و هراس و رودررو کردن با دشمنان می‌آزماید تا پاک و پلید را از هم جدا گرداند ﴿ **و منافقان را عذاب کند** ﴾ بدانچه که از سویشان ــ از تغییر و تبدیل ــ روی داده است ﴿ **اگر بخواهد** ﴾ عذاب‌کردنشان را، در صورتی‌که بر نفاق بمانند و آن را فرونگذاشته و از آن توبه نکنند ﴿ **یا به رحمت بازگردد برآنان** ﴾ اگر بخواهد ﴿ **بی‌گمان خداوند آمرزندهٔ مهربان است** ﴾ برای کسانی که توبه کنند و از نفاق دست کشند.

وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا۟ خَيْرًا ۚ وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

﴿ **و خداوند کافران را** ﴾ یعنی : لشکرهای مشرکان را ﴿ **به غیظ و حسرت برگردانید، بی آن‌که به خیری رسیده باشند** ﴾ یعنی : آنان را در اوج خشم و غضب و در کمال اندوه و حسرت ، از مدینه برگردانید ، در حالی که نه سینه‌هایشان از شرارهٔ خشم شفایاب شد و نه ــ به باور خود ــ به خیر و منفعتی که همانا کسب پیروزی بر مسلمین باشد ، دست یافتند بلکه زیانکار و بازنده بازگشتند و جز رنج سفر و تاوان هزینه‌سازی‌هایشان ، هیچ عایدی نصیب‌شان نشد ﴿ **و خداوند مؤمنان را در کار جنگ کفایت کرد** ﴾ با فرستادن تندباد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان ﴿ **و خداوند قوی است** ﴾ و توانا بر هرآنچه که اراده کند ﴿ **و عزیز** ﴾ یعنی : غالب و قاهری است که هیچ ستیزنده‌ای در فرمانروایی و سلطنتش با او معارضه نمی‌تواند کرد . چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « لاٰاِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ، صَدَقَ وَعْدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ اَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلاٰشَيْءَ بَعْدَه ۞ خدایی جز الله نیست ، یگانه است ، وعدهٔ خویش را راست کرد ، بنده‌اش را نصرت داد ، لشکرش را عزّت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست » . همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند : « اَللّٰهُمَّ مُنْزِلَ الكِتٰابِ، سَرِيْعَ الْحِسٰابِ، اَهْزِمِ الْاَحْزَابَ، اَللّٰهُمَّ اهْزِمْهُمْ وَ زَلْزِلْهُمْ ۞ بارخدایا ! ای فرودآورندهٔ کتاب و ای زودشمارندهٔ حساب ! احزاب را شکست بده . بارخدایا ! آنان را شکست ده و متزلزل گردان » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « بعد از این (غزوهٔ احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد بلکه این شما هستید که از این پس برآنان هجوم می‌برید » . و چنان شد که رسول خدا ﷺ فرمودند تا آن که خدای عزّوجلّ مکّه را بر مسلمین گشود .

وَ أَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَ

قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿٢٦﴾

﴿**و کسانی‌از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کرده بودند، از قلعه‌هایشان**﴾ و دژها و برج‌وباروهایشان که سخت مستحکم بود ﴿**فرود آورد و در دلهایشان رعب افگند**﴾ یعنی: هول و هراسی سخت افگند تا بدانجا که خود را به کشته‌شدن و فرزندان و زنانشان را به اسارت تسلیم کردند به طوری‌که ﴿**گروهی را می‌کشتید و گروهی را به‌اسارت می‌گرفتید**﴾ که گروه اوّل مردانشان و گروه دوم زنان و فرزندانشان بودند.

آری! یهود بنی‌قریظه در غزوهٔ احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول خدا ﷺ بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول خدا ﷺ یاری و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک همپشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خدای عزّوجلّ جبرئیل علیه السلام را نزد رسول خویش فرستاد و او وحی الٰهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «خدای عزّوجلّ به تو فرمان می‌دهد که به‌سوی بنی‌قریظه به‌پا خیزی».

رسول خدا ﷺ در دم به‌پاخاسته و مردم را به یورش بر بنی‌قریظه فرمان دادند. برجهای بنی‌قریظه در چندمایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی‌قریظه نخواند».

مردم حرکت کردند و رسول خدا ﷺ خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن‌امّ‌مکتوم رضی الله عنه را جانشین خویش ساختند و پرچم سپاه را به علی رضی الله عنه سپردند. بنی‌قریظه به‌مدّت بیست‌وپنج شب در محاصرهٔ آن حضرت ﷺ بودند و چون این حالت دشوار برآنان به درازا کشید، ناگزیر به داوری سعدبن معاذ رضی الله عنه رئیس قبیلهٔ «اَوْس» که در جاهلیّت هم‌پیمانشان بود، تن در دادند.

سعد رضی الله عنه آمد و رسول خدا ﷺ به اصحاب رضی الله عنهم فرمودند: «دربرابر سرورتان به‌پا

خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محلّ ولایت وی به‌پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «این گروه ــ و به‌سوی بنی‌قریظه اشاره کردند ــ به داوری تو تن در داده‌اند پس به هر چه خواهی برآنان حکم کن». سعد رضی الله عنه گفت: آیا حکم من برآنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری!». آن‌گاه سعد رضی الله عنه به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول خدا ﷺ در آن نشسته‌بودند و درحالی‌که به احترام و إکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! آن‌گاه گفت: «من در بارهٔ آنان چنین حکم می‌کنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و فرزندانشان به اسارت درآیند و اموالشان به غنیمت گرفته شود». رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقّا که به حکم خدا عزوجل از فراز هفت آسمان حکم کردی».

آن‌گاه فرمان دادند تا مردانشان را ــ که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند ــ گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنانشان اسیر ساختند.

وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

﴿**و زمینشان را**﴾ یعنی: املاک و نخلستانهایشان را ﴿**و دیارشان را**﴾ یعنی: منازل، برجها و قلعه‌هایشان را ﴿**و مالهایشان را**﴾ که عبارت از زیورات، اثاثیّه، چهارپایان، اسلحه، درهم‌ها و دینارهایشان بود ﴿**و نیز زمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، به شما میراث داد**﴾ که مراد از آن، زمین خیبر است و در آن وقت هنوز مسلمانان آن را فتح نکرده بودند و خداوند عزوجل آن را به ایشان وعده داد.

به‌قولی: مراد از زمینی که مسلمانان هنوز پا به آنجا نگذاشته بودند، هر سرزمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح می‌شود ﴿**و خدا بر هر چیزی تواناست**﴾.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ سرزمین بنی‌قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت ﷺ پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول‌الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیّت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می‌بینید به‌سر می‌بریم!». پس، از آن حضرت ﷺ خواستند تا بر هزینهٔ زندگی‌شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر چشم و همچشمی داشته و برخی بر برخی‌دیگر رشک می‌ورزیدند و بدین‌گونه رسول خدا ﷺ را اذیّت می‌کردند. بدین جهت، رسول خدا ﷺ از آنان یک ماه ایلاء کردند آن‌گاه خدای عزّوجلّ این آیه را که به‌نام آیهٔ «تخییر» نامیده می‌شود، نازل کرد: ﴿**ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید**﴾ یعنی: اگر گشایش و خرّمی و رفاهیّت و تنعّم دنیا را می‌خواهید ﴿**بیایید تا شما را متعه دهم**﴾ و آن متعهٔ طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن ــ به‌حسب حال و توان مالی شوهر ــ به وی پرداخته می‌شود ﴿**و**﴾ پس از آن ﴿**به رهاکردنی نیک رهایتان کنم**﴾ یعنی: بی آن‌که زیانی از سوی من ببینید ــ مطابق سنّت ــ طلاقتان دهم تا بیرون از خانهٔ من هر چه از تجمّل دنیا که خواسته باشید، به‌دست آورید.

وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَٰتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

﴿ **و اگرخواستار خدا و رسول وی و سرای آخرت هستید** ﴾ و بهشت و نعمتهای آن را می‌خواهید ﴿ **پس بی‌گمان خدا برای نیکوکاران شما** ﴾ یعنی : برای کسانی از شما که عمل شایسته انجام می‌دهند ﴿ **پاداش بزرگی را آماده کرده‌است** ﴾.

بعد از نزول این دو آیه ، رسول خدا ﷺ زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنانشان همه ــ به اتّفاق ــ ماندن در زندگی پیامبر ﷺ را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌فرماید : « رسول خدا ﷺ ما را [در میان طلاق و ماندن در نکاح خود] مخیّر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این [رخداد] را طلاق نشمردند ». یادآور می‌شویم که در این هنگام ، زنان پیامبر ﷺ نُه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول خدا ﷺ (امّهات‌المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت ﷺ به همسری ایشان درآمده‌اند ، در مجموع دوازده تن بودند ، که در میان همهٔ آنها فقط یک دختر باکره ــ یعنی سیّدتنا عائشه رضی الله عنها ــ وجود داشت و بقیّه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر ﷺ با آنان ، برای الفت‌دادن دلها و به‌خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

اینک به معرّفی مختصر همسران پیامبر ﷺ می‌پردازیم :

۱ــ خدیجه دختر خُوَیلدرضی‌الله‌عنها: اوّلین همسر رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ با وی در مکّه ازدواج کردند و بعد از نبوّت نیز هفت سال با آن حضرت ﷺ زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. رسول خدا ﷺ در حیات وی ، با هیچ زن دیگری ازدواج نکردند و او اوّلین زنی بود که ایمان آورد و تمام فرزندان آن حضرت ﷺ ــ بجز ابراهیم ــ از او به دنیا آمده‌اند.

۲ـ سوده دختر زمعه عامری رضی‌الله‌عنها: رسول خدا ﷺ در مکّه با وی عروسی کردند و در مدینه درگذشت.

۳ـ عائشه دختر ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنهما: دانشمند فقیه مُحدّثه‌ای است که احادیث بسیاری را از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌است. رسول خدا ﷺ در نُه‌سالگی وی در مدینه با او عروسی کردند و نُه سال با ایشان زندگی کرد و هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت کردند، او هژده سال داشت.

۴ـ حفصه دختر عمربن الخطاب رضی‌الله‌عنهما: قریشی بود و رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند سپس طلاقش دادند پس جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و به آن حضرت ﷺ گفت: «خداوند به تو فرمان می‌دهد که به حفصه رجوع کنی زیرا او بسیار روزه‌دار و بسیار نمازگزار است» سپس رسول خدا ﷺ مجدّداً به او رجوع کردند.

۵ـ امّ سَلَمه رضی‌الله‌عنها: اسم وی هند است و او دختر ابی‌امیّه مخزومی است. رسول خدا ﷺ او را از پسرش سلمَه خواستگاری کردند.

۶ـ امّ حبیبه رَمْله دختر ابی‌سفیان رضی‌الله‌عنهما: رسول خدا ﷺ در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمروبن امیّه ضَمری رضی‌الله‌عنه بود و نجّاشی مبلغ چهارصد دینار از جای رسول خدا ﷺ به وی مهر داد.

۷ـ زینب دختر جَحش رضی‌الله‌عنها: آن حضرت ﷺ بعد از طلاق دادن وی از سوی شوهرش زیدبن‌حارثه رضی‌الله‌عنه به فرمان الهی با وی ازدواج کردند تا عادت فرزندخواندگی از میان برود و إبطال گردد. اسم وی بُرّه بود و رسول خدا ﷺ او را زینب نامیدند.

۸ـ زینب دختر خُزَیمه رضی‌الله‌عنها: هشت ماه بعد از آن که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیّت امّ‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار إطعام می‌کرد.

۹ــصفیّه دختر حُیَیّ، فرزند اخطب هارونی رضی‌الله‌عنها: از اسرای خیبر بود و رسول خدا ﷺ بعد از آن‌که او را آزاد کردند، با وی ازدواج نمودند. نقل است آن حضرت ﷺ او را با هفت «اروس» از دحیهٔ کلبی خریداری کرده‌بودند.

۱۰ــریحانه دختر زیدرضی‌الله‌عنها: رسول خدا ﷺ در سال هشتم هجری با وی ازدواج کردند و پس از حجّةالوداع رحلت کرد. شوهر اوّل وی در جنگ کشته شده‌بود.

۱۱ــجُویریّه دختر حارث مُصْطلقی‌رضی‌الله‌عنها: از اسرای بنی‌مُصطلق و نام وی بُرّه بود. رسول خدا ﷺ در شعبان سال ششم هجری با وی ازدواج کردند و او را جُویریه نامیدند.

۱۲ــمیمونه دختر حارث هلالی‌رضی‌الله‌عنها: آخرین زنی بود که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند.

همچنان رسول خدا ﷺ دو کنیز داشتند، به‌نامهای ماریهٔ قبطی که مادر فرزندشان ابراهیم بود و دیگری رَیْحانه.

يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَٰعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

بعد از خطاب مستقیم رسول خدا ﷺ، همسرانشان مورد خطاب قرارمی‌گیرند تا حق تعالی ایشان را به مقام بلند تقوا رهنمون گردد:

﴿ای همسران پیامبر! هر کس از شما بدکاری آشکاری به عمل آورد﴾ یعنی: گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار و بدی و ناشایستی آن واضح باشد؛ مانند نافرمانی شوهر و درپیش گرفتن اخلاق ناشایست. ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما می‌گوید: «مراد از

بدکاری آشکار، همین دو کار است». شاه ولیّ‌الله دهلوی می‌گوید: «مراد در اینجا ایذای پیامبر ﷺ به زبان‌درازی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این جمله شرط است و شرط مقتضی وقوع آن نیست زیرا خدای عزّوجلّ همسران پیامبرش را از این ناشایستگی معصوم قرار داده و ایشان را از آن پاک و بیزار گردانیده است». ابوحیّان می‌گوید: «نباید پنداشته شود که مراد از (فاحشه) در این آیه، عمل زناست زیرا رسول خدا ﷺ و حریم پاک خانوادهٔ ایشان از این عمل معصوم‌اند و به‌دلیل این که خداوند متعال (فاحشه) را در اینجا به وصف (مبیّنه) یعنی (فاحشهٔ آشکار) مقیّد کرده‌است، درحالی که زنا از اموری است که پنهانی انجام گرفته و در ارتکاب آن مخفی‌کاری صورت می‌گیرد». آری! هر کس از شما زنان پیامبر بدکاری آشکاری به عمل آورد ﴿**عذابش دوچندان می‌شود**﴾ در دنیا و آخرت زیرا عذاب آنها دوچندان عذاب غیرآنان از زنانی است که مرتکب عملی مانند عمل آنان گردند و این به‌سبب جایگاه رسول اکرم ﷺ و بلندی مرتبهٔ همسرانشان است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «همسران رسول خدا ﷺ در منازل آن حضرت ﷺ واقع در اعلیٰ‌علّیین بهشت بر فراز منازل همهٔ خلایق در مقام (وسیله) که نزدیکترین منازل بهشت به‌سوی عرش رحمان است، جای می‌گیرند. پس چنان‌که ثواب و پاداش آنها دوچندان است (آیهٔ بعد)، عدل خداوند ﷻ اقتضا می‌کند که افزایش عذاب به افزایش ثواب پیوسته باشد. بدین جهت است که نکوهش شخص گنه‌کاری که عالم است، سخت‌تر از نکوهش گنه‌کار جاهل می‌باشد زیرا معصیت از سوی عالم زشت‌تراست و به همین دلیل است که حدّ آزاد بر حدّ برده فزونی دارد و کافر رجم نمی‌شود».

﴿**و این امر**﴾ یعنی: دو چندان کردن عذاب آنان ﴿**بر خداوند آسان است**﴾ پس آن را بزرگ نمی‌شمارد و بر وی دشوار نیست و این که ایشان زنان پیامبر ﷺ هستند، پروردگار را از دوبرابرکردن عذابشان باز نمی‌دارد؛ هرگاه بدکاری آشکاری به عمل آورند.

۞ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعْمَلْ صَٰلِحًا نُّؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

﴿و هر کس از شما که برای خدا و پیامبر او قانت باشد و کار شایسته کند﴾ یعنی: هر کس از شما همسران پیامبر ﷺ که با اطاعت و فرمان‌پذیری کامل، برای خدا و رسولش گردن نهد و فروتنی و تسلیم و عمل صالح پیشه کند ﴿پاداشش را دوبار به او می‌دهیم﴾ دوچندان آنچه که غیر وی از زنان با انجام دادن این طاعت سزاوار آن هستند؛ یک‌بار دربرابر انجام طاعت از سوی آنها و یک‌بار هم دربرابر این‌که ایشان طالب خشنودی پیامبر ﷺ هستند. همچنین از آن جهت که زنان پیامبر ﷺ مقتدا و الگو می‌باشند پس یک پاداش؛ پاداش عمل آنهاست و پاداش دیگر؛ پاداش امامت و پیشوایی آنها ﴿و برایش روزی‌ای نیک﴾ و بسیار ارجمند ﴿فراهم می‌کنیم﴾ که همانا بهشت برین است.

يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ۚ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾

﴿ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید﴾ و هیچ گروهی از زنان امّت با شما در فضیلت‌تان همطرازی و برابری نمی‌توانند کرد ﴿اگر سرِ تقوا دارید پس در سخن‌گفتن ملایمت نکنید﴾ یعنی: هنگامی که با مردان نامحرم سخن می‌گویید، تُن صدایتان را پایین نیاورید و نرم و ملایم سخن نگویید چنان‌که زنان فتنه‌برانگیز چنین می‌کنند ﴿که آن‌گاه کسی که در دلش بیماری است﴾ یعنی: کسی که بدکار یا منافق است ﴿طمع می‌ورزد. و نیکو سخن گویید﴾ نزد مردم، طبق سنّتهای

شرع؛ سنجیده و به‌دور از شک برانگیزی، به‌طوری که شنونده چیزی از آن را ناشایست و غیرشرعی تلقّی نکند.

خدای عزّوجلّ در این آیه روشن می‌کند که این فضیلت فقط هنگامی برای همسران پیامبر ﷺ مسلّم است که به تقوی پایبند باشند، نه به‌صِرف این که با پیامبر ﷺ پیوند دارند. ستایش خدای عزّوجلّ را که از زنان پیامبر ﷺ ــ هم در حیات پیامبر ﷺ و هم بعد از رحلتشان ــ جز تقوا و ایمان راستین و حرکت صادقانه در پی راه و روش ایشان، عمل دیگری روی نداد.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۖ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

﴿**و در خانه‌هایتان قرار گیرید**﴾ اصل «قِرْنَ»: «اِقْرِرْنَ» بوده است. یعنی: شما زنان پیامبر ﷺ به قرار و آرام‌گرفتن در خانه‌های خویش و بیرون نشدن از آن ــ جز برای حاجتی ــ مأمور هستید. شایان ذکر است که ادای نماز در مساجد به‌شرط آن، از حوایج شرعی است چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَا تَمْنَعُوْا اِمَاءَ اللّٰهِ مَسَاجِدَاللّٰهِ وَلْيَخْرُجْنَ وَ هُنَّ تَفِلَاتٌ ✿ کنیزکان خدا ﷻ را از مساجد وی منع نکنید و باید درحالی به مسجد بیرون‌روند که خوشبویی استعمال نکرده باشند». در روایتی آمده‌است: «وَ بُيُوْتُهُنَّ خَيْرٌ لَهُنَّ ✿ و خانه‌هایشان برایشان بهتر است». چنان‌که احادیث دیگری نیز تقویت‌کنندهٔ این معنی است که نماز زن در خانهٔ وی، بهتر از نماز وی در مسجد است.

﴿**و مانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت‌نمایی نکنید**﴾ تَبَرُّجْ: عبارت از

آن است که زن؛ تجمّل، زینت و زیبایی‌های خود را که شهوت مردان را برمی‌انگیزد و ستر آن بر وی واجب است، آشکار گرداند. قبل از اسلام، زنان در انظار بیگانگان آرایش می‌کردند و زیبایی‌های فتنه‌انگیز خود را برای مردان نا محرم آشکار می‌ساختند چنان‌که امروز در جاهلیّت معاصر همین کار را می‌کنند.

﴿**و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید**﴾ در هرآنچه که مشروع است و در هر آنچه که رسول خدا ﷺ شما را به آن ــ از امور دنیا دستور می‌دهد. مخصوص ساختن نماز و زکات به یادآوری و سپس ذکر عامّ تمام طاعات دیگر، برای نمایاندن این حقیقت است که اگر کسی بر نماز و زکات پایبند باشد، خود این عمل، او را به انجام دادن دیگر طاعات وامی‌دارد ﴿**جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را ای اهل بیت پیامبر از شما دور کند**﴾ یعنی: ای اهل‌بیت نبوّت! خداوند ﷻ شما را به تقوی و طاعت سفارش کرده‌است تا گناه و معصیتی را که به سبب فروگذاشتن اوامر و ارتکاب منهیّات وی روی می‌دهد و شرف و عزّتتان را به پلیدی می‌آلاید، از شما دور گرداند ﴿**و تا پاک گرداند شما را به پاک‌کردنی**﴾ از پلیدی‌ها و زشتی‌های گناهان.

این وصایا برای زنان پیامبر ﷺ، به‌معنای آن نیست که همسران ایشان بر چنان حالت بدی قرار داشته‌اند که اقتضای منع آنان را می‌کرده‌است بلکه مراد، واداشتنشان به فضایل و ارزشهای برتر و والاتر است. شایان ذکر است که زنان امّت نیز در لزوم آراسته شدن به این اخلاق و عادات، تبع زنان پیامبر ﷺ هستند.

به‌قول ابن‌عبّاس، عکرمه، عطاء و سعیدبن جبیر، مراد از اهل‌بیت ذکرشده در این آیه: مخصوصاً زنان پیامبر هستند و حق هم همین است زیرا آیهٔ کریمه دربارهٔ آنان نازل شده‌است و ماقبل و مابعد این آیه نیز دربارهٔ آنهاست و ذکری از علی و همسرش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین رضی‌الله‌عنهم در این آیات نرفته است. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیهٔ کریمه مخصوصاً دربارهٔ زنان پیامبر ﷺ نازل شده امّا الزاماً مراد این نیست که فقط آنها در نامگذاری به «اهل بیت» و در

مفهوم این خطاب مورد نظر باشند نه دیگران. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: حقیقتی که در آن هیچ‌کسی که در قرآن کریم تدبّر نماید، شک نمی‌تواند کرد این است که: زنان رسول‌اکرم ﷺ همگی موردخطاب این آیه بوده و در تحت آن داخل‌اند و اهل‌بیت رسول‌اکرم ﷺ به‌شمار می‌روند زیرا سیاق کلام با آنهاست».

وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ وَ ٱلْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

﴿**و آنچه را که در خانه‌های شما از آیات الله**﴾ یعنی: از قرآن ﴿**و از حکمت**﴾ یعنی: از سنّت ﴿**خوانده می‌شود یاد کنید**﴾ یعنی: آیات قرآنی و سنّت نبوی‌ای را که در خانه‌هایتان خوانده می‌شود و از خانه‌هایتان برمی‌جوشد و فیضان می‌کند، یاد کنید و یاد گیرید زیرا وحی فقط در خانه‌های شما نازل می‌شود، نه در خانه‌های سایر مردم و حکمت: یعنی معدن سنّت و سرچشمهٔ فیضان آن که شخص رسول خدا ﷺ هستند، در خانه‌های شماست پس به خواندن و یادکردن قرآن و حکمت و آموزش‌دادن آن برای دیگران قیام ورزید ﴿**بی‌گمان خداوند لطیف است**﴾ به اولیا و اهل طاعت خویش ﴿**و آگاه است**﴾ از تمام خلقش لذا آنچه را که در کار دین شایسته است، می‌داند و تدبیر می‌کند و به سخنان و افعال شما دانا و آگاه است پس، از مخالفت أمر و نهی خدا ﷻ و نافرمانی پیامبرش بپرهیزید.

إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَٰتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ وَ ٱلْقَٰنِتِينَ وَٱلْقَٰنِتَٰتِ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلصَّٰدِقَٰتِ وَٱلصَّٰبِرِينَ

وَٱلصَّٰبِرَٰتِ وَٱلْخَٰشِعِينَ وَٱلْخَٰشِعَٰتِ وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَٰتِ وَٱلصَّٰٓئِمِينَ وَٱلصَّٰٓئِمَٰتِ وَٱلْحَٰفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَٰفِظَٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۳۵﴾

﴿بی‌گمان مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان قانت و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه‌دهنده و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می‌کنند، خدا برای همهٔ آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است﴾ دربرابر این طاعات و عبادات و اعمال صالح ایشان.

(اَلْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمٰت): اسلام، ورود به دین خدای عزّوجلّ و گردن‌نهادن برای وی همراه با عمل است. حق تعالی برای تشریف و گرامیداشت زنان مسلمان، ایشان را بر مردان مسلمان عطف کرد. همچنین در همهٔ اوصاف دیگری که در این آیه ذکر می‌شود، هدف از ذکر صریح زنان ــ باوجود آن‌که ایشان در مفهوم (مُسْلِمِيْن) و (مُؤْمِنِيْن) و مانند آن از اوصاف مندرج در این آیه ــ از باب تغلیب مذکّر بر مؤنّث که روش معمول در کلام عرب است، داخل‌اند ــ گرامیداشت و تشریف ایشان می‌باشد.

(وَالْمُؤْمِنُونَ...): مؤمنان کسانی‌اند که به خدا ﷻ، فرشتگان، پیامبران، کتابهای آسمانی، روز آخرت و قضا و قدَر که خیر و شرّ آن از سوی خداوند ﷻ است، ایمان دارند. ذکر مردان و زنان مؤمن پس از مردان و زنان مسلم، دلیل بر آن است که اسلام غیراز ایمان است و اسلام از ایمان عام‌تر می‌باشد.

(وَالْقٰنِتِيْن...): قَانِتْ، عابد اطاعت‌کننده در کمال آرامش و وقار است. به‌قولی دیگر: قَانِتْ کسی است که بر عبادت و طاعت مواظبت و استمرار می‌ورزد.

(وَ الصّٰادِقِیْن...): صادق کسی است که به‌راستی سخن بگوید و از دروغ بپرهیزد و بر پیمانی که به‌حق و عدل بسته، وفا کند. البتّه صدق از نشانه‌های ایمان است چنان‌که کذب از نشانه‌های نفاق می‌باشد.

(وَ الصّٰابِرِیْن...): صابر کسی است که از آلودگی به شهوات شکیبایی کند و بر دشواریهای تکلیف و طاعات و آزمایش‌ها پایداری ورزد.

(وَ الْخٰاشِعِیْن...): خاشع کسی است که برای خدای عزّوجلّ در قلب و اندام‌ها فروتن است و از او می‌ترسد و در عبادات خویش برای وی فروتنی می‌کند.

(وَ الْمُتَصَدِّقِیْن...): متصدّق کسی است که آنچه را خداوند ﷻ از مال خود بر وی فرض گردانیده‌است و آنچه را که از وی پرداخت داوطلبانهٔ آن را خواسته است، یعنی در انفاق مستحبّ صدقه می‌کند.

بعد از آن ذکر مردان و زنان روزه‌دار آمده است زیرا روزه از بزرگترین وسایل کمک کننده بر شکستن شهوت می‌باشد: (وَ الْحٰافِظِیْن...): یعنی مردان و زنان مسلمانی که شرمگاههای خویش را ــ با عفّت‌ورزی و پاکدامنی و بسنده کردن بر حلال ــ از حرام حفظ می‌کنند.

(وَ الذّٰاکِرِیْن...): مردان و زنان مسلمانی اند که خدا ﷻ را ــ با گفتن تسبیح و تحمید و تکبیر و با قرائت قرآن و اشتغال به علم ــ در تمام احوال یاد می‌کنند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون مرد زنش را در شب بیدار کند آن‌گاه هردو برخیزند و دو رکعت نماز بگزارند، قطعاً آن دو در آن شب ازجملهٔ مردان و زنانی هستند که خدای عزّوجلّ را بسیار یاد کرده‌اند».

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت شده‌است که: امّ‌سلمه رضی الله عنها به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول‌الله! چه دلیلی دارد که من می‌شنوم از مردان در قرآن یاد می‌شود ولی از زنان یاد نمی‌شود؟ همان بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾

﴿**و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد**﴾ یعنی: برای کسی که به خداوند متعال ایمان دارد، جایز و درست نیست که چون خدا ﷻ یا پیامبرش ﷺ به کاری فرمان می‌دهند، چون‌وچرا کند و در کار خویش اختیار داشته باشد که آنچه خود می‌خواهد بکند بلکه بر وی واجب است تا کاری را انجام دهد که از وی خواسته شده‌است و باید خود را وقف امری کند که خدای عزّوجلّ برای وی خواسته و انتخاب کرده‌است به طوری‌که رأی وی تابع رأی شریعت و انتخاب وی پیرو انتخاب شریعت باشد. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه عامّ است در تمام امور». در **حدیث‌شریف** آمده است: «وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهِ لاَ یُؤْمِنُ اَحَدُکُمْ حَتّٰی یَکُوْنَ هَوَاهُ تَبْعاً لِمَا جِئْتُ بِهِ ۞ سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که خواستهٔ وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

﴿**و هر کس الله و رسول او را نافرمانی کند**﴾ در امری از امور ﴿**قطعاً در گمراهی آشکاری افتاده است**﴾ یعنی: او به چنان گمراهی آشکار و واضحی از راه حق گمراه شده‌است که مخفی نیست. نسفی می‌گوید: «اگر نا فرمانی خدا و رسول در ردّ و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در فعل باشد ــ همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب ــ آن گمراهی، خطا و فسق است».

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ زینب دختر جَحْش رضی‌الله‌عنها که دختر عمّهٔ رسول خدا ﷺ بود نازل شد چراکه رسول خدا ﷺ به او

فرمودند: «من می‌خواهم تو را به ازدواج زیدبن‌حارثه درآورم زیرا او را برای تو پسندیده‌ام». زینب گفت: «یا رسول‌الله! ولی من او را برای خود نمی‌پسندم، من در حَسَب از او برتر و دختر عمّهٔ شما هستم، من این کار را نمی‌کنم». همان بود که این آیه نازل شد. آن‌گاه زینب رضی‌الله‌عنها به رسول خدا ﷺ گفت: «اینک از شما اطاعت می‌کنم و هرآنچه می‌خواهید بکنید». همان بود که رسول خدا ﷺ او را به عقد نکاح زید رضی‌الله‌عنه درآوردند و زید با وی عروسی کرد. زید رضی‌الله‌عنه ــ چنان‌که گذشت ــ بردهٔ آزادشدهٔ رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ او را پسر خویش خوانده‌بودند. پس آن‌حضرت ﷺ از جای زید به زینب ده دینار و شصت درهم و یک چادر و پیراهن و لحاف و مقداری از مواد خوراکی و خرما مهریه دادند و او نزدیک به یک سال، یا بیشتر از آن در خانهٔ زید ماند.

آری! خدای عزّوجلّ می‌خواست تا زینب را با ازدواج زید بیازماید و با این کار، بنیاد عصبیّت جاهلی و امتیاز طبقاتی و نژادی را ویران ساخته و اساس برتری را بر بنیاد اسلام و تقوی قرار دهد ولی آخر کار میان زید و زینب ناسازگاری روی داد و این ناسازگاری سبب شد تا خدای عزّوجلّ حکم دیگری را نازل کند که از قبل آن را فیصله کرده بود و این حکم مبتنی بر حکمتها و مصلحتهای دیگری بود که بیان خواهد شد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِيٓ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَٱتَّقِ ٱللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا ٱللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى ٱلنَّاسَ وَٱللَّهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَىٰهُ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَٰكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِيٓ أَزْوَٰجِ أَدْعِيَآئِهِمْ إِذَا

قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿۳۷﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: زیدبن حارثه رضی الله عنه نزد رسول خدا ﷺ آمده و از زینب دختر جَحْش همسرش ـ رضی‌الله‌عنها ـ به ایشان شکایت می‌کرد. ادامهٔ ماجرا را از زبان آیه بشنوید: ﴿**و یاد کن**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**چون به کسی که الله بروی نعمت ارزانی داشته**﴾ او زیدبن حارثه رضی الله عنه است که خدای عزّوجلّ با نعمت اسلام بر او انعام نمود ﴿**و تو نیز بر وی انعام کرده‌ای**﴾ به این که او را از بردگی آزاد کرده و فرزند خویشش خواندی و پس از آن که رسم فرزندخواندگی منسوخ شد باز هم تو مولای او هستی. آری! چنان که گفتیم؛ زید از اسرای دوران جاهلیّت بود که خدیجه همسر رسول خدا ﷺ او را به ایشان بخشید و رسول خدا ﷺ او را آزاد کرده و فرزند خویش خواندند و زینب دختر عمّهٔ خود رضی‌الله‌عنها را که دختری از اشراف‌زادگان قریش بود به ازدواج وی درآوردند. آری! یادکن آن‌گاه که به زید ﴿**می‌گفتی**﴾ هنگامی که از زینب نزد تو شکایت می‌کرد و تمهیدات طلاق‌دادن وی را فراهم می‌کرد: ﴿**نگاه‌دار بر خود همسرت را**﴾ یعنی: زینب رضی‌الله‌عنها را ﴿**و از خدا پروا بدار**﴾ در کار وی و بر طلاق‌دادنش تعجیل نکن. رسول خدا ﷺ این سخن را از باب سفارش و رعایت ادب به زید گفتند، وگرنه حقیقت کار باید طور دیگری شکل می‌گرفت: ﴿**و آنچه را که خدا پدیدارکنندهٔ آن است، در ضمیر خویش نهان می‌کردی**﴾ و آن عبارت از تصمیم تو به ازدواج با زینب درصورتی بود که زید رضی الله عنه او را طلاق دهد. آری! حقیقت امر این بود که خداوند ﷻ به رسول خویش وحی کرده بود که زید به‌زودی زینب را طلاق خواهد داد و تو باید بعد از وی با او ازدواج کنی تا عادت فرزندخواندگی و آثار آن ازبین رفته و این رسم جاهلی که زن پسرخوانده بر پدرخوانده حرام تلقّی می‌شد، کاملاً إبطال گردد.

﴿**و از مردم می‌ترسیدی**﴾ یعنی: از آنان حیا می‌کردی، یا از این نحوهٔ

برداشت‌شان می‌ترسیدی که مبادا بگویند: رسول خدا ﷺ بردهٔ آزادشدهٔ خویش را دستور داد تا زنش را طلاق دهد، برای این‌که خود او با وی ازدواج کند ﴿**و خدا سزاوارتر است به این‌که از او بترسی**﴾ و در هرحالی از او حیا کنی و بیمناک باشی. آخر! تو می‌دانستی که این روند از شکل‌گیری قضیهٔ زینب ــ که در آغاز با هدف إبطال امتیازات جاهلی، ازدواج وی با زید به انجام رسد و سپس با همین هدف، یعنی إبطال عادت جاهلی تحریم زن فرزندخوانده بر پدر خوانده، میان آن دو مفارقت روی دهد ــ همه برنامهٔ از قبل طرّاحی‌شدهٔ خدای سبحان بود. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «اگر رسول خدا ﷺ کتمان‌کنندهٔ چیزی از وحی الٰهی می‌بودند، باید این آیه را کتمان می‌کردند ولی ایشان کسی نبودند که وحی الٰهی را پنهان کنند».

﴿**پس چون زید حاجت خویش را از او برآورد**﴾ با نکاح و آمیزش با وی، به‌گونه‌ای که دیگر برای زید در زینب حاجتی باقی نماند زیرا فضای زندگی مشترک آنها به‌گونه‌ای سرد و تیره شده بود که زید جز طلاق وی راه دیگری نداشت؛ ﴿**او را به ازدواج تو درآوردیم**﴾ یعنی: چون زید از زینب فارغ‌البال شد و او را طلاق داد، زینب را به ازدواج تو درآوردیم و ما خود متولّی تزویج وی به تو بودیم، به این معنی که به تو وحی فرستادیم تا بی ولیّ و عقد و مهر و شهود، با وی ازدواج کنی. آری! اعلام این قضیه از سوی خدای عزّوجلّ به پیامبرش، خود تزویج زینب از جانب وی برای پیامبرش بود بدین جهت، رسول خدا ﷺ بی‌اجازهٔ زینب و بدون عقد و تعیین مهر و هر امر دیگری که در حقّ امّتشان در نکاح شرط است، با زینب عروسی کردند چنان‌که روایات صحیح، بیانگر این رویداد است.

مسلم، احمد و نسائی روایت کرده‌اند: «چون عدّهٔ زینب سپری شد، رسول خدا ﷺ به زید شوهر سابق وی گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او مژده داده خواستهٔ رسول خدا ﷺ را با او درمیان گذاشت. زینب در جواب وی گفت: من هیچ‌کاری نمی‌کنم تا از پروردگارم

مشورت نخواهم. پس برخاست و به نمازگاه خویش رفت. همان بود که این آیه نازل شد.

سپس خداوند متعال حکمت در ازدواج رسول خود ﷺ با زینب را بیان کرده می‌فرماید: ﴿**تا بر مؤمنان هیچ حَرَجی نباشد**﴾ یعنی: هیچ تنگی و دشواری و گناه و محظوری نباشد ﴿**در مورد همسران پسرخواندگانشان**﴾ یعنی: در ازدواج با زنان کسانی که آنان را پسر خویش خوانده‌اند ﴿**آن‌گاه که**﴾ پسر خواندگان ﴿**حاجت خویش را از آنان برآورده باشند**﴾ برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدرش به‌مجرّد عقد حرام می‌شود.

اعراب بر این باور بودند که زنان پسرخواندگانشان همچون زنان پسران حقیقی‌شان برآنان حرام اند پس خدای عزّوجلّ به آنان خبر داد که زنان پسرخواندگانشان برآنان حلال‌اند ﴿**و امر الله انجام یافتنی است**﴾ خواه‌ناخواه و به‌طور حتم.

انس رضی الله عنه می‌گوید: «زینب دختر جَحْش بر دیگر همسران رسول خدا ﷺ فخر می‌ورزید و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به نکاح پیامبر ﷺ درآورده‌اند، در حالی که مرا خداوند ﷻ از فراز هفت آسمان به نکاح پیامبر خویش درآورد». محمّدبن‌عبدالله‌بن‌جَحْش می‌گوید: «زینب و عائشه بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند؛ زینب گفت: من کسی هستم که حکم ازدواجم با پیامبر ﷺ از آسمان نازل شد». و عائشه گفت: «من کسی هستم که برائتم از آسمان نازل شد». پس زینب به برتری عائشه رضی الله عنها اعتراف کرد.

در این آیه خصوصیّتی را برای زید می‌یابیم که هیچ‌یک از اصحاب پیامبر ﷺ به آن مخصوص گردانیده نشده‌اند و آن، ذکر صریح نام وی در قرآن است. آری! به این ترتیب بود که نام وی جزء قرآن کریم گردید و تا قیامت تلاوت می‌شود، که این درواقع تعویضی برای وی از فخرکردن به پدری محمّد ﷺ و دلجویی‌ای از وی است. وه! که این چه فخری است عظیم!.

مَّا كَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ ٱللَّهُ لَهُۥ ۖ سُنَّةَ ٱللَّهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلُ ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا ﴿٣٨﴾

﴿بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده﴾ از ازدواج با زینب رضی‌الله‌عنها ﴿هیچ حَرَجی نیست، این سنّت الٰهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده‌است﴾ یعنی: قطعاً این سنّت که خداوند متعال ازامر نکاح و غیرآن بر پیامبران علیهم‌السلام و امّتهای گذشته حلال کرده بود، سنّتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است ﴿و فرمان الله همواره به اندازهٔ مقدّر است﴾ یعنی: امر خدا ﷻ یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قَدَرْ) بر ارادهٔ ازلی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مَقْدُورا) بعد از آن، برای تأکید است.

ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُۥ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾

﴿همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند﴾ به سوی خلقش و آن را با کمال امانتداری به آنان می‌رسانند ﴿و از او می‌ترسند و جز خدا از هیچ‌کس بیم ندارند﴾ پس ای محمّد ﷺ! تو نیز به آنچه که مردم به‌سبب تبلیغ آیات الٰهی در باره‌ات می‌گویند، اهمّیّت نده و از این سخنان باکی نداشته‌باش. البتّه رسول خدا ﷺ به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امّت ایشان میراث مانده است. آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد ﴿و خدا حسابرسی را بس است﴾ پس آنان را به درستی و

در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد.

مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آن‌گاه که رسول خدا ﷺ با زینب ازدواج کردند، برخی از مردم گفتند: محمّد ﷺ زن پسرخوانده‌اش را به نکاح گرفته! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿**محمّد پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست**﴾ یعنی: او درحقیقت پدر زیدبن حارثه ﷺ نیست تا زن زید بر وی حرام باشد و نه او پدر هیچ‌کس دیگری است که از پشت وی به‌وجود نیامده باشد. می‌دانیم که از پسران برای آن حضرت ﷺ، ابراهیم، قاسم، طیّب و طاهر به دنیا آمدند امّا زنده باقی نماندند تا به سنّ مردی برسند ﴿**ولی**﴾ محمّد ﷺ ﴿**فرستادهٔ خدا و خاتم پیامران است**﴾ خاتَم یک چیز، آخر آن است. لذا بعد از ایشان، دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود ﴿**و خداوند به همه‌چیز داناست**﴾ و می‌داند که فرزندان پسری پیامبر ﷺ به سنّ مردی نخواهند رسید و درخواهند گذشت.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم و دیگران از جابربن عبدالله ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَثَلِيْ وَ مَثَلُ الْأَنْبِيَاءِ كَمَثَلِ رَجُلٍ إِبْتَنَى دَارًا فَأَكْمَلَهَا وَ أَحْسَنَهَا إِلاَّ مَوْضِعَ لَبِنَةٍ. فَكَانَ مَنْ دَخَلَهَا فَنَظَرَ إِلَيْهَا قَالَ: مَا أَحْسَنَهَا، إِلاَّ مَوْضِعَ اللَّبِنَةِ، فَأَنَا مَوْضِعُ اللَّبِنَةِ، حَتَّى خُتِمَ بِيَ الْأَنْبِيَاءُ ✿ **مَثَل من و مَثَل انبیای دیگر، مانند مَثَل** مردی است که سرایی را بنا کرد و آن را به پایهٔ اکمال رسانید و نیکو سامانش داد مگر جای یک خشت از آن را. پس چون کسی به آن سرا وارد می‌شد و به‌سوی آن می‌نگریست، می‌گفت: چه نیکو سرایی است، بجز موضع این خشت [که نقصی است در آن]. لذا [بدانید] که موضع آن خشت، من هستم تا بدانجا که

رسالت و نبوّت به من ختم شده است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «رسالت و نبوّت به پایان آمد و بعد از من دیگر رسول و نبیّی نیست». پس این سخن رسول خدا ﷺ بر مردم دشوار آمد لذا ایشان برای تسکین خاطر مردم فرمودند: «ولی مبشّرات هست». مردم پرسیدند: یا رسول‌الله! مبشّرات چیست؟ فرمودند: «رؤیای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوّت است».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾

﴿ای مؤمنان! خدارا ذکر کنید، به ذکرکردن بسیار﴾ یعنی: در اغلب اوقات شب و روز، در برّ و بحر، در سفر و حضر، در توانگری و فقر، در سلامتی و بیماری، در آشکار و نهان و در هر حالی. این دستور شامل انواع ذکر؛ مانند تقدیس، تمجید، تهلیل، تحمید، نماز، تلاوت قرآن، درود، دعا و همهٔ طاعات می‌شود **﴿وصبح و شام﴾** یعنی: در اوّل و آخر روز **﴿او را تسبیح گویید﴾** مخصوص‌کردن این دو وقت به یادآوری، برای دلالت بر فضیلت این دو وقت بر سایر اوقات است زیرا در این دو وقت، فرشتگان شب و روز گردهم می‌آیند. هرچند «تسبیح» نیز در مفهوم «ذکر» داخل است ولی مخصوص کردن آن به یادآوری، به منظور روشن ساختن فضل آن می‌باشد زیرا معنای تسبیح، تنزیه ذات الهی از صفات ناجایز است. لذا مرید خداوند متعال باید برای خویش حدّ معیّنی از اذکار و اوراد مأثوره را تخصیص داده و همیشه بر آن پایبند باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلاَ اُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرِ اَعْمَالِکُمْ وَ اَزْکَاهَا عِنْدَ مَلِیْکِکُمْ وَ اَرْفَعُهَا فِیْ دَرَجَاتِکُمْ وَ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ اِعْطَاءِالذَّهَبِ وَالْوَرِقِ وَ خَیْرٌ لَکُمْ مِنْ اَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّکُمْ فَتَضْرِبُوْا اَعْنَاقَهُمْ وَ یَضْرِبُوْا

اَعْنَاقَكُم، قَالُوْا وَ مَاهُوَ يَا رَسُوْلَ‌الله ؟ قَالَ ذِكْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ ✿ آیا شما را آگاه نکنم از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگارتان و برترین آنها در درجاتتان و عملی که برای شما از صدَقه دادن طلا و نقره و از این که با دشمنتان روبرو شوید و شما گردنهای آنان را بزنید و آنها گردنهای شما را بزنند بهتر است ؟ اصحاب گفتند : آن عمل چیست یا رسول‌الله ! فرمودند : ذکر خدای عزّوجل » .

هُوَ ٱلَّذِى يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلَٰٓئِكَتُهُۥ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ ۚ وَ كَانَ بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است : چون آیهٔ (اِنَّ اللّٰهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ) [احزاب/۵۶] نازل شد ، ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت : یا رسول‌الله ! تاکنون خداوند جل جلاله هیچ خیری را فرو نفرستاده‌است مگر این که ما را نیز در آن شریک کرده‌است امّا این‌بار گویی شما به آن مخصوص گردانیده شده‌اید ؟ پس نازل شد : ﴿**اوست کسی که بر شما صلاة می‌فرستد و فرشتگان او نیز بر شما صلاة می‌فرستند تا شما را از تاریکی‌ها به‌سوی نور برآورد**﴾ یعنی : حق تعالی بر شما صلاة می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌های معاصی به‌سوی نور طاعات ، از تاریکی‌های گمراهی به‌سوی نور هدایت ، از تاریکی‌های شکّ و حیرت به سوی نور یقین و طمأنینه و از تاریکی‌های نفس به سوی نورانیّت قلب بیرون آورد . صلاة از جانب خداوند متعال بر بندگانش : نزول رحمت و برکت وی بر آنان و صلاة از جانب فرشتگان : دعا و آمرزش‌خواهی برای بندگان است ﴿**و به مؤمنان همواره مهربان است**﴾ امّا او با کافران در آخرت به عدل خویش معامله می‌کند ، نه به مهر خویش .

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُۥ سَلَٰمٌ ۚ وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾

﴿درودشان ــ روزی که با او ملاقات کنند ــ سلام است﴾ یعنی : دعای خیر و شادباش مؤمنان از جانب خدای سبحان در روزی که او را ــ به‌هنگام مرگ ، یا رستاخیز ، یا به هنگام ورود به بهشت ــ می‌بینند ، همانا سلام‌گفتنش برآنان است . به‌قولی معنای « سلام » این است : خداوند ﷻ آنان را از آفتها سالم نگه می‌دارد و در روزی که با او دیدار می‌کنند ، آنان را به ایمنی از ترس و هراسها مژده می‌دهد ﴿و برای آنان پاداشی ارزشمند﴾ و نیکو ﴿آماده کرده‌است﴾ در بهشت .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ شَٰهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾

﴿ای پیامبر! بی‌گمان ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم﴾ یعنی : تو بر امّت خویش گواه هستی؛ لذا به سود کسانی که تصدیقت کرده و به تو ایمان آورده‌اند و علیه کسانی که تکذیبت کرده و به تو کفر ورزیده‌اند ، گواهی می‌دهی همچنین به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهی و مژده‌دهندهٔ بهشت هستی برای کسانی که از تو اطاعت کرده‌اند و بیم‌دهنده به دوزخ هستی برای کسانی که تو را تکذیب و نافرمانی کرده‌اند . در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه نازل شد ، رسول خدا ﷺ به علی و معاذ رضي الله عنهما ــ که قبلاً آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند ــ چنین فرمودند : « بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفگنید ، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است : یا اَیُّها النَّبیُّ اِنَّا اَرْسَلْناکَ ... » .

وَدَاعِيًا إِلَى ٱللَّهِ بِإِذْنِهِۦ وَسِرَاجًا مُّنِيرًا ﴿٤٦﴾

﴿و نیز﴾ ای پیامبر ﷺ ! تو ﴿دعوتگر به‌سوی خداوند هستی﴾ پس بندگان خداوند ﷻ را به‌سوی توحید و ایمان به عقاید حق و عمل به آنچه که برآنان

مشروع گردانیده است، دعوت می‌کنی ﴿**به اذن او**﴾ یعنی: به امر پروردگار و براساس مقدّرات او، نه از پیش خود. یا (بِإِذْنِهِ) یعنی: به توفیق و تسهیل او ﴿**و چراغی تابناک هستی**﴾ که از روشنی وجودت، در تاریکی‌های گمراهی پرتو برگرفته می‌شود چنان‌که با چراغ، دل تاریکی‌ها شکافته شده و تاریکی‌ها زدوده می‌شود.

قُرطبی می‌گوید: «این دو آیه، متضمّن شش اسم برای رسول خدا ﷺ است».

وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

﴿**و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب الله فضلی بزرگ**﴾ یعنی: پاداشی عظیم ﴿**خواهد بود**﴾ در بهشت؛ در برابر اعمالشان.

ابن‌جریرطبری در بیان **سبب‌نزول** نقل می‌کند: چون آیهٔ (لِيَغْفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ) [فتح/۲] در شأن رسول خدا ﷺ نازل شد، مردی از مؤمنان گفت: گوارا بادتان یا رسول‌الله! اینک ما دانستیم که خدای سبحان با شما چه می‌کند امّا نمی‌دانیم که با ما چه خواهد کرد؟ پس خداوند ﷻ در سورهٔ [فتح/۵] آیهٔ (لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ...) و در این سوره این آیه را نازل فرمود.

وَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَٱلْمُنَٰفِقِينَ وَدَعْ أَذَىٰهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾

﴿**و از کافران و منافقان فرمان مبَر**﴾ در آنچه که به تو از برخورد سهل‌انگارانه در امر دین که مخالف با شریعت توست، مشورت می‌دهند ﴿**و به آزارشان اعتبار نده**﴾ یعنی: از آزارهایی که به تو ــ به‌سبب دعوتت به‌سوی دین خدا ﷻ و صلابت

و استواریت علیه دشمنان وی ــ می‌رسانند، باکی نداشته باش ﴿**و بر خدا توکّل کن**﴾ زیرا ﴿**خداوند به‌عنوان کارساز بس است**﴾ برای تو پس کار خویش را در همه‌حال به او بسپار.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَكَحْتُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا ۖ فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾

﴿**ای مؤمنان! چون زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید**﴾ و با آنان عقد ازدواج بستید ﴿**آن‌گاه پیش از آن‌که آنان را مساس کنید طلاقشان دادید**﴾ یعنی: آن گاه قبل از مقاربت و همخوابگی با آنان طلاقشان دادید. از جماع به طور کنایه، به لفظ (مَسّ) تعبیر شد؛ ﴿**دیگر شما را بر این زنان هیچ عدّه‌ای نیست که آن را بشمارید**﴾ که این حکم در میان فقها اجماعی است. یادآور می‌شویم که در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عدّه به مردان، دالّ بر این امر است که عدّه حقّ مردان است و آنانند که زنان مطلّقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلّقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عدّه شمردن مستثنی هستند زیرا عدّه برای شناخت پاکی رَحِم زن از آب نطفهٔ مرد (استبراء) است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد ﴿**پس به آنان مِتعه بدهید**﴾ یعنی: به زنان مطلّقه‌ای که قبل از مقاربت طلاقشان داده‌اید، متعه بدهید. بنابراین، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخّص شده، که در آن صورت

سزاوار نصف مهر معیّن خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنّت می‌باشد. یا این که برایش مهری معیّن نشده است، که در این صورت، بر اساس آیهٔ کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش ــ در نزد حنبلی‌ها و حنفی‌ها ــ واجب امّا در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلّقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلّقه قبل از جماعی که برای آن مهری معیّن شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحبّ است. امّا زنی که شوهرش درگذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش ــ به اجماع فقها ــ باید چهار ماه و ده روز عدّه بشمارد. ﴿**و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک**﴾ یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلّقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند ــ چنانچه به آن وارد شده بودند ــ زیرا شما برآنان حقّ عدّه‌شمردن ندارید. (سَراحْ جَمِیْل): رها کردن به خوشی و خرّمی است که آزاری به‌همراه نداشته باشد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ وَبَنَٰتِ عَمِّكَ وَبَنَٰتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَٰتِ خَالِكَ وَبَنَٰتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ وَٱمۡرَأَةً مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِيُّ أَن يَسۡتَنكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ قَدۡ عَلِمۡنَا مَا فَرَضۡنَا عَلَيۡهِمۡ فِيٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ لِكَيۡلَا يَكُونَ عَلَيۡكَ حَرَجٞۗ وَكَانَ

اَللّٰهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۵۰﴾

خدای عزّوجلّ در این آیه، چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، بیان می‌کند: ﴿**ای پیامبر! قطعاً ما آن همسرانت را که مهرهایشان را داده‌ای، برای تو حلال کرده‌ایم**﴾ حق تعالی از این گروه از همسران پیامبر ﷺ آغاز کرد زیرا ایشان همان کسانی بودند که پیامبر ﷺ را بر دنیا و آرایشهای آن ترجیح دادند و هنگامی هم که مخیّر ساخته شدند، پیامبر ﷺ را انتخاب کردند. البتّه دادن مهر یا به‌طور عاجل است، یا نامیدن و مقرّر کردن آن در هنگام عقد (مهر مؤجّل).

امّا گروه دوم از زنانی که برای رسول خدا ﷺ حلال ساخته شده‌اند: ﴿**و نیز**﴾ حلال کرده است برتو ای پیامبر! ﴿**کسانی را که خدا از طریق فَیْء به تو بخشیده و ملک یمین تو هستند**﴾ و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیّه و جویریه. البتّه کنیز خریداری‌شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول خدا ﷺ حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: ﴿**و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمّه‌هایت و دختران دایی‌ات و دختران خاله‌هایت را که باتو مهاجرت کرده‌اند**﴾ پس برای تو حلال است که هر کس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری امّا کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

امّ هانی دختر ابوطالب که دختر عموی رسول خدا ﷺ بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه دربارهٔ من نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چراکه من هجرت نکرده‌بودم». مراد از دختران عمو و عمّهٔ پیامبر ﷺ: زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی ــ چه به پیامبر ﷺ نزدیک باشند و چه دور ــ عموهای ایشان گفته می‌شوند. مراد از دخترخاله‌ها و دخترداییهای پیامبر ﷺ: دختران بنی‌زهره‌اند. یادآور می‌شویم که

از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر ﷺ بودند امّا از بنی‌زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: ﴿و﴾ نیز حلال کردیم بر پیامبر ﷺ ﴿زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد﴾ داوطلبانه بدون مهر ﴿در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد﴾ یعنی: در صورتی که پیامبر ﷺ بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحهٔ خویش گردانیده و مالک بهره‌برداری جنسی از وی شود. امّا زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر ﷺ می‌بخشند، به‌صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر ﷺ حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، دربارهٔ امّ شریک غزیّه دختر جابر رضی الله عنه نازل شد که خود را به رسول خدا ﷺ پیشکش کرد.

البتّه این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: ﴿مخصوص توست نه دیگر مؤمنان﴾ و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیّات رسول اکرم ﷺ است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر ﷺ می‌توانستند بدون مهر و ولیّ و گواهان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. امّا چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول خدا ﷺ بخشید ــ که آن را اصطلاحاً «مُفَوَّضَه» می‌نامند ــ مهر مثْل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب می‌گردد، چنان که رسول خدا ﷺ در مورد بَرْوَع دختر واشق همین حکم را صادر کردند. البتّه این نظر احناف و مالکی‌هاست. امّا از نظر جمهور فقها، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر ﷺ بخشیده‌اند و زنانی که رسول خدا ﷺ از آنان خواستگاری کرده‌اند امّا نکاح آن حضرت ﷺ با ایشان انجام نگرفته‌است، در مجموع نه زنند. همچنین آن حضرت ﷺ دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است. و ــ چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنه گفته ــ هیچ زن بخشیده‌شده‌ای در نکاح

پیامبر ﷺ نبوده است و امّ شریک که ذکر وی رفت، نیز در حبالهٔ نکاح آن حضرت ﷺ نبود و پس از آن‌که او خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن‌سعد روایت کرده‌است: «نشنیده‌ایم که رسول خدا ﷺ از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

﴿**به‌راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم**﴾ یعنی: آنچه را مقرّر داشته‌ایم از احکام و حقوق ﴿**برآنان**﴾ یعنی: بر مؤمنان ﴿**در حقّ زنانشان**﴾ از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال واردکردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به‌عنوان گرامی‌داشت و وسیع‌کردن دایرهٔ انتخاب از مختصّات رسول خویش ﷺ گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولیّ ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید ﴿**و**﴾ نیز دانستیم آنچه را که مقرّر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد ﴿**آنچه که یمین‌هایشان مالک آن شده‌است**﴾ از کنیزانی که اسیرگرفتنشان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتنشان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند. همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت‌پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنان‌که باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رَحِم شود. یعنی پاکی رحِم وی از نطفهٔ دیگران مسلّم گردد.

﴿**تا بر تو هیچ حَرَجی نباشد**﴾ یعنی: ای پیامبر ﷺ! دایرهٔ حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصّر هستی ﴿**و الله آمرزندهٔ مهربان است**﴾ آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع‌ساختن دایرهٔ اباحت در اموری که در مظانّ حرج و محظور قرار دارند.

ابن‌عربی و قُرطبی به‌مناسبت این خصوصیّت پیامبراکرم ﷺ همهٔ چیزهایی را که مخصوص آن حضرت ﷺ است و احدی با ایشان درآنها مشارکت ندارد ــ در

میدان فرض، تحریم و اباحت ــ ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول خدا ﷺ فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان‌که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. و ما در اینجا این امور را به‌طور خلاصه نقل می‌کنیم:

(الف) فرایض مخصوص آن حضرت ﷺ:

۱ ــ نماز تهجّد، که در آغاز طبق آیهٔ «مزمّل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیهٔ [اسراء / ۷۹]، فرض به نفل منسوخ گردید.

۲ ــ نماز چاشتگاه (إشراق).

۳ ــ قربانی.

۴ ــ نماز وتر.

۵ ــ مسواک زدن.

۶ ــ پرداخت وام کسی که درحال تنگدستی می‌میرد.

۷ ــ مشاوره با افراد صاحب رأی در غیربرنامه‌ها و قوانین شرع.

۸ ــ مخیّرساختن همسرانشان به ماندن در نکاح پیامبر ﷺ، یا مفارقت از ایشان.

۹ ــ بر آن حضرت ﷺ فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به‌پایان رسانند.

(ب) محرّمات مخصوص ایشان:

۱ ــ خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل‌بیت (اولاد) ایشان.

۲ ــ خوردن صدقهٔ نافله بر ایشان. امّا حرمت صدقه بر آل ایشان مورد اختلاف است.

۳ ــ آشکار ساختن خلاف ما فی‌الضّمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.

۴ ــ چون پیامبر ﷺ لباس جنگ می‌پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورند تا خدای عزّوجلّ میان ایشان و دشمنانشان حکم نکند.

۵ ــ خوردن غذا درحال تکیه دادن.
۶ ــ خوردن غذاهای بدبو.
۷ ــ تبدیل‌کردن همسران خویش به همسرانی دیگر؛ به طلاق‌دادن و جایگزین‌کردن آنان.
۸ ــ نکاح‌کرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی‌پسندد.
۹ ــ نکاح‌گرفتن زن آزاد کتابی.
۱۰ ــ نکاح‌گرفتن کنیز.
۱۱ ــ نوشتن.
۱۲ ــ شعرگفتن و آموختن شعر.
۱۳ ــ چشم‌دوختن به بهره‌مندیها و نعمت‌های مردم.

حلالهای مخصوص ایشان:

۱ ــ برگزیدن غنایم برای خویش.
۲ ــ گرفتن مستقلّ خمس خمس (یک پنجم حصّهٔ خمس غنیمت) یا اصل خمس.
۳ ــ گرفتن روزهٔ وصال.
۴ ــ افزودن بر نکاح چهار زن.
۵ ــ نکاح‌گرفتن به لفظ هبه (بخشش).
۶ ــ نکاح گرفتن بدون حضور ولیّ زن.
۷ ــ نکاح گرفتن بدون مهر.
۸ ــ نکاح‌کردن در حالت احرام.
۹ ــ سقوط تقسیم (شب‌نوبت) میان همسران در حقّ ایشان.
۱۰ ــ آزادکردن صفیّه از قید اسارت و قراردادن آزادی وی به عنوان مهرش.
۱۱ ــ داخل‌شدنشان در مکّه بدون احرام. امّا در حقّ امّت، این مسئله میان فقها محلّ اختلاف است.
۱۲ ــ جنگیدن در مکّه.

۱۳ ــ آن حضرت ﷺ مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به‌جا می‌گذاشتند، آن مال صدقه بود.

۱۴ ــ باقی ماندن حکم همسری همسران برای ایشان بعد از رحلت‌شان.

۱۵ ــ اگر آن حضرت ﷺ زنی را طلاق می‌دادند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می‌ماند و برای دیگران نکاح کردن با وی جایز نبود.

قُرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امّتشان ذکر کرده که بر امّتها و انبیای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطناب، از نقل آن صرف نظر شد.

۞ تُرْجِي مَن تَشَآءُ مِنْهُنَّ وَتُـْٔوِيٓ إِلَيْكَ مَن تَشَآءُ ۖ وَمَنِ ٱبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَآ ءَاتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾

﴿نوبت هرکدام از آنان﴾ یعنی: از همسرانت **﴿را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هرکدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده﴾** و با او همبستر و همخوابه شو.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب‌نوبت میان همسران بر رسول‌خدا ﷺ واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمّهٔ ایشان برداشت و اختیار دراین باره به خود ایشان محوّل گردید. البتّه رسول خدا ﷺ میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک می‌ساختند، در نوبت مساوات را رعایت می‌کردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می‌انداختند، به هر مقدار که می‌خواستند، در نوبت به آنان سهم می‌دادند. روایت شده‌است که عائشه

رضی‌الله‌عنها از سر غیرت و رشک زنانه می‌گفت: «آیا یک زن حیا نمی‌کند که خود را به کسی می‌بخشد؟». همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. آن‌گاه عائشه رضی‌الله‌عنها به پیامبرﷺ گفت: «أرَی رَبَّكَ يُسارِعُ فِيْ هَواكَ ❁ یا رسول الله! من می‌بینم که پروردگار شما در برآوردن خواستهٔ شما شتاب می‌کند» یعنی: این همه در حقّ شما لطف دارد.

﴿**و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته‌ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست**﴾ یعنی: چنانچه خواسته‌باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته‌ای، مجدّداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فراروی تو نیست و بی‌هیچ حرجی می‌توانی چنین کنی ﴿**این نزدیکتر است به آن‌که چشمانشان روشن شود**﴾ یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنانت داده‌ایم، به خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بربسته و دلها و دیدگانشان آرام می‌گیرد. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی می‌دهی، به این کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین می‌کنند». ﴿**و**﴾ در این صورت ﴿**اندوهگین نشوند**﴾ از این که چرا بعضی از آنان را بر بعضی‌دیگر ترجیح می‌دهی ﴿**و**﴾ در آن صورت ﴿**همگی‌شان به آنچه به آنان داده‌ای**﴾ چه در نزدیک‌ساختن و جای‌دادنشان به‌سوی خود و چه در واپس‌داشتن و کنارگذاشتنشان ﴿**خشنود گردند. و آنچه در دلهای شماست خدا می‌داند**﴾ یعنی: هر چه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان و گرایش قلبی به‌سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی می‌داند پس باید در نیّت و عمل خویش، رضای او را مدّ نظر داشته باشید ﴿**و خدا دانای بردبار است**﴾ لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمانهایش عملی گردد.

در **حدیث‌شریف** به روایت عائشه رضی الله عنها آمده‌است که فرمود: با آن که

رسول خدا ﷺ در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ هٰذا فِعْلِیْ فِیْمٰا اَمْلِكُ، فَلاٰ تَلُمْنِیْ فِیْمٰا تَمْلِكُ وَ لاٰ اَمْلِكُ ــ زادَ اَبُوْداوُوْدُ یعنی: اَلْقَلْبَ ✿ بارخدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابوداوود می‌افزاید: مراد رسول خدا ﷺ از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبّت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عمروبن‌عاص رضی الله عنه آمده‌است: از رسول خدا ﷺ پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدر وی. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمربن خطاب ... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند».

لَّا يَحِلُّ لَكَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعْدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَٰجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ رَّقِيبًا ﴿٥٢﴾

﴿**بعد از این**﴾ که این نُه تن همسرانت پس از مخیّر شدن، تو را برگزیدند، یا بعد از این روز ﴿**دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست**﴾ لذا بعد از نزول این آیه، نُه تن همسر در حقّ پیامبر ﷺ، مانند چهار زن در حقّ ما بود. به این ترتیب خداوند ﷻ به پاداش آن که همسرانشان، او و رسولش و سرای آخرت را بر زندگانی دنیا و تجمّلات آن برگزیدند، با این آیه بر رسول خویش ﷺ حرام گردانید که دیگر با همسران خود زنی دیگر بگیرند ﴿**و برایت حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی**﴾ یعنی: برایت حلال نیست که یک‌تن یا بیشتر از همسرانت را طلاق دهی

و درعوض آنان با زنانی دیگر ازدواج کنی ﴿**هرچند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد**﴾ یعنی : هرچند زیبایی زن یا زنانی که می‌خواهی آنان را جانشین همسرانت گردانی ، مورد پسند باشد ﴿**به استثنای آنچه که دست تو مالک شده‌است**﴾ یعنی : بجز کنیزانی که در ملک تو هستند . پس برایت جایز است که آنان را به ازدواج خویش درآورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنان‌که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه ، مالک ماریه قبطیّه شدند و باوی ازدواج کردند و فرزندشان ابراهیم که در حیات پیامبر ﷺ درگذشت ، از وی به دنیا آمد ﴿**و خدا بر همه چیز مراقب است**﴾ پس از مخالفت اوامر وی حذر کنید .

این آیه دلیل بر آن است که نگریستن به‌سوی دختر ، یا زن به منظور خواستگاری از وی جایز است . در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : « إِذَا خَطَبَ اَحَدُكُمْ اَلْمَرْأَةَ فَإِنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ مَا يَدْعُوْهُ إِلَىٰ نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ ✿ هرگاه یکی از شما می‌خواست تا از زنی خواستگاری نماید ، اگر می‌توانست که به‌سوی آن‌که او را به نکاح وی فرامی‌خواند بنگرد ، باید که چنین کند » . در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت مغیرةبن‌شعبه رضی الله عنه آمده‌است که گفت : « از زنی خواستگاری کردم . رسول خدا ﷺ به من فرمودند : آیا به‌سوی او نگریسته‌ای ؟ گفتم : نه ! فرمودند : به او نگاه کن زیرا این امر نزدیکتر به آن است که در میان شما الفت و محبّت برقرار سازد » .

عائشه و برخی‌دیگر از صحابه رضی الله عنهم گفته‌اند : « رسول خدا ﷺ رحلت نکردند مگر این که خدای عزّوجلّ برایشان حلال گردانید که ــ جز زنان محرم ــ هر تعداد از زنان دیگر را که می‌خواهند ، به همسری بگیرند » . برخی براساس این روایت برآنند که حکم این آیه منسوخ است امّا ترجیح این است که آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست زیرا ــ چنان که ابن عربی در « احکام‌القرآن » گفته است ــ انتساب روایت بالا به عائشه رضی الله عنها ضعیف است .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُيُوتَ ٱلنَّبِيِّ إِلَّآ أَن يُؤۡذَنَ لَكُمۡ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيۡرَ نَٰظِرِينَ إِنَىٰهُ وَلَٰكِنۡ إِذَا دُعِيتُمۡ فَٱدۡخُلُواْ فَإِذَا طَعِمۡتُمۡ فَٱنتَشِرُواْ وَلَا مُسۡتَـٔۡنِسِينَ لِحَدِيثٍۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ يُؤۡذِي ٱلنَّبِيَّ فَيَسۡتَحۡيِۦ مِنكُمۡۖ وَٱللَّهُ لَا يَسۡتَحۡيِۦ مِنَ ٱلۡحَقِّۚ وَإِذَا سَأَلۡتُمُوهُنَّ مَتَٰعٗا فَسۡـَٔلُوهُنَّ مِن وَرَآءِ حِجَابٖۚ ذَٰلِكُمۡ أَطۡهَرُ لِقُلُوبِكُمۡ وَقُلُوبِهِنَّۚ وَمَا كَانَ لَكُمۡ أَن تُؤۡذُواْ رَسُولَ ٱللَّهِ وَلَآ أَن تَنكِحُوٓاْ أَزۡوَٰجَهُۥ مِنۢ بَعۡدِهِۦٓ أَبَدًاۚ إِنَّ ذَٰلِكُمۡ كَانَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾

﴿**ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید**﴾ این نهی‌ای است عام برای تمام صحابه ﷺ که به خانه‌ای از خانه‌های رسول خدا ﷺ وارد نشوند: ﴿**مگر آن که برای صرف طعامی به شما اجازه داده شود**﴾ یعنی: مگر آن که از سوی پیامبر ﷺ برای صرف طعامی دعوت شده باشید ﴿**بی آن‌که منتظر آماده شدن آن باشید**﴾ یعنی: بی آن‌که به انتظار پخته‌شدن غذا، در خانهٔ پیامبر ﷺ بنشینید ﴿**ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید**﴾ یعنی: هنگامی که از سوی پیامبر ﷺ دعوت شدید و به شما اجازهٔ دخول داده شد، وارد شوید در غیرآن، دعوت به‌تنهایی نیز مجوّز کافی برای داخل‌شدن شما نیست ﴿**پس چون غذا خوردید، پراکنده شوید**﴾ لذا مؤمنان به بیرون آمدن از منزلی که در آن دعوت شده‌اند، بعد از صرف غذا و به‌سر رسیدن مقصود، ملزم‌اند.

بیضاوی در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه خطاب به کسانی‌است که چشم‌انتظار غذای رسول خدا ﷺ بودند و به اتاقهایشان داخل شده و منتظر می‌نشستند تا غذا پخته شود. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها فرمود: «در امر گرانجانان طفیلی همین بس که خداوند متعال آنان را تحمّل نکرد و فرمود: فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوْا». از سلیمان‌بن‌ارقم روایت شده‌است که گفت: این آیه دربارهٔ افراد تنبل، گرانجان و طفیلی نازل شده‌است و از همین جهت است که برخی این آیه را، آیهٔ «ثُقلاء ✿ تنبلان» نامیده‌اند.

﴿**و نه سرگرم سخنی گردید**﴾ مراد نهی از نشستن بعد از صرف غذا و سرگرم‌شدن به سخنان است. ﴿**بی‌گمان این کار**﴾ یعنی: داخل‌شدن بدون اجازه، یا داخل‌شدن با اجازه و به انتظار پخته‌شدن غذا نشستن و به سخنان سرگرم‌شدن ﴿**پیامبر را رنج می‌دهد ولی از شما شرم می‌دارد**﴾ از این که بگوید: برخیزید و بیرون روید. ﴿**ولی خدا از حق شرم نمی‌کند**﴾ یعنی: خداوند ﷻ بیان آنچه را که حقّ و راست است، برای شما فرو نمی‌گذارد. ﴿**و چون از زنان پیامبر متاعی خواستید**﴾ از اسباب و ظروف خانه و غیره. یعنی: چون با زنان پیامبر ﷺ از روی ضرورت سخن گفتید؛ ﴿**پس از پشت پرده**﴾ و حایلی که میان شما و آنان فروهشته‌باشد ﴿**از آنان بخواهید**﴾ و به طور کلّی به سوی زنان پیامبر ﷺ نگاه نکنید ﴿**این**﴾ خواستن آن کالا از پشت پرده و حجاب ﴿**برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه‌تر است**﴾ یعنی: این کار، پاک کننده‌تراست برای دلهای شما و آنان از شکّ و شبهه، وساوس شیطانی و برداشتهای بدی که برای مردان در امر زنان و برای زنان در امر مردان پیش می‌آید ﴿**و برای شما سزاوار نیست که رسول خدا را برنجانید**﴾ یعنی: شما این حق را ندارید که رسول خدا ﷺ را در چیزی از چیزها برنجانید و اذیّت نمایید ﴿**و مطلقاً نباید زنانش را پس از وفات او به نکاح خود درآورید**﴾ زیرا آنان مادران مؤمنان هستند و نکاح مادران برای فرزندان حلال نیست ﴿**بی‌گمان این کار**﴾ یعنی: به نکاح گرفتن همسران پیامبر ﷺ بعد از رحلتشان ﴿**نزد الله بزرگ است**﴾ یعنی: گناهی

بزرگ و کاری بس سهمگین و نادرست است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «زنان من در دنیا زنان من در آخرتند».

نقل است که برخی از مردم هنگامی که برای صرف غذا به منزل پیامبر ﷺ دعوت می‌شدند، منزل را بر پیامبر ﷺ و خانوادهٔ ایشان تنگ نموده و سخنانی در میان می‌آوردند که رسول خدا ﷺ مطرح‌کردن آنها را دوست نداشت ولی آن حضرت ﷺ از روی کرم و بزرگواری‌ای که داشتند، این سخن درازی آنان را تحمّل کرده و بر این رنج و آزار شکیبایی می‌ورزیدند پس خدای عزّوجلّ خواست تا به این روند آزاردهنده پایان دهد لذا به کسانی که به محضر پیامبر ﷺ آمدند، ادب آموخت و این آیه ادب‌آموز آنان و آیندگانشان گردید.

از انس‌بن‌مالک رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** روایت شده‌است که فرمود: «چون رسول خدا ﷺ زینب دخترجَحش را به همسری گرفتند، مردم را به صرف غذای عروسی (ولیمه) دعوت کردند، مردم آمدند و غذا را صرف کردند. بعد از آن به سخنان سرگرم شده و نشستند. رسول خدا ﷺ از خود حرکتی نشان دادند که گویی برای برخاستنشان آماده می‌شوند امّا مدعوین برنخاستند. چون رسول خدا ﷺ این وضع را دیدند، خود برخاستند و کسانی از جمع هم با ایشان برخاستند ولی سه نفر همچنان نشسته بودند و بعداً برخاستند و رفتند. در این هنگام من نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان خبر دادم که آنان رفته‌اند. پس رسول خدا ﷺ به خانه‌شان وارد شدند و من هم رفتم تا با ایشان وارد شوم که در این هنگام، میان من و آنان پرده افگنده شد و خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود: (يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوْا لاَتَدْخُلُوْا بُيُوْتَ النَّبِيِّ) تا فرموده‌اش: (إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيْمًا).

این آیه، آیهٔ «حجاب» نامیده می‌شود.

إِن تُبْدُواْ شَيْـًٔا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

﴿**اگر چیزی**﴾ از آزار دادن پیامبر ﷺ ﴿**را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هرچیزی داناست**﴾ و شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

بنا به روایتی در بیان **سبب‌نزول**: آیهٔ کریمه هنگامی نازل شد که یکی از اصحاب گفت: اگر رسول خدا ﷺ رحلت کردند، من فلان همسر ایشان را به نکاح می‌گیرم. سدّی گفته‌است: گویندهٔ این سخن، طلحةبن‌عبیدالله بود که از این سخن خویش توبه کرد و در توبه از آن، برده‌ای را آزاد و ده شتر با بار آن را در راه خدا ﷻ انفاق کرد و پای پیاده به حجّ رفت. ابوبکربن‌عربی می‌گوید: بجز روایت انس و عمر رضی‌الله‌عنهما، تمام روایات دیگر دراین‌باره ضعیف است.

لَّا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيٓ ءَابَآئِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآئِهِنَّ وَلَآ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ إِخْوَٰنِهِنَّ وَلَآ أَبْنَآءِ أَخَوَٰتِهِنَّ وَلَا نِسَآئِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُهُنَّ ۚ وَٱتَّقِينَ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال زنان را به رعایت حجاب در مورد بیگانگان امر کرد، در اینجا روشن می‌سازد که حجاب‌گرفتن از گروهی از نزدیکان که در این آیه به ذکر ایشان می‌پردازد، واجب نیست چنان‌که در سورهٔ «نور» نیز آنان را با تفصیل بیشتری استثنا کرده‌است: ﴿**برزنان هیچ گناهی نیست در مورد فروگذاشتن حجاب پیش پدران خویش و پسران خویش و برادران خویش و پسران برادران خویش و پسران خواهران خویش و زنان هم‌جنس خویش**﴾ از نزدیکان یا همسایگانشان، یا زنانی که آنان را به دیدارشان حاجتی است ﴿**و نه آنچه که دست آنان مالک آن شده است**﴾ از غلامان و کنیزان ــ چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. امّاسعیدبن‌مسیّب می‌گوید: مراد، فقط کنیزان زنانند نه غلامانشان و باید از غلامان حجاب بگیرند. و

مذهب حنفی نیز این است. نسفی می‌گوید: «خداوند ﷻ عمو و دایی (خالو) را ذکر نکرد زیرا آن دو به منزلهٔ پدر شخص هستند». پس بر زنان حجاب‌گرفتن نزد این گروه واجب نیست. ﴿**و ای زنان! از الله پروا بدارید**﴾ در تمام امور؛ از جمله در اموری که در اینجا ذکر شد ﴿**همانا خدا بر همه چیز شهید است**﴾ یعنی: دانا و گواه است و هیچ امری بر او پنهان نمی‌ماند.

بخاری و مسلم از انس ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند که عمربن‌خطاب ﷺ گفت: یا رسول‌الله! افراد نیک و بد همه بر زنان شما وارد می‌شوند، ای کاش آنان را در حجاب قرار می‌دادید. پس خداوند ﷻ آیهٔ حجاب را نازل فرمود. لذا این آیه از موافقات عمر ﷺ است.

إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيْهِ وَسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾

﴿**همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلاة می‌فرستند**﴾ صَلاة: در لغت دعاء است و از جانب خداوند ﷻ رحمت و رضوان، از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از جانب امّت دعا و بزرگداشت رسول اکرم ﷺ است ﴿**ای مؤمنان! شما نیز بر او درود فرستید و سلام گویید به سلام‌گفتنی**﴾ یعنی: میان درود و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ جمع کنید و بگویید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلِّمْ».

خداوند ﷻ در این آیه، از مقام و منزلت رسول گرامی‌اش نزد خویش در ملأ اعلی خبر داده و فرموده است: او نزد فرشتگانش بر پیامبر خویش درود می‌فرستد و فرشتگان وی نیز بر او درود می‌فرستند بنابراین، حق تعالی بندگانش را نیز دستور می‌دهد تا در این کار به او و فرشتگانش اقتدا کرده و بر آن حضرت ﷺ درود بفرستند تا ثنا و درود پیامبر ﷺ، بر زبان همهٔ عالمیان از عالم علوی و سفلی جاری

گردد.

علما اتّفاق‌نظر دارند بر این که درودفرستادن بر آن حضرت ﷺ بر هر مسلمانی فرض است و کمترین حدّ آن در عمر یک‌بار می‌باشد. البتّه لفظ «صلاة» و «سلام» بر رسول خدا ﷺ، شعاری مخصوص به ایشان است پس سزاوار نیست که مستقلاً گفته شود: صلاة (درود) خداوند بر فلان. یا: فلان علیه‌السّلام. امّا به‌تبع صلاة و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ، صلاة و سلام‌گفتن بر دیگران که اهل آن باشند جایز است، مانند این که گفته شود: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَ سَلِّمْ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ ✿ خدایا! درود و سلام بفرست بر رسول خدا ﷺ و بر آل و اصحابشان».

در **حدیث‌شریف** به روایت کعب‌بن عجره ﷺ آمده‌است که گفت: یکی از اصحاب ﷺ خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول‌الله! امّا سلام‌گفتن بر شما را که شناختیم، یعنی در قعده؛ آن‌گاه که در «التّحیّات» چنین می‌خوانیم: «اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ» پس بفرمایید که صلاة بر شما چگونه است؟ فرمودند؛ بگویید: «اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ عَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ عَلٰى آلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ. اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ».

در باب فضیلت درودفرستادن بر رسول خدا ﷺ نیز در **حدیث‌شریف** به روایت انس ﷺ آمده‌است: «مَنْ صَلّٰى عَلَيَّ صَلَاةً وَاحِدَةً صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَشْرَ صَلَوَاتٍ وَحُطَّ عَنْهُ عَشْرَ خَطِيْئَاتٍ ✿ هرکه بر من یک بار درود بفرستد، خداوند متعال بر او ده‌بار درود می‌فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می‌گرداند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علیّ‌ابن‌الحسین از پدرش ﷺ آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْبَخِيْلُ مَنْ ذُكِرْتُ عِنْدَهُ ثُمَّ لَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ ✿ بخیل کسی است که نام من نزد وی برده شود امّا بر من درود نفرستد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «مَا مِنْكُمْ مِنْ اَحَدٍ يُسَلِّمُ عَلَيَّ اِلَّا رَدَّ اللّٰهُ عَلَيَّ رُوْحِيْ حَتّٰى اَرُدَّ عَلَيْهِ اَلسَّلَامَ ✿ هیچ کس از شما نیست که بر من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من برمی‌گرداند تا جواب سلام وی را به وی برگردانم».

باید دانست که درودگفتن بسیار بر سول‌اکرم ﷺ در روز جمعه، در هنگام زیارت قبر آن حضرت ﷺ، بعد از اذان و در هنگام حضور نماز جنازه مسنون است. سهل‌بن عبدالله تستری می‌گوید: «درودفرستادن بر سول خدا ﷺ افضل عبادات است زیرا اوّل خداوند ﷻ و فرشتگان وی عهده‌دار آن شده‌اند و سپس حق تعالی مؤمنان را به آن دستور داده در حالی که سایر عبادات این‌چنین نیست». امّا درود فرستادن بر رسول خدا ﷺ در نماز، نزد شافعی واجب و نزد جمهور فقها سنّتی ستوده است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾

﴿بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبرش را می‌رنجانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده **﴿و برایشان عذابی خوارکننده آماده کرده‌است﴾** آنان مشرکان و یهود و نصاری‌اند که به خداوند ﷻ نسبت فرزند را دادند. همچنین همهٔ کسانی که خدای تعالی و تقدّس را دشنام می‌دهند، یا به وی نسبتی می‌دهند که ــ به هر گونه و شکلی ــ اهانت‌آمیز است، در زمرهٔ این گروه داخل می‌شوند. چنان‌که آیهٔ کریمه ناظر بر کسانی نیز هست که رسول خدا ﷺ را تکذیب کرده، چهرهٔ مبارک آن حضرت ﷺ را مجروح و خون‌آلود ساخته و دندان آن حضرت ﷺ را شکستند و کسانی که گفتند: او دیوانه، یا شاعر، یا دروغگو یا ساحر است. و هر سخن یا عملی که رسول خدا ﷺ را می‌رنجاند، نیز در حکم این آیه داخل است.

وَٱلَّذِينَ يُؤْذُونَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ بِغَيْرِ مَا ٱكْتَسَبُوا

فَقَدِ ٱحْتَمَلُوا۟ بُهْتَٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٨﴾

﴿و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند، آزار می‌رسانند﴾ یعنی: آنان را به وجهی از وجوه آزاررسانی به ناحق و ناروا می‌آزارند؛ مانند گفتن سخنی زشت، یا در پیش گرفتن رفتاری نادرست با آنان **﴿قطعاً بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند﴾**.

ملاحظه می‌کنیم که در آزاررساندن به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابداً و به هیچ صورتی حق نیست امّا آزار رساندن به مؤمنان به قید: (بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا۟ ✿ بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند) مقیّد ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حقّ است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حقّ است، در حدّ و تعذیر می‌باشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با این عمل به عنوان حدّ و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه‌بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعزیر گردد.

باید دانست که از سخت‌ترین انواع آزاررسانی به مؤمن، طعنه‌زدن به اصحاب رسول خدا ﷺ، غیبت مسلمانان و مباح شمردن آبروی ایشان است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِىُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَآءِ ٱلْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِن جَلَٰبِيبِهِنَّ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَن يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥٩﴾

﴿ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مسلمانان بگو: جلبابهای خود را برخود

نزدیک سازند ﴾ جلباب: چادر یا جامهٔ گشادی است که زنان بر روی لباس خود می‌اندازند و تمام بدنشان را می‌پوشاند. نزدیک‌کردن جلباب بر خود به این معنی است که آن را بر خود فروپوشانند تا تجمّل و زینتی را که خدای عزّوجلّ ایشان را به پنهان کردن آن دستور داده‌است، بر ایشان بپوشاند. ابن‌عبّاس رضی الله عنه در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «خداوند متعال زنان مؤمن را فرمان داد تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون می‌روند، صورت خود را از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». ﴿این﴾ فروپوشیدن چادرها ﴿نزدیک‌تر است به آن‌که شناخته شوند﴾ یعنی: نزدیک‌تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمییز دهد ﴿و موردآزار قرار داده نشوند﴾ با تعرّض از سوی مردم ناپاک.

ابن‌کثیر از سدّی نقل می‌کند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک می‌شد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرّض می‌کردند ولی اگر می‌دیدند که زنی چادر دارد، می‌گفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر می‌دیدند، می‌گفتند: این زن کنیز است پس به او تعرّض می‌کردند». ﴿و خدا آمرزنده﴾ است از آنچه که زنان مؤمن در گذشته نکرده‌اند، از ننهادن روسری و چادر بر سر خود ﴿مهربان است﴾ به آنان.

امّ‌سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه می‌رفتند که گویی بر سر آنان کلاغ نشسته‌است در حالی که جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

۞ لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ ٱلْمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ
ٱلْمُرْجِفُونَ فِى ٱلْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا

قَلِيلاً ﴿۶۰﴾

﴿**اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است**﴾ یعنی : شکّ و شبهه‌ای در امر دین است . عکرمه می‌گوید : « مراد از آنان در اینجا ، زناکاران اند » ﴿**و شایعه‌سازان در مدینه**﴾ که اخبار و گزارشهای دروغینی را که متضمّن ضعف و ناتوانی و فروپاشی مسلمانان و برتری و غلبهٔ مشرکان برآنان است ، پخش می‌کنند ﴿**دست برندارند**﴾ از نفاق و شکّ و شایعه‌سازی خود ﴿**البتّه تو را برآنان سخت برمی‌گماریم**﴾ یعنی : قطعاً تو را برآنان مسلّط می‌گردانیم و تو به فرمان و دستور ما آنان را با کشتن و تارومارکردن ، ریشه‌کن و نابود می‌گردانی ﴿**و سپس جز اندک‌مدّتی در مدینه در جوار تو نپایند**﴾ زیرا ما به تو دستور می‌دهیم که آنان را از مدینه تبعید و طرد کنی . آری ! این گروه شایعه‌ساز و تزلزل‌افگن ، اخباری را در مدینه پخش می کردند که گاهی در مورد شکست گروههای اعزامی جنگی مسلمانان ، باری در بارهٔ کشته‌شدنشان و گاهی حاکی از مغلوبیّت آنان بود و یا شایعهٔ هجوم و حملهٔ دشمن به مدینه را پخش می‌کردند در حالی که این شایعه‌ها کاملاً دروغ بود ، که اخبار و شایعاتی از این دست ، دلهای مسلمانان را می‌شکست و روحیّه‌هایشان را آشفته می‌ساخت . پس خداوند ﷻ با این آیه ، آنان را تهدید کرد .

یادآور می‌شویم که مجازات منافقان عملاً تا اواخر زندگی نبیّ اکرم ﷺ به‌تأخیر افتاد و در اواخر بعثت ــ آن‌گاه که سورهٔ « برائه » نازل شد ــ رسول خدا ﷺ دستور دادند تا مردم گردهم آیند آن‌گاه منافقان را رسواساخته و خطاب به افرادی در درون جمعیّت گفتند : « ای فلان ! برخیز و بیرون رو زیرا تو منافق هستی ، ای فلان برخیز ... » . پس برادران و اقوام مسلمانشان برمی‌خاستند و عهده‌دار اخراج آنان از مسجد می‌شدند .

مَّلْعُونِينَ ۖ أَيْنَمَا ثُقِفُوٓا۟ أُخِذُوا۟ وَقُتِّلُوا۟ تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾

﴿لعنت کرده‌شدگانند﴾ یعنی : منافقان ، بیماردلان و شایعه‌سازان ، در آن حال طردشده و رانده‌شده‌اند ﴿و هر کجا یافته شوند، اسیر گرفته‌شوند و به کشتنی سخت کشته شوند﴾ و هرگز کسی را نیابند که پناهشان دهد بلکه مردم بر آنان یورش برده ، اسیرشان می‌کنند و به قتلشان می‌رسانند ، ازآن روی که خدا ﷻ و رسول وی برآنان خشم گرفته‌اند . آری ! چنانچه منافقان دست برندارند ، این وقایع همه برسر آنان می آید .

سُنَّةَ ٱللَّهِ فِى ٱلَّذِينَ خَلَوْا۟ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ ٱللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾

﴿در بارهٔ کسانی که پیش از این گذشته‌اند، همین سنّت خدا جاری بوده است﴾ یعنی : سنّت کشتار منافقان را خدای عزّوجلّ در امّتهای گذشته جاری کرده است لذا حکم منافقان شایعه‌پراکن تزلزل‌برانگیز در میان این امّت نیز ، همین است ﴿و در سنّت خدا هرگز تغییر و تبدیلی نمی‌یابی﴾ بلکه این سنّت در مورد امثال این گروه ــ اعمّ از پیشینیان و آیندگان همه ــ ثابت ، همیشگی و پایدار است .

از این آیات درمی‌یابیم که به قتل منافقان در صورتی حکم می‌شود که ضرورت آن را ایجاب کند .

يَسْـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِ ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

﴿مردم﴾ یعنی : مشرکان مکّه ﴿از تو دربارهٔ قیامت﴾ یعنی : از وقت وقوع آن

﴿می‌پرسند﴾ از روی عناد و استبعاد و آزمودنت ﴿بگو: علم آن فقط نزد الله است﴾ و هیچ‌کس دیگر از آن آگاهی ندارد ﴿و تو چه دانی﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿چه‌بسا قیامت نزدیک باشد﴾ و در زمانی نزدیک روی دهد. مخاطب‌ساختن رسول خدا ﷺ برای بیان این حقیقت است که هرگاه قیامت از ایشان در پردهٔ غیب مستور باشد و ایشان ــ درحالی‌که فرستادهٔ خدا ﷺ هستند ــ وقت آن را ندانند پس در این صورت، دیگران چگونه وقت آن را خواهند دانست؟ آری! وقت قیامت پنهان نگاه‌داشته‌شد تا بندگان در هر حال برای آن آماده باشند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری آمده‌است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «بُعِثْتُ وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ ۞ من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این‌دو [انگشتم] نزدیک است». و به‌سوی دو انگشت سبّابه و وسطای خود اشاره کردند. یعنی: چنان‌که این دو انگشت میانی به‌هم نزدیکند، قیامت نیز نزدیک است.

إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلْكَٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

﴿همانا خداوند کافران را لعنت کرده﴾ یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده و دور رانده است ﴿و برایشان﴾ در آخرت همراه با این لعنت در دنیا ﴿آتش فروزانی آماده کرده‌است﴾ سَعِيْر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است.

خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

﴿جاودان و همیشه﴾ بی هیچ گسست و انقطاعی ﴿در آن می‌مانند﴾ نه از آن بیرون برده می‌شوند و نه درآن زوال و فنایی دارند ﴿نه هیچ دوستی می‌یابند﴾ که یاری و پشتیبانی‌شان کند و آنان را از عذاب دوزخ باز دارد ﴿و نه هیچ یاوری﴾ که نصرتشان داده و آنان را از آن برهاند.

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَٰلَيْتَنَآ أَطَعْنَا ٱللَّهَ وَأَطَعْنَا ٱلرَّسُولَا ﴿٦٦﴾

﴿روزی که چهره‌هایشان در آتش دوزخ گردانده شود﴾ یعنی: زیرورو‌ی شود، گاهی به این جهت و گاهی بر جهتی‌دیگر، از پشت به رو، همانند گوشت که در آتش بریان کرده می‌شود. یا مراد، دگرگون‌شدن رنگهایشان با سوزش آتش است که گاهی سیاه و گاهی کبود می‌شود. چهره‌ها به یادآوری مخصوص ساخته شد زیرا چهره گرامی‌ترین عضو جسم انسان است. ﴿می‌گویند: ای کاش ما الله را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم﴾ یعنی: کافران آرزو می‌کنند که کاش در دنیا خدا ﷻ و رسول او ﷺ را اطاعت می‌کردند و به آنچه پیامبر ﷺ آورده‌بود، ایمان می‌آوردند تا از این عذابی که در آن درافتاده‌اند، نجات می‌یافتند چنان‌که مؤمنان نجات یافته‌اند.

وَقَالُوا رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا ﴿٦٧﴾

﴿و می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگان خود فرمان بردیم﴾ یعنی: از رؤسا و علمای گمراه‌گر و رهبران تباهی و فساد فرمان بردیم و به آنان اقتدا کردیم ﴿و ما را از راه گمراه ساختند﴾ با آنچه که برای ما از کفر به خدا ﷻ و رسولش آراستند.

رَبَّنَآ ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَٱلْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾

﴿پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده﴾ یعنی: دوبرابر عذاب ما عذابشان کن؛

یکی عذاب کفرشان و دیگری این عذاب که ما را گمراه ساختند ﴿**و لعنتشان کن لعنتی بزرگ**﴾ یعنی : لعنتی که مقدار آن بسیار بزرگ و وقوع آن برآنان بسیار سخت باشد . بنا به قرائتی : (لَعْناً کَثِیْرا) آمده‌است ، یعنی : لعنتشان کن به لعنتی بسیار . که این دو قرائت ، در معنی به‌هم نزدیکند و ــ چنان‌که ابن‌کثیر گفته ــ خواننده میان هر دو قرائت مخیّر است .

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوۡاْ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُواْۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهٗا ﴿٦٩﴾

﴿**ای مؤمنان ! مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس خدا او را از آنچه گفتند مبرّا ساخت**﴾ به این ترتیب ، خداوند ﷻ مؤمنان را اندرز می‌دهد که پیامبرش حضرت محمّد ﷺ را نرنجانند و اذیّت نکنند چنان‌که بنی‌اسرائیل موسی علیه السلام را رنجانیدند .

ابن‌ابی‌شیبه ، ابن‌جریر و ابن‌منذر از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود : قوم موسی علیه السلام می‌گفتند که او دبّه خایه است . روزی موسی علیه السلام بیرون آمد و جامه‌های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند ، آن سنگ بر جامهٔ وی پیچ خورد و از جای خود پریده به چرخ افتاد و روان شد . موسی علیه السلام ناگزیر با تنی عریان به‌دنبال وی افتاد و همین‌طور رفت تا به محلّ مجالس بنی‌اسرائیل رسید . در این اثنا آنها تمام بدنش را به‌خوبی دیدند و مشاهده کردند که بیضه‌های او ورم ندارد و او دبّه خایه نیست . این **حدیث‌شریف** گویای برخی از مظاهر آزار رساندن به پیامبر ما ﷺ است . ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود : رسول خدا ﷺ روزی مالی را میان اصحاب ﷺ تقسیم کردند . در این اثنا مردی از انصار گفت : قطعاً در این تقسیم رضای خداوند متعال مدّ نظر قرار نگرفته . پس چهرهٔ مبارک از

فرط خشم قرمز شد آن‌گاه فرمودند: «رحمت خداوند بر موسی باد زیرا او بیشتر از این مورد آزار قرارگرفت امّا صبر کرد». ﴿**و موسی نزد خدا با آبرو بود**﴾ و نزد وی مقام و منزلتی عظیم داشت تا بدانجا که حق تعالی با وی بی‌واسطه سخن گفت.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

﴿**ای مؤمنان! از خدا**﴾ در تمام امور ﴿**پروا دارید و سخنی استوار بگویید**﴾ یعنی: در هر امری از امورتان، سخنی درست، حق و استوار که در آن هیچ کژی و انحرافی نباشد بگویید. البتّه سخن‌گفتن مؤمنان در شأن زید و زینب رضی الله عنهما، نیز در این فرمان داخل می‌شود. چنان که ذکر (لاإِلٰهَ إِلاَّالله) و اصلاحگری میان مردم نیز در سخن درست و استوار داخل است.

و اگر سخنی درست بگویید، توفیق عمل صالح نیز در پی آن می‌آید، چنان که می‌فرماید:

يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَٰلَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

(**تا اعمال شما را برای شما به صلاح آورد**) یعنی: اعمال شما را - به سبب آنچه که شما را به‌سوی آن هدایت می‌کند و بر انجام آن توفیق می‌دهد ــ شایسته و صالح گرداند، نه تباه و فاسد ﴿**و گناهان شما را برای شما بیامرزد**﴾ یعنی: گناهانتان را آمرزیده و کفّاره‌شده بگرداند. این است پاداش سخن حق و تقوای الٰهی، که هم عمل را به صلاح و سامان می‌آورد و هم سبب آمرزش گناهان می‌شود پس زهی عزّ و شرف کسانی که درست و استوار سخن می‌گویند ﴿**و هر کس خدا و**

رسول او را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است ﴾ هم در دنیا و هم در آخرت؛ زیرا او از آتش دوزخ نجات یافته و به نعمتهای پایدار بهشت نایل می‌گردد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه آمده‌است که فرمود: رسول خدا ﷺ با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به‌سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم. آن‌گاه فرمودند: «خداوند ﷻ به من فرمان داده‌است تا شما را دستور دهم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به‌سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند ﷻ به من فرمان داده‌است که شما را امر کنم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

﴿**همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم**﴾ مراد از امانت: تمام تکالیف و از آن جمله طاعات و فرایضی است که بر ادای آنها ثواب و بر ترک آنها عقاب تعلّق می‌گیرد، چنان تکالیف و طاعاتی که اگر انسان آنهارا ترک کند، جز خداوند متعال کس دیگری بر ترک آنها آگاه نمی‌گردد. و از آن جمله است: امانت اموال و سپرده‌هایی که بر آنها گواه و مدرکی وجود ندارد.

علما گفته اند: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد ... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت

است ، عقل و آگاهی و اختیار امانت است ، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است . در **حدیث‌شریف** به روایت عبدالله‌بن‌عمرو رضی الله عنهما آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند : «اَرْبَعٌ اِذا کُنَّ فِیْکَ فَلا عَلَیْکَ مٰا فٰاتَکَ مِنَ الدُّنْیٰا: حِفْظُ أَمٰانَةٍ وَ صِدْقُ حَدِیْثٍ وَ حُسْنُ خَلِیْقَةٍ وَ عِفَّةُ طُعْمَةٍ ۞ چهار چیزند که اگر در تو باشند ، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی : حفظ و نگهداری امانت ، راستی در سخن ، حسن خلق و عفّت طُعمه » یعنی : پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی . آری ! ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم؛ ﴿**پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند**﴾ یعنی : آسمانها و زمین و کوه‌ها به‌رغم بزرگی اجرام خود ، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود ، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الٰهی‌ای که به انسان موکول شده‌است ، بر آنها سنگینی می‌کرد زیرا بر این تکالیف ، ثواب و عقاب مترتّب می‌شود امّا همان تکلیفی که بزرگترین کهکشانها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند ، هنگامی که بر انسان عرضه شد ، او آن را پذیرفت : ﴿**و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود**﴾ یعنی : انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حقّ آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن‌نهادن ، برخود ستمکار و از سنجش ، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است ، نادان بود . به‌قولی : معنای (حَمَلَهٰا) این است : انسان به‌طور فطری آمادهٔ پذیرش امانت شد . یا هنگامی که خدای عزّوجلّ در عالم « ذرّ » امانت رابر وی عرضه کرد ، او آن را برداشت .

عبدالله‌ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : « خداوند ﷻ پیش از آن‌که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد ، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت : من امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتم امّا آنها تاب تحمّل آن را نیاوردند ، آیا تو پذیرندهٔ آنچه در آن است هستی ؟ آدم گفت : پروردگارا ! مگر در آن امانت چه چیزی است ؟ فرمود : این که اگر کار نیکو کردی ، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی ، مجازات

می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَ
ٱلْمُشْرِكَٰتِ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ
غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٧٣﴾

﴿ **تا سرانجام خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند** ﴾ یعنی: انسان امانت را برداشت تا خداوند ﷻ ناشایستگانشان را در برابر خیانت در امانت و تکلیف، تکذیب پیامبران ﷺ و شکستن پیمانها، عذاب کند ﴿ **و بر مردان و زنان مؤمن** ﴾ یعنی: بر کسانی که امانت‌ها ــ مانند عبادات و غیره ــ را به سر رسانده‌اند ﴿ **به رحمت بازگردد** ﴾ و توبه‌شان را بپذیرد ﴿ **و خدا آمرزگار** ﴾ است بر توبه کنندگان ﴿ **مهربان است** ﴾ به آنان چرا که امانتها را ادا کرده‌اند.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که حکمت در تکلیف مکلّفان، عذاب کردن عاصیان و پاداش دادن به فرمان‌بران است.

فهرست شش مجلد

جلد اول

سورهٔ فاتحه ۱۹
سورهٔ بقره ۲۹
سورهٔ آل عمران ۳۶۸
سورهٔ نساء ۵۳۸

جلد دوم

سورهٔ مائده ۵
سورهٔ انعام ۱۴۳
سورهٔ اعراف ۲۸۲
سورهٔ انفال ۴۳۶
سورهٔ توبه ۵۰۰
سورهٔ یونس ۶۲۲

جلد سوم

سورهٔ هود ۵
سورهٔ یوسف ۸۹
سورهٔ رعد ۱۶۶
سورهٔ ابراهیم ۲۱۱
سورهٔ حِجْر ۲۴۹
سورهٔ نحل ۲۸۸
سورهٔ اسراء ۳۷۶
سورهٔ کهف ۴۶۰
سورهٔ مریم ۵۳۴
سورهٔ طٰهٰ ۵۸۳

جلد چهارم

سورهٔ انبیاء ۵
سورهٔ حج ۶۹
سورهٔ مؤمنون ۱۲۸

سورهٔ نور ۱۸۱
سورهٔ فرقان ۲۴۸
سورهٔ شعراء ۲۹۶
سورهٔ نمل ۳۶۸
سورهٔ قصص ۴۲۴
سورهٔ عنکبوت ۴۸۴
سورهٔ روم ۵۳۱
سورهٔ لقمان ۵۷۰
سورهٔ سجده ۵۹۷
سورهٔ احزاب ۶۱۶

جلد پنجم

سورهٔ سباء ۵
سورهٔ فاطر ۴۷
سورهٔ یٰس ۸۴
سورهٔ صافّات ۱۲۵
سورهٔ صٓ ۱۸۲
سورهٔ زمر ۲۲۴
سورهٔ غافر ۲۸۲
سورهٔ فصّلت ۳۳۶
سورهٔ شوری ۳۸۰
سورهٔ زخرف ۴۲۸
سورهٔ دخان ۴۷۴
سورهٔ جاثیه ۴۹۷
سورهٔ أحقاف ۵۲۲
سورهٔ محمّد ۵۵۴
سورهٔ فتح ۵۸۴
سورهٔ حجرات ۶۱۷
سورهٔ قٓ ۶۴۷
سورهٔ ذاریات ۶۷۱
سورهٔ طور ۶۹۵

جلد ششم

سورهٔ نجم ۵
سورهٔ قمر ۳۷
سورهٔ رحمن ۶۱
سورهٔ واقعه ۹۲
سورهٔ حدید ۱۲۳
سورهٔ مجادله ۱۵۶
سورهٔ حشر ۱۸۴
سورهٔ ممتحنه ۲۱۳
سورهٔ صفّ ۲۳۴
سورهٔ جمعه ۲۴۶
سورهٔ منافقون ۲۶۲
سورهٔ تغابن ۲۷۱
سورهٔ طلاق ۲۸۵
سورهٔ تحریم ۳۰۰
سورهٔ ملک ۳۱۴
سورهٔ قلم ۳۳۳
سورهٔ الحاقّه ۳۵۶
سورهٔ معارج ۳۷۵
سورهٔ نوح ۳۹۰
سورهٔ جنّ ۴۰۴
سورهٔ مزمّل ۴۲۲
سورهٔ مدثّر ۴۳۶
سورهٔ قیامت ۴۵۷
سورهٔ انسان ۴۷۴
سورهٔ مرسلات ۴۹۰
سورهٔ نبأ ۵۰۴
سورهٔ نازعات ۵۱۸
سورهٔ عبس ۵۳۲
سورهٔ تکویر ۵۴۵
سورهٔ انفطار ۵۵۵
سورهٔ مُطفّفین ۵۶۳

سورهٔ انشقاق ۵۸۵
سورهٔ بروج ۵۹۵
سورهٔ طارق ۶۰۳
سورهٔ اعلی ۶۱۲
سورهٔ غاشیه ۶۲۰
سورهٔ فجر ۶۳۲
سورهٔ بلد ۶۴۰
سورهٔ شمس ۶۴۶
سورهٔ لیل ۶۵۴
سورهٔ ضُحی ۶۶۱
سورهٔ شرح یا انشراح ۶۶۶
سورهٔ تین ۶۷۲
سورهٔ علق ۶۸۳
سورهٔ قدر ۶۸۷
سورهٔ بیّنه ۶۹۲
سورهٔ زلزله ۶۹۸
سورهٔ عادیات ۷۰۳
سورهٔ قارعه ۷۰۷
سورهٔ تکاثر ۷۱۴
سورهٔ عصر ۷۱۸
سورهٔ هُمَزَه ۷۲۲
سورهٔ فیل ۷۲۸
سورهٔ قریش ۷۳۲
سورهٔ ماعون ۷۳۷
سورهٔ کوثر ۷۴۱
سورهٔ کافرون ۷۴۵
سورهٔ نصر ۷۵۰
سورهٔ مَسَد ۷۵۵
سورهٔ اخلاص ۷۶۰
سورهٔ فلق ۷۶۶
سورهٔ ناس .....